

تهران به روایت تاریخ

مسعود نوربخش



٥٩٣١٩

به نام خداوند جان و خود

تهران به روایت تاریخ

تهران به روایت تاریخ

جلد سوم

تهران در دوره سلطنت مظفرالدین شاه و
استبداد صغیر

مسعود نوربخش

نوریخش، مسعود

تهران به روایت تاریخ / مسعود نوریخش. - تهران: علم، ۱۳۸۰.

ج. ۴: (۲۴۷۰ ص.) مصور، جدول.

ISBN 964-405-150-5 ISBN 964-405-146-7: .. (دوره) -

ISBN 964-405-147-5: .. ISBN 964-405-148-3: .. (ج. ۲) -

ISBN 964-405-149-1: (ج. ۴) -

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيبا.

كتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. تهران از عهد باستان تا عصر ناصری .-- ج. ۲. تهران در نیم قرن سلطنت ناصرالدین شاه. -- ج. ۳. تهران در دوره سلطنت مظفرالدین شاه و استبداد صغیر. -- ج. ۴. تهران از سلطنت احمدشاه تا انقراض قاجاريه.

۱. تهران -- تاریخ. الف. عنوان.

۹۵۵ / ۱۲۲

DSR ۲۰۷۹ / ۵۸۷ ه

كتابخانه ملي ايران

م ۲۰۲۶۶ - ۲۰۲۸۰



نشان

نام کتاب

: تهران به روایت تاریخ - جلد سوم؛ تهران در دوره سلطنت مظفرالدین شاه و

استبداد صغیر

مؤلف

: مسعود نوریخش

حروفنگاري رايانه اي : فرحناز آبينه ساز

چاپ : اول - ۱۳۸۱

شمارگان : ۲۰۰ نسخه

چاپخانه : گلریگ یکتا

: نشر علم، تهران، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران، شماره

۶۳۶۰ ۶۶۷ - ۶۳۶۵۹۷۰، تلفن ۱۳۵۸

حق چاپ محفوظ است

شابک : ۹۶۳-۴۰۵-۱۳۸-۳ (جلد سوم)

ISBN: 964-405-148-3 (vol. 1) : ۹۶۳-۴۰۵-۱۳۸-۳

شابک : ۹۶۳-۴۰۵-۱۵۰-۵ (دوره چهار جلدی)،

فهرست مادرجات

جلد سوم

۵. تهران در دوره سلطنت مظفرالدین شاه.....	۱۴۰۱
الف. کمبود نان و گوشت در تهران.....	۱۴۰۱
● بخشودگی مالیات و عوارض نان و گوشت تهران.....	۱۴۰۲
ب. برکناری کامران میرزا از حکمرانی دارالخلافه	۱۴۰۳
پ. ورود مظفرالدین شاه به تهران.....	۱۴۰۴
ت. بازجویی از میرزارضا و اعدام او	۱۴۰۶
ث. اولین نشانه‌های نارضایی اهالی تهران از مظفرالدین شاه	۱۴۱۰
ج. برکناری امین‌السلطان از صدارت.....	۱۴۱۱
ج. بهداشت شهر تهران در نخستین سال سلطنت مظفرالدین شاه	۱۴۱۷
ح. حمل جنازه ناصرالدین شاه به حضرت عبدالعظیم	۱۴۱۷
● مقبره ناصرالدین شاه.....	۱۴۲۱
● سنگ قبر ناصرالدین شاه.....	۱۴۲۱
خ. داستان صدارت و برکناری امین‌الدوله.....	۱۴۲۴
د. وقایع تهران در دوره مظفرالدین شاه	۱۴۳۷
● نخستین گام به سوی انقلاب.....	۱۴۳۸

- احداث عمارت بانک در محل مدرسه چال ۱۴۴۲
- چوب زدن علامه‌الدوله به پای بازگانان قند ۱۴۴۶
- حادثه مسجد شاه ۱۴۵۰
- تأخیر در تشکیل عدالتخانه و پیامدهای آن ۱۴۵۶
- مقدمات بلوار در تهران ۱۴۶۰
- جمیع خونین ۱۴۶۶
- تحصین ملت در سفارتخانه انگلیس ۱۴۷۱
- ذ. برگزاری نخستین انتخابات در تهران ۱۴۷۹
- ر. افتتاح مجلس شورای ملی ۱۴۹۱
- ز. حکمرانان تهران در دوره مظفرالدین شاه ۱۴۹۲
- بریدن دست شاهزاده عزیز و شورش شاهزادگان ۱۴۹۷
- ژ. اداره نظمیه و احتسابیه تهران در دوره ریاست مختارالسلطنه ۱۵۱۸
- س. ایجاد مدارس به سبک جدید در تهران ۱۵۲۷
- تأسیس مدارس جدید در تهران ۱۵۳۰
- اقدامات انجمن معارف ۱۵۳۳
- کلاسها و معلمین مدرسه رشدیه ۱۵۳۳
- تلاش برای تعطیل مدارس جدید ۱۵۳۵
- سرانجام مدرسه رشدیه ۱۵۳۹
- رشدیه و تأسیس دستانی دیگر ۱۵۴۰
- مدارس تهران در دوره مظفرالدین شاه ۱۵۴۳
- تأسیس مدرسه سیاسی در تهران ۱۵۴۵
- ش. مطبوعات تهران در دوره مظفرالدین شاه ۱۵۴۹
- انتشار شب‌نامه در تهران ۱۵۵۶
- ص. سرشماری از ابینیه تهران در دوره مظفرالدین شاه ۱۵۵۶
- ض. مظفرالدین شاه و سفر فرنگ ۱۵۶۸

• ورود اولین اتومبیل به تهران.....	۱۵۷۰
• سینماتوگراف در تهران.....	۱۵۷۴
• ورود فونوگراف به تهران.....	۱۵۷۶
• گرامافون در تهران.....	۱۵۸۰
ط. هوسهای کودکانه مظفرالدین شاه.....	۱۵۸۲
• سفارش شاه برای خرید دو صندوق حاجی یاتمz.....	۱۵۸۳
• سوغات دیگر شاه از فرنگ.....	۱۵۸۴
ظ. روشنایی معابر و مساکن تهران در عصر مظفری	۱۵۸۶
• احداث کارخانه برق ۴۰۰ کیلوواتی در تهران.....	۱۵۸۷
ع. واگذاری امتیاز تلفن به معیرالممالک.....	۱۵۸۹
غ. سایر وقایع دوره مظفرالدین شاه در تهران.....	۱۵۹۲
ف. مسافران و جهانگردان خارجی در تهران دوره مظفری	۱۵۹۴
• تهران عصر مظفری به روایت دنیتسکی.....	۱۵۹۴
• تهران به روایت جکسون.....	۱۵۹۷
• تهران در نهضت مشروطیت به روایت والمونت	۱۶۰۴
• مظفرالدین شاه به روایت جان ویشارد.....	۱۶۱۴
ق. بناهای جدید در تهران عصر مظفری.....	۱۶۱۴
• انجام تعمیرات و احداث بناهای جدید در ارگ سلطنتی.....	۱۶۱۵
• بازسازی تالار برلیان.....	۱۶۱۵
• خانه‌های امیریهادر.....	۱۶۱۶
• بیمارستان وزیری.....	۱۶۱۸
• مدرسه فیلسوف‌الدوله	۱۶۱۹
• باغ و عمارت شعاع‌السلطنه	۱۶۲۰
• باغ و عمارت امیرنظام (عمارت شهری سفارت ایتالیا)	۱۶۲۵
• توسعه ضرابخانه	۱۶۲۷

هشت ■ تهران به روایت تاریخ

- کاخ فرج آباد ۱۶۲۹
- عمارت شاه آباد ۱۶۳۱
- ک. تشدید بیماری و مرگ مظفرالدین شاه ۱۶۳۳

- ۶. تهران در دوره محمدعلی شاه ۱۶۳۸
- الف. وقایع مهم تهران در دوره محمدعلی شاه ۱۶۴۲
- نفرات انگیزترین توطئه محمدعلی شاه علیه مشروطیت ۱۶۴۲
- برهم زدن جشن مدرسه سادات ۱۶۴۴
- بدینی نسبت به شاه و ناآرامیهای تهران ۱۶۴۸
- وکلای آذربایجان در تهران ۱۶۴۸
- در دربار چه می گذشت ۱۶۵۲
- مخالفت روحانیون با مجلس ۱۶۵۴
- مخالفت محمدعلی شاه با حکومت مشروطه ۱۶۵۷
- غوغای متمم قانون اساسی در تهران ۱۶۶۰
- سازش شیخ فضل الله نوری با مشروطه طلبان ۱۶۶۲
- مقاومت محمدعلی شاه و آغاز ناآرامیها در تهران ۱۶۶۷
- شیخ فضل الله و غوغای مشروعه خواهی ۱۶۶۹
- برگزاری نخستین مراسم سوگواری به شیوه اروپایی در تهران ۱۶۷۶
- برگزاری اولین جشن مشروطیت در تهران ۱۶۷۸
- اقدامات شیخ فضل الله نوری در زمان تحصن ۱۶۸۶

- ب. راز ترور علی اصغرخان اتابک ۱۶۹۸
- پ. تصویب و توشیح متمم قانون اساسی ۱۷۱۵
- ت. پایان تحصن و بازگشت شیخ فضل الله به تهران ۱۷۱۹
- ث. قدرت‌نمایی مردم و مجلس ۱۷۲۴
- برگزاری مراسم چهلم عباس آقا صراف ۱۷۲۴
- برخورد مجلس با روحانی مخالف ۱۷۲۵

ج . محمدعلی شاه در مجلس شورای ملی	۱۷۲۶
ج . واقعه ناگوار میدان توپخانه	۱۷۲۹
● شروع غوغما در تهران	۱۷۳۲
● دستگیری و مجازات عاملین واقعه میدان توپخانه	۱۷۴۳
ح . سوءقصد نافرجام به محمدعلی شاه	۱۷۴۶
خ . توطئه بر علیه مشروطه خواهان	۱۷۵۳
د . تهران در آستانه استبداد صغیر	۱۷۵۵
● قتل ارباب فریدون زرتشتی	۱۷۵۵
● اجتماع رجال در خانه عضدالملک	۱۷۶۱
● تهران در کودتای محمدعلی شاه	۱۷۶۵
● دستگیری سه تن از رجال در باغشاه	۱۷۶۷
● راه نجات یا آگهی جنگ	۱۷۷۱
● تهران در بازسین روزهای دموکراسی	۱۷۷۷
● سهشنبه خونین در تهران	۱۷۸۸
● رهبران آزادیخواهان در پارک امین الدوله	۱۷۹۴
● کشتهشدن گان و مجروهان نبرد مجلس	۱۷۹۶
● سرنوشت آزادیخواهان دیگر	۱۷۹۷
ذ . تهران در دوره استبداد صغیر	۱۷۹۹
● سرنوشت اسیران باغ شاه	۱۸۰۲
ر . تشکیل مجلس تحقیق در باغ شاه	۱۸۰۵
ز . تشکیل مجلس دارالشورای کباری دولتی در تهران	۱۸۰۹
ژ . وقایع دیگر تهران در دوره محمدعلی شاه	۱۸۲۳
● واعظ شش ساله در تهران	۱۸۲۳
● حمله کلاعها به بیرقهای شمسالعماره	۱۸۲۳
● سوءقصد نافرجام به شیخ فضل الله نوری	۱۸۲۶

- س . فتح تهران به وسیله مشروطه خواهان ۱۸۲۸
- ش . اشعار سیاسی در دوره استبداد صغیر ۱۸۳۴
- ص . مطبوعات تهران در دوره محمدعلی شاه ۱۸۳۹
- احضار مدیر روزنامه روح القدس به دادگاه ۱۸۴۵
- ض . بلدیه تهران در دوره محمدعلی شاه ۱۸۵۱
- نظامنه بلدیه ۱۸۵۱
- نامگذاری کوچه ها و خیابان های تهران و نمره گذاری خانه ها ۱۸۵۵
- ط . ابیه دوره محمدعلی شاه در تهران ۱۸۵۶
- پارک فرمانفرما ۱۸۵۶
- احداث محله شهرنو در خارج از حصار تهران ۱۸۶۱
- انتقال فواحش تهران به محله شهرنو ۱۸۶۲
- قلعه شهرنو ۱۸۶۳
- عمارت جدید در باغ شاه ۱۸۶۴

فهرست جدولها

جلد سوم

- ابنیه شهر تهران در سال ۱۳۱۷ ه.ق. ۱۵۵۹
- تفصیل ابنیه محله دولت ۱۳۱۷ ه.ق. ۱۵۶۰
- تفصیل ابنیه محله سنگلچ ۱۳۱۷ ه.ق. ۱۵۶۱
- تفصیل ابنیه محله بازار ۱۳۱۷ ه.ق. ۱۵۶۲
- تفصیل ابنیه محله چالمیدان ۱۳۱۷ ه.ق. ۱۵۶۳
- تفصیل ابنیه محله عودلاجان ۱۳۱۷ ه.ق. ۱۵۶۴
- مطبوعات تهران در دوره محمدعلی شاه [براساس فهرست رایینو] ۱۸۳۹
- فهرست تکمیلی مطبوعات دوره محمدعلی شاه ۱۸۴۱

فهرست عکسها

جلد سوم

- | | |
|------|---------------------|
| ۱۶۳۰ | قصر فرح آباد. |
| ۱۶۳۲ | عمارت شاه آباد. |
| ۱۶۴۱ | محمد علی شاه قاجار. |

۵. تهران در دوره سلطنت مظفرالدین شاه

مظفرالدین میرزا که از پنج سالگی به ولیعهدی برگزیده شده بود به هنگام قتل شاه بالغ بر چهل و چهار سال داشت. با آن که بلافاصله در تبریز اعلام سلطنت نمود اما تا چهل روز بعد به تهران نیامد و در این مدت امور مملکت در دست میرزا علی اصغرخان اتابک بود.^۱ مرحوم عبدالله مستوفی درباره علت تأخیر ورود شاه به پایتخت می‌نویسد: عame خیلی انتظار ورود مظفرالدین شاه را دارند و همه تصور می‌کنند این مرد چهل ساله که بیست سال است در حاشیه مشق سلطنت کرده است، همین که وارد شود و بر تخت بشیند ایران را بهشت برین خواهد کرد. خیلی‌ها هم بودند که فکر می‌کردند ناصرالدین شاه پادشاه پرخوش بود و هشتادتا زن و حرمخانه مفصل او مجال به مصارف عام‌المنفعه نمی‌داد و در این اواخر به واسطه بالارفتن سال، به کارها رسیدگی کم می‌کرد و خیلی وزراء به خصوص صدراعظم را به اختیار خود واگذارته بود. البته شاه نو از همه این معاویب میراست و خیلی هم جوان نیست که بی‌تجربگی او مایه زحمت ملت بشود؛ ولی خواص که به اخلاق مظفرالدین شاه از تبریز بحرکت این بیانات پوزخندی زده چیزی نمی‌گفتند. در هرحال شاه از تبریز بحرکت نمی‌کرد، این توانی و تراخی برای چه بود؟ آن روزها کسی نمی‌دانست؛ ولی بعدها که به اخلاق خرافات پسند این شاه برخوردنده، معلوم شد اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به مناسبت نحوست عدد سیزده نمی‌خواهد در سال ۱۳۱۳ که ۱۳۱۴ دو آتشه است بر تخت سلطنت جلوس کرده باشد و این همه تأثی برای آنست که ماه محرم ۱۳۱۴ نزدیک شود و عذری برای تاجگذاری پیش بیاید.^۲

الف. کمبود نان و گوشت در تهران

علی‌رغم اقدامات صدراعظم درخصوص رفع مشکلات نان و گوشت تهران، به دنبال ترور ناصرالدین شاه کمبودهایی در این مورد ملاحظه شد. قهرمان میرزا سالور در این باره می‌نویسد:

۱. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۵۹.

۲. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۹.

... گوشت خیلی کم است نان هم، و حال آن که گندم دادند و بوته مفت شد.
گران است. صدیق‌الدوله شب و روز جلوی دکان خواجه میناس ارمنی برای خودش تجیری کشیده و جایی درست کرد. گفتند پریروز در شهر می‌گشت و به نان و گوشت رسیدگی می‌کرد. به نانوایگفته بود نانوای پدرسخته از آن که می‌ترسیدم گریخت. پدرت را درمی‌آورم. توی آتش می‌گذارم تا کباب شوی. مقصود نایب‌السلطنه است...^۳

● بخشودگی مالیات و عوارض نان و گوشت تهران

برای رفع مشکل کمبود و گرانی نان در پایتخت عوارض و مالیات دیوانی نانوایی‌ها و قصابی‌های شهر تهران بخشوده شد. روزنامه ایران دراین‌باره می‌نویسد:
... به واسطه معافی و رفع عوارض و مالیات دیوانی خبازخانه و قصابخانه دارالخلافه که از یادگارهای بزرگ و آثار و اعمال خیریه شاهنشاه شهید مبرور است که به شرف امضاء و قبول و عزّ نفاذ بندهان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی اسعدالله ایام دولته و ابد اعوام ملکته نیز مقرون گردیده و با یمن اقدام و حسن اهتمام جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم این کار بزرگ به موقع اجرا رسیده است که در معنی سالی معادل یکصدهزار تومان دولت از حقوق مقرره مالیه خود بلاعوض به اهل شهر دارالخلافه اعطاء و مرحمت فرموده است. اکنون حمد خدایرا چند روزی است بالطبع نرخ گوشت و نان تنزل کلی و تفاوت فاحش کرده است و امید است که عن قریب به مزید اهتمامات صدارت عظمی و رفع پارهای موافع خارجیه و تمهید بعضی لوازم و اسباب مقتضیه قیمت نان و گوشت نسبت به سابق نصف گردد... و محض بقای این اثر جلیل که مستلزم ذکر جمیل است علاوه بر ثبت دفاتر و نشر اعلان نامجات رسمی شرح فرمان قضای جریان مبارک را که متضمن لعنت‌نامه ابدی است که تا انقراض زمان احدي نتواند دیناری مالیات و عوارض برین دو جنس بینند بر قطعات و الواح سنگ مرمر محکوک و منقوش و بر سردر مساجد و جوامع شهر دارالخلافه نصب نمودند و چند هزار نسخه نیز از این منشور قضا دستور به مضمون واحد منطبع و به حکم دولت روزافزو ن به تمام بیوت معارف شهر تقسیم

کردند تا این حکم و فرمان جهانمطاع از شاییه نسخ و تغییر و محو انطمام
محفوظ و مصون ماند.^۴

ب. برکناری کامران میرزا از حکمرانی دارالخلافه

مظفرالدین شاه در آغاز دوره سلطنت خود و به هنگامی که هنوز در تبریز بود با ارسال تلگراف مقامات کشوری و لشکری دارالخلافه را در سمت‌های خود ابقا کرد اما چنین تلگرافی برای کامران میرزا، نایب‌السلطنه و وزیر جنگ و حکمران تهران مخابره نگردید؛ بدین ترتیب او عملاً از مشاغل خود برکنار شد. تا تعیین حکمران جدید تهران، میرزا رضا صدیق‌الدوله امور حکومتی تهران را به دستور العمل میرزا علی اصغرخان اتابک اداره می‌کرد.^۵

با آن که مظفرالدین شاه کامران میرزا را به حکومت کرمان منصوب و سالیانه بیست و پنج هزار تومان مقرری، هزار خرووار غله و هزار خرووار کاه برای او برقرار کرد و علاوه بر آن که از او هیچ چیزی نگرفت و حتی حکم کرد اگر هر کس از دست نایب‌السلطنه به دیوانخانه شکایت بکند قبول نشد و جواب ندهنده با این وجود کامران میرزا دست به کارهایی زد که موجب تکدر و رنجش شاه از او شد.^۶ مرحوم قهرمان میرزا سالور در اشاره به حراج اموال نایب‌السلطنه در این باره می‌نویسد:

نایب‌السلطنه اموال خود را حراج کرد. آنقدر اسباب زیادی بود که حد و حصر نداشت. تمامش را سمسارها و تجار خریدند. من جمله گفتند پانصد دانه دورین حراج کرد. از این یک فقره سایر اسباب معلوم می‌شود. مشت نمونه خرووار است. پانصد دورین کم نیست. اسبابهای کامرانیه را نصف شهر آورده نصف دیگر را در امامزاده صالح تجریش حراج کردند. به قدر صد هزار تومان اسباب زیادی از قبیل چراغ و فرش و غیره حراج کرد. شاه از این فقره قدری رنجیده خاطر شده‌اند و فرموده‌اند مگر نایب‌السلطنه را غارت کرده‌اند، یا ما

۴. روزنامه ایران، ش. ۸۸۱، بیست و دوم ذی‌قعده ۱۳۱۳.

۵. ر.ک: غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۳۰.

۶. ر.ک: قهرمان میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۰۳۷.

چیزی خواسته‌ایم یا ندار است که این قسم در افتضاح دولت می‌کوشد. من اگر می‌خواستم به حرف حساب از روی سند و نوشته دوکور مال مردم را می‌گرفتم ممکن بود و اگر بخواهم سندات بانک و تنخواه نقدی که آنجاها دارد با ملک و مالی که موجود است تخمين کنم چندین کرور می‌شود. یک قلم جواهر نایب‌السلطنه مبلغهای گزار است، چه شده که این طور اسباب حراج می‌کند؟ چه گرفته‌اند، چه خواسته‌اند که این قسم به خود افتاده؟ موافق و مرسوم تمام نوکرهای خودش با جیره و علیق آنها به خرج کرمان آمد. هرچه خواست شاه داد و هیچ نفرمود اینها نوکر تو هستند چه دخل به دیوان دارد. مواجبهای قشونی را هم خورده و هیچ نداد. الان کامرانیه نشسته مشغول جمع آوری اسباب و حساب و کتاب خود است.^۷

پ. ورود مظفرالدین‌شاه به تهران

در حالی که در تهران اعلام شد که شاه روز دوشنبه بیست و ششم ذی‌الحجه به پایتخت وارد خواهد گردید، و از قبل تشریفات ورود تدارک دیده شده و طاقهای نصرت در خیابانها و معابر مسیر با کمال شکوه افراشته شده و مقرر گردیده بود تمام دسته‌جات و عموم طبقات نظامی تهران در روز مزبور با لباس رسمی و نهایت انتظام در مسیر ورود شاه مستقر شوند، اما شاه یک ساعت قبل از ظهر روز یکشنبه بیست و پنجم ذی‌الحجه ۱۳۱۳ ه.ق. بدون هیچ‌گونه تشریفاتی وارد تهران شد.^۸ مرحوم قهرمان‌میرزا سالور به

نقل از پدرش شاهزاده عبدالصمد میرزا عز‌الدوله عموی شاه در این باره می‌نویسد: می‌فرمودند صبح که رفتیم جمعاً در حیاط جلو (که از آنجا به باع می‌روند و کشیک‌خانه، فراش‌خانه دربار همین بالاخانه‌های وزارت خارجه تماماً در آن واقع است) صدراعظم نشسته بود. اغلب شاهزادگان و وزراء و امراء جمع بودند. نشستیم. امام جمعه هم بود.^۹ گفت شاه الان وارد می‌شود. صدراعظم صلاح دانسته که به طور ساده و بدون اخبار تشریف بیاورند. بعد کمک مه فهمیدند. بعد خبر آوردند که شاه نزدیک است. رفتیم حیاط تخت مرمر درب

.۷. همان، ص. ۱۰۳۸.

.۸. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۸۸۶ ششم محرم ۱۳۱۳.

.۹. سیدزن‌العابدین ظهیرالاسلام

طويله را بازکرده (سمت مغرب تخت مرمر دری است چون در جلوی اصطب
خاصه واقع شده درب طولیه شهرت دارد) آنجا ایستادیم. صدراعظم بیرون
در خیابان جلوی طولیه ایستاده بود. چهار ساعت از دسته گذشته مددودی
سوار ترک، بعد کمی قزاق گذشته کالسکه سلطنتی هم گذشت. کالسکه دیگر
ساده‌ای هم رد شد. کالسکه سیم ایستاد شاه بیرون تشریف آوردند. صدراعظم
به خاک افتاد پای شاه را بوسید. داخل حیاط شده سالار سلطنه سرصف بود،
پای شاه را بوسید. بعد من به خاک افتاده بوسیدم. شاه مات و متغیر بود. ابدآ
فرمایشی نکرد. راه افتاد. دیگر کسی پای شاه را نبوسید. یعنی حرکت
فرمودند. جمعی از سرکردگان هم پایین تر صف کشیده بودند. شاه فقط سری
تکان داده رد شدند به حیاط کوچک، از آنجا به باغ رفتد. فقط صدراعظم و
معدودی از ملتزمین داخل شدند...^{۱۰}

مظفرالدین شاه روز دوشنبه بیست و ششم ذی الحجه نزدیک ظهر، بر تخت مرمر
جلوس کرد. اسباب سلام از قبیل متکاهای جواهر و تاج کیانی و قلیان سلام را حاضر
کرده بودند. تاج کیانی را در موقع سلام دست راست شاه در روی تخت قرار داده بودند.
پس از خواندن خطبه یکصد و چهارده تیر توپ شلیک کردند. مظفرالدین شاه در این سلام
نطقی به شرح زیر ایراد کرد:

بحمد الله از این راه دور سلامت به منزل رسیدیم و بر تخت موروثی اجداد
خود قرار گرفتیم. از خداوند امیدواریم که مهمات دولتی و تکالیف ملتی را
حفظ کرده عامة رعایا را به عدل و آسایش نگاهداریم و در آبادانی مملکت
بکوشیم و از اهالی ایران، که شیوه شاه پرستی دارند و منتظر جلوس ما بودند،
نهایت رضامندی را داریم؛ امیدواریم که بهتر از زمان شاه شهید به آنها خوش
بگذرد و محض آسایش حال عمومی، اول کاری که کردیم آن بود که مالیات
نان و گوشت را که محتاج الیه عموم مردم است بخشیدیم و در اول ورود در
معافات ابدی مالیات آن فرمان صادر کردیم. و از خدمات و خدمات جناب
صدراعظم هم کمال رضامندی را داریم و از وجود او خوشحالیم. صدراعظم
از بزرگترین تریست شده‌های شاه شهید است. خدمات او به ما در این ایام،
باعث تمجید و تحسین است؛ خاطر ما را از غیرت و صدق نیت خود مسرور

داشته است. سلاطین فرنگ هم صدراعظمی به این کفایت و دانایی نداشته و نخواهند داشت.^{۱۱} او باید در صدارت خود باقی ویرقرار بوده، در کلیه امور دولتی امر و نهی اش نافذ بوده، کارهای کشوری و لشکری و داخله و خارجه را اجرا نموده؛ به مراحم و تقویت ما مستظر و امیدوار باشد.^{۱۲}

ت. بازجویی از میرزا رضا و اعدام او
 میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه را پس از دستگیری به تهران منتقل نموده و به دستور صدراعظم در عمارت سلطنتی زندانی کردند. با آمدن شاه به تهران میرزا ابوتراب خان نوری نظم‌الدوله رئیس پلیس مأمور بازجویی از او شد.
 میرزا رضا طی چند جلسه بازجویی بدون وحشت و هراس و در کمال شهامت مسئولیت قتل شاه را به عهده گرفت و از متهم کردن دیگران به همدستی خود در این امر خودداری نمود.

میرزا ابوتراب خان نظم‌الدوله در پایان صورت استنطاق از او چنین می‌نویسد:
 هوالعلیم این کتابچه سؤال و جواب و استنطاقی است که در مجالس عدیده در حضور این غلام خانهزاد ابوتراب و جناب حاجی حسینعلی خان، رئیس قراولان عمارت مبارکه همایونی، عجالتاً به طور ملایمت و زیان خوش از میرزا محمد رضا به عمل آمد لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازم استنطاق بهتر از این مطالب و مکنونات بروز خواهد داد. اما عجالتاً از این چند مجلس سؤال و جوابی که این غلام خانهزاد با او کرده است چیزی که بر غلام معلوم و یقین شود این است که او به طوری که خودش در همه جا می‌گوید ابدآ در خیال صلاح مردم و خیر عامه نبوده و تمام این مهمات و مزخرفات را از سید جمال الدین شنیده فقط از شدت فسق و نادانی شیفته و فدایی آن سید شده و محض تلافی صدمات که به سید وارد آمده به دستور العمل سید آمده این کار را کرده است، حال اگر سید خیالاتش به جای دیگر مربوط باشد مسئله علی حده است. و درخصوص آن مهملاتی

۱۱. از ذکر این نکته به خوبی می‌توان به دانش و آگاهی مظفرالدین شاه از اوضاع سیاسی کشورهای اروپائی بسی برد.

۱۲. غلامحسین افضل الملک، ص. ۲۱ - ۲۲.

که مبتنی بر خیرخواهی عامه اظهار می‌کند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد، اما در این خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته است و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده باشد این فقره در زیر شکنجه و صدمات دیگر معلوم خواهد شد.

غلام جان ثمار ابوتراب
۱۳ محل مهر نظم الدوله

با آن که همه اهالی تهران منتظر اعدام میرزارضا کرمانی بودند این کار سه ماه و نیم به تأخیر افتاد. افضل‌الملک درباره علت این امر می‌نویسد:

... چون ماه محرم در پیش بود، نظر به احترام این ماه و عدم مناسبت با ایام عزای حضرت خامس آل عباد، علیهم‌آلاف التحیة والثناء که تا آخر صفر امتداد داشت، تأخیر قتل او را در این دو ماه جایز شمردند.^{۱۴}

قهرمان میرزا سالور درباره وضع و حال میرزارضا در دوره بازداشت می‌نویسد:
میرزارضا زنده و گنده مشغول تناول غذاهای لذیذ است. جمعی از کسبه که برای دوختن پرده و بریدن روفرشی به اندرون رفته بودند حکایت کردند که میرزارضا روزها روی نیمکت یا پله‌ای نشسته سربازهای سوادکوهی که قراول وجود همایون و حرمسخانه هستند گرد او جمع شده عقاید نقل می‌کند و از احادیث و اخبار و آیات نظیر و دلیل می‌آورد. به کلی عقاید سربازها را برگردانیده و همه روز موضعه او را مشاهده می‌کنیم، با آن زبان و بیان که دارد مردم از نکشتن او خیلی حرفها می‌زنند و بد می‌گویند، حتی پیرزنها و مردمان خیلی پست.^{۱۵}

بالاخره روز چهارشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۱۴ ه.ق. میرزارضا را در میدان مشق تهران به دار آویختند. مرحوم قهرمان میرزا سالور که خود از صبح بسیار زود در میدان مشق حضور داشته در شرح کاملی از چگونگی اجرای مراسم اعدام او می‌نویسد:
... کالسکه نشسته به سمت میدان مشق رفتم. جمعیت کم کم می‌رفت. وسط

۱۳. برای آگاهی از شرح حال و صورت کامل استنطاق و هم‌چنین صورت تقریرات میرزارضا کرمانی درباره چگونگی قتل ناصرالدین‌شاه ر.ک: محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۱، ص. ۹۷ - ۱۲۴.

۱۴. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۳۲ - ۳۳.

۱۵. قهرمان میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۰۴۰.

میدان داری برپا کرده بودند. دو پای دار به قدر پنج ذرع فاصله داشت که به زمین بست کرده بودند. تیر دیگری به ارتفاع هشت ذرع بالای آنها نصب کرده بودند. وسط آن قرقه بود و طنابهای آن از دو طرف به پایه‌های داربسته بود. در حقیقت عقابین^{۱۶} بود. تمام افواج ساخلوی طهران از توبخانه و غیره دور دار صف کشیده بودند به شکل دایره. دو صف سریاز هم از قرب دایره تا به سریازخانه قراول مخصوص نظام بسته بود. میرزارضا را دیشب پس از استنطاق اخیر که صدراعظم و ملک‌آرا و بعضی دیگر حضور داشتند به این سریازخانه آوردۀ بودند.

سردار کل و عموم صاحبمنصبان نظامی جلوی دار وسط دایره ایستاده بودند. سردار کل فرمود که دیر می‌شود و جمعیت زیاد خواهد شد بیاورندش. آفتاب تازه زده بود. قدری نگذشته حاجب‌الدوله آمد دنبال او اعتضادنظام جلوی میرزارضا، بعد چند نفر پلیس و فراش. میرزارضا لخت بود.^{۱۷} فقط زیرجامه در پا داشت. به کمر زیرجامه هم شالی بسته بودند که باز نشود. دستهایش را پشت سر دست‌بند و قفل نموده بودند. چاق‌تر شده بود. موی سر و ریشش بلندتر شده بود. خوب راه می‌آمد. بدون واهمه و جبن وارد دایره شد. از در سریازخانه که بیرون آمده بود چند صلواه فرستاده شهادتین گفته بعد چند استغفار الله فرستاده بود. دیگر حرفی نزدۀ است. جلوی دار رسید. عکاس زیادی جمع بود. خواستند مشغول شوند عکاسها صدا کردند، خودش ملتخت شده پشتیش سمت دوربین بود خودش را گردانیده صورتش رو به دوربین شد. خوب نگاه می‌کرد. چند شیشه عکس انداختند. بعد میرغضبهای پیدا شدند. صاحبمنصب سوادکوهی که مستحفظ او بود و سر زنجیر به دستش بود دست به جیب برده کلیدی بیرون آورده قفل طرق را باز کرده زنجیر را گشاد. میرغضب باشی و دو سه نفر دیگر جلو آمده طنابهای دار را باز کرده قرقه به زمین آمد.^{۱۸} طناب نازک دیگری آوردند به گردن

۱۶. دو چوب که مقصو را بر آنها به دار می‌کشیدند؛ ظاهرًا سر آن به شکل عقاب بود. محمد معین، ج. ۲، ص. ۲۳۲۱.

۱۷. روز اجرای حکم برابر بود با ۲۱ مرداد ۱۲۷۵ ش.

۱۸. به طوری که افضل‌الملک نوشتۀ است میرزارضا به هنگام اجرای حکم اظهار تشنگی کرده؛ میران‌غضب خربوزه از در میدان خریدند و به او خورانیدند. او خربوزه را خوردۀ؛ طناب در گردن او کردند و آلت آهنی را کشیدند... ر.ک: غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۳۳.

میرزارضا انداخته از طرفین بالا کشیدند. به قدر نیم ذرع که بالا رفت ندانستم چه نقشی در طناب گردن به هم رسیده بود که پایین آوردند. طناب را باز کردند. با این حالت خوب نگاه می‌کرد و ابدآ خودش را نباخته بود. تغییری در حاشش پیدا نشد و حال آن که نیم ذرع بالا بردن و قطع امیدش شده بود. خیلی دل و زهره داشت. همه کس متعجب و متوجه بود. مجدداً طناب را انداختند و بالا کشیدند. تمام این مدت را طبل می‌زدند به شکل مخصوص. حین بالا رفتن جمعی از پایین فحش دادند...

طنابهای طرفین را محکم بستند. ازتمام دستجات موزیکانچی موزیک سلام بلند شد. من خیلی نزدیک بودم. محمد حسن میرزا هم پهلوی من بود. درست یک ساعت و ربع به دسته مانده بود که بالا رفت. شکم و پاهاش طوری تکان می‌خوردند که انسان حیرت می‌کرد. آنچه من فهمیدم بیش از یک ربع جان نداشت و قبض روح شد. همین طور شکم و پایش تکان می‌خورد به شدت سخت. این را نتوشتمن که بعد از آن که دفعه اول پایین کشیدند طناب را دو مرتبه درست کنند رو را به سمت میرغضب باشی کرده دو کلمه حرف زد. بعد پرسیدم گفته بود طناب را همان طور اول محکم کن. مشاهده کنید در این حال وقتی که بالا کشیدند و نیم ذرع از زمین بالا رفته دیگر قطع حیاتش شده پایین بیاورند حرف بزنند و خودش را نباخته باشد چقدر دل و زهره دارد. اگر دارای این دل و جرأت نبود آن کار از او سرنمی زد. تعامش از جرأت و دل آفریده شده بود. به هر جهت موزیک به نعمات دلکش متزم بود...

جمعیت زن و مرد آن قدر به تماشا می‌رفت که حساب نداشت. زنهای قشنگ قشنگ همه خودی درست کرده گردانگرد دار جمع بودند. تا سه روز نعش میرزارضا بالای دار آویزان و عبرة للناظرین خواهد بود. یک دسته سرباز به قراولی گذاشتند. مردم شهر از صغیر و کبیر، وضعی و شریف به تماشا می‌روند جز معدودی از زنهای که واهمه می‌کنند و می‌ترسند شب به خواب آنها بیاید...

خیلی‌ها جرأت نکردند نزدیک آمده تماشا کنند. بعضی‌ها منزل رفته احوالشان برهم خورد. اما حال من توفیری نکرد. کشتن به این شکل انجاری نداشت. مردم گفتند خیلی راحت کشته شد. هرگز خوب نبود به این راحتی کشته شود. هیچ رنج و تعب ندید. صدمه نزدند. اقلأً دست و پایش را قطع می‌کردند یا از حلق آویزان می‌کردند یا شقه می‌کردند که دو سه ساعتی

گرفتار صدمه و رنج باشد.^{۱۹}

افضل‌الملک دنباله ماجرا را چنین روایت کرده است:

چون او را به دارکشیدند، دو روز بر سر دارش گذاشتند. بدن او در عصر روز اول سیاه شد. پس از آن شبانه جسد ناپاک او را ز دار پایین آورده، در خاکش کردند. از قراری که افواه‌اش شنیده شد، او را میران غصب در گورستانی که در سر چهارراه محله حسن‌آباد واقع است دفن کردند.^{۲۰}

ث. اولین نشانه‌های نارضایی اهالی تهران از مظفرالدین‌شاه

برخلاف انتظار اهالی تهران، با ورود شاه به پایتخت علاوه بر آن که بهبودی اساسی در امور اقتصادی و اجتماعی حاصل نگردید بلکه اطرافیان شاه که به همراه او از تبریز به تهران آمده و مشاغل و مناصب مهم دربار را در اختیار گرفته بودند نیز اتفاقات فراوانی را علیه شاه برانگیختند به طوری که کار به سرودن اشعار عامیانه کشید که بچه‌ها در کوچه‌ها می‌خواندند. مرحوم عبدالله مستوفی یکی از این اشعار را به صورت زیر ضبط کرده است:

با ترکای ... آمده	آبجی مظفر آمده
امیر بهادرشا ببین	در در درشا ببین
شازده ناظرشا ببین ^{۲۱}	ظری ظریشا ببین

دکتر عبدالحسین نوائی در معرفی همراهان شاه که به جماعت ترکان مشهور بودند

می‌نویسد:

منظور از ترکان جماعتی بودند که از آذربایجان همراه شاه آمده بودند. خواه آذربایجانی یا غیر آذربایجانی.^{۲۲} زیرا مظفرالدین‌شاه نزدیک به چهل سال به

۱۹. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۰۴۲ - ۱۰۴۴.

۲۰. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۳۵.

۲۱. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۱۰.

۲۲. همه اطرافیان مظفرالدین‌شاه آذربایجانی نبودند. فی المثل دکتر لقمان‌الممالک (لقمان ادهم) پدرش تهرانی بود و مادرش آشتیانی و سلطانعلی‌خان امین بقا (وزیر افخم) بزدی بود و حکیم‌الملک بروجردی و مستشار‌الملک گرکانی. ولی چون این افراد هم سالها در دربار تبریز خدمت می‌کردند، تهرانی‌ها همه آنان را ترک می‌خوانندند.

عنوان و لیعهد در آذربایجان مستقر بود و در این مدت طولانی جماعتی از شاهزادگان و صاحب منصبان و منشیان و حاشیه نشینان آذربایجانی یا مقیم آذربایجان به دور او جمع آمده بودند و همگی منتظر روزی بودند که ناصرالدین شاه بمیرد و مظفرالدین میرزا و لیعهد به جای او شاه شود و آنان نیز به مناصب عالی برستند و شکمی از عزا درآورند و به قول یکی از آنان چهل سال گرسنگی کشیده بودند که روزی بتوانند شکم خود را سیر کنند.^{۲۳} این جماعت گرسته و طماع می خواستند هرچه زودتر به نوایی برستند و سبیلی چرب کنند. اتابک که مردی باهوش بود، این نکته را متوجه بود و برای حفظ موقعیت خویش به آنان در کارها راه می داد و نانی می رساند. ولی همراهان مظفرالدین شاه دیرآمده بودند و زود می خواستند که بار خود را بینند. جنگی پنهانی بین ترکان و عراقیان یعنی حواشی و خدمه‌ای که با مظفرالدین شاه از تبریز آمده بودند و صاحب منصبان و مستوفیان و درباریان و شاهزادگان مقیم تهران، درگرفت و بالاخره ترکان غلبه کردند و عراقیان مغلوب شدند...^{۲۴}

ج. برکناری امین‌السلطان از صدارت

علی اصغرخان امین‌السلطان با وجود هوش سرشار، حافظه قوی، زیرکی زیاد، سخاوت، بلندنظری، گذشت، گشادبازی و...^{۲۵} در دوره صدارت مظفرالدین شاه دچار غرور و نخوتی خاص گردید و در شرایط بحرانی حضور گروه ترکان در دربار مظفری و نزدیکی و اثرگذاری آنها برشاه، با کم اعتنایی به بزرگان و رجال و محترمین مقدمات سقوط خود را فراهم نمود. کلمل کاساکوفسکی به نقل از حاج میرزانصرالله‌خان مشیرالدوله در این باره می‌نویسد:

چند روز پس از فوت ناصرالدین شاه روزی که در باغ کاخ کنار صدراعظم ایستاده بودم به وی گفتم: «حضرت اشرف من پیغ هستم، در بسیاری از

۲۳. به طوری که مرحوم مخبر‌السلطنه می‌نویسد: حکیم‌الملک صراحةً گفت: ما برای چنین روزی، چهل سال گرسنگی خورده‌ایم و شاه بیش از چهار سال دوام ندارد. مهدیقلی هدایت، گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، ص. ۱۵۱.

۲۴. عبدالحسین نوائی، ج. ۳، ص. ۳.

۲۵. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۴۱۶.

کشورهای اروپا هم اقامت داشته چندین ده سال در ممالک بیگانه چیزهایی زیادی دیده و دانسته‌ام از این پیر نصیحتی بشنوید.»

صدراعظم کمال رضایت و آمادگی خود را اظهار داشت و من چنین گفتم: «شاه جدیدی می‌آید و با وی گله‌هایی لاشخور و شغال‌گرسنه و طماع تشنه پول و ریاست و مغروف و پرمدعی و بی‌تریست... که در عین حال با این که با شاه تقرب دارند غیرمشکل و در دوزوکلکهای درباری بی‌تجربه هستند. اینست نقطه ضعف آنها که باید مورداستفاده قرار دهید تا قبل از فوت وقت قدرتی در برابر قدرت ایجاد نمایید. شما باید با بعضی از اشخاص متتفذ متحد شوید، نقارهای گذشته را فراموش و بالاتر از این حرفها باشید. امین‌الدوله (ریس سابق شورای سلطنتی و مدعی صدارت)، مخبر‌الدوله (وزیر سابق فرهنگ و تلگراف) و غیر هم را در حدود ده نفر به سوی خود جلب و قبل از آن که شاه باید خوب خود را آماده و مشکل نمایید که وزنه مقابله قرار دهید. در این صورت فتح بلاشک با شما خواهد بود.»

صدراعظم ظاهراً تسلیم حتی به گرمی تشرک نمود و قول داد مشورت مرا پیروی نماید.

اما بعداً چه شد؟ صدراعظم عمدأ بر مخالفت با ما قدم برداشت، گویی تعمد دارد که همه ما را علیه خود بشوراند. تا امروز هم از درک علت آن به کلی عاجز هستم. مگر این که بگوییم صدراعظم آنچنان به اقبال خود مغروف بود که یقین داشت که هرگونه کثافت‌کاری و اشتباهاتی مرتکب شود و بدتر از آن اطرافیان وی به هرکاری دست یازند سلامت خواهد جست و همه عمر را در مقر دیکتاتوری خود باقی خواهد بود...^{۲۶}

کلنل کاساکوفسکی در بخش دیگری از خاطرات خود به سوی رفتار میرزا اسماعیل خان امین‌الملک برادر اتابک که در برکناری صدراعظم نقشی اساسی داشت اشاره کرده و می‌نویسد:

امروز به یک سلسله اسرار پشت‌پرده که انجام کار را تسریع نموده است دست یافتم. اگر این تجمع بدفرجام عوامل نمی‌بود، که می‌داند شاه سست عنصر به این زودیها حاضر به انجام تغییراتی می‌شد یا نه. ولی امین‌الملک برادر صدراعظم در این کار به شاه کمک کرد حتی بیش از آن که در افواه شایع است...

.۲۶. ولادیمیر آندری یویچ کاساکوفسکی، ص. ۱۵۲ - ۱۵۳.

امین‌الملک نزدیک دروازه قزوین در خانه زیبای خود چند زن جوان نشانده است که بیش از نیمی از وقت خود را با آنها می‌گذراند. کمتر شبی بوده که دوستان محروم او در منزل وی جمع شوند و همراه زنان تا صبح مجلس عیش و نوشی دایر نباشد.

ضمانتاً بهترین دسته نوازنده‌گان نیز بدان مجلس دعوت می‌شدن. یکی از زنان شاه فقید اشعاری در هجو شاه ساخته و در آن بی‌شعروری، زن‌صفتی، تذبذب، جبن، بی‌استعدادی، دوروبی و خرافاتی بودن و سایر خصایل مظفرالدین‌شاه را با عبارات و کلمات نیشدار و وصف‌الحال به باد استهزا گرفته بود. اشعاری که در آن شاه را گاهی ملامظفر و گاهی آبجی مظفر نامیده است. این شعر به سرعت پرنده‌گان در تمام شهر منتشر و چند روزی نگذشت که کودکان کوچه و بازار بی‌ملاحظه آن را می‌سروند. آن وقت با جدیت فرمانفرما با تهدید قطع زبان، خواندن آن اشعار قبغن گردید.

امین‌الملک چندان بی‌ملاحظه و کوتاه‌اندیشه بود به خصوص به وفاداری دوستان خود چندان پشت‌گرم که هر بار که مهمانان آمدند به نوازنده‌گان رخصت می‌داد خاله‌مظفر را بخوانند و در این حال همه مهمانان با حظ وافر شادمانی و مستی می‌نمودند.

... شخصی به نام شیخ مرتضی امین‌دیوان این قضیه را گزارش داد...
... شاه امر کرد دسته نوازنده‌گان را به عنوان نوازنده‌گی به دریار احضار کنند. وقتی نوازنده‌گان حضور به هم رسانند امر نمود آنچه در خانه امین‌الملک نواخته‌اند از ابتدا تا انتها بی‌کم و کاست تکرار نمایند. نوازنده‌گان متوجه شده و مدتی از ترس آن که همان ساعت همه را سر خواهند برید از انجام آن امتناع نمودند. ولی شاه به قید سوگند آنها را مطمئن نمود که نه فقط به آنها کاری نخواهد داشت بلکه انعام هم خواهد داد به شرطی که آنها از اول تا آخر بی‌کم و کاست هر آنچه در منزل امین‌الملک خوانده و نواخته‌اند عیناً تکرار نمایند... نوازنده‌گان را چاره‌ای نمانده جز آن که امر شاه (که این دفعه سخت جدی می‌نموده) اطاعت نمایند...

شاه ضمن این که سبلتهای خود را از راست و از چپ تیمار می‌نموده ترجیع‌بند تصنیف را که به افتخار او سروده شده بود گوش فراداده پس از پایان آن گفت: «پانزده روزه نشانشان خواهم داد آبجی مظفر کیست!...»^{۲۷}

محمد احمد پناهی (پناهی سمنانی) با نقل ضبط دیگری از شعر آبجی مظفر از احمد شاملو به روایت یحیی آرین پور و علی جواهر کلام درباره خواننده این تصنیف و عاقبت او می‌نویسد:

آبجی مظفر اومده	بلگ چغندر اومده
دودور، دودور دور شوبین	امیر بهادر شو بیین
چادر و چاقچورش کنین	از شهر بیرون ش کنین

چند سال پس از جلوس مظفر الدین شاه، کسانی تصنیفهایی در هجو او ساختند و به پیروزن سیاهی به نام حاجی قدم شاد که سابقاً سرپرست سازنده‌ها و نوازنده‌های ناصر الدین شاه بود و اکنون دسته مطربی داشت دادند که در مجالس عیش و طرب بخوانند و این زن کنیز سیاه، آن تصنیف را خود می‌خواند و مطربها دنبال آن را می‌گرفتند.
 داستان به گوش شاه رسید و این زن را احضار و وادار کرد که همان تصنیف را بخواند و چون خواند به دستور شاه، هر دو پای او را نعل کردند و در عمارت ۲۸ دوانیدند.

دوستعلی خان معیرالممالک، دمامد اتابک نیز در سوء‌رفتار پدرزن خود می‌نویسد:

بر اثر غرور و نخرتی که به تدریج اتابک را فروگرفته بود و بی‌اعتنایی که نسبت به اغلب بزرگان و محترمین رومی داشت گروهی ازاو رنجیده و رمیده بودند. پیشخدمتها خاصه شاه نیز که با هزار گونه امید از تبریز به پایتخت آمده بودند چون او را سد راه و مانع رسیدن به آماں می‌دیدند کینه‌اش را در دل می‌پروراندند. سرانجام مخالفین که در رأس آنها شاهزاده فرمانفرما نصرت‌الدوله برادر حضرت علیا زن سوگلی شاه و حکیم‌الملک قرار داشتند دست اتفاق به یکدیگر داده و در خفا بر ضد اتابک دست به کار زدند. صدراعظم مست باده غرور به آرden اطرافیان سرگرم بود و اقدامات پشت پرده را ناچیز می‌شمرد. مخالفین هرچه کوشیدند معیرالممالک^{۲۸} را در حلقه خود درآورند به جایی نرسید و او که دید تقریباً کار گذشته و موقعیت اتابک سخت متزلزل شده نامه‌ای به او نوشت و از چگونگی امر آگاهش ساخت. نامه به وسیله نگارنده به دست صدراعظم داده شد. او نامه را با

۲۸. محمد احمد پناهی، تراوله‌های ملی ایران (تهران: مؤلف، ۱۳۶۴)، ص. ۱۷۶ - ۱۷۷.

۲۹. مقصود دوست‌محمدخان معیرالممالک است.

لبخندی حاکی از مناعت و بینایی خواند و بلا فاصله جوابش را نوشت به دست من داد. در نامه خود ضمن اظهار امتنان از احساسات پدرم نوشته بود: «قلمی که فرمان عزل مرا رقم کنند هنوز نایش در نیستان نروییده» دیری نپایید که اتابک معزول شد و صدارت به مخبرالدوله مسلم گشت.^{۳۰} معیرالممالک طی نامه‌ای دایر بر اظهار تأسف به صدراعظم معزول نوشت: «پیش‌بینی آن جناب بسیار درست بوده زیرا از قرار معلوم فرمان عزل با قلم آهن رقم رفته است...»^{۳۱}

کلنل کاساکوفسکی فرمانده بربگاد قزاق در تهران در شرح خاطرات روز پنجشنبه ۱۲ نوامبر ۱۸۹۶ / ۶ جمادی الثانی ۱۳۱۴^{۳۲} در اشاره به ابلاغ فرمان برکناری اتابک می‌نویسد:

ساعت ۹ شب موقعی که من در حیاط قزاقخانه مشغول دادن تمرین سوارکاری به قواها بودم یک نفر سواره سلطنتی سر رسیده و اطلاع داد که شاه فوری شما را احضار کرده است. وقتی من با قدم یورتمه، خود را به دریار رساندم سران کلیه وزارت‌خانه‌ها و ادارات آنجا گرد آمده بودند. پس از ده دقیقه شاه از اندرون بیرون آمده به تالار برلیان رفت و حاضرین را خواست بدآنجا بروند. برای شاه صندلی آوردند، بر آن قرار گرفت و سایرین به صورت نیم دایره کنار او ایستادند. شاه پریشان به نظر می‌آمد، و حشت‌زده اطراف را می‌نگریست. به خوبی تشخیص داده‌می‌شد که جداول درونی سختی در ضمیرش حکم‌فرما است.

شاه بدون آن که نگاه پریشان خود را به کسی بدوزد با صدای متوجهی به سخن درآمده چنین بیان داشت:

«صدراعظم بیچاره دائمًا بیمار است... از فرط کارهای مافوق طاقتمن ناتوان گشته... به راستی هم تمام سنگینی امور دولتی بر دوش همان یکنفر قرار دارد. در صورتی که در اروپا پانصد نفر پانصد نفر در اداره امور کشور شرکت دارند و در عین حال هر کدام تا گلو در کار متفرق و از همه مهمتر این که هر

۳۰. پس از برکناری اتابک علیقلی خان مخبرالدوله وزیر داخله شد.

۳۱. دوستعلی معیرالممالک، رجال حصر ناصری، ص. ۱۵۳ - ۱۵۴.

۳۲. غلامحسین خان افضل‌السلک تاریخ برکناری اتابک را روز یکشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۱۴ ذکر کرده است. ر.ک: غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۴۶

کدام در قبال همان کار که به وی محول است مسئولیت دارد، اما اینجا صدراعظم بیچاره تک و تنها است... او مدتی است که به من التماس می‌کند لاقل قسمتی از بارکار را از دوش وی بردارم. ولی تاکنون من از این کار شانه خالی می‌کرم، زیرا که می‌دیدم هرچه باشد از عهده برمی‌آید، اکنون که صدراعظم بیچاره مدام در حال بیماری است مجبور شده‌ام تقاضای او را پذیرم... و مشاغل او را بین چند نفر تقسیم نمایم. هیچ کس بدون شغل نخواهد ماند. همه مصدر کارهای مسئولیت‌داری خواهند گردید.»

در اینجا شاه به پا خاست و به من خطاب نموده گفت:
«سرهنگ جلو بباید.»

من شش قدم جلو رفتم. شاه گفت:

«از این ساعت شما مستقیماً تحت نظر شخص من قرار می‌گیرید و اداره امور قزاقخانه را من شخصاً تحت نظر می‌گیرم. تمام گزارشها و عرایض را بلاستنا به من خواهید داد، به دست خود من. هر ساعت و دقیقه از شبانه روز لازم بدانید می‌توانید به من مراجعه نمایید.»

در این موقع یکی از حضار که کنار شاه ایستاده بود گفت: «چطور می‌شود هر ساعت مزاحم اعلیحضرت شد؟ هفته‌ای یکبار کافی است که گزارش کارها به عرض برسد.»

من چنین وانمود کردم که این کلمات را نمی‌فهمم و شاه شرمنده شده گفت: «بلی البته هفته‌ای یکدفعه حتماً همه کارها را به من گزارش خواهد نمود. ولی در مورد کارهای فوری یا هر وقت من شما را بخواهم ببینم دیگر همه وقت آزاد است...»

آجودان شما باید همیشه در دریار حضور داشته باشد که هر وقت خواستم بتوانم او را پی شما بفرستم.»

من تعظیم نمودم و به جای خود برگشتم. بعد از آن شاه به هر یک از حضار خطاب نموده گفت:

هم امروز من دستخط تقسیم کارها را خواهم نوشت. فعلًاً همگی به شورای دولتی بروید دستخط را آنجا می‌فرستم...»

علوم می‌شود که قبل از اجتماع، صبح زود شاه دستخطی رالاک و مهر شده به مهر بزرگ سلطنتی برای صدراعظم فرستاده بوده است...^{۳۳}

علی اصغرخان اتابک پس از عزل به قم تبعید شد و میرزا اسماعیل خان امین‌الملک هم از ستمهایی که داشت برکنار گردید و در این هنگام به او اذیت و آزار زیاد رساندند و مبالغی نیز از او گرفته شد.^{۳۴}

ج. بهداشت شهر تهران در نخستین سال سلطنت مظفرالدین‌شاه

قهرمان میرزا سالور در شرح خاطرات خود در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه به نابسامانیهای بهداشتی شهر تهران در اوایل سال ۱۳۱۴ ه.ق. اشاره کرده و می‌نویسد: ... بیشتر از همه‌چیز در این شهر ناخوشی است، از بس کیف و بدهواست. مورث تمام این ناخوشیها کثافت است که از هر چیز زیادتر داریم. هیچ چیز از قرار تجربه‌های جدید امراض را بهتر از نظافت قلع و قمع نمی‌کند. این است که در فرنگستان از هر کاری نظافت شهر و خانه و لباس را بیشتر طالب‌اند و اصرار دارند و به همین جهت است که در آنجا ناخوشی کمتر است. بیشتر این گلودردها از گردوخاک این شهر است که متصل به دهن و دماغ و گوش و چشم داخل می‌شود.

دیگر اسباب ناخوشی آب است. آب شهر همه‌چیز داخل دارد. از جایی که آفتابی می‌شود تا وقتی که به گلو داخل می‌شود کثافت رخت و کهنه‌های بچه و سگ مرده و گربه مرده و به بول و غایط مملو است و باید تمام این کثافات را در آب انبار کرده نوش جان کرد. نمی‌دانم کی گفته بود که آبهای شهر طهران از صبح تا ظهر آبی است گه آسود، از ظهر تا شب گهی است آب آسود. هیچ‌کس در بند نیست که یک فقره از کارهای نیک را جاری کند. این مردم هم روزی‌روز بی تربیت‌تر می‌شوند.^{۳۵}

ح. حمل جنازه ناصرالدین‌شاه به حضرت عبدالعظیم

روز سه‌شنبه هفدهم ذی‌قعده ۱۳۱۴ ه.ق. طبق برنامه‌ای که از قبل تعیین شده بود قرار بود پنج ساعت به غروب با تشریفات ویژه‌ای جنازه ناصرالدین‌شاه را برای دفن در

.۳۴. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۱۲۹

.۳۵. قهرمان میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۰۵۶ - ۱۰۵۵

آرامگاه ابدی او به حضرت عبدالعظیم حمل نمایند اما از صبح آن روز بارندگی شروع و کم کم شدت گرفت و بدینجهت مراسم لغو شد و به روز پنجمشنبه نوزدهم ذیقعده موكول گردید. مرحوم قهرمان ميرزا که خود در اين مراسم شرکت داشته است دراينباره مى نويسد:

... خيابان الماسيه رفتيم. اطراف ارگ خلوت بود. نوکر و اسبها را بيرون مى کردند، نزديك باب همایون تجیر کشide بودند. از تجير اول گذشته به قاپی دوم رسيديم. يساول كشیکخانه کرد دعوت^{۳۶} را خواست. نموده داخل شدیم...

يک ساعت بعداز ظهر سفرا و علماء حاضر شدند. فرمانفرما داخل دالان شد که نعش را حرکت بدھيد. خودش آمده با ماها جنازه را بلند کردیم. آنقدر سنگين بود که حد نداشت. هنوز هم رطوبت داشت و با وجود آن که محکم بسته بودند و در تابوت و حلبي بود عفونت مى کرد.

شاه با علماء سفرا ايستاده بودند. در کالسکه گذاشت. اين کالسکه را به سه هزار تoman درست کرده‌اند. روی آن را هم با طاقه شالهای زمردی به طور بسيار قشنگی زينت کرده‌اند. شبیه تاج کيانی را هم بالاي کالسکه نصب کرده‌اند. باغبان فرنگی شاه از گل و رياحين به اندازه‌اي کالسکه را تزيين کرده بود که حساب نداشت. ارتفاع تخت چهار ذرع، طولش پنج ذرع، عرض دو ذرع بود. دوازده اسب روسی سياه اعلى بسته بودند. دوازده کالسکه‌چی با لباسهای مشکی بسيار ممتاز جلوی اسبها را گرفته بودند. بسيار بسيار کالسکه و زينت آن و اسب آن قشنگ و باشكوه بود. جنازه را محکم بالاي تخت بسته، روپوش زريفت را بالاي آن کشide، دو سه نفر قاري اطراف تخت، صاحب منصبان نظامي جلو، شاهزادگان قریب المخرج پشت کالسکه، سايرين بعد از ماها. ساير طبقات از وزراء و رجال و اهل قلم بدون ترتيب متفرق مى آمدند. شليک زبورک نموده کالسکه حرکت کرد.

پاي شاه درد مى کرد تا نصف خيابان آمده آنجا با سفرا و علماء مراجعت

۳۶. منظور کارت دعوت است. متن کارت نيز به اين شرح بود. تصوير شير و خورشيد با تاج کيانی، زير آن عنوان: وزارت تشریفات، زير آن: دعوت سلام و تشییع جنازه شریفة شاهنشاه شهید انوار الله برهانه، زير آن: پنج ساعت به غروب مانده سه شنبه ۱۷ ذیقعده ۱۳۱۴ در خيابان الماسيه، زير آن: مهر وزارت تشریفات، ر.ک: قهرمان ميرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۱۴۴.

فرمودند. داخل میدان توپخانه شدیم. گریه بی اکراه می آمد. دستمالها را محض گردوخاک به دهان گرفته بودیم. دیگر اینجا جمعیت به اندازه‌ای بود که صدای گریه تا بیرون شهر می‌رفت. غلغله در مردم افتاده بود. صدای موذیک که به نواهای عزا و غم بلند شد اضطراب و فریاد مردم بیشتر بلند شد. گریه سالارالسلطنه^{۳۷} و رکن‌السلطنه^{۳۸} هم باعث شد که بدون اکراه گریه بیاید. حقیقت خودداری ممکن نبود. از دو طرف نظام صف کشیده بود، پشت آنها مردم روی بامها و دکاکین هم مملو از زن و مرد به قدر جای سوزنی راه نبود. از در میدان که داخل خیابان چراغ گاز شدیم راه تنگ شد. آفاخان سردار پیر پایش در رفت زمین افتاد. جمعیت می‌گذشت به هزار زحمت نجاتش دادند...

در هر نقطه که زنهای شاه نشسته بودند شور و گریه‌اش چهار مقابل جاهای دیگر بود. صدای نعره و ناله زناها شهر را پراشوب کرده. بعضی جاه‌اگل و نقل زناها به روی جنازه نثار کردنده خیلی شکوه داشت و گریه بیشتر دست می‌داد. سریاز و صاحب منصبان خصوصاً ترکها ندب و گریه‌شان بیشتر بود. مختصراً، شهری از گریه بود. به خدا قسم بعضی از پیرزنها طوری فریاد می‌کردند و گیسوان می‌کنندند که تا نیم‌فرستگ صدای آنها می‌رفت. تانزدیک خانه‌های مستشارالملک و سه راه^{۳۹} به همین نظم پیاده رفتیم. در آنجا جنازه رانگاه داشته مردم سوار شدند...

جمعیت همین طور وصل به هم بود. دم گار راه‌آهن صف نظام کشیده شده بود. جمعیت طهران امروز معلوم می‌شد.

جز آن خط عبور جنازه سایر نقاط و کوچه‌های شهر خلوت و مثل این بود که سپاه مغول قتل عام کرده. تک‌تک، دانه‌دانه پیرمرد و پیرزنی دیده می‌شد که آنها هم به خیال رفتن و تماشا بودند. از دم گار راه‌آهن دو سه سینه‌زن و کسبه صف کشیده بودند. تا دم دروازه شالهای مشکی کشیده بودند. نزدیک دروازه یهودیها ایستاده بودند با حالت‌های تماشایی. نوحه‌ای ساخته بودند و سینه

۳۷. نصرالدین میرزا سالارالسلطنه پسر ناصرالدین شاه از زینت‌السلطنه دختر سالار معروف در ۱۳

جمادی‌الثانی ۱۲۹۹ متولد شد. ر.ک: محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۵۱۹.

۳۸. محمدرضامیرزا رکن‌السلطنه پسر ناصرالدین شاه از بدرالسلطنه در ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ متولد شد.

ر.ک: همانجا.

۳۹. مقصود سه راه امین حضور واقع در تقاطع خیابانهای امیرکبیر و ری است.

می‌زدند و طوری گریه می‌کردند و اشک آنها سرازیر بود که احدهای خودداری نمی‌توانست نمود. سه دسته شده بودند. دسته اول پیرمردها، ثانی کاملها، ثالث جوانها. سواره قراق و نقاره‌خانه از جلو می‌رفت. از عقب هم توپخانه و سوارکشیکخانه و غیره با دو سه دسته موزیک سواره. از بیرون شهر تا آب انبار قاسم خان^{۴۰} جمعیت زن و مرد مثل توی شهر و خیابان بود. از آنجا کمتر شد. باز از نزدیک حسین‌آباد ازدحام به حالت اول بود. باد می‌آمد و آن قدر گردوخاک شد که چه بتویسیم. این حرکت سوار و خاک بی خیابان طوری مردم را کرده بود که احدهای از ده قدمی شناخته نمی‌شد. تمام لباس و صورت و اسب یک رنگ شده بود. سه ساعت و نیم کشید تا به حضرت عبدالعظیم(ع) رسیدیم.

از دم دروازه پیاده شده شلیک کردند. تا دم بازار کالسکه رانگاه داشته به کمک یکدیگر جنازه را پایین آورده توی عماری مخصوص که از شهر حمل کرده بودند نمودیم. اجماعاً به دوش کشیده تا دم ایوان صحن مطهر از عماری بیرون آورده دور ضربی منور طواف داده سر مقبره بردند. بیرون آمده جلوی مقبره نشسته به اندازه‌ای که ممکن بود گردوخاکها را پاک کرده چای خوردیم. یک ساعت طول کشید تا اعمال کفن و دفن مجدد تمام شد. سه مرتبه از توپخانه شلیک کردند. به مقبره داخل شدیم، فاتحه خوانده نشستیم آفاسید محسن نقیب السادات روضه خواند. امام جمعه را برای خدمات کفن و دفن حاضر کرده بودند. نیم ساعت نشسته با ملک‌آرا^{۴۱} به کالسکه نشسته شهر آمدیم.

دیگر از بس گریه کرده و خاک خورده بودیم حالت باقی نمانده بود. حقیقت طوری اهل شهر امروز برای ناصرالدین شاه غم‌خواری کردند و غصه خوردن

۴۰. این آب انبار را امیرقاسم خان پسر سلیمان خان اعتضادالدوله قاجار قوانلو و پدر مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه در دهکده نجف‌آباد در بین راه تهران به شهری بنا کرد و چون در این حدود بی‌آبی و در فصل تابستان هم هوا فوق العاده گرم بود مردم هنگام رفت و آمد از آب آن برای شرب استفاده می‌کردند. در کنار این آب انبار قبرستان وسیعی نیز قرار داشت که قسمتی از آن را به دفن اوراق متلاشی شده قرآن در مکتبها و خانه‌ها اختصاص داده بودند. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۳۹۵؛ حجت بلاغی، ج. ۲، ص. ۱۹ (ج).

۴۱. محمدمیرزا پسر عباس‌میرزا ملک‌آرا که پس از درگذشت پدر در ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۱۴ به این لقب مفتخر شد.

که حد و اندازه نداشت. اگر حال دوستی مردم را درباره خود به این پایه و مرتبه می‌دانست خیلی زیادتر از آن مهربانی می‌کرد و رفاهیت مردم را فراهم می‌آورد. تمام زنها امروز سیاه پوشیده بودند. طوری گریه می‌کردند، به سرو سینه خود می‌زدند که زن بجهه مرده به حالت آنها ترحم می‌کرد. شکایتها و رازدلها با جنازه می‌کردند. بعضی را به زیان، بعضی را به اشاره دست و سر راستی از روزی که رفته نعمت و راحتی و پول را هم به همراه خود برده. عرضه و قابلیت را هم به گور برده. قدر او را کم خواهند فهمید. رحمة الله عليه.^{۴۲}

● مقبره ناصرالدین شاه

مقبره ناصرالدین شاه توسط میرزا علی اصغرخان اتابک ساخته شد. او این محل را از مقبره حاجی ملا علی کنی و مقبره جیران و یکی دو اطاق دیگر که به منزله قهوه خانه و آبدارخانه این مقبره‌ها بود احداث کرد.^{۴۳}

● سنگ قبر ناصرالدین شاه

سنگ قبر ناصرالدین شاه که از شاهکارهای هنر حجاری ایران به شمار می‌رود داستانی شنیدنی دارد. مرحوم عبدالله مستوفی در چگونگی آوردن این سنگ به تهران می‌نویسد:

سنگ مرمر روی قبر را از یزد به تهران آورده‌اند. خواننده عزیز ممکن است فکر کند که در آن وقت کامیونهای ده بیست تنی امروزه هنوز به ایران نیامده بود با چه وسیله‌ای این سنگ را حمل کرده‌اند؟ سنگ را روی تیرهای کوتاهی می‌انداختند و از عقب عمله‌ها با فشار بدن خود که به سنگ وارد می‌کردند سنگ را با تیرهای زیرش می‌غلطانیدند به طوری که تیرهای زیر سنگ کار عراده را صورت می‌داد. هرچه از تیرها از عقب از زیر سنگ بیرون می‌آمد به جلو انتقال می‌یافت. البته صدذرعی که به این کیفیت سنگ راه

.۴۲. تهرمان میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۱۴۳ - ۱۱۴۸.

.۴۳. ر.ک: عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۱۴.

می‌پیمود تیرها یکی بعد از دیگری از کار می‌افتد و باید با استفاده از تیرهای نوی که همراه داشتند، تیرهای شکسته را به مرور عوض کنند. عمله این کار را باید دهات عرض راه و دهات مجاور، راه بیندازند حاکم یزد باید سنگ را به این زحمت از خاک خود بپرون کرده به خاک اصفهان برساند، حاکم اصفهان و کاشان و قم هر یک در نوبت خود همین عمل را مجری دارند. حساب این که اگر می‌خواستند کرایه و به عمله مزد بدنه خرج حمل این سنگ چقدر می‌شد، البته محاسب دقیق لازم دارد...^{۴۴}

بارسیدن سنگ مرمر به تهران اساتید هنرمند حجار کار ببروی آن را شروع کردند.^{۴۵}

استاد پرویز تناولی مجسمه ساز برجسته در معرفی این سنگ قبر می‌نویسد: این سنگ دارای ابعادی معادل $50 \times 131 \times 229$ سانتیمتر است و در سطح آن مجسمه ناصرالدین شاه در اندازه طبیعی و به طول $183/5$ سانتیمتر و در بعدی نسبتاً قطره تراشیده شده است. قطر برخی از نقاط به ۱۰ سانتیمتر می‌رسد. شاه با لباس رسمی است و یک دست بر شمشیر و دست دیگر خود را بر ستونی قرار داده است. دو فرشته عربیان در بالای سر شاه دیده می‌شود. فرشته‌ها بر روی پرده‌هایی که شاه بین آنها ایستاده، قرار گرفته و دسته گلی را در اطراف سر شاه نگه داشته‌اند و طاقی زیبا و بهشت‌گونه را که از دیرباز در هنر ایران رسم بوده، به وجود آورده‌اند. علاوه بر دو فرشته فوق دور تا دور قطر سنگ نیز فرشتگانی کوچک تراشیده شده‌اند. این فرشتگان با گل و برگ‌هایی که از روی قسمتهای حساس بدن آنها عبور می‌کند، به هم متصل شده‌اند. لباس شاه با همه جزیبات و یراقها و نشانها مشخص شده، از جمله نشان ذوالفقار که بر سینه شاه نصب است حضرت علی (ع) را به حالت نشسته و شمشیر به دست نشان می‌دهد. سعی مجسمه ساز در طبیعی نشان دادن حالات و تنشیات مشهود است. صورت شاه حتی المقدور شبیه و متناسب با بدن است، اما دستها و پاها (کفشهای) مطابق سنت آن زمان اندکی کوچکتر و طریفترند. مجسمه ساز کوششی نیز در جهت طبیعی نشان دادن حالات پارچه و لباس به خرج داده و تاخور دگهای شلوار و آستینهای

۴۴. همانجا

۴۵. مرحوم حجت بلاغی از استاد عباسقلی، استاد غلامرضای عمومحسین و میرزا علی اکبر حجار به عنوان حجاران سنگ قبر ناصرالدین شاه نام برد است. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۰۴.

کت را به نرمی مشخص کرده است. در زیر پای شاه و سمت چپ امضای حجار با جمله «عمل استاد عباسقلی حجار» دیده می‌شود... نکته ابهام‌انگیز دیگر آوردن نام علی اکبر حجار در ساخت این سنگ قبر است. با این که بر سنگ نام و نشانی از علی اکبر دیده نمی‌شود، ساخت صورتها به وی منسوب شده و تنها گل و بوته‌ها کار عباسقلی دانسته شده است...^{۴۶}

بر دور سنگ اشعاری در رثای ناصرالدین شاه به خطی خوش و ظریف نقش گردیده

است:

کوس شاهی کوفن پنجاه یا صد یا هزار
عاقبت کویید می‌بایست کوس ارتحال
ناصرالدین شاه ذوالقرنین کاو را آفرید
بسی همال از جمله شاهان کردگار بسی هما!
در حضور حضرت عبدالعظیم ابن حسن
سوی شاخ سدره مرغ شه بگشود بال
پرتو خورشید ری خورشید شد بار دگر
ظل بُدی ظل قطره را با بحر افتاد اتصال
هفدهم روز از مه ذیقده با آدینه جفت
یافت هنگام زوال شمس شمس شه زوال
در زمانی این چنین و در مکانی آن چنان
بسود شه گرم راز و نیاز و دل با ذوالجلال
کزکمان آتشین آتش نژادی برگشود
بسر دل او تیری و گردید دیگر گونه حال
شد قتيل ضرب ناگاهی شه آگاه دل
شد شکار تیر پرانی شه شاهین خصال
در چه کيش اندر حرم و آنگاه در ماه حرام
این چنین خونی مباحثت وین چنین صیدی حلال
چرخ بسی پروا به جای جشن قرن دومیش
کرد سور او همه سوگ و سرور او ملال

.۴۶. پرویز تناولی، «سنگ قبر ناصرالدین شاه»، فصلنامه طاووس، ش. دوم، زمستان ۱۳۷۸، ص. ۹۴.

بود سال عمر شه اندیشمار از شصت و هفت
برده در شاهی به پایان زین شمر پنجاه سال
الفرض کلک بقا تاریخ شه را زد رقم
آفتایی چهره پنهان کرد درگاه زوال^{۴۷}
در اوایل انقلاب اسلامی و به هنگام تخریب آرامگاه ناصرالدین شاه تا مدتی از این
سنگ قبر عتیقه اطلاعی در دست نبود و حتی شایع بود که توسط قاچاقچیان آثار و اشیاء
عتیقه به مبلغ یکصد میلیون ریال به فروش رفته است. خوشبختانه این سنگ در هنگام
خروج از کشور توسط مأمورین گمرک مرزی کشف و توقیف شده و به سازمان میراث
فرهنگی تحويل گردید.

بعدها این سنگ قبر که در اثر برداشتن از محل نصب دچار شکستگی نیز شده است
به کاخ گلستان منتقل و در بنای معروف خلوت کریمخانی، همان جایی که ناصرالدین شاه
اغلب در کنار حوض باصفای آن می‌نشست و قلیان می‌کشید، در محفظه‌ای شیشه‌ای
قرار گرفته است.

مشهور است پس از ساخت این اثر بالارزش حجاری مظفرالدین شاه مبلغ یکصد تومان
برای سازندگان آن حواله می‌کند و استاد عباسقلی حجارباشی از این کم توجهی و
ناسبای شاه بیمار شده و چندی بعد دق می‌کند.
لازم به ذکر است که این سنگ قبر دارای تعدادی سنگ سلام نیز بوده که قرار است
در اطراف آن نصب شود.

خ. داستان صدارت و برکناری امین‌الدوله

پس از برکناری امین‌السلطان، اداره دولت به مدت ۸۲ روز با شورای وزیران بود.
مظفرالدین شاه در آخر ماه شوال میرزا علی خان امین‌الدوله را به ریاست مجلس وزراء

۴۷. رحمت یادداشت اشعار روی سنگ قبر را پیکرتراش و مجسمه‌ساز هنرمند نشان تانیک متفقی
گردیدند.

منصوب کرد.^{۴۸} اما امین‌الدوله با وجود داشتن برنامه‌های اصلاحی به دلیل آن که در ابتدای انتصاب از اختیارات کافی برخوردار نبود و دسته‌بندیهای موجود نیز سد راه انجام این اصلاحات بود در دوره مستولیت خود با مشکلات و مسایل متعددی رویه رو گردید و در مجمع‌عمر تهران در یک سال و دو ماهونیم ریاست مجلس وزراء و صدارت او به مرکز فتنه و کارشکنی بدل شده بود. مرحوم افضل‌الملک درخصوص آغاز به کار امین‌الدوله چنین می‌نویسد:

... کارهای دولتی و عزل و نصب حکام و رسیدگی به امور جمیع وزارت‌خانه‌ها، کشوری و لشکری، داخله و خارجه، به عهده شخص امین‌الدوله شد که لفظاً هنوز صدراعظم به او گفته نشده؛ لکن کار صدارت به او تفویض است و او را در خطابات و عنوانات وزیر اعظم می‌نگارند.

فرق وزیر اعظم و صدراعظم این است که: هر دو کارشان مثل هم است؛ ولی وزارت عظماً مثل وزارت تنفیذی است که چندان از خود نمی‌تواند اظهار رأی و قدرت کند و بعضی تغییر و تبدیلات بزرگ بدده؛ فقط عرض را به خاکپای مبارک کرده، هرجه امر و حکم سلطانی باشد، آن را نفوذ می‌دهد و اجرا می‌دارد. ولی، صدارت عظماً مثل وزارت تنفیضی است که هرجه هست و نیست، از حکم و عزل و نصب و اختیار کارها و رد و قبول امور به عهده کفاایت صدراعظم تفویض شده است؛ که هرگونه دخل و تصرفی در وزراء و حکام داشته باشد، باید نزد سلطان زمان مجری و مضی گردد، تا وقتی که خطأ و خبط و بی‌کفاایتی او در این خدمت ظاهر شود آن وقت کارش به عزل می‌رسد...

کنون باید منتظر شد که بینیم در اصلاح امور دولت و آسایش عموم ملت، از جانب امین‌الدوله وزیر اعظم چه می‌تراود... عجالتاً در این چند روزه، همه انتظار داشتند که اگر نواب شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، را جانب امین‌الدوله از کار و منصب خلع و اقتداری به خرج داد، سایر امور دولتی را اصلاح می‌تواند بکند؛ و اگر به خاکپای مبارک همایونی نتوانست این استدعا را بکند، یا از وزارت عظمای خود محض انجام این کار استعفا نکرد، دیگر

۴۸. ر.ک: غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۶۴؛ لازم به ذکر است که نظام‌الاسلام کرمانی تاریخ این انتصاب را ۱۴ ذی‌قعده ۱۳۱۴ ثبت نموده است. ر.ک: نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۱، ص. ۱۵۷.

کاری در ایران از پیش نخواهد برد. ایشان چون خیلی با احتیاط بودند و از کثرت طمأنینه کار امروز را کاراً به فردا می‌انداختند، ظاهراً نه باطنان به عزل شاهزاده فرماننفرما اقدام نکردند...^{۴۹}

باتوجهه به اوضاع و احوال نابسامان حاکم بر کشور، کلنل کاساکوفسکی نیز

امین‌الدوله را فرد مناسبی بر صدارت ندانسته و می‌نویسد:

امین‌الدوله که فعلاً برای تصدی شغل وزارت داخله دعوت شده است با آن که رنگ و جلای اروپایی دارد در حقیقت شخصیتی است کم استعدد، قادر ابتكار و استقلال و کم شهرت که فرماننفرمای دوران یافته روز هم همان را می‌خواهد که اهمیت درجه یک خود را از دست نداده باشد. بدینختانه امین‌الدوله هم علاوه بر همه‌چیز دوست نزدیک نایب‌السلطنه و دشمن قدیمی صدراعظم سابق می‌باشد. حیثیت فرماننفرما ضعیف است.
امین‌الدوله از آن ضعیف‌تر...^{۵۰}

چهار ماه و هشت روز پس از انتصاب به ریاست مجلس وزراء مظفرالدین شاه در روز هشتم ربیع الاول ۱۳۱۵ منصب جلیل و خطاب نیل وزارت عظامی دولت را با اختیارات لازم به امین‌الدوله مفوض نمود:

... از امروز به بعد، تمام امور دولتی بر عهده وزیر اعظم است و مستول ما وزیر اعظم خواهد بود، لا غیر. هر یک از چاکران درباری از مدلول این حکم تمد نماید، مورد سخط و غضب ملوکانه خواهد شد....

در این دوره از صدارت، امین‌الدوله در ماه جمادی‌الآخر ۱۳۱۵ موفق شد فرماننفرما را از وزارت جنگ برکنار نماید. با این وجود به سبب برخی از تندریوهای خود در اصلاحات امور موجبات نارضایی مردم را فراهم آورد. افضل‌الملک در اشاره به یکی از این موارد می‌نویسد:

پس از عزل جناب میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان، مقرر شد که از مرسومات مرحومین ثلثی کسر شود. ولی، باز چندان کار سخت نبود. بعضی از افراد مرحومه که اولاد قابل داشتنند، باز تمام مواجب و مرسوم در

.۴۹. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۶۵.

.۵۰. ولادیمیر آندری یوچ کاساکوفسکی، ص. ۲۰۸.

حق اولاد آنها برقرار می‌شد و جناب علی‌قلی خان وزیر داخله، و جناب میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملک، وزیر مالیه، که تشخیص مرسومات مردم بعدها به دست ایشان است. چندان سختی نداشتند و به کار مردم ایراد نمی‌آوردند؛ فقط مطیع دستخط همایونی بودند. ولی، بعد از چهار ماه که وزارت عظماً به جناب علی‌خان امین‌الدوله تعلق یافت، کار ثلث‌کم شدن به درجه‌ای سخت شد که احدی مستثنی از این حکم نبود، مگر یک مورد...^{۵۱}

... خلاصه جناب امین‌الدوله در وزارت عظماً و صدارت‌کبرای خود - نهایت سختی را در کسر اثلاط مرسوم متوفیات داشتند؛ بلکه اگر کسی می‌مرد و قادری ورثه او ضعیف‌الحال بود، می‌خواست اصل مواجب را ضبط دیوانی کند و به وراث او چیزی ندهد. واسطه وارث که سخنی می‌گفت، ایشان چنین جواب می‌دادندکه: «مواجب این مرحوم باید به کلی ضبط دیوان باشد. وارث او اگر لایق و قابل و خدمت‌گزار دیوان است، از اصل مالیات دیوان به او مواجب داده می‌شود؛ و اگر لایق و قابل نیست، استحقاق مواجب ندارد.» عموم مردم به کلی از این سخنان کفیده‌خاطر شدند و از دولت نامید گشتند؛ و دانستند که ورثه صغیر اگر مواجب پدر خود را درنیابد، تربیت نخواهد شد و مادر او را به دبستان نمی‌سپارد. از آن که راه گذران ندارد؛ ناچار، آن طفل را به شاگردی اهل سوق می‌فرستند که اجرتی دریابد و گذرانی نماید. آن وقت، پس از چند سال، نوکر قابل نورسیده که یلدکی و جَبَّیَّت نوکران پیر هستند، به دست نخواهد آمد. بعضی از این عبارات گمان کنند که این بندۀ از جناب امین‌الدوله تکذیبی دارد و به کنایت سخن می‌گوید، برخی، یقین کنند که من در این بیانات از جناب امین‌الدوله تمجید کرده، دولتخواهی ایشان را به عرض می‌رساند. ولی شخص هوشمند می‌داند که من با این اشخاص الفت و کلفتی ندارم که ایشان را بدشمارم یا درباره آنها تمجیدی نگارم. مختصر حقیقت‌گویی بود که اجمالاً اشاره شده.^{۵۲}

کلتل کاساکوفسکی از یکی دیگر از اقدامات اصلاحی امین‌الدوله که مخالفتها بی ر بر علیه او برانگیخت چنین یاد کرده است:

۵۱. این فرمان در دوره امین‌الدوله فقط در مورد ورثه آفاسیدابوطالب صدرالذاکرین خراسانی از وعاظ طرفدار او اجرا نشد.

۵۲. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۴۸ - ۴۹.

برگشت دادن کلیه محلها به مرکز. تردیدی نیست که فکری است بسیار عالی و صحیح ولی مشکل در ایران قابل اجرا است. تاکنون برای این که در ایران کسی بتواند حقوق خود را دریافت نماید بایستی محل مناسبی پیدا کند. بعد از پیدا شدن محل آن را می‌توان به هر یک از استانها منتقل نمود. آن‌وقت استانداری که محل یکان خرجی قرار گرفته است مبلغ مزبور را در حساب خود منظور و از جمیع عوایدی که باید تحويل مرکز نماید کسر می‌کند.

ولی ضمناً باید بزرگترین بلیه‌ای را هم که ایران را تباہ می‌سازد در نظر گرفت و آن عبارت از سیستم به اجاره و اگذار کردن مالیاتها می‌باشد. مثلاً اگر صد تومان محل در خراسان به من واگذار و از تهران بدآنجا حواله شود این مبلغ را به من نقداً از صندوق محل نخواهد پرداخت بلکه یک رشته‌ای از عواید را به میزان سالی یکصد تومان به اختیار من می‌گذارند، باقی دیگر بسته به زرنگی و برحیمی و میزان طمع و موقعیت اجتماعی خود من و دیگر پیشامدها است تا چه میزان بیش از صد تومان بتوانم از آن همه عایدی واگذاری بهره‌برداری نمایم. بعضی با برقراری پیشکش معینی برای استاندار و عملکرد او می‌توانند دو برابر و سه برابر آن را برداشت نمایند. قطع نظر از این که در تمام این مدت مرغ و روغن مجانية و محصولات دیگر به دست می‌آورند و از آن گذران خود را تأمین می‌نمایند. به خصوص اگر خود مأمور دولت، یا دارای وزنی باشند دیگر هم خود او و هم گله‌ای از نزدیکان و نوکرانش آن ده را که محل قوارداده شده از بین و بن ویران می‌سازند.

ولی در بعضی موارد عکس آن قضیه هم صورت وقوع می‌یابد. بعضی با مصرف سرمایه و پشتکار ده را آباد و عواید آن را بالا می‌برند.

خلاصه این که چنین سیستمی برقرار بوده و همه حتی خود شاه می‌دانست و عقیده داشت که بجز این راهی نیست. اینک امین‌الدوله رجل پشت میزی و هرگز حکومت نکرده به این خیال افتاده است که سیستم کهنه را درهم شکسته و به صورت اروپایی درآورد که همه درآمدهای دولت باید به جای آن که محل مصارف معینی قرار گیرد، مستقیماً وارد خزانه عمومی دولت گردد، همه کارکنان دولت هم حقوق خود را باید مستقیماً از خزانه‌داری دریافت نمایند...

بدیتوسیله امین‌الدوله امیدوار است با جگیرهای غیرقانونی و ویران‌کننده را از بین ببرد. حتی افواج پادگان تهران همچنین [مواجب] خود را نه در محل

بلکه از خزانه‌داری کل دریافت نمایند... در حال حاضر امین‌الدوله تصمیم گرفته است برای ولایات دفاتر نخ تنظیم نماید که مطابق نزخهای واقعی بازار هر محلی بوده باشد [؟] تصمیمی گرفته است بسیاری از مستمریها و انعامات را تقلیل و بعضی را یکسره قطع نماید...

با این اقدامات امین‌الدوله امیدوار است عواید دولت را طوری منظم کند و ترقی دهد که نه فقط کسر بودجه را از بین برده بلکه اضافه درآمدی هم در سال به میزان ۲۵۰ هزار تومان تأمین نماید. ولی همه اینها جز خیال‌افی پشت‌میزی و روی کاغذ نیست که شاید به روی کاغذ یا بیان آن از زبان پروفسور علم اقتصاد خوش باشد...^{۵۳}

نظام‌الاسلام کرمانی در دفاع از برنامه‌ها و اقدامات امین‌الدوله می‌نویسد:
... امر اکید از طرف مظفرالدین شاه صادر شد که برونق نقشه‌جاتی که سابقاً در عهد ناصرالدین شاه کشیده بود به اصلاح امور ملک و ملت پردازد.^{۵۴} نخست به جهت انتشار معارف و علوم انجمن معارف را تشکیل داد... جراید را زیاد نمود و تأمین به صاحبان جواز داد... به جهت اصلاح عمل گمرک که تا آن هنگام اجاره و کرایه بود چند مأمور از دولت بلژیک کنترات نمود. از تقلب^{۵۵} مستوفیان و ارباب دفتر شدیداً جلوگیری کرد... در مدتی اندک چهارصد هزار تومان وجوه تقلبات اهالی دفتر پیدا شد. دست تعدی حکام را به واسطه مراقبت و ناظرت شدیده کوتاه نمود. چون اراده از لیه هنوز به طلوغ نیزاقبال ایرانیان تعلق نگرفته بود و مقدرشان بود که چندی دیگر حال ملک و ملت آشفته‌تر گردد، لذا بدخواهان ملت و دولت و دشمنان تمدن و تدین و خودپسندان با غرض و بدنفسان پرمند که وجود این شخص معظم مانع منافع غیرمشروعه و تقلبات و دسایشان بود از هر طرف چون شیطان مارد بنای اغوا نهادند و به حمل اکاذیب و افایق عوام و خواص

.۵۳. ولادیمیر آندری یویچ کاساکوفسکی، ص. ۲۲۰ - ۲۲۲.

.۵۴. یکی از برنامه‌های امین‌الدوله برقراری ترتیب صحیحی برای نوشته‌های شرعی و عرفی و تجاری بود و حتی مقرر شد اداره‌ای برای انجام این امور زیرنظر خود وی تشکیل شود که مرجع نوشتگات بوده موافق دولت متمنه تمیزده در دفاتر متعدده ثبت و ضبط شود. اگر مطابق این قانون رفتار می‌شد تا پنج سال دیگر مطلق دعاوی در ممالک ایران از جهت اموال و املاک موقوف و متروک می‌شد. رک: محمدبن‌علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۱، ص. ۱۵۶.

.۵۵. در اصل تقلب

ملت را بپرورد این اصلاحات که همه نفع و بهره خودشان بود دعوت کردند... مرحوم حاج شیخ محسن خان مشیرالدوله به واسطه عداوتی که داشت به مظفرالدین شاه عرض کرد که اگر امینالدوله یک ماه دیگر بر مستند صدارت دائم و متمكن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهد نمود و این ادعا مصادف شد با رسیدن لایحه امینالدوله به شاه که در آن نوشته بود اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد، تا سایر تکالیف معلوم گردد. در آن هنگام اجزاء خلوت به شاه عرض کردند که: پادشاه ایران همه وقت مواجب می‌داده است و رعایا از سفره و عطایای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب به پادشاه بدهد و پادشاه مواجب خور ملت گردد، این نیست جز آن که امینالدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید. آن اظهار حاج شیخ محسن خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعضی علماء و اظهار عداوت از طرفین...^{۵۶}

مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک برپایی سیرک آلمانی در تهران و حمایت امینالدوله از فعالیت آن را، یکی از دلایل مخالفت روحا نیون با امینالدوله دانسته و می‌نویسد: در سال ۱۳۱۵ ه.ق. سیرک آلمانی به سرپرستی وادینگتن نام به تهران آمد در اواسط خیابان سعدی کتونی... تشکیلات خود را برپا ساخته بود. چون در آن وقت هیچگونه تماشا خانه و وسیله تفریح و سرگرمی وجود نداشت... من موضوع را مقتنم شمرده بیشتر شبها با مأنسان خود به سیرک می‌رفتیم. پس از دو ماه چند تن از علمای پایتخت به عنوان این که بازیهای سیرکی خلاف اصول شرع است تقاضای بستن آن را کردند و متعاقب آن اباش و آشوب طلبان در سیرک دست به خرابکاری و اعمال خلاف رویه زدند که منجر به تعطیل سیرک شد. وادینگتن به شکایت نزد امینالدوله رفت... صدراعظم که مردی آگاه و بصیر بود و با وجود ایمان و اعتقاد به اصول مذهب به این که علما هر روز به میل خود چیزها را حلال و حرام کنند پابند نبود به ریس نظمیه دستور داد تا سیرک را دایر و در صورت مزاحمت اباش آنها را تنبیه و مجازات کنند. بار دیگر در سیرک به روی مشتاقان باز شد و بازیگران دست به کار زدند. چون علماء از طرف صدراعظم مأیوس شدند رویه شاه آوردند. حاج میرزا حسن آشتیانی شرحی به امضای کلیه

علمای پایتخت به شاه نوشت و ضمن شکایت از امین‌الدوله بستن مجدد سیرک را خواستار گردید و تهدید کرد در صورت عدم انجام مقصود ترک وطن کرده و به عتبات خواهم رفت. مظفرالدین شاه صدراعظم را احضار کرده در صدد چاره‌جویی برآمد. امین‌الدوله عرض کرد جواب آنها را به چاکر محول فرمایید. شاه گفت اگر علماً بروند چه خواهد شد؟ صدراعظم عرض کرد چاکر آنها را خوب می‌شناسم و می‌دانم که از جای خود نخواهند چنید. بالاخره چون جواب نامساعد امین‌الدوله به حاج میرزا حسن آشیانی رسید دستور داد تا کجاوه حاضر کنند. آقایان دیگر هم به متابعت از او آماده مهاجرت شدند، بیکارها و بیعارها دور آنها را گرفته فریادهای بی‌مورد می‌کشیدند. فردا که محملاً حاضر شد برای اتمام حجت نامه‌ای به صدراعظم نوشتند که ما آماده حرکت هستیم یا بستن سیرک یا مهاجرت ما. این مرتبه امین‌الدوله به خط خود در جوابشان نوشت: ارض الله واسعة، والسلام. زمین خدا وسیع است هرجا که میل دارید بروید. آقایان از خواندن این جواب دندان‌شکن به اصطلاح جا زدند و به جای مهاجرت در جای خود ماندند. آبها از آسیا ریخت. جریان امور به حال طبیعی بازگشت، سیرک به نمایشهای خود و مردم به تماشای آن ادامه دادند... شاه چون از چگونگی امر مستحضر شد یک انگشتتری بر لیان گرانبهای به صدراعظم بخشید و خنده‌کنان به وی گفت حق با تو بود، خلق را از همه بهتر شناختی.^{۵۷}

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به بررسی موانع و مشکلات امین‌الدوله در اداره دولت پرداخته و نوشته است:

... اول مانع خارجی... امین‌الدوله در سیاست خارجی به انگلیس بیشتر نظر دارد تا به روس یعنی اخلاق و افکار این وزیر با دموکراسی انگلستان متناسبتر است تا با حکومت استبدادی تزاری. در این صورت روسها از فراهم‌آوردن موجبات برهمزدن صدارت امین‌الدوله دقیقه‌ای فروگذار نمی‌نمایند، در صورتی که نفوذ سیاست آنها بر ظاهر سیاست انگلیس در ایران برتری دارد.

بالاخره کارکشمکش میان سفارت روس در تهران با صدراعظم به اینجا می‌کشد که چون بیلاق صدراعظم در شمیران بالادست بیلاق سفارت روس

است و راه معمول آن از خیابان روبروی سفارت می‌باشد روسها عبور کردن کالسکه صدراعظم را از آن شارع عام ممانعت می‌نمایند.

بدیهی است با قدرت کامل روس در ایران و با این ضدیت شدید آنها صدارت امین‌الدوله چه اندازه استعداد دوام خواهد داشت.

مانع دوم از نارضایی روحانیون و روحانی‌نمایان و رجال دولت و خلوتیان شاه از صدارت امین‌الدوله تولید می‌شود.

اما روحانیان و روحانی‌نمایان... امین‌الدوله که نبض مملکت را در دست گرفته می‌خواهد به معالجه این امراض بپردازد می‌داند خلط و منج روحانیت و سیاست یکی از بزرگتر علتهای مزاج این مریض است. این است که از ابتدای ریاست خویش به روحانی‌نمایان بی‌اعتنایی نموده دست دخالت ایشان را تا آن‌جا که توانسته از دامان کارها کوتاه کرده کاملاً عکس سلوک امین‌السلطان را با این طایفه اختیار نموده است. آقایان از یک طرف نمی‌توانند این بی‌اعتنایی صدراعظم را تحمل نموده باشند و از فوایدی که از مستند صدارت به آنها می‌رسیده محروم بمانند، مخصوصاً موضوع توسعه معارف و تأسیس مدارس جدید با آنچه دربردارد از بیکار شدن جمعی کثیر از ملبسین به لباس طلاب علوم دینی و اظهار ارادت صدراعظم به بعضی از روحانیان وارسته از دنیا مانند حاج شیخ هادی نجم‌آبادی و غیره موجب جنجال‌کردن روحانی‌نمایان گردیده است.

این است که به شعله این آتش دامن می‌زنند و به اجتماع نمودن وجوه علماء و آقایان روحانی در مدرسه خان مروی برای درخواست نمودن مساعدت از دولت درکار موقوفه‌ای که می‌خواهند دردست آنها بوده باشد متهمی می‌گردد. رفسای روحانی مزبور در کارهای از این کار مهمتر اگر یک تن آنها از دولت تقاضا می‌کرده حاجت او برآورده می‌شده اکنون همه جمع گشته درخواست می‌نمایند و پذیرفته نمی‌گردد...

اینجا باید نظری به قم و اردبیل انداخته سرچشم می‌تواند موانع صدارت امین‌الدوله را در این دو شهر نیز مشاهده نمود.

اما قم، امین‌السلطان در گوشه خانه در حال معزولی نشسته کارکنان وی و جیره‌خواران تهی دست شده او در تهران در هر لباس با داشتن همه گونه اسباب از افروختن هر آتش بر ضد امین‌الدوله و از دامن زدن به هر آتش افروخته شده به دست دیگری برای این کار آنی غفلت ندارند.

اما اردبیل، ملک التجار تهران به واسطه اختلافی که میان او و امین‌الدوله در موضوع ملکی بوده به حق یا ناحق در صورتی که با مقام و اخلاق صدراعظم مناسب نبوده است به اردبیل تبعید گشته. کارکنان وی که بیشتر آنها تقریباً همان کارکنان امین‌السلطان می‌باشند هم در اخلال نمودن به کار صدارت امین‌الدوله دقیقه‌ای فروگذار نمی‌نمایند.

این موانع در کار صدارت امین‌الدوله هست به علاوه یک مانع داخلی که آن را هم کوچک نمی‌توان شمرد و آن رفتار سرتاپا غرور زن و فرزند صدراعظم است که او خود از همراهی با خیالات ایشان تا یک اندازه ناگزیر می‌باشد و به واسطه سلامت نفسی که دارد مقهور آنهاست بسی آن که عواقب آن را ملاحظه کند.

آری صدراعظم با همه رزان و شهامتی که دارد به دست هوی و هوس زن و فرزند خوبیش گرفتار می‌باشد. این مادر و فرزند هم رسیدن به آرزوهای شخصی خود را به رعایت مقام پدر و شوهر خود مقدم می‌دارند. میرزا محسن خان فرزند بزرگ امین‌الدوله سال‌هاست با حاج میرزا محسن خان مشیرالدوله که بعد از عزل امین‌السلطان در عداد وزراء نامبرده شده وصلت نموده. دختر مشیرالدوله معروف است به فضل و کمال و در میان زنان این عصر ضربالمثل می‌باشد.

فرزند امین‌الدوله در این وقت که پدرش به صدارت رسید هوس می‌نماید دختر مشیرالدوله را از خانه خود بیرون نموده و پدر را به مساعدت با این خیال مجبور ساخته به هوس دامادی شاه و تحصیل اعتباری از این راه، صمیمی‌ترین دوستان پدرش یعنی مشیرالدوله را دشمن‌ترین اشخاص نسبت به خانواده خود می‌سازد....

بدیهی است عزل امین‌الدوله بدست شاه است و رأی شاه به دست خلوتیان خود. خلوتیان و خواجه‌سرایان هم که از ریاست امین‌الدوله سودی نبرده‌اند اینک از طرف امین‌السلطان به نویدهای نقد و نسیه و رسیدن به آرزوها تطمیع گشته از هر گونه کارشکنی در نزد شاه بر ضد امین‌الدوله خودداری نمی‌نمایند.^{۵۸}

سرانجام شاه سست عنصرویی درایت قاجار تحت تأثیر سعادیتهای دشمنان امین‌الدوله

تصمیم به برکناری او گرفت. اما ملاحظه بیش از حد اطرافیان سودجو و نالایقش موجب شد این کار به صورتی غیرمحترمانه و بلکه رذیلانه صورت گیرد. مرحوم افضل‌الملک با شرح این ماجرا به پیامدهای این برکناری اشاره کرده و نوشته است:

چون عاشورا گذشت و نفس نفیس سلطنت به اصلاح کارهای دولتی و آسایش حال رعیت پرداخت، در صدارت جناب مستطاب آقامیرزا علی خان امین‌الدوله، صدراعظم، بسی شکایتها از مردم دید و بسی حکایتها از این و آن شنید؛ که گوش را تاب شنیدن و چشم را طاقت دیدن نمائند. مردم را رمیده و علماء را شوریده یافت. لهذا، در روز یکشنبه، پانزدهم محرم‌الحرام، که روز میقات و آسایش عیسیویان است بر عزل جناب آقامیرزا علی خان امین‌الدوله، صدراعظم، اشارتی و عبارتی فرمودند...

شب پیش، با جناب حکیم‌الملک و سایر خاصان درگاه و پیشخدمتان بارگاه قرار داده بودند که علی‌الصباح، جناب امین‌الدوله را از صدارت معزول می‌فرماییم. و هر یک در تکذیب او سخنها گفته بودند. چون صبح یکشنبه، پانزدهم به سر دست آمد، جناب مستطاب امین‌الدوله، صدراعظم، به دریخانه آمد، به حضور همایونی مشرف شدند. بندهان اقدس همایون اعزازی درباره او فرمودند و با او بعضی فرمایشات مرحمت‌آمیز کردند؛ و او را از میان جمع به کناری کشیدند و صحبت‌های محترمانه کردند. خاصان درگاه بر خود ترسیدند و لرزیدند و گفتند: «دیشب بنا شد که این مرد از کار معزول شود و کنون باز بر سر کار است. شاید سلطان با او مرحمتی فوق العاده پیدا کرده؛ و ما عماً قریب مغضوب خواهیم شد».

هر یک در این کار تحریری داشتند. بندهان اقدس همایون که جناب امین‌الدوله را به کناری کشیدند و با او مسلک التفات ورزیدند، هر یک از مقریان درگاه خود را عقب کشیدند؛ مگر، میرحسین خان مقتدرالسلطنه، که سیدی باشهمat و به نوکری خود خیلی مغروف و به خدمت گستاخ است. وی به دنبال امین‌الدوله روان شد. بندهان اقدس همایون به او فرمودند که: «بایست و دنبال ما می‌باشی» او ظاهراً قدم خود را به عقب انداخته؛ ولی، دست خود را به شال سبز سیاست خود زده و به اشاره عرض کرد که: «به جدم! هر کجا بروید می‌آیم». و باز به آهستگی به دنبال سلطان روان بود.^{۵۹}

۵۹. مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی شرح کاملی از این دسیسه پنهانی داده است. ر.ک: یحیی دولت‌آبادی، ج. ۱، ص. ۲۱۰.

بندگان اقدس همایون فرمایشات مرحمت‌آمیز خود را با جناب مستطاب امین‌الدوله، صدراعظم، تمام کرده؛ او را مخصوص فرمودند که به اطاق دربار رود و به فیصل مهمات پردازد. وی از باغ بیرون آمده، به بالاخانه‌های دربار رفت. در آنجا نشست و چند نفری در محضر او بودند و او به جواب عرایض مردم و گذرانیدن مهمات می‌پرداخت. نزدیک بود که ناهار او را حاضر آورند، ناگاه یکی از مجلسیان، که در این ساعت اسم و رسم او را فراموش کرده‌ام، بر روی صفحه‌کاغذی نوشت که: «شما چرا در دربار نشسته‌اید؟ شما از صدارت معزول هستید. برخیزید و به منزل خودتان بروید!»

این کاغذ را به ادب در جلوی جناب مستطاب امین‌الدوله گذاشت. ایشان این صفحه را خواند، از جا برخاستند و دانستند که مطلب صحیح است. از دیوانخانه و عمارت سلطنتی بیرون آمده، خواستند سوار شوند و به منزل روند سیدی پریشان احوال که در ارگ ایستاده بود، در کمال جرأت و جلادت، مثل این که مسبوق به عزل امین‌الدوله بود نهایت بی‌احترامی را به جناب امین‌الدوله کرده، دشنام داد و بدگفت؛ او چیزی جواب نداد و مردم که از عزل او مطلع نبودند بر جرأت سید و حلم او تعجب کردند...

بندگان اقدس همایون که مردم را کفیده‌خاطر دیدند، وی را معزول کردند. تمام ایران، به استثنای سی‌چهل نفر تا صد نفر از عزل وی خوشحال شدند و بشاشت کردند و تهنیت‌ها به یکدیگر دادند و مضمونها گفتند و شعرها ساختند؛ که من آن مذاکرات را با اشعار درج نمی‌کنم و این مرد بزرگ عاقل را ضایع نمی‌سازم.

جناب امین‌الدوله پس از عزل از صدارت خود، از تهران به منزل ییلاقی خود... بیرون رفت...

مردم محض احترام صیبه سلطنت، که زوجه پسر او معین‌الملک بود، به پارک و عمارت او هجوم نیاورندند؛ و الا مزاج همه کس مستعد بود که به خانه او ورود کرده مالش را غارت کنند.

در ظرف چند روز، مردمانی چند به او ادعاهای کرده، کاغذ به او نگاشتند که: «فلان پول و فلان جواهر را دادیم که فلان کار بگزند و نگذشت». وی محض احترام خود، ناحق آن پول را داده، نگذاشت که کار به رسوایی بکشد. از جمله سیدی آمد و شاهد آورد و گفت: «دو حلقه انگشتی الماس و دو طاقه شال، به توسط اجزاء درب اندرون نزد شما فرستاده‌ام و کار هنوز نگذشته

است. باید قیمت مال را که دو هزار تومان است پس بدھیدا» وی اجزاء درب اندرون خود را حاضر کرده، گفت: «به کدام یک داده‌ای؟» سید گفت به اینها نداده‌ام. به یکنفر غیر از این اشخاص داده‌ام. و چنان شخصی که او می‌گفت، در میان اجزاء نبود. خلاصه، امین‌الدوله هزار تومان توان مال موهوم این سید را داد و نگذاشت که او به دیوان عارض شود و وهنی برای او فراهم آید. همچنین حاجی سید محمد صراف چند روز قبل از عزل، از برای اصلاح امور خود در دستگاه صدرات، به توسط مجدم‌الملک، وزیر داخله، برادر صدارت عظما، کاری گذرانیده بود که باید هزار تومان به مجدم‌الملک بدهد. در عوض یک کالسکه پانصد تومان قیمت فرستاده بود. چون اسباب عزل صدارت فراهم آمد، حاجی سید محمد رقمه‌ای به مجدم‌الملک نوشت که: «پانصد تومان قیمت کالسکه را بفرستید، یا آن که خود کالسکه را رد کنیدا» مجدم‌الملک، محض حفظ احترام خود، نتوانست سخن گوید؛ ناچار کالسکه را برای او رد کرد.

این سخنان برای آن نوشت که آیندگان بدانند تا این دوره، مردمان فریهزن و اشخاص مشتبه کار و نامرد بوده‌اند که به غلط بسی زشت‌کاریها داشته‌اند. خداوند اصلاح کند؛ ما که نتوانستیم. و این طایفه قدری مظلوم شدند، که شرح آن طویل است. وزراء حساب ناحق برای او ساختند که بسی ضرر کشید و مال او از میان رفت و املاک فروخت و توازن داد.^{۶۰}

با سقوط امین‌الدوله کارگردانان این نمایشنامه شرم‌آور پرده دیگری را برای بازگرداندن علی‌اصغرخان امین‌السلطان به قدرت به اجرا درآوردند. دوستعلی‌خان معیرالمملک این صحنه مضحك را چنین روایت کرده است:

پدرم پس از بیست ماه زمینه‌سازی و فعالیت بالاخره ترتیب بازگشت امین‌السلطان را داد و شاه اظهار تمایل کرد که از طریق استخاره به انتخاب صدراعظم اقدام کند.

حکیم‌الملک و معیرالممالک قبل آقای بحرینی را که در مزاج شاه نفوذی بسزا داشت و شاه را به او عقیدتی خاص بود دیده و ترتیب استخاره به انتخاب داده بودند که حکیم‌الملک پشت صندلی شاه بایستد تا اسمی را که شاه لای قرآن می‌گذارد بییند. سید بحرینی هم حين انجام تشریفات استخاره به او

بنگرد و از اشاره مثبت یا منفی او تکلیف را بداند.

روز موعود فرارسید و مجلس استخاره در نارنجستان بلور که بنایی مستقل و زیبا و در جنوب غربی دیوانخانه واقع بود منعقد گردید. مقربان درگاه از قبیل امیریهادر، حاجب‌الدوله، موثق‌الدوله، وزیر افخم و غیره در نارنجستان گرد آمدند. شاه بالای صندلی قرار گرفت و گفت آقای بحرینی را به حضور بخوانند. او که مردی کوتاه‌قدم و سینه بود و چشمانی ریز و درخشان و چهره‌ای سبزه متمایل به زرد داشت بسم الله کویان و ذکرکنان با ترتیبی خاص به حضور آمد. شاه به او گفت: «آقا باید روی روحی من بنشینید که امر مهمی در پیش است و از خداوند راه می‌خواهیم.» سید‌بحرینی برای شاه روی قالیچه به زمین نشست. شاه یکی از سه نام منتخب را نظام‌الملک، مشیر‌الدوله، امین‌السلطان که بر ورقه‌ای جداگانه نوشته و به پشت روی میز گذاشته شده بود برداشته میان اوراق قرآن قرار داد و به دست آقا سپرد. سید‌بحرینی با آداب تمام قرآن را بوسیده بخواندن اوراد لازم پرداخت و در پایان ذکر سر را بر آسمان بلند کرده سوی حکیم‌الملک نگریست و او سر را به علامت نفی بالا برد. آقا قرآن را گشود و پس از مطالعه سر برآورده عرض کرد: «آیه نهی است و راه نمی‌دهد.» شاه ورقه دوم را لای کلام‌الله نهاد و باز اشاره حکیم‌الملک کار خود را کرده آیه نهی آمد. بار سوم که نام امین‌السلطان میان اوراق مقدس رفت سر حکیم‌الملک به علامت اثبات به زیر آمد و آقای بحرینی گفت: «قريان آیه امر است و بهتر از اين نمی‌شود.» شاه بدون آن که سخنی گويد اوراق را درهم ریخت و بار دیگر نام امین‌السلطان را از میان آنها برداشته لای قرآن نهاد. این مرتبه نیز اشاره حکیم‌الملک فهماند که باید آیه امر باید و چنین شد! شاه نفسی برآورده و گفت: «معلوم می‌شود که خداوند این طور خواسته که او باید.» و فی‌المجلس امر کرد تا صدراعظم معزول را از گوش عزلت قم بار دیگر به صدارت بخوانند.^{۶۱}

د. وقایع تهران در دوره مظفرالدین شاه

در دوره سلطنت مظفرالدین شاه وقایع مهمی در تهران به وقوع پیوست که در نهایت به ملت ایران فرصت داد که علیه استبداد قیام نموده و حکومت قانون را درکشور مستقر نماید.

۶۱. دوستعلی معتبرالملک، رجال هصر ناصری، ص. ۲۰۰ - ۲۰۲

● نخستین گام به سوی انقلاب

یکی از اقدامات دوره صدارت امین‌الدوله، اصلاح امور گمرکات کشور بود، اما برای انجام آن فرصت کافی به دست نیاورد. با روی کار آمدن امین‌السلطان و سیاستهای نادرستی که وی در این زمینه اعمال کرد مقدمات شورش عمومی فراهم آمد. ابراهیم تیموری در این باره می‌نویسد:

از جمله کارهایی که امین‌الدوله برای ازدیاد عایدات دولتی بدان توجه خاصی مبذول می‌داشت اصلاح امور گمرکات بود و بدینجهت دستور می‌دهد که از یک کشور بی‌طرف یعنی بلژیک که در ایران نظرهای سیاسی نداشته باشد مستشارانی استخدام نمایند.

با آن که ترتیب استخدام مستشاران بلژیکی در صدارت امین‌الدوله داده می‌شود ولی وقتی اینها به ایران می‌آیند امین‌السلطان بر کرسی صدارت تکیه زده بود.

مستشاران بلژیکی در ابتدا سه نفر به نام نوز^{۶۲}، پریم^{۶۳} و انگلس^{۶۴} بودند که در اوخر سال ۱۳۱۶ ه.ق. به ترتیب مأمور اداره گمرک تهران، تبریز و کرمانشاه شدند.

... بلژیکی‌ها به پیروی از سیاست صدراعظم ایران همیشه اقدامات خود را منطبق با سیاست روسها می‌کردند. مخصوصاً نوز که همهوقت از پشتیبانی روسها برخوردار بود و به واسطه حمایت آنان تمام گمرکات ایران را تحت اداره خود درآورد و به زودی ریس کل گمرک و سپس وزیر کل گمرکات ایران گردید.

بدرفتاریهای نوز با تجار ایرانی و تبعیضاتی که بین بیگانگان و ایرانیان قایل می‌شد سروصدای زیادی در گوش و کنار مملکت بلند کرد و همین ستمگریهای نوز که داستانهای غم‌انگیز دارد یکی از علل دادخواهی و جنبش مردم برای مشروطیت بود.^{۶۵}

احمد کسری در تاریخ مشروطیت ایران در این باره می‌نویسد:

62. Joseph Naus

63. Priem

64. Engels

۶۵. ابراهیم تیموری، ص. ۳۹۲ - ۳۹۳

دراین میان گفتگو از رفتن شاه به اروپا می‌شد. برای بار سوم، آرزوی دیدن اروپا به دلها افتاده، و شاه و وزیر و همراهان آماده رفتن می‌شدند. به هنگامی که از هرگوشة کشور ناله و فریاد بلند می‌شد، اینان با دل آسوده بسیج سفر می‌کردند. ولی پیش از آن که بروند در تهران یک شورش کوچکی برخاست، بدینسان که بازگانان، از بذرفتاری کارکنان گمرک به تنگ آمده، و تیمچه‌ها و کاروانسراها را بسته و به [حضرت] عبدالعظیم پناهیدند.

نوز و همدستان او با مردم آشکاره دشمنی می‌نمودند، و تعریف‌ای که بدانسان بسته بودند به کار بستن آن بس نکرده، و از هر کالایی چندبرابر بدهی آن را می‌طلبیدند و با زور درمی‌یافتدند. بازگانان نامه به عین‌الدوله نوشتند، ولی او بپرواپی نمود، و سرانجام به خواهش سعدالدوله چنین نهاده شد که در نشستی با بودن سران بازگان و نوز گفتگو شود، و چون آن نشست در دربار برپا گردید، بازگانان نشان دادند که از کالاهای چند برابر آنچه در تعریف است می‌گیرند، و نوز چون پاسخی نتوانست، با بودن عین‌الدوله و سعدالدوله و دیگران به بازگانان دشنام گفت.^{۶۷}

ناظم‌الاسلام کرمانی مشروح مذاکرات را چنین روایت کرده است:

... یک نفر از تجار چند قطعه پارچه به عنوان مستوره و نمونه در دست گرفته، آن نقطه و محلی را که ریس گمرک سرحد مهر کرده و تعیین گمرک پارچه را نوشت به زیردست خود گرفته طرف دیگر آن پارچه را به نوز نشان داده گفت: گمرک این پارچه چه قدر است؟ نوز نگاهی به آن کرده و نظر به کتابچه نموده و گفت این پارچه مثلاً سی شاهی است. پارچه دیگری را نشان داده گمرک آن را دو هزار و هکذا، چند پارچه را که نشان دادند به حدی معین جواب داد. تجار مهر و خط ریس محل را ارایه دادند که خیلی تفاوت داشت. کتابچه با مأموری، مثلاً دو هزار را بیست و پنج هزار، سی شاهی را دو تoman، و هفت هزار را هفت Toman، به انواع مختلفه گمرک گرفته بودند. از آن قرار خسارات تجار از چند کروم تجاوز کرده بود. پس از تحقیقات و صدق ادعای تجار، نوز حالش دگرگون شده چند کلمه مهم تکلم نمود. حاضرین همگی ملتفت شده اما چیزی نگفتند. اهل مجلس برخاسته،

بعضی رفتند و بعضی ماندند، باز تجار تجدید سخن نمودند.
در این اثنا کلمه رکیکی از دهان نوز بپرون آمد که در این مملکت به آن فحش
می‌گویند و آن را بد می‌دانند، دیگر به اعتقاد نوز چه بوده است خود داند و
آن عبارت پدرساخته‌ها بود. چه اگر نوز این عبارت را تجزیه و تفسیر
می‌کرد هر آینه عبارتی راست و صحیح بود؛ چه قاجاریه پدر ما را ساختند
که سهل است، همه چیز ما را ساختند. لکن علی‌الظاهر این لفظ مرکب که از
دهان نجس او درآمد یک لفظ بسیطی بود که عبارت از فحش بود نه مرکب
خبری. بالجمله علاء‌الملک که در آن وقت از رجال دولت و وزیر علوم و از
садات طباطبایی و مقرب در نزد مظفر الدین شاه بود، روکرد به سعد الدوله
و گفت هنوز هم ملاحظه می‌کنید؟

سعد الدوله وزیر تجارت جواب داد: چه بگوییم این مردک عین‌الدوله
خودش شنید. وزیر مخصوص ۶۸ هم بی‌میل نبود که در این مجلس اهانتی از
مسیونوز بشود. لذا در مقام تأیید کلام علاء‌الملک برآمده و گفت: گویا
عین‌الدوله نشینیده باشد. سعد الدوله مجبور گردید که به عین‌الدوله اظهار
کند، لذا روکرد به عین‌الدوله و گفت: نوز حق ندارد که به تجار محترم مسلمان
فحش بدهد. عین‌الدوله از شدت حرص به پول و طمع، به مسامحه و
بی‌اعتنایی گذرانیده اهل مجلس متفرق شدند.

تجار که حقانیت خود را مدلل نموده و کسی به عرایض و تظلمات آنها گوش
نداد، عازم شدند بروند و ملتجمی به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم
 بشوند. روز بعد از آن را برای اتمام حجت و گرفتن دستورالعمل و تحریک
اجزاء انجمن مخفی رفتند منزل آقای طباطبایی، آقامیرزا سید محمد، جنابش
را مسبوق و مطلع بر واقعه نمودند و از عزم خود آگاه ساخته.

سعد الدوله از این قصد تجار باخبر شده یک جلد کلام‌الله برای آنها فرستاد و
آنها را قسم داد که یک روز دیگر به او مهلت دهد، بلکه در این مخصوص
طريق اصلاحی دست آرد و خودش به دربار رفت که شاید به عین‌الدوله
بگویید که در دفع این غائله چاره نماید. قریب چهار ساعت منتظر جواب شد
که شاید جواب کافی بشنود. عین‌الدوله به مسامحه و مساطله گذرانیده

۶۸. غلامحسین غفاری پسر میرزا هاشم خان امین‌الدوله و برادرزاده فرخ خان امین‌الدوله، در سال ۱۳۰۹ ه.ق. ملقب به وزیر مخصوص و در اوایل مشروطیت (۱۳۲۵ ه.ق.) در زمان محمدعلی‌شاه ملقب به صاحب اختیار گردید. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۷ - ۱۰.

واقعه را اهمیت نداد و وقعي بر آن ننهاد.

تجار که از همه جا مأیوس شده، روز سهشنبه نوزدهم ماه صفر ۱۳۲۳ ه.ق.
به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهیدند.

سعدالدوله وزیر تجارت برای اسکات و آوردن تجار به شهر چند دفعه
خودش و چندین مرتبه واسطه اش، نزد تجار رفت که بلکه تجار را عودت
دهد که این خبر به سایر شهرهای ایران منتشر نشد و باعث هیجان عامه
نگردد. چه تجار سایر بلدان چندین مرتبه در مقام تشکی و تظلم برآمده
بودند و مواد همه مستعد بود که به اندک بهانه مشتعل می شدند. خصوصاً در
این ایام که صدای آقای بهبهانی عالم را فراگرفته بود و شاه عازم بود بر
مسافرت به فرنگ.

لکن تجار متلاطف نشده و جواب دادند که جز رسیدگی به محاسبات نوز و
احقاق حق ما و رفع ضرر ما دیگر علاجی نیست. تا این که ولیعهد محمدعلی
میرزا، چند نفر از رؤسای تجار را خواست و گفت: که اعليحضرت شاهنشاه
پدر تاجدارم خیال مسافرت به فرنگ را دارند امروز نمی توان دست به کار
نوز بزنیم، لکن قول می دهم تا چند ماه دیگر عزل نوز را از شاه استدعا
نمایم و حتماً به عرایض و تظلمات شما رسیدگی می نمایم.

تجار هم محض ضمانت ولايت عهد و خواهش وزیر تجارت از زاویه مقدسه
حضرت عبدالعظیم مراجعت به شهر تهران نمودند.^{۶۹}

در این اوضاع و احوال بحرانی نوز دست به اقدام نسنجدیه‌ای زد که اعتراضات
عمومی را نسبت به او دامن زد. این اقدام استفاده از لباس روحانیون در مجلس بال بود.

عبدالله مستوفی در این باره می نویسد:

در این ضمن‌ها شب عید نوئل پیش آمد، اروپاییها مجلس بال کستومهای
برپا کردند. مسیو نوز لباس آخوندی در برگردانه با عبا و عمامه و نعلین در این
مجلس بال حاضر شد و بدتر از همه عکسی هم از این فتح نمایان انداخته
بودند، رندی عکس را به دست آورده به وسیله کپی چندین نسخه از آن
منتشر کرد، شاید این شخص وابسته به سعدالدوله بود. مردم که از مسیو نوز
خیلی عصبانی بودند، آب و تاب زیاد به این لباس پوشی آخوندی این مسیو

دادند، سرهای فکور و علمای اهل فکر تا توanstند این موضوع را بزرگ کردند.^{۷۰} عین‌الدوله، سعدالدوله را به یزد تبعید کرد. کار بدتر شد، باز همان کله‌های فکور و علمای دینی که در خفا کار خود را می‌کردند و دستوراتی به این و آن می‌دادند، سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی را واداشتند بر ضد اوضاع حاضر چیزهایی در منبرهای خود بگوید.^{۷۱}

به این ترتیب این موضوع احساسات عمومی مردم را بر علیه عین‌الدوله و حکومت برانگیخت و موضوع جنبه قیام عمومی به خود گرفت. پنج یا شش روز بدین‌سان گذشت. در این میان محمدعلی میرزا از تبریز به تهران آمد تا در غیاب پدرش به عنوان نایب‌السلطنه اداره کشور را سرپرستی کند. او کسانی را نزد بازرگانان فرستاد و از آنان دلجویی کرد و نوید داد که چون شاه به سفر اروپا رود و بازگردد خود او برکناری نوز و اخراج او را از ایران تقاضا خواهد کرد. از آن سوی چون می‌دانست پشتگرمی بازرگانان به بهبهانی است، خود به خانه او رفت و از ایشان دلجویی نمود. بدین‌سان شورش فروخوابید و چون شاه برای سفر عازم باغ شاه شد، سران کار بیش از این نخواستند آن را دبال کنند.

شاه چهارماه کم و بیش در اروپا بود، در نبودن او، در تهران حادثه‌ای روی نداد، اما بهبهانی به جمع آوری نیرو و مذاکره با مخالفین ادامه می‌داد.^{۷۲}

● احداث عمارت بانک در محل مدرسه چال

در بازار تهران جنب امامزاده سیدولی مدرسه مخربه‌ای به نام مدرسه چال قرار داشت. فروش این مدرسه به بانک استقرارضی روس و اقدام این بانک جهت احداث ساختمان بانک در زمین آن موجب شورش دیگری در تهران گردید. ناظم‌الاسلام کرمانی این واقعه را چنین روایت کرده است:

۷۰. یکی از اتهاماتی که به نوز وارد آورده این بود که او یهودی است و با ایرانیان دشمنی ویژه‌ای دارد.

۷۱. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۶۳ - ۶۴.

۷۲. ر.ک: احمد کسری، ص. ۵۲.

مدرسه مخربه و قبرستان کهنه، در قرب مدرسه خازن‌الملک و متصل به امامزاده سیدولی بود، که نگارنده کراراً مدرسه را دیده. در این اواخر اشخاصی که زغال مو می‌فروختند محل و مکان خود را در آن مدرسه قرار داده از برای این مدرسه موقوفاتی هم بود که دست تصرف و غصب، بلکه مالکیت رویش گذارده شد. به مرور زمان مردم اطراف قبرستان را تصرف نموده خانه ساختند. بعضی علماء تهران هم به ملاحظه تبدیل به احسن یا به لحاظی دیگر مضايقه از فروش آن زمین نداشتند، به این جهت اشخاصی که اطراف مدرسه را خانه ساخته بودند هر یک، یک قباله به مهربکی از علماء در دست داشتند.

بعضی از دلالها محرك ریس بانک استقراضی گردیده، که هرگاه زمین قبرستان و مدرسه مخربه را خریده عمارتی ساخته و پرداخته کنید و بانک استقراضی را در وسط شهر قرار دهید اولی و انسب خواهد بود. ریس بانک گفت: زمین قبرستان و مدرسه را چگونه بخرم و به چه طریق آن را تصرف نمایم. دلالها گفتند: که یکی از علماء را راضی نموده زمین قبرستان و مدرسه را از او می‌خریم، چه علماء طهران بیع زمین وقف را به عنوان تبدیل به احسن جایز می‌دانند.

ریس بانک به توسط حاج مستشار التجار خانه‌های اطراف را به قیمت گزاری از متصرفین آنها خریداری نمود. نوبت به مدرسه که رسید خدمت آقای طباطبائی آمدند، مقصود را عنوان نمودند. جواب را مخالف میل خود شنیدند، حتی آن که متقبل شدند دو هزار تومان تفاوت قیمت را بدھند که در مکانی دیگر مدرسه‌ای بنا کنند. جنابش فرمود: بیع زمین وقف، و انگهی مدرسه‌ای که مشتمل بر مسجد است جایز نیست واحدی از علماء این‌گونه بیع را جایز نمی‌دانند.

حضرات از طرف آقای طباطبائی مأیوس شده، از سایر آقایان هم طرفی برنبستند. لذا به طرف حاج شیخ فضل الله رفته و به زودی مقضی‌المرام برگشتند. حاج شیخ نوشتہ‌ای به آنها داد قریب به این مضمون: وقفیت این مدرسه و این قبرستان معلوم و مسلم نیست، برفرض وقفیت، به ملاحظه تبدیل به احسن، من در هفتصد و پنجاه تومان فروختم که ان شاء الله تعالى در جای دیگر مدرسه‌ای بهتر بنا کنم، الخ. زمین قبرستان و مدرسه فروخته شد، اجزاء آقا هم به پولی رسیدند. تبدیل

به احسن بلکه به اخص هم تاکنون نشد. مجملأً ریس بانک بر حسب این نوشته مدرسه را خراب نموده عمارتی بس عالی در جایش نقشه و طراحی نمود.

آقای طباطبایی پیغام داد به ریس بانک که: این زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن به هیچ قانونی مشروع نیست. نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بنا کردن در این مکان تضییع پول خودتان است. ریس جواب داد من از مستشارالتجار خریدم و او هم نوشتجات معتبر در دست دارد.

آقای طباطبایی کتاباً به مشیرالدوله وزیر امور خارجه اطلاع داد و نیز به مشیرالسلطنه وزیر داخله نوشت با پیغامات مؤکده مخوفه که: اولاً تصرف در زمین وقف و مسجد جایز نیست و ثانیاً، تصرف خارجه در مدرسه و مسجد و قبرستان مسلمانان اهانتی است به عموم مسلمین، بلکه به اسلام. ثالثاً، بنای این عمارت در نزدیکی مدرسه خازن‌الملک و امامزاده سیدولی مستلزم خطرهای بزرگ است، چه بعد از این در این عمارت رعیت خارجه منزل می‌کند و به واسطه اعمال نامشروع و صدای سازهای آنان طلاب مدرسه خازن‌الملک و خدام امامزاده به صدا درمی‌آیند و آن مستلزم نزاع و فتنه خواهد بود. رابعاً، آن که بنای این عمارت در این محل خلاف پلیتیک دولتی است، چه این بنا مشرف بر اینه و عمارت دولتی و نزدیک به ارگ است و فيه ملاجیخفی علی احد.

جوابی که از طرف وزارت خارجه و داخله داده شد هر دو قریب به یک مضمون هر دو این است: ملکی رعیت خارجه خریده است به تصدیق یک نفر از علمای بلد، وزارت امور خارجه هم امضاء نموده است، دیگر دولت حقی ندارد و کسی نمی‌تواند ممانعت کند.

سوانح قبالت حاج شیخ فضل الله را هم فرستادند نزد آقای طباطبایی، ایشان هم به توسط نگارنده پیغام دادند که: اولاً، این زمین و مدرسه وقف است نه ملک، ثانی آن که ما کراراً به اجزاء بانک گفتیم این معامله باطل و موافق هیچ قانونی نیست. باری آقای طباطبایی از اصلاح مأیوس شده لیکن در بالای منبر کراراً این مستله مطرح و عنوان بود و به ریس بانک هم پیغامات مؤکده دادند که: از وحامت این امر بترس! تا این که یک شب متولی باشی امامزاده سیدولی، خدمت آقای طباطبایی عرض کرد که: امروز در قبرستان در حالی

که مشغول بنایی بودند بدن یک نفر زن از زیر خاک بیرون آمد، که تازه بود و معلوم گردید سال گذشته او را دفن کرده بودند و بدن این مرد را به حالت ذلت و خواری انداختند در چاهی که برای پنهان کردن استخوانهای اموات حفر کرده بودند. خدام امامزاده و طلاب خازن‌الملک از این واقعه مطلع گردیده، عمله‌ها و بنها را زده و از آنجا دور کردند فردا هم محتمل است نزاعی برپا شود.

آقای طباطبایی فرمودند: شما ساكت باشید و اقدامی نکنید تا خودمان به خوبی علاج این واقعه را بنماییم و نگذاریم فتنه احداث شود. روز بعد از آن، از طرف حکومت طهران و نظمهیه چند نفر فراش و پلیس مأمور شدند که در آنجا حاضر باشند و نگذارند کسی ممانعت کند.

از طرف آقامیرزا مصطفی آشتیانی پیغام به ریس بانک برده شد که علاج این کار به فراش و حکومت نمی‌شود و قوه قهریه هرگز دراین امر اثر نخواهد کرد. در شب شنبه آخر ماه [۲۷ رمضان ۱۳۲۳ ه. ق.] در منزل جناب آقامیرزا آشتیانی پیمان و عهد آقایان مجدد و مؤکد گردید.

روز شنبه آخر ماه مبارک جناب حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی که از معتبرین اهل منبر و بزرگترین واعظین و ناطقین بود، کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خرد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانک استقرارضی روئی در این محوطه و ترویج خارجه و تشبیه کسب ریا و تضعیف داخله و اعانت به اثم و نصرت کفر به این رسم و اسم بیان نمود و فرمود: آقایان علماء چندین دفعه به رجال دولت رسانیده و بیان نموده‌اند امیدواریم برای اتمام حجت یک عریضه حضور شخص اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه معروض دارند بلکه اثر نماید و مانع شوند، اگرچه می‌دانم عرایض علماء را به شاه نمی‌رسانند، فعلًاً کاری که از شما ساخته است این است که زحمت دو قدم راه را بر خود گذارد زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید بلکه یک وداع آخرین از قبور و استخوانهای آنان بنمایید و فاتحه بر آنها بخوانید و روح آنها را شاد کنید که همین امروز و فردا این قبور لگدکوب رویان خواهد گردید. این کلام معلوم است در روزه روزه در وسط طهران با آن جمعیتی که در مسجد همه وقت حاضر است که اکثر آنها طلاب و محصلین و مقدسین است چه اثربخش نمود، و انگهی از دهان چنین واعظی که خودش از علماء باشد

و حضور مجتهدی مانند حاج شیخ مرتضی که احدی اندک خلاف و ذرهای هوئی و هوس در او ندیده، با آن نطق کنایی که روز قبل این مجتهد بزرگ در همین محل فرمود، باآن مقدماتی که سابقاً تمهد شده بود، مجملأً دو ساعت به غروب مانده روز شنبه حاج شیخ محمد واعظ در بالای منبر مشغول موعظه بود نیم ساعت به غروب مانده اثرب از عمارت بانک باقی نمانده بود جز زمین مخروبه. متجاوز از دویست نفر بناء و عمله همگی فرار کردند. هرگاه هزار نفر عمله با بیل و کلنگ می خواستند این عمارت را خراب کنند هر آینه ده روز لاقل طول داشت به فاصله یک ساعت چنان منهد شد که گویا خبری از آن نبوده. بنده نگارنده یک ساعت به غروب مانده این خبر را شنیده فوراً روانه آن محل شده و قتی که رسیدم جمعی از اطفال را دیدم که مشغول خرابی تهمانده و باقی مانده آن عمارت هستند. با آن که اسباب و آجر و آلاتی که آجبا بود قیمت معتبده داشت، لکن احدی از اطفال اعتنایی به آنها نمی کرد. جز برای خرابی و معدوم کردن آنها را، آن وقت دانستم که قوه معنویه ملیه یک قوه قاهره خدایی است، که اگر به جنیش آید می تواند در یک ساعت یک لشکر جرار یا یک سلطنت قهار را متنقلب و معدوم نماید. ریس بانک فوراً اطلاع به وزارت خارجه داد، وزیر خارجه هم اطلاع به عین الدوله صدراعظم داد. عین الدوله هم به آقایان پیغام داده و تشکی از حاج شیخ محمد واعظ که باعث فتنه و خرابی عمارت شده است کرد. آقایان جواب دادند که کراراً گفتیم این زمین وقف است و معامله اش جایز نیست و و خامت عاقبت کار را گفتیم و نوشتم، نشنیدید. فروختن مسجد و تصرف خارج از مذهب در قبرستان مسلمانان خلاف قوانین اسلامی است. این اتفاق و این واقعه موجب قوت و باعث بیداری ملت گردید، دانشمندان امیدوار شدند...

شاه فرمود: که خسارت بانک را بدھند،^{۷۳} و زمین را به حال واگذارند.^{۷۴}

● چوب زدن علامه الدوله به پای بازگانان قند

هنوز بیش از شانزده روز از واقعه مدرسه چال نگذشته بود که تندری علامه الدوله

. ۷۳. بانک ادعای بیست هزار تومان خسارت کرد و گرفت. ر.ک: احمد کسری، ص. ۵۸.

. ۷۴. محمدبن علی نظام الاسلام کرمانی، ج. ۱، ص. ۳۲۷ - ۳۲۴.

در برخورد با تجار قند موجب بروز شورش دیگری در تهران گردید. سید احمد کسری در این باره می‌نویسد:

رمضان به پایان آمد و مسجدها تهی گردید، و علماء خواهناخواه به خاموشی گراییدند، ولی در این میان یک رفتار ناستجده‌ای از علاءالدوله حکمران تهران، دوباره آنان را به کار واداشت و میدانی برای کوشیدن ایشان باز کرد.^{۷۵}

ناظم‌الاسلام کرمانی در شرح این واقعه می‌نویسد:

روز دوشنبه چهاردهم شهر شوال المکرم سال ثیلان نیل ترکی سنه هزار و سیصد و بیست و سه هجری قمری مطابق با یازدهم دسامبر ماه فرانسه ۱۹۰۵ میلادی، قیمت قند در طهران بلکه در ایران گران شد، چه تا این روز قند در یک من پنج قران فروخته می‌شد، در این تاریخ قیمت قند به هفت قران و هشت قران رسید. علاءالدوله حاکم طهران، شخص سفاک و بی‌باقی بود. در هر جا حکومت کرده چشم رعایا را ترسانیده، قهاریت و جباریت او گوشزد مردم شده، خصوص در این ایام که حاکم طهران بود و صدارت ایران با عین‌الدوله بود، گویا از طرف عین‌الدوله به او سفارش شده بود که قسمی رفتار کند که ملاها از او بترسند و تجار را که قبل از مسافرت اعلیحضرت مظفرالدین شاه به فرنگستان، به زاویه، مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) پناهندۀ شده بودند و بر ضد مسیو نوز ریس گمرک برخاسته بودند، نیز گوشمالی بدهد. چه اقدامات تجار طهران در هشت ماه قبل به عین‌الدوله برخورده بود. بعد از مراجعت از سفر فرنگستان، در خیال تلافی بود، موقعی نیافت، پس از برای ملاها که بر ضد او قیام کرده بودند و از برای تجار نیز پی موقع می‌گشت. این گرانی قند بهانه دست آنها داد، علی‌هذا علاءالدوله حاکم طهران امروز هفده نفر از تجار که چهار نفر از آنها تجارت قند را کسب خود قرار داده بودند به دارالحکومه احضار نمود، جمعی از تجار جواب داند که ما نه قند می‌خریم و نه می‌فروشیم ما تاجر هستیم نه تاجر قند. تجارت قند در طهران با چهار نفر است که یکی از آنها آقاسیده‌هاشم معروف به قندی و دیگری حاج سید اسماعیل خان سرهنگ توپخانه است.

علاءالدوله حکم داد چند نفر از تجار را به فلکه بستند و آنها را مشلق نمودند، در این اثناء آقاسیده‌هاشم را آوردند. حاج سیده‌هاشم از سادات قندی و از

سادات محترم و تجار معتبر طهران، در حدود شصت و هفت سال داشت. سه سفر به مکه معظمه و چهار سفر به عتبات عالیات و چهار سفر به مشهد رضوی علیه الصلوات والسلام مشرف شده و سه مسجد در طهران بنا کرده و برای تعمیر پلها و راهها ساعی و جاهد بود. صوره سیدی با ریش قرمز بلند و ظاهر الصلاح وارد مجلس حاکم شد. پس از سلام نشست، علامه الدوله به او گفت: چرا قند را گران کردید؟ حاج سیده‌هاشم جواب داد: به واسطه جنگ روس و ژاپون قند کمتر از سابق وارد ایران می‌شود، چند تلگراف همین امروز برای من مخابره شده است که در همدان و رشت هم گران است، بلکه قیمت قند در طهران ارزانتر از رشت و همدان و عراق است. علامه الدوله گفت: می‌گویند شما قند را کنترات کردید. سید جواب داد: اولاً، ما قند را کنترات نکرده‌ایم بلکه از تاجر مخصوص می‌خریم. ثانياً، آن که در کنترات هم زمان جنگ و مرگ عمومی اجراء قانون را اجازه نمی‌دهد. این ایام قند از روسیه کمتر وارد می‌شود. علامه الدوله گفت: باید التزام بدھید که قند را مثل سابق بفروشید. سید جواب داد: من التزام نمی‌دهم لکن صد صندوق قند دارم آنها را پیشکش جنابعالی می‌کنم و دست از تجارت برمی‌دارم. در این اثنا منشی وزیر تجارت وارد شد و به طریق نجوى به علامه الدوله گفت: سیده‌هاشم تاجری است معتبر و مقدس، سعاده‌الدوله وزیر تجارت مخصوصاً مرا فرستاده است که عرض کنم بی احترامی او بی مخاطره نیست.

علامه الدوله از این پیغام وزیر تجارت متغیر شد و روبه فراشها کرد که: کی رفته است نزد وزیر تجارت؟ فراشها عرض کردند پسر آفاسیده‌هاشم حاج میرعلینقی از بین راه رفت منزل وزیر تجارت. علامه الدوله رو کرد به آفاسیده‌هاشم و گفت: حالا معلوم شد که نزد وزیر تجارت هم رفتید. در این اثنا حاج سید اسماعیل خان که یکی از اهل نظام و خرندۀ و فروشنده قند بود وارد شد و در عوض سلام نظامی و یا تعظیم حکومتی گفت: سلام عليکم! علامه الدوله بر او متغیر شد که: تو چه داخل آدم هستی که به من سلام می‌کنی و تعظیم نمی‌کنی؟ آها! بچه‌ها بیایید و یک پای این سید پیر و یک پای این سرهنگ را به فلکه بیندید. فراشها رسختند سید بیچاره و حاج سید اسماعیل خان را بیرون برده آنها را خوابانیدند، کفش و جوراب را از پای آنها بیرون آورده پای آنها را به فلکه بستند. پنج نفر دست به شلاق و مشغول زدن شدند. در این بین حاج میرعلینقی پسر آفاسیده‌هاشم وارد شده، خود را

انداخت روی پای پدرش و گفت: چوب را به من بزنید تا من زنده باشم نمی‌توانم دید پدرم را چوب بزنید. فراشها اورا عقب کردند، ثانیاً خود را از دست فراشها نجات داده و خود را انداخت روی پای پدر و فلکه، علاءالدوله گفت: پدر را رها کنید و چوب او را به پسر بزنید، پای آن دو نفر را از فلکه باز کرده پسر را به فلکه بستند متوجه از پانصد شلاق به پای پسر زدند. حاج میرعلینقی پسر بزرگ آقاسیده‌اشم، در این وقت سنش به بیست و هفت سال رسیده بود طاقت شلاق خوردن را داشت. در این وقت پیشخدمت وارد شد، که ناهار حاضر است. علاءالدوله گفت سایرین را بعداز ناهار بزنید. بسم الله آقایان باید ناهار بخورید و از آن اطاق برخاسته به اطاق ناهارخوری رفت، آقاسیده‌اشم را نیز با جمعی دیگر احضار کرد و گفت: آقا وقت چوب باید چوب خورد و وقت ناهار باید ناهار خورد، فعلاً مشغول ناهار شوید. پس از صرف ناهار باز به اطاق اول مراجعت کرد و روبه سیده‌اشم کرد و گفت: یک التزام بتوصیه که قند را مثل سابق در یک من پنجهزار بفروشید، سید امتناع کرد و گفت: عرض کردم ممکن است ترک تجارت قند کنم، ولی ممکن نیست قند را یک من هفت هزار بخرم و پنج هزار بفروشم، علاءالدوله روکرد به جناب امین التجار کردستانی که از سادات و تجار معتر و حاضر در آن مجلس بود و گفت: آقا شما این آقا را راضی کنید و التزام از او بگیرید، در این وقت یک نفر وارد شد و سرگذار در گوش علاءالدوله و گفت: شهر به هم خورد، دکاکین بسته شد، مشیرالدوله وزیر خارجه گفته است: تجار را بفترستید نزد من، بلکه آنها را به خوشی راضی کنم، امین التجار هم به سیده‌اشم رسانید که التزامی بدھید و از این مجلس بروید، بعد من نوشتند شما را پس می‌گیرم. آقاسیده‌اشم التزام نامه را نوشتند و مهر کرد و داد به امین التجار و با مأمور وزارت خارجه رفتند منزل مشیرالدوله (میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله اگرچه وزیر امور خارجه بود، لکن در امور داخله و خارجه هردو مداخله می‌کرد و در واقع معاون صدراعظم بود). مشارالیه در مقام استرضاء خاطر تجار برآمده، از آنها معاذرت می‌خواست و خطای علاءالدوله را تصدیق می‌نمود. سعدالدوله وزیر تجارت از وقوع این واقعه، رفت منزل عینالدوله صدراعظم و گفت علاءالدوله حاکم طهران را چه کار به امر تجار و این چوب زدن بی موقع به تجار محترم، خصوص یک سید پیر مقدس منتج نتایج بد، و بی مخاطره نخواهد بود.

عینالدوله از آن لجاجت و تکبر و جهالت و تبخری که داشت گفت: چوب زدن علاءالدوله به امر و اجازه من بوده است، تو را نمی‌رسد که در کار علاءالدوله ایرادی وارد آوری، علاءالدوله آنچه کرده است مختار بوده، امر او امر من است، وزیر تجارت از این جواب صدراعظم متغیر شده، به خانه خویش مراجعت نمود. در این اثنا بعضی از دکاکین و بازارها و سراها بسته شد و مردم در مسجد شاه جمع شدند.^{۷۶}

● حادثه مسجد شاه

حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران از اجتماع مردم در مسجد شاه استفاده کرده تا ضرب شستی به روحانیون رقیب نشان داده و نفوذ و قدرت خود را به صدراعظم و سایر رجال بنمایاند. اما این حرکت امام جمعه نه تنها به رفع مشکلات کمک نکرد بلکه او ضایع

تهران را متینچ تر نمود. مرحوم احمد کسری در این باره چنین روایت کرده است: آنروز بدینسان گذشت. شباهنگام امام جمعه کسانی از سران اینسان را به خانه خود خواند، و به آنان مهربانی نمود و همراهی نشان داد و چنین گفت: امروز هنگام پسین بود که بازارها را بستید و بسیاری از مردم از چگونگی آگاه نشدنند. فردا باز بازارها را بیندید و علمای را به مسجد آورید تا به همدستی کاری پیش روید.

بازرگانان این کار را خواستندی کرد، ولی از این گفته‌های امام جمعه به دلگرمی افزوond و فردا بازارها را باز نکرده، و باز در مسجد شاه انبوه شدند، و هنگام پسین دنبال علماء فرستاده و جز از حاجی شیخ فضل الله که رو ننمود. دیگران را کشیده به مسجد آورند و امام جمعه نیز می‌بود و با همگی گرمنی می‌نمود.

چنین پیداست که این می‌خواست رسایی بر سر دو سید آورد و رشته کوششهای آنان را گسیخته گرداند و این آهنگ خود را به عینالدوله هم آگاهی داده بود. همین را نوشتند و گزارش داستان نیز آن را می‌رسانند. امام جمعه و حاجی شیخ فضل الله و دیگران، پیش افتادن دو سید و دلبستگی یافتن مردم را به آنان برنمی‌تافتند.

حاجی شیخ فضل الله از درون کار آگاهی می‌داشت، و این بود روپنهان نمود و به مسجد نیامد. ولی دیگران آمدند و با هم نشسته و گفتگو کرده، و چنین نهادند که به کیفر دژ رفتاری علاءالدوله برداشته شدن او را از حکمرانی تهران بخواهند. نیز از شاه درخواست کنند که مجلسی برای رسیدگی به دادخواهیهای مردم برپا گرداند. دو سید و همراهان ایشان نیک می‌دانستند که عینالدوله اینها را نخواهد پذیرفت و خواستشان جز نبرد با او و شورانیدن مردم نمی‌بود.

چون چنین نهادند خواستند واعظی به منبر رود و این را به مردم باز گوید. سید جمال الدین اسپهانی در مسجد شاه به منبر می‌رفت و او نیز دلسوزی به توده می‌نمودی و سخنان سودمند گفتی و از عینالدوله و دیگران آزردگی می‌نمودی. از این رو او را برگزیدند که به منبر رود. سید جمال نمی‌پذیرفت. امام جمعه پاقداری نمود، و خود دستور داد که چگونه سخن را آغاز کند و چه گوید و رشته را تا به کجا رساند.

برخی از باشندگان، از این همدستی امام جمعه با دو سید و پروای او به کار مردم و به این گونه دلسوزی نمودنش، بدگمان شدند و به بهبهانی گفتند چنین می‌نماید این درخواست دیگری در دل می‌دارد و می‌باید هوشیار بود. بهبهانی بی‌پرواپی نموده گفت: آنچه خدا خواسته است خواهد شد. نزدیک به آغاز شب بود که سید جمال به منبر رفت و به شیوه واعظان آیه‌ای را از قرآن عنوان کرد و سپس چنین گفت، این آقایان که اینجا یند پیشوایان دین و جانشینان امام‌اند، و همگی با هم یکدست شده‌اند و می‌خواهند ریشه ستم را براندازند. توده اسلام و همه علماء با اینانند، و هر یکی از علماء که اینجا نباشد، اگر با اینان همراه نیست، ناهمراهی او تنها زیانی نخواهد داشت (خواستش حاجی شیخ فضل الله بود). سپس دژ رفتاری علاءالدوله را بنا بازگرانان یاد کرده سخن را به اینجا رسانید که گفت: «اعلیحضرت شاه اگر مسلمان است با علمای اسلام همراهی خواهد فرمود و عرایضن بیغرضانه علماء را خواهد شنید. والا اگر...»^{۷۷}

۷۷. این نوشته ناظم کرمانی است. دیگران که هواخواهان امام جمعه بوده‌اند نوشته‌اند چنین گفت: «رجال دولت هم که راضی به ارتکاب این گونه اعمال می‌شوند و تأسیس بنیان ظلم می‌نمایند معلوم است که منوط و بسته به رضایت پادشاه اسلام است. چنین پادشاهی به هیچ وجه ضرور و لازم نمی‌باشد.» ر.ک: احمد کسری، ص. ۶۲.

امام جمعه نگذاشت سخنشن را دنبال کند و به یک بار بانگ برآورد: «ای سید بی دین، ای لامذهب، بی احترامی به شاه کردی. ای کافر، ای بابی، چرا به شاه بد می‌گویی؟...»

از این رفتار او سیدجمال بالای منبر خیره‌ماند، و باشندگان سخت در شکفت شدند. سیدجمال خویشن‌داری نموده گفت: من بی احترامی به شاه نکرم. گفتم: والا اگر، کلمه اگر که پیداست چه معنایی می‌دهد؟ امام جمعه چون خواستش چیز دیگر می‌بود، گوش به سخن او نداد و فریاد برآورد: «بکشید این بابی را، بزنید... آها بچه‌ها کجا ید؟...» این را که گفت نوکران او با فراشان دولتی که از پیش بسیجده شده بودند، با چوب و غذاره، به میان مردم ریختند، برخی هم تپانچه می‌داشتند. در همان هنگام کسانی هم اربابه گُر^{۷۸} را در دالان به تکان درآوردن و مردم از خارخار چرخهای آن چنین پنداشتند که توب می‌آورند. چون هوا تاریک شده و چراغهای مسجد را روشن نکرده بودند، در میان آن تاریکی این هیاهوی فراشان و نوکران و آن خارخار اربابه گُر، مردم را سرآسمیمه گردانید، و انبوهی از ترس روبه گریز گذارند و مسجد به یکبار به هم خورد. دو سید و دیگران در جای خود ایستاده به کسان خود بانک می‌زدند: «دستی در نیاورید» در این میان کسانی به طباطبایی گفتند: «باشد که امام جمعه بخواهد به آقای بهبهانی آسیبی برساند». طباطبایی به پیامونیان خود دستور داد گرد بهبهانی را گرفتند، و او را برداشته بیرون بردند. خود طباطبایی نیز چون کفشدارش گریخته بود، با پای برهنه، همراه کسانی به خانه خود رفت، سیدجمال واعظ که از منبر پایین آمده و از ترس جان، بیخوددار در گوشه‌ای از مسجد ایستاده بود، پسران طباطبایی او را دریافت و به خانه خودشان بردند.

بدین‌سان امام جمعه نقشه خود را به کار بست، و یک نیکی برای دولت و عین‌الدوله کرد. کسان او پراکنده می‌ساختند، که دو سید و دیگران را کنک زده‌اند. من نامه‌ای دیدم که یکی از پیامونیان حاجی شیخ فضل الله به دیگری می‌نویسد، و در آن این پیش‌آمد را، یک فیروزی برای خودشان شمارده و چنین می‌نویسد: «امام جمعه طاقت نیاوردند، حکم فرمودند که سیدجمال

واعظ را از منبر کشیدند، و بنای کتک زدن و چوب زدن را گذاشتند در این بین جناب آفاسید عبدالله و جناب آفاسید محمد و آفاسید احمد و سایرین هم کتک و افری خوردند.^{۷۹} ولی اینها دروغ است و هنوز صدھاکسانی از آنان که در آن شب، در آن هنگامه بوده‌اند زنده می‌باشند و داستان را می‌دانند.

شادروان بهبهانی را که پیرون بردن به مدرسه خان‌مروی رفت، و صدرالعلماء و کسانی هم به سراو گرد آمدند. از این سوی سید جمال‌الدین افجهای و حاج شیخ مرتضی و دیگران به نزد طباطبایی آمدند. در این میان هواداران امین‌السلطان که سودی از پشت سر این کوششها برای خود می‌داشتند، به تلاش برخاسته و به نزد بهبهانی و طباطبایی می‌آمدند و پشتگرمیها می‌دادند.^{۸۰}

تهران یک شب تاریخی را می‌گذرانید، امشب در صد جا نشستها می‌بود و همه اندیشه فردا را می‌کردند. به کوشندگان شکستی رسیده بود، و پیدا بود که عین‌الدوله و همدستان او، فیروزی خود را دنبال خواهند کرد و فردا هم داستانهایی رخ خواهد داد و باز پیدا بود که با آن ناتوانی، ایستان را تاب ایستادگی نخواهد بود.

شادروان طباطبایی یک راه بسیار بجایی اندیشید، و آن این که فردا در شهر نماند و به [حضرت] عبدالعظیم پناهند، و با کسانی که در خانه‌اش می‌بودند چنین گفت: «اکنون که به اینجا رسید کار را یکسر گردانیم، و آن را که می‌خواستیم سه ماه دیگر کنیم جلو اندازیم. ما اگر فردا در شهر بمانیم عین‌الدوله، امام جمعه و مردم را به کار برانگیزد و باشد که میانه کسان ما با کسان امام جمعه زد خورد پیش آید. و آنگاه هنگامه حیدری و نعمتی^{۸۱} و جنگ دو کوی برباگرد و خواست ما از میان رود. از آن سوی پای بازرگانان درمیان است. ما اگر به آنان پشتیبانی ننماییم، که شاینده نخواهد بود، و اگر نماییم خواهند گفت ما می‌خواستیم قند ارزان گردد و ملیان نگذارند و با این بهانه خوردنیها را بالا خواهند برد و به بهانه اینمنی شهر و جلوگیری از

.۷۹. ر.ک: محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۲، ص. ۳۳۹.

.۸۰. هرگاه میان دو طایفه یا دو گروه اختلاف افتاد آن را به اختلاف حیدری و نعمتی تعبیر می‌کنند. این مثل مربوط به پیرون دو مرد بزرگ و دو عارف عالیقدر ایران یعنی شیخ حیدر صفوی و شاه نعمت‌الله ولی است.

آشوب، بسیاری را گرفته و از شهر بیرون خواهند گردانید. پس بهتر است چند روزی در شهر نباشیم و به [حضرت] عبدالعظیم برویم»^{۸۱} باشندگان همگی این را پذیرفتند و به ببهانی پیام فرستادند و به این آهنگ بازمانده شب را به سر دادند. سید جمال الدین واعظ می‌بایست پنهان باشد و روننماید، شباه او را نظام‌الاسلام کرمانی به خانه خود برد.^{۸۱}

روز چهارشنبه شانزدهم شوال ۱۳۲۳ ه.ق. علماء معتبرض یکایک از تهران به سوی حضرت عبدالعظیم حرکت می‌کردند، با آن که در ابتدا دولت می‌خواست مانع از حرکت ایشان شود و حتی در این مورد کار به شلیک تپانچه و کشاکش انجامید، اما بالاخره علماء موفق شدند به حضرت عبدالعظیم بروند. با خارج شدن علماء از تهران تغییراتی به نفع امام جمعه و طرفداران او در تولیت چند مدرسه علوم دینی در تهران صورت گرفت. عین‌الدوله نیز با تهدید بازارگانان به این که اگر به تعطیل بازار تهران خاتمه ندهند دکانهای بسته تخریب و اموال آنها غارت خواهد شد موفق به باز کردن بازار شد. اما با شروع مقاومنهای مردمی و خالی کردن مساجدی که توسط طرفداران امام جمعه و شیخ فضل‌الله اداره می‌شد، به تحکیم موقعیت متحصینین در حضرت عبدالعظیم کمک کردند. عین‌الدوله به منظور تفاوت‌افکنی میان طباطبایی و ببهانی اقداماتی را آغاز کرد که با هوشیاری آقایان بی‌نتیجه ماند و سرانجام بر آن شد آنها را از تحصن خارج کرده و هر یک را به جای دوری فرستد. امیر بهادر وزیر دربار مأمور شد به حضرت عبدالعظیم رفته و به تحصن آقایان خاتمه دهد. امیر بهادر در مأموریت خود توفیقی حاصل نکرد و علماء را به خراب کردن حرم و کشتن تهدید کرد. متعاقب آن بازار حضرت عبدالعظیم تعطیل شد و مردم به حمایت روحانیون در صحنه حضرت عبدالعظیم اجتماع کردند. با رسیدن این خبر به تهران مردم بر آن شدند بازارها را بسته و به شورش برخیزند. مظفر الدین شاه از چگونگی امر آگاه شد و به امیر بهادر دستور داد به تهران بازگردد. در پی این اقدام شاه علماء متحصن درخواستهایی را به توسط سفیر عثمانی به شاه ارایه دادند که از آن جمله بنای عدالتخانه در شهرها، عزل موسیو نوز از ریاست گمرک و مالیه دولت و عزل

علاءالدوله از حکومت تهران بود. سفیر عثمانی درخواستهای آقایان را در پاکت رسمی گذارده و توسط میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه برای شاه فرستاد. شاه که تا این هنگام اطلاع نداشت که مقصود آقایان چیست و تظلم و هجرت آنان از برای کیست؟ در جواب سفیر نوشت مقاصد آقایان را برآورده و آنها را محترمانه عودت خواهد داد.

بالاخره روز جمعه شانزده ذیقعده ۱۳۲۳ ه.ق. / ۱۳ ژانویه ۱۹۰۳ م. به دستور شاه امیربهادر وزیر دربار با جمعی از درباریان با کالسکه‌های سلطنتی و یدکهای زرین افزار و سیمین افزار، باشکوه بسیار به حضرت عبدالعظیم رفتند تا آقایان را به تهران آورند. در این روز بازارها بسته شد و مردم دسته دسته رویه حضرت عبدالعظیم آوردند. انبوه جمعیت چنان بود که راه آهن حضرت عبدالعظیم را نیز مجانی کردند.

یک ساعت از ظهر گذشته آقایان بهبهانی و طباطبائی و حاج شیخ مرتضی و صدرالعلماء و امیربهادر در کالسکه شش اسبه سلطنتی نشسته و سایر آقایان و طلاب در کالسکه‌های دولتی و درشکه‌های سلطنتی سورشده و باشکوه بسیار به شهر وارد شده و از میان مردم گذشته و در جلو کاخ گلستان پیاده شدند و به نزد شاه رفتند.

شاه با سادگی بسیار آنها را پذیرفته و چنین گفت: «پیش از آن که شما درخواست کنید، من خود می‌خواستم عدالتخانه برپا گردد. در نیمه شعبان به نظام‌الملک گفتم آنرا برپا گردد. پس از این هر کاری دارید به خود من بازنمایید...»

پس از خاتمه دیدار علماء با شاه و خروج آنان از ارگ سلطنتی تهران مردم با شادی و شعف بسیار گردشان را گرفتند و هر یک از آنها را تا منازلشان همراهی کردند. شب یکشنبه ۱۸ ذیقعده شهر را چراغان کردند و به نام عدالتخانه جشن و شادمانی بسیار نمودند. عین‌الدوله از علماء دیدن کرد و چنان که درخواست ایشان بود، علاءالدوله را از حکمرانی تهران برداشت.^{۸۲}

۸۲. ر.ک: محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۲، ص. ۳۴۰ - ۳۶۹؛ احمد کسری، ص. ۶۴ - ۷۴؛ پیغمی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۴ - ۳۳.

● تأخیر در تشکیل عدالتخانه و پیآمدهای آن

علی‌رغم دستور شاه در پریا کردن عدالتخانه، عین‌الدوله و جمعی از درباریان صاحب نفوذ در این مورد به وقت گذرانی می‌گذرانند. سید‌محمد طباطبائی در تأکید بر خواست روحانیون دایر بر تأسیس عدالتخانه با عین‌الدوله ملاقات کرد و به او گفت: این عدالتخانه که می‌خواهیم نخست زیانش به خود ماست، چه مردم آسوده باشند و ستم نبینند و دیگر از ما بی‌نیاز گردند. درهای خانه‌های ما بسته شود. ولی چون عمر من و تو گذشته کاری کنید که نام نیکی از شما در جهان بماند، و در تاریخ بنویسند بنیادگزار مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده، و از تو این یادگار در ایران بماند.^{۸۳}

عین‌الدوله به جای همراهی با روحانیون دست به اقدامات ناشایسته‌ای زد که بار دیگر افکار عمومی را در تهران برعلیه دولت تحریک کرد. از آن جمله تعدادی از مخالفان را به خارج از تهران تبعید کرد و برای ترساندن مردم دستگیری مهدی گاوکش از سرکردگان لوطیها و ابستگان سید‌عبدالله بهبهانی را صادر کرد. نظام‌الاسلام کرمانی این ماجرا را چنین روایت کرده است:

در این ایام مهدی گاوکش، که مدعو به یوزیاشی است، به حکم عین‌الدوله گرفتار گردید. با این که برادرش نایب میدان و نوکر دیوان بود، به واسطه بستگی او به آقای بهبهانی طرف سوءظن عین‌الدوله واقع شد. یک روز در یکی از قهوه‌خانه‌ها بد گفته بود به عین‌الدوله، و راپورت کارهایش به عین‌الدوله داده شد. عین‌الدوله دید که این شخص در محله سربولک اقتداری دارد و جمعی اطراف او را دارند. اگر وقتی بخواهد صدمه به یکی از بستگان آقا وارد آورد، این شخص قدرت جمع‌آوری هزار نفر از مشدیها و جوانان دارد.

لذا پی بهانه بود که شنید مهدی گاوکش علنًا در حضور جمعی از مردم اعمال سیئه او را ذکر نموده، و به این جهت جمعی را مأمور نمود که او را دستگیر نمودند. به این طور که در ساعت پنج از شب گذشته، در حالتی که بیچاره در بستر راحت خوابیده بود، از بالای بام ریختند به خانه او، عیالش که حامله بود مانع گردید که نگذارد او را به این حال گرفتار ببرند. او را چوب و قداره به

حدی زندن که طفل جنین او سقط شد و طفل چهار پنج ساله او را در حوض انداختند که همان شب زندگانی را وداع گفت و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن بیچاره را زخمی وتلف نمودند. اموال و اسباب خانه او را به غارت برداشتند.

اگرچه در زمان استبداد بالاتر و بزرگتر از این ظلم به مردم می‌رسید. خانه‌ها غارت کردند. نفوس را کشتند، اطفال را به آب و آتش انداختند، ولی برای جبران اعمال خودشان اسمی رویش می‌گذارند. مثلاً می‌گفتند فلان شخص بابی بود خانه‌اش را باید غارت کرد، مالش را حلال دانست، زنش را مباح، اطفالش را کشت و یا فلان کس مقصراً یا غایی دولت است، هستی او را به باد فنا باید داد. نام او و فامیلش را از صفحه عالم برانداخت.

لیکن این وحشیگری عین‌الدوله خیلی مؤثر افتاد؛ چه مهدی گاوکش را نمی‌شد بابی گفت و نه یاغی دولت و نه دزد و نه غیر آن. بر فرض مهدی گاوکش دشمن گاو و مقصراً حضرت والا، لکن زن و طفل جنین و اطفال خردسال بی‌گناه را تقصیری نبود.

باری صبح آن شب مهدی گاوکش را برداشت حضور عین‌الدوله؛ چوب و شلاق مفصلی به او زده و در انبار دولتی و محبس بزرگ او را انداختند،^{۸۴} چندین وقت پاها و بدن او مجرح بود.^{۸۵}

اقدام دیگر عین‌الدوله در جلوگیری از تجمع مردم در مساجد و شنیدن سخنرانی علماء و وعاظ محدودیت عبور و مرور شبانه در تهران بود. طبق دستور حکومت پس از سه ساعت از شب گذشته هیچیک از اهالی تهران مجاز به تردد در شهر و خروج از خانه‌های خود نبودند. کسری در این باره می‌نویسد:

۸۴. به طوری که نوشه‌اند این قدر در زندان و انبار دولتی براین بیچاره سخت گذشت که زمانی که محمدعلی شاه مخالفت خود را با ملت ظاهر کرد و آثار غلبه در او ظاهر شد. مهدی گاوکش که آن زمان به واسطه مشروطه شدن دولت ایران آزاد بود، وقتی شنید که شاه ضدیت دارد با مجلس و می‌خواهد مخالفت کند. گفته بود نمی‌توانم این بی‌شرفی را بر ملت ایران ببینم که یک دفعه مهر سکوت بر دهانها گذارده شد و همگی راضی شدند به این بی‌شرافتی. سپس از ترس گرفتاری و افتادن به زندان مجددآ با نهایت آزادی خود را مسموم نمود، و یک متفاصل تریاک خورده که دیگر علاجی برایش نباشد و از زحمات و خدمات پادشاه ایران خلاصی یافت. ر.ک: محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۲، ص. ۴۴۳؛ ج. ۴، ص. ۱۵۵.

۸۵. همان، ج. ۲، ص. ۴۴۲ - ۴۴۳.

این کار مایه رنجی برای مردم شد، و هر شبی کسان بسیاری به این نام گرفتار می‌شدند. هر شب سه ساعت گذشته، شیپور می‌کشیدند و پس از آن هر که را که می‌یافتند می‌گرفتند و نخست جیب و کیسه و بغل او را تهی ساخته، و سپس به زندانش می‌فرستادند.^{۸۶}

استاد و مدارک موجود حاکی از آن است که عین‌الدوله به دستور مظفرالدین‌شاه به مقابله با مخالفان و آزادیخواهان پرداخته است. یکی از این دستورهای شاهانه چنین است:

جناب اشرف اتابک اعظم از قراری که به عرض رسید وضع رفقار مردم در این چند روزه که ما جزیی کسالتی داشته‌ایم خوب نیست و بعضی از فضولیها می‌کنند و شما هم در تأدب و تنبیه آنها مسامحه کرده‌اید، در صورتی که مستولیت کلیه امور را به شما واگذار کرده و شما را اول نوکر خیرخواه و آقای پرست خودمان می‌دانیم، چه جهت دارد مردم این‌طور مطلق‌العنان و جسور بشنوند. به موجب این دستخط صریح به شما می‌گوییم اشخاصی که محرك فتنه و فساد شده و بعضی فضولیها می‌کنند از هر طبقه و هر قبیل باشند اعم از وزراء و شاهزادگان و اعالي و ادانی ناس هر کس و داخل هر کار و خدمت هستند تکلیف شماست آنها را معلوم کرده بدون هیچ ملاحظه خودتان را در تنبیه و تبعید و سیاست آنها مستول و مختار بدانید، ما هم بحمد الله حالمان خیلی خوب است ولی این وضع مردم و مسامحه که در تنبیه آنها شده خیلی در ما مؤثر است و صحیح است، همیشه کلیه اقدامات شما از روی دستورالعمل و فرمایشات ما بوده و می‌دانیم چون در این مورد به شما فرمایشی نفرموده بودیم به این جهت شما هم اقدامی نکرده‌اید، ولی حالا تکلیف شما معین است که دستخط شده باید جداً از این مردمان مفسد جلوگیری کرده در هرگونه تنبیه و سیاست و خلع کار و شغل دیوانی و قطع مرسوم و گرفتن امتیازات آنها به هیچ وجه ابتکان کنید و از شما می‌خواهیم این فرمایشات ما را در کمال عجله اجرا نموده مردم را به جای خود بنشانید.

^{۸۷} ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴

. ۸۸. احمد کسری، ص.

۸۹. این سند که جزو استاد دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله ثقی قرار داشته در ص. ۲۴۲ ضمیمه ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان به چاپ رسیده است.

با فرار سیدن ماه جمادی الاولی ۱۳۲۴ ه.ق. و در ایام وفات حضرت فاطمه (ع) در تهران مجالس ذکر مصیبت برپا شد. از هنگام صبح در خانه آقای ببهانی و طرف عصر در خانه آقای طباطبایی مجلس روضه‌خوانی منعقد می‌گردید. عصر روز چهاردهم این ماه که مصادف با شب وفات فاطمه زهرا سلام الله علیها بود،^{۸۸} آقای طباطبایی حسب اصرار مردم بالای منبر رفت. از دحام و جمعیت مردم به حدی بود که مافق آن متصور نبود. در آن روز مرحوم طباطبایی سخنرانی تاریخی خود را ایراد کرد.^{۸۹} سید احمد کسری در این باره چنین می‌نویسد:

مرد خردمند، نخست یاد شاه کرد و از او خشنودی‌هایی نمود، ولی گفت او بیمار است و سخنان ما را به او نمی‌رسانند. سپس گفت: می‌گویند ما شاه را نمی‌خواهیم، ما مشروطه طلب و جمهوری می‌خواهیم، و با این همه می‌خواهند شاه را از ما برقانند. ولی ما تنها عدالتخانه می‌خواهیم، «مجلسی که جمعی در آن باشند و بدرد مردم و رعیت برستند». سپس به یاد بیدادگری‌های دولتیان پرداخته... و با آن که از مشروطه‌خواهی بیزاری جسته بود سخن را کشانید به بدی خودکامگی (استبداد) و زیانهای آن و آشکاره نکرهش از آن کرد، و در میان سخن، سرگذشت دلسوز مهدی کاوکش را یاد کرد، و از سختی کار زندگانی در تهران گله نمود: مردی می‌رود پی طبیب که بچه‌اش خناق گرفته بلکه او را معالجه کند، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگه می‌دارند، صبح که بر می‌گردد پرسش مرده است، زن حامله است می‌رونند پی ماما، او را می‌گیرند، صبح که بر می‌گردد زن و طفل هر دو مرده. کدام یک از کارها را بگوییم؟! اگر بدانید در این شبها چه ظلمه‌اکه می‌شود! مردم که یاغی دولت نمی‌باشند، یک کلمه عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد. سپس گفت: مردم بیدار شوید، درد خود را بدانید، دوای درد را پیدا کنید، و زود در مقام معالجه برآیید. سپس گفت: هر دردی را درمانی است، و درمان خودکامگی شور و مشاورت است. در پایان چنین گفت: اگر یک سال یا ده سال طول بکشد ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم، ما مجلس می‌خواهیم که در آن مجلس شاه و گذا در حدود

۸۸. مدینه - سال ۱۱ ه.ق.

۸۹. برای مطالعه کامل این سخنرانی ر.ک: محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۲، ص. ۴۴۴ - ۴۵۳.

قانون مساوی باشند. بدینسان بی آن که پرده را درد، خواست خودشان را به مردم فهمانید و به آنها دل داد.^{۹۰}

● مقدمات بلوا در تهران

پافشاری مخالفان در برپایی هرچه سریعتر عدالتخانه عینالدوله را برآن داشت تا علنًا با روحانیون مخالف به مقابله برخیزد. حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی که در منبرها به نکوهش از کارهای عینالدوله می‌پرداخت اولین فردی بود که دستور دستگیری او صادر شد. ناظم‌الاسلام کرمانی در شرح وقایع روز چهارشنبه ۱۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ه.ق. در این باره می‌نویسد:

دو ساعت از آفتاب گذشته، حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی سواره رسید نزدیک خانه قنبرعلیخان، که در محله سرپولک واقع است، و برخورد به مأمورین دولت که عبارت بود از یک نفر صاحب منصب، مسمی به میرزا احمدخان و دویست نفر سرباز از افواج قزوین. در این مقام هم عینالدوله خطای کرد؛ چه ممکن بود یک نفر فراش، شیخ واعظ را به احترام ببرد نزد عینالدوله، دیگر جمعیت و سربازی لازم نبود.

باری، میرزا‌الحمدخان، شیخ رانگاه داشت و گفت: بسم الله برویم. حاج شیخ محمد گفت: کجا برویم و من کیستم؟ میرزا‌الحمدخان گفت: تو حاج شیخ محمد واعظ، سلطان‌المحققین می‌باشی. اما کجا برویم، عجالتاً خانه اتابک، بعد محبس دولتی...

شیخ واعظ گفت: من مطیع امر و حاضرم، لیکن خوب است شما از عقب من بیایید و هرجا که می‌خواهید مرا ببرید بگویید خودم می‌روم، خواه خانه اتابک و خواه جای دیگر. اگر تخلف کردم از عقب مرا با گلوله بزنید. به جهت آن که اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ملاحظه نمایند، خوف فتنه و فساد است. بهتر آن است که یک نفر همراه من باشد. سرباز و فراش از عقب بیایند. احمدخان قبول نکرده، اطراف الاغ شیخ را احاطه کردند. چون نزدیک مسجد و مدرسه حاج ابوالحسن معماریاشی رسیدند، طلاب مدرسه با اهل گزار جماعت کرده، مانع عبور و بردن حاج شیخ شده، احمدخان، واعظ را پیاده

و داخل در سریازخانه نمود که نزدیک مدرسه واقع بود. واعظ حالت مظلومیت خود را به خضوع و خشوع و اذکار و ادعیه به مردم می‌نمود که در آن زمان اسلحه خوبی بود برای دفاع از ظالم.

دقیقه به دقیقه بر اجتماع مردم افزوده گردید. طلاب از اطراف خبر شده و در آنجا جمع گردیدند. خبر به آفای بهبهانی رسید. آقاسیداحمد، پسر خود را با عده‌ای از طلاب و سادات برای استخلاص واعظ فرستاد. طلاب که خود را غالب تصور نموده ریختند به طرف سریازخانه، در این اثنا شیخ حسین ادیب‌الذاکرین کرمانی که بعد به لقب ادیب‌المجاهدین و شغل ناطقی از طرف ملت معرفی گردید و از فضلاء و اهل منبر بود و صدمات بسیار در بیداری مردم متحمل شد، روکرد به مردم و گفت:

ای مسلمانان! پیغمبر ما، ما را امر کرده است به اعانت مظلوم، اینک من خودم را فدایی این واعظ مظلوم و خادم سیدالشهدا می‌نمایم. شما خود دانید و تکلیف خود؛ و رو آورد به طرف سریازخانه و درب سریازخانه را مفتوح نموده، با معاونت طلاب، شیخ واعظ را بیرون آورده به طرف مدرسه حرکت کردند.

احمدخان سلطان، چون دید اسیر و محبوس او را در برداشت به سریاز حکم داد که واعظ را با گلوله بزنید. سریاز اطاعت نکرد، دفعه ثانی حکم شلیک داد، این دفعه چند تیر خالی شد. یک تیر آمد به ران ادیب‌المجاهدین خورد و او را به زمین انداخت.

از قضای اتفاقیه... مرحوم سید عبدالحمید، که از طلاب و اهل علم بود؛ با زیان روزه از درس آقامیرزا محمد تقی گرانی مراجعت کرده و کتابهای درس خود را زیر بغل داشت، به آن محل رسید و آن هنگام و شلیک سریاز را دید. خطاب به احمدخان کرد و گفت: مگر تو مسلمان نیستی؟ چرا امر به شلیک کردی؟ مگر اینها مسلمان نیستند؟ اگر این ادیب، نوکر سیدالشهداء نیست که در خون خود می‌غلطد؟ اگر دولت از تو مؤاخذه می‌کرد؛ می‌گفتی که ملت هجوم آورد و حبسی را برد. احمدخان از غیظ و تغییر تفنگی از یکی از سریازها گرفت و به طرب سید غریب بیکس خالی نمود. بعضی گویند در شلیک اول، تیر احمدخان به سید گرفت و تیر پسر احمدخان به ادیب‌المجاهدین رسید.

بالجمله؛ سید عبدالمجید را آورده بود به مدرسه معماريashi و در آنجا

خوابانیدند. حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید و گفت: آقای من چه می خواهی؟ سید جواب داد قدری آب، که عطش مرا اذیت می کند. تا آب حاضر شد سید از این دار فانی به دار باقی رحلت فرمود. حاج شیخ محمد که مظلومیت سید را مشاهده نمود، خون سید را به صورت و محاسن خود مالید. صدای گریه و ضجه از مردم بلند شد. سادات و طلاب صدای خود را بلند کرده، زنها بنای شیون و گریه را گذارده، در این بین قزاقها با سیف الدین میرزا، مدیر توپخانه رسیدند. حال را که بدین منوال دیدند. نعش سید را برداشت و در برداشت؛ چه رسم دیوانیان این بود که در این گونه موارد کشته را در می برند که مستمسکی به دست علماء و اهالی نباشد. فلذا نعش سید را برداشت و برداشت. بعض از مردم که حال را چنین دیدند، ادیب المjahدین را بر پشت گرفته او را برده و به خانه اش رسانیدند. در بین این واقعات، جناب آقامیرزا سید جعفر صدرالعلماء با عده زیادی از سادات و طلاب رسیدند. علی کوهی که یکی از جوانان غیور آن محله بود، چون چشمش به صدرالعلماء افتاد دانست که مستثله بزرگ است، از قزاق و سرباز تعاقب نمود و نعش عبدالحمید را پس گرفته و معاودت داشت به مدرسه، و به امر صدرالعلماء و معاونت طلاب و سادات، نعش سید را برداشت در مسجد جامع. آقای بهبهانی و صدرالعلماء و سایر بستگان ایشان، در مسجد جامع اجتماع نموده، دکاکین و بازار و سراهای عموماً بسته شد... نگارنده در این مقام استشهاد می آورم به یک بند از بیست و پنج بند اشعار فصیح الزمان سید رضوان که گفته است:

بی حریه، چون که جیش خداوند ذولمن

بر حریبان شدند، دلیرانه صفاشکن

سلطان فوج، یاور عبدالمجید^{۹۱} داد

فرمان قتل جملگی، از خبث خویشن

شلیک با تفنگ نمودند حریبان

مجروح ساختند به یک حمله، چند تن

در آن میانه، سید و سالار سروران

عبدالحمید، فخر زمان، مفخر زمن

۹۱. مقصود عبدالمجید میرزا عین الدوّله است.

غافل زره رسید و زهنگامه بسی خبر
انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
چشمش به سوی معرکه افتاد محروم است
از کارهای چرخ، زغوگای مرد و زن
ناگاه بسی ملاحظه، سلطان فوج دون
تیری زد آتشین، به تن شمع انجمن
ما بین سینه و گلویش تیر جاگرفت
وزپشت او بدر شد و جانش شد از بدن
هم بسی گناه بود و هم از خلق منزوی
هم بدغريب و بیکس و هم دور از وطن
تیرش به سینه خورد، به مظلومی حسین
قلبش بگشت پاره، به مجروحی حسن
تا جان برفت از تن جان جهان برون
زد صیحه جبرئیل، کهای حی ذوالمنن
از نو حسین کشته زجور یزید شد
عبدالحمید کشته عبدالمجید شد
مجملأ، نعش سید عبدالحمید و حاج شیخ محمد واعظ را آوردهند در مسجد
جامع، آقای بهبهانی هم قبل از دیگران خود را رسانید به مسجد جامع. آقایان
علماء هم که شنیدند آقای بهبهانی رفته به مسجد جامع،^{۹۲} هر یک خود را به
رسانیدند.^{۹۳}

با شنیدن خبر اجتماع آقایان علماء در مسجد جامع بسیاری از مردم تهران از مرد و
زن به جانب مسجد جامع روان شدند در آنجا گرد آمدند.
در این هنگامه که برابر با نوزدهم تیرماه بود شاه و درباریان در نیاوران به سر

۹۲. حتی حاج شیخ فضل الله نوری هم خود را به مسجد جامع رسانید. نظام الاسلام می‌نویسد: حاج شیخ فضل الله که تا امروز وارد حوزه اسلامیه نشده بود، نیز باکوبه و جلال و عده‌ای از مردم محله سنگلچ وارد مسجد جامع گردید. در وقت ورود، سیداحمد پامناری دست به قداره نمود که مردم را عقب کند و راه برای ورود شیخ باز نماید که آدمهای شیخ گمان کردند کشیدن قداره برای نزاع است. آنها هم مستعد و مهیا شدند و در مقام مدافعه حاضر شدند که عقلاً زود ملتافت شده و رفع اشتباه نمودند. ر.ک: محمدبن علی نظام الاسلام کرمانی، ج. ۳، ص. ۴۸۱.
۹۳. همان، ج. ۳، ص. ۴۷۹ - ۴۸۰.

می برندن. به محض رسیدن خبر شورش به صدراعظم، وی محمدولی خان نصرالسلطنه^{۹۴} را مأمور محافظت از پایتخت و خواباندن بلوانمود. کسری در این باره می نویسد: پسین آن روز، یک دسته سرباز، از لشکرگاه به شهر درآمدند و در خیابانها چاتمه زده و به نگهبانی پرداختند. شب پنجشنبه از سوی دولت جار کشیدند: هر کسی که فردا دکان یا حجره خود را باز نکند کالایش تاراج و خود او کیفر خواهد یافت. از ساعت پنج شب تا نزدیکی بامداد، جارچی در خیابانها و کوچه‌ها می گردید و این جار را می زد.^{۹۵}

روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاول با وجود تهدید بازاریان به گشایش حجره‌ها، بازار همچنان تعطیل بود و خللی در عزم علماء و مجتمعین در مسجد جامع در مقابله با خودکامگی عین‌الدوله ملاحظه نمی گردید. نظام‌الاسلام کرمانی اوضاع و احوال آن روز تهران را چنین روایت کرده است:

امروز دکاکین و سراها را بسته، تجار و کسبه در مسجد و اطراف مسجد جامع جمع شدند. از طرف دولت سربازها در کوچه و بازار چاتمه زدند. عین‌الدوله و نصرالسلطنه و امیربهادر وزیر دربار از نیاوران به شهر مراجعت نمودند. اگرچه نیاوران نزدیک به شهر است و آمدن صدراعظم به شهر لزومی نداشت. ولیکن قتل سید عبدالحمید در نزد شاه امری فوق العاده به نظر می آید. پادشاهی که از صدای رعد و برق بترسد و سید بحرینی او را به حرز خود نگاهداری کنند؛^{۹۶} یک دفعه بشنوید که یک نفر سید عالم غریب بدون تقصیر، به جیش او کشته شد. البته احتمال خرابی طهران و تزلزل سلطنت را خواهد داد. خصوصاً که مریض هم هست.

به این جهت صدراعظم، مجلس مشاورت درباری را در شهر قرار داد که بلکه یک ساعت زودتر به مقصد خود برسد و نگذارد آتش فتنه مشتعل تر گردد و

.۹۴. وی بعدها ملقب به سپهدار و سپهسالار گردید.

.۹۵. احمد کسری، ص. ۹۸.

.۹۶. سید بحرینی روضه‌خوان عامی و بنی‌سجادی بود که مظفرالدین شاه اعتقادی عجیب به او داشت. نفسش را حق می دانست و دعای او را مستجاب. از جمله خصوصیات شاه یکی هم این بود که به محض بروز انقلابی در هوا و شروع رعد و برق چنان دچار وحشت می شد که اطرافیان تصور می گردند هم‌اکنون قالب تهی خواهد کرد و عادتش این بود که این‌گونه موقع به دامان سید بحرینی پناه برد و درون عبای وی مخفی شود.

از طرف دولت که عبارت از رأی و خیال عین‌الدوله است، پیغام آمد برای آقایان که شما بروید در خانه‌های خود تا ما امور شما را اصلاح نماییم. آقایان جواب دادند: مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که بعد از این کسی ظلم و تعدی و اجحاف ننماید و چون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجرانمی‌نماید و قول شاه را به فعلیت نمی‌رساند، پس خائن دولت و ملت است، باید از مستند وزارت برخیزد.

عصر امروز حضرات بازارها که بعد از طلاب، دومین انصار حجج اسلامیه بودند، پیراهن خون‌آلوده سید عبدالحمید را به چوبی نصب نموده، دسته دسته، به حالت سینه‌زدن که خبر از مصیبیت بازرگی می‌دهد در بازارها و اطراف مسجد جامع و مسجد شاه حرکت کرده پس از آن به مسجد مراجعت نمودند، کسی متعرض و مانع آنها نشد.

شب جمعه را آقایان در مسجد ماندند. با این که اطراف مسجد را سریاز گرفته بود باز مردم می‌آمدند. آقایان هم مشغول عبادت و بستگی خدا بودند. عده‌ای از آقازاده‌ها هم در یک گوشه مشغول مذاکره و تهیه مقدمات فردا می‌باشند. چون هواگرم است و سطح بام مسجد جامع هم برای هوای خوری و تبرید مناسب، فلذ حاج شیخ محمد واعظ وقت را غنیمت دانسته، رفت بالای منبر و قدری مردم را موعظه و ذکر مصیبیتی هم نمود.

در وقت سحر آقامیرزا مهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله، طلاب را بیدار نمود مشغول عبادت شدند. کم کم مردم بیکار و عوام هم که در مسجد خوابیده بودند بیدار شده، صدای یا الله در تمام شهر پیچیده بود و اگر شاه در شهر بود، البته این صدا در او اثر تامی می‌بخشید. ولی افسوس که شاه در نیاوران بود و اگر در بین این صداها یک نفر برای رفاهیت نوع یا الله می‌گفت، هر آینه خداوند تبارک و تعالی می‌شنید و دعوتش را اجابت می‌فرمود و روزگار آتیه ایرانیان به این حال حالیه نمی‌رسید. ولیکن نیات مختلف و مقاصد متشتت؛ با این حال، نگارنده را به قسمی حالت منقلب بود که نزدیک بود واقعاً باور کنم صدق و صفاتی حالت را و بروم به طرف خدا که ناگاه چشم به گوشی افتاد. جمعی از آقازاده‌ها را دیدم که به حالت خنده و ذوق‌کنانه روکرده‌اند به این مردم بیچاره و می‌گویند: ای آلت اجرای خیالات، جنگ ما دولتی نیست و الا تهیه سلاح می‌دیدیم، بلکه نزاع پلیتیکی شخصی است. صدا را به یا الله بلندتر کنید تا ترکها که در شهر می‌باشند به هیجان

آیند و خبر به شاه برسانند و عین الدوله را معزول نمایند.
در این اثناء که حال یأس مرا گرفته بود یک دفعه آفاسید جمال الدین را در حرکت دیدم و التفات خود را به او اظهار کردم. گفت: مقصود ما باید در ضمن همین کارها و همین اشخاص و همین اغراض انجام داده شود، هر مقصود مقدسی در ضمن مقاصد و اغراض باطله حاصل آمد، قدری حالم به جا آمده شروع کردم به گفتن یا الله به حدی صدایم بلند شد که سینه‌ام گرفت و در ضمن دعا می‌کردم: خدایا مردم را از شر این آغازدها آسوده بفرما. گویا دعایم مستجاب نشد، چه بعض از آنها را امروز می‌بینم بر عرض و ناموس مردم مسلط شده‌اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را به عمل می‌آورده‌اند.^{۹۷}

به دستور محمدولی خان نصرالسلطنه فوج شقاقی به جای فوج قزوین در اطراف مسجد جامع و بازار مستقر گردید و به آنها اجازه داده شد در صورت خارج شدن مردمان از مسجد و هرگونه تظاهرات به سوی آنها تیراندازی و حتی اموال بازاریان را غارت کنند.

● جمعه خونین

روز جمعه پیشتر جمادی الاول ۱۳۲۴ ه.ق. برای مردم تهران روزی نامیمون بود زیرا در این روز دسته‌های سینه‌زن و عزادار آنها با شیک گلوله به خاک و خون کشیده شدند. حاج یحیی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد:

صبح جمعه به ملاحظه این که اجتماع زیادتر نشود برمحاصره اطراف مسجد می‌افزایند. سپهدار به سربازها دستور می‌دهد اگر جماعت خواستند به طور اجماع از مسجد بیرون بروند شلیک نمایند، دو ساعت از روز برآمده مسجد جامع و بازارها و کوچه‌های اطراف آن پر است از جمعیت. سر چهارسوق شهر که معروف است به چهارسوق بزرگ سربازها و مستحفظ زیاد استاده، یک وقت دسته یا جمعیت می‌خواهد از مسجد خارج شده برای تهییج خلق در خیابانها گردش نمایند سربازها با سرنیزه و چوب آنها را مانع می‌شوند، جمعی از سادات را طلعیه دسته قرار داده هر یک را قرآنی به دست می‌دهند به خیال آن که به سید قرآن به دست گرفته کسی شلیک نخواهد کرد، از مسجد

خارج می‌شوند، نزدیک چهارسوق صدای صاحب منصب سریازان بلند می‌شود که نیایید می‌زینم. جماعت اعتنا نکرده روانه می‌شوند، صاحب منصبان امر به شلیک می‌دهند سریازها تیر را به طاق بازار می‌زنند ولی جمعیت اعتنا نکرده می‌خواهند بگذرنند که رویه جمعیت شلیک می‌شود. اول کسی که کشته می‌شود حاج سید حسین که پیر مرد فقیری است و خالی از هنگامه طلبی نمی‌باشد تیر بر گلویش رسیده از پادرمی‌آید. بلواییان نعش او را به مسجد می‌برند، شصت نفر تقریباً از تماشایی و بلواطلب کشته و مجروح می‌گردند. سریازها نعش کشتگان را در سرداد محبس سر چهارسوق و مسجد خرابه‌ای که نزدیک است می‌برند که به دست بلواییان نیفتند. مردمی که جنگ ندیده صدای توپ و تفنگ کمتر شنیده‌اند فرار می‌نمایند، دولتیان محاصره مسجد را سخت می‌کنند، هر کس بخواهد بیرون برود می‌گذارند و هر کس بخواهد وارد شود مانع می‌گردند.^{۹۸}

آمار تعداد مجرو حین و مقتولین جمعه خونین تهران را متفاوت ذکر کرده‌اند.

نظام‌الاسلام کرمانی در این باره می‌نویسد:

در تعداد مقتولین امروز اختلاف است. بعضی می‌گویند صدویازده نفر بود، بعضی ذکر می‌کنند پنجاه و هشت نفر، بعضی نقل کردند بسیاری از مجرو حین را در چاهی که نزدیک چهارسوق می‌باشد انداختند. یک نفر سریاز نقل کرد که: اشخاصی را که به گلوله زخمی شدند در زندان چهارسوق روی هم ریخته، یک نفر سید فریاد می‌کرد: ای سریازها فرض کنید من اولاد پیغمبر نمی‌باشم، آیا مسلمان هستم و اگر مسلمانی گناه است، فرض کنید من مسلمان نیستم اما نوع و جنس شما می‌باشم؛ تیر تفنگ به پای من رسیده، من زخم مهلكی ندارم. مرا ببرید به خانه خود که اطفال صغیر دارم و اگر باید اینجا به این حالت جان بدهم، پس قدری آب به من برسانید که جگرم از تشنگی کباب شد و نیز گفت: یک نفر بچه سید را دیدم که التماس می‌کرد مرا از این مکان بیرون ببرید، اگرچه مرا در خارج بکشید. طلبای می‌گفت: ای بی‌انصافها! در این هوای گرم سلطان، مرا از این جای متغصن خارج کنید که زخم مهلكی ندارم. سریاز حافظ گفت: رفتم نزد صاحب منصب و گفتم: اذن بدھید دو سه نفر سید و بچه را که زخم‌های آنها

مهلک است ببرم به منازلشان. در جواب گفت: ریس کل قدغن کرده است، احدی نفهمد و نداند این جماعت در اینجا می‌باشند. گفتم: پس اذن بدید قدری آب به آنها بدهم. در این اثناء ما را مأمور نمودند به رفتن پشت بامها و سنگر بستن، دیگر ندانستم سادات زخمی را چه کردند.

بالجمله عده مقتولین و مجروحین را به طور صحت و واقعیت کسی ندانست. چه اکثر مجروحین و مقتولین در طهران کسی را نداشتند و غریب بودند، یا عارض و متظلم بودند، که از ولایات بعیده به این پایتخت آمده بودند.^{۹۹}

به منظور متفرق کردن اجتماع کنندگان مسجد جامع آب جاری مسجد را نیز بستند اما مردم هم‌چنان در مسجد باقی ماندند. لکن با شنیدن صدای دو تیر پیاپی در مسجد، روبه گریز نهادند. احمد کسری در این باره می‌نویسد:

در این میان، در مسجد یک داستان دیگری رخ داد، و آن این که چند ساعت پس از پیش آمد شلیک و کشتار، که تازه دلها آرام گرفته و رنگها به رخساره‌ها باز گردیده بود، ناگهان از میان مردم آواز تپانچه‌ای برخاست و دو تیر، یکی پس از دیگری در رفت. مردم چنین دانستند که سربازان به مسجد ریخته‌اند و در اینجا هم شلیکی خواهند کرد. این بود که سخت به هم برآمدند و روبه گریزی آورند. از صحن مسجد به ایوان و شبستان گریختند، و هر یکی در جستجوی فرزندان و کسان خود بودند.

در این هنگام از شادروان بهبهانی رفتاری دیده شد که دلیری و بزرگی او را نیک می‌رساند. بدینسان که بیدرنگ خود را به روی یک بلندی رسانید، و سینه خود را باز کرد و روبه مردم گردانید و به آواز بلند چنین گفت: ای مردم ترسید، واهمه نکنید، اینها کاری داشته باشند با من دارند، این سینه من کجاست آن که بزنند؟! شهادت و کشته شدن ارت ماست. چندان ایستاد و از این سخنان گفت که مردم را دوباره بازگردانید و به دلها آرامش بازآورد...

این پیش آمدها، از یکسو سختی عین‌الدوله را در کار، و بی‌باکی او را خونریزی نشان داده، و از یکسو ترسندگی مردم و ایستادگی نیارستن آنان را هویدا می‌گردانید، و روی هم رفته یک آینده بیمناکی دیده می‌شد. اگر سربازان به مسجد تاختندی انبوه مردم نایستاده گریختندی و اگر تاخته و به

همان گرد فراگرفتن و نان و آب را بستن بس کردندی، و چند روزی هم چنان ایستادندی، مردم به خود دلتنگ شده و کمک رو به پراکندگی آوردندی، و داستان با خواری و سرافکندگی به پایان آمدی.

اگرچه آن روی پیشامد هم درخور اندیشه می‌بود: در جایی که کار به اینجا رسیده و انبوی از مردم، به خودکامگی شوریده و در میانه خونها ریخته شده بود، دیگر خودکامگی ماندنی نمی‌بود، و دیر یا زود، می‌بايستی از میان رود. چیزی که هست عین‌الدوله از چنین اندیشه‌ای بس دور می‌بود، و این زمان مظفرالدین‌شاه جزافزاری دردست او شمرده نمی‌شد. عین‌الدوله درس از پیشامدهای روسستان می‌گرفت. زیرا از دیریاز، در آنجا آزادیخواهانی پیدا شده و به سختی می‌کوشیدند و خونها می‌ریختند، ولی دولت ایستادگی نموده با زور جلو می‌گرفت. این می‌خواست همان راه رود، و سنگر بستن در پشت بام بازار و تفنگچی فرستادن به بالای شمس‌العماره، از خواست درون او آکاهی می‌داد.

پس چه باستی کرد؟... در اینجا هم دو سید به چاره بخردانه نیکی بروخاستند. بدین‌سان که چون در این میان، بازکسانی از سوی دولت می‌آمدند و چنین پیام می‌آوردند که مردم را پراکنده کنید و مایه آشوب نباشید، و از خود شاه نامه‌ای در این‌باره، بادست پرسش عضدالسلطان^{۱۰۰}، رسید شادروانان بهبهانی و طباطبایی همان را عنوان کردند، و از مردم درخواستند که پراکنده شوند. مردم نمی‌پذیرفتند، دو سید پاشاری نمودند. طلبه‌ها گفتند: ما از شما جدا نشویم و مردم را هم نگذاریم بروند و بازارها را باز کنند. بهبهانی قرآن به دست گرفته به مردم سوگند داد پراکنده شوند و بازارها را باز کنند. پیامهای را که از شاه و دولت رسیده بود به مردم خوانده و چنین گفت: ای مردم شما از دولت دادگری خواستید جز با گلوله پاسخ نشینیدید. کار به جاهای سختی خواهد رسید. پس هرچه زودتر است شما بروید. نزدیک به پایان روز بود که مردم پراکنده شدند و به خانه‌های خود رفتند، و نماند در مسجد مگر علماء و خویشان و بستگان ایشان و طلبه‌ها، و برخی کسان ویژه‌ای.

کشته سید عبدالحمید را که در صحن مسجد به خاک سپرده بودند، کشته حاجی سید حسین را نیز فرستادند در امامزاده زید به خاک سپردند...

۱۰۰. او چهارمین پسر مظفرالدین‌شاه بود.

روز شنبه [۲۱ جمادی الاول] بازارها باز شد و مردم به کار خود پرداختند، ولی سرباز و قواق و توپچی هم چنان می‌ایستادند و هر سو پر از ایشان می‌بود. امروز به دستور عین‌الدوله به مسجدیان بیشتر سخت گرفتند. بدین‌سان که اگر کسی می‌خواست به درون رود نمی‌گذارند، ولی اگر کسی بیرون می‌آمد جلو نمی‌گرفتند. از نان و آب و دیگر خوردنیها به یکباره جلو می‌گرفتند...

کار نان و آب به سختی رسیده، و کسانی با رنج و بیم، و به خواهش و درخواست از سربازان در تاریکی شب چیزهایی می‌رسانیدند ولی نه چندان که از گرسنگی و تشنگی جلو گیرد...

یکشنبه بیست و سوم تیر (بیست و دوم جمادی الاول)، باز به مسجدیان سخت می‌گرفتند و از رفتن کسی به درون مسجد، و از بردن چیزی، جلوگیری می‌نمودند. امروز باز میانجیانی آمد و شد می‌کردند، و از عین‌الدوله پیامهای نهانی به کسانی می‌آوردند. خواست او این بود که پراکنده‌گی به میانه اندازد و دیگران را از بهبهانی جدا گردانیده و از او کیته جوید. ولی کاری نتوانست و علمایی که می‌بودند گوش به بیم و نوید او ندادند و از بهبهانی جدا نگردیدند...

بدین‌سان پا می‌فرشدند، ولی خود کار دشوار گردیده و می‌باشد چاره‌ای کنند. امروز چنین پیشنهاد نمودند: یا عدالتخانه را بروانگیم، یا ما را بکشید و به دیگران کاری ندارید، و یا به ما راه دهید از شهر بیرون رویم. پس از آمد و رفت میانجیان، دولت سومین را پذیرفت و شاه دستخطی داد که آقایان آزادند به هر کجا که می‌خواهند بروند. اینان گفتند: به عتبات خواهیم رفت و به این نام از شاه پر ک خواستند و شب دوشنبه یک ساعت از شب رفته از مسجد پراکنده شدند، و هر یکی با استگان و خویشان به خانه خود بازگشتند که بسیج رفتن کنند.^{۱۰۱}

روز دوشنبه بیست و سوم جمادی الاول ۱۳۲۴ ه.ق. آقایان طباطبایی، بهبهانی و برخی دیگر به ابن‌بابویه رفتند تا از آنجا عازم قم شوند. دوروز بعد حاج شیخ فضل الله نیز در کهریزک به آنان پیوست.

با رفتن علماء از تهران، در حالی که سربازان و قواقها در شهر و بازار مستقر بودند.

عینالدوله به تصور اصلاح کار و خاتمه شورش به عمارت بیلاقی خود در نیاوران رفت. این در حالی است که تهران برای جنبش بزرگتری آماده می‌شد.

• تحصن ملت در سفارتخانه انگلیس

پس از خروج آقایان علماء از تهران جمعی از بازرگانان که با آقایان طباطبایی و بهبهانی همراهی کرده بودند از بیم تلافی عینالدوله تصمیم گرفتند در سفارت انگلیس متحصن شوند. کسری به نقل از کتاب آبی، گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه انگلستان درباره انقلاب مشروطیت ایران در این باره می‌نویسد:

در نهم جولای که دو روز پیش از گذشته شدن سید عبدالحمید می‌بود،^{۱۰۲} بهبهانی نامه‌ای به سفير نوشت و یاوری او را درخواست نمود. سفير پاسخ داد که دولت انگلیس یاوری به کسانی تواند کرد که رفتاوشان با دولت خود دشمنانه است. روز شانزدهم جولای که از تهران بیرون رفتند باز نامه‌ای نوشت بدین‌سان: ما علماء و مجتهدین چون نمی‌خواهیم کار به خونریزی کشد از شهر بیرون می‌رویم، ولی از شما خواستاریم که در این کوشش با بیدادگری، همراهی از ما درین ندارید.^{۱۰۳}

ناظم‌الاسلام کرمانی درباره عکس‌العمل سفارت انگلیس به نامه دوم آقاسید محمد طباطبایی می‌نویسد:

چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود، مستر گرندوف، شارژ دافر، همین قدر جواب داد که نسبت به بازماندگان و آنان که التجا آورند همراهی خواهد شد.

این بود که آقای بهبهانی در این‌بابویه به بعضی از تجار فرمود که اجزاء سفارتخانه به من وعده همراهی داده‌اند. هرگاه پس از من متعرض شما شدند به آنها متسل شده و به آن مکان متحصن و ملتجم شوید. اگر چه وزیر مختار در تهران نیست و لیکن شارژ دافر و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند کرد.^{۱۰۴}

۱۰۲. برابر با روز دوشنبه شانزدهم جمادی الاول ۱۳۲۴ ه.ق.

۱۰۳. احمد کسری، ص. ۱۰۹.

۱۰۴. محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۳، ص. ۵۰۲.

پس از خروج علماء از تهران عینالدوله دست به اقدامات نسنجدیده‌ای زد که موجبات ترس تجار و رنجش مردم را فراهم نمود. ناظم‌الاسلام کرمانی در این‌باره می‌نویسد:

از یک طرف شخص سلطانی که تیر به سید عبدالحمید زده بود او را ترقی منصبی و درجه بالاتر داد و اضافه مواجب، که خدمت کرده است. سربازهایی که تیر انداخته و در واقعه مسجد جامع شلیک کرده بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد.

میرزا‌الحمدخان آشتیانی قاتل حاجی سیدحسین را که از طایفه قائم مقامی است به ازدیاد مواجب و درجه سرتیپی مفتخر داشت... دیگر آن که پس از رفتن آقایان، عینالدوله در مجلس گفت: دیشب باران بارید و کثافات شهر را زایل نمود. این عبارت موجب تزلزل مردم گردید؛ چه مردم هرگز راضی نخواهند شد به صدراعظمی که معتقد به علماء نباشد...

چند نفر فراش و غلام کشیکخانه می‌روند درب خانه حاجی حسن برادر حاجی محمد تقی که در مهاجرت صغیری وکیل خرج آقایان بودند و خدمات بزرگ به آقایان کرده بودند.^{۱۰۵}

خلاصه می‌گویند: پیغامی از حاجی داریم که باید به خانه بگوییم. زن حاجی آمد پشت درب خانه، فوراً او را گرفته با درشکه خانم را می‌برند به طرف منزل عینالدوله و به او می‌گویند مأموریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوک خواهد شد، چه شاهزاده عینالدوله تعریف و توصیف حسن تو را شنیده و تعلق خاطری به تو به هم رسانیده، زن بیچاره خواهی نخواهی ساكت شد.

نگارنده دانست مقصود عینالدوله از بردن این زن چه بوده و چه انتقامی را در نظر داشت. بلى، شوهر این زن حاجی حسن در واقعه تحصن به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم وکیل خرج آقایان بوده با برادرش حاج محمد تقی دامن همت و مردانگی را به کمر زده مخارج مهاجرین را می‌داد. مجملًا زن را در عوض شوهر گرفتند و بردنده و چند روز بعد از این واقعه حاج حسن آن زن را طلاق داده و صداقش را به تمامه داده، بعضی را عقیده این بود که این زن دائمی حاجی حسن نبوده بلکه صیغه او بوده، بعضی را

۱۰۵. این اقدام در شب دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ ه.ق. صورت می‌گیرد.

عقیده بر این بود که نه زن دائمی بود و نه انقطاعی، بلکه مترس حاجی. ولی اقرار حاج حسن حضور آقای طباطبایی به این که او را طلاق داده‌ام و دیگر پهلوی او نرفتم، دلیل این است که زن دائمی او بوده و اگر این اقرار نبود، نگارنده این واقعه را تکذیب می‌نمود؛ چه از شاهزاده عین‌الدوله این طور شنايع و فضایع دیده نشده، و احدی ندید این شاهزاده به ناموس کسی دست اندازی نماید. خلاصه این شایعه مردم را بی‌اندازه خائف نمود.^{۱۰۶}

این اقدامات موجب شد تا حاج حسن و برادرش حاج محمد تقی برای پناهنده شدن در سفارت انگلیس با مقامات سفارت تماس بگیرند. به آنها اطلاع داده شد مشروط بر این که تجار به اتهام جنحه و جنایت و افلاس و ورشکستگی تحت تعقیب نباشند می‌توانند به محل بیلاقی سفارت در قلهک بروند. اما چون خروج تجار از تهران بدون خطر نبود مقامات سفارت موافقت می‌کنند شب سه‌شنبه ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۴ ه.ق. نه نفر از تجار معتبر را در محل سفارت انگلیس در تهران جای دهند.^{۱۰۷}

شواهد و قراین حاکی از آن است که مقامات سفارت انگلیس از مدت‌ها قبل از درخواست تحصن عمومی در آن سفارت تمهداتی را در این‌باره اندیشیده بوده‌اند.

روایت مرحوم حاج سید محمد تقی یک‌رنگیان در این‌باره چنین است:

استاد احمد معمار برای من نقل کرد: یک روز که من دست به ماله شده بودم و زبردست استاد رحیم کار می‌کردم، استاد رحیم به من گفت فردا صبح باید برویم سفارت انگلیس آنجا یک بنایی داریم می‌خواهیم بکنیم، دو تا کارگر برمی‌داری و صبح می‌روی آنجا.

من دو تا عمله برداشت رفتم آنجا، استاد رحیم هم آمد و ما را برداند ته باع سفارت. یک جایی را استاد رحیم طرح ریخت و رسماً گرفتیم با خاکستر علامت‌گذاری کرد و به عمله‌ها گفت اینجا را بکنید. به من هم گفت برو و یک مقنی بیاور اینجا چاه بکن. معلوم شد می‌خواهند اینجا مستراح درست کنند.

من رفتم و یک مقنی آوردم و با شاگردش یک چاه دوازده متری حفر کردند و

. ۱۰۶. محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۳، ص. ۵۰۵ - ۵۰۹.

. ۱۰۷. ر.ک: همان، ج. ۳، ص. ۵۱۰.

ما ده تا مستراح درست کردیم. من پیش خود فکر می‌کردم مگر اهل این سفارت چند نفرند که ده تا مستراح می‌خواهند. وقتی مستراحها تمام شد به من گفتند که جلویش را تیغه کن. جلوی آنها را تیغه کردیم و رفتیم. تا وقتی که مردم رفتند به سفارت آن وقت این مستراحها را باز کردند، معلوم شد قبلاً اینها یک چنین تهیه را برای این کار دیده بودند، که اینجا مردم می‌آیند و احتیاج به مستراح خواهند داشت.^{۱۰۸}

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی پی‌آمد تحصن تجار را در سفارت انگلیس چنین روایت

کرده است:

تا عصر جمعه^{۱۰۹} پانصد نفر تقریباً از طلاب و کسبه در سفارتخانه مزبور جمع شده به شکایت از تعذیبات دولت آغاز سخن می‌نمایند. اجزای سفارت هم خالی از انتظار و رود جمعیت نبوده‌اند و به این سبب حسن قبول از آنها ظاهر شده نیکو پذیرایی می‌نمایند، خبر در شهر منتشر می‌شود که در سفارت انگلیس به روی واردین باز است، از آنها پذیرایی می‌کنند و به آنها امنیت می‌دهند. بدیهی است انتشار این خبر در میان مردمی که مدتی است رنگ آسایش و امنیت را ندیده شبها خواب راحت ننموده‌اند چه اثر می‌بخشد، خصوصاً که جمعی از آنها بی‌گناه کشته شده‌اند. محاکم شرعی که محل حاجت مردم است به واسطه مسافت آقایان تعطیل شده، تحریکات و تبلیغات هم از چند راه می‌شود، این است که مردم تحصن در سفارت را فرج بعد از شدت و از وظایف ایمانی دانسته صنف صنف و دسته دسته راه سفارت انگلیس را پیش گرفته باع سفارت که یکی از باعهای بزرگ تهران است پر می‌شود از تجار و کسبه و طلاب و غیره. اداره مأکول و مشروب این جمعیت و هر قدر جمعیت که در این فضا بگنجد منظم است. از طرف یک کمپانی مجهول اگرچه اشخاص مباشر معلوم‌مند و عمله آنها دو نفر تاجر درجه سیم هستند، حاج محمد تقی و حاج محمدحسن معروف به بنکدار که در ایام توقف آقایان در حضرت عبدالعظیم باز همین دو نفر ناظر و وکیل خرج بوده طوری اداره را بزرگ گرفته بودند که اگر بیست هزار نفر هم آنجا جمع می‌شد می‌توانستند از عهده

۱۰۸. این روایت در تاریخ چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ در درکه ضبط شد.

۱۰۹. ۲۷ جمادی الاول ۱۳۲۴ ه.ق.

خرج آنها برآیند. بدیهی است این خرج گزاف محل معین و قابل لازم دارد، عجالتاً که آن محل به نگارنده مجھول است بعد از این اگر معلوم شد خواهم نوشت بعضی معتقدند که دست سیاست خارجی کمکهای مادی هم می نماید تا چه اندازه صحیح باشد.^{۱۱۰}

بالجمله اجزای سفارت هرچه بتواند از واردین دلربایی کرده، نوع خواهی و رافت خود را نسبت به مردم حالی می نمایند.

گراندوف شارژ دافر انگلیس که در این وقت به جای وزیر مختار است روز اول آمده خلق را مخاطب کرده می گوید:

تشکر می کنم از دولت متبع خودم که در فاصله سه ماه راه خبر ورود شما را به سفارتخانه با تلگراف به لندن دادم به فاصله شش ساعت جواب گرفتم که کمال پذیرایی را از شما بنمایم.

بعد می گوید از مسجد جمعه تهران تا ارگ همایونی سیصد قدم زیاده فاصله نیست. شش روز خلق آنجا متحصنه بودند و جوابی از دربار همایون نشینیدند. خلاصه هر دسته از طلاق و کسبه وارد می شدند یک دستگاه چادر مخصوص از طرف سفارت برای آنان سرپا می شود و از آنها انواع پذیرایی به عمل می آید و چون چادر در سفارت یافت نمی شود هر دسته که می آیند چادری همراه خود می آورند. ورودی هر چادر نوشته می شود که متعلق به کدام صنف است. تا روز شنبه هفتم شهر جمادی الآخر که عده متحصنهin به بیست هزار نفر می رسد.

اگرچه کارگزاران سفارت آنقدر که ممکن است در انتظام داخل سفارت سعی می کنند، ولی مردم هم گویا روح تازه‌ای در آنها حلول کرده مختصر کار بی قاعده از ایشان سرنمی زند نماز جماعت می خوانند مجلس شورایی که از هر صنف چند نفر در آن باشند تشکیل داده مقررات آن مجلس را همه اطاعت می کنند اینجا سه مطلب را باید دانست یکی آن که متحصنهin سفارت انگلیس به دولت چه می گویند و از او چه جواب می شوند. دیگر

۱۱۰. تحقیقات بعدی حاج میرزا یحیی دولت آبادی در این باره محقق داشت که هیچگونه کمک مادی از خارج نمی شده است و قسمت عمده این مخارج را رؤسا و تجار و طرفداران و کارکنان امین‌السلطان می داده اند برای برسکار آوردن او و شاید از پول خود امین‌السلطان بوده است. ر.ک: یحیی دولت آبادی، ج. ۲، ص. ۷۲؛ لازم به ذکر است علی اصغرخان اتابک به علت آشفتگی اوضاع و ورشکستگی کشور در جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ مجبور به استعفاء شده بود.

آن که دولت دررفع این غایله چه اقدام می‌کند. سیم آن که اشخاص آزادیخواه خارج از حوزه از این اجتماع چه استفاده می‌نمایند و عاقبت امر به کجا می‌انجامد.^{۱۱۱}

اما درخواستهای متحصّنین و پاسخ دولت چه بود؟ کسری در این باره می‌نویسد:
... درخواستهای خود را به میانجیگری مسترگرانت دف شارژ دافر انگلیس به دولت چنین بازنمودند:

اول - معاوّدت علمای مهاجرین به طهران.

دوم - اطمینان بر این که احدی را به بهانه نخواهند گرفت و شکنجه نخواهند کرد.

سوم - امنیت مملکت، چه امروزکسی دارای مال و جان خود نیست.

چهارم - افتتاح عدالتخانه که طبقه علماء و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی در ملاقات شرکت در او داشته باشند.

پنجم - قاتل دو سید بزرگوار را قصاص نمایند.

عین الدوّله و وزیران او، هم‌چنان بیباکی می‌نمودند، و از نادانی و نافهمی کار را به اینجا رسانیده و پایان آن را نمی‌اندیشیدند، و به این درخواستها پاسخ سریالا دادند، بدین‌سان:

اول - چند نفر آقایان به اختیار خود، عازم عتبات شده دیگران در شهر هستند، وجود آنها لازم نیست.

دوم - بی‌قصور دولت کسی را نمی‌گیرد.

سوم - مملکت در کمال امنیت است.

چهارم - سالهاست عدالتخانه باز و در انجام امور ساعی، مخصوصاً این ایام حضرت اشرف والا شعاع‌السلطنه رئیس دیوانخانه مبارکه مقرر شدند که به عرض عارضین رسیدگی کامل شود. هیچ وقت در ایران مرسوم نبوده که طبقات رعایا شرکت در دیوانخانه مبارکه داشته باشند.

پنجم - کسی کشته نشده که قصاص لازم آید.^{۱۱۲}

این پاسخ دولت موجب گردید متحصّنین در استیفاء حقوق حقه خود بیشتر پاافشاری کنند. یکی از شهود عینی و از حاضرین در سفارت نقل کرده رباعی زیرا را که با چاقو بر

۱۱۱. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۷۱ - ۷۳.

۱۱۲. احمد کسری، ص. ۱۱۱ - ۱۱۲.

تنه درخت چناری حک شده بود مشاهده کرده است:

شها به جقه شاهی و بر سپاه و سوارت

به مرگ میریهادر به آن سبیل صدارت^{۱۱۳}

که تا بنا نکنی از برای ما اطاق عدالت

یقین بدان نرود کس برون زیاغ سفارت^{۱۱۴}

ظاهراً در همین هنگام و به توسط شارژ دافر انگلیس در تهران به متحصینین سفارت
تفهیم شد اطاق عدالت یا عدالتخانه که طالب آنند حکومت پارلمانی است و از آن زمان
جمعیت خواهان مشروطه و پارلمان گردید.

در این هنگام سربازان و توپچیان نیز به مردم گرویدند و آخرین درخواست

متحصینین به دولت اعلام شد. کسری در این باره می‌نویسد:

در نتیجه اینها کوشندگان آخرين خواست خود را به میان نهاده و این بار

آشکاره مشروطه و پارلمان طلبیدند. دولت که آن درخواستها را نپذیرفته بود

این بار با درخواستهای دیگری رو به رو گردید بدین سان:

اول - بازگشت علمای اعلام.

دوم - عزل شاهزاده اتابک.

سوم - افتتاح دارالشوری.

چهارم - قصاص قاتلین شهدای وطن.

پنجم - عودت مطرودین.^{۱۱۵}

در نتیجه فشار افکار عمومی در روز سه شنبه نهم جمادی الآخر ۱۳۲۴ ه.ق.

عین الدوله مجبور به استعفا شد. نظام الاسلام کرمانی در حاشیه تاریخ بیداری ایرانیان

می‌نویسد:

نایب‌السلطنه شاهزاده کامران‌میرزا برادر اعلیحضرت مظفرالدین شاه، از

طرف اعلیحضرت همایونی به شاهزاده اتابک گفت: جناب اتابک خوب

۱۱۳. عین الدوله دارای سبیل پریشت و بلندی بود.

۱۱۴. این روایت را مرحوم حاج محمد تقی یکرنسکیان در تاریخ چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ در درکه نقل
کرده‌اند.

۱۱۵. احمد کسری، ص. ۱۱۲ - ۱۱۳

است از صدارت استعفاء دهید، استعفانامه خود را بنویسید و از اعلیحضرت استدعا کنید استعفای شما را قبول فرمایند.

عینالدوله جواب داد: من تقصیری بر خود نمی‌بینم و از منصب خود و شغل خویش استعفا نمی‌کنم. شاهزاده نایب‌السلطنه گفت بس است. مگر خیال دارید تخم قاجاریه را از زمین براندازید؟ مگر از شهر خبر ندارید؟ یک ساعت دیگر تأمل جایز نیست.

عینالدوله خواهی استعفای خود را نوشت.^{۱۱۶}

با قبول استعفای عینالدوله میرزا نصرالله‌خان نائینی مشیرالدوله به صدارت برگزیده شد، با این وجود به تحصن در سفارت انگلیس پایان داده نشد تا بالاخره مظفرالدین‌شاه با امضای فرمان مشروطیت به خواست ملت تن در داد، متن دستخط چنین است:

جناب اشرف صدراعظم از آنجایی که حضرت باری جل شانه سرنشته ترقی و سعادت مملکت محروسه ایران را به کف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا در این موقع که رأی و اراده همایونی ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید مبانی دولت و اصلاحات مقتضیه، به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارد و شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافة طهران تشکیل و تنظیم شود، در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مدافعت لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازمه را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت به عرض برسانند که به صحة ملوکانه موشح و به عنوان الله تعالیٰ به موقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که به این دستخط مبارک نظامنامه ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهید نمود. این مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و به اصلاحات لازمه امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نماید، تا

قاطبۀ اهالی از نیات حسنۀ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کماینگفی مطلع و مرفقحال مشغول دعاگویی دولت و این نعمت بی‌زوال باشد. در قصر صاحبقرانیه به تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما.^{۱۷}

در پی صدور این فرمان عضدالملک ریس ایل قاجار برای بازگرداندن علماء به قم رفت. مردم سفارت‌نشین نیز از روز جمعه نوزدهم جمادی‌الثانی شروع به تخلیه سفارت کردند.

ذ. برگزاری نخستین انتخابات در تهران

با آن که در فرمان مشروطیت تدوین نظامنامه و ترتیبات تشکیل مجلس شورای ملی پیش‌بینی شده و برای تهیه و تدوین نظامنامه انتخابات عده‌ای از رجال مطلع و بصیر مأمور شده و با ترجمه و مطالعه نظامنامه‌های انتخابات کشورهای دارای پارلمان، نظامنامه انتخاباتی ایران را تدوین نمودند اما این کار در بدرو امر با دوشکال مواجه شد، یکی از طرف رؤسای روحانی و دیگر از جانب رجال مستبد درباری که ولی‌عهد در رأس آنان قرار داشت و مایل نبود سلطنتی را که برای به آغوش کشیدنش ساعت‌شماری می‌کرد قدرتش محدود گردد. مهدیقلی خان مخبر‌السلطنه که خود از اعضاء گروه تدوین نظامنامه بوده است در این‌باره می‌نویسد:

مظفرالدین‌شاه مایل بود مجلس مشاوره داشته باشد، مجلسی هم مقرر کرد که قدرت داشته باشد که اگر دستخطی هم برخلاف مصلحت صادر شود، رد کنند.

امیر‌بهادر تهدید کرد که هر کس برخلاف امر شاه رأی بدهد، من با شمشیر جواب او را خواهم داد و شاه ضعیفتر از آن بود که جواب امیر‌بهادر را بدهد، چنان که لویی شانزدهم نیز در دست صاحبان نفوذ عجز داشت. اگر

۱۷. به طوری که مرحوم نظام‌الاسلام می‌نویسد: تاریخ این دستخط در هیجدهم جمادی‌الثانی بوده ولی محض این که مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند. ر.ک: همان، ج. ۳، ص. ۵۶۴.

مظفرالدین شاه فرصت یافته بود و مجلس به زمان او قوام گرفته بود، بسیار از معایب بروز نمی‌کرد.

صنیع‌الدوله، محتشم‌السلطنه، میرزا حسن خان و میرزا حسین خان پسران میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله و من بنده در ۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ه.ق. از طرف مشیرالدوله دعوت شده برای تنظیم نظامنامه در رستم‌آباد نشستیم. نظر به مقتضیات وقت، صلاح را در انتخابات طبقاتی دیدیم و مدلول دستخط هم همین بود. شصت نفر نماینده برای طهران و شصت نفر برای ولایات مقرر شد،^{۱۱۸} در طهران سی نفر از اصناف،^{۱۱۹} ده نفر از تجار، بیست نفر از اعيان، و نوشتہ شد که انتخاب شصت نفر از طهران برای افتتاح مجلس کافی است. نظامنامه به صحه رسید،^{۱۲۰} تسلیم نیرالدوله حاکم طهران شد. مدتی گذشت، اثربار ظاهر نشد. من به دوشان‌په رفتم. مشیرالملک^{۱۲۱} گفت نیرالدوله می‌گوید، نظامنامه را نمی‌فهمم، می‌خواهم حاشیه بر نظامنامه بنویسم. گفتم: اگر حاشیه را نفهمیدند، چه می‌کنید؟ معطل ماند. گفتم: من در حاشیه کناری می‌نشینم، هرجا اشکالی باشد، توضیحات می‌دهم و چنین شد.

یک دو روز خازن‌الملک معاون حکومت حاضر شد، بعد غیبت کرد. شخصاً انتخابات را به جریان انداختم.^{۱۲۲}

هیأت ناظارت انتخابات تهران از روز پنجشنبه ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ ه.ق. در مدرسه نظامی تهران کار خود را آغاز کرد.

اوراق رأی که در قفقاز به چاپ رسیده بود در این روز به تهران رسید. مضمون اوراق انتخابات که برطبق نظامنامه انتخاب اصنافی شش طبقه: ۱. شاهزادگان و قاجاریه، ۲. علماء و طلاب، ۳. اعيان و اشراف، ۴. تجار، ۵. ملاکین و فلاحين، ۶. اصناف را دربرمی‌گرفت تقریباً به شرح زیر بود:

۱۱۸. به موجب ماده ششم نظامنامه تعداد نمایندگان ولایات ۹۶ نفر تعیین گردیده بود.

۱۱۹. تعداد نمایندگان اصناف در تهران نیز ۳۲ نفر تعیین شده بود.

۱۲۰. روز یکشنبه ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ ه.ق.

۱۲۱. میرزا حسن خان پسر مشیرالدوله

۱۲۲. مهدیقلی هدایت، گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، ص. ۱۷۳ - ۱۷۴.

نمره	شیر و خورشید ورقه انتخاب	به تاریخ
صنف		ایالت تهران
اسم پدر		اسم
محل اقامت		مولد
سن		محل حجره یا دکان

هیأت مصدقین و معرفین طبقه
ملی شهادت می‌دهیم که دارنده این ورقه به موجب نظامنامه مورخ بیست
شهر رجب المرجب سنّة ۱۳۲۴ موشح به دستخط اعلیحضرت اقدس
مظفرالدین شاه خلدالله ملکه، دارای شرایط انتخاب است و می‌تواند رأی
خود را در موقع انتخاب صنف و طبقه خود اظهار نماید. این ورقه فقط به
جهت انتخاباتی که در تاریخ ۱۴۸۱
معتبر است.

امضاء پشت صفحه ۱۲۳

طبقات مختلف مردم تهران از روز یکشنبه ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ ه.ق. به ترتیب به
مدرسه نظام مراجعه و اوراق انتخاب را دریافت کردند.
اولین انتخابات مجلس شورای ملی در تهران از روز یکشنبه چهارم شعبان ۱۳۲۴
زیرنظر هیأت نظارت به شرح زیر آغاز شد:

نظار و اعضاء مجلس نظارت

جناب مخبرالسلطنه ریس مجلس نظار	حسب الامر همایونی
جناب مشیر دیوان منشی باشی	حسب الامر صدراعظم
جناب اعظمالسلطنه ریس نظمه	از طرف حکومت تهران
جناب خازن الملک	ایضاً از طرف حکومت تهران
شاهزاده اسدالله میرزا	از طرف شاهزادگان
شاهزاده یحیی میرزا	از طرف شاهزادگان
امجدالسلطان پسر کوچک مجددالدوله	از طرف فقایه

از طرف علماء و طلاب	جناب آقاسید حاجی آقا
از طرف علماء	جناب آیاسید محمد تقی هراتی
از طرف علماء	جناب حاجی شیخ سیف الدین
از طرف تجار	جناب حاجی سید محمد تاجر
از طرف تجار	جناب حاجی محمد ابراهیم
از طرف اصناف ^{۱۲۴}	جناب آقا شیخ حسین سقط فروش

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره چگونگی برگزاری نخستین انتخابات مجلس شورای ملی در تهران می‌نویسد:

... همه روزه در مدرسه نظام انتخابات منعقد است، جمعی به انتخاب صنفی از روی صحت و بعضی به اسباب چینی و تقلب منتخب می‌گردند و اکثریت باکسانی است که به صحت انتخاب شده‌اند.

نگارنده غالباً پهلوی دست مخبر السلطنه نشسته‌ام می‌بینم در قبول تعریف‌ها چندان دقت نمی‌نماید، بر او اعتراض می‌کنم آهسته می‌گوید بهتر است پیش از آن که شاه آخر نفس را بکشد این توپ صدا نماید، چون که ساعت به ساعت حال مزاجی شاه بدتر می‌شود و امیدی به طول حیات او نیست.
خلاصه تا روز چهاردهم شعبان پنجاه و چند نفر در طهران انتخاب می‌شوند...^{۱۲۵}

برای شرکت در انتخابات، ملاکین و زارعین می‌بایست ملکی به قیمت لااقل هزار تoman، تجار حجره و تجاری معینی، اصناف اهل صنف بوده و دکانی داشته باشند. به موجب نظامنامه مذکور سه طبقه دیگر یعنی شاهزادگان و قاجاریه، علماء و طلاب و اعیان و اشراف، بدون مأخذ تمول می‌توانستند در انتخابات شرکت کنند.

شرط سن برای انتخاب‌کنندگان حداقل ۲۵ سال و برای انتخاب‌شوندگان حداقل سی و حداقل هفتاد سال در نظر گرفته شده بود.

نمایندگان گروههای صنفی تهران در اولین انتخابات مجلس شورای ملی، به تفکیک طبقات و اصناف به شرح زیر بود:

۱۲۴. همان، ج. ۳، ص. ۶۳۲.

۱۲۵. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۸۹.

منتخیین شاهزادگان

۱. شاهزاده اسدالله میرزا نجل شاهزاده شمس الشعرا
۲. شاهزاده یحیی میرزا ثقة السلطنه

منتخیین سلسله قاجار

۳. امجدالسلطان پسر امجدالدوله^{۱۲۶}
۴. معظمالسلطان

منتخیین علماء تهران

۵. جناب آقامیرزا محمد تقی گرکانی^{۱۲۷}
۶. جناب حاج شیخ علی نوری حکماء

منتخیین طلاب

۷. جناب آقامیرزا طاهر
۸. جناب آفاسیدنصرالله از سادات اخوی

منتخیین تجارت

۹. جناب حاجی محمدحسین آقا امین الضرب
۱۰. جناب حاج محمد اسماعیل آقا مغازه‌ای
۱۱. جناب حاجی سید مرتضی مرتضوی
۱۲. جناب حاجی محمد معین التجار بوشهروی
۱۳. جناب آقامیرزا محمود تاجر اصفهانی
۱۴. جناب حاجی محمدعلی تاجر شال فروش

-
۱۲۶. با آغاز انتخابات اولین دوره مجلس شورا، اولین تقلیبهای انتخاباتی نیز در تهران صورت می‌گیرد. نظام‌الاسلام کرمانی می‌نویسد:... باز دست تقلب و رشوه در کار است. چه امجدالسلطان سنش ۲۱ سال است و بر حسب نظامنامه که باید سن منتخب ۲۵ سال و سی سال، در مورد امجد تخلف ورزید، هیاهو و ایراد وارد می‌آورند ولی کسی اعتنا نمی‌کند چرا که امجدالدوله ایلخانی و رئیس طایفة قاجاریه است. ر.ک: محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۳، ص. ۶۳۱.
 ۱۲۷. وی پس از انتخاب شدن از نمایندگی مجلس مستعفی شد و آقای بهبهانی داماد خود را به جای او منصب کرد.

۱۵. جناب حاجی محمد تقی تاجر شاهروندی
۱۶. جناب وثوق الدوّله مستوفی
۱۷. جناب محقق الدوّله ناظم مدرسه سیاسی
۱۸. جناب مخبرالملک

منتخین اعیان و ملاکین

۱۹. جناب صنیع الدوّله
۲۰. نصرت السلطان^{۱۲۸}
۲۱. جناب صدیق حضرت
۲۲. جناب حاجی میرزا محمود خان احتشام‌السلطنه^{۱۲۹}
۲۳. جناب میرزا جواد خان سعد الدوّله^{۱۳۰}
۲۴. جناب حسینعلی خان خلف مرحوم مخبر الدوّله

منتخین اشراف و ملاکین توابع تهران

۲۵. جناب میرزا حسین خان مشارالملک
۲۶. جناب میرزا اسماعیل خان عون‌الله
۲۷. جناب میرزا علی اکبر خان دبیرالسلطان
۲۸. جناب حاجی سید باقر معروف به سادات اخوی
۲۹. جناب حاجی سید یحیی سید‌الحكماء

منتخب اصناف چهارگانه تهران

- #### مُذَهَّب و صحاف و کاغذفروش و کتابفروش
۳۰. جناب آقامیرزا محمود تاجر کتاب فروش

منتخب اصناف شش‌گانه تهران

- #### خیاط و رفوگر و عبادوز و رخت‌دوز و پرده‌دوز و قلاب‌دوز
۳۱. جناب حاجی میرزا ابراهیم

. او نیز از نمایندگی مجلس استفاده داد.^{۱۲۸}

. او به هنگام انتخاب شدن در خارج از کشور بود.^{۱۲۹}

. وی نیز در یزد دوره تبعید را می‌گذرانید.^{۱۳۰}

منتخب اصناف چهارگانه
بازار و حیریفروش و زبره فروش و دوره گرد
۳۲. جناب حاجی سید ابراهیم تاجر حیریفروش

منتخب اصناف چهارگانه
عطار و دوا فروش و چای فروش و سقط فروش
۳۳. جناب آقا شیخ حسین سقط فروش

منتخب اصناف چهارگانه
سمسار و حلأج و لحاف دوز و کنه فروش
۳۴. جناب آقا سید مصطفی سمسار

منتخب اصناف چهارگانه
زرگر و دوات گر و آهن گر و حلبی ساز
۳۵. جناب حاجی میرزا الحمد پسر جناب زرگریاشی

منتخب اصناف چهارگانه
توتون فروش و سیگار فروش و تنبایک فروش
۳۶. جناب آقا میرزا حسین قلی سیگار فروش

منتخب اصناف سه گانه
خباز و علاف و نار فروش
۳۷. جناب حاجی عباس قلی آقا
منتخب اصناف پنج گانه
چوب فروش و نجار و صندلی ساز و خراط و حصیر باف
۳۸. جناب حاجی سید آقا باقر چوب فروش

منتخب اصناف پنج گانه
علقه بند و زردوز و براق دوز و براق باف و زرکش
۳۹. جناب آقا شیخ حسن علاقه بند

منتخب اصناف ششگانه

یخدانساز و سراج و لباف و ترکش دوز و پالان دوز و چادر دوز
۴۰. جناب استاد غلام رضای یخدانساز

منتخب اصناف ششگانه

بقال و بنکدار و آجیل فروش و میوه فروش و علاف جزء و رزاز
۴۱. جناب آقامشهدی باقر بقال

منتخب اصناف چهارگانه

کلاهدوز و کلاه مال و پوست دوز و خرماز
۴۲. جناب حاجی عبدالوهاب

منتخب اصناف دوگانه

کفش دوز و پاره دوز
۴۳. جناب آقا شیخ حسینقلی دلال
۴۴. جناب آقاملا حسین دلال

منتخب اصناف چهارگانه

قصاب و دباغ و مرغ فروش و برده فروش
۴۵. جناب امین التجار کردستانی

منتخب صنف قهوه چی

۴۶. جناب آقاسیدمهدی معروف به سقط فروش

منتخب اصناف چهارگانه

قنا و گیوه فروش و جوراب فروش و جوراب دوز
۴۷. جناب حاجی محمد تقی تاجر معروف به دهنده

منتخب طایفة جلیله صرافین و صیرفیه

۴۸. جناب حاجی سید محمد صراف

منتخب اصناف نه گانه

مقنی و معمار و فخار و بناوکاشه پزوکوزه فروش و کوزه پز و نقاش و سنتراش
۴۹. استاد سیدحسین پنجه علی بناء

منتخب اصناف پنج گانه

عطار و شماع و صابون پز و صابون فروش و نفت فروش
۵۰. جناب حاجی محمد باقر

منتخب اصناف هفت گانه

مسکروتفنگ ساز و کالسکه ساز و غدار ساز و یخته گرو سفید گرو خورده فروش
۵۱. جناب آقاسید محمد تقی هراتی

منتخب اصناف هفت گانه

آهنگر و چلانگر و نعل بند و میخ بُر و نعل بُر و نعل ساز و طارمی ساز
۵۲. جناب آقاسید حسین بروجردی ملقب به مدیرالاسلام

منتخب اصناف چهار گانه

سلمانی و حمامی و یخ چالی و میراب
۵۳. جناب آقاسید ولی الله خان دکتر

منتخب اصناف سه گانه

خرابی فروش و ساعت ساز و جوراب باف
۵۴. جناب حاجی سید محمد آقا تاجر ساعت فروش

منتخب اصناف هفت گانه

پلویی و چلویی و آشپز و کبابی و کله پز و یخنی پز و جگر پز
۵۵. جناب حاجی علی اکبر پلوپز

منتخب اصناف دو گانه

بلور فروش و شیشه بُر

۵۶. جناب حاجی شیخ اسماعیل تاجر بلور فروش

منتخب ملت زردشته

۵۷. ارباب جمشید تاجر فارسی

منتخب طایفه ارمنی

وکالت خود را واگذار و تفویض به آقای طباطبائی نمودند و حق خود را در انتخابات اول ساقط نمودند.

منتخب طایفه یهود

حق خود را در این انتخاب واگذار به آقای بهبهانی نمودند. فلاحین و برزگران تا تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۲۴ ه.ق. موفق به تعیین نماینده خود نگردیدند.^{۱۳۱}

متأسفانه از همان شروع حکومت قانون در کشور ارباب زور و زر با اعمال نفوذ و دخالت‌های ناروای خود صحت انتخابات مجلس شورای ملی را زیرستوال برداشت. نظام‌الاسلام کرمانی در انتقاد به انتخابات تهران در اولین دوره مجلس شورای ملی می‌نویسد:

با این که در تهران مردمان کافی و عالم و جوانان باتریت و باهوش و تحصیل‌کرده، موجود و متعدد و بی‌شمارند. سبب این که آنها وکیل و منتخب نشدند و این‌گونه مردمان جاهم و بی‌تریت داخل در این امر خطیر شدند چند چیز بود:

اول این که هنوز اهل تهران معنی مجلس و وکالت و منتخب و امین را ندانسته و نفهمیده‌اند. به گمانشان این که وکیل ملت باید مثل وکیل‌های دارالشرع و درخانه‌های ملاها و قضاة باشد. از بس که از وکیل مرافعات می‌ترسند و از بس که از آنها صدمه و اذیت و ضرر دیده‌اند، لذا به این‌گونه اشخاص راضی شده‌اند.

دوم آن که دست تقلب و رشوه در کار آمد. به این جهت جناب آقامیرزا محمد تقی گرگانی که وکیل علماء بود استعفا داد و در جایش آقامیرزا محسن برادر صدرالعلماء و داماد آقای بهبهانی وارد شد، بدون انتخاب و بدون شرایط. همین قدر که آقامیرزا محمد تقی استعفا داد، جناب آقاسیدعبدالله

داماد خویش را به جای او منصوب کرد. هر قدر عقلا داد و فریاد کردند به جایی نرسید و همچنین نصرت‌السلطان و دبیرالسلطان که هر دو جوانان باکفایت و دانا بودند از وکالت به اصرار مردم استعفا دادند. بیچاره دبیرالسلطان هم از نوکری افتاد و هم از وکالت.

سویم آن که اهالی تهران خود را تسلی می‌دادند به این که اگر وکلای طهران صحیح و درست و کافی و عالم نمی‌باشند، وکلای بلاد البته خوب و صحیح و عالم خواهند بود. در مجلسی که دویست نفر اجزای آن مجلس باشد، پنجاه نفر جاهل چه می‌توانند بکنند؟ ولی افسوس که وکلای سایر بلاد هم همین درد و همین خیال را داشتند. در آنجاها هم به عینه مانند تهران شد.

چهارم آن که بر حسب فرمایش جناب آقا سید عبدالله... که فرمود: من به زحمت عمارتی را روی دویست یا کمتر ستون چوبی قرار دادم هر وقت یک ستون آدمی دیدم یکی از ستونهای چوبی را برمی‌دارم و آن ستون آدمی را به جایش می‌گذارم و هکذا تا تمام ستونها از آدم و انسان گردد لکن این آقا غافل است که یک دفعه آتش درمی‌افتد به عمارت و ستونهای چوبی در آن واحد به یک طرفه‌العين آتش خواهد گرفت. این عمارت ستون آدمی لازم دارد که عمارت را برسر گذارد و آب و اسباب اطفاء نار، در دست بگیرد. که هر وقت خواست آتش به عمارت افتاد فوراً آتش را خاموش و منطفی سازد. باری وکیل جاهل و کور که بصیرت به حال مملکت و سلطنت نداشته باشد، عدمش یه از وجود است.^{۱۳۲}

ناظم‌الاسلام کرمانی در جای دیگر نیز به نارضایی از دخالت آقا سید عبدالله بهبهانی

در انتخابات مجلس شورای ملی اشاره کرده و می‌نویسد:

یکی از وکلای علماء جناب آقامیرزا محمد تقی گرانی است و این مرد چون تکلیف را شاق دانست و دید از عهده برنمی‌آید، لذا از این شغل خطیر استعفاء داد و عقب نشست. جناب آقای [بهبهانی] فوراً داماد خود آقامیرزا محسن را به جای او منصوب کرد. مردم در مقام ایجاد برآمده جتابش اعتنای نکرد و در جواب فرمود: من به زحمات بسیار و ریختن خون صلح‌خواه سادات، عمارتی را برپا نمودم لکن ستونهای این عمارت که باید بر سر انسان گذارم از چوب قرار دادم...

این مسئله اگرچه عوام راساکت نمود لکن خواص راساکت و متقااعد ننمود. در انجمن مخفی ثانوی قرار براین شد که وکالت آقامیرزامحسن را بهم زندن، جناب آقامیرزامهدی پسر حاجی شیخ فضل الله که واقعاً الله و فی الله حرکت می‌کرد و خیلی زحمت می‌کشید، همه وقت با عده‌ای از طلاب اطراف آقای طباطبایی را داشت و آنچه در قوه داشت از بذل مال و جان دریغ نمی‌فرمود و دامن و ساحتیش به لوث رشوه و تعارف ملوث نگردیده، متقبل شد که در مجلس طرف شود، ولی به شرط آن که دیگران از او عقبه کنند. یک نفر از آنها بی که وطن فروش بودند این خبر را به آقای بهبهانی رسانید، ایشان هم مستعد و مهیا از برای مدافعه گردیدند.

باری آقامیرزامهدی در وسط مجلس جلوس نمود، تا شروع به مطلب و مقصد نمود یک دفعه جناب آقسید عبدالله بنای پرخاش را گذارد با این که در مجلس حاجی شیخ فضل الله نشسته بود به حدی تغییر و تشدد نمود، که تا آن وقت احدی جناب آقای بهبهانی را این طور متغیر ندیده و در ضمن تغییر هم می‌گفت: آقای من، شما عالم و عالمزاده‌اید، نیایست این طور در وسط مجلس بنشینید. آقا را بلند کنید، ها بچه‌ها! بیاید آقا را از اینجا بلند کنید و در جای خود بنشانید. آقامیرزامهدی که خود را تنها و غریب و بی‌یار و یاور دید، ملتفت شد که نزدیک است رشته اتحاد و اتفاق گسیخته آید فوراً از جایش برخاست و آمد در حوزه و پشت به دیوار نشست. آقایانی که با آقا میرزامهدی معاهد بودند، احدی سخنی نگفت، از آن طرف هوای خواهان آقای بهبهانی و بادنجان دور قاب‌چینها و حاشیه‌نشینها بنای سعادت و فساد را گذارده. بلی آقا، بابی‌ها می‌خواهند این بنا را خراب کنند. بابی‌ها این اسباب را فراهم می‌آورند، که مسلمین را ذلیل و نابود کنند.

در ایران رسم شده است هرگاه بخواهند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند نسبت او را به بابیه می‌دهند. مثلاً امروز الی وقتی که مجلس قوتی داشته باشد، اگر بخواهد حرفی بزند که مخالف میل طرف باشد فوراً می‌گویند: بابی‌ها دشمن مجلس می‌باشند و نمی‌خواهند در ایران مجلس باشد و اگر یک وقتی خدای ناکرده، سلطان و یا علماء با مجلس بدشوند و آثار مغلوبیت در مجلس خواهان باشند، آن وقت می‌گویند این مجلس را بابی‌ها بripا کردن... این است حال ما اهالی ایران که به این طور مدعی را از میدان بیرون می‌کنیم.

باری گفتند، گفتند، تا آقامیرزا مهدی ساكت شد و گفت: از هرچه بدرش، آقا میرزا محسن که من برای او این خفت را بکشم. به هرجهت حاجی شیخ فضل الله اگرچه میل به این پسر ندارد و مایل بود قدری دماغش سوخته شود، لیکن نه این اندازه که در حضور خودش این طور بی احترامی به پرسش کنند.^{۱۳۳}

و. افتتاح مجلس شورای ملی

با انتخاب نمایندگان مجلس شورای ملی از تهران مقرر شد روز پانزدهم شعبان ۱۳۲۴ ه.ق. مجلس شورای ملی رسمی افتتاح شود، اما این کار به تعویق افتاد. حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد:

قرار است روز پانزدهم شعبان که عید مولود صاحب‌الزمان است روز افتتاح رسمی مجلس شورا باشد ولی به دو ملاحظه تأخیر می‌شود، یکی به ملاحظه تمام نشدن انتخابات و دیگر آن که روز افتتاح مجلس عید مخصوص باشد و با عید مذهبی تداخل نشود، از این جهت افتتاح رسمی مجلس روز یکشنبه هیجدهم شهر شعبان هزار و سیصد و بیست و چهار مقرر می‌گردد که در آن روز بر حسب دعوت رسمی که از طرف مشیرالدوله صدراعظم شده مجلسی در عمارت سلطنتی در اطاق برلیان باغ گلستان منعقد و سلام عام به رسم اعیاد بزرگ برپا می‌شود. تمام دوازده دولتی و سفرای خارج با لباس رسمی حاضر می‌شوند. جمعی از علماء و تجار و اعیان حضور به هم می‌رسانند، صندلی شاه را در وسط اطاق رو به روی باغ گلستان گذارده‌اند. علماء یک طرف می‌نشینند، سفرا طرف دیگر می‌ایستند و شاهزادگان و وزراء طرف دیگر.

شاه ورود می‌کند مانند مرده متحرک او را به زحمت می‌آورند روی صندلی سلام می‌شانند.^{۱۳۴}

پس از جلوس شاه و شلیک متوالی توب و انجام تشریفات سلام، شاه با صدای ضعیف و لرزان می‌گوید: ده سال است آرزوی این روز را داشتم والحمد لله که به مقصد خود رسیدم. آن‌گاه حالت تأثیری به او دست می‌دهد و حلقه اشکی در چشمان بیفروغ او

. ۱۳۳. همان، ج. ۳، ص. ۶۴۰ - ۶۴۹.

. ۱۳۴. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۸۹.

نقش بست و با دست مرتعش خود پاکتی را به دست نظام‌الملک داد و فرمود این نطق ماست بخوان.^{۱۳۵} موضوع مهمی که در این مراسم ملاحظه گردید آن بود که: پس از اختتام خطابه شاه موزیک نظام به ترنم عیش و سور و تبریک مترنم آمد. تا این تاریخ در ایران چنین سلامی دیده نشده بود که با حضور هفده نفر مجتهد مسلم لازم‌الاتّاع زهاد عباد صدای موزیک بلند شود.

چون تعظیم شعائرالله را باعث بود. لذا آقایان در مقام منع بر نیامده بلکه موزیک شرعی را مستمع آمدند.^{۱۳۶}

ز. حکمرانان تهران در دوره مظفرالدین‌شاه

پس از برکناری کامران‌میرزا از حکمرانی دارالخلافه تهران تا انتخاب حکمران جدید که حدود چهار ماه به طول انجامید میرزارضا صدیق‌الدوله وزیر دارالخلافه امور حکومتی پایتخت را سرپرستی می‌کرد. در اواسط ربیع‌الاول ۱۳۱۴ ه.ق. شاهزاده عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما نصرت‌الدوله به این سمت منصوب شد. روزنامه ایران در خبر این انتصاب می‌نویسد:

چون حکومت شهر دارالخلافه باهره که از ایالات و حکومتهای جلیله و مشاغل و اعمال معظمه مهم است لازم بود به یکی از ثغفات چاکران دولت و اعاظم رجال دربار سلطنت مرجع و مفوض آید و مراتب لیاقت و کفایت و کاردانی و محاسن سیاست و ولایت و حکمرانی نواب شاهزاده فرمانفرما سalar لشکر که از منتسبان خاص سلطنت عظمی و رجال کارآگاه دولتخواه دانشمند دولت روزافزون هستند سالهای است به وسیله خدمات و امور جلیله و مشاغل و اعمال نبیله و حکومتهای ایالات بزرگ کاملاً مشهود پیشگاه عدالت دستگاه همایيون خسروانی افتاده و خاطر اقدس همایيون را اعتماد و وثوقی تمام از طرف نواب ایشان حاصل آمده است لهذا ایشان را سزاوار و درخور این حکومت جلیله دیده چندگاه قبل، از مملکت کرمان به دربار

.۱۳۵. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۶۳.

.۱۳۶. ر.ک: محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۳، ص. ۶۴۵.

خلافت عظمی احضار و به تصویب جناب مستطاب امجد صدراعظم حکومت و ایالت شهر دارالخلافه باهره و مضافات را به انضمام اداره پلیس و احتساب و ریاست قراسوران اطراف شهر دارالخلافه و سواره قورت بیگلو و حکومت ساوه و زرند و شاهسون بغدادی و چهارفوج ابواب جمعی قدیم و جدید خود فرمانفرما که باستی مشغول قراولی درالخلافه باشند به نواب معزی الیه مفوض و واگذار و ایشان راقرین سرافرازی و افتخار فرمودند.^{۱۳۷}

شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما به حکومت تهران اعتنایی نداشت. نظرش به سپهسالاری و وزارت جنگ کلیه قشون ایران بود که صدراعظم به داماد خود محمدباقرخان سردار کل سپرده بود. فرمانفرما به این سبب کینه صدراعظم را در دل گرفت و محرمانه به کار تخریب صدارت پرداخت. ظاهراً باضمیمه کردن ولایات کرمان و بلوچستان در حکومت وی مسئله فیصله یافت.^{۱۳۸}

یک ماه بعد از انتصاب فرمانفرما به حکمرانی تهران میرزارضا صدیق‌الدوله وزیر دارالخلافه با وجود معافی مالیات و عوارض نان و گوشت به جرم دریافت سیصد تومان از نانواهای تهران از سمت خود معزول شد و به جای او میرزا شفیع خان گرکانی مستشار‌الملک به وزارت تهران منصوب شد.^{۱۳۹}

در همان تاریخ عباسقلی خان سهم‌الملک امیر‌تومان فرزند مرحوم علی‌قلی‌خان صمصام‌الملک کجازی به وزارت نظمه و پلیس و احتساب درالخلافه منصوب گردید. در اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۱۴ ه.ق. شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما از حکومت تهران معاف شد و این سمت به شاهزاده روح‌الله میرزا نصرت‌السلطنه تفویض گردید.

روزنامه ایران در خبر این انتصاب می‌نویسد:

نظر به مراتب کاردانی و کیاست و کفایت و حسن سیاست نواب شاهزاده نصرت‌السلطنه رئیس خلوت‌های این و خازن مهر مهربان آثار مبارک حکومت جلیله دارالخلافه و مضافات را که از خدمات خطیره و مهمه و بلکه

.۱۳۷. روزنامه ایران، ش. ۸۹۲ هفدهم ربیع‌الاول ۱۳۱۴.

.۱۳۸. ر.ک: غلام‌حسین افضل‌الملک، ص. ۳۵.

.۱۳۹. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۸۹۴ هفدهم ربیع‌الثانی ۱۳۱۴.

بزرگترین حکومتها و ایالاتِ ممالک محروسه است حسب الاردة علیه
همایون خسروانی و تصویب صدارت عظمی به نواب نصرت‌الدوله مفوض
و واگذار و ضمیمه سایر مشاغل و خدمات ایشان فرمود...^{۱۴۰}

با آغاز کار حکمران جدید تهران رؤسای نظمه و احتسابیه دارالخلافه نیز تغییر

کردند. روزنامه ایران در این باره می‌نویسد:

نصرالله‌خان امیر‌تومان زنبورکچی‌باشی که از خدام کافی کاردان و روزگاری
است در دایرة جلیله عسگریه و دربار دولت روزگاری با دقایق کفایت و
درستکاری مشغول خدمتگزاری است بر حسب صواب‌دید نواب والا
نصرت‌السلطنه حکمران دارالخلافه باهره و... به ریاست اداره وزارت نظمه
و پلیس دارالخلافه منصوب و برقرار گردید.

نظر به مراتب کفایت و قابلیت میرزا غلامعلی خان میرپنجه پسر مرحوم میرزا
محمود وزیر که از تربیت یافتگان و برآوردهایان مخصوص این عهد معدلت
مهد است نیز به تصویب نواب والا شاهزاده نصرت‌السلطنه به ریاست اداره
احتساب و تنظیفیه دارالخلافه مأمور و منصوب شد.^{۱۴۱}

نصرت‌السلطنه در پانزدهم ماه شعبان از حکومت تهران معزول شد و به جای او
شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله فرزند مرحوم پرویز میرزا نیرالدوله پسر پنجاه و
سوم فتحعلی شاه به این سمت منصوب شد.^{۱۴۲} قهرمان میرزا سالور در شرح خاطرات
روز سه شنبه پانزدهم جمادی الاولی ۱۳۱۴ ه.ق.^{۱۴۳} درباره علل برکناری نصرت‌السلطنه
می‌نویسد:

عزل شاهزاده به واسطه نبودن نان و گوشت بود و رفقن این دو صنف به خانه
جناب حجت‌الاسلام میرزا حسن آشتیانی و شکایت از نبودن سوخت و
گندم و گوشت و تغییرات نصرت‌السلطنه و تعارفاتی که می‌خواهد. میرزا هم
به شاه عرض کرده. اما نصب نیرالدوله و از کجا منتخب شد معلوم نیست.

.۱۴۰. همان، ش. ۸۹۹ بیست و چهارم جمادی الثانی ۱۳۱۴.

.۱۴۱. همان، ش. ۸۹۹ بیست و چهارم جمادی الثانی ۱۳۱۴.

.۱۴۲. ر.ک: همان، ش. ۹۰۴ بیست و پنجم شعبان ۱۳۱۴.

.۱۴۳. با توجه به خبر منتشره در روزنامه ایران قطعاً تاریخ فوق اشتباه است؛ در این مورد همچنین ر.ک: غلام‌حسین افضل‌الملک، ص. ۸۴.

این شاهزاده اوایل پیشخدمت شاه شهید بود. بعد از فوت پدرش حکومت نیشابور رفت که همیشه پدرش حاکم آنجا بود. می‌گویند فرمانفرما این اسباب را فراهم آوردکه حکومت طهران هم جزو کارهای او باشد و بدون ملاحظه احکامات شاهزاده را در این اداره هم مجرما و ممضی دارند. نصرت‌السلطنه سخت بود و تمکین نداشت. نیرالدوله محال است تمکین نکند.^{۱۴۴}

غلامحسین خان افضل‌الملک در معرفی بیشتر نیرالدوله می‌نویسد:

اگر وساطت و همراهی شاهزاده فرمانفرما، وزیر جنگ، با او نبود که نوکری وی را اختیار کرده بود؛ در صورتی که هزار سال مستعد و منتظر می‌شد، حکومت تهران نمی‌یافتد؛ ممکن بود که به ایالت خراسان نایل شود، ولی حکومت تهران به او داده نمی‌شد. حکومت تهران را به رعیت‌زاده و وزیرزاده و ایل‌زاده‌ای که خیلی کافی باشد و به شاهزاده بزرگ عالی نسب می‌دهند؛ ولی به شاهزاده حقیر کم‌شأن بیمامیه‌ای که اسمی نداشته باشد نخواهند داد. این شاهزاده بسیار محیل و متملق و پست‌فطرت بود. آنقدر محیل بود که خود را به عدالت و حساب درستی موصوف کرده؛ لکن، در هر مورد که قدرت می‌یافتد، هم حقوق دیوانی مردم را می‌خورد و هم تعدی و زیادتی به فروع مالیات می‌کرد. در دوره ناصری که خبازخانه و قصابخانه مالیات گزاف و تفاوت عمل بیرون از آلاف داشت، نان و گوشت به قدری گران نبود که در دوره حکومت نیرالدوله گران شد؛ و حال آن‌که، مالیات و فروع خبازخانه و قصابخانه در دوره مظفریه، به کلی مرفوع القلم شده بود که نان و گوشت ارزان باشد. ولی این مرد تدبیرات کرد و بدعتها گذاشت و از مباشرین قصابخانه و خبازخانه اسناد تفاوت عمل گرفت، که نرخ نان و گوشت بالا رفت. و هرچه از مردم سخنی می‌ترواید که: «چرا قیمت نان و گوشت بی‌مالیات بالاتر رفته است؟»؛ او عذرها می‌آورد که برف آمده و گوسفند از لرستان نیاورده‌اند و قیمت سوخت و هیزم خبازخانه بالا رفته، به این جهت گران شده است. بعضی ملتافت دروغ او بوده، قدرت دم‌زدن نداشتند؛ و بعضی که قدرت داشتند، مال وافر داشته، از ترس منصب و کار خود مطلبی به عرض دولت نمی‌رسانیدند که مبادا به فساد و شورش منسوب و متهم

گردند. و این گرگ میش‌نما بسی تعدیات کرده، آخرالامر او سزای خود را دیده، از تهران مغضوبًا بیرونش کردند و به نیشابورش فرستادند.^{۱۴۵}

وزارت دارالخلافه تهران در دوره حکمرانی نیرالدوله با میرزا علی‌رضای سبزواری مشیرالممالک بود.^{۱۴۶}

از ابتدای ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۵ ه.ق. محمدکریم‌خان منظم‌السلطنه به ریاست وزارت دایرۀ نظمه و احتسابیه دارالخلافه منصوب شد.^{۱۴۷}

وی در اواسط ماه ذیقده همان سال به مختارالسلطنه ملقب شد.^{۱۴۸} در دوره ریاست وی بر اداره نظمه و احتسابیه دارالخلافه اقدامات مفیدی صورت گرفت که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

در روز هشتم ذیحجه ۱۳۱۵ ه.ق. حکومت تهران به میرزا عبدالوهاب نوری نظام‌الملک پسر میرزا کاظم‌خان و نوه میرزا آقاخان نوری تکلیف شد اما وی برای قبول این سمت شرایطی را مطرح کرد.^{۱۴۹} در روز عید قربان ۱۳۱۵ ه.ق. در مراسم سلام عام مظفرالدین شاه سلطان حسین میرزا نیرالدوله را از حکومت تهران معزول و نظام‌الملک را به جای وی منصوب کرد. افضل‌الملک درباره پیامد این انتصاب می‌نویسد:

مردم از امروز ارزانی نان و فراوانی گوشت دیدند، و از رشوه گرفتن نیرالدوله و گران‌کردن اجناس رهایی یافتند. میرزا علی‌رضای سبزواری مشیرالممالک، از وزارت تهران برکنار شد.

میرزا ابوالقاسم نوری، مستوفی دیوان... به وزارت تهران و بیگلریگیگری برقرار گردید.^{۱۵۰}

میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملک پس از یکصد روز حکمرانی دارالخلافه به واسطه

. ۱۴۵. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۸۴ - ۸۵.

. ۱۴۶. ر.ک: همان، ص. ۱۸۸.

. ۱۴۷. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۹۲۴ هفتم ربیع ۱۳۱۵.

. ۱۴۸. ر.ک: همان، ش. ۹۳۳ بیست و نهم ذیقده ۱۳۱۵.

. ۱۴۹. ر.ک: قهرمان میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۲۳۵.

. ۱۵۰. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۱۸۸.

یک حادثه ناگهانی در ۲۲ ربیع الاول ۱۳۱۶ ه.ق. از حکومت تهران معاف شد. مرحوم افضل‌الملک در این‌باره می‌نویسد:

جهت معاف شدن ایشان از حکومت تهران، نه از بابت سوء‌سلوک و اخذ رشوه و زیادگر قتن تفاوت عمل از اصناف و نرسیدن حقوق مردم بوده است؛ بلکه معاف شدن ایشان به جهت اشاعه عدل و احراق حق و نظم و سیاست مدن و شاهپرستی و مملکت‌داری بوده است؛ که جمعی به غرض شورش برپا کرده، مجلس‌ها ساختند و فسادها خواستند و کنکاش‌ها کردند تا جناب مستطاب نظام‌الملک از حکومت خود استغفا کرده، شاهزادگان به سرجای خود نشستند و بندگان اقدس همایون و وزراء و اهل تهران، کمال میل را به نظام‌الملک داشتند؛ که او نظمی در کار داد و جمیع لوطیان را از شرارت انداخت و زن و بچه مردم را محفوظ و مصون ساخت.^{۱۵۱}

● بربد دست شاهزاده عزیز و شورش شاهزادگان

صدور دستور بربد دست شاهزاده عزیز که از جانب پدر نوہ محمدعلی‌میرزا و از طرف مادر نوہ بهرام‌میرزا معزالدوله،^{۱۵۲} پسر دوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بود،^{۱۵۳} داستانی شنیدنی دارد. غلامحسین‌خان افضل‌الملک در این‌باره چنین روایت کرده است: جوانی آقازیزنام، که از شاهزادگان و سلسله قاجاریه است، از چندین سال قبل میل کرد که جزء لوطیان و سرکرده شوران محله شود تا امر گذران او منظم گردد. و رتبه نسب شاهزادگی از بس عقب بود. به مواجب جزیی گذران او نمی‌شد، لهذا به در لوطیگری زد تا او از زنان و بچه‌ها حظی یابد و مالی برد و گذرانی کند. کلاه‌پوست و ماهوت را به کلاه نمد تبدیل کرد. به جای پوتین و غندره و ارسی، گیوه پیکانی و ملکی شیرازی به پا کرد. کار را به جایی رسانید که تا این زمان، کسی او را جزء شاهزادگان نمی‌دانست. مردم گمان می‌کردند که او فقط از طایفة قاجاریه است. این جوان باریک‌اندام به درجه‌ای شجاعت و رشادت داشت، که از هیچ بلایی و از هیچ مستی و از

۱۵۱. همان، ص. ۲۷۷.

۱۵۲. ر.ک: قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۲۹۹.

۱۵۳. بهرام‌میرزا معزالدوله در ۸ ذی‌حججه ۱۲۹۹ در تهران سکته کرد و درگذشت.

هیچ رشیدی و از هیچ دیوانه‌ای، در زد و خورد روگردان نمی‌شد؛ به پای جان می‌ایستاد و کار از پیش می‌برد.

بایین همه تهور، معقولیت و مردانگی و آداب‌دانی و انصاف و مروت داشت. در عالم جلافت و رکالت، طوری ظرافت و سلاست داشت که می‌توانست خود را در حوزهٔ هر بزرگی درآورد. ولی او اعتنا به این سخنان نداشت؛ فقط هم خود را مصروف به لوطیگری کرده بود که در این بازار رونقی یابد، و رونق هم یافت...

این جوان در دورهٔ ناصری، در ماه رمضان، در مسجد شاه تهران با ناییان قاطرخانهٔ دیوانی که جمیعاً دعوی لوطیگری دارند، در مستلزماتی نزاعی کرد. لوطیان پامنار هواخواه و پشت‌بند آقازیز بودند؛ ولی از ترس دویست نفر اجزاء قاطرخانهٔ دیوانی، کناره یافتند. خود آقازیز به تنها یی تاب مقاومت آورده با آن جثهٔ نحیف و اندام ضعیف، خود را در آن ازدحام خلائق بر قلب قاطرچیان زده؛ به ضرب شش پر و قمه دوازده نفر را از پا انداخت و مجرح ساخت. دیگران فرار کرده جانی به سلامت دربرند.

این واقعه به عرض شاه شهید رسید؛ و حضرت والا نایب‌السلطنه، حکمران آن زمان، طوری اصلاح کرد که آقازیز سالم مانده، نواب قاطرخانه هم راضی شدند.

آقازیز از این قبیل کارها زیاد کرده و سالم مانده است؛ ولی سلامت نفس او محض صفات خوبی است که از او شنیده‌ام. این جوانی در عالم رشادت و لوطیگری خود، هیچ وقت نامردی نکرده؛ به زور خود زن و بچه‌ای را به منزل خود نبرده است و با اهل محل همراهی داشته. زن و بچه‌های همه کس را مثل عصمت خود دانسته است. این جوان طوری بود که اگر تاجر و عالم و نوکر باب آن محله، پسر خوشگلی داشت و در عبور و مورو از دست‌اندازی لوطیان محله سالم نبود؛ چون به آقازیز اظهار می‌کرد، که خانه و زندگانی من متعلق به شما است، دیگر احدی از لوطیان قدرت نداشت که به آن بچه نظری افکنده و سخنی گوید.

خلاصه، آقازیز طورها و طرزهای خوب داشت. لوطی حسابدان بود. با عموم مردم همراهی می‌کرد. در خانه او قمارخانه‌ای دایر بود. همه کس به او باج می‌داد؛ مرشدان زورخانه پامنار هم به او دستی تعارف می‌دادند. شهرت رشادت و جلالت این جوان، سالها است که در تهران معروف است. به

رقابت و همچشمی او، از هر محله‌ای هم لوطیان - مثل: علی‌قره پاچناری و حسین ببری محله قاجار و فلان استاد محله آب سردار و غیره - تا هزار نفر برمی‌خاستند و شبها شаратها می‌کردند. اما همه مثل نوکر آقازیز محسوب می‌شدند.

خلاصه، در فصل تابستان که گرما در تهران قدرت شدت می‌کند، رسم کسبه و لوطیان و بیکاران این است که: پیاده و سواره، به طرزی مخصوص از تهران حرکت کرده، به اسم زیارت امامزاده داود، که مقبره او در پنج فرنگی تهران در میان کوههای البرز واقع شده است، به هوای خوری و استنشاق نسیم می‌روند و قدری راحتی و آسایش دیده، و در شبازو ز اعتدال هوا دیده، به تهران مراجعت می‌کنند.

مقبره امامزاده داود در وسط کوههایی واقع شده که تا قریه کیگانیم فرسخ مسافت است؛ ولی در سر مقبره، ده و آبادانی و منازل و خانه‌ها نیست که زوار زیاد بتوانند آنجا منزل گیرند و راحت باشند.^{۱۵۴} فقط در آن محوطه، چند اطاق زواری ساخته شده که هر کس زودتر بزود در آن اطاقها منزل می‌کند و یک چند نفری هم در آن محوطه، چادر مختصراً می‌زنند. یک شب یا دو شب مانده، آذوقه همراه خود را خورده، حرکت می‌کنند و بعضی مردمان بی‌چادر و دستگاه، در آن محوطه یک شب و یک روز یا چند ساعتی توقف کرده، بعد از زیارت به طرف شمران و تهران کوچ می‌نمایند. خلاصه، در دو ماه تابستان، در چنین مکان تنگی که آبادانی و دکان و خانه‌ای نیست، اهل تهران ازدحامی کرده؛ هر روزی هزار نفر در آنجا توقف دارند. در این صورت، هر کسی می‌خواهد در اطاقهای ساخته شده منزل کند تا روز آفتاب گرم نخورد و شب به سرمای آن سرزمین مبتلا نشود.

در تابستان، بر لوطیان تهران حتم است که به زیارت امامزاده داود آیند و یک دو سه روزی هوای خوری کنند و به تهران مراجعت نمایند. زیارت امامزاده داود برای لوطیان، مثل طوف کعبه برای حاجیان است.

خلاصه، در تابستان این سال، آقازیز، سرdestه اهل محله پامنار و حیاط شاهی با چند تن از یقه‌چرکیان که به یقه چرکینی افتخار دارند، از تهران به امامزاده داود آمدند. چادر و دستگاه که نداشتند، و در سنگزار و کنار

۱۵۴. این زیارتگاه زوار بسیار زیادی دارد بدین جهت در اوایل انقلاب جاده اتومبیل رو آن احداث و آسفالت شد. تأسیسات متعددی نیز در آستانه این امامزاده احداث گردیده است.

چشممه سار ماندن هم باعث می شد که در روز گرمای آفتاب خورند و در شب سرما برند؛ در صدد یافتن اطاق و طاقی و رواقی در می آیند. در یک اطاق چند نفر زن را بدون مرد دیدند که ساکن شده‌اند. به آنها می گویند که: از این اطاق بیرون روید تا ما منزل کنیم. زنان می گویند که: ما این حجره را برای خود گرفته‌ایم. شما به جای دیگر روید.

لوطیان در صدد برمی آیند که به زور این زنان را بیرون کنند؛ لهذا چادر آنها را کشیده و دست بی عصمتی دراز کرده، آن زنان را عنفاً بیرون می کنند. آن زنان ناله و فریاد برآورده، و احمد! و اشريعنا! می گویند؛ که چرا در شریعت محمدی ناحسابی واقع می شود. جناب سیادت ماب اکبرشاه، ملقب به اشرفالذکرین و جناب حاجی میرزا الطف الله صدرالواعظین که از بزرگان واعظین و مردمان غیرتمند هستند در آن هنگام به زیارت آمده بودند. ناله زنان را می شنوند. از منازل خود بیرون آمده، به حمایت برمی خیزند و به لوطیان می گویند: چرا متعرض این زنان شدید؟

لوطیان دست و زبان هرزگی دراز کرده، به این دو نفر محترم و اجزاء و کسان ایشان بی اعتدالی می کنند. این دو نفر می توانستند که دادو فریاد کنند و هزار نفر زوار را محض احترام شریعت، به آزار لوطیان بگمارند. ولی محض سلامت عقل گفتند که نظام و حکومت تهران با نظام الملک است، باید به او مطلب را عرضه کنیم تا کیفر به عمل آید. لهذا هر دو سوار شده، به حالت شوریده و اضطراب از امامزاده داوود به نظام آباد منزل بیلاقی نظام الملک آمده، عرض حال کردند. جناب نظام الملک دیدند که: اگر جلوی این کار را نگیرند و حفظ شریعت و دولت نکنند، فردا لوطیان هر محله آشوبی بر سر پا کرده، از هر گوشاهی صدایی برمی خیزد؛ سورشیان زیاد می شوند و جمهوریان هم در دیوانگی و افساد و شرارت خود می افزایند و کار هرج و مرج می شود. لهذا، مأمورین غلامظ و شداد فرستاده، آقازیز، ریس لوطیان، را با چند تن به تهران احضار کرد. آنها حاضر شدند و استنطاق به عمل آمد. ثابت شد که کسان و همراهان آقازیز، به ناحق در صدد آزار زنان و بی احترامی واعظین برآمده‌اند. لهذا جناب نظام الملک، که از شرارت لوطیان مسبوق بود، محض نظم و از برای سکوت واعظین و سادات و اهل علم بفرمود که چوف و فلک آوردن. فراشان پای آقازیز را در فلک گذاشت، بنای چوب زدن گذاشتند. ناگاه، آقازیزی که چندین سال آب بی لگام خورده و

فساد کرده و از حکومت قصاصی ندیده و در میان لوطیان نامی داشته، دید که چوب می‌خورد و فردا نزد لوطیان آبرویی نخواهد داشت. لهذا از زیر جامه خود دو لوله طپانچه و شسلول بیرون آورده، تیری به طرف اجزاء و حاکم بگشاد داد. تیر خطا کرد و کسی را نکشت. لکن، جناب نظام‌الملک بفرمود که او را از زیر فلک بیرون آرند و به زندان خانه‌اش کشانند؛ تا کیفیت را به عرض شاهانه رساند.

او را به محبس بردن. بیان واقع را راپرت کرده، به عمارات بیلاقی سلطنتی که در شمران است رسانیدند. دستخط مبارک و حکم محکم صادر شد که: «دست آقازیز را که چنین خلاف و اضحوی کرده، ببرند تا دیگران چنین جرأت نکنند.» در حکم شرع محض سیاست مدن، شاهد به سيف حدی و سیاستی وافر دارد. چنین شخصی البته بیشتر حد و سیاست خواهد داشت. خلاصه روز دیگر دست آقازیز را به حکم دولت و حکومت و به رضای ملت ببریدند. آن جوان مخدول شد و به هر قدر تندروی کرده بود، سزا دید و از کسان خود خفت یافت.

کسان و زنان خانه آقازیز که بسته و خویش خود را ذلیل دیدند، به درب خانه شاهزادگان بزرگ رفته فریاد و امعیناه و واغوئا کشیدند. همه‌مه درافتاد، ماده غلیظ شد. یکی از شاهزادگان بزرگ تهران که در منصب دولتی اول کس بود و احتشامی وافر داشت، به واسطه غرضی که او را با جناب مستطاب نظام‌الملک بود، و درستی و حق‌گزاری جناب نظام‌الملک هم در آن قضیه سابق بر همه کس معلوم شد، این مطلب را دنبال کرد. از شاهزادگان بزرگ جمع‌آوری نموده، همه را همداستان و همدست کرد که به شخص سلطنت عرضه دارند که: «چرا در حکومت نظام‌الملک، دست یک شاهزاده‌ای بربیده شده است، افتخار و اعتبار ما زایل شده! باید جناب نظام‌الملک تلافی کند.» خلاصه، تمام شاهزادگان مجالس بر سرپا داشتند و عریضه‌ها نگاشتند و اظهار تظلم کردند و حفظ خانواده سلطنتی را خواستار شدند. شخص شخیص سلطنت و صدارات می‌دانستند که جناب نظام‌الملک جز نظم و سیاست مدن و جز دولتخواهی و دفع شورشیان و حفظ ملت قصدی نداشته‌اند که دفع شری کرده‌اند؛ لهذا او را نباید در مقام مؤاخذه آرند. ولی احترام خانواده سلطنت و حفظ مراتب شاهزادگان هم لازم بود؛ که یک طایفه‌ای را به واسطه یک اجتماع نباید کشت. در این صورت، دولت

بین المحظورین واقع شده؛ با کمال التفاتی که به جناب نظام الملک داشت، او را محض اسکات شاهزادگان از حکومت تهران معزول ساخت. ولی، باز ایشان همه روزه به حضور همایونی مشرف شده، مورد مرحمت خسروانی بودند. شاهزادگان هم به همین مطلب قانع شدند و ساكت ماندند. شاهزادگان می‌دانستند که اصل سخن ایشان به وفق سیاست مدن باطل است.

خلاصه، در این قضیه، بندهان اقدس همایون و شخص صدراعظم بر شاهزادگان بسی ملایمت کردند و آنها را ساكت ساختند و عموم اهل تهران، جز شاهزادگان، از بریده شدن دست آقازیز شکرگزاری می‌کردند و از نظم حکومت راضی بودند. از آن که می‌دانستند دیگر در تهران الواط را قدرت شرارت نخواهد بود و زن و بچه‌ها در عبور و مرور از کوچه‌های تنگ و تاریک، در شب و روز، به حالت تنهایی سالم می‌مانندند.

در این ایام شورش و اجتماع شاهزادگان یک روز شاهزاده عبدالعلی میرزا، که معروف به شاهزاده علی جان است و همه کس او را می‌شناسد، به بنده منزل درآمد. چون هواگرم بود، به زیرزمین رفتیم. دو نفر دیگر در نزد من حاضر بودند. باهم صحبت کردیم. شاهزاده عبدالعلی میرزا رجز برخواند و گفت: «روزها همه شاهزادگان در منزل آقازیز حاضریم و به دولت چنین و چنان نوشتمی. چه معنی دارد که دست شاهزاده‌ای را ببرند و ما ساكت باشیم؟» و ما چنین و چنان خواهیم کرد. چون لختی از این سخنان بگفت، من گفتم: «شاهزاده تند نروا بگذار تا من سوالی کنم.» گفت: «بگو!» گفتم: «اما، شخص من راضی نیستم که دست خارج مذهبی را ببرند و ناخن کافری را بکشند. و والله به بریدن دست آقازیز هم راضی نخواهم بود. اما، از شما می‌پرسم که بگویید آقازیز پسر کیست و نام پدر مرحومش چیست؟» عبدالعلی میرزا متحیر مانده، گفت: «نام پدرش را نمی‌دانم؛ ولی او از شاهزادگان است.» گفتم: «صحیح می‌گویی، آقازیز شاهزاده است. ولی، آن قدر از شاهزادگی دور افتاده و خود را به لوطیگری انداخته، که تو و سایر شاهزادگان تا دیروز او را جزء شاهزادگان نمی‌شناخید و اسم پدرش را نمی‌دانید و او را جزء لوطنیان می‌شمردید. آیا حالا انصاف است که به واسطه بریده شدن دست او، محض غرض با حکومت مجادله کنید و شخص سلطنت را به تصدیع اندازید؟ آیا نمی‌دانید که اگر به سلطان تصدیع دهید، او آزرده و از شما دلسرب می‌شود؟ زمانی که او از شما دلسرب شد، دیگر شما رونقی در ایران نخواهید

داشت. چرا این طور می‌کنید؟» شنید ساکت ماند و تصدیق کرد و گفت: «من مجبورم که با طایفه خود همراهی کنم. ولی شما راست می‌گوییدا» من در این قضیه، تعجب از این نیست که چرا شاهزادگان این اقدام را کردند؛ یکی غرض داشت، و سایرین بی‌کار و بی‌نان بوده خواستند عنوانی پیدا کنند و خود را محتاج الیه دولت قرار دهند. تعجب من در این است که: چرا شاهزاده اسماعیل میرزا معزالدوله، که عاقل و عالم و زاهد و شاهپرست و گذشته از حکومت با ثروت تمام است خود را داخل این جمع کرد. مرا مجال نشد از او پرسم. ولی، همین قدر دانم که: طایفه او را مجبور به این اقدام کرده بودند. مثلاً اگر حضرت والا ظل‌السلطان، حکمران اصفهان، و حضرت والا رکن‌الدوله، والی خراسان، در تهران بودند؛ ابدأ به اجماع شاهزادگان و حاضر شدن در این مجلس حاضر نمی‌شدند، و شأن ایشان اجل بر این صحبتها بود. آنان می‌دانند که: حفظ شأن دولتی و سیاست مدن لازم است؛ به غلط هوایخواهی نمی‌کنند. چنان که، در تهران، باز بعضی از شاهزادگان و امیرزادگان محترم بودند که ابدأ در مجلس این شاهزادگان با غرض بیکار حاضر نشدند. تعجب من فقط در اقدام معزالدوله است، که او چرا خود را داخل در این زمرة کرد...^{۱۵۵}

و پس از رفع این قضیه، یک دو ماه که گذشت، باز همان شاهزادگان بزرگ را دیدم که به منزل جناب نظام‌الملک آمده، اظهار شرم‌ساری کرده و ادبها ورزیده و پایین مجلس نشسته، با کمال تهوری که داشتند کوچکی کردند. آدمی که چنین ضعیف‌الحال است، چرا بی‌جهت تندی می‌کند. خلاصه آقازیز در خانه خود متوقف گشت و در تهران نظمی پدیدار گردید، که دیگر لوطیان هرزگی و شرارت نداشتند و به حالت مستی بیرون نمی‌آمدند. من خود شنیدم که یک نفر از سرکرده‌لوطیان به نوچگان محله می‌گفت که: «دیگر مست از خانه بیرون نیاید و به فکر هرزگی و هوستاکی نباشیدا مشغول کسب و کار شوید، که لوطی بودن فایده‌ای ندارد. در جایی که دست آقازیز، که هزار نفر ایل و تبار داشت، بربده شود؛ ما اگر هرزگی کنیم سرمان به باد می‌رود و گوشواره تیر قاپوق می‌گردد. و از این به بعد،

۱۵۵. پسر بهرام میرزا معزالدوله است که پس از فوت پدرش به این لقب ملقب شد. وی در شب جمعه اول جمادی‌الاول ۱۳۱۷ در سن شصت سالگی در تهران درگذشت. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۹۶۴ ششم جمادی‌الاول ۱۳۱۷؛ ظاهرآ مرحوم افضل‌الملک از وابستگی نسی آقازیز با شاهزاده آگاه نبوده است.

دیگر هرزگی از جوانان بیکار و بیمار تهران بروز نکرد. تمام مردم بر سیاست مدن جناب نظام‌الملک تحسین کردند.^{۱۵۶}

مرحوم قهرمان میرزا سالور در روزنامه خاطرات عین‌السلطنه با ذکر روایات گوناگون

از این ماجرا از نکات پنهان آن پرده بر می‌دارد:

نظام‌الملک نایب حسن خان را مأمور می‌کند. او رفته به فرج‌زاد، به عزیز برمی‌خورد. خودش اهل همان محله است و هر وقت در حکومت کاری نداشته از خدمه او بوده. حقها به گردنش داشته. مطلب را اظهار می‌کند و بیست تومان از مادر شاهزاده عزیز خدمت‌انه گرفته به واسطه سابقه خدمت و دوستی، عزیز بدون اکراه به همراهی او می‌رود و تفصیل را می‌گوید. نزاعی نشده، زخمی زده نشده، من پیش هیچ حاکمی نمی‌رقتم، اما خدمت نظام‌الملک خواهم آمد که تا معلوم شود بی تقصیرم. به شهر می‌آورند نظام‌الملک فوراً حکم می‌کند چوب بیاورند. عزیز هرچه می‌خواهد مطلب را بگوید و رفع اشتباه کند گوش نمی‌دهند. چون متهم هم بوده هیچ‌کس اعتنا نمی‌کند. نایب حسن هم بیشتر عجله در تنبیه او می‌کند. کشان کشان او را پای فلکه می‌برند.

در وقت چوب خوردن نوچه‌ای داشته اکبرخان نام، روی پای او افتاده او را هم جبراً دور می‌کنند. فوراً او گلوه ترباکی به گلو می‌اندازد. گلویش را گرفته آن قدر فشار می‌دهند که بیرون می‌آید.

سوه قصد به نظام‌الملک - حالا دو قول مشهور است و مذاکره می‌کنند که شاهزاده عزیز تپانچه‌ای از جیب خود در زیر فلکه درآورده و می‌گوید دیگر زندگی به من حرام است و می‌خواهد خودش را همانجا بگشود. دو تیر از تپانچه خالی شده خطأ شده به دیواری می‌خورد که نظام‌الملک در آنجا نشسته بود. نایب حسن خان داد می‌زند ای وای قصد قتل آقا را داشت. دیدی بی آقا شده بودیم. دیدی بی پدر شده بودیم. قول دیگر که نظام‌الملک و اتباع او شهرت دادند این است که سه تیر تپانچه به قصد نظام‌الملک خالی کرده و گلوه در اطاق شش گره بالای سر نظام‌الملک به دیوار اطاق می‌خورد. به هر جهت سعایت را بیشتر نایب حسن خان کرده، نظام‌الملک منقلب می‌شود. می‌گویند غش کرده. خانم نظام‌آباد بود که نظام‌الملک با دو عدد تپانچه و

یک قطار فشنگ وارد می‌شود که نزدیک بود امروز شهید و قتیل این تپانچه شوم. زنش و دخترانش شیون می‌کنند. نظام‌الملک عریضه به شاه می‌کند و تپانچه‌ها را روانه اردو می‌کند که در چهار فرسنگی بوده. دستخط می‌آید عزیز را بکشید. نمی‌نویسند شاهزاده است.

قطع دست شاهزاده عزیز - بعد روز دیگر نظام‌الملک حکم می‌کند هر دو دست شاهزاده عزیز را قطع می‌کنند. مذکور می‌دارند میرزا‌با‌والقاسم خان وزیر خودش روی سینه عزیز نشسته و میرغضب دست اور ابریده. دستها را در بازار گردانده، اقوام عزیز می‌رونند او را به خانه می‌برند و تا غروب دست خود را در روغن داغ نگذاشته که بلکه هلاک شود. به هزار زحمت راضی کرده‌اند بخیه زده و در روغن گذاشته. این مطلب در پنجشنبه ۱۵ [ربیع الاول] واقع شده یعنی حکایت چوب خوردن و تپانچه درکردن. امروز ۱۷ [ربیع الاول] قطع ید او شد.

منع قصاص شاهزاده

عصر شاهزادگان عظام از طایفه معزالدوله و عمادالدوله به خانه شاهزاده عضدلدوله اجماع کرده اثناً و ذکوراً حاضر شده سایر شاهزادگان هم رفته‌اند. عضدلدوله نطقی کرده که هنوز کفن شاه شهید آقامحمدخان خشک نشده که وصایای او را فراموش کرده‌اند که شاهزادگان را قصاص نباید کرد. نسق نباید نمود. احترام آنها تا این درجه منظور است. شاهزاده عزیز کاری نکرده که دستهای او را قطع کنند. خیلی مفصل جمعاً عریضه به شاه کرده که اول نایب حسن خان باید به سزای خود برسد. بعد هم نظام‌الملک عزل شود، و الا ساكت نشده خودمان نایب حسن خان را تکه‌تکه می‌کنیم...

باز هم درباره قضیه عزیزخان - آقاموچول نامی است برادر معین التجار کردستانی ... دختر جبرئیل مشهور راکه... وقتی خیلی مشهور و بسیار خوب بود الآن تعریفی ندارد، همراه به امامزاده داود (ع) می‌برد. اکبرشاه نام سید روضه‌خوان با موچول دوستی دارد و اهل کار هم هست. از این کارها خیلی کرده، رفیق راه و منزل بوده. شاهزاده عزیز هم با مادر و خواهر و کسانش وارد به امامزاده داود می‌شوند. جمعیت زیاد بوده دوسته اطاق بیشتر نیست. آدم عزیز با آدم موچول نزاع می‌کند. دو سه کشیده و مشت به هم می‌زنند. مردم مانع شده جدا می‌شوند. اکبرشاه یک سره از آنجا نظام‌آباد می‌رود. حاجی میرزا‌الطف الله و پسرهای نقیب‌السادات هم همراهی با اکبرشاه می‌کنند.

مطلوب را به طورهای دیگر به نظام‌الملک مشتبه می‌کنند. عزیز هم متهم و مشهور به فساد و هرزگی است و حکام و اغلب مردم از شرارت او مستحضرند. نظام‌الملک نایب حسن را روانه می‌کند. آن‌دوهم کدورت داشتند در فرج زاد عزیز را ملاقات می‌کنند. عزیز مطمئناً که کاری نکرده و نایب حسن هم اهل همان محله و با عزیز سالها آشنایی داشته به همراه او می‌رود. بریدن دست شازده - حالا از بس در این ملاقات اختلاف روایت است حاق مطلب به کلی از میان رفته و هیچ‌کس نفهمیده. یک‌صدتومان هم موچول به نظام‌الملک می‌دهد که عزیز را چوب بزند. این صدتومان پدرش را درمی‌آورد. عزیز را روز پنجشنبه گذشته وارد می‌کنند. تفصیل را نوشتم چوب می‌زنند و این مطلب محقق شده که عزیز برای او تپانچه در نکرده. چه اولاً سرش به سمت نظام‌الملک بوده و ثانیاً سرداری و قبايش از آتش تپانچه سوخته و دلایل دیگر هم می‌آورند که بر صدق آن گواهی می‌دهد. یک دفعه عزیز را چوب می‌زنند. بعد نظام‌الملک فحش پدر و مادر می‌دهد. عزیز تندي می‌کند. دفعه دوم او را با چوب و لگد به پای فلکه برده مجدداً چوب می‌خورد که تپانچه در می‌کند. این هم معلوم نیست که حقیقته قصد هلاک خودش را داشته یا محض این که ضاربین واهمه کرده و عزیز برخاسته فرار کند و بر اشتئار او بیفزاید که از زیر فلکه و چنگ بیست فراش هم عزیز فرار کرد. باری نظام‌الملک عریضه به شاه می‌کند. در اینجا است که ایراد کلی وارد می‌آورند. می‌نویسد عزیز لوطی پامناری پنج تیر تپانچه به سمت من درکرده و از اقبال بی‌زوال شاهنشاهی تصدق نشدم. دیگر اسم شاهزاده نمی‌نویسد. شاه هم حکم می‌فرمایند دستش بریده شود. نظام‌الملک دستخط می‌کند هر دو دست عزیز را قطع کنند. دیگر ابداً تأملی در اجرای این حکم نمی‌کند. صبح روز عید قبل از طلوغ آفتاب، وزیر پدرساخته دیوانه در نظامیه با شش نفر میرغضب اجرای حکم می‌کند. دستها را هم نه از مج بریده‌اند نه از مفاصل. از وسط بریده‌اند. آن هم به زحمت زیاد. می‌گویند دو ساعت طول کشید. در اول عزیز خیلی نقلای می‌کند و کتک فراوان می‌خورد. پس از آن که شروع می‌کنند تا آخر آخ نمی‌گوید و هیچ جزع نمی‌کند. روغن هم حاضر نکرده بودند تا یک روز خون می‌آید. می‌گویند میرزا ابوالقاسم خان خودش روى شکم عزیز افتاده بوده که تکان نخورد. یک همچو پدرساخته دیوانه در تمام ربع مسكون پیدا نمی‌شود. دیوانه محض است و هرچه به نظام‌الملک

گفتند این دیوانه را داخل کار نکن محض این که نوری بود فایده نکرد.... نظام‌الملک بیچاره پنجاه سال مشق معقولیت و درستی کرد و در این مدت که ریاستها داشت احدي را از خود نرنجانید. با تمام مردم کوچک و بزرگ راه رفت. منتظر الصداره بود. یک مرتبه خودش را به واسطه این حرکت ضایع و نابود کرد.^{۱۵۷}

● حکمران جدید تهران

با عزل نظام‌الملک شاهزادگان از مظفرالدین شاه استدعا کردند که حکومت تهران همانند گذشته به یکی از شاهزادگان محل شود. مظفرالدین شاه به شاهزاده عضد‌الدوله تکلیف کرد که شاهزاده مورد نظر را معرفی کند. لیکن شاهزادگان از پیشنهاد خود عدول کرده و صلاح نمی‌دانند که در این مورد دست به اقدامی بزنند که حمل بر غرض آنها تلقی شود. بنابراین مظفرالدین شاه میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله پسر میرزا علی اصغر مستوفی

تبریزی را به این سمت منصوب کرد. روزنامه ایران در خبر این انتصاب می‌نویسد: از آنجاکه مراتب کفایت و امانت و کارآگاهی و بی‌طبعی جناب ناظم‌الدوله که از وزراء عظام دربار دولت و چاکران بادرایت آستان همایون سلطنت هستند روزگاریست در پیشگاه همایون اعلیٰ به منصه شهود رسیده و خاطرمبارک شهریاری را به جناب ایشان وثوق و اعتمادی تمام است حکومت جلیله دارالخلافه باهره و توابع و مضافات را با صوابدید جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم به عهده کفایت جناب معزی‌الیه واگذار و از قرار شرح فرمان همایون و دستورالعمل جداگانه حدود و تکالیف این حکومت جلیله و ایالت مهمه را مقرر و معین و محض مزید مرحمت یک ثوب بالتوی ترمه خلعت خاص خسروانی به انضمام سردوشی الماس از درجه اول به افتخار ایشان مبذول فرمودند.^{۱۵۸}

روزنامه ایران در همان شماره در گزارش شروع به کار حکمران جدید تهران

می‌نویسد:

۱۵۷. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۲۹۹ - ۱۳۰۲.

۱۵۸. روزنامه ایران، ش. ۹۴۱، چهارم ربیع‌الثانی ۱۳۱۶.

... از بدایت نصب به حکومت به اقتضای درستکاری و کارданی و بی‌طبعی به ترتیب امور ولایت و تمهید آسایش و رفاه حال قاطبهٔ قاطینین پرداخته نخست شروع به توفیر ارزانی و تنزیل اسعار که نخستین شرط این مقصود و اهمّ از همه امور است نمودند و بعضی بدعتها و عوارض و تحملات که به اسم تفاوت عمل و غیره دخل مخصوص کارگزاران حکومت و علت اصلیه گرانی اجناس و ارزاق بود از قبیل پیشکشی قصابخانه و حق‌الحکومه میدانهای بارفروشی و درب باگی و غیره همه را متوقف و موقوف داشته قیمت میوه‌جات و بعضی اصول ارزاق را معین نموده و به موجب اعلانات و انتشار نامجات تمام اهالی شهر و اطراف را مطلع ساختند. امید است که از این اقداماتِ حسنة حکومت جلیله و وزارت نظمهٔ نتایج منظوره که مزید آسایش و رفاه حال اهالی است بر وجه اکمل حاصل شود.^{۱۵۹}

قهرمان میرزا سالور در رابطه با درستکاری و بی‌طبعی نظام‌الدوله می‌نویسد:

نظام‌الدوله را حاکم می‌کنند. ماهی هم هزاروپانصد تومان مخارج می‌دهند که از گشت‌ونان چیزی نگرفته جرم و خیانت و طمعهای بی‌معنی را که مورث این نوع خدمات می‌شود کنار بگذارد و حال آن که امکان پیدا نخواهد گرد.^{۱۶۰}

میرزا سدالله خان نظام‌الدوله نیز در ادارهٔ حکومت دارالخلافه توفیقی به دست نیاورد. بر اثر احتکار و گرانی، ساکنان دارالخلافه تهران با مشکل کمبود نان رویه‌رو شدند و اگر دولت به موقع اقدام نمی‌کرد قحطی سال ۱۲۸۸ ه.ق. در تهران تکرار می‌شد. قهرمان میرزا سالور در شرح خاطرات ماه جمادی‌الثانی ۱۳۱۶ ه.ق. در این باره می‌نویسد:

تمام کسب و حرفة اهل ایران منحصر به احتکار شده. گندم می‌خرند انبار می‌کنند. هیزم، روغن، برنج، پنیر، ماست هرچه ممکن شود و آن وقت گران می‌فروشنند. کاری نیست. کسب و کاسبی منحصر به احتکار است و عجب منفعت خوبی و زودی می‌رساند. مثلاً هر کس پنج تومان جو خریده به فاصلهٔ دو ماه که الان باشد ده تومان و شش هزار می‌فروشد. بیست روز پیشتر هر کس روغن ری چهار تومان خریده الان پنج تومان می‌فرشد و قس - على هذا. طهران روزیه روز گرانی شدت می‌کند. اگرچه بعد از چند مجلس

مقدار زیادی از انبار شاهی گندم گرفته و در میان محترمین و ملاکین هم طرح کرده، از هر یک به فراخور شان و مکنت او خرواری نه تواند داده گندم گرفتند. اما باز نان کم و گران است. طهرانی‌ها هم معمول ندارند در خانه آذوقه نگاه دارند. یک شب نان کم بشود نصف شهر گرسنه می‌خوابند. خداوند رحم کند. خیلی بد اوضاعی است. تمام ایران مغشوش و منقلب است. یک برف بیاید کارها تمام است.^{۱۶۱}

غلامحسین خان افضل‌الملک در گزارشی مشروح از این واقعه چنین روایت کرده

است:

در فصل سنبله و میزان هذالسنّة هزار و سیصد و شانزده^{۱۶۲} که وقت دروکردن و برداشتن خرمنها بود؛ زارعین هر ملکی در بلوکات تهران - مثل: خوار^{۱۶۳} و ورامین و سایر بلوک - خرمنها را که روی هم ابانتند، گمان کردند که حاصل خوب به دست آمده است. و خدارها و اهل تخمین، هر خرمنی را پریار تصور کردند. ولی، چون خرمن کوپیده شد و گندم از کاه جدا گشت و به میزان آمد، تمام خداران و خراصان که وزن گندم و جوهر خرمنی را به تخمین درمی‌آوردند، دیدند خطأ کرده‌اند و حاصل درست به عمل نیامده است. مثل آن که، خرمنی را که به چهل خروار گندم حدس و تخمین زده بودند، بیست خروار و هیجده خروار به دست آمد، و از هر خرمنی نصف‌انصف و نیم‌نیم برداشته شد. به این جهت، بار گندم هر روز در میدان کم آمد و آوردن آرد به خبازخانه دیر رسید و کسر آمد.

خبازان و اهل شهر محتاج به گندم خمسه و ساوه و عراق شدند. کرایه بارگیری گندم از شهرهای دور، بر قیمت گندم قدری افزود. لهذا خبازان بهانه جزیی به دست آورده، پخت نکردن و فوق‌الانصاف قیمت نان را بالا بردن؛ و در آرد، سبوس و خاک اره و بعضی چیزهای دیگر مخلوط کردن و بر نمک نانها افزودند و شاطران نانوایانه، به دستور استادان خبازخانه، در پختن نان و نان درآوردن از تنور اهمال کردند: که مردم در دکه نانوایی دو پشتہ و سه پشتہ جمع شوند و از نبودن نان هراسان شوند و به قیمت گران خرند؛ و اگر

۱۶۱. همان، ج. ۲، ص. ۱۳۴۱.

۱۶۲. برابر ماههای شهریور و مهر سال ۱۲۷۷ ش.

۱۶۳. گرمسار کنونی.

از هر ده سیز نان، هفت سیز نان به ایشان دادند، از بیش و کمی دم نزنند و به بردن همان هفت سیز نان به جای ده سیز، قانع شوند که فرزند و عیال ایشان بی نان نشوند و از گرسنگی نمیرند.

سیحان‌الله! این طایفه جاکش صفت، بسی بی‌اعتدالی کردند؛ و نزدیک بود از بی‌نظمی، مثل دوره ناصری که در سی سال قبل وقوع یافت، قیمت نان به پنج قران یا پنج هزار دینار و شش هزار دینار رسید، که آدمیان بچگان را دزدیده و در دیگ پخته و خوردن و سگان را کشند و قوت خود کردند. نستجیر بالله من هذا البلا و من در خاطر دارم که مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار اعظم که صدراعظم آن دوره بود، از خود مجاناً روزی ده هزار قرصه نان در میدان مشق به ضعفا می‌داد که از گرسنگی نمیرند. باز در روزها، چند بار دیدم که در کنار کوچه، مرد فقیری افتاده و از گرسنگی دوشبانه روز مرده است. و بسی بیهوده و گرسنگان یک شبانروز در کوچه‌ها افتاده بودند؛ که زنان از خانه خود بیرون آمدند، در دور بیهوده جمع شده، نانی به دهانش می‌رسانندند و او را به تدبیرات به جان می‌رسانندند. او به صعوبت و عجز نانی می‌خورد و چند روزی جانی درمی‌برد، و باز بسیار می‌شد که چند روز دیگر او را مرده می‌یافتدند.

باری، آن دوره گذشت و من در این زمان، حقیقت آن حال را می‌نویسم. و کنون، درباره این زمان به راستی چنین می‌نگارم که: قیمت گندم بالا رفت و ملاکین گندمهای خود را در اتیار ذخیره کرده، منتظر شدند که قیمت هر خروار گندم به پنجاه تومان و بیشتر رسانند و اهل تهران را تلف کنند. لکن، این سلطان عادل و باذل اهل عیش و عشرت و شرابخوارگی و شکار نبود، که به خمر و خمار و نگار و عقار پردازد و روزها از آسایش دادن رعایا به غفلت و اهمال گذراند. سعی اکید کرد؛ جدی بلیغ نمود که: من از خزانه دولت، زیادتی قیمت گندم را می‌دهم که خبازان نان را ارزان فروشند.» الحق، جناب مستطاب صدراعظم نهایت اهتمامات را به عمل آورد و دقت کرد؛ و اصناف را خواست و ضررها کشید، و گماشتگان کافی بسی غرض در سر این کار گماشت، که ترتیبی فراهم آمد و عمل نان منظم شد و مردم از قحط و غلام برجستند و خاطر کسی را نخستند.

جناب مستطاب صدراعظم دیدند هر کس را بر سر انتظام نرخ بگمارند، باز از ملاکین و محتکرین رشه می‌گیرد و قیمت نان را بالا می‌برد و مردم شورش

می‌کنند. از برای انجام این کار، شخص حاجی محمدحسن کمپانی، امین سابق دارالضرب، را که از حیث عقل و تمول و کفايت و پلیتیک تجاری و کثرت مال و ترقی قیمت اجناس، و اعتبار مالی و قولی و وصول کردن مطالبات خود، و معروفیت در فابریکات و کارخانجات جمیع ممالک اروپ، از جمیع ریس و مرئوس تجار ایران برتر و بالاتر بود. به هر کارخانه فرنگ که فرمایش ساختن اسبابی و آلاتی می‌داد؛ فوراً تا پنج کرور برای او پارچه و اسباب مهیا کرده، به ایران می‌فرستادند که او به فروش رساند و قیمت برای آنان ارسال دارد.

چون این تاجر بی‌طعم و مستغنى از مال برای انجام این خدمت منتخب شد، وی خدمتی به دولت و ملت کرد. از روی جرأت به خانه محتکرین، که علماء و صاحب ثروت بودند، رفت و به آنها گفت: «باید گندم خود را به خبازخانه بدهید و قیمت آن را از قرار خرواری ده تومن از من نقداً بگیرید؛ که من به تدریج از اساتید خبازخانه بگیرم».

مردمانی که از املاک خود گندم بسیار داشتند، در تهران زیاد بودند. ولی، شاخص و بزرگواریشان: یکی جناب ظهیرالاسلام آقای امام جمعه و یکی جناب میرزا محمدعلی خان قوام الدوله بود. امام جمعه به درجه‌ای شهامت و بسط ید و بستگی به سلطنت داشت، که حاکم تهران و احدی از وزراء قدرت نداشت که به دریخانه او رود و گندم انبار او را به فلان قیمت طلب کند.

حاجی محمدحسن اول به خانه جناب امام جمعه پا گذاشت، و گندم خواست که از قرار خرواری ده تومن قیمت آن را کارسازی کند. در پایین مجلس نشست و سخنها گفت. جناب امام جمعه با کمال ممتاز و جمعی از اصحاب و خاصان، در صدر مجلس نشست و فرمایشات کرد؛ و گاهی به لطایف الحیل عذرها آورد و آخرالامر، به حاجی محمدحسن گفت که: «شما اول از سایر ملاکین گندم بگیرید، و بعد به من پردازید». حاجی محمدحسن گفت: «شما پرزوتر و قویتر از اهل این شهر هستید. اول نزد شما آمده گندم می‌گیرم تا دیگران حساب خود را کرده، گندم از انبار خود بیرون آورده، به قیمت ده تومن به خبازان بفروشند و قیمت از من ستانند که مسلمین آسوده باشند».

حاجی محمدحسن که مستغنى از گرفتن ده هزار تومن رشوه بود، و مخالفت با او مخالفت با دولت محسوب می‌شد، و امتیازات دولتی در این صورت از

میان می‌رفت؛ لهذا جناب آقای امام جمعه از انبار گندم بیرون آورد و به خبازان داد و قیمت از حاجی محمدحسن گرفت. و قوام‌الدوله نیز گندمها داد و همراهی کرد. سایر ملاکین تهران و محترکین، گندمها بیرون آورده‌اند و قیمت آن را از حاجی گرفتند.

نعمت فراوان گشت و در خبازخانه فراوانی دیده شد. منتهای گرانی نان در این سال، به یک قران رسید که پیش به هفت‌صد دینار می‌فروختند، و کنون به هزار دینار به فروش رساندند. آنقدر توفیر قیمت، چندان به اهالی صدمت وارد نمی‌آورد.. مردم از فراوانی نان و باز شدن دکاکین خبازخانه آسوده شدند. در این سال، قیمت هر خرواری گندم به بیست تومان رسید و در این صورت، باید نان یک من دوهزار دینار به فروش رسد. ولی، شخص‌های بیش از سلطنت مرحومتی فوق العاده درباره رعایای تهران و عموم ایران فرمودند. قرار دادند که گندم را از ملاکین به قیمت خرواری بیست تومان بخرند؛ و به نانوا داده، از آنها هر خرواری ده تومان بگیرند که نان را از قوار یک من یک هزار ریال به فروش رسانند؛ و از هر خرواری که ده تومان دیگر باقی می‌ماند، توان آن را دولت بدهد که مردم آسوده باشند. درسر این کار، تقریباً دولت ایران دویست هزار تومان در توفیر قیمت گندم رعایت کرد، که نان ارزان به فروش رسد.

هیچ یک از سلاطین قاجاریه، با رعایای خود این طور سلوک نداشته بودند که این سلطان عادل باذل سلوک داشت. نصف قیمت نان مردم را از خزانه عامره داد؛ مردم دعا گو گشتند. مجلس انتظام نرخی در سرای امیر، در حجره حاجی محمدحسن فراهم گردید؛ که وزرای محترم در آن مجلس حاضر می‌شدند و قیمت مأکولات را به درستی و بی‌غرضی معین می‌کردند، که کسبه در زیادتی تسعیر هرج و مرج نکنند. الحق، وزیر نظمه، مختار‌السلطنه سردار، هم کمال نظم را در کار آورد. از کسبه رشوت نگرفت و نگذاشت که احدی از کسبه تعهدی کند. خود به شخصه رسیدگی می‌کرد و به لباس مبدل به میدان و درب دکاکین رفته، از نرخ اشیاء استحضار می‌یافت؛ و بسی سیاستها کرد. در این سال که غله گران بود، فواكه و بقول و لبنتیات به طوری ارزان بود که در سنه قبل هم، اهل تهران این‌طور میوه ارزان نخورده بودند. به حسن مواظبت حاجی محمدحسن و انتظام مختار‌السلطنه، قیمت اشیاء تنزل کرد. مردم آسوده شدند و همگام مداعح حاجی محمدحسن کمپانی شدند. حاجی

محمدحسن در سابق ایام چندین سال مبغوض اهل تهران و اهل ایران بود. بعضی ضررها ملتی و خسارات اهل ایران را در معاملات، و انحطاط سکه نقره و مس را نسبت به او می‌دادند و داستانها می‌گفتند. اما، او در این چند ماهه که مدیر مجلس انتظام نزخ بود و کفایتها به ظهور رسانید و از احدی ترس نبرده، انبارهای گندم شکافت و نان را برای اهل تهران فراوان ساخت و ایشان را از قحط و غل نجات داد؛ رتبه خود را به جایی رسانید، که تمام مردم فدوی و مذاح او شدند و از بدگوییهای سابق او استغفار کردند و در تمجید او به هر مجلسی بی اختیار بودند.

اما افسوس که چندماهی بیشتر طول نکشید که او همین سال، در ماه شعبان، وفات کرد. عموم مردم، بدون استثنا برای او طلب مغفرت کردند و بر وفات او افسوسها خوردند.^{۱۶۴} به حکم دولت حاجی محمدحسین آقا، فرزند قابل او را که دارای بسی ثروت است، به جای آن مرحوم به مدیری مجلس انتظام نزخ برقرار داشتند. همه روزه، با سایر اعضای محترم در دارالتجارة خود، که در سرای امیر است، مواظب این خدمت هستند؛ و تهیه ناهار و اسباب پذیرایی اهل مجلس به عهده ایشان است. این جوان قابل عامل، که مثل پیران سالخورده و چکیده تجارت و عصارة مهارت است، در انتظام نزخ و رسانیدن گندم به خبازان و از خارج ولایات گندم به تهران آوردن، بسی بی اختیار بود؛ و روزها سوار شده، از درب دکاکین خبازان می‌گذشت که خبازان تقلیبی نکنند و در فروش نان مردم را معلطل نسازند. در کفایت و هنر و بی‌طبعی در این کار، پسر همان پدر بود که عاقبت بخیر شد. حاجی محمدحسین آقا هم چندماهی در این کار، نهایت خداشناسی و مردم‌داری را منظور داشت. ولی، در سنّة آتیّة هزار و سیصد و هفده، به واسطه بعضی محظورات که مجال شرح آن را ندارم، از این خدمت استغفا کرده، خود را به اختیار به کنار کشید و به نظم اعمال خود پرداخت.^{۱۶۵}

در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۷ ه.ق. حاجی غلام‌رضاخان آصف‌الدوله^{۱۶۶} پسر حسین‌خان

۱۶۴. قهرمان‌میرزا سالور در این باره می‌نویسد: «... این بیچاره عادت به دعا نداشت. تا بود گرفتار ناله و نفرین مردم بود. این دو سه ماه جمعی دعاگو پیدا کرد و به مزاجش نساخت...» قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۳۶۷.

۱۶۵. غلام‌حسین افضل‌الملک، ص. ۲۸۷ - ۲۹۰.

۱۶۶. شهاب‌الملک سابق

نظامالدوله شاهسون اینانلو به حکمرانی دارالخلافه تهران منصوب شد. در بخشی از حکم انتصاب او آمده است:

... حکومت تهران و نظمیه و خالصجات و ایلات اطراف و عموم متعلقات و کسبه و اصناف را، من دون الاستثناء، به آصفالدوله مرحمت و واگذار و او را مطلقاً در این حکومت و خدمت مقندر و مختار فرمودیم، که تمام بدعتهای غیرصحیحه را رفع و هر امر مخل نظم را دفع و نان و ارزاق را فروان و ارزان و شهر و کل توابع را قربین امنیت نموده، خالصجات و ایلات را منظم و اسباب انتظام را، من جمیع الجهات، فراهم نماید و بر اعتمادات و حسن اعتقادات ما بر دولتخواهی و کاراگاهی خود بیفزاید، مقرر آن که تمام وزراء عظام و چاکران دربار سپهر احتشام او را حاکم بالاستقلال دانسته، محترم شمارند. شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷.^{۱۶۷}

غلامحسین خان افضلالملک در رابطه با انتصاب آصفالدوله به حکومت تهران

می‌نویسد:

کنون من درباره این حاکم از خوب و بد نمی‌نگارم. هیجده سال قبل، جزیی محبتی درباره من کرده و احتراماتم را منظور داشته است؛ باید قرض خود را ادا کرد. اهل تهران، بلکه اهل ایران و جریده‌نگاران، به من ملامت خواهند کرد که چرا حقیقت حال هر کس رانگاشتی و شرح حال این حاکم را به بونه اجمال گذاشتی؟ من عرض می‌کنم: قصاصن قبل از جنایت لازم نیست. من به کارهای سابق ایشان حق اعتراضی ندارم. از امروز که حاکم شده‌اند، اگر بدسلوکی کردند، در آخر حکومت ایشان مختصری به حسن اقوال یا سوء اعمال ایشان اشارتی خواهم کرد. کنون، همین دو سطر کافی است.^{۱۶۸}

مرحوم قهرمان میرزا سالور در شرح خاطرات چهارشنبه ۱۵ صفر ۱۳۱۸ ه.ق.

تصویر روشنی از بی‌کفایتی و سوء مدیریت حکمران بالاستقلال درالخلافه تهران به دست داده است:

امروز شورش مختصری در طهران به واسطه کمی نان برپا شد. گندم ارزان شده باز نان را گران می‌فروشند. جمعی از زنها به سمت دارالحکومه رفتند که

.۱۶۷. روزنامه ایران، ش. ۹۶۳ بیست و سوم ربیع الثانی ۱۳۱۷

.۱۶۸. غلامحسین افضلالملک، ص. ۴۱۸

عرض حال خود را به آصفالدوله بکنند. جناب حکومت پناهی متغیر شده امر نموده‌اند زنها را از حیاط بیرون کنند. فراشها کتف می‌زنند. زنها طاقت نیاورده هجوم می‌آورند. جمعیت مرد هم که در خیابان و دور و نزدیک بودند به حمایت زنها برخاسته غلبه می‌کنند. آصفالدوله پشت بام فرار کرده را شکسته آنچه اسباب بوده غارت می‌کنند. آصفالدوله با وحدت تمام در و پنجره به خانه شعاع‌السلطنه می‌رود. جمعیت از کارهای آنجا که فارغ شده به سمت خانه میرزا اشتیانی می‌رود. جناب حجت‌الاسلام با وجودی که روز قبل وعده داده بودند که حمایت‌نموده و خودشان هم حاضر شده رفع‌این تعدیات را بکنند بیرون نمی‌آیند. زنها داخل حیاط بیرون و اندرون آقاشده و هرچه تصرع و الحاح نموده‌اند آقا اجابت نکرده و بیرون نمی‌آیند.^{۱۶۹} طاقت زنها طاق شده دست به سنگ و چوب کرده هرچه شکستنی بوده می‌شکنند... بعد سپهسالار آمده به هزار زحمت جمعیت زنها را متفرق می‌کند. دکاکین بسته شده و از اردو افواج برای حفظ شهر می‌آید. جمعی از آنها به سمت خانه آقاسید محمد مجتبه رفتند. آقاپلیتیک به خرج می‌دهد برای آنها ناهار حاضر می‌کند، استعمالت می‌کند. کاغذ برای شعاع‌السلطنه و سپهسالار می‌نویسد....

دو سه نفر زن و چند نفر مرد زخمی شده می‌گویند دو سه نفر زن هم تلف شده. به هرجهت آشوبی است و خداوند به خیر بگذراند. این آصفالدوله در ظرف این یک سال یک کورو مداخله کرده صغير و كبر ناله و آه دارند.^{۱۷۰}

چون در این هنگام مظفرالدین‌شاه در سفر اروپا بود،^{۱۷۱} آصفالدوله هم چنان به حکومت تهران ادامه داد. پس از بازگشت شاه در نیمه ماه رمضان ۱۳۱۸ از حکمرانی تهران برکنار شد.

در شانزدهم رمضان سال ۱۳۱۸ ه.ق. شاهزاده سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله به حکومت دارالخلافه تهران و مضافات و توابع منصوب شد. در رابطه با انتصاب وی

۱۶۹. به طوری که مرحوم نظام‌الاسلام کرمانی نوشه است ایشان در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه از خوان نعمت بهره‌مند شده بودند. ر.ک: محمدبن‌علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۳، ص. ۶۵۶.

۱۷۰. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۴۶۷.

۱۷۱. سفر اول اروپا که از روز پنجشنبه ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۱۷ آغاز و روز یکشنبه ۲ شعبان ۱۳۱۸ خاتمه یافت.

دستخط زیر از سوی مظفرالدین شاه خطاب به میرزا علی اصغرخان اتابک صادر شد.

جناب اشرف اتابک اعظم چون عین‌الدوله را که در شاهپرستی و دولتخواهی و کفایت به نفس نفیس مقدس مکرّر امتحان فرموده‌ایم و از نظام طلبی و کاردانی و عدم ملاحظه در اجرای مقاصد مقدس همایونی که از وجود او سراغ داریم خاطر مبارک ما قرین رضایت است. لهذا به ملاحظه کمال حکومت طهران و خالصه و حضرت عبدالعظیم علیه السلام و خوار و ایلات و تجربیش و اداره نظمیه و ڈاندارم و انبار مبارکه را بدون استثناء و علاوه بر ایالات و ادارات سابقه به عین‌الدوله مرحمت و واگذار فرمودیم. باید آن جناب اشرف دستورالعمل او را با تعلیماتی که لازم است از این تاریخ در نظم این ادارات معین کرده و هر تقویتی که لازم دارند در کلیه اظهارات او به عمل بیاورید، تا ان شاء الله تعالیٰ به طوری که مرضی خاطره مبارک ما است با نهایت اقتدار تکالیف چاکرانه خود را به موقع اجرا گذارد شب و روز به خدمات مقرّر اشتغال داشته خاطر مبارک ما را با کمال استقلال که به او می‌دهیم آسوده بدارد. ۱۶ رمضان سی‌چقان ییل ۱۳۱۸.^{۱۷۲}

عین‌الدوله تا ۲۲ جمادی‌الآخر ۱۳۲۱ ه.ق. حکمران تهران بود. در این تاریخ پس از استعفای علی اصغرخان اتابک ابتدا وزیر داخله و پس از چهارماه و نه روز صدراعظم و ملقب به اتابک اعظم شد.^{۱۷۳}

پس از عین‌الدوله میرزا الحمدخان علاء‌الدوله به حکمرانی دارالخلافة تهران منصوب گردید.

ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان به بررسی عملکرد علاء‌الدوله در حکومت تهران پرداخته و می‌نویسد:

عمده و مهمترین کارهای غیرقانونی علاء‌الدوله در حکومت تهران ازین قرار است: اول چوب‌زدن تجار...، دوم عصازدن به دست خودش به آقاسید‌حسن صاحب‌الزمانی در روزی که نمایندگان آقایان را در خانه عین‌الدوله نگاه داشته بود... سوم بی‌احترامی به مدبر‌الممالک مدیر روزنامه تمدن که چرا وقتی که کالسکه عین‌الدوله از خیابان عبور کرد سنگ به کالسکه خورد و

.۱۷۲. روزنامه ایران، ش. ۹۸۸، پنجم شوال ۱۳۱۸.

.۱۷۳. ر.ک: مهدی یامداد، ج. ۲، ص. ۹۵.

بی احترامی به صدراعظم شد؟ مدبرالممالک جواب داد سنگ خوردن به کالسکه چه ربطی به من دارد؟ در جواب گفت: کالسکه مقابل منزل شماکه رسیده بود سنگ به او زده شد. مدبرالممالک گفت پس تقصیر بر صاحب خانه و آن که بالاخانه را در خیابان بنایکرده است. علامه‌الدوله به غضب رفت که این آخوند جوان با من سوال و جواب می‌کند آها بچه‌ها! سزای این آخوند را بدھید. بیچاره مدبرالممالک که در آن وقت مدیرالشريعه بود، به تقصیر آن که زبان‌آوری کرد نزد حاکم، شلاق مفصلی نوش جان کرد. لیکن بعد از ملتافت شد که تقصیر از زیانش نبود بلکه از عمامه‌ای او بود، چه سنگ زدن به کالسکه صدراعظم در آن وقت جز اهل عمامیم دیگر در قوهٔ احمدی نبود.^{۱۷۴}

لیکن علامه‌الدوله از جهت تدین و ناموس و عفت خواهی و نگرفتن رشه از اقران و امثالش بهتر است. هرجا حکومت کرد آنچه را به خوبی منظم داشت، اگر سفاک بود رشه خور نبود. اگر ظلم می‌کرد ملاحظه از فقرا می‌نمود. از فاسق و فاجر و قمار متفرق بود. در حکومتش اول کاری که می‌کرد فاحشه‌خانه‌ها را می‌بست...، اگر چشم از اعمال حکومت طهرانش پوشیدم او را از مؤسسین مشروطه می‌دانم.^{۱۷۵}

علامه‌الدوله روز شنبه هفدهم ذی‌قعده ۱۳۲۳ ه.ق. ۱۳ ژانویه ۱۹۰۶ م. از حکومت تهران معزول و شاهزاده نیرالدوله برای بار دیگر حکمران تهران شد. نظام‌الاسلام کرمانی در این باره می‌نویسد:

به هرجهت علامه‌الدوله به متراتب شئی از نیرالدوله بهتر بود. مردم بلکه آقایان از حکومت علامه‌الدوله بهتر راضی بودند تا حکومت نیرالدوله. در واقع عین‌الدوله انتقامی کشید از آقایان که حکومت را از علامه‌الدوله گرفت و به شاهزاده نیرالدوله داد. از ریاعی که در زمان حکومتش نشر یافت مستفاد می‌شود تنفر از او چنان که شاعر در مقام خطاب به مظفرالدین‌شاه گوید:

خسروا خبطة‌کردن تا کی نیرالدوله و حکومت ری؟
یک نشابر او زیادش بود به و بهه عجب عجب هی هی!

۱۷۴. به این جهت مدیرالشريعه معمم مدبرالممالک مکلا شد و در انقلاب مشروطیت صدمات و لطمات بسیار به او وارد آمد و در زمان محمدعلی شاه به طور مخفی از کشور خارج شد و الگرفتار شده و حتماً مقتول می‌گردید. ر.ک: محمدبن‌علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۲، ص. ۳۷۰.

۱۷۵. همانجا

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آن که با آقای طباطبایی معاهد و هم قسم بود و به قرآن مجید قسم یاد کرده بود که در خیال مقدس آقای طباطبایی همراهی کند، ذره‌ای از ظلم و مخالفت قسم کوتاهی نکرد و اگر سوگند خورده بود که مخالفت نماید با آقایان و مانع باشد از مقصود مقدس آنها هر آینه می‌نوشت خلاف سوگندش نکرد. لیکن چون قسم برمعاونت و همراهی یاده کرده بود می‌نویسم خلاف کرد و خیلی هم خلاف کرد.^{۱۷۶}

ژ. اداره نظمیه و احتسابیه تهران در دوره ریاست مختارالسلطنه

محمدکریم خان مختارالسلطنه در دوره ریاست اداره نظمیه و احتسابیه تهران در طی حدود سه سال و نیم تصدی این اداره موفق به انجام خدمات مفیدی شد.^{۱۷۷}

غلامحسین خان افضل‌الملک در شرح وظایف این اداره و معرفی مختارالسلطنه می‌نویسد: اسم این اداره در ایران نظمیه و در خاک عثمانی خبطیه و در ممالک اروپا مسامبه پولیس است. گرفتن دزدان در شب، و حفظ و حراست محلات و دکاکین در شب، و گرفتن دزدان و مستان عربیده‌جو، و امر و نهی به فواحش و گرفتن زنان بدکار، در صورتی که فسادی برپا شده باشد، تمام به عهده اجزاء این اداره نظمیه است که در جمیع محلات تهران، شبازورز متشر و مقیم هستند؛ و هرچند نفر، حدوسی دارند که باید حوزه خود را از سرقت دزدان و عیاران مصون دارند.

این اداره نظمیه، در تحت ریاست حکومت تهران است. خود رئیس اداره نظمیه مستقل‌آ طرف نصب و عزل و امر و نهی سلطنت نیست؛ باید در تحت ریاست و امر و نهی حاکم تهران باشد. سرکرده این اداره و اجزاء را باید رئیس نظمیه گفت؛ لکن، بعضی از روزنامه‌نگاران محض تملق وزیر نظمیه می‌نویسند: فراشخانه و کشیکخانه و نظمیه و صندوقخانه و غیرها و غیرها وزارت ندارد؛ بلکه، ریاست دارد. وزارت، مخصوص امور خارجه و داخله و مالیه و علوم و بعضی از ادارات دیگر است، که اهل ذوق می‌دانند. خلاصه، امروز ریاست نظمیه، که به غلط آن را وزارت نظمیه گفته‌اند، با

۱۷۶. همان، ج. ۲، ص. ۳۷۰ - ۳۷۱.

۱۷۷. وی در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۵ ه.ق. با لقب منظم‌السلطنه به وزارت نظمیه و احتسابیه منصوب شد. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۹۲۴ هفتم ربیع‌الثانی ۱۳۱۵.

کریم اقا مختارالسلطنه است. اما مختارالسلطنه طوری کفایت و درستی به خرج داده که این ریاست را بالاتر از رتبه وزارت ساخته و خود او مستقل شده اعتنا به امر و نهی حکومت ندارد. خود او در امر نرخ بازار و گرفتن اشرار و رسیدگی به تنافع اهل شهر، در هر ملک رسیدگی می‌کند و خوب هم از عهد برمی‌آید. نظام‌الدوله، حکمران تهران که بر او ریاست دارد، ابدآ نمی‌تواند دست مداخله و تصرف او را در کارها کوتاه کند.^{۱۷۸}

اولین اقدام محمدکریم‌خان در تصدی اداره نظمه و احتسایه تهران رسیدگی به امور ارزاق مخصوصاً امر نان و گوشت و میارزه با گرانفروشی و کم فروشی بود. غلامحسین‌خان افضل‌الملک در این باره می‌نویسد:

میوه‌فروشان و قصابان و خبازان را تنبیهی بسزا می‌کرد؛ و نرخ معینی برای آنها قرار گذاشت، که نمی‌توانستند تخلف ورزند. در سال اول مداخله این وزیر نظمه به کار کسبه، میوه طوری ارزان شد که چندین سال بود کسی به آن ارزانی میوه نخورد بود. این مرد در اوایل، ابدآ رشوت از کسبه قبول نکرد. نرخی که از برای میوه گذاشته بود، شنید که: بارفروشان میدان و میوه‌فروشان بازار با زور، نهانی گران می‌فروشنند؛ یک روز، خود به میدان آمد. اهل میدان اورانمی شناختند. وی پاره‌ای تفتیشات کرد. دید که خربوزه‌هندوانه‌فروشان تقلب می‌کنند. گفت: پدرسوخته‌ها! هرچه از برای شما نرخ بندی می‌کنم، باز بعد از یک روز به هوای نفس خود گران می‌فروشید. تأدیب هم که می‌شوید، باز ترک عادت خود نمی‌کنید. بهتر آن است که مال شمارا غارت کنند. بفرمود تا مردم رجاله، که به قدر دو هزار نفر حاضر بودند، بساط خربوزه و هندوانه‌فروشی را که بارهای زیاد حاضر کرده بودند، غارت کردن. مردم ریختند و میوه‌ها را برداشتند. دیگر پس از آن میوه را گران نفروختند. روزی به او خبر دادند که: میوه‌فروش درب مسجد شاه، بارهای خربوزه از اصفهان آورده که یک من سه هزار به فروش رساند. خود منظم‌السلطنه به درب دکان آمده، خربوزه را حکم کرد تا از ابیار بیرون آوردن. به مردم ندا داد که: یک من دو هزار این خربوزه را می‌فروشیم. اهل بازار در زمستان، قیمت چنین خربوزه‌ای را ارزان یافتند؛ لهذا، اقدام به خریدن کردند. قیمت را به میوه‌فروش داده و گفت: از این گرانتر نباید فروخت!

روزی قصابی را که گوشت کم داده بود، سرازیر به قناره آویخت. ساعتی آویزان ماند، نزدیک بود که بمیرد. طلاب مدرسه امامزاده زید آمده، او را از قناره پاین آوردند و گناهش را شفاعت کردند. خلاصه، این مرد، مرد منظمی بود. نظم و آسایش مردم را بر اخذ رشوت و بردن مداخل ترجیح می‌داد؛ و مردم از او بسی تمجید کردند...^{۱۷۹}

روزنامه ایران نرخ ارزان شهر تهران را در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۶ ه.ق. به شرح زیر ذکر

کرده است:

نان به سنگ تمام یکمن بیست و هفت پول. گوشت به سنگ تمام ده سیر هیجده پول. پنیر پرچک اعلیٰ یک سیر چهار پول، وسط سه پول. بادنجان تازه اعلیٰ دو عدد یک پول، وسط چهار عدد یک پول. هندوانه اعلیٰ یک من هشت پول، وسط شش پول. گلابی اعلیٰ ده سیر هشت پول، وسط شش پول. شلیل اعلیٰ ده سیر هشت پول، وسط شش پول. انگور عسگری اعلیٰ ده سیر سه پول، وسط دو پول. خیار تازه اعلیٰ دو عدد یک پول، وسط چهار عدد یک پول. خربوزه اعلیٰ یک من دوازده پول، وسط نه پول. سیب اعلیٰ ده سیر هشت پول، وسط شش پول. تخمر غیک دانه یک پول. ماست ده سیر هشت پول. سیب زمینی ده سیر شش پول.

محض مزید توضیح نگارش می‌شود که این پولها از قرار سی عدد یک قران است. و به عموم خریداران از طرف حکومت جلیله قدغن اکید می‌شود که هر کس علاوه بر این قیمت می‌خواهد بفروشد فوراً به اداره نظمه اطلاع بدهند.^{۱۸۰}

مختار‌السلطنه در ماه شوال سال ۱۳۱۶ ه.ق. واحدی به نام سواره ژاندارم تشکیل داد. روزنامه ایران در این باره می‌نویسد:

از قرار راپورت وزارت نظمه از وقتی که حسب‌الامر اقدس همایون شاهنشاهی در اداره نظمه تشکیل هیئت سواره ژاندارم داده شده و سیصد نفر از جوانهای رشید قابل از اولاد شاهزادگان عظام و مردمان نجیب محترم تاکنون انتخاب گردیده و به معلمی علی‌خان سرتیپ مشغول مشق پا و تعلیمات نظامی هستند. در مدت قلیلی به واسطه کثرت مشق و مواظبت در

.۱۷۹. همان، ص. ۱۸۴ - ۱۸۵.

.۱۸۰. روزنامه ایران، ش. ۹۴۲. دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۱۶.

کار ترقیات فوق العاده از ایشان بروز نموده که اسباب تمجید و تعریف تمام اهالی نظام شده است. و چند روز قبل در خیابان جلیل آباد و در حضور مختارالسلطنه سردار و وزیر نظمه مشق کرده و سان دادند. معزی‌الیه محض خدمت و تشویق خاطر علی‌خان سرتیپ معلم آنها یکدستگاه ساعت طلا که یکصد تومان قیمت داشت به مشارالیه بخشیدند.^{۱۸۱}

غلامحسین افضل‌الملک در انتقاد به تشکیل سواره ژاندارم و نامگذاری آن

می‌نویسد:

این رئیس نظمه، در این سال [۱۳۱۶ ه.ق.] محض مزید شأن و شوکت و اعتبار و اقتدار خود، به مجلس دریار و بارگاه دولت عرض کرد که: محض حفظ طرق و شوارع و امنیت شهر و کثرت نفوذ نظمه، تشکیل سوار و پیاده باید بشود که مسما به ژاندارم گردد. چون مختارالسلطنه اصلاً از رعایا و تبعه عثمانی است،^{۱۸۲} این سواره و پیاده را که احداث کرد، آن را به لفظ و اصلاح عثمانیان که ژندرمه می‌گویند، موسوم نهاد. شخصی که ایرانی سرشت و اسلام پرست باشد، اگر احداث کاری کند، آن کار را به لغت ایرانی و عربی موسوم می‌سازد. ما را به لغت ترکان چه احتیاج است که اسم سوار را ژاندرمه گذاریم؛ که مورخین بعد گمان کنند که شاید عثمانیان بر ایرانیان تسلط و تفوق یافته و به این مملکت مداخله‌ای داشته‌اند، که اسم یک قسم از سواره ایشان به ژاندرمه^{۱۸۳} است.

این چند سطر را برای آن نوشتیم که: اهل ایران از لفظ ایرانی و عربی تجاوز نکنند. هر امری را که احداث می‌کنند، به لغت ایرانی اسم گذارند؛ که استبداد و استقلال ایشان معلوم شود...

باری، به حکم دولت این سواره و پیاده ژاندارم مهیا گشت. اول اعلانی کردند که: هر کس مواجب دارد و بیکار است، جزء این اداره درآید که مواجب او به سهولت از ولایات وصول شود؛ و هر کس مواجب کم دارد، بر مرسوم او افزوده شود. قریب سیصد نفر حاضر شدند، که مواجب آنها از دولت به قدر

۱۸۱. همان، ش. ۹۵۴. ششم ذیقعده ۱۳۱۶.

۱۸۲. مختارالسلطنه کرده بود.

۱۸۳. ژاندارم لغتی فرانسوی است. آن را امنیه و ضبطیه نیز می‌نامید. ر.ک: محمد معین، ج. ۲، ص.

معاش نبود و بیکار بودند. به این اشخاص اسب و اسلحه و تفنگ و یراق داده شد، و قادری بر مواجب و انعامات ایشان افزوده گشت. اداره خوبی تشکیل یافت. سواران و پیادگان ژاندرمه، همه از کسانی بودند که به ارث در دولت دارای مواجب بوده، پدر داشته‌اند. گمنام و دهاتی نبوده‌اند که بدون عنوان داخل نوکری شوند، و به تدریج جیره و مرسم بزنند.

سواره ژاندرم بسیار منظم است و نوکران قابل هستند. از جمیع سربازان و بعضی سواران بالاتر هستند. لکن، من می‌گویم: با ترتیباتی که در حقوق مملوک و دولت هست، گرفتن این سواران و خرج تراشی برای دولت، حشو قبیح است و ابدأ، دولت و ملت محتاج به این سواران نیست. همان سواره قراق، برای حفظ داخله تهران کافی است. دیگران هرچه سوار می‌تراشند و ایجاد تابین می‌کنند، محض این است که خود را مقدر کنند و در اخذ مواجب سوار ضرری به دولت آورند؛ والا، این سوارها جواب دشمن خارجی رانمی‌توانند بدھند. جواب دشمن خارجی با کارخانه توپ‌ریزی و قورخانه است. این سوار ژاندرم، سالی مبالغی خطری از دولت می‌برد و به وجود ایشان احتیاجی نیست. لکن، سواران قابلی هستند؛ حفظ آنها لازم است...^{۱۸۴}

واحد سواره ژاندرم یا ژاندرم پلیس تا سال ۱۳۳۰ ه.ق. هم‌چنان حفظ امنیت تهران و اطراف را بر عهده داشت. لباس افراد آن متعدد الشکل و عبارت بود از نیم تنه آبی آسمانی با حاشیه سفید و واکسیل، کلاه پوستی لبه‌دار با نشان شیر و خورشید که روی آن نصب می‌کردند و چکمه با زنگار و همین لباس است که بعدها هنگامی که ژاندرمری دولتی تحت فرماندهی افسران سوئیتی تشکیل یافت، با اندک تغییری، لباس رسمی افراد ژاندرمری دولتی شد.^{۱۸۵}

استعفای مختارالسلطنه

مختارالسلطنه به دنبال اختلاف نظر با غلام‌رضاخان آصف‌الدوله حکمران تهران در

۱۸۴. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۲۹۴ - ۲۹۵.

۱۸۵. ر.ک: جهانگیر قائم مقامی، *تاریخ ژاندرمری ایران* (تهران: روابط عمومی ژاندرمری، ۱۳۵۵)،

ص. ۹۴.

اواخر سال ۱۳۱۷ ه.ق. از ریاست نظمیه و احتسابیه تهران مستعفی شد و به جای او عبدالحسین خان سالارالملک به این سمت برگزیده شد.^{۱۸۶} غلامحسین خان افضل الملک درباره علل این استعفاء می‌نویسد:

چون کریم آقای مختارالسلطنه، وزیر نظمیه و احتسابیه، بسی باکنایت بود و مستقلابه قیمت نرخ اجناس و عرض و تظلم مردم رسیدگی می‌کرد، ابدآ خود را تابع و جزء حکومت تهران نمی‌دانست، این کار بر جناب غلامرضا خان آصفالدوله، حکمران تهران، گران آمده؛ می‌گفت وزارت نظمیه به اذن و اجازه حکومت در گرفتن دزدان و مستان عربیده کن و زنان فاحشه مداخله کند؛ به کار نرخ اجناس و امر و نهی به کسبه و رسیدگی به هرگونه عرض عارضین متعرض نشود. مختارالسلطنه هم به درستی خود مغروف بوده، ابدآ خود را تابع حکومت ندانسته؛ بلکه، در مجلسی با حاکم طرف مشاجره واقع شد و بعضی سخنان ناملایم به یکدیگر گفتند. مدتی، کار به این طور گذشت. آخرالامر، آصفالدوله محض دوستی چهل ساله‌ای که با شاهزاده وزیر جنگ داشت. اسبابی فراهم آورد که مختارالسلطنه به امر و نهی او رفتار کند. مختارالسلطنه از این کار امتناع ورزیده، از شغل وزارت نظمیه و احتسابیه استعفا کرد.^{۱۸۷}

شایان ذکر این که مختارالسلطنه در دوره تصدی اداره نظمیه و احتسابیه تهران علاوه بر وظایف جاری خود در امور انتظامی و خدمات شهری به مسائل اجتماعی شهر تهران نیز بذل توجه داشت. روزنامه ترییت در شرح بعضی از اقدامات او می‌نویسد: چند هفته پیش جناب جلالتماب اجل اکرم مختارالسلطنه... از کوچه‌ای عبور می‌نماید. دو نفر عمله در آن کوچه بر درخانه‌ای نشسته یکی از آنها مشغول کشیدن چیق بوده چون وزیر نظمیه از دور پیدا می‌شود این یکی به آن دیگری می‌گوید برخیز منظم‌السلطنه آمد (آن وقت وزیر نظمیه هنوز منظم‌السلطنه لقب داشت). خلاصه هر دو بر می‌خیزند و مختارالسلطنه با آنها روبرو شده می‌گوید بشینید. کریم از شما توقع تکریم ندارد بلکه خود او هم پیش شما می‌نشینند و سوالی می‌کند جواب دهید. می‌گویند

.۱۸۶. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۹۷۶ پنجم محرم ۱۳۱۸

.۱۸۷. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۴۲۰

بفرمایید؟ وزیر نظمیه بعد از آن که در کوچه پهلوی عمله‌ها نشست از آن که چپق می‌کشید می‌پرسد ماهی چقدر توتون می‌خری؟ می‌گوید فلان مبلغ. می‌فرمایید: چقدر کبریت و سایر لوازم؟ عرض می‌نماید فلان. می‌فرماید: اگر این مبلغ را به مصرف واجبات زندگانی رسانی، یعنی قدری مدد پوشاش کنی و سهمی را کم خوراک و از حالا بهتر بخوری و بپوشی بهتر نیست تا آن را دودکنی و به هوادهی و مزاج خود را نیز ضعیف نماید. عمله قدری به رفیق خود نگاه کرده بعد روبه جناب مختارالسلطنه نموده می‌گوید: به خدا راست گفتی غافل بودم و نمی‌فهمیدم، دیگر چپق نمی‌کشم. پس از این گفته فوراً چپق را به زمین می‌زند و می‌شکند و ترک تدخین می‌گوید.^{۱۸۸}

... مختارالسلطنه وزیر نظمیه و احتسابیه دام اقباله العالی در شارع عام چند نفر طفول می‌بیند که به نواهای موزیک یا به اصطلاح خودمان به نغمات موسیقی مشغولند. مخصوصاً یکی از آن اطفال با دهن خود به مهارت صدای بعضی سازها بیرون می‌آورد. جناب وزیر نظمیه از فرط هوش و ذکاء ملتافت می‌شود این هیئت که عبارت از چند تن کودک هرزه‌گرد کوچه‌های ماست در صورتی که حالا مزاحم حال عابرین و کسبه و ارباب معاملات و دکاکین می‌باشد به کاری برمنی خورد به اطفال نزدیک می‌شود و می‌گوید: فرزندان به نظرم می‌آید به موزیکان میلی دارید؟ می‌گویند بلی. می‌فرماید اگر من برای شما اسباب موزیک بخرم و جایی پاک و پاکیزه ترتیب دهم و لباس بدوزم که بپوشید آیا مشق موزیک خواهد کرد. همه عرض می‌کنند بلی به رغبت و به متن.

... وزیر نظمیه چون میل اطفال را به موزیک می‌بیند، یک دسته اسباب و آلات و ادوات موزیک برای آنها می‌خرد، جامعین می‌کند و معلم مشخص و لباس مرتب، و ما در ظرف یکماه شدیم صاحب یک دسته موزیکانچی.^{۱۸۹}

۱۸۸. توبیت، ش. ۹۲ نهم ذیحجه ۱۳۱۵.

۱۸۹. همان، ش. ۱۰۳. بیست و دوم ذیحجه ۱۳۱۵؛ قابل ذکر آن که سرپاس رکن‌الدین مختار فرزند او که از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ ش. ریس شهریانی مقندر رضاشاه بود با وجود سنگدلی بسیار از موسیقیدانان بر جسته به شمار می‌رفت. وی از شاگردان استاد حسین اسماعیل‌زاده بود که ویولن را به وسیله کمانچه پیش او آموخته بود. وی در سال ۱۳۵۰ ش. در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۶، ص. ۱۰۸ - ۱۰۹.

در دوره حکمرانی عین‌الدوله در تهران، مختارالسلطنه مجدداً دعوت به کار شد و این بار مسئولیت اداره بلدیه را که از نظمیه جدا شده بود بر عهده گرفت. مختارالسلطنه در دوره تصدی بلدیه نیز مصدر خدمات ارزنده‌ای گردید. گزارش روزنامهٔ تربیت حاکی از آن است که به منظور انتظام امور ارزاق شهر تهران این مهم نیز ضمیمهٔ وظایف وی گردیده است:

مجاهدت و جانفشنایهای جناب مستطاب اجل اکرم مختارالسلطنه دام اقباله العالی را در خدمات دولت جاوید شوکت و آسایش و فراغ ملت همه کس دیده و می‌داند که آن مرد کار در انجام مرام همایونی و خیر بندگان خدا ب اختیار است. بنابراین خصال ستوده و شیم^{۱۹۰} شریفه حضرت مستطاب اشرف معظم وزیر اعظم عین‌الدوله دامت شوکته ترتیب نرخ آذوقه و ارزاق شهر دارالخلافه را عموماً و عمل قصابخانه و خبازانخانه را خصوصاً داخل اداره بلدیه نموده ضمیمه کار و خدمت جناب معزی‌الیه فرمودند.

... بعد از اوجاع این شغل شاغل به جناب مستطاب مختارالسلطنه؛ آن مرد کاردان اعلان کرده و مجلس شورای عمومی ترتیب داده هفتاهی یک روز از تمام اصناف انجمنی تشکیل می‌باید و هر کس چیزی می‌داند که به کار وسعت و رفاه عامه و ارزانی نرخ و فور ارزاق و خوبی آن می‌آید بدون ملاحظه اظهار می‌کند و هر حرف حسابی که در این مجلس مشورت زده می‌شود اگر گوینده بی‌شأن‌ترین مردم باشد از وی می‌پذیرند...^{۱۹۱}

همین روزنامه در سخت‌کوشی و زحمات شب‌انه‌روزی رئیس بلدیه تهران در کنترل نرخ و توزیع ارزاق و نظافت شهر می‌نویسد:

اداره بلدیه در تمام دنیا از ادارات مهمه است زیرا که آسایش و رفاه اهل بلد بسته به حسن اهتمام و سعی تام و تمام اجزای این اداره می‌باشد و راستی که این جامه را برای بالای باهمت و غیرت جناب مستطاب اجل اکرم مختارالسلطنه دام اقباله العالی دوخته‌اند. وقتی که این مرد بر سر کار است گویا آرام و قرار را از محramات می‌داند و انجام خدمات مرجوعه را از فرایض دینی و واجبات می‌پندارد. نه خواب، نه خوار، نه فراغت، نه راحت تا شهری

.۱۹۰. جمع شیمه؛ خلقها، طبیعتها، عادتها. ر.ک: محمد معین، ج. ۲، ص. ۲۱۴.

.۱۹۱. تربیت، ش. ۳۱۳ چهارم صفر ۱۳۲۲

بیاسایند. بلی لگام دهن این کسبه خودسر و باطل السحر این شعبدۀ بازان غارتگر همان مختارالسلطنه می‌باشد و بس... در تعیین نرخ آذوقه و ارزاق و دفع و رفع شر و شلتاق و موجبات رفاه عامه و فراهم‌آوردن اسباب فراغ بال خاصه چناب مستطاب مختارالسلطنه راه مجاهدت می‌رود و در تنزل نرخ اجناس و وفور آن مراقبت می‌کند و احتمال می‌دهم طولی نکشد که مردم باز روی ارزانی و فراوانی را بیینند، ناله نکنند و آه نکشنند.

جناب مختارالسلطنه در نظافت شهر نیز فوق‌الوصف ساعی است و اعلانات مکرر را که طبع و منتشر ساخته و جمله راجع به تنظیف بلد و تخفیف تسعیر اجناس و موضوعات مذکوره است اکثراً دیده‌اند و حاجت به تکرار نیست. چیزی که به نظر لازم می‌آید اظهار امتنان و نشر ذکر جمیل مردمی است که برای راحت خلق رنج می‌کشد و حسن ظن وزارت عظمی شیده‌الله ارکانها را نسبت به خود مبدل به یقین می‌کند (مختارالسلطنه لقب سردار منصور هم دارد تا پوشیده نباشد).^{۱۹۲}

همین روزنامه در خبر تنزل قیمت نان و گوشت در دوره تصدی مختارالسلطنه به میزان مصرف روزانه نان و گوشت تهران در سال ۱۳۲۲ ه.ق. اشاره کرده و می‌نویسد: تفاوت قیمت امروز نان و گوشت که قوت اصلی و عدمه ارزاق عمومی است با آن وقت که اداره بلدیه در کف کفایت جناب مختارالسلطنه دام اقباله العالی نبود مبلغی خطیر می‌شود. زیرا که روزی سیصد خروار گندم در خبازخانه‌ها نان می‌کنند و آن چهارصد و پنجاه خروار نان می‌دهد، و یک ماهه آن تقریباً سیزده هزار و پانصد خروار است و یک ساله صدوشصت و دو هزار خروار. اما گوشت روزی پنجاه خروار در قصابخانه به فروش می‌رسد و یک ماهه آن تقریباً هزار و پانصد خروار و یک ساله هیجده هزار خروار و تفاوت قیمت حالیه این هیجده هزار خروار گوشت و صدوشصت و دو هزار خروار نان را که با نرخ پیش حساب کنیم در سال سه کروم تومان یا قدری بیشتر می‌شود. پس باید دعا به ذات کامل الصفات خسروانه خلدالله ملکه نماییم و ازین حسن انتخاب و اختیار وزارت عظمی شیده‌الله ارکانها ممنون باشیم که مختارالسلطنه را به مراقبت این کار گماشتند و از بار سنگین فقرا و ضعفا مبلغ معنده‌ای کم کردند.^{۱۹۳}

.۱۹۲. همان، ش. ۳۱۵. بیست و پنجم صفر ۱۳۲۲

.۱۹۳. همان، ش. ۳۲۲. بیست و سوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۲

در ربيع الثانی ۱۳۲۲ ه.ق. بیماری وبا در تهران شیوع یافت اغناها و آنها یکی که می‌توانستند فوج فوج تهران را ترک کرده و به ییلاق مسافرت کردن. متأسفانه آنها یکی که به ناگزیر در تهران ماندند با عدم توجه به رعایت بهداشت و آلوده کردن آبهای جاری بر شدت بیماری افزودند و موجبات کشتار عظیمی را در پایخت فراهم آوردن. مختارالسلطنه که کماکان در تهران باقی مانده بود و به خدمات خستگی ناپذیر خود ادامه می‌داد نیز به این بیماری مبتلا شد و درگذشت. حاج میرزا حبیبی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد:

ریس بلدیه تهران کریم‌خان مختارالسلطنه گرچه عوام است ولکن مردی آگاه و خیرخواه می‌باشد و این اول دفعه است که تهران دارای بلدیه شده و شخص قابلی امور آن را متصدی گشته است؛ این شخص خوش‌فطرت با عزم با اقدامات خستگی ناپذیر در کفن و دفن اموات و فراهم آوردن موجبات تقلیل بدیختی مردم این شهر می‌کوشد. گورستان مخصوصی به وضع گورستانهای ممالک مترقبه در خارج شهر تأسیس کرده می‌خواهد در آتیه آنجا را گلستان نماید، ولی اجل مهلت نداده در سیم جمادی الاولی ۱۳۲۲ به مرض وبا بدرود زندگانی می‌گوید.

مختارالسلطنه در جانب غربی تهران عمارت باشکوهی ساخته و برخلاف معمول زیر آن بنا دخمه‌ای بنا کرده موقتاً درب آن را مسدود نموده بدان می‌ماند که از پیش به خاطر می‌آورده در موقعی وفات خواهد یافت که برداشتن نعش او امکان نپذیر نمی‌باشد و دخمه مزبور قبر موقتی او خواهد بود. نعش مختارالسلطنه را در آن دخمه می‌سپارند تا اوضاع شهر به صورت عادی برگشته از آنجا به مزار ابن‌بابویه نقل داده مدفون می‌سازند.^{۱۹۴}

س. ایجاد مدارس به سبک جدید در تهران

یکی از اقدامات مهمی که در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه در تهران به انجام رسید تأسیس نخستین دبستان در ایران به سبک نوین بود. این اقدام مهم و برجسته فرهنگی در دوره صدارت میرزا علی خان امین‌الدوله و با مساعدتهای او توسط حاجی میرزا حسن

.۱۹۴. بحیی دولت‌آبادی، ج. ۱، ص. ۳۵۱.

تبریزی معروف به رشیدیه صورت گرفت.^{۱۹۵} شمس الدین رشیدیه فرزند وی در این باره می‌نویسد:

به میمنت و مبارکی اولین مدرسه در تهران در سال ۱۳۱۵ ه.ق. در باغ کربلایی عباسعلی افتتاح، و لوحه مدرسه رشیدیه بر سردر آن نصب شده و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. امین‌الدوله مقرر فرمود چهل نفر از ایتم را به خرج دولت به مدرسه رشیدیه سپردند، و حمایت دولت از رشیدیه رسمیت یافت. چون مدرسه سروصورتی گرفت، امین‌الدوله با هیئت دولت به مدرسه آمد، پس از بازدید و امتحانات لازم ناظم و معلمان را مورد تفقد و عنایت قرار داده، تعلق خاطر همایوی را به مدرسه اظهار و مساعدتهای شاهانه را به مدیر و عده داده وسائل دلگرمی وی را فراهم فرمود...

لوحة مدرسه که در تهران بالا رفت اعیانزادگان از هر خانه و دودمان به استقبال رشیدیه آمدند، و چراغ فروزان دانش که مدت ده سال به محض روشن شدن دستخوش طوفان جهالت معاندان تهی مغز می‌گردید، این بار پرتوافقن نور علم در پایتخت گردیده از هر سو مورد استقبال قرار گرفت... عصرها در ساعت مرخصی شاگردان درشکه‌ها و کالسکه‌های اعیان برای بردن بچه‌هاشان از مدرسه پایین تر از بازارچه کربلایی عباسعلی و خیابان فرمانفرما (شاپور سابق و وحدت اسلامی امروز) صف متمدی را تشکیل می‌داد.

چند نفری که شور ترقی در سر داشتند به رشیدیه نزدیک شده در شمار خدمتگذاران معارف درآمدند. رشیدیه هم به صد مین از ایشان استقبال، و بعدها از چندنفر از خواص آن هواخواهان فرهنگ، انجمنی به نام انجمن امنی مدرسه رشیدیه تشکیل داد و ضمناً دخل و خروج مدرسه را هم به اختیار ایشان گذاشت. چون انجمن تشکیل شد رشیدیه اسمی آنان را بر صفحه‌ای نوشته خدمت امین‌الدوله رسید، و تشکیل انجمن را به اطلاع معظم له رسانید و صورت اسمی را تقدیم کرد. امین‌الدوله اسمی را که می‌بیند لختی

^{۱۹۵}. در کشور عثمانی مدارس ابتدایی را عموماً رشیدیه می‌خوانند و نام اختصاصی هر مدرسه، بعد از کلمه رشیدیه ذکر می‌شد. مانند رشیدیه سعادت و... میرزا حسن تبریزی که بعدها معروف به رشیدیه شد، چند سال در استانبول اقامت داشته و اولین رشیدیه را در تهران افتتاح کرده است. به مناسبت مدیریت همین دبستان معروف به میرزا حسن رشیدیه شد. بعدها که هر کس برای تشخیص هویت خود مکلف به انتخاب نام خانوادگی گردید وی کلمه رشیدیه را به عنوان نام خانوادگی خود برگزید. میرزا حسن رشیدیه در ذیقعدة ۱۳۳۶ ه.ق. ۲۱ آذر ۱۳۲۳ ش. در قم فوت کرد.

به فکر فرو رفته متعجبانه نگاهی به رشدیه می‌کند و چون چند نفری حضورش بودند چیزی نگفته، بالای ورقه می‌نویسد: تحت ریاست جناب نیرالملک، و ورقه را به رشدیه تسلیم می‌سازد و با خود می‌گوید: افوض امری الى الله - از صفات بارز رشدیه حسن ظن فراوان او بود نسبت به هرگز و در هرجا، هرگز به کسی سوءظن نداشت و همه را به دوستی می‌پذیرفت. چه بسا با دشمنان دوست‌نمایی که به پدرم نزدیک می‌شدند، ولی او هرگز گمان فضولشان نمی‌برد و طرق ارادتشان برگردان خوبیش می‌نهاد، و چه دشمنیها که از این دوست‌نمایان دیده باز مجرب نمی‌گشت...

در آن روزها مدرسه رشدیه قریب سیصد و چند شاگرد داشت که پنجاه نفر از اطفال فقرا تحت کفالت امین‌الدوله بودند، و ناهار و لباسشان را معظمه می‌داد، و قریب دویست و پنجاه و چند نفر اعیان‌زادگان و متقططین بودند که سه تومان از هر یک و رو دیه گرفته می‌شد. و از اعیان‌زادگان ماهی سه تومان شهریه و از متقططین ماهی دو تومان و پانزده قران - و بقیه بی‌بصاعتان بودند که مجاناً پذیرفته شده بودند. و به تمام شاگردان ناهار حسابی با طبع عالی داده می‌شد که از اعیان‌زادگان و متقططین ماهی سه تومان پول ناهار و سه ماه به سه ماه پیش گرفته می‌شد، و از این پول ناهار اعیان‌زادگان، ناهار اطفال مجانی نیز اداره می‌شد، و بیست و پنج قران هم از منتخبین ذوقمندان برای معلمی تربیت می‌شدند، که تکثیر مدارس را وسیله و کمک مهمی به شمار می‌رفتند.

شش ماه از عمر مدرسه گذشته بود که امین‌الدوله از صدارت معزول شد، و اتابک به جای وی منصب گردید.

از کارهای اولی که صورت گرفت، انجمن امنای مدرسه رشدیه که در محل مدرسه و تحت نظر وزیر علوم اداره می‌شد به وزارت علوم منتقل و به نام انجمن معارف نامیده شدو هسته مرکزی تشکیلات معارف مملکت گردید.^{۱۹۶}

حاج میرزا یحیی دولت آبادی که از اعضای انجمن معارف بوده است درباره اختلاف

نظر بعضی از اعضای انجمن با رشدیه می‌نویسد:

در ماه شوال ۱۳۱۵ نخستین انجمن رسمی معارف با حضور وزیر علوم در مدرسه رشدیه منعقد گردید.

احتشام‌السلطنه به امر صدراعظم کتابچه‌ای برای جمع نمودن وجه اعانه به جهت تأسیس مدارس ملی مرتب ساخته اول به حضور اعلیحضرت می‌فرستند.

مظفرالدین‌شاه در آن دفتر دو هزار تومان اعانه می‌نویسد و در زیر دستخط همایونی خط امین‌الدوله دیده می‌شود به این مضمون: این بندۀ درگاه برای این مقصد خیر دوازده هزار تومان بندگی خواهم کرد.^{۱۹۷}

وزراء و امراء و اعیان و تجار به اهتمام قابل تمجید احتشام‌السلطنه هر یک به عنوان استماری و غیراستماری مبلغی در آن دفتر ثبت می‌نمایند.

وجوه اعانه نزد احتشام‌السلطنه جمع می‌شود و این برای پیشقدمی و موقیت او به اجرای مقاصد خویش وسیله بزرگی می‌گردد. مدیر رشدیه بودجه سنگینی برای مدرسه ترتیب داده ناھار مفصل به شاگردان و به معلمین و به عموم اجزاء می‌دهد. برای خود و اعضای مكتب بیش از آنچه مقتضی به نظر آید حقوق معین نموده و بالجمله مكتب را مانند یک اداره دولتی محتشمی درآورده، در صورتی که وضع پریشان مملکت اقتصادی این بودجه را برای یک مكتب ابتدایی ندارد.

مدیر رشدیه تصور می‌کند امین‌الدوله همیشه صدراعظم خواهد بود و یک مكتب را که به او منسوب است با هر بودجه‌ای باشد نگاهداری خواهد کرد و همین زیاده‌روی او موجب اختلاف کلمه‌وی با اعضای انجمن می‌گردد.^{۱۹۸}

● تأسیس مدارس جدید در تهران

انجمن معارف در هفتمین جلسه خود که در اواسط ماه ذیحجه ۱۳۱۵ ه.ق. تشکیل شد با محدود کردن بودجه مدرسه رشدیه، به پیشنهاد احتشام‌السلطنه با تأسیس مدرسه‌ای علمی و ابتدایی موافقت می‌نماید. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره

۱۹۷. مرحوم احتشام‌السلطنه در این باره نوشته است: «... شاه قرار شد مبلغی بددهد. بعد خدمت امین‌الدوله صدراعظم بردم، دوازده هزار تومان نوشتم که البته دوازده دینار هم نداد... ر.ک: محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۳۲۵.

۱۹۸. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۱، ص. ۱۸۸.

چگونگی تأسیس این مدرسه و پی‌آمدهای آن چنین می‌نویسد:

... مدرسه تازه گرچه قسمت ابتدایی نیز دارد لکن علمیه نامیده می‌شود و کلیه امور آن به عهده علی خان ناظم‌العلوم مقرر می‌گردد.^{۱۹۹} مدرسه علمیه جمعی از اولاد اعیان و اشراف را که دارالفنون و یا در خانه‌های خود مختصر تحصیلی نموده‌اند در قسمت علمی خود می‌پذیرد و این کار بی‌نهایت موجب خشنودی اولیای ایشان است. به دو سبب، یکی آن که اولیای آنها هر قدر هم که استطاعت داشته باشند نمی‌توانند با معلم‌های قابل متعدد کار تحصیل اطفال خود را در خانه منظم نمایند؛ دیگر آن که آنچه بابت این تحصیل منظم به مدرسه می‌دهند از ده یک مخارجی که برای تحصیل اطفال خود در خانه می‌کنند کمتر می‌باشد.

مدرسه علمیه در قسمت دیگر خود جمعی از اولاد محترمین را با شهریه مختصر برای شروع به تحصیل ابتدایی می‌پذیرد و اولیای این اطفال نیز به دو سبب خوشحالند، یکی مستله اقتصادی که نوشته شد، دیگر آن که معلم سرخانه‌ها از ترتیب تعلیمات ابتدایی به سیک جدید بی‌اطلاعند. در این صورت چند سال طفل مبتدی نزدی آنها تحصیل می‌کند بی‌آن که بتواند چیزی به درستی بخواند و بنویسد...

در مقابل این خشنودی اولیای اطفال و نظم و ترتیبی که در کار تحصیل اولادشان حاصل می‌شود یک جمع ناراضی دیده می‌شوند که روزی‌به‌روز برude آنها افزوده و دشمنی ایشان نسبت به اساس معارف جدید و کارکنان آن زیادت می‌گردد. بلی در شهر دارالخلافه شاید بیش از هزار کس در کسوت طلاب دینی می‌باشند که اغلب از شهرهای دیگر و از دهات اطراف برای کسب معیشت به تهران آمده در مدارس قدیم مسکن شبانه دارند و روزها در خانه‌های اعیان و اشراف به معلمی کودکان می‌پردازند و یا آن که شب و روز در خانه‌های مزبور زندگانی می‌کنند.

این مردم در این خانه‌ها رفته رفته جزو خانواده شده روابط زیاد و علاقه‌مندیهای مخصوص با بزرگ و کوچک یافته هرچه را موجب قطع آن روابط و برهم زدن ممر معاش آنها باشد دشمن می‌دارند.

۱۹۹. به طوری که قبل اشاره شد وی از معلمین مدرسه دارالفنون بود و کتاب *تلیاک* (حوادث)، اثر حماسی فرانسوا دو سالینیاک دولامت فنلون را که حاوی مطالب انتقاد‌آمیزی از حکومت لویی چهاردهم می‌باشد ترجمه کرد.

در این صورت مدرسه علمیه و انجمن معارف در مقابل خود یک فوج دشمن بی خانمان شده و از علاقه‌ها کوتاه‌دست گشته می‌بیند که بزرگتر اسلحه دست آنها تیر تهمت و افترا به معارف جدید و کارکنان آنست. البته روحانی نمایان خودخواه که طلاب و معلمین مزبور به حوزه‌های ریاست‌داری آنها نیز خدمت می‌نمایند از شرکت نمودن با اتباع خویش در ضدیت با معارف تازه دریغ نمی‌دارند.

چیزی که این اساس نورس را از شر حمله کنندگان مزبور نگاهداری می‌کند اولاً قوت علم و دانش و مساعدت اقتصادی زمان است، ثانیاً حسن موافقت شاه است و جدیت فوق العاده شخص اول دولت در پیشرفت این اساس.

بالجمله مدرسه علمیه قوای معارف خواهان را در خود تمرکز داده بهترین اشخاص را از معلمین و اعضاء هر دو قسمت خویش جلب می‌نماید چنان که مدیر محترم آن علیخان ناظم‌العلوم دارای دیپلم از مدرسه پلی‌تکنیک پاریس و لایق‌ترین اشخاص است. در میان همگنان خود محمد‌کاظم‌خان رشتی ناظم قسمت علمی و محمد‌صفی‌خان ناظم قسمت ابتدایی مدرسه از اشخاص لایق شمرده می‌شوند و برای تدریس فارسی و عربی نیز معلم از بهترین اشخاص انتخاب می‌گردد. شیخ محمد‌رفیع نطنزی که در تدریس عربی به اسلوب جدید مهارت دارد برای تدریس این مدرسه مخصوصاً جلب می‌شود و کار تدریس عربی او مورد تمجید می‌گردد.

مدرسه علمیه از بابت مالی نگرانی ندارد زیرا که قسمتی از مالیه آن را محصلین می‌پردازند، صندوق اعانه هم که وجه قابلی جمع آوری نموده از ادای کسر بودجه دریغ نمی‌نماید.

... در این ایام میرزا محمود خان مفتاح‌الملک به خیال می‌افتد در محله سنگلچ مدرسه‌ای دایر نموده از صندوق انجمن برای کسر آن استعداد نماید، این کار در ظاهر خدمت به معارف است در باطن رقابت نمودن با احتشام‌السلطنه.

مفتاح‌الملک به دستیاری اولاد کارآمد خود و متحن‌الدوله که با وی نسبت دارد بزودی به تأسیس آن اساس موفق گشته نام آن مدرسه را افتتاحیه می‌گذارد.... ۲۰۰

● اقدامات انجمن معارف

انجمن معارف در کنار تأسیس مدارس جدید چند اقدام مفید فرهنگی دیگر نیز انجام داد. مرحوم احتشام‌السلطنه در این باره می‌نویسد:

پس از این که تعداد مدارس از پانزده باب گذشت، برای تأسیس کتابخانه ملی شروع به اقدام کردم. خانه ملکی و متعلق به خود را برای انجمن معارف و کتابخانه ملی تخصیص دادم و قریب یکهزار جلد کتاب که دو ثلث آن خطی بود به کتابخانه ملی واگذار کردم و شروع به جمع‌آوری کتاب از اشخاص نمودم.

... اقدام دیگر انجمن معارف، تشکیل مدرسه اکابر بود که در ساعت اول شب برای سالمندانی که تحصیل معیشت و تکفل عایله و پشت سرگذاردن سنین کودکی و جوانی مانع از تحصیل ایشان در مدارس جدید بود در کلاس‌های اکابر به تحصیل پرداختند، مدرسه شبانه اکابر، تحت ریاست ادیب کاشانی با دو کلاس شروع به کار کرد. کلاس اول مخصوص بیسوادان و کلاس دویم برای آنها که مقدمات خواندن و نوشتن را می‌دانستند و علاقه‌مند به ادامه تحصیل بودند تخصیص یافت.

دکتر مورل، معلم فرانسه و میرزا عبدالمطلب کاشانی معلم ادبیات کلاس دوم اکابر و کلاس‌های چهارم تا ششم مدارس جدید التأسیس بودند.

انتشار روزنامه، یکی دیگر از مهمترین اقدامات انجمن معارف بود. روزنامه خلاصه‌الحوادث روزانه^{۲۰۱} در یک ورق. با قیمت بسیار نازل که ابتدا قیمت آن هر شماره یکشاهی و بعد از چند شماره به درخواست خریداران صد دینار گردید، به وسیله انجمن معارف منتشر شد.^{۲۰۲}

● کلاسها و معلمين مدرسه رشديه

شمس‌الدین رشديه درباره تعداد کلاسها، مواد درسی و معلمين مدرسه رشديه می‌نویسد:

۲۰۱. این روزنامه خبری از ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۱۶ ه.ق. تحت نظرارت محمد باقرخان اعتماد‌السلطنه منتشر یافت.

۲۰۲. محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۳۲۷ - ۳۲۸.

مدرسه رشیدیه از سال ۱۳۱۵ ه.ق. تا ۱۳۲۱ ه.ق. قبل از انتقال به پارک امین‌الدوله دارای شش کلاس بود بدین قرار:

کلاس تجهیزیه (کلاس اول)، کلاس اعدادیه (کلاس دوم)، کلاس تهیه (کلاس سوم)، کلاس ابتدایی (کلاس چهارم)، درجه اول (کلاس پنجم)، درجه دوم (کلاس ششم) و تا کلاس سوم هر کلاس، یک کلاس موازی هم داشتند و جمعاً مدرسه دارای ۹ کلاس بود و هر کلاس از ۲۵ تا ۳۰ نفر شاگرد داشت.

اسامی معلمین و مواد تدریسی آنها

قرآن مجید - به معلمی صدرالقراء، فقه - آقاسیداحمد فقیه.

ویاضهات - شادروان حاج میرزا محمد خان رزم‌آرا (کتاب ارشاد الحساب را ایشان برای مدرسه رشیدیه تألیف فرموده‌اند). اسدالله‌خان خاکپور - معلم حساب بدیع و معانی بیان - آقامیرزا محسن ابراهیمی، که این اوآخر در تهیه لغت دهخدا سهمی را داشتند.

عربی و ادبیات - آقاشیخ یحیی، که مدتهاز اوآخر عمر مدیر روزنامه ایران بودند.

زبان روسی - میرزا خلیل خان.

زبان فرانسه - باغدرس ارمنی.

نقشه‌کشی - محمد رضا خان افسر توپخانه که اطلس جغرافیایی مدرسه رشیدیه از ترسیمات ایشان است.

قسمتی از مواد عربی - آقاشیخ جعفر خواهرزاده حاج شیخ هادی.

قسمتی از ادبیات - حاج آخوند، برادر بزرگ رشیدیه.

قسمتی از ادبیات - آقامیرزا حسین، برادر رشیدیه.

آقامیرزا علی رشیدیه برادر رشیدیه، کلاس تهیه (کلاس سوم).

میرزا رضا صحافزاده از اقوام رشیدیه - یک کلاس تهیه.

حاج اسماعیل آقا قره - یک کلاس اعدادیه.

میرزا محمد علیخان - یک کلاس اعدادیه.

میرزا علیخان - یک کلاس تجهیزیه (کلاس اول).

شیخ عبدالحسین - یک کلاس تجهیزیه (کلاس اول).

میرزا یوسف خان ناظم، میرزا علی اکبرخان محاسب و دفتردار مشهدی اسدالله کتابدار و ناظر.

معلم خط - عمادالکتاب، که دفترهای رسم الخط نقطه گذاشته را به بدستور رشیدیه جهت شاگردان تهیه کرده بودند.

مواد تدریسیه و اسامی کتب کلاسها

کلاس تجهیزیه، بدایه‌التعلیم رشدیه (کتاب اول) - تسهیل‌التعلیم (حکایت)
برای نیمة دوم سال.

کلاس اعدادیه، قرآن مجید - گلستان (باب اول و دوم) - مدخل‌الحساب -
شرعیات - اخلاق - تعلیم خط و املاء.

کلاس‌های تهییه، قرآن مجید - شرعیات - اخلاق محسنی - کفاية‌التعلیم رشدیه
جلد اول اطاقهای علنی.

کلاس ابتداییه، قرآن مجید - انوار سهیلی - کفاية‌التعلیم (جلد دوم) -
نهاية‌التعلیم جلد دوم (صرف و نحو) - تبصرة‌الصرف - فقه - خط و املاء -
سیاق.

درجه اوله قرآن با معنی - تکملة‌الصرف - دروس‌النحویه - تاریخ و صاف -
فقه - ترسل - بدیع حساب (ارشاد‌الحساب) جغرافی حاج نجم‌الدوله -
تعلیم خط - زبان خارجہ (فرانسه - روسی).

درجه دوم، قرآن مجید با معنی - دروس‌النحویه جلد ۲ و ۳ - الفیه - مقامات
حریری - تاریخ و صاف - بدیع - معانی و بیان - حساب - نقشه‌کشی
جغرافی حاج نجم‌الدوله - تعلیم خط - زبان خارجہ (فرانسه - روسی). ۲۰۳

روشن تدریس مدرسه رشدیه و مخصوصاً آموزش الفبای صوتی با خط نستعلیق که
به طور خوشنویسی به شاگردان تعلیم داده می‌شد علی‌رغم این که خالی از اشکال نبود و
زحمت هم داشت اما در مقایسه با روش‌های متداول آن دوره دارای محاسنی نیز بود
موجب شد تا تعلیمات ابتدایی مدرسه علمیه نیز به عهده مدیر مدرسه رشدیه قرار داده
شود. برای این کار حاج محمد اسماعیل ناصح معلم مدرسه رشدیه به سمت معلمی
ابتدایی به مدرسه علمیه می‌رود. ۲۰۴

● تلاش برای تعطیل مدارس جدید

در سال ۱۳۲۱ ه.ق. بار دیگر مدارس جدید تهران با تهدیدی جدی رویه‌رو شدند.

۲۰۳. شمس‌الدین رشدیه، ص. ۶۶ - ۶۷.

۲۰۴. ر.ک: یحیی دولت‌آبادی، ج. ۱، ص. ۱۹۷.

عامل این تهدید شیخ محمد تقی معروف به آقانجفی اصفهانی از روحانیون متنفذ و متمول اصفهان بود که هرازچندی برای پیشرفت و گسترش نفوذ خود اعمالی را مرتکب می‌شد که مزاحمت دولت و بی‌نظمی امور را فراهم می‌نمود.^{۲۰۵} در این تاریخ نیز در پی وقایع باپی‌کشی و ایجاد بلوا و انقلاب در اصفهان به عنوان تبعید در تهران به سر می‌برد. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در شرح مخالفت و اقدامات آقانجفی بر علیه مدارس جدید

تهران می‌نویسد:

آقانجفی بعد از مدتی توقف در تهران می‌بیند مردم آن اقبالی را که او انتظار دارد به او داشته باشند ندارند و می‌فهمد که روح نوی در این شهر هویدا گشته که آن روح برضد خرافات و آخوند پرستی و مُدَلّس پروری است و تصور می‌کند این روح از کالبد مدارس جدید بروز کرده و یا اگر از جای دیگر هم بروز کرده باشد از مدارس جدید تقویت می‌شود، چشم و گوش مردم پی در پی بازتر می‌گردد و حق دارد این تصور را بکند زیرا که چند هزار طفل که روزها در مدرسه درس می‌خوانند شبها در خانه‌های خود تحصیلات خویش را برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود نقل کرده رفته رفته چشم و گوش آنها هم تا یک اندازه باز شده می‌فهمند غیر از این ویرانه بدینخت که نامش ایوان است جاهای دیگر هم در دنیا هست که همه چیزشان از ایرانیان بیشتر و بهتر است و حتی خیرات و میراث و نوع پرستی آنها که هر که بیشتر داشته باشد به اهل بهشت بودن سزاوارتر است از ما افزون است و نمی‌شود تصور کرد که بهشت را خداوند خلق کرده باشد برای مشتی مردم خرافت پرست که به پیشوایی امثال آقانجفی از هر دری از درهای آن بخواهند وارد گردند، خصوصاً که روحانی نمایان بی‌سواد بی‌علم بد عمل پول دوست و شهوت پرست را هم در میان رهبران به بهشت مشاهده می‌نمایند و بر سنتی عقیده آنها افزوده می‌گردد، بدیهی است شخصی که در املاک خود و املاک مردم آنقدر مالکیت داشته باشد که بعد از اسباب چینی بسیار برای ندادن مالیات املاک خود به دولت و سرشنک نمودن مالیات‌های خود بر املاک دیگران سالی شصت هزار تومان مالیات به دولت بدهد، در قرن بیستم هر قدر هم که مردم

^{۲۰۵} به طوری که از شرح حالت معلوم می‌شود جنبه ریا و عوام‌فریبی وی بر جنبه‌های دیگر شیخ چربیده و غلبه داشته است. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۳۲۶ - ۳۲۷؛ محمدعلی حبیب‌آبادی، ج. ۵، ص. ۱۶۶۴ - ۱۶۶۲.

کم ادراک باشند نمی‌تواند به آنها بگوید من اعتنا به دنیا و مال دنیا ندارم و حساب بیش از پانصد تومان را نمودن نمی‌توانم چنان که مکرر شده است وقتی می‌خواهد بگوید هزار تومان می‌گوید دو پانصد تومان و خجالت نمی‌کشد از شنوندگان چون که به این تحملها عادت نموده و ترک عادت موجب مرض است.

... خلاصه آقانجفی در این سفر دولت را به خود بی‌اعتنایی بیند به واسطه این که نه شاه به آخوندهای قشری اعتقادی دارد و نه شاهزاده‌ریس دولت به آنها وقوع می‌گذارد. آزادی‌خواهان و اشخاص منورالفنون هم که این‌گونه اشخاص عوام فربیب را دوست نمی‌دارند، عوام هم تا یک درجه فهمیده‌اند که زهد و تقوی به این اندازه تمول و در این درجه شهوترانی و عیاشی منافات دارد، این است که مثل سابق اطراف او جمع نشده و نمی‌شوند.

... در ماه شعبان ۱۳۲۱ به خیال می‌افتد تعریضی به مدارس جدید نموده باشد و چون به تنها یی نمی‌تواند به این کار موفق گردد خصوصاً که می‌بیند شاه و دولتیان با مدارس جدید همراهند و روزی‌روز کار مدارس بالا می‌گیرد این است که تدبیری به نظرش رسیده در صدد می‌شود از علمای نجف اشرف عرب‌پسنه تلگرافی به توسط او به شاه صادر گردد که این مدارس برای عالم دیانت مضر است، امر بفرمایند آنها را منحل نمایند.

آقانجفی صورت تلگرافی را که باید از طرف علمای نجف صادر گردد نوشته در حضور بعضی از خواص خود از تجار و طلاب جوف پاکت نهاده با شرحی که به یکی از منسوبیان خود ساکن نجف می‌نویسد می‌فرستد و تقاضا می‌کند که به فوریت گرچه مصارف و مخارجی هم داشته باشد این تلگراف را به امضای رؤسای روحانی رسانده با قاصد به خانقین بفرستد و از آنجا به توسط آقانجفی به شاه مخابره شود.

و باید دانست که اوضاع نجف و احوال اطرافیان رؤسای روحانی هم مانند سایر اوضاع و احوال مملکت متنه نیست و اشخاص طماعی در اطراف آن حوزه مقدس راه یافته به ساختن نوشتچات و تقلب نمودن در مهر و امضای آن ذوات مقدس جلب منفعت می‌نمایند و از هرگونه بی‌دیانتی درین نمی‌دارند. در این صورت تلگرافی به امضای رؤسای روحانی مزبور آن هم به تقاضای آقای نجفی و به واسطه کسان او در نجف و با استطاعت و دست‌بازی که دارند چندان مشکل نیست.

خلاصه همان ساعت که این مکتوب لاکشده سفارشی از آقانجفی به پستخانه تهران فرستاده می‌شد یکی از تجار محروم او که به معارف هم بی‌علاقه نیست خبر این واقعه را به نگارنده می‌دهد و می‌گوید چون می‌دانم آقانجفی برای خدا به این کار اقدام نکرده است و به بقای مدارس جدید علاقه‌مند هستم و اگر این تلگراف احیاناً به امضای رؤسای روحانی به شاه برسد با بودن آقانجفی در تهران ممکن است لطمہ‌ای به مدارس برسد از این جهت محض خدمت به معارف شما را مستحضر ساختم، هر طور می‌توانید جلوگیری نمایید که خطیری متوجه معارف نورس ما نشود و اگر باور ندارید دولت بفرستد در پستخانه عین مکتوب را ملاحظه نماید و اگر این تلگراف به امضای علمای نجف رسید و برگشت بداند از اینجا فرستاده شده است و فرستنده کی بوده و به چه مقصود به چنین کار اقدام نموده است.

نگارنده بلاfacسله وزیر علوم را از قضیه مسبوق ساخته راپرتی تنظیم کرده اظهار می‌شود که اگر لازم می‌دانند امر صادر گردد در پستخانه عین مراسله و صورت تلگراف مشاهده گردد و راپورت به توسط عین‌الدوله نزد شاه فرستاده شده دستخط همایون صادر می‌شود که باز کردن پست لازم نیست، اگر این تلگراف امضاء نشد و برگشت که هیچ و اگر آمد وزیر علوم خدمت خود را از پیش انجام داده است.

یکماه و نیم تقریباً از این تاریخ می‌گذرد. روزی خبر می‌آورند که آقانجفی در حضور جمعی از طلاب اظهار می‌دارد که علمای نجف به توسط من تلگرافی به شاه کرده تقاضا نموده‌اند مدارس جدید بسته شود. با اظهار خوشحالی بسیار به فاصله چند ساعت طلابی که از مدارس جدید دلتگ هستند به سبب این که مکتب خانه‌های سرخانه اعیان و اشراف را منحل نموده و نان آنها را قطع کرده است این خبر را در شهر منتشر می‌سازند. خبر به مدرسه‌ها رسیده موجب نگرانی تمام مدیران و اعضاء می‌گردد. غافل از آن که به واسطه اقدام سابقی که شده است بر این تلگراف هیچ اثر مترتب نیست. مذکور آقانجفی را در حضور طلاب بازنگارنده به وزیر علوم اطلاع می‌دهد و او به عرض شاه می‌رساند. آقانجفی یقین دارد تیر او به هدف آمده مدرسه‌ها بسته می‌شود و دکان بی‌رونق او به واسطه این فتح که نموده است رونق خواهد گرفت. عریضه به شاه عرض کرده تلگراف را لفأ می‌فرستد و ضمناً یکی دو تقاضا هم غیر از اجرای درخواست رؤسای روحانی نجف از شاه

می‌کند. شاه در جواب خطاب به عین‌الدوله دستخط می‌نماید: به آقانجفی بگویید تقاضاهای دیگر شما برآورده است ولی راجع به تلگراف علمای نجف جواب آنها را ما خود مستقیماً خواهیم داد و شما در این کار دخالت ننمایید. عین‌الدوله جواب آقانجفی را می‌دهد و سواد جواب را برای وزیر علوم می‌فرستد.

آقانجفی بعد از مأیوس شدن از مساعدت دولت به کلی انکار می‌کند که چنین تلگرافی از نجف رسیده باشد و می‌فهمد که ضدیت او با مدارس جدید بی‌نتیجه است.^{۲۰۶}

● سرانجام مدرسه رشده

امین‌الدوله در دوره صدارت و برکناری از این سمت از کمک و مساعدت به مدرسه رشده خودداری نمی‌کرد، تا به آنجا که در وصیت‌نامه خطی خود درباره این مدرسه می‌نویسد:

مكتب رشده تهران که یادگار من است، معین‌الملک اهتمام کند دایر نماید. اگر برای خودم فرصتی و مهلتی دست داد و توانستم برای مصارف مقرره آن محلی تعیین کنم تکلیف از معین‌الملک ساقط می‌شود، و لا استدامیت این خیر به ذمه او فرض است.^{۲۰۷}

پس از درگذشت امین‌الدوله در سال ۱۳۲۲ ه.ق. محسن‌خان معین‌الملک طبق وصیت پدرش بر آن شد تا مدرسه رشده را به پارک امین‌الدوله منتقل کند. شمس‌الدین رشده در این‌باره می‌نویسد:

در گوش پارک مقرر شد عمارتی بسازند، و فعلًاً مدرسه را به یکی از حیاطهای پارک که حسینیه امین‌الدوله‌اش می‌گفتند منتقل کرذند، و کلاسها دایر و هر یک از معلمین هم در کلاس خود مشغول تدریس گشتد. به لطف پروردگار، مدرسه دایر شد و هر روز یک و دو شاگرد تازه می‌آمد. معین‌الملک روزها به مدرسه می‌آمد و با معلمین هم آشنایی پیدا کرده بود. در مدرسه معلمی بود به نام شیخ یحیی، معلم نحو و منطق کلاس علمی.

. ۲۰۶. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۱، ص. ۳۳۸ - ۳۴۲.

. ۲۰۷. شمس‌الدین رشده، ص. ۴۱.

مردی بود صاحب قلم، بعدها سردبیر روزنامه ایران شد. چون ادیب و صاحب ذوق بود، رشديه به او ارادت فراوان داشت و بسیار گرامیش می‌شمرد و چندی معلم مدرسه رشديه بود و وی را به معین‌الملک معرفی کرده توجه جنابش را نسبت به وی جلب کرده بود. او هم گرم‌گرم مصاحبه معین‌الملک را استقبال می‌کرد و می‌کوشید پیش او برای خود جایی بازکند و موفق هم شده بود. معین‌الملک هم به او اخلاص می‌ورزید. رشديه هم هرچه اخلاص و التفات معین‌الملک را به مدرسه و معلمین بیشتر می‌دید بیشتر شاد می‌شد، که قوام مدرسه در آن بود. ولی غافل از آن که شیخ یحیی خیال شومی درسر می‌پرورد و مصمم است خاطر پرمه ر و محبت معین‌الملک را از رشديه مکدر سازد، تا از او ببرد و وی را ترک گوید، و خود جای رشديه را گرفته مدیر مدرسه شود. بیخود نیست که گفته‌اند هرجا که پریرخی است دیوی با او است.

... الماس هرچه صاف و شفاف باشد، چون گرد و غبار به روی آن نشست تیره می‌شود، و تلاؤ خود را از دست می‌دهد... چیره‌دستی شیخ یحیی در خیانت، اثر خود بخشیده معین‌الملک را از رشديه برگرداند. برگردیدم به مدرسه - ماه اول گذشت و ماه دوم و سوم هم گذشت. چرخهای مدرسه به سرعت در جریان بود. رشديه هم شاد و خرم و خندان، ولی بیخبر از آن که روزگار در پرده‌بازیهای پنهانی دارد و کار دگرگونی خواهد شد.

رشديه دریافت‌های معین‌الملک با شیخ یحیی خصوصیتی به هم زده است، که شیخ در محاورات خود از تملقهای فراوان خودداری نداشت، و گاهی به اظهار غلامی و بندگی هم افتخار می‌کرد، و با همین مقدمات در اجرای نقشه خود توفیق یافته معین‌الملک را هواخواه خود ساخته بود. اگر بخواهیم این مبحث را ادامه دهیم، به ذکر و بیان مطلبی ناگزیرم که هرگز مایل نیستم آنها را برقلم آورم. آخر مطلب این که طوری پیش آورده‌نم که رشديه عبای خود را برداشته عمارت امین‌الدوله را ترک کرد.^{۲۰۸}

● رشديه و تأسیس دبستانی دیگر

میرزا حسن رشديه پس از واگذاری اداره امور مدرسه رشديه به میرزا محسن خان که

صاحب عنوان پدر نیز گردیده بود در صدد برآمد با تأسیس دبستان دیگری به خدمات فرهنگی خود ادامه دهد. شمس الدین رشديه درباره این اقدام پدرش می‌نویسد:

رشديه در صدد برآمد مدرسه‌ای تأسیس کند. به نجار قدیمی سفارش میز و نیمکت داد. یاران را خبر شد. از گوش و کنار به پرسش و استفسار افتادند که اسم مدرسه را چه خواهد گذاشت. یکی از دوستان پدرم، اسماعیلخان که با پارک هم آمدوشد داشت، به سواغ رشديه آمد. گرم‌گرم گفتگوها داشتند. تصمیم رشديه را پرسید. رشديه گفت: من می‌توانم باشم و مدرسه نداشته باشم؟ هر روزی که از مدرسه دورم بر من جهنم می‌گذرد و شکر خدا را که بالاخره توفیق یافتم و این در رابه روی هموطنانم گشودم. و هزارهزار شکر که روزی‌روز مزرعه را پربرکت‌تر و کشت خود را بهتر می‌بینم. چگونه می‌توانم شکر این توفیق گویم که در پارک سرسته اعظم و بزرگان کشور، مدرسه‌ای دایر است و نسل برومندی از خاندان سلطنت به مدرسه توجه پیدا کرده است. من این توفیق را در آسمانها می‌جستم و در زمین می‌بینم. راستی هرچه فکر می‌کنم می‌بینم سعادت غیرمتقبه نیست. خدا پایدار بدارد و معین‌الملک را توفیق فراوان بخشد و خانم فخرالدوله را به آخرین سرحد کامکاری و کامرانی برساند؛ و چنان که از مرحوم امین‌الدوله شنیده‌ام خانم بسیار لایقی است. البته در تربیت یتیمان و آموزش همه فرزندانش قدمهای بزرگی خواهد برداشت.

اسماعیلخان اسم مدرسه را پرسید. رشديه گفت: سزاوار است که آن مدرسه به نام نامی شادروان صدراعظم ارجمند ایران امینیه نامیده شود و به هیچ قیمتی نباید بگذارند این اسم مبارک از مدرسه حذف شود. و به عقیده من این مدرسه با این اسم پاداش مقدسی است که خدای تعالی به فرهنگ‌نوازی و معارف پروری آن شادروان بخشیده است، که اسم شریفش به روی یک مؤسسه فرهنگی بماند. من هم معلوم است به مدرسه خود جز رشديه نامی نمی‌توانم بگذارم، که از روزی که خود را شناخته‌ام و داخل جماعت شده قدم به تأسیس مدرسه برداشته‌ام، این اسم با من بوده و تا آخرین روز حیات نیز خواهد بود، و بر سنگ مزارم نوشته خواهد شد.

اسماعیلخان گفت: حق همین است که می‌فرمایید. ولی تصور می‌کنم این اسم را ایشان نگهداشته‌ام، زیرا که فعلًا مدرسه رشديه در دست آنها است و گمان نمی‌برم که اسمش را عوض کنند. رشديه گفت: مختارند و بزرگوار و

زورمند. بعید نیست به این بی‌عنایتی تن دهند. من هم خدایی دارم. اسماعیل‌خان گفت: من ذاتاً از این پیش‌آمدهای ناگواری که برای شما پیش آمده است بسیار متأثرم. اما می‌ترسم خدانکرده وضع تیره شود که کار به بن‌بست رسیده است و راه حلی دیده نمی‌شود. شما رشدیه‌اید و رشدیه هم خواهید بود. آن مدرسه هم رشدیه است و رشدیه خواهد بود، و در دست ایشانست. این موضوع چگونه حل خواهد شد من نمی‌دانم؟ شما هم از این جریان بیخبر نباشید تا بینم خدا چه پیش آرد.

دو سه روزی گذشت. در تابلوی بزرگی به طول دو ذرع و چارک کم و عرض سه چارک با نقش و نگار زیبایی مدرسه رشدیه نوشته شده بود و در دکان نقاش بود. عابرین می‌دیدند. خبر به حضرات رسید که به‌دبای خبر هم بودند. در همین روزها از طرف وزیر علوم اکیداً ابلاغ می‌شود که مدرسه رشدیه متعلق به جناب اجل امین‌الدوله (معین‌الملک سابق) است، شما برای مدرسه خود اسم دیگری بگذارید. رشدیه به نقاش دستور می‌دهد همه نوشته‌ها را محو کند و در زمینه سفید با خط درشت به طول تابلو فقط بنویسد: مکتب. میز و نیمکتها کاملاً رسیده بود. تابلو هم رسید به میمنت و مبارکی باز شد؛ و از اولین روزهای افتتاح مورداستقبال قرار گرفت، و هر روز سه چهار شاگرد داخل می‌شد.

اثایه هر شاگرد یک تومان برای تمام مدت تحصیل - شهریه بی‌بضاعتان ۵ قران، متوسطین یک تومان و اعیان ۱۵ قران، فقیران هم مجاناً پذیرفته می‌شدند - آشنایان که انتظار افتتاح مدرسه را داشتند بالاشتیاق فرزندان اطفال خود را به مدرسه می‌سپردند. هم در ماه اول شمار شاگردان از صد گذشت. روزی عین‌الدوله صدراعظم وقت، رشدیه را احضار کرده می‌گوید: برای مدرسه خود اسمی بگذارید. تنها مکتب کافی نیست، زیرا که می‌گویند مکتب حاج میرزا حسن رشدیه، و کم‌کم کلمه آقای حاج میرزا حسن می‌افتد و مکتب رشدیه می‌شود.

پدرم برافروخته می‌گوید: من بیش از این ستم را برخود روانمی‌بینم. حضرت اقدس والا هر طور میل مبارک باشد عمل فرمایند. می‌گوید و بر می‌خیزد و خانه عین‌الدوله را ترک می‌کند. این کار به اینجا تمام می‌شود، و رشدیه مدیر مکتب می‌ماند.

مکتب علم شد و مورداستقبال هم بود. کسی که در آن روزها بیشتر از دیگران

به یاد رشیدیه می‌افتد، از آذربایجانیان لقمان‌الدوله طبیب خاصه مظفرالدین‌شاه، و از فارسی‌زبانان، مخبر‌السلطنه مهدیقلی‌خان بود. حاج مخبر‌السلطنه از فرهنگیان کهن کشور ما، و از مؤسسین دوره اول مدارس ایران است و حقاً باید گفت بعد از امین‌الدوله صدراعظم، تنها رادردی که حامی فرهنگیان در تأسیس فرهنگ نوین سهم بسیار مهمی دارد، ذات ارجمند او است. در روزهای کش و قوس رشیدیه ریاست مدرسه نظام را داشت (عمارت میان تلگرافخانه و مدرسه دارالفنون، و بعداً معاون وزیر علوم و پس از عزل عین‌الدوله از صدارت وزیر علوم شد.^{۲۰۹}

● مدارس تهران در دوره مظفرالدین‌شاه

علی‌رغم پاره‌ای اختلاف نظرها میان اعضای انجمن معارف، در پرتو تلاش آنها و همت وطن‌پرستان و تجدددخواهان، در طی یازده سال سلطنت مظفرالدین‌شاه تعداد مدارس جدید تهران از پنجاه باب فراتر رفت. ناظم‌الاسلام کرمانی اسامی این مدارس را تا اول رمضان ۱۳۲۴ ه.ق. به شرح زیر ضبط کرده است:

۱. مدرسه اسلام، مؤسس آن جناب حجت‌الاسلام آقامیرزا محمد طباطبائی.
۲. مدرسه علمیه، مؤسس آن مفتاح‌الملک و احشام‌السلطنه و انجمن معارف.
۳. مدرسه رشیدیه، مؤسس آن آقامیرزا حسن تبریزی.
۴. مدرسه علمیه اول، مؤسس آن شیخ‌الملک سیرجانی کرمانی.
۵. مدرسه افتتاحیه، مؤسس آن مفتاح‌الملک
۶. مدرسه هدایت، مؤسس آن آفاسیدمهدی.
۷. مدرسه شرف، مؤسس آن ناظم‌الاطباء کرمانی.
۸. مدرسه ثروت.
۹. مدرسه سلطانی.
۱۰. مدرسه تربیت.
۱۱. مدرسه ادب، مؤسس آن حاج میرزا یحیی.
۱۲. مدرسه سادات، مؤسس آن حاجی میرزا یحیی.
۱۳. مدرسه خرد، مؤسس آن میرزا عبدالرضاخان.

۱۴. مدرسه معرفت، مؤسس آن ظهیرالدوله.
۱۵. مدرسه سعادت، مؤسس آن مترجمالدوله.
۱۶. مدرسه امانت.
۱۷. مدرسه اقبال.
۱۸. مکتب رشیدیه ثانویه.
۱۹. مدرسه فلاحت.
۲۰. مدرسه سیاسی، مؤسس آن مشیرالدوله.
۲۱. مدرسه دستان دانش، مؤسس آن حاجی میرزا یحیی به پول ارفعالدوله.
۲۲. مدرسه خیریه، مؤسس آن میرزا کریم خان سردار.
۲۳. مدرسه مدیریه.
۲۴. مدرسه قوامیه.
۲۵. مدرسه تمدن.
۲۶. مدرسه شرافت.
۲۷. مدرسه فرهنگ.
۲۸. مدرسه مدیریه.
۲۹. مدرسه ایمانیه.
۳۰. مدرسه نظامیه.
۳۱. مدرسه قوّاتخانه.
۳۲. مدرسه قدسیه، مؤسس آن نظامالحكماء.
۳۳. مدرسه اقدسیه.
۳۴. مدرسه همایون.
۳۵. مدرسه افتخاریه.
۳۶. مدرسه اعتضادیه.
۳۷. مدرسه آلیانس.
۳۸. مدرسه ارامنه.
۳۹. مدرسه پرستانی‌ها.
۴۰. مدرسه تأدیب.
۴۱. مدرسه درالرشاد.
۴۲. مدرسه رفعت.

٤٣. مدرسه شریعت، مؤسس آن آفاسیخ باقر.
٤٤. مدرسه فضیلت.
٤٥. مدرسه کمالیه.
٤٦. مدرسه مظفریه.
٤٧. مدرسه یهود.
٤٨. مدرسه اتفاق جاوید.
٤٩. مدرسه شاهآباد.

بعض مدارس دیگر هم افتتاح شد که اسمی آنها در نظرم نیست.^{۲۱۱}

● تأسیس مدرسه سیاسی در تهران

در سال ۱۳۱۷ ه.ق. میرزانصرالله خان نائینی مشیرالدوله به وزارت امور خارجه منصوب شد. وی میرزا حسن خان پسرش را که در مسکو دوره‌های علوم سیاسی و نظام روسیه را طی کرده و مدتها نیز در سفارت ایران در پطرزبورگ خدمت کرده بود برای تصدی و اداره کایینه آن وزارت‌خانه برگزید. در همین مقام بود که میرزا حسن خان فکر ایجاد مدرسه علوم را طبق روشی که در اروپا مرسوم بود و خودش عملاً دوره آن را به پایان برده بود، به پدرسال القاء کرد و پسر و پدر در نزد علی‌اصغرخان اتابک و مظفرالدین شاه محسنات این اقدام را جلوه‌گر ساخته فرمانی صادر کردند و چهار هزار تومان سالیانه برای مخارج این مدرسه برقرار نمودند.

حسن پرنیا مشیرالملک برنامه این مدرسه را تنظیم و ریاست آن را به عهده گرفت و مدیریت آن نیز به میرزا عبدالله خان قوام‌الوزاره پسر میرزا هاشم خان امین دربار، از اعضاء وزارت امور خارجه که او نیز تحصیلات خود را در خارجه به پایان رسانیده بود سپرده شد.^{۲۱۲}

این مدرسه شاگردان اولین دوره خود را از طریق آزمون ورودی برگزید. مرحوم عبدالله مستوفی که توسط عبدالله خان قوام‌الوزاره دمامد برادرش میرزا محمد خان

. ۲۱۱. محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۳، ص. ۶۵۳ - ۶۵۵

. ۲۱۲. ر.ک: حسین محبوی اردکانی، ص. ۳۴۹ - ۳۵۰

مستوفی از تأسیس این مدرسه اطلاع حاصل نموده و در امتحان ورودی آن شرکت کرده است در مورد چگونگی این آزمون می‌نویسد:

... در ساعت مقرر به منزل قوام‌الوزاره رفته و با ایشان به محل مدرسه که در خیابان ادیب‌امروز و رویه‌روی منزل ارباب جمشید واز خانه‌های نصرالله‌خان سپهسالاری... است، رفتیم. در سرپلۀ مدخل جوان خوش‌قیافه خوش‌لباسی را دیدم ایستاده و مثل این است که می‌خواهد بیرون برود. قوام‌الوزاره نسبت به او احتراماتی به عمل آورد که دانستم مشیرالملک است...

مشیرالملک با روی گشاده مرا به تالار محضر معلمین هدایت کرد... در این تالار چند نفری نشسته بودند، یکی از آنها شیخ لطفعلی و دیگری آخرond موضوعی موسوم به میرزا محمدحسین و دیگری میرزا عبدالرزاق‌خان مهندس (آقای مهندس بغايري) و یکی دو نفر دیگر هم بودند. بعد از نیمساعتی مرا به تالار دیگری که در جنب این تالار بود احضار کردند، در بالای این تالار منبر و میزی که جای معلم در آن بود ساخته و در سمت راست این منبر و میز، تخته سه پایه سیاهی گذاشته و رویه‌روی این میز و منبر از دو طرف، دو ردیف نیمکتهاي دونفری وصل به هم که جلوی هر نفری یک جعبه‌ای هم داشت که در آن کار میز را صورت می‌داد، پرداخته شده بود. شیخ لطفعلی بر روی صندلی به جای معلم قرار گرفته، آقای مهندس بغايري (عبدالرزاق‌خان) پهلوی او ایستاده و میرزا محمدحسین هم بر صندلی دیگری در سمت راست جلو تخته سه پایه سیاهی نشسته و قرائی هم روی میز بود. برای این که بی‌طرفی در امتحان کاملاً رعایت شده باشد، آقای سرتیپ بغايري به طور تفأل قرآن را گشود و به دست شیخ لطفعلی داد، ایشان آیه‌ای را که البته آیه سرصفحه راست بود شروع کردند. من از قضا این آیه را حفظ داشتم و تا آخر از حفظ خواندم و طوری قرائت کردم که معلوم شد معنی و بنابراین تجزیه و ترکیب آن را به خوبی می‌دانم. میرزا محمدحسین و آقای بغايري نظری به هم افکننده معلوم بود که می‌خواستند بگویند زیادتر از احتیاج ما معلومات دارد، ولی شیخ لطفعلی متقادع نشد و به عنوان این که باید کاملاً سوالات تحولی و صرفی به عهده مشخص در برنامه به عمل آید، با بیان مؤدبانه چند سوال از من کرد... و به رسم زمان شروع به تحسین کرد. بعد از ایشان آقامیرزا محمدحسین به جای ایشان برآمده کتاب تاریخ اشکانیان تألیف میرزا محمدحسین فروغی را باز به طور تفأل گشود. کاغذ و قلم و دواتی که قبل

حاضر کرده بودند به من دادند، ایشان دیکته گفتند و من نوشتم، البته غلط املائی و کتبی نداشتم، ایشان محض تکمیل امتحان چند جمله‌ای برای امتحان انشائی به من دادند، آن را هم بی‌عیب از کار درآورده تحويل دادم. سپس آقای میرزا عبدالرزاق به جای معلم برآمده برای امتحان چند رقم کسر داد که با هم جمع کنم، آن را هم روی تخته عمل کرده حاصل را جمع نمودم و به تالار سابق‌الذکر برگشتم.

... من مرخصی حاصل کرده از محضر آقایان خارج شده به منزل مراجعت کرم. بعد از یک هفته که عده داوطلبها و امتحان شده‌ها به ده دوازده نفر رسید، همگی را خبر کردند که روزهای دوشنبه و چهارشنبه که روزهای امتحان داوطلبها ایمنه است، قبول شده‌ها هم به مدرسه بیایند که با هم مأنس شوند. من هم هر روز سوار شده به مدرسه می‌رفتم و یکی دو ساعتی با رفقای آینده روی نیمکتها نشسته صحبت می‌کردیم.

داوطلبها بعضی شاگردان مدرسه علمیه و افتتاحیه و برخی هم مثل من از تحصیل‌کرده‌های خانه‌یا مدارس آخوندی بودند. میرزا باقرخان و میرزا تقی خان عظیمی - میرزا محمد علیخان احتشام همایون پسر معین‌الدوله - داودخان پسر عماد نظام برادرزاده سهیم‌الدوله (جلیل‌وند) ^{۲۱۳} - میرزا علی‌اکبرخان پسر خان‌باباخان قزوینی (آقای علی‌اکبر دهخدا) - میرزا اسد‌الله خان (بهنام) و از همه جوانتر میرزا جعفرخان (پاک‌نظر) که پانزده شانزده سال بیش نداشت و چند نفر دیگر بودند. بعدها خواهرزاده‌ام صادق اعتلاء و محمود ثقی براذر اعلم‌الدوله و میرزا السحق خان رهبر و میرزا علی‌محمد خان اویسی و سیف‌الله خان پسر سردار معتصد و چند نفر دیگر هم بر این جمله افزوده شدند.^{۲۱۴}

همین که عده پذیرفته‌شدگان به شانزده هفده نفر رسید روز افتتاحیه مدرسه برای

عید نیمة شعبان ۱۳۱۷ ه.ق. مقرر گردید. مرحوم حسین محبوبی اردکانی می‌نویسد:

نخستین درس را خود مشیر‌الملک درباره حقوق بین‌الملل ایراد کرد. در آغاز تأسیس، مدرسه یک کلاس بیشتر نداشت و معلمین آن عبارت بودند از: ارشدشیر جی سرپرست پارسیان تهران معلم تاریخ، میرزا عبدالرزاق خان بغايري معلم جغرافيا، دکتر مول معلم فرانسه، مشیر‌الملک معلم حقوق

۲۱۳. داودخان نام خانوادگی جلیلی را برای خود برگزید.

۲۱۴. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۶۹ - ۷۱

بین‌الملل و در غیاب مشیرالملک او هانس خان عمام‌الوزاره رئیس دارالترجمه وزارت امور خارجه و پس از او ژووف هنک بلژیکی مستشار حقوقی وزارت خارجه معلم درس حقوق بودند و در سال دوم تأسیس که درس ادبیات به دروس مدرسه اضافه شد میرزا محمد حسین فروغی ذکاء‌الملک معلم ادبیات مدرسه شد.

چون مبنای زندگی و قواعد و قوانین جاریه در ایران، اکثر براساس فقه اسلامی است، مشیرالملک هم برای این که محصلین این مدرسه به کلی از حقوق اسلامی عاری نباشند به کوشش زیاد درس فقه را هم یکی از مواد تحصیلی مدرسه قرار داد و میرزا حبیب‌الله نامی برای تدریس آن ماده معین شده و بعد از او شیخ محمد تقی اعتماد‌الاسلام که تازه از نجف آمده بود معلم فقه مدرسه شد. به جای اردشیر جی هم چون مأموریتش در ایران تمام شد، عبدالحسین خان میرپنج و مجتبی خان که اولی در پیش خود و دومی در مدارس استانبول تحصیل کرده بود، و بعداً ناظم‌العلوم بختیاری و صدیق حضرت محمد مظاہر و دکتر مورل هر یک تدریس قسمتی از درس تاریخ مدرسه را به عهده گرفتند و منجمله میرزا عبدالحسین خان معلم تاریخ ایران شد و مجتبی خان معلم تاریخ یونان و وروم وغیره.^{۲۱۵}

اولین امتحان نهایی مدرسه سیاسی در سال ۱۳۲۳ ه.ق. به عمل آمد. مرحوم عبدالله مستوفی درباره امتحانات پایانی اولین فارغ‌التحصیلان دوره چهارساله این مدرسه می‌نویسد:

خلاصه در امتحانات نهایی به ترتیب من و [اسحق] رهبر و [صادق] اعتلاء و [میرزا محمد علیخان] احتشام همایون و باقر عظیمی و محمود ثقی و علی‌محمد اویسی، همین هفت نفر توانتیم مدرسه را تمام کنیم.^{۲۱۶}

شایان ذکر آن که این مدرسه تا سال ۱۳۰۵ ش. زیرنظر وزارت امور خارجه به فعالیت خود ادامه داد. در اول اسفند آن سال به موجب تصویب‌نامه‌ای از وزارت امور خارجه متنزع و جزء وزارت معارف گردید و بعدها پس از تأسیس دانشگاه تهران در سال

.۲۱۵. حسین محبوبی اردکانی، ص. ۳۵۰ - ۳۵۱.

.۲۱۶. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۷۷.

۱۳۱۳ ش. با نام دانشکده حقوق یکی از شعب این دانشگاه گردید.^{۲۱۷}

ش. مطبوعات تهران در دوره مظفرالدین شاه

در ماه محرم ۱۳۱۴ ه.ق. مظفرالدین شاه، محمدباقرخان برادرزاده محمدحسن خان اعتمادالسلطنه را که پس از درگذشت عمّ خود از اواخر شوال ۱۳۱۳ ه.ق. به لقب اعتمادالسلطنه ملقب و به وزارت انتبايعات منصوب شده بود در سمت خود ابقاء کرد.

متن این حکم که خطاب به صدراعظم صادر گردید به شرح زیر بود:

جناب اشرف صدراعظم وزارت انتبايعات و دارالترجمة دولتی و طبع روزنامه مصور شرف و اطلاع و تأليف كتاب نامة دانشوران در عهد شاهنشاه شهید بر عهده فدوی دولتخواه محمدباقرخان اعتمادالسلطنه محول و مرجوع بود. از قراری که به عرض رسید در انجام این مشاغل و خدمات اعتمادالسلطنه بسیار خوب از عهده برآمده است و چون رشته این امورات و ترتیب روزنامه های دولت از امور مهم است و باید به عهده شخص کافی بصیر با اطلاعی مرجوع باشد و اعتمادالسلطنه هم خوب از عهده این خدمت برآمده و پدر بر پدر هم متصدی خدمات عمدۀ دولتی بوده اند لهذا ما هم به تصویب آن جناب اشرف وزارت انتبايعات و دارالترجمه و روزنامه شرف و تأليف كتاب نامة دانشوران را به عهده اعتمادالسلطنه محول و موکول فرمودیم که به ترتیب سابق مشغول انجام این خدمات بوده خاطر همایون ما را بیش از پیش از خدمات خود راضی و خرسند دارد.^{۲۱۸} محرم ۱۳۱۴

در دوره ریاست محمدباقرخان اعتمادالسلطنه بر وزارت انتبايعات تحولی در امر انتشار جراید در تهران صورت گرفت. در محتوای روزنامه ایران که کماکان توسط وزارت انتبايعات منتشر می گردید اندک تغییری حاصل شد. حاج میرزا یحیی دولت آبادی در این باره می نویسد:

روزنامه ایران که روزنامه رسمی دولت است و تنها به نگارش حوادث جاری

۲۱۷. ر.ک: حسین محبوبی اردکانی، ص. ۳۵۱ - ۳۵۶.

۲۱۸. روزنامه ایران، ش. ۸۸۹ یازدهم صفر ۱۳۱۴.

دربار با پرده‌پوشیهای بسیار می‌برداخته از تنگتایی که بوده درآمده صورت
۲۱۹ بهتری به خود می‌گیرد.

در ماه صفر ۱۳۱۴ ه.ق. محمدباقرخان اعتمادالسلطنه به جای نشريه شرف روزنامه
ماهانه‌ای به نام شرافت منتشر نمود.

تصاویر شماره اول کار میرزامهدی‌خان نقاش است که از آن به بعد مصورالملک لقب
گرفته است اما البته این روزنامه شرافت از حیث چاپ و زیبایی خط و نقاشی به پایی
روزنامه شرف نمی‌رسید. ۲۲۰ غلامحسین‌خان افضل‌الملک در معرفی این روزنامه
می‌نویسد:

طبع و ایجاد روزنامه شرافت که روزنامه مصورات و شرح حال شاهزادگان و
صدور و وزراء و امراء و اشراف و اعیان، در آن به طرزی خوب و رسمی
مطلوب نگاشته می‌شود، در ماه صفرالمظفر، در تحت اداره محمدباقرخان
اعتمادالسلطنه وزیر دارالمطبوعات و دارالترجمة همایونی و دارالتالیف
دولتی، وقوع یافت. این روزنامه، نهایت امتیاز را دارد. این صحیفة شهریه،
در دوره ناصری مسمی به شرف بود...

ایشان باز روزنامه شرف رادر دوره مظفریه احیاء و ایجاد کرد، اسم شرف را
به شرافت مبدل کردند. ۲۲۱

در روز پنجشنبه یازدهم رجب ۱۳۱۴ ه.ق. با انتشار نخستین روزنامه غیردولتی در
تهران تحول مهمی در تاریخ مطبوعات ایران صورت گرفت. مدیریت این نشريه را که
تربیت نام داشت میرزامحمدحسین فروغی ذکاءالملک به عهده داشت. مرحوم
محمدعلی فروغی درباره این اقدام مطبوعاتی پدرسخ می‌نویسد:

در سال اول سلطنت مظفرالدین‌شاه، پدر من که دست از طبیعت خود
نمی‌توانست بردارد، اولین روزنامه غیردولتی [را] در همین شهر طهران
تأسیس کرد، و مندرجات آن را مشتمل بر مطالبی قرار داد که کم‌کم چشم و
گوش مردم را به منافع و مصالح خودشان باز کند. آن روزنامه تربیت نام

.۲۱۹. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۱، ص. ۱۹۹.

.۲۲۰. ر.ک: سعید نفیسی، «مطبوعات» در ایرانشهر، ج. ۲، ص. ۱۲۵۳.

.۲۲۱. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۹۳.

داشت. من هم آن وقت به درجه‌ای رسیده بودم که در کار آن روزنامه - مخصوصاً در آنچه می‌بایست از زبانهای خارجه ترجمه شود - به پدرم دستیاری کنم. بنابراین غالباً در باب روزنامه با من گفتگو می‌کرد. یک روز پرسید مقاله‌ای که امروز برای روزنامه نوشتہام خواندی؟ عرض کردم، بلی. پرسید دانستی چه تمهید مقدمه‌ای می‌کنم؟ من در جواب تأمل کردم. فرمود مقدمه‌ای می‌چینم برای این که به یک زبانی حالی کنم که کشور قانون لازم دارد. مقصودم این است که این حرف را صراحةً نمی‌توانست بزنده و برای گفتن آن لطایف الحیل می‌بایست به کار ببرد، همین‌قدر راهم که می‌توانست بگوید به پشت‌گرمی مرحوم امین‌الدوله بود که صدراعظم بود و او خود متجدد و قانون خواه بود.^{۲۲۲}

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی نیز در تمجید از اقدام امین‌الدوله در ترویج مطبوعات و

آزادی قلم می‌نویسد:

گرچه اقدامات امین‌الدوله صدراعظم در توسعه معارف ضرورةً مستلزم ترویج مطبوعات و توسعه دایره آن می‌باشد ولکن توجهات خصوصی آن دستور داشتمند به تکثیر مطبوعات و تعداد جرايد و به آزادی قلم که از بزرگترین اسباب ترقی و تعالی هر قوم می‌باشد قابل تمجید است. امین‌الدوله روزنامه تربیت را که به قلم میرزا محمدحسین فروغی ملقب به ذکاء‌الملک نوشتہ‌می‌شود و به طور هفتگی دایر بوده ترویج نموده آن را یومیه می‌گرداند.^{۲۲۳} و این اول روزنامه یومیه است که در این پایتحث دایر می‌شود. روزنامه تربیت روی سنگ و با بهتر خط کتابت نستعلیق که در این وقت معمول است طبع و نشر می‌شود.

روزنامه تربیت در سایه نظریات صدراعظم سبک تملق‌سرایی خود را که به اقتضای زمان و طبع نویسنده آن مدتی پیروی شده تغییر داده به بیان حقایق و نگارش مطالبی که برای بیداری ملت مفید بوده باشد می‌پردازد.^{۲۲۴}

از اقدامات مهم وزارت انبطاعات دوره مظفری صدور اجازه ورود ماشینهای چاپ

۲۲۲. محمدعلی فروغی، «حقوق در ایران»، یغما (۱۳۴۹) (۲) اردیبهشت ۱۳۴۹، ص. ۶۵-۶۶.

۲۲۳. این روزنامه از یکشنبه یازدهم ذی‌قعده ۱۳۱۵ (شماره شصت و هشتم) به طور یومیه در تهران منتشر شد و تا تاریخ پنجشنبه ۲۹ محرم ۱۳۲۵، ۴۳۴ شماره منتشر شد.

۲۲۴. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۱، ص. ۱۹۹.

سرپی به کشور و تأسیس چاپخانه‌های خصوصی بود که به تسهیل امر انتشار جراید کمک شایانی نمود.

در سال ۱۳۱۶ ه.ق. روزنامه‌های زیر در تهران منتشر شد:

در ماه شعبان این سال انجمن معارف نشریه معارف را منتشر کرد. این نشریه فرهنگی، اجتماعی ابتدا هر پانزده روز و سپس ده روز یک بار منتشر می‌شد.

در سال ۱۳۱۸ ه.ق. اداره کل فلاحت در تهران روزنامه فلاحت مظفری را منتشر کرد. مدیریت این روزنامه علمی و فنی کشاورزی را فخیم‌السلطنه بر عهده داشت. فاصله انتشار این نشریه در آغاز هر پانزده روز یکبار و بعد هر سه ماه یکبار بود.

در سال ۱۳۱۹ ه.ق. انجمن صحیه به مدیریت احمدخان روزنامه حفظ‌الصحح را که نشریه‌ای طبی و بهداشتی بود در تهران انتشار داد.

محمد باقرخان اعتماد‌السلطنه تا بیست و نهم شعبان ۱۳۲۰ ه.ق. قریب هفت سال در سمت وزیر انبطاعات و دارالترجمه خاصه انجام وظیفه کرد. از ابتدای ماه رمضان این سال میرزا محمدندیم‌السلطنه با تصویب علی‌اصغرخان اتابک به این شغل منصوب گردید.^{۲۲۵} مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره این انتصاب می‌نویسد:

... طولی نمی‌کشد که وزارت مطبوعات به عنوان نانخانه و خرج سفره

ملامحمد معروف به مسیو داده می‌شود.^{۲۲۶} این اولین بار است در این ایام که به یک شخص مععم وزیر گفته می‌شود.

ملامحمد از عنوان وزارت انبطاعات باید تحصیل معاش کند و ذخیره هم برای ایام بیکاری خود به دست آورده باشد این است که هر تألیف ناقعی از هر کس بازارش رواج باشد از یکی از مباشیرین طبع و نشر کتب مبلغی رشوت گرفته اجازه طبع و نشر آن کتاب را به او می‌دهد گرچه حق مخصوص مؤلف بوده باشد و در مقابل اعتراضاتی که بر او می‌شود متمسک می‌گردد به آزادی مطبوعات، قانونی هم در کار نیست.

.۲۲۵. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۱۰۲۶ پانزدهم رمضان ۱۳۲۰.

.۲۲۶. وی آخوندی بود اهل هرنده اصفهان، زبان فرانسوی تحصیل کرده سالها در تبریز مترجم اوراق خاصه برای مظفرالدین‌میرزا بوده و به این ملاحظه در خلوت ولیمه مسیو خوانده می‌شده است.

و بالجمله وزارت انتطباعات این شخص طماع پریشان روزگار لطمه بزرگی به معارف و مطبوعات وارد می‌آورد که جبران آن به زودی مشکل ۲۲۷ می‌باشد.

از اقدامات دیگر ندیم‌السلطان در دوره تصدی وزارت انتطباعات تغییر نام روزنامه ایران به ایران سلطانی بود.

در ۲۲ ذیحجه ۱۳۲۰ ه.ق. ناظم‌الاسلام کرمانی روزنامه‌ای ادبی، علمی، سیاسی و اجتماعی به نام نوروز در تهران منتشر کرد. سردبیری آن را کاظم طیب کرمانی به عهده داشت.

در همین سال وزارت گمرکات نشریه اقتصادی احصایه گمرکی ایران را به دو زبان فارسی و فرانسوی در تهران منتشر کرد.

در سال ۱۳۲۱ ه.ق. به دستور مظفرالدین شاه میرزا صادق ادیب‌الممالک از مشهد به تهران آمد و هفت‌نامه ادب را که نشریه‌ای سیاسی، علمی و ادبی بود در تهران انتشار داد. در همان سال دو نشریه دیگر نیز در تهران منتشر شد. فرج‌الله حسینی کاشانی نشریه هفتگی ثریا را که دارای روش سیاسی، اقتصادی، ادبی و خبری بود انتشار داد؛ محمدعلی بهجت دزفولی ماهنامه مذهبی دعوه الحق را منتشر نمود.

در سال ۱۳۲۳ ه.ق. نیز چند نشریه جدید به جراید تهران افزوده شد. انجمن اخوت به مدیریت علی‌اکبر شیدا نشریه اخلاقی، اجتماعی مجموعه اخلاق را هر پانزده روز یکبار در تهران منتشر کرد.

عبدالحسین لسان‌السلطنه ملک‌المورخین نشریه هفتگی سیاسی، علمی و اجتماعی شاهنشاهی را انتشار داد. میرزا حسن رشديه با انتشار نشریه ماهنامه سیاسی، فرهنگی مکتب فعالیت مطبوعاتی خود را نیز در تهران آغاز کرد.

در آستانه انقلاب مشروطیت علی‌اصغر نفیسی مؤدب‌الدوله مجله ماهانه طبی، بهداشتی حفظ‌الصحه را در تهران منتشر کرد. در همین سال هفت‌نامه سیاسی، اجتماعی،

خبری، ادبی، اقتصادی ندای وطن به مدیریت مجدد اسلام کرمانی در تهران منتشر شد. روزنامه سیاسی، اجتماعی، خبری مجلس از هشتم شوال ۱۳۲۴ ه.ق. به جمع مطبوعات تهران پیوست. این نشریه ابتدا هفته‌ای چهار بار و بعد روزانه منتشر گردید. در این دوره علاوه بر جراید داخلی نشریات فارسی زبان چاپ خارج از کشور نیز به طور مرتب در تهران توزیع می‌شد. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در معرفی این نشریات که نقش مهمی در بیداری ایرانیان بر عهده داشتند می‌نویسد:

و اما روزنامه‌های فارسی که در خارج طبع می‌شود در دوره سلطنت ناصری منحصر بوده است به اختر که در اسلامبول طبع می‌شده. روزنامه مزبور در آخرین توقيفش از طرف دولت عثمانی که با انقلابات ایران توأم بوده دیگر اجازه طبع و نشر نیافته در محاق ابدی فرو می‌رود.

بعد از آن در کلکته روزنامه‌ای به نام جبل‌المتین به مدیری سید جلال الدین کاشانی دایر می‌گردد و روزیه‌روز در ایران خوانندگانش زیاد می‌شوند. جبل‌المتین با آن که در اول تأسیس خط و طبعش چندان پسندیده نیست مندرجاتش اهمیت شایان دارد و دارای مسلک ثابت و معتلی است.

[در سال ۱۳۱۸ ه.ق.] در مصر روزنامه ثریا^{۲۲۸} به مدیری سید فرج‌الله کاشانی و سردبیری میرزا علی محمدخان پورش دایر می‌شود و نیکو رواج می‌گردد. در لندن روزنامه خلافت که یک ورق آن به فارسی نوشته می‌شود حقایق را بی‌پرده می‌نویسد؛ و به طور کلی تغییر سلطنت ایران و بر طوف شدن مانع بزرگ آزادی مطبوعات به ضمیمه ریاست امین‌الدوله بر اداره دولت جراید را آزادی داده بی‌مالحظه هرچه می‌خواهند می‌نویستند خصوصاً که قوه جوان پرشوری هم به میدان مطبوعات قدم می‌گذارد و آن مدیر روزنامه نورس پروردش مصر است.

میرزا علی محمدخان پورش جوانی است از اهل کاشان. مدتها در تهران در اداره روزنامه ایران و اطلاع سمت منشی‌گری داشته صاحب قریحة روشن دارای افکار نورانی در فارسی نویسی زبردست و باسلیقه است. این جوان از تهران به اروپا رفته بالاخره در مصر سردبیر روزنامه ثریا می‌گردد.

. ۲۲۸. این روزنامه از سوم محرم ۱۳۱۶ تا ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۱۸ ه.ق. در قاهره منتشر شده است.

روزنامهٔ ثریا که بزرگتر سرمایه‌ای و وجود این سردبیر است در پرتو قلم نگارندهٔ چالاک خود و در سایهٔ پیش‌آمد اوضاع زمان و مخصوصاً انقلابات ایران خوانندهٔ بسیار در داخل و خارج مملکت پیدا نموده و به حدی که مدیر کم‌سواد آن مغفور شدهٔ تصور می‌نماید با کناره‌گیری سردبیر مزبور هم می‌تواند ثریا را در همان اوج ارتفاعی که دارد نگاهداری نماید. این است که در خشتود نگاهداشتمن وی کوتاهی نموده او را به دوری نمودن ناگزیر می‌سازد. میرزا علی محمدخان که می‌داند تابش نور ثریا در ایران از پرتو قلم آتش‌بار اوست و هرچه به هر عنوان بنویسد دارای همین اثر خواهد بود مصمم می‌شود روزنامه‌ای به نام پروردش دایر نموده اشعةٔ انوار افکار وطن‌پرستانهٔ خود را روی صفحات آن به دیدهٔ خوانندگان برساند.

مدیر پرورش در این اندیشه از دوستان و هواخواهان خود در داخل و خارج استمداد مادی و معنوی نموده مساعدتها بیکه انتظار نمی‌رفته می‌بینند... بالجمله طولی نمی‌کشد روزنامهٔ پرورش زهره صفت از افق مطبوعات فارسی سربرآورده هیجان شدیدی در افکار معارف‌خواهان و وطن‌پرستان تولید نموده نه تنها مقام خود را از ثریا می‌گذارند بلکه ثریا را به ترتیب^{۲۲۹} انداخته جمعیت آن را به پراکنده‌گی مبدل می‌سازد.

روزنامهٔ پرورش در هر پست که به ایران می‌رسد و مخصوصاً به تهران در احساسات تازه و افکار جدید تأثیر مخصوص می‌بخشد به طوری که هر هفته روزهای ورود پست خارج جمعی از جوانان پرحرارت تربیت یافته چند ساعت به انتظار ورود پست و رسیدن روزنامهٔ پرورش با بی‌قراری ساعت‌شماری می‌نمایند.

مدیر پرورش که از احساسات سرشار خود باخبر است و از اوضاع ایران و مخاطراتی که در راه راستگویی و حقیقت‌سرایی می‌باشد بی‌خبر نیست. در برداشتن اول قلم برای نگارش اول مقالهٔ پرورش نگرانی شدید خود را از عاقبت خطرنماک اقدامی که نموده اظهار و اشاره می‌کندگاه باشد جان خود را نیز در سر این کار بگذارد.^{۲۳۰}

۲۲۹. خاک

۲۳۰. بحیی دولت‌آبادی، ج. ۱، ص. ۱۹۹ - ۲۰۱

● انتشار شب‌نامه در تهران

یکی از نکات قابل توجه در رابطه با مطبوعات دوره مظفری انتشار نشریات زیرزمینی و مخفی و به عبارتی شب‌نامه است. مرحوم محمد صدر هاشمی در این باره می‌نویسد: در دو سال آخر سلطنت مظفر الدین شاه و در آغاز مشروطیت که هنوز روزنامه زیاد در ایران رواج پیدا نکرده بود، یکی از وسائل نشر افکار آزادیخواهان و مخالفت با حکومت استبدادی و رجال درباری نشر شب‌نامه‌های خطی و یا چاپهای ژلاتینی بود. این عمل به خصوص در سالهای ۲۳ و ۲۴ قمری به اندازه‌ای در طهران شیوع داشت که دیگر هر کس با هر کس عداوت و خصومت شخصی می‌داشت بر علیه او شب‌نامه منتشر می‌نمود... انتشار شب‌نامه؛ پس از تأسیس مجلس شورای ملی هم کم و بیش رواج داشته و حتی یک بار در مجلس مورد مذاکره قرار گرفت.^{۲۳۱}

در دوره استبداد صغیر و رکود فعالیت روزنامه‌نویسی در تهران بار دیگر شب‌نامه‌نویسی متداول شد. به نوشته مرحوم مخبر السلطنه: «شب‌نامه از در و دیوار فرو می‌ریخت؛ سر لوح شب‌نامه خنجر، طپانچه، کارد و نیزه بود».^{۲۳۲} در جای دیگر می‌نویسد: افراد و انجمنها می‌خواهند به صورتی هرچه مهیب‌تر جلوه کنند. در انتشارات ژلاتینی غالب تهدید به طپانچه می‌شد، یکی از آشنايان، نصرالدوله پسر معین‌السلطان، شکل اژدهای هفت‌سری آورد که گراور کنم. نکردم چه تفسیر به سوء‌عنیت و عدم رشد و بهانه به دست می‌داد، همه می‌خواستند هرکول (پهلوان یونان) باشند.^{۲۳۳}

ص. سرشماری از ابنيه تهران در دوره مظفر الدین شاه

در سال ۱۳۱۷ ه.ق./ ۱۲۷۸ ش. آمارگیری از ابنيه تهران انجام شد.^{۲۳۴} تهیه کننده

.۲۳۱. محمد صدر هاشمی، تاریخ جوايد و مجلات ایران (اصفهان: کمال، ۱۳۶۳)، ج. ۱، ص. ۱۷.

.۲۳۲. مهدیقلی هدایت، گزارش ایران تاجاریه و مشروطیت، ص. ۱۸۷.

.۲۳۳. مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۴۹.

.۲۳۴. نسخه خطی این آمارگیری تحت عنوان: تعیین و ثبت ابنيه خندق شهر دارالخلافه باهه از اخضر علیشا، به شماره ادبیات ۲۰ ب در کتابخانه مرکزی و مرکز استاد دانشگاه تهران موجود است.

این آمار حسن اخضر علیشاه است. وی در مقدمه مجلد این آمار در چگونگی انجام این سرشماری می‌نویسد:

... این خاکپای گدایان بی‌سروپا، و کلب آستان دوستان مولا، و ریزه‌خوار خوان حضرت نعمت‌الله الفقیر حسن اخضر علیشاه، غفرله‌الله، به طریق عرض اظهار می‌دارد که پس از استرشاد، حضرت استادم هر سال از عمر را در اشتغال به امری امرم فرمود؛ تا سنه هزار و سیصد و هفده، فقیر را پیش آمد که در طبقه‌ای از طبقات نوکر، در کسوت فقر یک‌سال خدمت دولت کنم. در سنه مذکور... به جناب جلال‌التمآب مختار‌السلطنه، که در آن تاریخ وزیر اداره جلیله نظمیه بود، اظهار نمودم که قصد یک‌سال نوکری دارم و از هر علم و عملی بی‌بهره نیستم. جناب معزی‌الیه گویا اظهار فقیر را غنیمت دانست، چه خود قصد تعیین و ثبت اینیه محاط خندق شهر دارالخلافه باهره را، از قبیل خانه و دکان و مسجد و مدرسه و ریباط و طویله و کلیسا و غیره، با مساحت محیط خندق و ذرع مربع شهر [را داشت]. از فقیر خواست که به این کار مشغول شوم، و قرار گذاشت که ماهی سی تومان حق‌الزحمه بدهد، و پس از اتمام هم این مبلغ را به استدعای از دولت در حق فقیر مستمر نماید. فقیر نیز قبول نموده و این کار را به انجام رسانید. لکن، جز ماهی ده تومان در مدت یک‌سال که مشغول این خدمت بودم نرسانید؛ و پس از اتمام نیز، نه معزی‌الیه را مجال به وفای عهد باقی ماند و نه فقیر را یارای اظهار مطلب. اینک در این سال فرخنده‌مآل بارس نیل سنه ۱۳۲۰، که حکومت شهر دارالخلافه تفویض به کف کفایت و فرط سیاست و عدالت جناب مستطاب اشرف ارفع والا... سرکار شاهزاده عین‌الدوله، ادام‌الله ایام بقائه، می‌باشد، نظر به همت مردانه، متقبل شدند بر این که نتیجه زحمت و خدمات یک‌ساله فقیر را، که در این مجلد مرتب شد، به عرض خاکپای عاکفان آستان معارف تبیان مدللت بنیان اقدس ملوکانه، ارواح‌العالمن لـه الفداء، رسانیده آنچه را که دیگری وعده کرده بود، ایشان به فرط فتوت و فاکنند...

بدان که شهر دارالخلافه مظفری تقریباً سی و شش کرور ذرع مربع است.

.۱۸,۰۰۰,۰۰۰

مساحت محیط باستیون شهر دارالخلافه مظفری، صانها‌الله عن الافات، هیجده هزار و چهارصد و هشتاد ذرع است: ۱۸۴۸۰.

شهر دارالخلافه منقسم می‌شود به پنج محله، و هر محله برچند پاتوق؛ و سپرده است هر محله به کدخدایی، و هر پاتوق به نایبی با چند پلیس، که اجمال آن در [جدول پیوست] مرتسم است، و تفصیلش در باقی کتاب جزء به جزء ثبت است؛ و هر ملکی به اسم مالکش مقید و ضبط است.
اسامی محلات شهر دارالخلافه از این قرار است: ۱. محله دولت، ۲. محله سنگلچ، ۳. محله بازار، ۴. محله چاله میدان، ۵. محله عودلاجان.^{۲۲۵}

قابل ذکر آن که در جمع ستونهای افقی و عمودی جدول تفصیل اینیه شهر تهران تهیه شده توسط اخضر علیشاه مغایرت‌هایی به شرح زیر ملاحظه می‌شود:

۱. جمع تعداد خانه‌های شهر به جای رقم ۱۶۲۷۵، تعداد ۱۵۲۷۵ باب درست است.
۲. جمع تعداد مساجد و مدارس شهر به جای رقم ۸۰ رقم ۷۹ باب درست است.
۳. در جمع اینیه محله دولت به جای عدد ۵۵۰۴، رقم ۵۵۱۴ صحیح است.
۴. در جمع اینیه محله سنگلچ رقم ۶۶۶۴ درست نیست و عدد صحیح ۶۶۷۵ است.
۵. در جمع اینیه محله بازار رقم درست ۵۱۳۶ است.
۶. در جمع اینیه محله چاله میدان عدد صحیح ۴۸۵۴ می‌باشد.
۷. در جمع اینیه محله عودلاجان رقم درست ۳۵۸۶ است.
۸. در جمع اینیه تمام شهر رقم ۲۵۷۲۹ درست نیست و جمع این ستون برابر با ۲۶۷۶۶ است. با این تذکر، که با درنظر گرفتن اصلاحات انجام شده رقم اینیه تمام شهر برابر با ۲۵۷۶۵ صحیح می‌باشد.

هم‌چنین در تفصیل اینیه پاتوقهای محلات شهر تفاوت‌های ملاحظه شد که ارقام درست آن در جدول تفصیل اینیه هر محله به تفکیک مشخص گردیده است.

جدول اینیه تهران در سال ۱۳۱۷ ه.ق.

تفصیل اینیه شهر	محله دولت	محله سنگلج	محله بازار	محله چالمیدان	محله هودلاجان	تمام شهر
خانه	۲۷۰۵	۴۴۴۸	۲۶۲۵	۳۳۷۲	۲۱۲۵	* ۱۶۲۷۵
دکاکین	۲۵۴۶	۱۸۲۴	۲۲۲۳	۱۴۰۳	۱۳۱۴	۹۴۲۰
کاروانسرا	۵۲	۲۴	۶۰	۲۳	۲۷	۱۸۶
حمام عمومی	۳۸	۵۹	۲۷	۲۸	۳۰	۱۸۲
مسجد و مدرسه	۲۳	۱۴	۲۰	۶	۱۶	* ۸۰
باغ و باعچه	۴۰	۱۰۰	۹	۳	۸	۲۱۵
تکیه	۷۰	۹	۱۴	۵	۸	۴۳
پنجهال	۸	۱۰	۲	۴	ندارد	۲۴
کارخانه	۳	۱	۲	ندارد	ندارد	۶
سریازخانه	۴	۱	ندارد	۲	ندارد	۷
کلیسا	۲	۴	ندارد	ندارد	ندارد	۷
میدان	۲	ندارد	۱	۲	ندارد	۵
مریضخانه	۲	ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	۲
معبد یهود	ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	۲
مدرسه دولتی	۲	ندارد	ندارد	ندارد	ندارد	۲
طویله	۷۰	۱۱۷	۳۷	تعدادنشده	۵۲	۲۷۶
نواب	۱۰	۹	۵	۶	۴	۳۴
جمع هر یک	* ۵۵۰۴	* ۶۶۶۴	* ۵۱۳۱	* ۴۸۴۸	* ۳۵۸۲	* ۲۵۷۲۹

* اعداد ستونهایی که با ستاره مشخص شده است در این جدول صحیح نمی باشد.

جدول تفصیل اینیه محله دولت

۱۳۱۷ ه.ق.

جمع	پاتوق نایب محمد کاشی	پاتوق نایب غلامرضا	پاتوق نایب محمد	پاتوق نایب بروجردی	پاتوق نایب حسن	پاتوق نایب عزیز	پاتوق نایب آقاها	پاتوق نایب محمدعلی	پاتوق نایب محمد	پاتوق نایب حاجی	پاتوق نایب عباس	پاتوق سید جعفر	ابنیه
۳۵	—	۳	۲	۱	۴	۶	۳	۵	۳	۸			تعدادگزار
۲۷۰۵	—	۲۵۳	۲۲۱	۲۳۵	۲۳۰	۱۹۰	۱۵۸	۲۶۲	۵۰۷	۶۴۹			دکاکین
۵۲	—	۲	—	—	۱۹	—	۱۸	۳	—	۱۰			کاروانسرا
۳۸	—	۶	۳	۳	۲	۴	۳	۴	۴	۹			حمام عمومی
۲۲	—	۴	۵	۴	۲	۲	۱	۲	۳	۱			مسجد و مدرسه
۲۶	—	۱	—	۱	۲	۹	—	۳	۷	۳			باغ و باغچه
۵	—	—	۲	۱	—	۱	۱	—	—	—			نکیه
۸	—	—	—	—	—	۲	—	—	—	—			پیچال
۵	—	—	—	۲	۱	—	۱	۱	—	—			کارخانه
۴	—	—	—	۱	۲	—	—	—	—	—			سریارخانه
۲	—	—	—	—	۱	۱	—	—	—	—			کلپسا
۲	—	—	—	—	—	۱	۱	—	—	—			میدان
۲	—	—	—	—	—	۱	—	—	—	—			مریضخانه
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	—			معبد یهود
۲	—	—	—	۱	۱	—	—	—	—	—			مدرسه دولتی
۱۱۰	—	۷	۶	۱۰	۷	۱۲	۵	۵	۲	۶۱			طوبله
۵۵۷۳	۱۴۷	۶۶۵	۳۰۷	۳۶۳	۵۸۲	۴۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۶۴	۱۳۷۱	جمع		

جدول تفصیل اینیه محله سنگلاج

۱۳۹۷ ه.ق.

جمع	پاتوق نایب وهاب	پاتوق سیدعلی اکبرنایب	پاتوق نایب صعیت	پاتوق نایب رمضان	۲۳۷ پاتوق نایب محمدعلی	پاتوق نایب پاقر	پاتوق نایب رمضان	۲۳۶ پاتوق نایب حسین	پاتوق نایب شعبان	اینیه
۳۳	—	۴	۵	۳	۵	۵	۴	۴	۳	تمدادگذر
۴۴۴۸	۴۶۶	۵۹۵	۶۴۴	۱۷۷	۹۳۰	۶۲۹	۲۶۵	۶۱۱	۱۳۱	خانه
۱۸۲۴	۱۴۱	۲۶۱	۸۸	۲۱۱	۳۲۴	۳۶۸	۱۲۱	۲۰۳	۱۰۷	دکاکین
۲۶	۴	۳	—	—	۲	۴	۴	۳	۶	کاروانسرا
۵۹	۶	۹	۵	۴	۱۳	۸	۳	۷	۴	حمام عمومی
۱۴	۲	۵	۱	۳	—	—	—	۲	۱	مسجد و مدرسه
۱۰۰	۱۸	۱	۱	—	—	۷۴	۱۷	۲۱	۲۳	باغ و باعجه
۹	—	۴	۲	۱	۲	—	—	—	—	نکبه
۱۰	—	—	—	—	—	—	۷	۱	۲	یخچال
۱	—	—	—	—	—	۱	—	—	—	کارخانه
۱	۱	—	—	—	—	—	—	—	—	سربازخانه
۳	—	—	—	—	۱	—	۲	—	—	نمازخانه
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	میدان
۱	—	—	—	—	—	—	—	—	۱	مریضخانه
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	مسجد بهود
—	—	—	—	—	—	—	—	—	—	مدرسه دولتی
۱۲۰	۲	۲۸	۶	—	۱۸	۳۴	۷	۱۵	—	طوبیله
۶۶۷۱	۶۴۰	۹۱۶	۷۴۷	۳۹۶	۱۲۹۰	۱۱۱۸	۴۲۶	۸۶۳	۲۷۵	جمع

۲۳۶. در پاتوق نایب حسین ۳ محوطه نیز ذکر شده است.

۲۳۷. در پاتوق نایب محمدعلی از دو کالسکه‌خانه و یک نمازخانه نیز نام برده شده است.

جدول تقسیل ایندیه محله بازار

۱۳۱۷ ه.ق.

جمع	پاکوق نایب شکرکله	پاکوق نایب اسامبل	پاکوق حلبی اسامبل	پاکوق نایب پوست	پاکوق نایب رجهیل	اندیه
۲۶۲۵	۱۳۹۲	۳۰۷	۴۱۳	۲۱۳	۳۰۰	خانه
۱۱۰۸	۳۷۱	۶۸	۱۶۹	۳۵۷	۱۴۳	دکاکین
۲۶	۱۵	۵	—	۴	۲	کاروانسرا
۲۷	۸	۴	۷	۴	۴	حمام عمومی
۲۰	—	۲	۱۱	۲	۵	مسجد و مدرسه
۸	۲	—	۶	—	—	باغ و باغچه
۱۴	۱	۳	۴	۲	۴	تکیه
۲	۲	—	—	—	—	یخچال
۲	۲	—	—	—	—	کارخانه
—	—	—	—	—	—	سریازخانه
۱	—	۱	—	—	—	کلیسا
۱	۱	—	—	—	—	میدان
—	—	—	—	—	—	مریضخانه
—	—	—	—	—	—	معبد یهود
—	—	—	—	—	—	مدرسه دولتی
۳۷	—	۱۳	۶	۱۳	۵	طویله
۳۸۷۱	۱۷۹۴	۴۰۳	۶۱۶	۵۹۵	۴۶۳	جمع

جدول تفصیل اینیه محله چالپیدان

۱۳۱۷ ه.ق.

جمع	پا توک نایب عیاس	پا توک نایب حسن	پا توک حاجی جمیر	پا توک نایب علی	پا توک حاجی رحیم و حاجی رسمی	لبه
۲۹۷۲	۳۶۶	۵۹۶	۴۱۵	۴۱۲	۱۱۸۳	خانه
۱۳۹۴	۳۵۱	۳۷۲	۱۱۰	۱۴۶	۴۱۵	دکاکین
۲۳	۱۰	۷	۱	۵	—	کاروانسرا
۲۸	۳	۵	۴	۵	۱۱	حمام عمومی
۶	۱	—	۲	۱	۲	مسجد و مدرسه
۳	—	—	۲	۱	—	باغ و باغچه
۵	—	۱	۱	—	۳	تکیه
۴	—	—	—	۴	—	یخچال
—	—	—	—	—	—	کارخانه
۲	۱	—	—	۱	—	سر باز خانه
—	—	—	—	—	—	کلیسا
۲	۱	۱	—	—	—	میدان
—	—	—	—	—	—	مریض خانه
—	—	—	—	—	—	معبد یهود
—	—	—	—	—	—	مدرسه دولتی
—	—	—	—	—	—	طوبیله
۴۴۳۹	۷۳۳	۹۸۲	۵۳۵	۵۷۵	۱۶۱۴	جمع

جدول تفصیل اینیه محله عودلاجان

۱۳۱۷ ه.ق.

جمع	پاپوق نایب حیدر	پاپوق نایب اسماعیل	پاپوق نایب محمدصادق	پاپوق نایب سیدحسن	اینیه محله
۱۴	۲	۴	۴	۴	تعداد گذر
۱۷۰۵	۳۹۷	۵۹۸	۴۵۰	۲۶۰	خانه
۹۹۸	۳۲	۳۹۹	۳۴۰	۲۲۷	دکاکین
۱۸	۹	۱	۸	—	کاروانسرا
۳۰	۳	۱۲	۷	۸	حمام عمومی
۱۶	۳	۴	۴	۵	مسجد و مدرسه
۸	—	۲	۲	۴	باغ و باغچه
۸	۳	—	۴	۱	تکیه
۲	—	۲	—	—	معبد یهود
—	—	—	—	—	مدرسه دولتش
۴۲	۷	۲۰	—	۱۵	طویله
۲۸۲۷	۴۵۴	۱۰۳۸	۸۱۵	۵۲۰	جمع

با مقایسه آمار تهیه شده توسط اخضر علیشاه و نتایج سرشماری حاج عبدالغفار نجم الدوله می توان تغییرات توسعه پایتحت ایران را که طی سه دهه انجام شده است مشخص کرد.

گزارش اخضر علیشاه حاکی از آن است که ارگ یکی از محلات ششگانه تهران، در سال ۱۳۱۷ ه.ق. دیگر عنوان محله‌ای مستقل را نداشته بلکه در محله دولت ادھام گردیده است.

قسمتهایی از محله عودلاجان در سال ۱۳۱۷ ه.ق. به محله‌های دولت و چالمیدان پیوسته و بدین جهت با کوچکتر شدن وسعت این محله تعداد خانه‌های آن از ۲۵۵۸ باب

در سرشماری حاج عبدالغفار به ۲۱۲۵ باب در سرشماری جدید کاهاش یافته که این رقم ۴۳۳ باب و حدود ۱۷٪ خانه‌های این محله را دربرگرفته است.

در عوض تعداد خانه‌های محله چالمیدان از ۲۳۴۷ باب به ۳۳۷۲ باب افزایش یافته که با رقمی برابر ۱۰۲۵ باب خانه تراکم این محله را ۴۳/۶٪ افزوده است.

محله سنگلچ از نظر تراکم مساکن در سال ۱۳۱۷ ه.ق. مقام اول را داشته و تعداد خانه‌های آن از ۱۹۶۹ باب به ۴۴۴۸ باب افزایش پیدا کرده و با احداث ۲۴۷۹ خانه در این محله از رشدی حدود ۱۲۶٪ برخوردار گردیده است.

خانه‌های محله بازار نیز در این فاصله زمانی از ۱۴۸۸ باب به ۲۶۲۵ باب رسیده است که نمایانگر احداث ۱۱۳۷ باب خانه جدید در این محله بوده و تراکم مساکن آن را ۷۶٪ افزایش داده است.

محله دولت با وجود وسعت زیاد خود با ۲۷۰۵ باب خانه سومین رتبه تراکم مساکن تهران را به خود اختصاص داده است.

آمار اخضر علیشاه روشنگر نکات دیگری نیز هست. منصوره اتحادیه (نظام مافی) در بررسی رشد و توسعه شهر تهران در فاصله ۱۳۲۰ - ۱۲۶۹ ه.ق. به تحلیل این آمار پرداخته که قسمتها بی از آن نقل می‌شود:

... دولت در واقع محله بزرگی شده بود با ۱۰ پاتوق و بیشترین تعداد دکان، با خیابانهای وسیع کالسکه رو و خانه‌های اعیان‌نشین با پارک و باغ. جمعیت زرتشتی در دولت مستقر شده بود. عده‌ای از رجال و افراد سرشناس در محله دولت سرمایه‌گذاری کرده بودند، مانند علاء‌الدوله در خیابان جبهه‌خانه، در محله دولت، صاحب ۱۳۵ دکان بود.^{۲۳۸}

سنگلچ نیز رشد کرده و اکنون بزرگترین محله مسکونی تهران شده بود. سنگلچ از ۹ پاتوق تشکیل می‌شد و هنوز مقر اعیان و شاهزادگان بود. حتی گذری به نام گذر شاهزاده‌ها در این محله بود.^{۲۳۹} ولی در عین حال بسیاری

.۲۳۸. ر.ک: سیروس سعدوندیان؛ ... ص. ۴۲۱.

.۲۳۹. ر.ک: همان، ص. ۴۹۹؛ لازم به ذکر است که این کوچه وزیر نظام نام دارد و کوچه شرقی آن نیز به نام شاهزاده اسدالله میرزا شهاب‌الدوله نامیده می‌شود.

از پاتوقها و گذرها به همان نام قبلی و قدیمی باقی مانده بود. مانند کوچه کردبچه‌ها، دباغخانه، یا درب خوننگاه، یا آب پخش‌کن. ۲۴۰ مانند قبل هنوز در سنگلچ تعداد زیادی باغ، مانند باغ امیریه و باغ منیریه و باغ جنت و زمینهای آزاد بود... ۲۴۱

محله بازار از ۹ پاتوق تشکیل می‌شد. هرچند که این محله رشد کرده بود، ولی نسبت به سنگلچ و دولت کوچکتر بود... اکثر جمعیت این محله بازاری بودند و اروپاییان از این محله رفته بودند. با این حال، هنوز عده‌ای ارمنی و یهودی در محله بازار مقیم بودند... عده‌ای کمتر نیز در بازار بودند...

چالمیدان از ۶ پاتوق تشکیل می‌شد و بعد از سنگلچ بزرگترین محلات بود. در چالمیدان مانند سابق اینیه بنامی وجود نداشت به جز گار راه‌آهن و اتیار گندم که در کنار دروازه قدیم شاه عبدالعظیم قرار داشت و سربازخانه‌ای نیز نزدیک اتیار گندم بود. صدراعظم امین‌السلطان میدان بزرگی با ۱۷۵ دکان ساخته بود... ۲۴۲

بعضی از پاتوقها تغییر نکرده بود، مانند سرپولک، حمام خانم و باغ پسته [بیگ]... چالمیدان فقیرترین محلات بود، چون با وجود افزایش خانه، نسبت خانه به حمام ۱۲۰ بوده، در حالی که در ۱۲۶۹ ه.ق. این نسبت ۱۱۶ بوده. البته ممکن است بسیاری که در آنجا کار می‌کردند، در همان محله زندگی نمی‌کردند.

عو dalleجان با ۵ پاتوق، نسبت به سایر محلات، بیشترین تغییر را کرده بود و همان طور که گفته شد، از قبل کوچکتر شده بود... ... به نظر می‌رسد در [۱۳۱۷ ه.ق.] بعضی شرایط زندگانی، نسبت به قبل، چندان تغییری نکرده بود. بسیاری از خانواده‌ها در همان محلات سابق

۲۴۰. شایان ذکر این که با وجود تغییر نام بسیاری از کوچه‌ها و گذرها، هنوز نامهای قدیمی آنها در میان اهالی رواج دارد.

۲۴۱. در سال ۱۳۱۷ ه.ق. محله سنگلچ با ۱۵۵ باغ و باعچه از نظر فضای سبز در تهران مقام نخست را داشته است.

۲۴۲. به شرحی که گذشت در هنگام آمارگیری امین‌السلطان از صدارت عظمی برکنار و در قم دوران تبعید را می‌گذرانید.

زندگی می‌کردند و اغنية هنوز تعداد بسیاری نوکر و مستخدم داشتند که نزدیک به اربابشان زندگی می‌کردند. گروههای نژادی، مذهبی یا قومی همچنان دور هم زندگی می‌کردند.

... به طور کلی، کیفیت زندگانی بهتر شده بود که این امر، تا حد زیادی، مدیون وسائل نوین بود. مانند آمدن گاز و برق^{۲۴۳} برای روشنایی، مریضخانه و دوازایی، تلگراف، نسبت حمام به دکان بیشتر شده بود، ولی از تعداد مدرسه و مسجد (مدارس قدیم که وابسته به مساجد بودند) کاسته شده بود، شاید به دلیل این که مدرسه‌های غیردینی و نوین بیشتر هوادر داشتند...

تعداد تکایا در کل، نسبت به قبل کمتر بود، ولی دولت که محله تازه‌ای بود، ۷ تکیه داشت و در سنگلچ تعداد تکیه از ۲ به ۹ افزایش یافته بود. افزایش تکایا، هم می‌تواند مرتبط با بهبود اوضاع مالی مردم این دو محله باشد، و هم ممکن است مربوط به فعالیتهاي سیاسی باشد که در این وقت آغاز شده بود، چون تکیه محل مناسبی برای این نوع فعالیتها بود...

... در سال [۱۳۱۷ ه.ق.] تعدادی بنای قابل ملاحظه در شهر ساخته بودند. و نه تنها افراد ثروتمند بیشتر شده بودند، میزان ثروت نیز اضافه شده بود. با وجود رشد ثروت در تهران، هیچ‌گاه تهران در این دوره صاحب صنعت و تجارت قابل ملاحظه و خاص خود نشد. هرچند که فعالیت اقتصادی پیشرفت کرد، ولی تهران به مرکز تجارت خارجی ایران تبدیل نشد.

... از ارقام مندرج در این آمار، به خوبی مشهود است. ثروتمندان و خارجیان در دولت و سنگلچ مستقر شدند و این گرایش پیدا شد که اغنية در شمال و غرب شهر، و فقرا در جنوب و شرق آن قرار گیرند، که هنوز هم چنین مسئله‌ای ادامه دارد. البته در هر محله مردم ثروتمند و فقیر کنار هم وجود داشتند، ولی به نظر می‌رسد که در [۱۳۱۷ ه.ق.] نسبت به پیش، محلات بیشتر بین ثروتمندان و فقرا تقسیم شده بودند...

۲۴۳. لازم به ذکر است که کارخانه برق حاج امین‌الضرب در سال ۱۳۲۳ ه.ق. احداث شد و برخی از ساکنان تهران موفق به استفاده از چراغ برق شدند.

۲۴۴. منصورة اتحادیه (نظام مافی)، ص. ۳۴ - ۴۱

ض. مظفرالدین‌شاه و سفر فرنگ

مظفرالدین‌شاه سه سفر به اروپا رفت. سفر اول در اوایل سال ۱۳۱۷ ه.ق. / ۱۹۰۰ م. که هفت ماه و بیست روز به طول انجامید؛ سفر دوم در سال ۱۳۲۰ ه.ق. / ۱۹۰۲ م. که مدت آن ششماه و بیست و دو روز بود و سفر سوم او که در سال ۱۳۲۳ ه.ق. / ۱۹۰۵ م. صورت گرفت.

تقریباً هر سه سال یکبار اطرافیان بی‌بندوبیار او برای تفریح و استفاده شخصی خودشان او را وادار به مسافت اروپا می‌نمودند، و لاآ خود او عقلش به این کارها نمی‌رسید. گزاویه پائولی ریس محافظین او در فرانسه که مدت ۲۵ سال مأمور پذیرایی از سران کشورها بوده و خاطرات خود را در این رابطه در کتاب اعلیحضرتها به رشته تحریر درآورده است، درباره او چنین اظهار نظر می‌کند:

در ایران پادشاهان بر جای یکدیگر می‌نشینند ولی خدا را شکر که به یکدیگر شبیه نیستند، چنان که مظفرالدین‌شاه هم با پدر خود هیچ وجه تشابه و جهت اشتراکی نداشت به این معنی که این پادشاه در حقیقت طفلی مسن بود. از یک طرف هیکل درشت و سبیلهای پرپشت و چشمانی گرد پُر از مهر و شکم‌گنده و چاقی ظاهر او جلب توجه می‌کرد و از طرف دیگر ذهن کهنه‌پرست و هوش ضعیف او. از جهت میزان فکر و فهم مظفرالدین‌شاه حکم یک بچه‌مدرسه‌ای ۱۲ ساله را داشت و درست همان تعجب و سادگی و کنجدکاوی که به چنین طفلی دست می‌دهد او را دست می‌داد. سرگرمی او همیشه چیزهای کوچک و بی‌اهمیت بود و تنها به همین قبیل اشتغالات توجه می‌کرد و غیر از اینها به چیز دیگری دلخوش نمی‌شد.^{۲۴۵}

دکتر عبدالحسین نوائی در مقایسه تفاوت‌های مسافرت‌های ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین

شاه به اروپا می‌نویسد:

مظفرالدین‌شاه نیز مانند پدر سه بار به اروپا رفت. ولی: «زین‌حسن تا آن حسن صد گز رسن» فاصله بود. هرچه بود این صفر کوچک بود و آن صفر بزرگ. ناصرالدین‌شاه - صرف نظر از کارهای اشتباه‌آمیز و رفتار مبتتنی بر هوش و خودخواهی که لازم و ملزم هر حکومت خودکامه و قدرت استبداری است -

. ۲۴۵. [عباس اقبال آشتیانی]، «مظفرالدین‌شاه در پاریس»، یادگار، ۱ (۱) شهریور ۱۳۲۳، ص. ۱۵.

مردی باهوش و ظریف و نکته‌سنجد بود. زیورو روی کارها را می‌سنجدید و در گفتار با دیگران رعایت جوانب سخن می‌نمود و در مذاکره با خارجیان بسیار محاط بود و در خرج و ریخت‌وپاش بسیار مقتضد، تا آنجا که به امساك شهرت یافته بود. ضمناً او به دانش و بینش جدید و تمدن غرب علاقه‌مند بود و به وطن و سرزمین و هموطنان خود علاقه داشت و مایل بود که ایران هرچه بیشتر با تمدن مغرب زمین آشنا شود و در پرتو این تمدن مبتنی بر دانش و بینش جدید، ایران آباد و ایرانیان مرغه و دلنشاد شوند. البته به علل مختلف، که یکی کارشکنی دول استعماری بود و دیگر مخالفت عوامل داخلی و مقاومت علماء، کاری از پیش نبرد. با این حال، در زمان او چراغ گاز و برق و تلگراف و پست و نظام جدید و مدرسه‌پلی‌تکنیک (دارالفنون) و علوم جدید و کارخانه و راه‌آهن و سایر مظاہر تمدن به ایران آمد و ایرانیان با این عوامل تمدن جدید و با فلسفه غرب و تکنیک صنعت، ولو به صورت ناچیز و سطحی، آشنا شدند. از اینها گذشته، ناصرالدین‌شاه مشاورین ارزنده‌ای داشت و اطرافیان او که اغلب به همراهش به اروپا رفتند، شاهزادگان درجه اول و اصیل و درباریان پخته و سنجدیده بودند. با این حال، به مناسب اختلاف تفکر و سلیقه و محیط ایران و اروپا برای جلوگیری از هرگونه پیشامد ناجور افتضاح آمیز که بالمال موجب تخفیف و تحریر دولت و ملت ایران شود، پیش از سفر اول به اروپا، مدتها کسانی که قوار بود با شاه به سفر بروند تحت تعليمات خاصی قرار گرفتند که آداب آشنای و معشرت و نشست و برخاست و غذاخوردن و سخن گفتن با اروپاییان را بیاموزند...^{۲۴۶}

برابر این دقت و دوراندیشی بود که در سفرهای سه‌گانه شاه به اروپا هیچ‌گونه دشواری پیش نیامد و برخوردي که به سروصدای روسایی و جنجال کشد بین اطرافیان شاه - که کم‌هم نبودند - با مستقبلین و مهمانداران و مشایعت - کنندگان و هتلداران و پیشخدمتان درباری و دیگران صورت نگرفت تا جایی که ناصرالدین‌شاه مرد مبادی آداب شناخته شد و در دربارهای دیرپستند ایرادگیر روسیه و انگلستان و اتریش هم نتوانستند انگشت انتقاد بر رفتار شاه

۲۴۶. خانم کارلا سرنا در فصلی از سفرنامه خود به دشواریهای اولین سفر ناصرالدین‌شاه به فرنگ و تعليمات میرزا حسین‌خان سپهسالار به شاه و همراهان پرداخته است. ر.ک: کارلا سرنا، ص. ۷۵ - ۷۷.

ایران و همراهانش بنهند.

اما برخلاف وی، مظفرالدین شاه نه به اوضاع اجتماعی و آداب و رسوم اروپایی آشنایی داشت، نه نیازی به داشتن اطلاعی در این امر می‌دید. همسفرانش هم مشتی بی‌سود و بی‌ادب بودند، دور از قواعد معاشرت و اصول اجتماعی و اتیکتهای سیاسی و فارغ از نزاکتهاز دیپلماتیک.^{۲۴۷} لاجرم، در هر شهر و کشوری، این قوم پریشان با دشواری فراوان رویه را شدند و برخوردهای متعدد پیش آمد و بسیاری از این برخوردها، به صورت داستان (آنکدوت)^{۲۴۸} و لطیفه (جوک)^{۲۴۹} هنوز در افواه و اذهان باقی مانده است. بدیهی است که همه این داستانها و لطیفه‌ها را نمی‌توان واقعی و حقیقی دانست و بسیاری از آنها زاده فکر و ساخته و پرداخته ذهن و اندیشه کسانی است که از این جماعت دلخوشی نداشتند و ایشان را شایسته دستگاه دولت و سزاوار مکنت و عزت و لایق هم صحبتی شاهان و بزرگان نمی‌دانستند و از بی‌ادبی و بی‌نزاکتی آنان رنج می‌بردند و به سادگی و بلاحت ایشان می‌خندیدند ...

آنچه ما را از راستی و درستی این سخنان آسوده خاطر می‌سازد این است که دوست و دشمن و خویش و بیگانه، از رفتار کودکانه شاه و کارهای احمقانه همراهانش یاد کرده‌اند.^{۲۵۰}

در هر حال در سفرهای سه‌گانه مظفرالدین شاه به فرنگ چند وسیله نو ظهور نظر کودکانه شاه را به خود جلب کرد و چندی بعد از آن چشم ساکنان دارالخلافة مظفری نیز برای نخستین بار با این وسائل آشنا شد.

● ورود اولین اتومبیل به تهران

با آن که اتومبیل تجربی در سال ۱۸۷۰ م. توسط نارکوس اطربی اختراع شده بود و

۲۴۷. در این مورد ر.ک: محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۴۷۱ - ۴۹۱؛ مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۱۵؛ تاج‌السلطنه، خاطرات تاج‌السلطنه (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص. ۸۷ - ۸۹.

۲۴۸. Anecdote

۲۴۹. Joke

۲۵۰. عبدالحسین نوائی، ج. ۳، ص. ۸ - ۱۰.

کارل فردریک بنز^{۲۵۱} در سال ۱۸۸۵ م. اتومبیل با دندنه و دیفرنسیل را اختراع کرده بود^{۲۵۲} و ناصرالدین شاه در مسافرتهاخود به فرنگ با این وسیله نقلیه آشنا شد اما رغبتی به خرید آن نشان نداد و تا زنده بود هیچکس جرأت نکرد اتومبیل به ایران وارد کند. تا این که مظفرالدین شاه در سفر اول خود به اروپا (۱۳۱۷ ه.ق. / ۱۹۰۰ م.) در شهر کنترسویل^{۲۵۳} در ناحیه لورن جنوبی فرانسه که چشممهای آب درمانی آن معروف است به فکر خرید اتومبیل افتاد.

مظفرالدین شاه در سفر اول خود به فرنگ که سفرنامه آن به تقریر وی و تحریر

میرزامهدی خان کاشانی تهیه گردیده است چنین می‌نویسد:

امروز یکشنبه [۲۶ صفر ۱۳۱۷] است، جمعیت زیادی از اطراف آمده و برای دیدن ما و استماع موذیک پای منزل ما مردم بی شمار جمع شده بودند. ما هم از بالاخانه تماشای آنها را می‌کردیم. موذیکانچی‌ها که مخصوص شدند رفته‌یم پایین شخصی اتومبیلی حاضر کرده بود. فرمودیم ناصر خاقان پیش او نشسته قدری گردش کردند...^{۲۵۴}

و باز در شرح خاطرات دوشهبه بیست و هفتم صفر وی چنین می‌خوانیم:
... نهار صرف کرده دو ساعتی خوابیدیم، از خواب که برخاستیم عرض کردند پسر مسیو کتابچی خان^{۲۵۵} از پاریس با یک اتومبیلی آمده و حاضر است. رفته‌یم پایین. اتومبیل را دیدیم، چهارده ساعته از پاریس با آن آمده است. می‌خواستیم بخریم چون به شکل بارکش بود نخریدیم. جای چهار نفر دارد که می‌توانند بنشینند، فرمودیم ندیم‌السلطان و امین حضرت سوار شده در جلو ما قدری حرکت کردند. بعد فرمودیم ناصر خاقان سوار شد و مسافت

251. Carl Friedrich Benz

. ۶۳۱. ر.ک: خسرو کریمی، ص.

253. Contrexeville

۲۵۴. مظفرالدین قاجار، شاه ایران، سفرنامه مبارکه مظفرالدین شاه به فرنگ، به تحریر میرزامهدی خان کاشانی، به کوشش علی دهباشی (تهران: کتاب فروزان، ۱۳۶۱)، ص. ۸۹.
۲۵۵. آنوان کتابچی یا کتابچی خان پسر ژاک کتابچی از ارامنه گرجستان و تبعه عثمانی بود که در حدود ۲۲ سال در خدمت دولت ایران داخل و در مدت خدمت مبالغه زیادی برای خود و اعقابش استفاده شایانی برده و ضمناً نقش مهمی نیز در امور سیاسی ایران بازی کرد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۶۱ - ۱۶۳.

زیادی از پارک او را بیرون بردن و مراجعت نمود. عرض می‌کرد که خیلی
۲۵۶ خوب و راحت حرکت می‌کند.

به طوری که از نوشهای مظفرالدین شاه مستفاد می‌شود علی‌رغم علاقه‌وى به داشتن اتومبیل به دلیل ترس از خطرات احتمالی به هنگام حرکت با این وسیله ناشناخته از سوار شدن به آن خودداری کرده و در طی اقامت در فرانسه نمی‌تواند درباره خرید اتومبیل تصمیم بگیرد.

مظفرالدین شاه از فرانسه عازم شهر اوستاند در بلژیک گردید. در این شهر اولین اتومبیل را که بعدها به تهران وارد شد به سفارش او در بروکسل خریداری نمودند. وی در شرح خاطرات چهارشنبه هیجدهم ربیع‌الثانی ۱۳۱۷ ه.ق. می‌نویسد:
... رفتیم پایین کنار دریا تفرج و گردش نمودیم، لندوی اتومبیل^{۲۵۷} که سابقاً فرمایش کرده بودیم از بروکسل بیاورند امروز عملش را تمام کردیم که ابتیاع کرده بیاورند.^{۲۵۸}

ظاهراً مظفرالدین شاه در مدت اقامت در بلژیک از اتومبیل خریداری شده استفاده نکرده است زیرا در شرح خاطرات خود به این موضوع اشاره نمی‌کند. اتومبیل به همراه یک راننده بلژیکی از طریق دریا به ایران فرستاده شد و شاه نیز روز دوشنبه دوم رجب ۱۳۱۷ ه.ق. در پایان اولین سفر خود به فرنگستان، در جلفا قدم به خاک ایران گذاشت و روز چهارشنبه بیست و هفتم همان ماه در قزوین به تردید خود در مورد سوار شدن به اتومبیل پایان داد. او در این باره می‌نویسد:

امروز از قزوین به طرف طهران حرکت می‌شود... امروز خیال‌کردیم اتومبیل که از فرنگستان خریده و قبل از وقت از همانجا سفارش کرده بودیم از راه دریا بیاورند در قزوین حاضر باشد که در ورود خودمان سوار شویم. و تقدیم وارد قزوین شدیم از شمس‌الملک تحقیق کردیم عرض کرد اتومبیل با میکانیک‌چی آن که باید جلو سوار شده راه ببرد حاضر است. از عمارت که

۲۵۶. مظفرالدین قاجار، شاه ایران، ص. ۹۰.

۲۵۷. اتومبیل کالسکه‌ای

۲۵۸. مظفرالدین قاجار، شاه ایران، ص. ۱۵۸.

بیرون آمدیم... سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم تا از خیابان بزرگ قزوین و عمارت شهر گذشته از دروازه بیرون آمدیم. در خارج شهر اتومبیل حاضر بود. آنجا از کالسکه پیاده شده به اتومبیل سوار شدیم. وزیر دربار را خواستیم، آمد توی اتومبیل پیش ما ایستاد و مکانیکچی اتومبیل را راه انداخت. اول قدری تند رفت، سوار و جمعیتی که ملتزم رکاب بودند با کالسکه‌ها و اماندند فرمودیم آهسته‌تر برود. حرکت آن را به همان درجه‌ای که کالسکه ما می‌رفت قرار داد...

... روز جمعه بیست و نهم رجب - امروز باید به کرج برویم، صبح که از خواب برخاستیم هوا قدری باز شده بود و بارندگی هرچه در کوهها شده برف است و اینجاها زمین را گل کرده به طوری که حرکت مشکل است. حاضر شده می‌خواستیم سوار شویم که صدای اتومبیل بلند شد بیرون آمد، سوار شدیم... در بین راه شهاب‌الملک پسر آصف‌الدوله با سواره ابواب جمعی خود آمده بودند به حضور رسیدند، یک شتر هم آورده بودند جلو راه ما قربانی کردند. اتومبیل چی ما که فرنگی است تا امروز ندیده بود که شتر را بدون جهت و سبب بکشند، وقتی دید که شتر را خوابانیده ذبح می‌نمایند خیلی تعجب کرد. رفتیم تا رسیدیم به کرج.^{۲۵۹}

اتومبیل وارداتی شاه در راه کرج - کن به علت بدی راه به دشواری حرکت می‌کند و شاه بالاجبار سوار کالسکه می‌شود.

بالاخره روز یکشنبه دوم شعبان‌المعظم ۱۳۱۷ ه.ق. چهار ساعت به غروب مانده در میان شور و شوق مستقبلین شاه، اولین اتومبیل از طریق دروازه باگشاه به دارالخلافة مظفری وارد می‌شود.^{۲۶۰} در آن روز هیچ‌کس تصور نمی‌کرد این وسیله نقلیه عجیب که خود به خود راه می‌رفت و حیوانی آن را به دنبال خود نمی‌کشید روزگاری آن چنان افزایش یابد که یکی از مهمترین معضلات شهری تهران را به خود اختصاص دهد.

.۲۵۹. همان، ص. ۲۵۱ - ۲۵۳

.۲۶۰. ر.ک: همان، ص. ۲۵۴ - ۲۵۵

● سینماتوگراف در تهران

دستگاه نمایش فیلم به طریقه صامت یا سینماتوگراف^{۲۶۱} در سال ۱۸۹۵ م. / ۱۳۱۳ ه. ق. توسط لویی لومیر^{۲۶۲} شیمی‌دان و صنعتکار فرانسوی با همکاری برادرش اوگوست ساخته شد و اولین نمایش آن در ۲۸ دسامبر ۱۸۹۵ برابر با ماه شعبان ۱۳۱۳ / بهمن ۱۲۷۴ در برابر مردم پاریس انجام شد.

ظاهرآ میرزا البراهیم صحاباشی نخستین ایرانی است که در ماه مه ۱۸۹۷ م. در لندن این دستگاه را دیده و شرحی درباره آن در سفرنامه خود ذکر کرده است.^{۲۶۳}

مصطف الدین شاه نیز در سفر اول خود به اروپا در شهر کترکسوبیل با سینماتوگراف آشنا شد و این اختراع جدید توجه شاهانه را به خود جلب کرد و دستور داد یک دستگاه از آن را برای او خریداری کنند. در شرح خاطرات سفر خود در این باره می‌نویسد: روز یکشنبه [دهم ربیع الاول ۱۳۱۷] ... طرف عصری به عکاسباشی^{۲۶۴} فرمودیم آن شخصی که توسط صنیع‌السلطنه از پاریس سینماتوگراف^{۲۶۵} ولاترنژماژیک آورده است اسباب مذکور را حاضر کنده ملاحظه نماییم. رفتند، نزدیک غروب او را حاضر کردند. رفتیم به محلی که نزدیک مهمانخانه‌ای است که نوکرهای ما در آنجا شام و ناهار می‌خورند. نشستیم. اطاق را تاریک کردند. هر دو اسباب را تماشا کردیم. بسیار چیز بدیع خوبی است. اغلب امکنه اکسپوزیسیون را به طوری در عکس به شخص تماشا می‌دهد و مجسم می‌نماید که موجب کمال تعجب و حیرت است. اکثر دورنماها و عمارت اکسپوزیسیون و حالت باریدن باران و رودخانه سن و غیره و غیره را در شهر پاریس دیدیم به عکاسباشی فرمودیم که همه آن

261. Cinematograph

262. Louis Lumière

. ۲۶۳. ر.ک: مسعود مهرابی، تاریخ سینمای ایران (تهران: انتشارات فیلم، ۱۳۶۵)، ص. ۱۶.

۲۶۴. میرزا البراهیم عکاسباشی

۲۶۵. چراغ جادو؛ اسباب مخصوصی بود که عکس اشیاء و اشخاص را به اندازه طبیعی بزرگ کرده در روی پرده سفید منعکس می‌کرد. این وسیله در آن هنگام در اروپا اسباب بازی بچه‌ها بود. ر.ک: عبدالله بهرامی، ص. ۴۳ - ۴۴.

۲۶۶. دستگاهها را ابیاع نماید.

ابراهیم خان عکاسپاشی در شهر استاند به دستور مظفرالدین شاه از کارناوال گلها فیلم کوتاهی تهیه می‌کند، بنابراین میرزا ابراهیم خان را می‌توان به تعبیری نخستین فیلمبردار ایرانی دانست.^{۲۶۷}

پس از وارد کردن اولین دستگاه سینماتوگراف به تهران بعضی از درباریان و رجال نیز تعدادی سینماتوگراف به تهران آوردند که اغلب در جشنها عروسی و ختنه سوران و مراسم دیگر فیلمهایی را که از راه روسیه به ایران می‌آمد، نمایش می‌دادند. در واقع سینماتوگراف در ابتدای ورودش به ایران به خدمت طبقه حاکم درآمد؛ یعنی برخلاف بیشتر دنیا که این وسیله از همان آغاز یک وسیله تفریحی عامه پسند به شمار می‌رفت و در زیر چادرها و در بازارهای مکاره و تالارهای مختلف مردم کوچه و بازار را سرگرم می‌کرد، در ایران به صورت یک سرگرمی محدود اشرافی پدیدار شد.^{۲۶۸}

در سال ۱۳۲۲ ه.ق. ۱۹۰۴ م. اولین سالن نمایش عمومی سینماتوگراف در تهران

دایر شد. مسعود مهرابی در این باره می‌نویسد:

در سال ۱۲۸۲ ش. اولین سالن سینما ابتدا اگر بشود نام سالن بر آن گذاشت در خیابان چراغ گاز به وسیله میرزا ابراهیم خان صحابتشی باز شد. در این سالن فیلمهای کمدی کوتاه را، که در نهایت از ده دقیقه تجاوز نمی‌کرد، پشت سر هم نشان می‌دادند و قبل از ورودی سالن، دلالی وجود داشت که در آن یک دستگاه کینه توسکوپ^{۲۶۹} گذاشته بودند.^{۲۷۰}

مسعود مهرابی به نقل از فرخ غفاری درباره فیلمهایی که در این سالن نمایش داده

می‌شد می‌نویسد:

۲۶۶. مظفرالدین قاجار، شاه ایران، ص. ۱۰۱ - ۱۰۰.

۲۶۷. ر.ک: مسعود مهرابی، ص. ۱۵.

۲۶۸. ر.ک: همانجا.

آن می‌گذاشتند و کنار این دستگاه جعبه چهارگوش بلندی بود که در آن سکه‌ای می‌انداختند و یک فیلم کوتاه دو یا سه دقیقه‌ای را تماشا می‌کردند.

۲۶۹. مسعود مهرابی، ص. ۱۵ - ۱۶.

... فیلمهای کمدی و یا خبری واقعی (یا از نوع ساخته از روی وقایع) را که هو کدام بیش از ده دقیقه طول نمی‌کشید و اغلب از شهر او دسا و رستو در روسيه به دست می‌آمد نمایش می‌داد. یکی از آنها مردی را نشان می‌دهد که کوچه‌ای را جارو می‌کرد و ماشین جاده صاف‌کن سر می‌رسد و او را زیر می‌گرفت و جاروکش به شکل دراز و باریک درمی‌آید و بعداً باز به وسیله دیگری همان مرد چاق و کوتاه می‌شد. فیلم دیگری داستان آشپزی بود که در قفسه مطیغ خود اسکلت‌ها و اشباحی می‌یابد، فیلمهای خبری هم مربوط به جنگ ترانسواں آفریقای جنوبی بود.^{۲۷۱} سانسها شبها انجام می‌گرفت و در سالن لیموناد و سایر آشامیدنیها به فروش می‌رسید. در داخل تالار و زیر پرده نمایش سه دستگاه جهان‌نمای (برای نشان دادن عکسها و گاهی هم تصاویر بر جسته گذارده بودند). دوره این سالن که تماشاچیانش آدمهای نسبتاً پولداری بودند و هنوز جنبه عادی به خود نگرفته بود، بیش از یک‌ماه طول نکشید. صحافباشی پس از رنجهای معنوی و مادی بسیار و دلسوختگی تمام از وضع سیاسی ایران اقدام به فروش اموال و اجتناس خود کرد... و دستگاه سینماتوگراف و فیلمها را فروخت.^{۲۷۲}

چهار سال بعد تعداد سینماتوگرافهای تهران به چهار دستگاه رسید. قهرمان میرزا

سالور در این باره می‌نویسد:

در این رمضان [۱۳۲۶ ه.ق.] چهار دستگاه سینماتوگراف در طهران دایر است. الحق خیلی تماشا دارد و صنعت بزرگی است. از سابق که دیده بودم کاملتر شده، شبها تا صبح مردم دسته دسته می‌روند.^{۲۷۳}

● ورود فونوگراف به تهران

فونوگراف یا دستگاه ضبط صوت اولیه در سال ۱۸۷۷ م. توسط توماس ادیسون اختراع شد و چندسال بعد به دربار ناصرالدین‌شاه راه یافت. او در شرح خاطرات اقامت

.۲۷۱. ترانسواں یکی از ایالات جمهوری آفریقای جنوبی است که ۲۸۳۱۹۸ کیلومترمربع مساحت دارد و مرکز آن پرتوپرا و شهر مهم آن ژوهانسبورگ است.

.۲۷۲. مسعود مهرابی، ص. ۱۶.

.۲۷۳. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۱۸۵.

خود در انگلستان در ذیل وقایع روز شنبه ۹ ذیقده ۱۳۰۶ ه.ق. / ۸ ژوئیه ۱۸۸۹ م.
دراین باره می نویسد:

... یک شخص آمریکایی که صاحب فنورگراف است، آمد جلوی ما ایستاد و خطابه مفصلی در تعریف فنورگراف خواند. ناظم‌الدوله ترجمه کرد بعد فنورگراف را وسط مجلس حاضر نموده، معلوم شد این فنورگراف غیر از فنورگرافی است که در تهران ما داریم، هم سهل‌تر و هم صدا را بهتر پس می‌دهد. اول موزیکی که در آن داده بودند پس داد خیلی خوب و واضح بود بعد حرف زدند همان‌طور پس داد... صاحب فنورگراف وعده داد که یک دستگاه فنورگراف همین‌طور برای ما تقدیم نماید.^{۲۷۴}

با این وجود گزارش‌های دیگری مبنی بر ورود فونوگراف به تهران عصر ناصری موجود نیست. در سومین سال سلطنت مظفرالدین‌شاه نیز چند دستگاه فونوگراف یا به تعییر آن روز جمعه حبس الصوت به تهران وارد شد.^{۲۷۵}

برخلاف ضبط صوت‌های امروزی فونوگراف دستگاهی بود که برای کارکردن باید آن را کوک می‌کردند و به جای نوارهای ریل و کاست متداول امروز وسیله ضبط و پخش آن استوانه‌های مومی بود.

مظفرالدین‌شاه به فونوگراف علاقه فراوان داشت و روزها ساعاتی از وقت خود را صرف ضبط گفتار بر روی استوانه‌های مومی و یا شنیدن استوانه‌های ضبط شده می‌کرد. در سالهای اولیه ورود این دستگاه به تهران، این وسیله منبع درآمدی نیز برای صاحبان آن بود. به طوری که قهرمان‌میرزا سالور می‌نویسد در ماه جمادی‌الثانی ۱۳۱۶ ه.ق. در دو محل از شهر تهران فونوگراف قرار داده و با گرفتن نفری ده شاهی برای علاقه‌مندان آهنگ پخش می‌کردند.^{۲۷۶}

در اواخر سال ۱۳۲۱ ه.ق. یک فروشگاه موزیک در شهر مسکو از طریق بانک

۲۷۴. ناصرالدین قاجار، شاه ایران، سفرنامه (تهران: بی‌نا، ۱۳۰۸ ه.ق.). ص. ۱۹۶ نقل در ساسان سپتا، تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران (تهران: ماهور، ۱۳۷۷)، ص. ۵۲.
۲۷۵. ر.ک: همان، ص. ۷۶ - ۸۴، ۳۱۲ - ۳۲۹.
۲۷۶. ر.ک: قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۳۴۷.

استقراری روسی در تهران اقدام به فروش فونوگراف به علاقه‌مندان نمود و برای

بازاریابی بیشتر آگهی زیر را در روزنامهٔ تربیت به چاپ رسانید:

اعلان فنگراف

جمعه حبس‌الصوت که هر نوع آواز را ضبط می‌کند و در کمال خوبی هرگونه صوت را که ضبط کرده جواب می‌دهد. در این فنگرافها می‌توان هر قبیل نطق و آواز و موزیک را پر کرد و طریقهٔ کار بردن و کوک کردن این فنگرافها هیچ اشکال ندارد. قیمت این فنگرافها با تمام لوازم آن از این قرار است: بیست سی میلی‌نات، چهل میلی‌نات، شصت میلی‌نات، هشتاد و پنج میلی‌نات، یکصد و سی میلی‌نات، قیمت لولهٔ پرنکرده پنجاه گُپک و قیمت لولهٔ پرکرده یک میلی‌نات است و طریقهٔ خواستن فنگرافهای مذکور آن که یک ثلث قیمت را به توسط بانک روسی به آدرس ذیل ارسال و دو ثلث قیمت را پس از وصول فنگراف پردازند.

کتابچه تصویر و تفصیل این فنگراف به خوانندگان مجانی داده می‌شود.

آدرس مغازه که باید فنگرافها را از آن خواست:

غازه موزیک میولر مسکو پتروکا خانه ۶۰۱ کو.

بازار مکاریه (مکاره) گلانونی رُم نمره ۶ - ۷. ۲۷۷

علاقةٌ مظفرالدین شاه به فونوگراف آن چنان بود که حتی دستور داد نمونه‌ای برطبق

خواسته او بسازند. مرحوم عبدالله مستوفی در این باره می‌نویسد:

مرحوم مفخم‌الدوله که در این وقت وزیر مختار و اشنة‌گتن بود می‌گفت شاه سفارش کرده بود فنگرافی که قطر لولهٔ ناقل صدای آن از دو سه سانتی‌متر تجاوز نکند برای او بسازیم، با کارخانه وارد مذاکره شده و چون جز شاه ایران کسی طالب این فنگراف نبود و به درد تجارت نمی‌خورد، با مبلغ گزاری که چندین برابر قیمت فنگراف عادی بود این‌هوس اعلیحضرت براورده شد.^{۲۷۸}

مظفرالدین شاه گاهی نیز پیامها و نطقهای کوتاهی نیز با فنگراف ضبط می‌کرد.

مرحوم عبدالله مستوفی^{۲۷۹} ملک‌المورخین، در اشاره به یکی از این موارد نوشته است:

.۲۷۷. تربیت، ش. ۳۰۵ اول ذی‌حججه ۱۳۲۱.

.۲۷۸. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۵۹.

.۲۷۹. وی پسر میرزا هدایت‌الله، پسر محمد تقی سپهر لسان‌الملک است.

در بیست و دوم ذیقده [۱۳۲۳ ه.ق.] شاه از صبح تا بعدازظهر، مشغول فونوگراف بود. سخن او و سخن بعضی از وزرا که حضور داشتند در گراموفونی که تازه ابتدای کرده حبس کرد. نطق شاه این بود:

جناب اشرف اتابک اعظم چهل سال است که به من از روی راستی و درستی خدمت کرده و صرفه دولت را منظور نموده از او راضی می‌باشم، ان شاء الله
صد سال دیگر هم همین طور خدمت خواهد کرد.^{۲۸۰}

خوشبختانه نوار این سخنان که از روی استوانه فونوگراف ضبط گردیده در آرشیو رادیو ایران موجود است و تاکنون نیز چندین بار به مناسبت‌های گوناگون از رادیو پخش شده است.^{۲۸۱} اصل گفتار مظفرالدین شاه خطاب به عین‌الدوله صدراعظم وقت چنین است:

جناب اشرف، اتابک اعظم^{۲۸۲}

از خدمات صادق و لایق شما که تا حال چهل سال است خدمت می‌کنید، از همه خدمات شما راضی هستم به خصوص از خدمات این سه چهارساله‌ای که در صدارت خودتان می‌کنید ان شاء الله عرض اینها را همه به شما مرحمت خواهیم فرمود، و شما هم ابدآ ذره‌ای در خدمات خودتان ان شاء الله قصور نخواهید کرد و مرحمت ما را به اعلی درجه نسبت به خودتان بدانید و ان شاء الله الرحمن بعد تا صد سال که خدمت بکنید، امیدوارم که همیشه خوب باشد و این خدماتی که به ما می‌کنید و به مملکت ایران می‌کنید البته خداوند آن را بی عرض نخواهد گذاشت و ان شاء الله عرض آن را هم خدا و هم سایه خدا که خودمان باشیم به شما خواهیم داد. از خدمات همه وزراء هم راضی هستیم و شما هم خدمات همه را حقيقةً خوب عرض می‌کنید و همه را به موقع عرض می‌کنید.

پاسخ عین‌الدوله اتابک اعظم به سخن شاه چنین است:

این غلام خانه‌زاد به شکرانه مراحم همایونی که در مدت چهل سال شامل حال این غلام بی‌مقدار شده است اگر صد سال عمر داشته باشد و

.۲۸۰. عبدالحسین سپهر، یادداشت‌های ملک‌المورخین (تهران: زرین، ۱۳۶۸)، ص. ۳۰۴.

.۲۸۱. کپی این نوار توسط دوست ارجمند آقای مهدی چاووشی در اختیار اینجانب قرار گرفت.

.۲۸۲. لازم به ذکر است، با توجه به این که میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان نیز قبلًا در ماه شعبان ۱۳۱۸ ه.ق. به لقب اتابک اعظم ملقب گردیده بود، اغلب تصور می‌کنند خطاب مظفرالدین شاه در ضبط گفتار فوق الذکر در فونوگراف با وی بوده است.

خدمتگزاری بکند باز از عهده شکر مراحم شاهانه برنيامدهام و از خداوند این غلام خانهزاد و سایر وزراء عظام توفيق خدمتگزاری به ولينعمت کل خودمان می خواهيم که ان شاء الله در سایه مبارک همایونی اسباب ترقی دولت و اهالی مملکت ایران به وجه احسن فراهم آيد و خداوند ذات اقدس همایونی را به سلامت بدارد که نکته‌ای از دقایق را در مرحمت نسبت به خانه‌زادان فروگذار نفرمودند.

● گرامافون در تهران

گرامافون در سال ۱۸۸۷ م. توسط امیل بولینر آمریکایی اختراع شد. مظفرالدین شاه هجده سال بعد در سفر سوم به فرنگ، در پاریس به بازدید از یک کارخانه گرامافون‌سازی دعوت شد و از آن پس این اختراع از سال ۱۳۲۳ ه. ق. توانست به پایتخت ایران راه یابد. دکتر عبدالحسین نوائی در این باره می‌نویسد:

...در طی سفر سوم شاه به فرنگستان، یک کمپانی ضبط صوت آمریکایی، شاه ایران را به دیدار از شعبه شرکت در پاریس دعوت کرد و شاه نیز آن دعوت را پذیرفته است. روزی که شاه برای بازدید مؤسسه مزبور رفته، بنا به خواهش رئیس مؤسسه، صفحه‌ای هم از صدای خود پر کرده و به عنوان یادبود به صدراعظم هدیه داده و علی المشهور جملة معروف «جناب صدراعظم هواها خوب است» قسمتی از گفتار شاهانه در آن صفحه ضبط شده است.

البته غرض کمپانی از این دعوت و ابراز ارادت و عرض خدمت این بوده که از شاه فرمانی دریافت کند درخصوص تسهیل و توسعه فروش گرامافونهای خود در ایران و اعلیحضرت پادشاه قاجار هم بدون چشت^{۲۸۳} و متنه^{۲۸۴} بدون اندیشه و فکرتی فرمان صادره کرده به مهر و امضای خویش، به عنوان سوسيته تا از اين «مرحمة ملوکانه بين الامثال والاقران سرافراز باشد.

اینک فرمان شاهانه:

در قسمت بالاي فرمان، نقش مهر همایونی با سجع:

دمید کوکب فتح و ظفر بعون الله گرفت خاتم شاهی مظفرالدین شاه در بالای نقش مهر، جملة الملک الله و سپس متن فرمان به این صورت: چون انجمن ضبط اصوات در آمریک گرامافونهای بسیار ممتاز خودشان را با ماشینهای پستدیده از لحاظ انوار شاهانه گذرانده و مراتب ترقیات خود را در تکمیل و ترویج این صنعت، مشهود حضور همایون ما داشته بودند، لهذا برای تسهیل فروش و حمایت مخصوصه ملوکانه از این سوسيته به موجب این فرمان سوسيته آتونيم^{۲۸۵} مزبور را به سمت فورنيسری^{۲۸۶} مخصوص خودمان مباهی و سریلنگ فرمودیم که از شمول این مرحمت ملوکانه بین الامثال والقران سریلنگ بوده در ترقی و تکمیل این صنعت مراقبات کافی به عمل آورند. مقرر آن که اولیای دولت علیه در پیشرفت مقاصد حقه و ترقی و توسعه این کارخانه لازمه مساعدت و همراهی به عمل آورده در عهده شناسد.

۲۸۷ فی شهر ذیقعدة الحرام ۱۳۲۳

برخلاف فونوگراف، گرامافون در تهران با اقبال عامه رویه رو شد و تا یک ربع قرن بعد آن چنان در میان خانواده‌های تهرانی ریشه دوانید که به صورت یکی از معضلات جامعه شهری خودنمایی کرد و دامنه نفوذ خود را به جوامع روستایی ایران نیز وسعت بخشید. گزراش روزنامه اطلاعات در این باره چنین است:

هجوم مردم برای خرید گرامافون

بالاخره گرامافون و صفحه در رگ و ریشه جامعه ما جای گرفت، یک گرامافون با صفحات جورا جوری که هر روز مثل سیل به این مملکت سرازیر می‌شود هستی یک خانواده طبقه سوم را به باد داده است، چه بسا اشخاصی هستند که گلیم و فرش زیر پای خود را فروخته و به بهای گرامافون داده و اینک نیز سماور و دیگر اثاثه خود را به گرو می‌دهند برای این که چند صفحه تازه خریداری کنند.

کار گرامافون و صفحه در طبقات دوم و سوم به قدری بالا گرفته که خانه‌ای

285. Société Anonyme

286. Fournisseur

.۲۸۷. عبدالحسین نوابی، ج. ۳، ص. ۱۳ - ۱۴.
۲۸۸. ۱۳۴۸ ه.ق. / ۱۳۰۸ ش.

نیست از این موهبت عظمی محروم باشد و آن قدر که در بین این طبقه رسوخ یافته در منزل اعیان و طبقه متمول این مملکت آن طور نیست. هر خانه را سر می‌کشید، از هر دکانی که می‌گذرید ناله جگرخراش گرامافون به گوش شما می‌رسد.

گرامافون در قهوه‌خانه‌ها این قدر نامطلوب و زشت نیست زیرا برای تفریح و استراحت خاطر مشتریان می‌گذارند. در حالی که اغلب مشتریان سرگیجه می‌گیرند، چون یک نفر مرتب پشت دستگاه گرامافون نشسته از اول سفیده صبح تا موقعی که آمد و رفت در کوچه و خیابان قطع می‌شود بدون آنی فرصت و بدون دقیقه‌ای تأمل لایقطع پشت سر هم سوزن گذاشته و صفحه عرض می‌کند. گرامافون تنها در قهوه‌خانه‌ها جا نگرفته بلکه هر عطار و بقال سرگذری هم یک دستگاه جلوی دست خود گذاشته متصل صفحه می‌گذارد. آخر شب هم گرامافون را زیر بغلش گرفته به خانه می‌برد. وای به وقتی که این ملت نجیب تمایل به چیزی پیدا می‌کنند، دیگر خدا به فریاد برسد همین ملت نجیب یک دفعه هم سر می‌خورد از هرچه گرامافون و صفحه است، یک مرتبه بیزار شده کنار می‌گذارد و به قول متعددین امروزی دمده می‌شود. ولی حالا که مردم این طور اشتیاق نشان می‌دهند دولت باید مراعات حال بدیخت رعیتی را که از چند فرسخی به طهران می‌آید برای این که دو تا صفحه تازه خریداری کند و صاحب مغازه دو صفحه کهنه‌ای که در تهران کنار گذاشته شده به او می‌دهد و با ولع و التهابی آن را به قهوه‌خانه ده می‌رساند. در این صورت اقلأً دولت باید از اجحافاتی که می‌شود جلوگیری نماید، نگذارد صفحه را به هر شکل که می‌خواهند پُر کنند و به هر قیمت که میل دارند بفروشند.^{۲۸۹}

ط. هوسهای کودکانه مظفرالدین شاه

از هوسهای کودکانه و سادگی و بلاهت پنجمین شهریار قاجار سخن به میان آمد، با آن که در این رابطه حکایتها بسیار است، اما به چندمورد بسته می‌کنیم و می‌گذرم.

● سفارش شاه برای خرید دو صندوق حاجی یاتمز

مرحوم عبدالله مستوفی درباره این سفارش کودکانه شاه چنین می‌نویسد:

خواهرزاده‌ام مرحوم صادق اعتلاء... می‌گفت: وقتی در سفارت استانبول بودم تلگراف رمزی از مرکز رسید. حاجی میرزا موسی خان که در غیاب ارفع‌الدوله سفیر کبیر ایران، شارژ‌دادر بود. به من داد استخراج کنم. کلمه اول عدد دو و کلمه دوم لغت صندوق بود. چون سفارشات شاه به ما هم گاهی می‌رسید، تعجبی نداشت. کلمه سوم را استخراج کنیم بینیم اعلیحضرت چه چیز تازه‌ای آن هم دو صندوق خواسته‌اند. کلمه را بعد از تبدیل به مفتاح از کتاب رمز گرفتم، دیدم کلمه حاجی درآمد. دو صندوق حاجی چه معنی دارد؟ نفهمیدم، به کلمه چهارم پرداختم یا درآمد حاجی یا یعنی چه؟ چیزی دستگیرم نشد. کلمه پنجم را گرفتم تم بود. دو صندوق حاجی یاتم هیچ معنی نداشت، یقین کردم تلگراف غلط است. به تبدیل حروفی که مثل ب و ت و ج و ح و رو و ز و ص و ض و ط و ظ که ممکن است در نقطه‌گذاری اشتباهی در آنها شده باشد پرداختم، کلماتی بی‌منابعت از حاجی یاتم استخراج شد. گیج شدم. حاجی میرزا موسی خان که به کمک من آمده و کلمات را از روی کتاب می‌گرفت گفت وقت گذشته است برخیز برویم قدری گردد کنیم در مراجعت با مغز حاضرتر خواهیم توانست مطلب را کشف کنیم. برخاستیم، در ضمن گرددش به خرد فروشی که اسباب بازی می‌فروخت رسیدیم، فروشنده پسریچه‌ای بود که بیست‌سی تا آدمک چوبی عمامه به سر که آن را روی نیم‌کره‌ای قرار داده و مرکز ثقل را طوری گرفته بودند که از هر طرف آن را به زمین بیفکنی ته نیم‌کره به زمین آمده ضمناً سر آدمک به چپ و راست حرکتهای مضحك کند، در بساط خود داشت. بچه‌ای هم به محاذی ما از سمت دیگر معبّر داشت حرکت می‌کرد. صاحب بساط مشتری خود را شناخته برای جلب پسرک یکی از آدمکها را به وسط معبّر پرتاپ کرده گفت آی حاجی یاتمz، آی حاجی یاتمz، (حاجی خواب نرو) من فوراً به میرزا موسی خان گفتم رمز را من استخراج کرم. گفت چطور؟ گفتم شاه از این اسباب بازی خواسته است. به منزل که بروگشتم کلمه ششمی را گرفتم ز و حدس من صائب بود. دو صندوق حاجی یاتمz خریدیم و برای اعلیحضرت فرستادیم.

من این واقعه را بعد از مردن مظفرالدین شاه برای مرحوم مشیرالدوله حسن

پیرنیا نقل کرد، گفت: «وقتی در سفر دوم شاه به فرنگ در استانبول بودیم، در روزی که مقرر شده بود رجال دریار عثمانی شرفیاب شوند، یکی از پیشخدمتها یکی از همین اسباب بازی خریده در جیب گذاشته بود، برای سرگرم کردن شاه در فاصله بین هر پذیرایی این اسباب بازی را به زمین می‌انداخت و واقعاً حرکات سروکله این حاجی یاتمَ مضحك بود، این سفارش شاهانه از این واقعه آب می‌خورده است.^{۲۹۰}

● سوغات دیگر شاه از فرنگ

تاج السلطنه خواهر مظفرالدین شاه نیز با اشاره به توصیه شیخ اجل سعدی شیرازی
که می‌فرماید:

سه کس را شنیدم که غیبت رواست
وزین درگذشتی چهارم خطاست
یکی پادشاهی ملامت پسند
کزو بر دل خلق بینی گزند
حال است از او نقل کردن خبر
مگر خلق باشند از او برحدز
دوم پرده بربی حیایی متن
که خود می‌درد پرده خویشن
زحوضش مدار ای برادر نگاه
که او می‌draفتند بگردن به چاه
سوم کژ ترازوی ناراست خو
ز فعل بدش هرچه دانی بگوی^{۲۹۱}

با طنزی تلغی به انتقاد از برادر تاجدار خود پرداخته و می‌نویسد:
درین وقتی که هر کس به فکر خود بود قطعه قطعه مملکت را ویران
می‌نمودند، برادر تاجدار من هم مشغول کار خودش بود و شبازور خودش
را صرف حرکات بیهوده می‌نمود. در یک خواب غفلت عمیقی غرق بود. از

. ۲۹۰. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۵۹ - ۶۰.

. ۲۹۱. بوستان سعدی، باب هفتم در عالم تربیت.

جمله: یک گردی از فرنگستان با خود آورده بود که به قدر بال مگسی اگر در بدن کسی یا رختخواب کسی می‌ریختند، تا صبح نمی‌خوابید و مجبور بود [به طور] اتصال بدن خودش را بخاراند. دومن ازین گرد را آورده، اتصال در رختخواب عمله خلوت می‌ریخت. آنها به حرکت آمد، حرکات مضحك می‌کردند و او می‌خندید.

خیلی این مسافرت اروپای برادر من شبیه پطرکبیر است؛^{۲۹۲} و همان نتایجی که او برد، این برعکس برد...^{۲۹۳}

مرحوم قهرمان میرزا سالور نیز از سفاهت و بلاحت عموزاده شهریار خود چنین یاد کرده است:

مظفرالدین شاه جبون بی موقع، متهور بی جا، خسیس بی اندازه در مورد لزوم، بذال بی نهایت در غیر لزوم... من هرگز نمی‌توانم شرح احوال او را کمایتبغی بدهم. یک همچو آدم سست عنصر متلون المزاجی در ربع مسکون نیامده. نوکرهای آذربایجانی او خدای ما بودند. یک تسلط و اقتداری در این شهر داشتند که چه بتویسم. هرزگیها و کارهای محربانه خلوت او کتابی جدا یگانه لازم دارد... به قدری در زیردست پسرها و نوکرهایش زار و زیون بود که اندازه نداشت.

تمام مملکت ایران و مالیات ایران برای سه پسر او کافی نشد. چیزی هم که بیشتر اسباب اذیت بود آن نقالی و پرگوئی صبحها بود. مثل معركه مردم جرگزده در وسط شاه نقالی می‌کرد. خوب بود حافظه هم نداشت. تا فرنگ نرفته بود از تبریز و باقاباقی^{۲۹۴} و شکار خرس مراغه، پس از فرنگ همه از آنجا، اما تمام را آن شهر، آن قهوه‌خانه، آن هوتل، آن آدم، زیرا از اسمی مردم،

۲۹۲. پطرکبیر چند سفر به اروپای غربی کرد و به نام پطر میخانیلویچ به هلند رفت و در کارخانه‌های نجاری و کشتی‌سازی مشغول کارگردید و سپس به انگلستان رفت، و چون لوئی چهارده به وسایلی مانع از ورود او به فرانسه شد، به وین رفت و در این سفر جمع کثیری از مهندسان، معماران، صاحب‌منصبان، دریانوردان، پژوهشکاران هلندی و انگلیسی را استخدام کرد و به روسیه فرستاد و در تغییر اوضاع اجتماعی و اخلاقی قدیم ملت روس قدمهای سریعی برداشت، به طوری که در اواخر سلطنت او روسیه در ردیف ممالک بزرگ اروپا درآمد. محمد معین، ج. ۵، ص. ۳۴۸.

۲۹۳. تاج‌السلطنه، خاطرات تاج‌السلطنه، به کوشش منصورة اتحادیه (نظام مافی)؛ سیروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص. ۹۳.

۲۹۴. احتمالاً منظور شکارگاه بابا باغی در اطراف تبریز بوده است.

منازل، شهر جز آنها که مثل فرایض همه می‌دانند هیچ یاد نداشت. وقتی هم از ملتزمین خود جویا می‌شد آنها هم از بس بی‌علم بودند هر کدام یک اسم می‌بردند که آخر معلوم هم نمی‌شد.

در سه سفر به قدری اسباب از فرنگستان آورد که اگر دولت ایران پایدار باشد صد سال دیگر آن قرض داده نمی‌شود. اما بیشتر بارها را همان‌طور بسته باز نکرده بودند. آنچه را هم باز کرد در یک دقیقه یغما شد. هر کس حاضر بود چیزی برداشته فوار کرد. صندوق خالی باقی ماند و قهقههٔ اعلیحضرت
۲۹۵ شهریاری...

ظ. روشنایی معابر و مساکن تهران در عصر مظفری

با آن که در سال ۱۳۲۰ ه.ق. کارخانهٔ برق ارگ سلطنتی تهران توسعه یافت و فضاهای بیشتری از عمارت‌ها و معابر این مکان از روشنایی برق برخوردار گردید اما تغییر عمدہ‌ای در چگونگی روشنایی معابر و خانه‌های ساکنان شهر صورت نگرفت.

در آن هنگام خانواده‌های مرفه شهر برای روشنایی منازل خود از چراغهای گردسوز و لامپا استفاده می‌کردند.

گردسوز نوعی چراغ نفتی بود که فتیله‌ای مدور داشت و لوله‌ای شبشه‌ای آن را دربرمی‌گرفت.

لامپا نیز نوعی چراغ شبیه گردسوز بود با مخزنی جهت نفت و فتیله‌ای مسطح که آن هم درون لوله‌ای شبشه‌ای جای می‌گرفت. این چراغها انواع مختلفی از جنس بلور، چینی، برنجی و ورشویی داشت و انواع گرانبهای آن نیز دارای حبابهای زیبا و شکیل بود. چراغهای لامپا بر حسب نوع فتیله و قدرت روشنایی دارای چند شماره از ۶ تا ۲۰ بود. نیاز این چراغها به نفت موجب پیدا شغل نفت‌فروشی سیار گردیده بود و اغلب پسران جوان با پیتهای حلبي نفت از صبح تا ظهر در کوچه‌ها و محلات شهر با فریاد: آی نفت، آی نفت این ماده سوختی را به صاحبان خانه‌ها عرضه می‌کردند.

طبقه معمولی که قادر به استفاده از چراغهای نفتی نبودند کما کان از چراغ موشی استفاده می‌کردند. این چراغ عبارت بود از یک ظرف گلی مخصوص که آن را پر از روغن می‌کردند و یک فیله پنبه‌ای وسط آن می‌گذاشتند و روشن می‌کردند.

خانواده‌های اعیان و مرفه شهر از سال ۱۳۱۹ ه.ق. برای روشن کردن جلو خانه‌های خود از چراغهایی پایه‌دار به نام لتر استفاده می‌کردند. لتر نوعی چراغ به اندازه کاسه‌ای بزرگ بود که در آن روغن یا نفت می‌ریختند و فیله‌ای درون آن قرار می‌دادند.^{۲۹۶} استفاده از شمع و شمعدان نیز در خانه‌ها متداول بود. مخصوصاً برای روشنایی مهمانیهای اعیان و رجال و دولتی از چلچراغهای بلور کربستال گران قیمت پایه‌دار و یا آویز که در آن شمعهای گچی می‌سوخت استفاده می‌شد.

برای روشنایی راسته بازارها و چهارسوقها از چراغهایی فانوسی استفاده می‌شد که آنها را با طناب از سوراخهای سقف آویزان می‌کردند. این چراغها در عرف اهالی تهران به چراغهای بادی یا بغدادی معروف بود.^{۲۹۷}

● احداث کارخانه برق ۴۰۰ کیلوواتی در تهران

در سال ۱۳۲۳ ه.ق. در اوضاع و احوالی که ذکر شد حاج حسین آقا امین‌الضرب کارخانه برقی را از آلمان خریداری و در تهران نصب کرد و با راه‌اندازی آن که تا ۴۰۰۰ چراغ قدرت روشنایی داشت تحول بزرگی در زمینه روشنایی بخشی از شهر تهران حاصل گردید.^{۲۹۸}

در تاریخچه برق تهران در این باره چنین آمده است:

... مرحوم حاجی حسین آقا امین‌الضرب با جلب موافقت بلدیه وقت در اول خیابان امیرکبیر فعلی کارخانه برقی دایر نمود که چهارصد کیلووات نیرو داشت و دارای دو پست ترانسفورماتور بود که یکی در اول خیابان چراغ برق

.۲۹۶. ر.ک: محمد معین، ج. ۳، ص. ۳۶۲۸.

.۲۹۷. ر.ک: تاریخچه برق تهران (تهران: شرکت برق منطقه‌ای تهران، آبان ۱۳۴۶)، ص. ۳۳ - ۳۴.

.۲۹۸. ر.ک: محمدعلی جمال‌زاده، گنج شایگان، ص. ۹۵.

و دیگری در محل فعلی چهارراه سید علی^{۲۹۹} قرار داشت.
وقتی که برق به پایتحت رسید آنقدر آن را با اهمیت تلقی کردند که خیابان
امیرکبیر فعلی به نام خیابان چراغ برق نامیده شد...

بعد از آمدن کارخانه برق چهارصد کیلوواتی چند خیابان عمده تهران یعنی
لالهزار، چراغ برق، خیابان لختی (سعده فعلی) خیابان شاه آباد و اسلامبول
و محله‌ای اطراف آن دارای برق شد. در چنین زمانی امیریه محله رجال‌نشین
بود و اهالی آن معتقد به داشتن برق نبودند و خانه‌هایشان اغلب به وسیله
چراغهای بزرگ زنبوری که با تلمبه باد می‌شد و داخل لنتی سقفی قرار
می‌گرفت روشن می‌گردید.

مأمور جمع‌آوری بھای برق دو نفر بودند که یک کیف چرمی با کمریند زیر
کت یا لباده خود می‌بستند و ازاول هر خیابان به در مغازه‌ها مراجعته
می‌کردند و شعله شمار پول می‌گرفتند.^{۳۰۰} کنتور در کار نبود، معمولاً برای
هر چراغ شصت وات، سی دینار گرفته می‌شد و مأمورین بر حسب موقعیت
کسب و محل صاحب مغازه که در آن شب هر چند چراغ روشن می‌کرد
فی المجلس محاسبه می‌کردند، البته صداقت و درستی هم بیش از حالا
حکومت می‌کرد و هنوز راه تقلب گشوده نشده بود.

امور مربوط به کارخانه شخصی امین‌الضرب در اداره‌ای به نام روشنایی شهر
زیرنظر بلدیه سابق که شهرداری امروزی است اداره می‌شد.^{۳۰۱}

مرحوم جعفر شهری که موفق شده بود از نزدیک از این کارخانه دیدن نماید درباره
طرز کار آن می‌نویسد:

... این کارخانه که دینامیش برق صدوه تولید می‌کرد موتور تک‌سیلندری
داشت که برای خنک کردنش آب به اطراف عروقش گردش داشت و مولد
برقی به قطر دو متر که به وسیله تسممه چرمی‌ای که از فلکه کوچک موتور به
آن کشیده شده بود گردش می‌کرد و تخته کلیدی به جرز مقابله در ورودی که
کلید دور مدرجی به رویش نصب شده بود و تخته آمپری به روی جرز
دیگر که میزان فشار و ولتاژ برق را معلوم می‌کرد. فایده کلید گردان آن، این

.۲۹۹. واقع در خیابان سعدی شمالی.

.۳۰۰. کارخانه برق حاج امین‌الضرب جمماً ۱۰ نفر کارمند داشت.

.۳۰۱. تاریخچه برق تهران، ص. ۳۵ - ۳۶

بود که چراغها را با ملایمت و مانند لامپا که اول فتیله آن را پایین می‌کشیدند، کم کم بالا می‌آوردند و روشن می‌کردند و گویا این کار از آن جهت بود که با دفعتاً روشن کردن، فشار بر موتور وارد نیاید و دورش گرفته نشود و دیگر آن که اگر دست کسی به سیم و سرپیچ و وسیلهٔ برقی دیگری باشد متوجه شود و دستکاری را تعطیل کند. چنانچه در اول علاوه بر روشن کردن ملايم که از فرط بیرونی حتی زردی سیم داخل لامپها هم به چشم نمی‌آمد، دو مرتبه روشن و خاموش می‌کردند که بعد از هر ثوابت نیم دقیقه فاصله بود و دفعه سوم جریان مستقیم می‌دادند.

دیگر آن که چون ترانسفور و دستگاه تقویتی نداشت تا نور برق را به طور یکسان توزیع کند،^{۳۰۲} برق کارخانه و اطراف آن تا آن حد قوی و کامل بود که خیره نگاه کردن به لامپهای آن امکان‌پذیر نبود و هرچه به طول مسیر افزوده می‌شد به همان نسبت از نور آن کاسته می‌شد تا اوخر خط که سیمهای لامپ به صورت نخ زردی زیگزاگ مانند می‌نمود.

از خصوصیات این کارخانه دو حوض یا استخر بزرگ برای خنک کردن موتور در حیاط عقب بود که هرچه کارخانه جالب و زیبا و قابل تماشا بود آن دو حوض با عمق و دهانه زیاد و لوله‌های پیچ در پیچ و صداهای مهیب و فواره‌های جوشان و خروشان با بخار آب جوش خود که فضای حیاط را ابرآلود می‌ساخت وحشتناک بود...^{۳۰۳}

ع. واکذاری امتیاز تلفن به معیرالممالک

پس از برکناری علی‌اصغرخان اتابک از صدارت عظمی، دوستمحمدخان معیرالممالک تلاش جدی و پیگیری را برای بازگرداندن وی به قدرت آغاز کرد، تا آن که بالاخره در روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول ۱۳۱۶ ه.ق بار دیگر علی‌اصغرخان امین‌السلطان بر مسند صدارت عظمی قرار گرفت.^{۳۰۴} اتابک به پاس این خدمت معیرالمملک، با وجود علاقمندی داوطلبین خارجی به اخذ امتیاز تلفن ایران، این امتیاز

۳۰۲. این روایت مرحوم جعفر شهری با گزارش شرکت برق مغایر است.

۳۰۳. جعفر شهری باف، ص. ۱۲۴ - ۱۲۳.

۳۰۴. ر.ک: غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۲۵۸.

رابرای دوستمحمدخان معیرالممالک اخذ نمود. دوستعلیخان معیرالممالک در این باره می‌نویسد:

و اما موضوع دادن امتیاز تلفن به معیرالممالک چنین بوده است: اتابک پس از بازگشت از انزوای قم پیوسته درپی فرصت بود که دوستی و زحمات معیر را به نحوی جبران کند ولی چون می‌دید او هیچ‌گونه تقاضایی ندارد و در بند شغلی نیست در تصمیم خود فروماده بود تا آن که در اواخر کار روزی به دیدن پدرم آمد و مدتی در خلوت با او مذاکره کرد. پس از چند روز که من به پارک رفتم اتابک مرا پیش خواند و از کیف مخصوصش که در دست پیشخدمتی بود دفتری بیرون آورده به من داد و گفت: «نمی‌دانم چه شد که این مرتبه خانمعیر پیشنهاد مرا پذیرفت. این امتیازنامه تلفن است که به نام معیرالممالک صادر شده و به صحة شاه و مهر من و وزارت امور خارجه رسیده. هرچند اکنون تعداد سیمهای دایر زیاد نیست ولی در آینده گنجی شایان خواهد شد و توقع من از خان اینست که آن را به رایگان از دست ندهد.»^{۳۰۵}

مرحوم حسین پژمان بختیاری در کتاب تاریخ پست و تلگراف و تلفن در رابطه با واگذاری این امتیاز به معیرالممالک می‌نویسد:

گفتیم که صاحب امتیاز و اگن اسپی با تقدیم تلفن و سیمکشیهای مجانية به اخذ تلفن تهران امیدوار شد اما از آنجا که دوستمحمدخان معیرالممالک مورد توجه اتابک و مایل به اخذ آن امتیاز بود کوشش‌های بلوکیکان به جایی نرسید، خاصه آن که ناصرالدین شاه نیز در گذشته و دیگر شخص شاه در امور مملکتی دخالتی اساسی نداشت. بالنتیجه در ماه محرم ۱۳۲۱ ه.ق. امتیاز تلفن در تمام ایران (با برخی از مستثنیات) به معیرالممالک واگذار شد یا ساده‌تر بگوییم معیرالممالک امتیاز را به خود داده و زحمت امضاء را به مظفرالدین شاه واگذارد. چنان که از متن امتیازنامه درخواهیم یافت و اینست: بندگان اعلیحضرت... موهبت می‌فرمایند به این خانه‌زاد... دوستمحمدخان معیرالممالک امتیاز و اختصاص ایجاد و استقرار دستگاه تلفن را در تمام ممالک و بلاد ایران بطبق این شرایط: کسان چاکر دولتخواه مجاز و مأذونند در تهران و سایر ولایات و شهرهای ایران به خرج خود تلفن دایر نمایند. از

تاریخ فرمان تا سه سال دستگاه تلفن تهران و تا ده سال تلفنهای ولایات دایر خواهد شد...

لوازم تلفن از گمرک معافست - مدت امتیاز شصت سال است - چاکر مجاز است که شرکتی برای این منظور دایر کند یا امتیاز را به دیگری واگذار نماید. نگاهداری سیمهای دربار مجانی است، سیم دستگاههایی که از باغ سلطنتی به پارک اتابک متنه می‌شود و تلفنی که در مقر بیلاقی شاه دایر است به وسیله چاکر مبدل به سیم با روپوش کاثوچو خواهد شد که استماع مخابرات آن ممکن نشود - کسان چاکر می‌توانند بر روی بام عمارت‌هایی تیر تلفن را مستقر سازند - مراکز تلفنی از عوارض معافند - کشیدن سیم تلفن در قلمرو ایران برای چاکر یا کمپانی که ایجاد خواهد شد مسلم و بلامانع است - تجارت‌خانه‌ها یا کمپانی خارجی که پیش از این امتیاز برای استفاده شخصی تلفن دایر کرده‌اند حق ندارند آن را برای استفاده دیگران به کار برند و از این پس نظیر آن امتیازها به کسی داده نخواهد شد - پس از پنج سال که از استقرار تلفن در تهران گذشت و ده سال پس از نصب تلفن در سایر ولایات معادل صد ده از عواید به دولت داده خواهد شد، این صد ده پس از وضع مخارج و منافع سهام است. این مقاوله‌نامه صحیح است. فی شهر محرم = ۱۳۲۱ = ۱۲۸۲ ش.

چنان که گفته شد این امتیازنامه صورتی خاص دارد، گویی مرحوم مظفرالدین شاه از روی خوش طبعی به معیرالممالک فرموده است بنشین امتیازنامه را بنویس تا آن موشح فرمایم. البته پایمردی و مساعدت اتابک هم که با معیرالممالک خویشی داشت در جلب موافقت قبلی پادشاه اثر کامل داشته است. اما مشارالیه که مردمی کریم‌الطبع و مُسِرِّف بود نه استطاعت مالی انجام چنین نقشه و سیعی را داشت نه ذوق و پشتکار آن را در خود می‌دید و یگانه منظورش آن بود که امتیاز تلفن تهران را نیز مانند امتیاز تلفن گیلان با دسته‌بندی‌های درباری تحصیل و در مقابل وجهی به دیگران واگذار نماید، معهذا سخاوت فطری او نگذشت که سودی قابل توجه برگیرد و ظاهراً پیش از آن که امتیاز را به دست آرد با صاحب امتیاز واگنخانه قراری بسته بود که آن را بدیشان واگذار نماید. به همین جهت امتیاز تلفن تهران را در مقابل ۲۰ هزار تومان به بلژیکیان واگذشت. ولی محمد اسماعیل مغازه و عباسقلی آقا با شرکت عطا‌ایی و محمود محاسب‌الملک و ارباب بهرام

جهانیان آن را باز خریدند و در سال ۱۳۳۱ ه.ق. ۱۲۹۲ ش. شرکتی ده سهمی به وجود آوردند که تمام سهام متعلق به خودشان باشد، آن‌گاه ^{۳۰۶} شروع به کار کرده نخست چند رشته سیمه‌های واگنخانه را که بدون داشتن اجازه و امتیاز انشاء شده بود خریداری کردند... و در همان سال تصمیم گرفتند که سرمایه را به ۲۰ سهم تقسیم و بر حسب استطاعت صاحبان سهام با رعایت حق تقدیم بین خود تقسیم نمایند.

در سال ۱۳۳۸ [ه.ق.] که ۴۳ سال از امتیاز باقی مانده بود شرکاء تصمیم گرفتند که سهام شرکت به هشتصد سهم هزار تومانی مبدل گردد و هر یک از سهام پیشین با بیست برگ از سهام جدید معاوضه شود. آن‌گاه چهارصد سهم باقیمانده را به بازار عرضه داشته و برای توسعه تلفن چهارصد هزار تومان پول به دست آرند. سپس اساسنامه‌ای در ۴۷ ماده نوشته و اسهام را به بازار فرستادند و ارباب کیخسرو شاهrix به اروپا رفت تا لوازم تلفن را از سوئد خریداری نموده و با دو نفر مستشار سویسی به ایران بازگردد. لوازم تلفنی در موقع عبور از روسیه مواجه به انقلاب آن کشور گشته و از میان رفت. متخصصان سویسی هم پس از یکسال توقف در ایران بدون آن که کاری انجام دهند به میهن خود بازگشتند.

در سال ۱۳۴۲ [ه.ق.] مدیر شرکت مجدداً به فرنگستان رفت و با کمپانی زیمنس و هالسکه قراردادی منعقد نمود، چهار نفر متخصص آلمانی برای احداث تلفن زیرزمینی به ایران آمدند و در اول آبان ۱۳۰۵ برابر با ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۴۵ تلفن جدید بر روی ۲۳۰۰ رشته کابل مضاعف ^{۳۰۷} با ۴۹۰ هزار تومان هزینه آماده به کار شد.^{۳۰۸}

غ. سایر وقایع دوره مظفرالدین‌شاه در تهران

علاوه بر اقدامات و کارهایی که ذکر آنها گذشت در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه

^{۳۰۶}. این مؤسسه تحت نام شرکت سهامی کل تلفن ایران محدود فعالیت خود را آغاز کرد و تأسیسات تلفن تهران به صورت سیستم مغناطیسی یک سیمه دایر شد.

^{۳۰۷}. از این تاریخ بود که سیستم تلفن تهران از نوع مغناطیسی به سیستم کابل و باطری مرکزی یا نیمه خودکار تبدیل گردید.

^{۳۰۸}. حسین پژمان بختیاری، ص. ۴۶۷ - ۴۷۰.

و قایع دیگری نیز در تهران صورت گرفته است. نظام‌الاسلام کرمانی فهرست این وقایع را چنین ذکر کرده است:

شیوع عکس باطن (زتکن) ^{۳۰۹} در تهران در سال هشتم سلطنت.

ازدیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم سلطنت.

ایجاد صندوق مالیات در سال دهم سلطنت.

آوردن چرخ خودنویس در تهران در سال هفتم سلطنت.

شیوع تلفن فنونگراف در سال سوم سلطنت.

شیوع چراغ برق در کوچه‌های تهران به اقدام و همت حاج حسین آقا امین‌الضرب در سال یازدهم سلطنت.

تأسیس آسیای بخار در تهران به دستیاری صنیع‌الدوله در سال ششم سلطنت.

شیوع (اوتمبیل) کالسکه بخار در تهران در سال هشتم سلطنت.

شیوع چراغ برق در خانه‌ها و مساجد و مدارس در سال یازدهم سلطنت.

احداث رختشویخانه در سال دهم سلطنت.

ایجاد ماشین آجرپزی در تهران در سال یازدهم سلطنت، به همت و فتوت حاج حسین آقا امین‌الضرب.

در سال یازدهم سلطنت سقف تکیه دولت تهران که مدتی خراب بود به مخارج گزاف از نو ساخته شد.

ایجاد تمبر بروات دولتی در سال ۱۳۲۳ مطابق سال دهم سلطنت.

افتتاح کارخانه ریسمان‌بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به همت صنیع‌الدوله و شرکت حاجی محمد تقی شاهروodi در ربيع‌الثانی، در سال ۱۳۱۵ ریسمانش بیرون آمد.

(لترماژیک) چراغ سیخی در سال ششم سلطنت در تهران بروز یافت.

ماشین عکس بی‌عکاس در سال ششم سلطنت دایر شد.

اختیاع توپ و مسلسل که در دقیقه شصت تیر می‌اندازد و در عهد همین شاهنشاه بود. مختیع این توپ استاد جعفر خیاط تبریزی است که نمره آن را ساخته و در اطاق موزه گذارد است. ولی این مختیع را دیدم که از گرسنگی و فقیری می‌نالید و در خیال فوار به تبریز بود و به قدر کرايبة خود نداشت.

۳۰۹. اشعه X در سال ۱۸۹۵ م. توسط ویلهلم کنراد رنگن فیزیکدان آلمانی کشف شد. وی در سال ۱۹۰۱ م. به پاس خدمتش به دریافت جایزه نوبل در رشته فیزیک نایل آمد. ر.ک: خسرو کریمی، ص. ۲۵۰.

ظاهر شدن کتابهای رومان و ترجمه‌های کتب خارجه؛ از قبیل سه تفنگدار و
کُنت مُنت کریستو و غیرها و از توقيف درآمدن آنها نیز در زمان همین
شاہنشاه بود...^{۳۱۰}

ف. مسافران و جهانگردان خارجی در تهران دوره مظفری

در عصر مظفری نیز مسافران و جهانگردانی به تهران آمده و گزارش‌های ارزشمندی از رویدادهای این شهر در آستانه پیروزی نهضت مشروطیت و پس از آن بر جای گذاشته‌اند. با چندتن از این مسافران و جهانگردان همراه می‌شویم و در تهران آن دوره به سیروگشت می‌پردازیم:

● تهران عصر مظفری به روایت دنیتسکی

امن. دنیتسکی سیاستمدار روسی که شش سال پیش از استقرار حکومت مشروطه در ایران از تهران دیدن کرده است در کتاب ایران و ایرانیان پایتحث ایران را چنین توصیف کرده است:

پیش از من یک مسافر فرنگی به پایتحث ایران آمده بود و پس از این که چندین ساعت با درشکه دور تهران گشت بالاخره از درشکه‌چی پرسید: «اینجاها که اطراف پایتحث است پس کی به شهر می‌رسیم؟» درشکه‌چی پاسخ داد: «من یک قدم بیرون تهران نرفتم، تهرانی که می‌خواهی همین جاست.» من هم که وارد تهران شدم مدتی پی شهر می‌گشتم، راستی راستی غیر از میدان توپخانه و راسته بازار برازها هیچ جای دیگر تهران به پایتحث کشور شباهت ندارد.

چندین خیابان تنگ و گشاد ولی در عین حال پُرگردخاک و کشیف، چندین جوی آب لجن، چند درخت نامرتب بی قواره، هزارها خانه‌گلی با دیوارهای بلند و درهای کوتاه، اینها یعنی تهران بومی، تهران ایرانی. آری فرنگیان هم در این شهر برای خود سفارت، کنسولگری، بانک، بیمارستان، آموزشگاه از سنگ و آجر و آهن ساخته‌اند، اما آنها مربوط به ایران نیست. اول چیزی که

در تهران و سایر شهرهای ایران به نظر فرنگیان عجیب می‌آید درهای کوتاه و دیوارهای بلند است. راستی هر ایرانی برای خود قلعه‌ای بنا کرده و در آن اقامت می‌کند. برای آن است که در ایران امنیت وجود ندارد، دارایی اشخاص هر ساعت مورد تعرض زورمندان قرار می‌گیرد، مردم مجبورند پول، جواهر، قالی، زنهای خوشگل و بچه‌های زیبای خود را پشت این دیوارهای بلند و درهای کوتاه پنهان سازند.

شگفت این که شهرهای ایران هم مانند خانه‌ها دیوار و خندق و دروازه و برج و بارو دارد. شهر تهران از این ترکیب کلی مستثنی نیست. دروازه، خندق، خاکریز و برج جایگاه قبله عالم را احاطه نموده است.

ایرانیان می‌ترسند که مباداً ترکمن‌ها، تاتارها، مغول‌ها، افغان‌ها و عرب‌ها مانند همیشه با شمشیر و نیزه به سر آنان بریزند و پایتخت قبله عالم را ویران سازند. آنها نمی‌دانند که ما (روس‌ها) ترکمن‌ها را مطیع کردیم، تاتارها و مغول‌ها را رام نمودیم. افغان‌ها و عرب‌ها هم کارهای نیستند، ایرانیان بی‌خبرند که فرنگیان با توپ و تفنگ می‌آیند و دروازه و خندق و برج و باروی گلی تاب مقاومت توپ را ندارد.

هنوز هم که هنوز است ساعت نه بعد از ظهر دروازه‌ها را می‌بندند و اگر مسافری یا قافله‌ای باید پشت دروازه می‌ماند مباداً دشمنی باشد که به شکل قافله خیال حمله دارد. پس همان‌جا بماند تا صبح حقیقت امر آشکار گردد.

فرنگیان هر وقت شب بخواهند می‌توانند از شهر بیرون بروند یا توی شهر بیایند، غیر از این باشد فرنگی به سفارت خود شکایت می‌کند. سفير هم یک راست پیش شاه می‌رود، شاه حکم می‌کند همه را فلک کنند که چرا فرنگی پشت دروازه معطل مانده است؛ با این همه فرنگیها هم باید تکلیف خود را بدانند و موقع بستن و باز کردن دروازه پول چای مأمورین اعلیحضرت را بدھند.

... دروازه‌های شهر مانند دروازه‌های میدان توپخانه کاشیکاری است. شکل رستم، دیو، اسفندیار و سایر پهلوانان ایران با نیزه و شمشیر در برابر توپهای کهنه زنگزده میدان توپخانه منظره عجیبی دارد. حوض میدان توپخانه بی‌آب است و اطراف حوض چمنزار طبیعی روییده و چرخهای چوبی توپهای کهنه را مستور می‌دارد. یک طرف میدان توپخانه پستانخانه، طرف

دیگر تلگرافخانه و طرف دیگر بانک شاهنشاهی ایران می‌باشد.

اسم بانک شاهنشاهی ایران هم چیز خنده‌داری است. زیرا نه سرمایه و نه سود و نه عمارت آن مال ایران است. تمام انگلیسی و فقط به نام ایران خوانده می‌شود.

در هر چند قدم خیابانها و کوچه‌های تهران چاله‌ها و گودالهای خطرناک هست که باید مواطن بود و إلا به قیمت جان تمام می‌شود، مخصوصاً شبهای که بیشتر خیابانها حتی خیابانهای نزدیک خانه شاه چراغ ندارد.

خوشبختانه ایرانیان با غروب آفتاب به خانه می‌روند و با طلوع آفتاب بیرون می‌آیند. ساعت هشت بعدازظهر کمتر کسی توی کوچه است. روز هم که البته پیش پای خود را می‌بینند. پاره‌ای شبهای اعیان و رجال مهمانی بروند ساعت ۹ بعدازظهر به خانه برمنی گردند، ولی کمتر پیاده راه می‌روند. بعضی سوار اسب و بعضی سوار قاطر و عده معدودی هم درشکه سوارند.

وزارت امور خارجه - طرف راست تالار تخت مرمر چندین اطاک کوچک با دالانهای تاریک و راهروهای پیچ در پیچ دیده می‌شود. این اطاکها بیش از هرچیز به قفسهای جانوران و یا پرندهای بزرگ یا غوحش شباهت دارد، ولی اشتباه نشود اینجا عمارت وزارت امور خارجه ایران است. سیاستمداران نامی قبله عالم از صبح خیلی زود به این قفسها می‌آیند و عبا به دوش دو زانو روی زمین می‌نشینند و قلمهای نی خود را می‌تراشند، سپس مرکب و دوات را اصلاح می‌نمایند، آن‌گاه با همان قلمهای نی و حروف مشکل عربی به نوشتن مسایل سیاسی مشغول می‌شوند و تمام مشکلات ایران و جهان را با انشای عالی و اشعار زیبا به عقیده خود روی کاغذ حل و تسویه می‌کنند، در ضمن چشم به راه هستند که چه وقت ساعت دوازده برسد و سفرهای چرمی را بگسترانند و قابهای پلو پرگوشت را با قدحهای شربت پهلوی هم بچینند و سیاستمداران کشور شاهنشاهی را برای تغییر ذاته به آن خوان نعمت دعوت نمایند. بعد از ناهار و چای و قلیان موسم چرت زدن سیاسی شروع می‌شود.

کوی فرنگیان، از دروازه شمال غربی میدان توبخانه خیابانی بالا می‌رود، این خیابان را محله اروپاییان و یا خیابان سفیران می‌گویند. بیشتر سفارتخانه‌ها و عمارت‌های فرنگیها و مهمانخانه‌ها در این خیابان است. نخستین چیزی که در این خیابان توجه اروپاییان را جلب می‌کند نمازخانه یا

کلیسای کوچک کاتولیکهاست که در یک کوچه تنگ باریکی طرف مشرق خیابان واقع گشته است. کلیسا پیانو ندارد، کشیش پیر مردی روزهای یکشنبه مؤمنین را در این معبد کوچک می‌پذیرد. شبستان کلیسا آنقدرها بزرگ نیست و منتهی، صد و پنجاه یا دویست نفر جا داشته باشد. مجاور نمازخانه مکتب خانهٔ محقری است که چند پسریچهٔ ارمنی و کلدانی در آنجا درس می‌خوانند. بیمارستان کوچک کاتولیکها نیز در این عمارت است. مسلمانان از ترس ملاهای متغیر جرأت ندارند از نزدیک کلیسا و یا بیمارستان بگذرند، چون که فوری مورد بازخواست آخوندها واقع می‌شوند و ممکن است سرشان بریاد بروند.

ایرانیان هوشمند که نمی‌توانند بچه‌های خود را به آموزشگاه فرنگیان در تهران و تبریز روانه کنند ناچار به نام معالجه و یا گردش آنها را به اروپا می‌فرستند.

قدرتی دورتر از کوچه کلیسا در خود خیابان مهمانخانه یا کلوب اروپاییان است که در یک عمارت سادهٔ دو طبقه می‌باشد. بالاتر از آن مهمانخانه انگلیسی به نام مهمانخانه رایت افتتاح یافته که ده اطاق دارد. انصاف باید داد که مهمانخانهٔ نامبردهٔ کثیف‌ترین مهمانخانه‌های شرقی و در عین حال خیلی ارزان است. اروپاییان کمتر، بلکه هیچ‌گاه در این مهمانخانه‌ها اقامت نمی‌کنند و بلاfacسله بعد از ورود به تهران خانه راحت ارزان برای اقامت خود آماده می‌سازند.

روبروی مهمانخانهٔ انگلیسی‌ها عمارت بانک استقراری است که دولت روس برای مساعدت به ایرانیان فقیر در تهران افتتاح کرده، با سود مختصر به محتاجان ایرانی پول قرض می‌دهد.^{۳۱۱}

● تهران به روایت جکسون

آبراهام والتاین ویلیامز جکسون از استادان دانشگاه کلمبیا است که در سال ۱۹۰۳ م. به ایران سفر کرد. حاصل مطالعات دست اول او کتابی است به نام ایران در گذشته و حال.

۳۱۱. اس. دنیتسکی، «ایران و ایرانیان»، ترجمه علی جواهرکلام نقل در خواندنیها، ۵ (۱) ۱۳ آبان

جکسون در این کتاب شرح دل‌انگیز سفر خود را به ایران با مطالعات تحقیقی، تاریخی و باستان‌شناسی - که حکایت از احاطه و تبحر او در این رشته‌ها دارد. به هم آمیخته است. او که از ۲۰ ماه مه ۱۹۰۳ م. / ۲۹ اردیبهشت ۱۲۸۲ ش. از تهران دیدن کرده است، درباره

این شهر چنین می‌نویسد:

«اصفهان متوسط، شیراز زیبا، و تهران خیلی خوب است.» از یزد که به سوی شمال، رویه تهران می‌آمدم مکرر ضمن سفر می‌شنیدم که تهران پایتخت جدید را چنین می‌ستایند. طی یک هفتاهی که در پایتخت بودم شهر را بدان اندازه جالب یافتم که دست‌کم تا حدی با احساسات ایرانیان هماهنگ شوم، اگرچه تهران به هیچ وجه نمی‌تواند مدعی زیبایی‌های طبیعی شهری چون شیراز باشد.

در تمدن مختلط آن، شرق و غرب به طور ناقص به هم آمیخته‌اند، و در این آمیزش هنوز تفوق با شرق است، و این طبیعی است. در شکه‌های کروک‌دار در میدان عمومی، پستخانه‌ای با تابلویی به زبانهای فارسی و فرانسه، تلگرافخانه‌ای مجهز، یک بانک شاهی معظم، خیابان علاء‌الدوله معروف به خیابان سفرا که در امتداد آن رؤسای نمایندگی‌های خارجی با لباس رسمی سواره عبور می‌کردند، همه اینها - حتی اگر از مقاوه‌های پراز کالای خارجی، مهمانخانه، و واگون اسبی زنگدار آن سخنی نگوییم - دلالت بر نفوذ تمدن غربی می‌کند. اما بقیه چیزها - مساجد، گلستانه، مدارس، شتران، کاروانسراهای بازارهایی که پراز مردان و زنان روبرویه دار است، و عادات و آدابی که از روزگار پیش از کوروش به یادگار مانده است، همه از مشخصات شرقی هستند و تهران را مانند همه پایتختهای دیگر مشرق‌زمین یک شهر شرقی می‌سازند، هرچند من کمتر بدان عظمت و جلال ملی که متعلق به دوران شکوهمندی ایران است، و در تخت جمشید با همه ویرانیش هویداست، برخورد کردم.

چون از نظرگاه تاریخ نگاه کنیم تهران را می‌توان وارث افتخارات باستانی پazarگاد و تخت جمشید و جانشین مقام والایی دانست که تا چند قرن قبل از آن شیراز و اصفهان واجد بودند. با قدرت یافتن تهران ماد یک بار دیگر تفوق خود را که در زمان کوروش در برابر پارس از دست داده بود بازیافت، زیرا پایتخت جدید در جایی قرار گرفته است که تقریباً با شهر باستانی رگا (در اوستا رگها)، ری امروزی، که در افتخارات باستانی اکباتان در تفوق بر ایران

شريك است، يكى است...

...اگر نقشه‌ای از شهر تهران جلو رو می‌داشتمی از روی نقشه معلوم می‌شد که تهران تقریباً به شکل یک هشت‌ضلعی است و قلب شهر در شمال مرکز این هشت ضلعی محصور قرار دارد. میدان عمه‌این قسمت از شهر توپخانه نام دارد، و آن پهنه چهارگوشی است که حدود ۲۷۵ متر طول و ۱۳۷ متر عرض دارد؛ و ضلع بزرگتر آن در امتداد شرقی - غربی، و سطح آن با قله سنگ مفروش شده است. قسمت مرکزی این متوازی‌الاضلاع پهناور را حوض بزرگی فراگرفته که اطرافش را نرده آهنه کشیده‌اند، و در اطراف آن توپهای چرخدار قدیمی را قطار کرده‌اند. منتهایه شرقی میدان عملأً به ساختمان و زمینهای بانک‌شاهی ایران اختصاص داده شده است که عمارت سفید معظمی است به سبک مختلط فرنگی و ایرانی، و دروازه طاقدار طرف چپ آن به درون باغ مصفایی باز می‌شود، و در آنجا اعضای انگلیسی بانک در روزهای تعطیل به تنیس بازی می‌پردازند. خیابان عمه‌شهر، یعنی خیابان علاء‌الدوله از شمال میدان بزرگ می‌گذرد، و در امتداد آن سفارتخانه‌های خارجی و تعدادی از خانه‌های زیبای شهر قرار گرفته‌اند. در مغرب میدان توپخانه، سریازخانه و عمارتی از نوع ساختمانهای شمال و جنوب میدان واقع شده است. دروازه‌هایی که در مدخل چند خیابانی که از میدان منشعب می‌شوند ساخته شده است به علت کاشیهای درخشان و تزیینات خیال‌انگیزشان تماشایی هستند. چشمگیرترین این دروازه‌ها آن است که مدخل خیابان الماسیه را پاس می‌دارد. این خیابان از گوشه جنوب غربی میدان به قصر سلطنتی می‌پیوندد، و در موقعی که شاه در تهران است پرچم سلطنتی بر فراز دروازه الماسیه در اهتزاز می‌باشد.

از همین‌جا ما میدان بزرگ را ترک می‌گوییم و به دیدن قسمتی از شهر که در جنوب میدان واقع شده و برای مسافران خارجی تماشایی تر و جالب‌تر است، می‌رویم زیرا این قسمت کهن‌ترین و دیدنی‌ترین بخش شهر است، و دارای میدانهای عمومی کوچکتر، استحکامات قدیمی، املاک سلطنتی، و بازارها می‌باشد. اولین نقطه‌ای که توجه ما را به خود جلب می‌کند میدان کوچکی است در جلو حیاط قصر و تا حدی در جانب جنوب که بدان میدان ارگ یا میدان شاه می‌گویند. در اینجا در کنار حوض بزرگ توب عظیمی قرار گرفته است که بدان توب مروارید می‌گویند.

... تاریخچه آن نیز به صور مختلف داده شده است، اما تاریخچه و وجه تسمیه آن هرچه باشد، این توپ عظیم‌الجثه اینک وجودی نیمه‌قدس دارد، جنایتکاران بدان پناه می‌برند و در زیر سایه‌اش بست می‌نشینند، و حتی در نتیجه خرافه‌پرسی، مردم بدان معجزاتی نسبت می‌دهند، و از جمله می‌گویند اگر زن نازایی دهانه برنجین آن را لمس کند صاحب فرزند می‌شود. در یک جانب این میدان عمارت باشکوهی قرار دارد که نقاره‌خانه شهر می‌باشد...

دومین نقطه‌ای که در جنوب میدان تپخانه جالب توجه و دیدنی است، ارگ شهر است که قصر شاه در میان دیوارهای گلین آن قرار دارد. احتیاج به گفتن ندارد که قصر شاه و عمارت و املاک مختلف وابسته بدان از قبیل حیاطها، کلاه‌فرنگیها، فواره‌ها و باعث‌آز جمله مفاخر پادشاه به شمار می‌روند. در موزه قصر، صرف‌نظر از چیزهای جالب دیگر، شمشیر امیر‌تیمور، قبای شاه عباس، مجموعه قیمت‌نابذیر جواهرات سلطنتی و به نظر اهل فن چیزهای پرزرق و برق و امام‌بی قیمت دیگر وجود دارد. از میان اشیاء موزه دو چیز به عنوان زیباترین آثار هنری مکرر مورد توصیف و تعریف قرار گرفته است؛ و این دو یکی کره جغرافیایی عظیم جواهرنشانی است از زمره، الماس و فیروزه؛ و دیگری تخت طاووس...

بازارهای عمده شهر نیز در جنوب میدان تپخانه واقع است. این بازارها نیز مانند بازارهای مسقف و سرپوشیده دیگر شهرها هستند... با همان مغازه‌ها و غرفه‌ها و معابر پیچاپیچ و سرایها برای بارانداختن کاروانها متنها به مقیاسی بزرگتر از تمام نقاط دیگر ایران. میزان عرضه کالا در این بازارها به نظر من بسیار است، اما یک چیز را در این بازارها هرچه جستم کمتر یافتم، و آن پرچم ایران با نشان شیروخورشید بود. پرچم در میهن دوستی ایرانیان اهمیتی ندارد، و به این علت معمولاً در بازارها برای فروش عرضه نمی‌شود. از این‌رو ناچار سفارش دادم یکی برایم درست کنم. باری، در اینجا باید بیفزایم که به راستی این پرچم سفارشی را خوب رنگ‌آمیزی کرده بودند، و هم‌اکنون در کتابخانه من، به عنوان یادبود سفر ایران، از دیوار آویخته است. عمارت دیگر قسمت جنوب تعریفی ندارند، مساجد تهران، با توجه به این که در پایتحت واقعند، چندان مهم نیستند و هیچ‌یک از نظر حرمت و

تقدیس به مزار حضرت عبدالعظیم در ری، حومة ویران تهران، نمی‌رسند.^{۳۱۲} در تهران تعدادی مدرسه دینی و چند مؤسسه تعلیم و تربیتی هست، و مخارج مؤسسات اخیر که مدرسه شاه^{۳۱۳} نیز از آن جمله است، به وسیله دربار تأمین می‌شود. در مدرسه شاه معلمان اروپایی و ایرانی کار تدریس را عهده‌دار هستند و تعلیمات و لباس و خوراک رایگان است؛ معهذا، بسیاری از جوانان ایرانی به مدارسی که به وسیله میسیونهای خارجی تأسیس شده است می‌روند، و مثلاً بیش از یک صد تن در مدرسه آمریکایی پسران در تهران درس می‌خوانند.

چون از قسمت جنوبی شهر به مدخل جنوب شرقی میدان توپخانه بازگردیدم از کنار عمارت بزرگی می‌گذریم که در اختیار شرکت تلگراف هند و اروپاست، و از آنجا می‌توان تلگرافی به وطن مخابره کرد. سپس دوباره به میدان اصلی بازمی‌گردیم، و از جانب شمال غربی میدان چهارگوش از دروازه‌ای خارج می‌شویم که بر مدخل خیابانی که به محوطه محصور بزرگی راه می‌برد، طاق بسته است. این محوطه که بزرگترین میدانهای تهران، اما نه مهمترین آنها را تشکیل می‌دهد، میدان مشق شهر است و تقریباً بیش از چهارصد متر طول و همین اندازه پهنا دارد. این محوطه بزرگترین محوطه محصوری است برای مشق و تمرین نظامی که در دنیا وجود دارد، و در اینجا سپاهیان شاه که به وسیله معلمان اروپایی به روش غربیان تربیت می‌شوند تعییمات نظامی می‌بینند. اما اکنون این میدان عظیم کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد، و در موقعی که من آنجا را دیدم زمین بازی خوبی برای بچه‌ها شده بود، و محلی برای انداختن لاشه حیوانات ولگردی که از ناخوشی یا علت دیگر مرده بودند، تا خوراک سگها گردند.

منتها ایه شمال تهران بیشتر اروپایی نشین است. به مسافت کوتاهی از میدان مشق زمینها و ساختمانهای میسیون پرسپیتیری^{۳۱۴} آمریکایی قرار دارد که دارای ده یا دوازده نفر عضو است، و به کارهای تبلیغی، پژوهشی و آموزشی می‌پردازند. از محل میسیون تا هتل انگلیسی چندان راهی نیست، این مهمانخانه کوچک جایی است که خارجیانی که برای دیداری کوتاه به تهران

.۳۱۲. ظاهراً جکسون مساجد را با زیارتگاهها اشتباه کرده است.

.۳۱۳. منظور مدرسه دارالفنون است.

آمده‌اند، در آن منزل می‌کنند. مهمانخانه در جای مناسبی، یعنی نزدیک خیابان علاءالدوله قرار گرفته است که هنگام عبور از آن انسان از کنار ادارات سیاسی مختلف می‌گذرد. عمارت سفارت کشورهای متعدد در جای دلگشاپی واقع است، و محوطه‌ای دلپسند دارد و از ۱۸۸۳ یعنی بیست سال قبل تاکنون در اختیار سفارت بوده است. هنگامی که از در نمایندگی گذشتم و قدم به درون حیاط گذاشتم، و چشم به پرچم خط خط و ستاره‌نشان آمریکا افتاد و کلام را برای ادای احترام برداشتم، و دست آقای ریچمند پیرسن^{۳۱۵} وزیر مختار آمریکا را که به من خوشامد گفت فشردم، لرزش و شغفی را که بر من عارض شده بود هرگز از یاد نمی‌برم...

به علت دلبستگی به زرتشتیان و به علت ارتباط نام زرتشت با ری در حومه تهران، دلم می‌خواست هرچه زودتر با آن ملاقات کنم، و خوشبختانه در میان نخستین کسانی که به ملاقات من آمدند دبیر انجمن رفاه زرتشتی آقای اردشیر ادولجی،^{۳۱۶} نماینده پارسیان هند در تهران بود. این شخص که قبلاً با برادرش آشنا شده بودم فرسته‌ای بسیار خوبی برای آشنا شدن با احوال و شرایط زندگی همکیشان خود در پایتخت به اختیار من نهاد و بر معلوماتی که من از زرتشتیان سراسر ایران داشتم، مقدار زیادی افزود، آماری که وی از زرتشتیان ایران داشت نشان می‌داد که تعداد زرتشتیان نه تنها کم نشده بلکه اندکی نیز افزوده شده است. احصایه او به شرح زیر است:

نفر	یزد و حومه	تقریباً	بين ۸۰۰۰ تا ۸۵۰۰	نفر
-	کرمان	۲۴۰۰		
-	تهران	۳۲۴		
-	کاشان	۴۵		
-	شیراز	۴۲		
-	قم	۸		
-	اصفهان	۶		
-	سلطان‌آباد	۴		
جمع زرتشتیان				
			حدود ۱۱۰۰۰	نفر

315. Richmond Pearson

316. Ardeshir Edulji

زرتشتیان تهران، بر روی هم، وضعی بهتر از زرتشتیان دیگر شهرهای ایران دارند و این امر به علت آزادی نسبتاً بیشتری است که در پایتخت وجود دارد. برجسته‌ترین عضو جامعهٔ زرتشتی در تهران صراف ثروتمندی است به نام ارباب جمشید بهمن که ثروتش را به صدها هزار تومان تخمین می‌زنند، و در دربار هم سرشناس است، و این امر به موقعیت زرتشتیان فوق العاده کمک می‌کند، زیرا آنها می‌توانند به وساطت او به پادشاه عرضحال بنویسن. درستکاری و امانت‌داری او در حد اعلاست، و اعتبارش حتی در چشم مسلمانان که طبیعتاً می‌کوشند تا با زدن داغ کافر او را کوچک گردانند، چندان است که ایرانیان پکسره به شرافت و درستیش ایمان دارند - و این چیزی است که کمتر صراف و بانکداری شایسته آن است. این ایمان نه تنها به راستی و درستی اوست، بلکه به تعالیم زرتشت نیز هست که راستی و درستی ارشتات^{۳۱۷} را نگهدار دین می‌دانست و دینش اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را توصیه می‌کرد. اندکی بعد از رسیدنم به تهران ارباب جمشید به دیدنم آمد و مرا دعوت کرد که به خانه و باغ قشنگی که داشت بروم - و این افتخار دوباره نصیب من شد.

حياط و باغی که در جنب خانه‌اش در شهر است، به سبک ایرانی طرح شده است و با درختان میوه، گلبنها، دارستهای مو، راههای باریک و حوضی فواره‌دار آراسته است؛ و علاوه بر این، در یک سوی باغ دری است که به اطاقی باز می‌شود که به مثابة ایزشنه گاه یا نمازخانه است و گاه آداب و مناسک دین زرتشی به وسیلهٔ موبدی در آنجا انجام می‌گیرد. ما در حالی که راحت در زیر درختان میوه نشسته بودیم مدتی را به گفتگوهای مختلف و خوردن شیرینی و خرما که زرتشتیان یزد فرستاده بودند و نوشیدن چای گذرانیدیم. اما سیگار نکشیدیم. محل کار مؤسسهٔ صرافی (بانکداری) ارباب قسمتی از خانه اوست و عدهٔ زیادی کاتب و دستیار و شاگرد های او کارهای او را راه می‌اندازند...

پارسیان تهران، تا آنجا که من می‌دانم، به آموزش و پرورش علاقه‌مند هستند... تعداد کسانی که به مدرسه می‌روند نسبتاً زیاد است و این تعداد با توجه به وسعت نسبی دو جامعهٔ یهودی و زرتشتی در تهران که به ترتیب

۳۲۴ و ۵۱۰۰ نفر جمعیت دارند، از محصلان مدارس یهودی بیشتر است، زیرا بنابر آمار سال ۱۹۰۴ از پنج هزار نفر یهودی ساکن تهران فقط ۳۷۲ تن پسر و دختر، به دو مدرسه‌ای که در سال ۱۸۹۸ به وسیله اتحادیه جهانی یهودیان برای آنها ساخته شده است می‌روند - و این نکته‌ای است که باید درخور توجه انجمنهای رفاه هر دو جامعه که در پی بهبود بخشیدن و بهتر ساختن وضع همکیشان خود در ایران هستند - قرار گیرد. خیلی جالب توجه و آموزنده می‌بود اگر می‌شد بین دو اقلیت مذهبی مقایسه‌ای به عمل آورد و نتایج اقدامات انجمنها و گروههای خاص مسئول مناقع این اقلیتها را نشان داد. چنین مقایسه‌ای باید کار مدارس مبلغان مختلف مسیحی تهران را نیز دربر گیرد؛ همچنین قبل از نتیجه گیری نهایی، در ارتباط با مؤسسات اسلامی بررسی گردد...^{۳۱۸}

● تهران در نهضت مشروطیت به روایت والمونت

والمونت دبیر سوم سفارت فرانسه که در سالهای نهضت مشروطیت در تهران حضور داشت در خاطرات خود به نام حقایق ناشناخته تاریخ مشروطیت ایران یا ماه شب چهاردهم اطلاعات ارزشمندی از آن دوره پ्रالتهاب و سرنوشت ساز به دست می‌دهد. او یادداشت‌های خود را با عنوان شرق زیبا در شرایطی شروع می‌کند که نهضت مشروطیت در تهران پیروز شده است. او در این مورد می‌نویسد:

... ولی راستی معنای این قیل و قال و غوغای چیست؟ لابد میرزا جعفر به من خواهد گفت... و او را می‌بینم که به سرعت از میان درختان باغ می‌گذرد و به سوی من پیش می‌آید.

میرزا، استاد زبان فارسی و منشی من است و می‌توانم بگویم که او سایه‌من نیز هست، زیرا هنگام غروب آفتاب به دشواری مرا ترک می‌کند. بعد از ظهر امروز او را به عمارت خورشید فرستادم، یعنی مکانی که پارلمان درحال حاضر در آن جلسات خود را تشکیل می‌دهد، و یا اگر بهتر گفته باشم، نمایندگانی که توانسته‌اند خود را به تهران برسانند در آن اجتماع می‌نمایند...

۳۱۸. آبراهام والتاین ویلیام جکسون، سفرنامه جکسون (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری؛ فریدون بدراهی (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲)، ص. ۴۷۳ - ۴۸۰.

میرزا برای چند لحظه نفس زنان در حالی که قلب او می‌طبد ایستاد، بعد به تدریج خود را جمع و جور کرد و با طمأنیه خاص مشرق زمینی ها، دو زانو روی زمین نشست و قبل از نشستن با دقت دامان لباده دراز خود را به روی هم کشید و آنها را روی پاهای خود هموار کرد و همان‌طور که زانوهای خود را برای نشستن خم می‌کرد، دامان لباده راهم زیر آن قرارداد. سرانجام به سمت عقب خم شد تا طبق عادت ایرانیانی که دو زانو روی زمین می‌نشینند، روی پاشنه‌های پای خود قوار بگیرد، و آن وقت به جلو خم شد و لحظه‌ای با حالت وحشتناک به من نگریست، آن وقت آهی از ته دل برآورد و دستش را دوبار از بالای پیشانی تا ته ریشش روی صورت کشید و بعد طبق معمول نفسی تازه کرد و آن وقت با حالت و ژست خاص و با صدای بلند گفت: «الحمد لله مشرف‌الله برای همیشه ثبیت شد، شاه به پیروی از آن به قرآن قسم خورد. انتخارات باستانی ایران دوباره زنده خواهد شد، همراه آزادی، بادهای موافقی خواهد وزید. به آن صدای‌ها گوش کنید، ملت در حال سرور و شادی دست به دست هم داده، پشتیبان یکدیگر هستند - من آنچه که گذشته است برایتان تعریف خواهم کرد...»

صدای پیرون دو چندان شد، من هوس کردم تا به چشم خود ببینم که در خیابان چه خبر است. بدون درنگ میرزا جعفر را با خود بالای بام کشیدم، در خانه‌های ایرانی پنجه‌های که بشود از آن به خیابان نگاه کرد نساخته‌اند - در آنجا، در حالی که به نرده تکیه داده بودم، مردمی را که از خیابان و از زیرپایی ما می‌گذشتند، تماشا می‌کردم. در خیابان لاله‌زار که یکی از زیباترین خیابانهای تهران جدید و عرض آن کم است، جمعیت فراوان در فضای کم وسعت آن به هم چسبیده بودند.

از مهتابی مرفوع و مسلط بر خیابان، ما به دریابی از سرها نظاره می‌کردیم، یک توده متحرک کلاه‌نمدی به رنگ گل رس - کلاه نمدی خاکی رنگ، سرپوش همگانی متداول طبقه پایین ملت ایران است - با چهره‌هایی از آفتاب سوخته، ملیس به پستکهای^{۳۱۹} خاکی رنگ که غبار و خاک چنان بر روی آنها نشسته بود که منظره یک رود گل آلود و خروشان رادر میان دو دیوار گلی مجسم می‌ساخت. روی این جریان، قایقی بزرگ و بسی تنااسب، نمایشگر شکوه و جلال از بین رفته روس به چشم می‌خورد که هم‌اکنون در

آن لبخندها و امیدها جایگزین شده بودند، این لبخندها و امیدها برای نمایندگان مجلس بود که ردنگت^{۳۲۰} سیاه بر تن و کلاه پوستی مخروطی شکلی بر سر داشتند و غبار راه آن را گردآورد ساخته بودند. اینجا و آنجا، در میان جزر و مد خاکی رنگها، جزیره‌های زنگارنگی دیده می‌شد - عمامه سبزها یا عمامه سیاهها او لادان رسول اکرم، یا ملای عمامه سفید و در همان حال قزاقی، به مانند صخره‌ای منحوس و شوم و تهدیدکننده به رنگ سیاه، روی مركب دودی رنگ خود همه چیز را تحت الشعاع قرار می‌داد و آفتاب پیش از این که در پشت کوهها پنهان گردد، صحنه را با شعاع پیروزمند خود زاندو می‌ساخت.

میرزا جعفر که از سخنرانی متین چند دقیقه پیش خود به هیجان آمده بود در کنار من ذکر گرفته بود و از همه انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار مدد می‌طلبید و با صدای بلند می‌گفت: یا علی، یا حسن، یا حسین.

من احساس کردم که دستهایم آماس شده، نبضم تندر می‌زند و تمام سیمهای وطن پوستی حیات من برای یک وطن جدید به ارتعاش درآمده است. جمعیت پراکنده شد، آفتاب ناپدید گردید، ولی ما هنوز به طارمی تکیه داده و با چشم دل به خیابان خلوت خیره شده بودیم. آنجایی که فقط چند سگ - مانند سایر چیزها به رنگ خاکی - بدون هدف، پیش از آن که در جستجوی شامی که با زحمت فراوان نصیباشان می‌شود برآیند، سرگردان بودند. بالای سر ما آسمان به رنگ صورتی درمی‌آید و رنگ فیروزه‌ای مات آن در انتهای افق به سبز خوشرنگی مبدل می‌گردد...^{۳۲۱}

والمونت در خاطرات خود به وضع اروپاییان در هنگام استقرار مشروطیت، بلوای نان و آتش زدن و اگن اسبی در تهران اشاره کرده و در شرح مشروطی دراین باره می‌نویسد: ... بالاین که وضع در ایران عجیب است نباید تصور کرد که زیادهم ناراحت کننده است، از یکسو مجلس شورای ملی - پارلمان - کارها را بسیار جدی گرفته و به همان سهولت که با دمیدن درنی از کف صابون حباب می‌سازند، بادمیدن

۳۲۰. ردنگت، نوعی لباس مردانه طویلتر و عریضتر از بالاپوش معمولی، ر.ک: محمد معین، ج. ۲، ص. ۱۶۴۶.

۳۲۱. والمونت، «حقایق ناشناخته تاریخ مشروطیت ایران یا ماه شب چهاردهم»، ترجمه علی اصغر امیرمعز نقل در ضمیمه ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ص. ۲۴۵ - ۲۴۶.

در لوله‌گلی قانون‌گذاری اصلاحات می‌کند، یک قانون حبابی ظاهر می‌شود، شکل می‌گیرد، رشد می‌کند، اوج می‌گیرد و هنگام سیر در فضا موجب اعجاب تماشاگران می‌گردد. اما به محض این که با سدی روپرتو شد، یکمرتبه چون حباب بی آن که اثری از خود به جای گذار سرنگون می‌شود و از سوی دیگر اثرات شوم و نامطلوب روزهای استبداد دیروز در حال هجوم و حمله است و با قدرت زمانهای قدیمی خود رشد و نشو و نما می‌کند و در عین حال دیده می‌شود که مردم بالاخره از خواب طولانی خویش بیدار و از بیحالی خارج می‌شوند.

خبری نیست جز شایعات درباره انقلاب از چهار سوی کشور، تبریز و شیراز رهبری را به دست گرفته‌اند و سایر مراکز مهم نیز از این دو ناحیه عقب نیستند، نتیجه آن، خرابی وضع اقتصادی و قحطی مداوم است. وضع تهران به علت آن که محتکرین خواربار، که نسبت به منافع خود مراقبت تمام دارند و سود آنها نباید از سال پیش کمتر باشد سخت سرگرم احتکارند. تهران در یک حالت غلیان و جوش و خروش است.

بد نیست که بدanim و وضع اروپاییان مقیم ایران چگونه است؟ تاکنون اتباع کشورهای اروپایی مقیم تهران به مراتب بیش از برادران خود در کشورهای آسیایی که از قتل عام نجات یافته‌اند خوشبختر بوده‌اند. باید اذعان کرد که ایرانیان چنین فکری را به مخیله خود راه نداده‌اند. تنها کاری که در این مورد شده انتشار یک اعلامیه مبالغه‌آمیز بوده است و به هر حال هرگز به فکر اجرای این اعلامیه نیافتاده‌اند. شاید از سیاست شاه می‌ترسند و یا از مداخله نیروهای خارجی واهمه دارند. علت این کار هرچه می‌خواهد باشد از بخت بلند ما زندگی اروپاییان در اینجا تاکنون در امان بوده است! ولی به طوری که وکیل کورت روز پیش می‌گفت، این موضوع باید خارجیان مقیم ایران را زیاد مطمئن سازد، زیرا به طوری که مشهود است، خطرات وضع کتونی را که در کمین زمان است به نظر نمی‌آورند و اهمیت آن را درک نمی‌کنند، البته من رفیقم را می‌شناسم، او همیشه این قبیل مسائل را با نظری تیزین نگاه می‌کند با این حال او هنگام تشریح اوضاع راه مبالغه می‌پیماید.

او می‌گفت که مردم علیه محتکرین خواربار - یعنی کسانی که مسبب اصلی این وضع آشفته هستند با شکمها خالی در حال قیام هستند، بهای نان به طوری سرسام آور بالا رفته است، در بیشتر دکانهای نانوایی حتی یک قرص

نان هم دیده نمی‌شود و شما می‌بینید که گروههای گرسنه در بازار به حرکت درآمده‌اند و ناتواهای مقصیر را تهدید می‌کنند.

من امروز موفق شدم تعبیری را که در این مورد از اوضاع می‌کرد با چشم خود ببینم و این کار هنگامی صورت گرفت که همراه میرزا جعفر به بازار می‌رفتم. در حقیقت باید گفت که او یک راهنمای بلد، جالب و لایق است، بسیار مطلع و دارای دفترچه‌ای از قصص و حکایات شیرین فکاهی است. او در لباس بلند شرقی خود بسیار تماشایی است.

طرز رفتار و حرکات و وضعی که جمعیت گرسنه به خود گرفته بود، گرداش امروز را جالب‌تر کرده بود.

به نظر من همیشه احساس خطر، طعم لذت‌بخشی دارد، و در هرحال میرزا با این عقیده من مخالف بود و به هیچ‌وجه حاضر نبود که او را در چنین وضعی همراه یک فرنگی در شهر ببینند، او به خوبی می‌دانست که در این قبیل موارد مسلمانان، بی‌جهت و بدون علت آماده حمله هستند. بارها اتفاق افتاده است که در میان مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها زد خورد شده و در این قبیل بلوaha گروهی از ارامنه، یهودیان، زرتشتی‌ها و مسلمانان بدون دلیل کشته شده‌اند. با این وصف ما بدون هیچ‌گونه برخورد و مانعی به بازار کتابفروشان رسیدیم و بزودی شیفتنه و مجذوب یک کتاب خطی قدیمی شدیم. این کتاب به طوری افکار ما را به خود جلب کرد که اوضاع و احوال را فراموش کردیم. ما یک گلستان یافته بودیم که در چیزی خاک‌آلود و کثیف پیچیده شده بود و جلدی از چرم سوخته داشت که روی آن را با هزار و یک گلسنخ، طلاکوب کرده بودند و ما به شیوه ایرانیان برای خرید این گنجینه مشغول چاندزدن شدیم و در حالی که با تفنن سرگرم نوشیدن چای در استکانهایی بودیم که با تعارفهای زیاد فروشنده به ما عرضه می‌شد، از صدای نعره و فریادهایی که از دور به گوش می‌رسید از جای خود پریدیم. شلوغ شد! بلوا شد! این کلمات به صورت فریادی از حلقه کتابفروش بیرون ریخت و گفت: «اگر آنها از این طرف ببینند من باید دکانم را بینند.» او با این حرف کوشید که از فرصت استفاده کند و در نتیجه نظر ما را از کتاب منحرف سازد، زیرا به نظر می‌رسید که به هیچ‌وجه عجله‌ای در فروش آن ندارد، در حالی که قلیان خود را به میرزا تعارف می‌کرد تا پکی به آن بزند، موضوع نان را پیش کشید و شروع به صحبت کرد، او گفت: «اگر این پادشاه

مانند پدر خود سختگیر بود ما به هیچ وجه به این گرفتاریها دچار نمی شدیم. او شیر نزی بود، او با صولت و مقتدر بود، در زمان سلطنت او ما خوشبخت و در رفاه بودیم. من به خوبی به یادم هست وقتی نان در شهر کم شد او به بازار آمد و به یکی از نانواهای گفت: برای چه وضع این طور است؟ در دکان شما چرا نان نیست؟ و به محض این که نانوا پاسخ داد: قربان ما چیزی نداریم که در تنور بگذاریم، شاه دستور داد او را به جای نان در تنور بیاندازند. از روز بعد منبرهای نانواهی ها پُر از نان شد. آن هم چه نانهای سفید و برشته‌ای!»

بازار کتابفروشها کم و بیش منظره یک دانشکده علوم دینی را در نظر شخص مجسم می‌سازد، اینجا از سایر بازارها ساخت‌تر است و اغلب کسانی که در این بازار دیده می‌شوند ملاها و طلاب علوم دینی هستند. از جمله پیشمنازها و مجتهدین و عاظ و مدرسین به چشم می‌خورند.

مشتریان در جلوی دکه‌ها، روی سکوهای سنگی که با حصیر فرش شده بود چمباتمه زده بودند. چهره جالب یکی از این اشخاص که نگاهی نافذ داشت و ظاهر وی او را مردی باتقوی نشان می‌داد توجه مرا جلب کرد. من از میرزا نام و نشان این شخص را پرسیدم. او گفت: «این آقا سید جمال الدین است، بزرگترین مجتهد ما، آقا و سور حقيقة‌گویان، او با افکار مترقی و لیبرال خود قهرمان آزادیخواهان و انقلاب مشروطه است.»

کتابفروش در حالی که نگاه مرا تعقیب می‌کرد از جایش برخاست و در اطراف دکه‌اش به جستجو پرداخت. او کتابی را که کاملاً تازه به نظر می‌رسید از میان کتابهایش انتخاب کرده و به میرزا تعارف نمود. میرزا در حالی که عنوان کتاب را نگاه می‌کرد، گفت: «این همان لباس القوی در ترویج امتعه وطنی معروف است که مؤلف آن همین آقای سید جمال الدین شهر است. آه من آرزو می‌کنم که شما می‌توانستید سخنان او را بشنوید. او هر روز جمعه در مسجد صدرالعلماء که در همین نزدیکی هاست وعظ می‌کند. اما خوب، این کار غیرممکن است، چون به طوری که اطلاع دارید مسیحیان اجازه ورود به مساجد را ندارند.»

صدای بلوا دوباره از دور بلند شد، سید سوار قاطر سفید خود گردیده و بالفور از آنجا به راه افتاد و ناپدید شد. پس از آن صدای مؤذن از مسجد هم‌جوار بلند و مردم را به نماز خواند.

کتابفروش ما یک ظرف آب به دست گرفت، آستینهای خود را تا آرنج بالا زد، کفشهایش را کند و ضوگرفت، سپس در حضور ما به نماز ایستاد، به طوری که هیچ اهمیتی به حضور ما و رفت و آمد عابرین بازار نمی‌داد.

من نمی‌توانم به هیچ وجه تصور کنم که یک مسیحی قادر باشد چنین عملی را در انتظار انجام دهد. این سادگی و عدم اعتناه به توجه مردم و این صفا و خلوص نیت و خود را به دست فراموشی سپردن را نزد هیچ یک از ملل و اقوام جهان جز در میان مسلمانان نخواهید یافت. من عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفتم. این عمل قدرت طرز تفکر رُنان^{۳۲۲} را به خاطر من آورد که می‌گویید: «من هیچ وقت بدون هیجان فوق العاده وارد یک مسجد نشده‌ام و باید بگویم از این که من یک مسلمان نیستم متأسفم.»

همه‌مه و سروصدادوباره نزدیکتر از پیش به گوش رسید، می‌بايستی خیلی زود درباره کتاب و تعیین قیمت قطعی آن نتیجه می‌گرفتم، به میرزا اشاره کردم که با نصف قیمت پیشنهادی او موافقت کند و وقتی که صدا نزدیکتر می‌شد آنها با هم توافق کردند و میرزا در حالی که کتاب نفیس را زیر جامه خود پنهان می‌کرد با شتاب مرا به سوی کوچه خلوتی هدایت کرد، وارد کوچه شدیم سگی در آنجا دراز کشیده بود که زیاد به چشم نمی‌خورد. کمی آن طرف تر زیر یک طاق گذای بیماری به نظر می‌رسید، یک سکه به او دادم، او سکه را در جوی آب فرو برد و شست تا نجاست آن که به دست یک مسیحی خورده بود، پاک شود!

بازارهای تهران در قسمت جنوبی شهر قرار دارد و ما برای آن که بتوانیم به طرف شمال که محل سفارتخانه‌ها در آن منطقه است و دارای خیابانهای وسیع و مشجر می‌باشد برویم، باید از این بازارها عبور کنیم، این خیابانها به جهت وسعت و منظره خارجی که دارد شخص را به یاد بعضی از خیابانهای اروپا می‌اندازد، با وجود ترس و امتناع میرزا، ما بازارهای سرپوشیده را عبور کردیم، بازارهایی که هنگام روز تمام فعالیتهای درخشان زندگی شرق در آن متمرکز شده و در آنجا اشخاص از تمام نقاط آسیای مرکزی در میان دوره از دکانهای پُر از کالاهای رنگارنگ با یک اختلاط و درهم آمیختگی متنوع و

^{۳۲۲} ژف ارنست رُنان نویسنده و فیلسوف فرانسوی در آغاز عمر در رشته علوم دینی کار می‌کرد، اما به زودی از عیسویت بریده به علم پیوست و معتقد شد که جز به وسیله تحقیق علمی به حقیقت نمی‌توان رسید و پسر جز به وسیله علم به سعادت نایل نخواهد شد. ر.ک: محمد معین، ج. ۵، ص. ۶۱۱.

باشکوه با یکدیگر برخورد می‌کنند. در این وقت از اقبال بلند ما، بازار خلوت بود، شاید این خلوت بودن بازار به علت هراس بی‌جهت و ناگهانی بود که در هر گوش و کثار نسبت به بسته بودن مغازه‌ها و رفتن مشتریها به نظر می‌رسید و ما می‌توانستیم بدون مانع و رادعی از آنجا عبور کنیم.

در خارج از بازار وضع طوری دیگر بود، وقتی نزدیک ارگ و خیابانهای ناصریه رسیدیم، جماعت انبوی اطراف دیوار دژمانندی که داخل آن شاه و اندرونیش زندگی می‌کردند احاطه کرده بودند. ما مردم گرسنه‌ای را دیدیم که برای نان فریاد می‌کشیدند و سرکسانی را می‌خواستند که گندمها را احتکار و اثبار کرده بودند، ولی کسی نبود که به فریاد آنان برسد و به درخواست آنان توجه و رسیدگی نماید، دروازه‌ها بسته بود و با قدرت از آنها حفاظت می‌شد. من در تصور خود چشمان نگران زنان اندرون را می‌دیدم که از پشت کاشیهای مشبک شمس‌العماره به این صحنه نظاره می‌کردند. این جمعیت را یک عده اشخاص ناتوان بدیخت و گرسنه تشکیل می‌دادند، ولی در گوش و کثار نیز رجاله‌هایی مثل مرغ شوم که همیشه مستعد و مترصد زد خورد و غارت هستند با شانه‌های پهن و هیکلهایی بلندتر از سایرین به چشم می‌خوردند.

اینها با کلاههای نمدی، عبارت بودند از گردن‌کلفتها، لوطیها، رجاله‌ها، شیادها، جیب‌برها، دزدها و در میان آنها نیز عده دیگری از اشخاص ناجور، چند تن از مردان خوب شهر، چند تن از ملاها، حتی چند تن از طبقات ممتاز و برجسته نیز بی‌باقانه به خاطر آن که صلح و آرامش برقرار سازند، به ازدحام ملحق شده بودند. به عنوان مثال یکی از ملاها که ما خود را نزدیک او دیدیم معتقد بود که وضع ناراحت‌کنونی حاکی از خشم الله علیه مشروطه است. او یک مرد خوش‌بنیه و چاق، دارای قدی کمی بلندتر از متوسط بود که یک عمامه بزرگ سبز بر سر داشت. یک بینی بزرگ مختص نژاد سامی با منخرین فراخ چهره‌اش را زینت می‌داد. زیر این بینی، دولب برجسته و بزرگ شهوانی به نظر می‌رسید و چشمان از حدقه درآمده‌اش او را شخص زننده و نفرت‌انگیزی نشان می‌داد. با وجود این صفات ریش بلندش سبب شده بود که او را شخصی متنفذ معرفی نماید.

میرزا در گوش گفت: «این آقا ملاسیدابراهیم است.» این نام به گوش آشنا بود و درباره او حکایات زیادی شنیده بودم. او اهل یکی از ایالات کثار دریایی

خزر است. از وقتی به تهران آمد کوشش کرد نظر شاه را به خود جلب کند، او تنها کسی از اطرافیان بود که می‌توانست ترسی را که از صدای تند بر شاه دست می‌دهد بر طرف سازد، وقتی هوا طوفانی می‌شد و صدای رعدوبرق برمی‌خاست، اعلیحضرت وحشتزده به دنبال او می‌فرستاد و در یک سرداد خود را به آغوش او می‌افکند و بدین ترتیب خود را از وضع پریشان که بر او چیره شده بود و بلایای آسمانی در آمان می‌دید.^{۳۲۳} از قصر سلطنتی نفوذش میان مردم اشاعه یافت و به خصوص این نفوذ در میان مردم عامی بیشتر بود. یک بار او با حزب آزادیخواه لیبرال همدردی و همفکری داشت، ولی او و هم‌چنین محمدعلی وليعهد این اقدام را فقط به دستور و تلقین صدراعظم مغضوب فعلی و مخالف مشروطه انجام داده بودند. او و عده‌ای از ملاها معتقد بودند که مشروطه، قدرت حمایت‌کننده او یعنی مظفرالدین شاه را خواهد کاست و بدین ترتیب بزودی روحانیت متزلزل خواهد شد. چون گشایش مجلس بیشتر به ضرر او و همکارانش تمام می‌شد تا به نفع آنان و با نظم جدید او پناهگاهی در ظل شمشیر همایونی برای خود می‌ساخت.

میلیون نامهای مستعاری بر او مانند زن ریش‌دار و ضداصلاحات گزارده بودند و او را به هیولاًیی تشبیه کرده بودند که به اعتقاد مردم باید برای آماده ساختن جنایتهای ناگفته‌ی و شرارت و تبهکاری در روی زمین به نشانی پایان جهان ظاهر گردد. (خردجال).

میرزا جعفر مرد دیگری را که در حدود پنجاه سال داشت به من نشان داد که دارای قامتی رسا و لباس فاخری بود و خود را به ملاابراهیم چسبانده بود. میرزا در گوشی به من گفت: «این آقا همسایه شما باقرخان است. خود او یک محتکر گندم است و به اینجا آمده که در چشم مردم خاک پیاشد». با شنیدن این حرف فوراً این ضربالمثل به خاطرم رسید که می‌گوید:

کبوتر با کبوتر باز با باز
کند هم جنس با هم جنس پرواز

جمعیت اطراف دشمنی و خصومت خود را پنهان نمی‌کردن، ولی هیچ یک از آنان آزاری به ما نمی‌رسانند و میرزا که بیش از پیش عصبانی شده بود اصرار داشت که مراجعت کنیم. میرزا دوباره گفت که ما می‌توانیم به سهولت راهی برای نجات خود بیاییم، اگر از اینجا حرکت کنیم خطر کمتر خواهد بود.

.۳۲۳. به شرحی که در پیش گذشت منظور نویسنده سیدبهرینی است.

در همان وقت یک واگن اسبی رسید، یک واگن جالب‌ا در میان یک صحنه زیبای آسیایی. باید گفت سیویلی زاسیون^{۳۲۴} دست کمک خود را به سوی من دراز کرد. من با شتاب در آن جستم و ناگهان خود را مابین میرزا لرzan و یک ملا در محاصره دیدم عجب! ملا‌ابراهیم، خودش بودا وقتی شنیدم که او با گفتن بونژور موسیو و با لبخندی گشاده به من تهنیت می‌گفت بنها یت حیران شدم، او کاملاً سرحال بود و به همه‌چیز می‌خندید، به جمعیت، به بلوا، و همچنین یک ایرانی که ردنکت دوخت آلمان پوشیده و رویه‌روی او نشسته و یک دورین عکاسی بزرگ به دست داشت. ملا به من گفت که او یک شاهزاده و نتیجه پنجه و ششمین پسر فتحعلی‌شاه است،^{۳۲۵} و آن‌گاه به بحث خود درباره مسایل مختلف پرداخت، مثل این که ما سالها یکدیگر را می‌شناسیم و هیچ اتفاقی نیفتاده است. او ابدآ احتیاجی نداشت که بداند من کیستم و لااقل به او معرفی شوم. باقرخان نیز از همین رویه پیروی کرد. عاقبت با مشکلات زیاد به میدان توپخانه (میدان پیکادلی تهران) رسیدیم، واگن‌چی ناچار شد بایستد و مردم اسپها را باز کردند و به کناری بردنده و زنها در اطاق مخصوص خود جینه‌های زننده و گوش‌خراش سردادند، با کمک اولاد پیغمبر ما توانستیم از میان ازدحام بدر رویم و آنان موقتاً از ابراز کینه و نفرت خود نسبت به فرنگی جلوگیری کردند و سرگرم خردکردن و شکستن واگن شدند.

از جلوی بانک شاهی، یک محل پرجلوه که سر در آن با کاشیهای آبی رنگ درخشنان تزیین شده بود، یک مظہر مسلم قدرت انگلیسی، ایجادکننده بانک گذشتیم و به خیابان لاله‌زار رسیدیم.

بلواکنندگان با آتش زدن واگن احساسات کینه‌جویانه خود را تسکین دادند و با گرفتن انتقام از واگن، شاد و خرم در حالی که هنوز گرسنه بودند، به خانه‌های خود بازگشتبند.^{۳۲۶}

۳۲۴. تمدن

۳۲۵. پنجه و ششمین پسر فتحعلی‌شاه کامران میرزا نام داشت. مادرش ننه‌خانم ملقب به مهدعلیا خواهر ملاعبدالله از اهالی بارفروش (بابل) بود. ر.ک: احمد میرزا قاجار، ص. ۳۱۵.

۳۲۶. ضمیمه ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ص. ۲۴۶.

● مظفرالدین شاه به روایت جان ویشارد

دکتر جان ویشارد که از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۳۱ ه.ق. به مدت بیست سال در ایران به سر

برده است به ارزیابی حکومت ده ساله مظفرالدین شاه پرداخته و در این باره می‌نویسد: اگر ده سال سلطنت مظفرالدین شاه را به دقت ارزیابی کنیم همطراز یکصدسال گذشته در آن حوادث و وقایع جریان یافته است. دربار روزبه روز به فساد و حرص گرایید و بالطبع خزانه خیلی زود تهی شد. حتی نشانهای طلایی صندلیها را کنندند و همراه با جواهرات سلطنتی فروختند.

روشن تشبث و حقه بازی جایگزین نظم و ضابطه شد، به طوری که آن افراد که چند سال قبل با ماهی پنجاه دلار با رضایت گذران می‌کردند سر از قصرها درآوردند.

نمونه مشخص آن که خود شاهد بودم، طبیبی ایرانی بود که در درسار کار می‌کرد. او وقتی به اتفاق شاه از تبریز به تهران آمد، آه در بساط نداشت و زمانی که مرد، یعنی هفت سال بعد تنها، قصری که در آن زندگی می‌کرد بیش از نیم میلیون تومان ارزش داشت.^{۳۲۷}

وقتی مملکت توسط درباریان به آستانه ورشکستگی رسید، توانستند از روسیه قرض بگیرند و رسیدهای گمرکخانه را برای چندین سال به گرو بگذارند. تعداد زیادی از اروپاییان به ادارات دولتی و گمرکخانه راه یافتند و برای آنان اهمیت چندانی نداشت که مملکت روبه ورشکستگی کامل رود. آنان بدون توجه به اوضاع بحرانی حقوقهای کلانی دریافت می‌کردند که یک حکومت غربی تصورش را هم نمی‌توانست کرد، برای مسئولیتی مشابه چنین پولی بپردازد.^{۳۲۸}

ق. بناهای جدید در تهران عصر مظفری

برخلاف دوره طولانی سلطنت ناصرالدین شاه، در این دوره اقدامات عمرانی و ساخت و ساز ابینه منحصر است به انجام تعمیراتی در بناهای ارگ سلطنتی تهران و احداث چند بنای قابل ملاحظه در درون حصار و حومه شهر.

.۳۲۷. منظور میرزا محمود خان بروجردی حکیم‌الملک است.

.۳۲۸. جان ویشارد، ص. ۳۲۷ - ۳۲۸

● انجام تعمیرات و احداث بنای‌های جدید در ارگ سلطنتی

در سال ۱۳۱۸ ه.ق. ساخت و سازهایی در ارگ سلطنتی تهران انجام گردید. مرحوم

قهرمان میرزا سالور در شرح این اقدامات می‌نویسد:

... از داخل ارگ آمد. آنقدر بنایی دارند که حد و حصر ندارد. تقریباً دو کروز
از این وجه استقرارض را به مصرف بنایهای بی معنی رسانیدند. معلوم است
حکیم‌الملک مداخل می‌خواهد بکند. هر روز یک نقشهٔ تازه، یک عنوان. تا
حال پولی حاضر نبود، حالاً که هست پس نکند چه وقت بکند. تمام
عمارت برلیان و جنب آن را از اندرون و بیرون خراب کرده یک دست
عمارت دیگر می‌سازند. فقط عنوانی را برای خرابی آن کردند این بود که
سقف اطاق را بد ساخته‌اند، متصل گریه می‌آید و راه می‌رود. بعضی از
آئینه‌ها را هم اندخته است. تمام حوضهای باغ را پرکرده به جای آن
حوضهای کوچک مدور و بیضی بنای کرده‌اند. عمارت دیگری پشت تخت
مرمر برای صدارت خانه می‌سازند که خیلی مفصل است. دفتر سابق را
خراب کرده گمرکخانه را به سلیقهٔ مسیونوس^{۳۲۹} ریس کل گمرک بنا
می‌کنند. تکیه دولت را گفتند شکست خورده چوب آلات آن را برداشته‌اند،
یک مرتبه از اطاقهای بالاکم کرده‌اند مجدداً می‌سازند. در اندرون هم تغییر و
تبديل کلی داده‌اند. تعمیرات سایر عمارت و قصور خارج از شهر که به جای
خود است. از این همه بنایی چهارهزار تومان خرج نمی‌شود، به شش هزار آن
اگر مباشرین و میرزاها و خود حکیم‌الملک قناعت کنند خیلی انصاف به
خرج داده شده است...^{۳۳۰}

● بازسازی تالار برلیان

آقای یحیی ذکاء درباره انجام تعمیرات عمارت برلیان می‌نویسد:

... چون به سال ۱۳۱۸ ه.ق. در زمان سلطنت مظفرالدین‌شاه در بنیاد

ساختمان تالار شکستی افتاده بود، در ساختمان آن تعمیرات فراوان کرده بر
تزيینات و شکوهش افزودند و این موضوع از مضمون اشعار کتیبه سنگی

۳۲۹. نوز

۳۳۰. قهرمان میرزا سالور، ج. ۲، ص. ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹.

بیضی شکلی که در جبهه نمای تالار حک و نصب گردیده است به دست می‌آید.

در این کتیبه که به خط نستعلیق و به طور برجسته نقر شده است چنین آمده:

هو

بسم الله العليم الحكيم

شد انجم حشم خاقان مغفور	که مهر و مه نمودش پاسبانی
بنا فرمود طالار بلوری	که صورت را نمودی با معانی
شهنشاه فلکفر ناصرالدین	که می‌کرد آستانش آسمانی
به جنب او عمارت کرد کاخی	که نامش برلیان شد جاودانی
شکست افتاد در وی از حوادث	که حادث راست آفات زمانی
مظفرالدین، شه عادل که نازد	بدو تخت جم و تاج کیانی
حکیم‌الملک را فرمود تا او	کند تکرار کاخ خسروانی
چنان از نو عمارت کرد او را	کز اول نکوتر شد بار ثانی
پی تاریخ اتمامش که تا حشر	همی باقی بود چون نام بانی
فصیحی گفت: «جاویدان بماند	همایون طاق کاخ برلیانی» ^{۳۳۱}

.ه.ق. ۱۳۱۸

● خانه‌های امیریهادر

در آمار ابینه تهران در سال ۱۳۱۷ ه.ق.، اخضر علی شاه در ذکر خانه‌های خیابان مختارالسلطنه (خیابان علی اکبر شیری کنونی حدفاصل خیابانهای ولی‌عصر و وحدت اسلامی) از خانه‌های امیریهادر نام برده است.^{۳۳۲} متأسفانه از این مجموعه جز حسینیه آن که در سال ۱۳۴۶ به وسیله انجمن آثار ملی خریداری و پس از تعمیر به محل اداری آن انجمن اختصاص یافت باقی نمانده است. روانشاد سید محمد تقی مصطفوی در

معرفی این بنای بازمانده از مجموعه ساختمانهای امیریهادر می‌نویسد:

مجموعه ساختمانهای نامبرده شامل چند دستگاه خانه‌های بزرگ و مفصل همچون اندرونی و بیرونی و دیوانخانه و حسینیه و حیاط خلوت گرمابه و

۳۳۱. یحیی ذکاء، ص. ۲۳۷.

۳۳۲. ر.ک: سیروس سعدوندیان؛...، ص. ۴۴۳.

سایر نیازمندیهای مربوط به زندگانی این گونه افراد متشخص بود که طبعاً با تغییر وضع زمانه و درگذشت صاحب اولیه آنها بازماندگان نمی‌توانستند از عهده نگاهداری و اداره چنین مجموعه‌ای برآیند و ناچار به فروش قسمتهای مختلف آن می‌شدند و در نتیجه به تدریج این خانه‌ها یکی پس از دیگری فروخته و خراب شد و تعدادی خانه‌های کوچک نوساز جایگزین هر کدام از آنها گردید.

محل انجمان آثار ملی ۳۳۳ هنگام حیات صاحب اولیه آن مخصوص حسینیه بوده...

این سرا مشتمل بر صحنه وسیعی است که بنای اصلی در جانب شمال آن ساخته شده [است] ...

بنای اصلی در مرحله نخستین ساختمان با وضع کنونی آن کمی اختلاف داشته است.

اشکوب اول بنای اصلی (در مرحله نخستین ساختمان) مرکب از تالار بزرگ چهارستونی به شیوه اصیل ایرانی به نام چهار صفه و مزین به آینه کاری در بخش غربی ساختمان و راهرو سراسری شمالی جنوبی و پلکان انتهای شمالی آن در وسط و اطاقها و راهرو و پلکان فرعی و آبدارخانه و نیازمندیهای دیگر در سمت مشرق راهرو وسط بود و در کرانه جانب شرقی بنا هم راهرو سراسری شمالی جنوبی احداث کرده بودند که از طرفی ارتباط مستقیم بین صحنه بزرگ و حیاط شمالی به وسیله آن صورت می‌گرفت (و هم اکنون نیز صورت می‌گیرد) و از طرف دیگر به وسیله پلکانهای فرعی دو طرفی می‌توانستند از وسط این راهرو به اشکوب دوم بروند و راهرو فرعی شرقی غربی که از میان دو قسمت پایین پلکانهای فرعی می‌گذشت راهرو سراسری شمالی جنوبی را به یکدیگر مربوط می‌نمود ایوان کمارتفااعی با هفت دهانه طاق نیز سراسر ضلع جنوبی ساختمان را فرامی‌گیرد.

اشکوب دوم بنای موردنظر (در مرحله نخستین) شامل تالار بزرگ بر فراز تالار آینه کاری و راهرو سراسری مرکزی همانند راهرو زیرین با پلکانهای انتهای شمالی آن و اطاقها و سرسرآ و پلکانهای فرعی (در جانب شرقی بنا) بود و ایوان پهن با ستونهای بلند سراسری در جبهه جنوبی ترتیب داده بودند که به همان صورت باقی است.

آنچه از بررسی مجموعه بنای اصلی کنونی برمی‌آید ساختمان شامل سه دهانه طاقهای موازی شمالی جنوبی در اشکوب اول در سمت شمال تالار آیینه... و همچنین تالار بزرگ بر فراز همین قسمت که اینک برای تالار کتابخانه و قرائت‌خانه انجمن از آن استفاده می‌گردد مدتی بعد از ساختمان اصلی احداث و بر بنای پیشین افزوده شده است...

تغییر دیگری که در بنای اصلی انجمن داده‌اند موقع کردن پلکانهای فرعی دو جانبی در قسمت شرقی بنا و تبدیل آنها به اطاق و انبار در اشکوب اول و ترتیب اطاق مرکزی در اشکوب دوم است...

از نظر اصول معماری و شیوه ساختمان باید یادآور شده که بنای اصلی و بزرگتر انجمن ترکیبی از عوامل معماری ایرانی توأم با اقتباس و بهره‌مندی از برخی عوامل متدالن هنگام احداث بنا در کشور روسیه است، توضیح آن که تالار چهار صفه چهارستونی آیینه کاری در اشکوب اول و همچین راهروهای مختلف و پوششهای ضربی تالار و راهروهای نامبرده و کاشیکاری راهروی مرکزی و بعضی از آستانه‌ها در همان اشکوب از جمله عوامل معماری ایران از دورانهای ساسانی و هخامنشی و حتی قدیمتر از آنست که در معماری عهد قاجاریه نیز ادامه داشت...^{۳۳۴}

● بیمارستان وزیری

این بیمارستان را حاج شیخ هادی نجم‌آبادی بر حسب وصیت میرزا عیسی وزیر احداث کرد. بر کتبیه کاشی بالای سردر این بنا که در کوچه وزیری منشعب از خیابان ولی‌عصر پایین‌تر از خیابان جمهوری چنین نوشته شده است:

مریضخانه ملتی که حسب الوصیة مرحوم مبرور میرزا عیسی وزیر الحسینی طاب ثراه مرحوم علیین مکان آقای حاج شیخ هادی مجتهد نجم‌آبادی اعلی‌الله مقامه از ثلث آن مرحوم بنا فرموده‌اند و ابتداء بازشدن از غرة شهر رمضان

.۱۳۱۸

باتوجه به این که تاریخ درگذشت مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی در چهارشنبه بیستم ماه جمادی‌الآخر سال ۱۳۲۰ بوده است بنابراین این کتبیه بعد از فوت وی تهیه و

.۳۳۴. محمدتقی مصطفوی، آثار تاریخی طهران، ج. ۱، ص. ۴۵۱ - ۴۵۴.

نصب گردیده است.

بیمارستان وزیری چندی وابسته به مدرسه عالی طب تهران شد و مدتی نیز توسط فرانسیسان اداره می شد. این بیمارستان در حوالی سال ۱۲۹۹ ش. به واسطه کمبود بودجه تعطیل گردید ولی چند سال بعد گشایش یافت. چند سالی نیز به صورت درمانگاه فعالیت داشت.^{۳۳۵} سال‌هاست که فعالیت درمانی این مؤسسه به حال تعطیل درآمده است.

● مدرسه فیلسوف‌الدوله

این مدرسه که مجاور صحن امامزاده سید اسماعیل واقع شده است از مستحدثات میرزا کاظم فیلسوف‌الدوله است که در سال ۱۳۲۲ ه.ق. وقف نموده است. واقف در هفدهم ماه صفر ۱۳۲۳ ه.ق. وفات کرده و در همان مدرسه مدفون شده است.^{۳۳۶}

در کتاب المآثر والآثار در معرفی وی چنین نوشته شده است:

میرزا کاظم طبیب رشتی، ملک‌الاطباء لقب داشت و این اوقات لقب فیلسوف‌الدوله را از خاکپای همایون مستدعی گردیده ضمیمه ساخته است. در فن طبابت نهایت مهارت و حذق را دارد و از سال‌ها است که به استحقاق از حکیم‌باشیان مخصوص حضور باهروالنور شاهنشاهی می‌باشد.^{۳۳۷}

مرحوم اعتماد‌السلطنه در کتاب روزنامه خاطرات اعتماد‌السلطنه در شکایت از تعریفی که حاج شیخ مهدی شمس‌العلماء عبدالرب آبادی قزوینی در کتاب المآثر والآثار از وی کرده است می‌نویسد:

شبه ۱۵ [ربيع الاول ۱۳۰۷ ه.ق.] - خدمت شاه رفت... از قواری که شنیدم ملک‌الاطباء دیوانه برای این که شاه رحیم قلب است و دیده شده که غالباً اشخاص سفیه و بی‌علم را مغضض مزاح و خنده پرورش داده جسور

۳۳۵. ر.ک: حسن تاج‌بنخش، تاریخ بیمارستانهای ایران (از آغاز تا حاضر) (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹)، ص. ۲۴۲.

۳۳۶. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۶۱.

۳۳۷. محمدحسن بن علی اعتماد‌السلطنه، المآثر والآثار، ص. ۱۹۵.

می‌نماید، من جمله همین میرزا کاظم رشتی است. چون تکلمش به وضع گیلانی است و شاه باد او می‌خندد همیشه در حضور شاه دعاوی باطله می‌کند. اشعار و امثاله عربی را که حفظ نموده به خرج می‌دهد. شاه با او مزاح می‌کند. امسال در کتاب *المآثر والآثار* که به دستور العمل من شیخ مهدی نوشته و اسمی فضلا و شعرای این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده و علی الرسم او را طبیب حاذق نوشت. این مرد که حالا شان خودش را بالاتر از طبابت می‌داند. با وجودی که هنوز قاروره می‌بیند و فصله می‌چشد از من شکایت به شاه کرده بود. خلاصه این کتاب را امسال شیخ مهدی ضایع کرد. از طرز و موضوعی که من دستور العمل دادم خارج کرده. از هر کس تعلق و طمعی داشته تمجید زیاد نموده. از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است...^{۳۳۸}

میرزا کاظم فیلسوف الدوله رقباتی به قرار زیر را بر مدرسه احدائی خود وقف نموده

است:

ششدانگ گاراز و یخچال، چهار دانگ از ششدانگ یکباب یخچال، دو دانگ از ششدانگ یخچال، چهار باب خانه و هفده باب دکان.^{۳۳۹}

● باغ و عمارت شعاع السلطنه

این باغ و عمارت در خیابان باغشاه (سپه/امام خمینی) واقع شده بود. ملک منصور میرزا شعاع السلطنه پسر دوم مظفر الدین شاه در این محل سکونت داشت. بعد از واقعه استبداد صغیر و اخراج محمد علی شاه از ایران این باغ و عمارت توسط دولت مصادره شد. مهدی بامداد دراین باره می‌نویسد:

شعاع السلطنه در زمان سلطنت پدرش مظفر الدین شاه علاوه بر این که از متمولین طراز اول ایران بود مبلغ یکصد و پانزده هزار تومان نیز مستمری سالیانه داشت. در دوره اول مجلس شورای ملی، کمیسیون دارایی مستمری

. ۳۳۸. محمدحسن بن علی اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ص. ۶۷۰.

. ۳۳۹. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۶۱.

او را به دوازده هزار تومان تقلیل داد. در سال ۱۳۳۰ ه.ق.^{۳۴۰} چون شعاع‌السلطنه و سالارالدوله هر دو برادر بخلاف قرارداد و تعهداتی که داشتند به تحریک بیگانگان بر علیه مشروطه قیام و اقدام نمودند دولت ناگزیر گردید که املاک آنان را توقيف نماید.^{۳۴۱}

چون مجری این تصمیم خزانه‌داری کل ایران بود و در آن زمان ویلیام مورگان شوستر آمریکایی تصدی این امر را به عهده داشت به فکر اجرای این حکم افتاد. وی درباره دخالت‌های سفارت روس و دشواریهای اجرای حکم می‌نویسد:

چهارم اکتوبر [۱۹۱۱ م.] (دهم شوال ۱۳۲۹) از هیئت وزراء حکمی صادر شد که از حیث خزانه‌داری کل، باید اموال و املاک شاهزاده شعاع‌السلطنه و سالارالدوله را توقيف و ضبط نموده و جزء خزانه محسوب دارم... وقتی که دولت ایران به اقدام در این امر مصمم شد، یکی از اجزاء وزارت خارجه را به سفارتخانه‌های انگلیس و روس فرستاد، فقط به این قصد که خیال مزبور را به ایشان اطلاع بدهد و این نکته را هم گوشزدشان نماید که چنانچه ایشان نسبت به املاک مشارالیهم، ادعایی داشته باشند دولت منافع و حقوق اجانب را به کمال خوبی حفظ خواهد نمود ولی هیچ‌یک از آن دو سفارت اظهار تعریض و مخالفتی ننمود.

... دو شنبه نهم اکتوبر (پانزدهم شوال ۱۳۲۹) برای اجراء حکم مزبور دستورالعلماء لازمه را دادم. چون برای ضبط املاک مزبوره، هیچ‌گونه اشکالی متصور نبود، شش دسته هفت نفری را که هر دسته‌ای مرکب بود از یک نفر مستوفی (محاسب) خزانه و یک نفر صاحب منصب ژاندارمری و پنج ژاندارم خزانه، برای توقيف و تصرف آن املاک مأمور نمودم... بزرگترین آن املاک، پارک و عمارت شعاع‌السلطنه بود که در نزدیکی پارک اتابک (یعنی در آن محله) واقع است. عمارت مزبوره بسیار عالی و از مبلهای کمیاب گرانبهای، از قبیل پرده‌ها و فروش^{۳۴۲} و اشیاء متفرقه دیگر پُر بود. اطراف عمارت بعضی از زوجات و اطفال و مادر شعاع‌السلطنه، اقامت و سکنی داشتند.

.۳۴۰. سال ۱۳۲۹ ه.ق. درست است.

.۳۴۱. مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۱۵۷ - ۱۵۸.

.۳۴۲. جمع فرش، قالی.

... به مأمورین دستورالعمل داده بودم که املاک مزبوره را به اسم دولت، با صلح و مسالمت، قبضه و تصرف نموده و به میاشرین و ضباط مرائب مندرجۀ حکم هیئت وزراء را اطلاع دهند و چنانچه آن املاک در اجاره اتباع خارجه باشد، به مستأجرین اطلاع دهند از طرف دولت شاهنشاهی به کمال خوبی، رعایت احترام و قراردادشان خواهد شد، ولی مال الاجاره را تا انقضائۀ مدت اجاره، باید به موجب اقساط مقررة در اجاره‌نامه، به خزانه‌دار کل دولت پردازند.

... دیروز که نهم اکتوبر... بود، ساعت ده صبح یکی از آن دسته‌ها که عبارت بود، از یک نفر محاسب و دو نفر مهندس و یک صاحب منصب و چهارتایین ژاندارمری خزانه، به طرف پارک شعاع‌السلطنه (که واقع در شهر است) روانه شدند.

... راپورت نهم اکتوبر را که به اعضاء علی‌اصغر صاحب منصب ژاندارمری و محمد نظر، افسر اهل قلم خزانه بود ذیلاً می‌نگارم:
خدمت مستر شوستر خزانه‌دار کل ایران: امروز که پانزدهم شوال است، ساعت ده صبح (دو ساعت به ظهر مانده) اعضاء‌کننده ذیل به همراهی میرزا علی‌اصغرخان و دو نفر مأمورین خزانه و چهار ژاندارم به پارک شعاع‌السلطنه رفتیم، وقتی که به در پارک رسیدیم، چندنفر از قزاق‌های ایرانی، مارا از دخول منع نمودند. پس از آن که حکم ضبط تمام املاک شعاع‌السلطنه را ارایه نمودیم، داخل باغ شده و یک نفر ژاندارم را، نزدیک در باغ گذاردیم، سپس به باز نمودن اطاقها و نوشتن صورت اثاث‌البیت و مبلها شروع نمودیم.

در این اثناء یک نفر قزاق به توسط تلفون به قزاقخانه اطلاع داد، به فاصله کمی دو نفر صاحب منصب روسی، وارد شده و با تشدد تمام گفتند: «شما حق داخل شدن به باغ را نداشته‌اید و باید فوراً خارج شوید». همین که میرزا علی‌اصغرخان به زبان روسی اظهار داشت که به موجب حکم دولتی مأمور به توقیف می‌باشیم، ایشان بنای تهدید را گذارد و گفتند: «چنانچه فوراً خارج نشوید، به قزاقها فرمان خواهیم داد که شما را گلوله‌ریز کنند». و واقعاً هم دوازده نفر قزاق روس که منتظر ورودشان بودند، طلبیده و ایشان را به حمله و یورش به ما حکم نمودند، میرزا علی‌اصغرخان هر قدر سعی و کوشش نمود که به توسط تلفن پیش آمد حال را اطلاع دهد، بی‌سود شد.
چون اجازه و حکم سختگیری بیش از آن نداشتیم، مأمورین خود را طلبیده

و از باغ خارج شدیم، با این حال افسران و فرازهای روسی تا منتهی‌الیه خیابان، به تعاقب ما آمده و تخویف می‌نمودند که تعجیل در رفتن کنیم.

(امضاء: محمدنظر - علی‌اصغر)

و به موجب رایپورت شفاهی که این مأمورخانه داد، صاحب‌منصبان روسی، با لباس تمام رسمی نظامی و کامل السلاح بوده و مأمورین را تهدید به قتل نموده بودند.^{۳۴۳}

در پی این واقعه شوستر به وسیله تلفن با پاکیلوسکی کزیل^{۳۴۴} وزیر مختار روس تماس گرفت و همچنین طی نامه‌ای که برای او فرستاد خواستار رفع ممانعت فرازهای روسی در اجرای حکم مصادره پارک شعاع‌السلطنه شد. او درباره اقدامات روز بعد خود که منجر به تصرف پارک گردید چنین می‌نویسد:

پس از اطلاع به جناب وزیر مختار روس امروز ساعت ده صبح مأمورین و نمایندگان خود را به باغ شعاع‌السلطنه برای ضبط و تصرف خواهم فرستادو ابدأً جوابی شنیده نشد، امری به غیر از اجراء اراده قانونی باقی نماند.

امروز صبح ساعت ده، مستر کرنز نماینده خود را با پنجاه نفر ژاندارم خزانه و پنج صاحب‌منصب ایرانی فرستادم، به انصمام پنجاه نفر ژاندارم اداره پولیس شهر در تحت فرمان سه نفر از صاحب‌منصبان خودشان، تمام هیئت نظامی مزبوره در حکم صریح یکی از معاونین امریکاییم مستر موریل بود. به مستر موریل و سایر صاحب‌منصبان، سفارش و قدغن اکیدی نمودم که به موجب آن، باغ شعاع‌السلطنه را اگر ممکن باشد به صلح و مسالمت تصرف و ضبط نمایند، و چنان که از طرف مستحفظین سابق، اظهار مخالفت و ممانعتی شود، هیچگاه سبقت در به کار بردن قوهٔ جبریه نکرده و تأمل کنند تا از طرف قراولان، به آنها حمله شود، ولی در هر صورت باید حکم مزبور را، اجراء نموده و باغ را تصرف نمایند.

پس از گرفتن حکم و دستورالعمل و رسیدن محاذی باغ، مستر کرنز و مستر موریل با یک نفر صاحب‌منصب ژاندارم خزانه که زبان روسی می‌دانست، به قونسلخانه روس که نزدیک بود رفته و مسیو پاخیتانف جنرال قونسل روس

۳۴۳. ویلیام مورگان شوستر، اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوستری (تهران: صفحی علیشاه، ۱۳۵۱)، ص. ۱۸۶ - ۱۸۷.

را ملاقات نمودند.

مستر کرنز به معاونت صاحب منصب ژاندارمری، غرض خود را به جنرال قونسل روس فهمانیده و حکمی را که به ایشان داده شده بود برای مشارالیه خواند و اظهار داشت که اداره خزانه، رعایت احترام به حقوق اتباع خارج را خواهد نمود، سپس مستر کرنز از مشارالیه خواهش نمود که قراولان باغ را از آنجا بردارد.

پس از مختصر مذاکره‌ای، جنرال قونسل از برداشتن مستحفظین و مأمورین خود صریحاً امتناع نمود. این نکته را توضیح می‌نماییم که از تقریرات و بیانات جنرال قونسل، برای مستر کرنز و مستر موریل، یقین قطعی حاصل شد که خود مشارالیه مستحفظین را در باغ مزبور از طرف خود گذارد است. باز هم تکرار می‌کنم که قونسل مزبور انکار صریح از خارج نمودن قراولان خود نمود، به این واسطه مستر کرنز به مشارالیه اطلاع داد که امروز باغ مزبور را به قوهٔ جبریه تصرف خواهد نمود.

بعد از آن که اقدامات لازمه به عمل آمده و اتمام حجت تمام شد، ژاندارمهای دولتی، به طرف در آهن باغ رفته‌اند، در آنجا شش هفت نفر قزاقهای ایرانی را با تفنگهای ریفل دیده و به آنها امر نمودند که در را باز نمایند، و چنانچه از دخول ژاندارمهای دولتی به صلح و مسالمت ممانعت نمایند، قوهٔ جبریه به کار برد خواهد شد. قزاقهای ایرانی جواب دادند که کلید پیش مانیست، چون مأمورین دولتی نمی‌خواستند کار به طول بیانجامد به طرف دیگر باغ که فاصله کمی با در آهن داشت، رفته و از آن در داخل شدند و به قواقلان ایرانی اطلاع دادند که در صورت عدم ممانعت و تسلیم اسلحه، می‌توانند به آرامی و خوشی از آن محل خارج شوند. قزاقها هم قبول کرده و پس از تسلیم اسلحه خود به صلح و مسالمت خارج شده و باغ را به تصرف ژاندارمهای خزانه دادند.

احکام مؤکده سخت، در برداشتن صورت صحیحی از مبل و اثاثه و سایر اموال موجوده، به مأمورین داده شده بود، هم به ناظر اطلاع داده شد که زحمتی برای زنهایی که در اندرون می‌باشند نخواهد بود و کسی متعرض ایشان نمی‌شود، تا به وقت فرستت، خودشان خارج شوند، علاوه بر این به توسط یکی از منسوبین افراد خانواده‌ای که در اندرون سکونت داشتند، پیغام داده و اظهار تأسف از لزوم آن اقدام که باعث زحمتشان شده بود، نمودم و

گفت: «حضرات مطمئن باشند که کسی زحمت و تعرضی به ایشان نخواهد داشت و می‌توانند تا زمانی که منزل دیگری برای خود ترتیب دهند، در همانجا بمانند.»

امروز ساعت دو و نیم بعدازظهر، راپورت تلفنی از صاحب منصب ایرانی که در باغ گذارده بودم، رسید که چند دقیقه قبل، سه نفر صاحب منصب که دو نفرشان از قونسلخانه روس و دیگری، ایوب خان سرهنگ بربیگاد قزاق بود، با لباس رسمی و مسلح به در باغ آمدند، قراولان با دست به ایشان اشاره کردند که کسی اجازه داخل شدن ندارد. صاحب منصب قزاق مزبور از کالسکه پیاده شده و به طرف در باغ آمد، افسران روسی فریاد کردند که: «اگر پیشتر بروی، قراولان، ترا با گلوله خواهند زد!!» جواب گفت: «نه!» کشیکچیان به ایشان گفتند: «ما اجازه شلیک نداریم.»

برحسب اطلاع صحیحی که رسیده روسها، بنای توهین و تهدید را به صاحب منصبان و مأمورین دولتی گذارده و پس از چند دقیقه بدون وقوع حادثه‌ای مراجعت نمودند.^{۳۴۵}

البته این ماجرا به همین جا خاتمه نیافت. دولت روسیه به همین بهانه به دولت ایران اولیتماتومی فرستاده ضمن آن خواست: اولاً دولت ایران به خاطر این اقدام خود از دولت روسیه معذرت بخواهد و ثانیاً به خدمت شوستر و مستشاران آمریکایی خاتمه دهد و ضمناً به افواج خود دستور داد که به سوی تهران حرکت نمایند. دولت ایران نیز ناچار در برابر خشونت دولت تزاری تسلیم شد و به خدمت مستشاران آمریکایی پایان داد.^{۳۴۶}

● باع و عمارت امیر نظام (عمارت شهری سفارت ایتالیا)

دکتر منوچهر فرمانفرمائیان در شرح خاطرات خود اشاره دارد به این که این محل توسط فیروز میرزا نصرت الدوّله پدریزگش احداث شده است.^{۳۴۷} اما از آنجا که فیروز

۳۴۵. ویلیام مورگان شوستر، ص. ۱۹۱ - ۱۹۵.

۳۴۶. ر.ک: محمد جواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۷۵.

۳۴۷. ر.ک: منوچهر فرمانفرمائیان، خون و نفت، خاطرات یک شاهزاده ایرانی، ترجمه مهدی حقیقت خواه

(تهران: ققنوس، ۱۳۷۷)، ص. ۶۷.

میرزا در سال ۱۳۰۳ ه.ق. در تهران در سن ۷۰ سالگی درگذشته است،^{۳۴۸} و از طرفی به شرحی که قبل از گذشت مطابق نقشه تهران حاج نجم الدوّله در سال ۱۳۰۹ ه.ق. در محل موردنظر فقط استخر باع حسن آباد قرار داشته است، این عقیده قابل قبول نمی‌باشد. احتمال احداث باع و بنا در این زمین باید در اواسط دوره مظفری صورت گرفته باشد زیرا در آمار تعیین و ثبت اینیه محاط خندق شهر دارالخلافه باهره ۱۳۱۷ ه.ق. هم نشانی از این باع و عمارت نیست.

بانی احداث باع و عمارت نیز باید عبدالله خان قره گزلو ملقب به ساعدالسلطنه، سردار اکرم و امیر نظام پسر مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه، از خوانین و ملاکین و متمولین طراز اول همدان باشد.^{۳۴۹} کامران صفامنش به استناد نقشه تهران حاج نجم الدوّله درباره چگونگی احداث بنا در این محل می‌نویسد:

سالها بعد در مقابل این استخر در ضلع شمالی آن و در کنار خیابان حسن آباد آن روز،^{۳۵۰} و خیابان فرانسه امروز ساختمانی بزرگ احداث گردید و چهار درخت بید مجnoon در آن کاشته شد و با یک پل کوچک که جزیره را به ساحل آن استخر عظیم مربوط می‌کرد، تصویری از یک نوع مشخص باع ایرانی را ارایه می‌داد که در باغهای مشهوری چون شاه گلی تبریز و باع تخت شیراز قابل مشاهده است.

... او پس از فوت، سه باع را در تهران برای سه پسر خویش به ارث گذارد که از آن جمله اند باع موردبخت و ساختمان بیرونی و اندرونی آن که به پسر او حسینقلی قراگزلو رسید و او نیز در سال ۱۳۰۴ ش. / ۱۹۲۵ م. باع و استخر و ساختمان بیرونی و حق آب قنات را به سفارت ایتالیا واگذار کرد.

نقشه زمین و ساختمان توسط موسیو مارکف مهندس روسی که از حدود ۱۹۱۹ در تهران زندگی می‌کرده تهیه گردیده و ساختمان بیرونی بعداً توسط این مهندس و معمار روسی که ساختمانهای بسیاری را در دوره پهلوی اول ساخته، نوسازی گردید و نما و درون ساختمان به سبک نشوپالادین تغییر شکل یافت که شیوه‌ای ملهم از کارهای آندره آپالادیو (۱۵۰۸ - ۱۵۸۰)

.۳۴۸. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۱۴.

.۳۴۹. ر.ک: همان، ج. ۲، ص. ۲۹۶.

.۳۵۰. مطابق نقشه تهران ۱۳۰۹ ه.ق. این خیابان فاقد نام بوده است.

معمار شهیر و بلندپایه ایتالیائی است. گذشته از جزیيات و معماری و تزیینات و قسمتهايی از ساختمان که هنوز به وضع اولیه باقی هستند و قابل بحث می باشند در این ساختمان سه تابلو بزرگ و قابل توجه دیده می شود که یکی از آنها در اواخر دوران صفوی و دو تای دیگر در دوره زندیه نقاشی شده‌اند...^{۳۵۱}

● توسعه ضرابخانه

ضرابخانه در سال ۱۲۹۴ ه.ق. در محل کارخانه ریسمان رسی که با نظر محمود خان ناصرالملک در ۵ کیلومتری جنوب شرقی امامزاده صالح تأسیس شده بود ایجاد گردید. در زمان مظفرالدین شاه چرخ و دستگاه ثانوی را آورdenد و در جنوب ضرابخانه ساختمان تازه‌ای بنا کردند.^{۳۵۲} احداث عمارت جدید ضرابخانه شرحی شنیدنی دارد. آقای ابراهیم ناهید در این باره می‌نویسد:

در دوران مظفرالدین شاه برای ایجاد و انشاء ساختمانهای دولتی مهندسی بلژیکی به نام بورژوا استخدام شده بود که حقوق گزافی می‌گرفت. این مهندس را معماریاشی استاد علی محمد معروف به بابا، با فضاحت از ایران راند. اینک شرح این جریان:

... ماشینهای جدید ضرابخانه را آورده بودند و دستگاه دولتی می‌خواست آنها را نصب کند و دو دکشی به بلندی هفده متر برای به کار انداختن دستگاهها لازم بود.

مسیو بورژوا هزینه دودکش را ۶ هزار تومان و مدت ساختمان را ۶ ماه قرار داد. این امر در میان معماران آن روز که استاد پنجه علی سمت پیش‌کسوتی داشت انعکاس خوبی نداشت. دورهم جمع شدند و پس از گفتگوهای اعتراض‌آمیز استاد پنجه علی گفت: «چقدر معماران ایرانی خفیف و خاک بر سر شده‌اند که یک دودکش را هم باید مستشار و معمار بلژیکی بسازد.» این مطلب بر معماریاشی استاد علی محمد معروف به بابا، گران آمد. از

۳۵۱. کامران صفامنش، «دو باغ و جزیيات معماری آنها» در سفارتخانه ایتالیا در تهران (تهران: سفارت ایتالیا، ۱۹۹۰ م.), ص. ۷۶ - ۷۷.

۳۵۲. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، تاریخ شمال تهران و ملحقات، ص. ۶۰ - ۶۱.

همکاران اجازه خواست که برود و پیشنهادی ارزانتر و مدتی کمتر بر عهده بگیرد.

پس از اجازه همکاران نزد معاون‌الدوله^{۳۵۳} آمد و پیشنهاد داد که دودکش را با یک‌هزار و پانصد تومان اجرت و دو ماه مدت بسازد و با ضمانتی نقدی مستولیت صحبت کار را قبول و تأمین می‌نماید.

معاون‌الدوله قبول کرد. معمار هم نقشه مهندس را گرفت و شروع به پیکنی و ساختمان کرد. پس از ساختن چند متر به معاون‌الدوله گفت که اگر این نقشه درست است بفرمایید مهندس بلژیکی اعضاء کند. مهندس مذکور بدون توجه به غلط بودن نقشه با اصرار طرح را امضاء کرد. سپس معماریاشی از جنبه فنی اظهار داشت مطابق این نقشه همین که دودکش به هشت متری برسد سر آن مسدود شده و به هم خواهد آمد، در حالی که دودکش باید هفده متر ارتفاع داشته باشد. این امر با مهندس در میان گذاشته شد و صحبت گفتار معماریاشی به اثبات رسید. مسیو بورژوا با قرولند از کنترات خود صرفنظر کرد و با رسایی ایران را ترک گفت.

معماریاشی در وسط زمستان دودکش را سر دو ماه تحويل داد و کوره را روشن کرد و ماشینها به کار افتاد.

این اقدام جسورانه فنی و موفقیت شایان که نصب وی شد، در میان رجال درجه اول و صنف معماران شهرت بسیاری پیدا کرد.^{۳۵۴}

روانشاد مهندس منوچهر صانعی محقق و کارشناس ارزشمند معماری و هنرهای ملی ایران که فرزند مرحوم استاد علی محمد معماریاشی بود از برخی دیگر از آثار پدر خود در تهران چنین یاد کرده است:

یکی دیگر از بنایهایی که بسیار معظم بود و از خانه مختارالسلطنه بزرگتر، عمارت غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار در خیابان سعدی بود، دیگر منزل سردار اسعدبختیاری که خوشبختانه در محوطه بانک مرکزی در خیابان فردوسی باقی است، عمارت آصف‌السلطنه دولو، منزل تاجریاشی روس در خیابان قوام‌السلطنه (۳۰ تیر) که بعداً بیمارستان رضانور شد، عمارت سردار

.۳۵۳. معاون‌الدوله غفاری در آن زمان وزیر خزانه بود.

.۳۵۴. ر.ک: منوچهر ستوده، ج. ۱، ص. ۵۵۰ - ۵۵۱

محتشم بختیاری را هم در باغ شاه او ساخت که بعدها دانشگاه جنگ شد.^{۳۵۵}

● کاخ فرح آباد

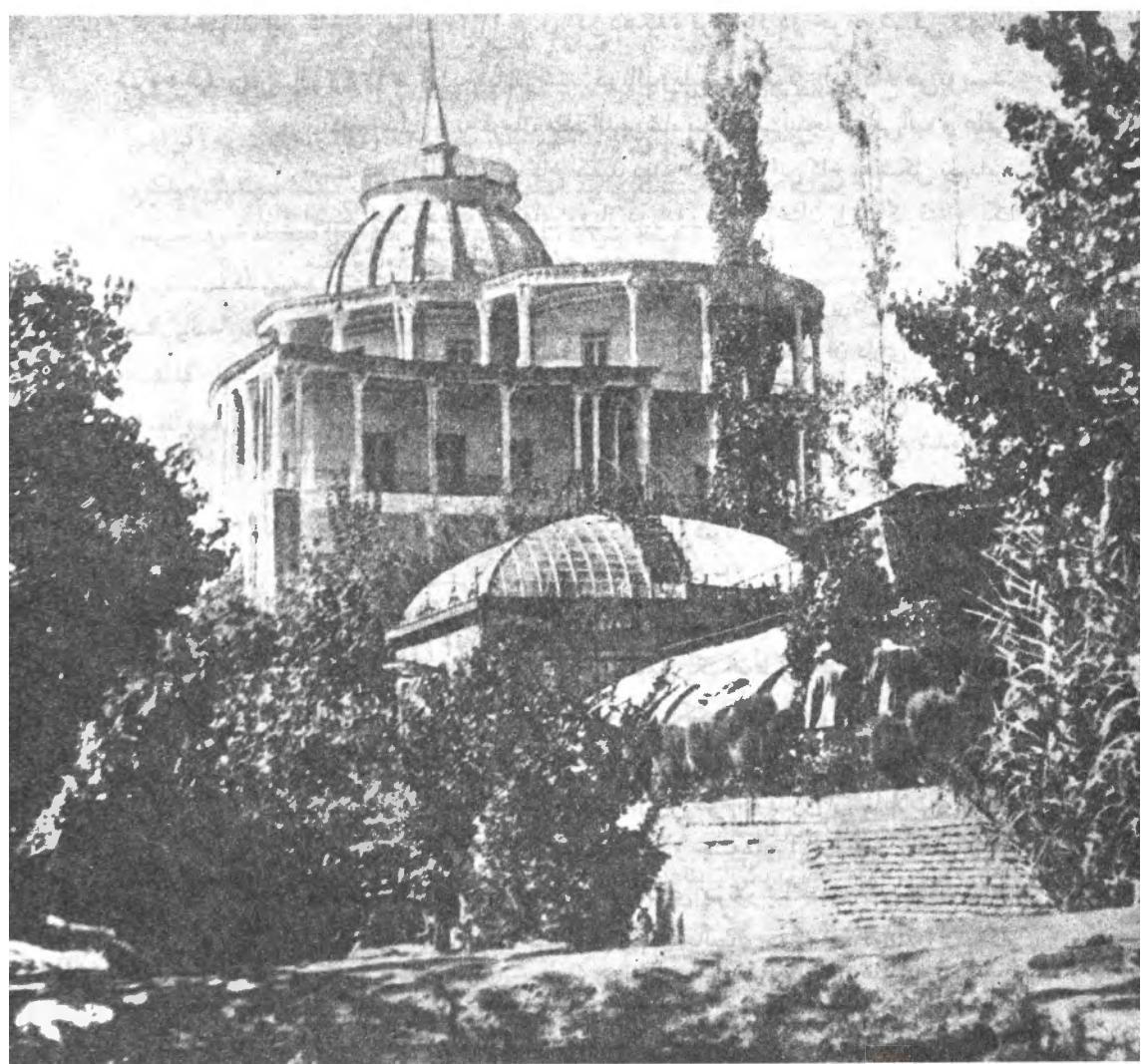
ساختمان این کاخ در سال ۱۳۲۰ ه.ق. در دهکده فرح آباد در حومه شرقی تهران شروع شد و در سال ۱۳۲۲ ه.ق. به پایان رسید. دونالدو بلیر در معرفی این کاخ می‌نویسد: ... کاخ اصلی را به فرمان مظفر الدین شاه بنا کردند. اینجا تپه بی آب و علفی است که در قله آن یک کاخ سفید دیده می‌شود. این کاخ به شکل نیم دایره است. چند ردیف ایرانهای رویاز دورادور این ساختان را فراگرفته و یک منظره کاملاً غیر ایرانی به آن می‌دهد.

طبق یکی از گزارش‌هایی که در دست است این ساختمان از روی کاخ تروکادرو^{۳۵۶} واقع در پاریس ساخته شده است. هر یک از طبقات آن دارای یک اطاق مرکزی و چندین اطاق عجیب و غریب است که در اطراف آن واقع شده است. ... خود ساختمان مزبور کمتر از محیط و فضایی که در آن واقع شده است جلب توجه می‌کند.

هنگامی که شخص به این کاخ نزدیک می‌شود جاده از تپه کوچکی که زمانی باغ و حش سلطنتی بوده می‌گذرد...

این باغ و کاخ از سه محوطه مختلف تشکیل گردیده است. محوطه اول محل سکونت مستخدمان قصر بود که شامل یک اصطبل آجری نیز می‌گردید، و دومی بستانی بود و ناحیه سوم شامل یک باغ و استخر بسیار بزرگ است... این باغ بدون توجه به صنعت قرینه‌سازی طرح گردیده و نیمه شرقی آن بیشتر مورد توجه واقع شده است. در این طرح به قدری از تمایلات و سلیقه اروپایی تبعیت شده که از مشخصات و جنبه‌های ایرانی چیز زیادی در آن مشاهده نمی‌شود. در این کاخ خیابانهای پر نور با جنبه‌ها و مشخصات بی‌مواظنه و تعدادی ساختمانهای زیبا و جالب توجه که آهن در بنای آن به کار

۳۵۵. ر.ک: «تهرانی که ویرانش کردیم»، گفتگو با منوچهر صانعی، زمان، ش. ۷ نوروز ۱۳۷۵، ص. ۳۷
شایان ذکر این که در این گفتگوها منوچهر صانعی اطلاعات ارزشمندی از آثار و اینتیه ویران شده شهر تهران به دست می‌دهد. افسوس که این گفتگوها به دلیل مرگ ناگهانی و فجیع ایشان و همسرش ناتمام ماند. روانش شاد و یادش گرامی باد.



قصر فرح آباد

رفته با یک گلخانه و یک کوشک چند پهلو مخصوص نوشیدن چای و
داریستهای مو دیده می شود.^{۳۵۷}

لازم به ذکر است که محمدعلی شاه توجهی به این قصر نداشت و به همین جهت در دوره او این قصر از روتق افتاد. در دوره سلطنت احمدشاه بار دیگر ایام سعادت قصر فرح آباد شروع شد و عمارت اندرونی کاخ نیز به دستور او ساخته شد. در دوره رضا شاه توجه چندانی به این کاخ نشد اما در دوره محمد رضا شاه در کاخ تعمیرات اساسی به عمل آمد و به صورت قدیمی حفظ شد.

● عمارت شاهآباد

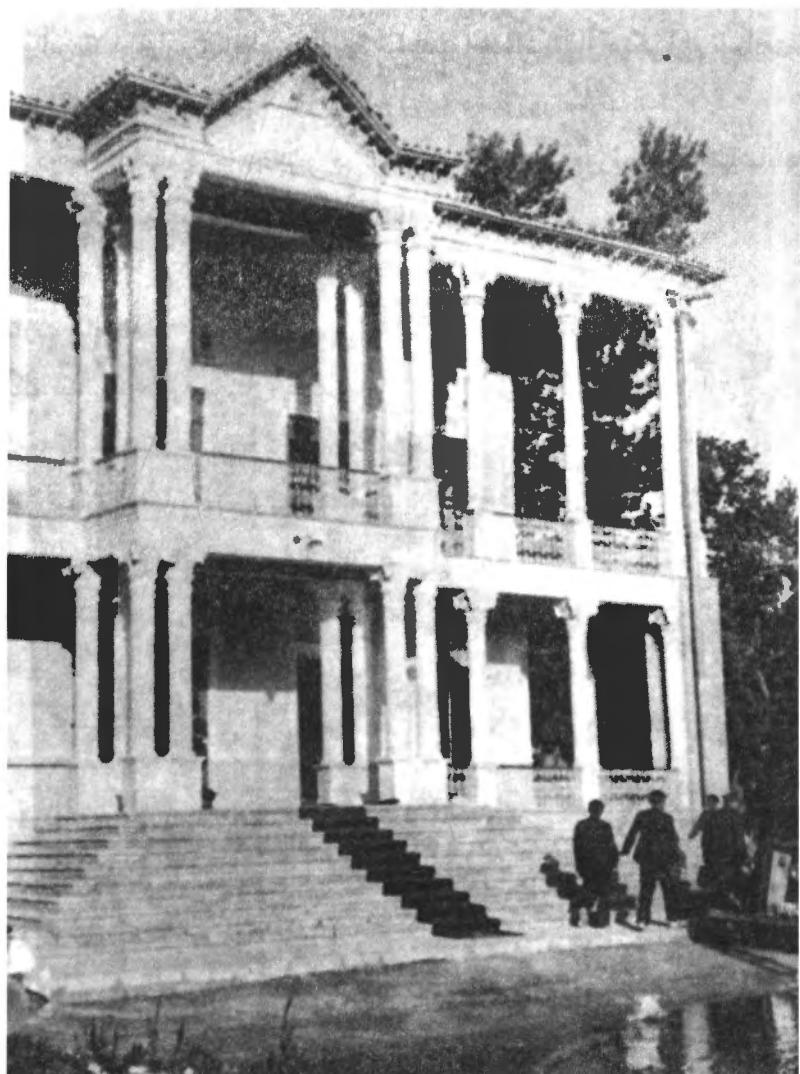
مظفرالدین شاه در روستای دارآباد در شمال اقدسیه (حصار ملا) عمارتی بیلاقی بنا کرد که به نام شاهآباد معروف گردید. بعدها به همین مناسبت دارآباد نیز شاهآباد خوانده شد. این عمارت تنها کاخی بود که مظفرالدین شاه در شمیران بنا کرد. در زمان رضا شاه قصر دارآباد را به بیمارستان مسلولین اختصاص دادند و بنای جدیدی نیز در محوطه باغ احداث نمودند. در صورتی که برای بیمارستان باید جای مجهزتر و بهتری را در نظر می گرفتند نه یک کاخ قدیمی را با چند اطاق که یک بنای تاریخی و هنری بود و باید برای منظور دیگری حفظ می شد.^{۳۵۸}

مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک در شرح خاطرات خود از رجال عصر ناصری درباره عمارت شاهآباد می نویسد:

مظفرالدین شاه پس از ساختن عمارت شاهآباد اغلب بدآنجا می رفت و در کنار حوض بزرگ مقابل بنا که فواره اش بیست متر می جهید با خواص خود به تماشا و صحبت می نشست. یکی از روزها که به عنز شرفیابی رفته بود و شاه از صبح در دره دارآباد به شکار جرگه رفته بود مصوراً الملک را دیدم که با ساختن پرده‌ای از منظره عمارت و حوض مشغول است. کیفیت انعکاس عمارت و درختها را که لطیفترین قسمت منظره بود با کمال لطف

.۳۵۷. دونالد نیوتن ویلبر، ص. ۱۹۱ - ۱۹۴.

.۳۵۸. ر.ک: «تهرانی که ویرانش کردیم»، زمان، ش. ۱۵ فروردین ۱۳۷۶، ص. ۴۰.



عمارت شاهآباد

عکس از کتاب جغرافیای تاریخی شمیران

می ساخت. متتجاوز از یک ساعت پشت دست او به تماشا گذراندم تا شاه از
شکار برگشت.. ۳۵۹.

ک. تشدید بیماری و مرگ مظفرالدین شاه

ده روز پس از صدور فرمان مشروطیت بیماری مظفرالدین شاه شدت یافت و روز
سه شنبه ۲۳ ذی القعده ۱۳۲۴ ه.ق. مقارن با مغرب شرعی به حالت احتضار و شش
ساعت از شب گذشته، پس از یازده سال سلطنت به رحمت ایزدی پیوست.^{۳۶۰}

والمونت دبیر سوم سفارت فرانسه در تهران در گزارش مشروحی به چگونگی مرگ
شاه و مراسم شستشو و امانت‌گذاری تابوت وی در تکیه دولت اشاره کرده و می‌نویسد:

پدر مشروطه، مظفرالدین شاه آزادیبخش، ساعت ده شب در هشتم ژانویه
[۱۸ دیماه ۱۲۸۵]، در تالار برلیان دار فانی را بدرود گفت. طبق سنتهای
ایرانیان در اطاق میّت ازدحام بود. ولیعهد که از سه هفته پیش به تهران وارد
شد بود و به عنوان نایب‌السلطنه زمام امور را در دست داشت به اتفاق دو
تن از برادران خود و دکتر لیندلی، در دو طرف صندلی دسته‌داری که شاه پس
از بدرود زندگی در آن جای داده شده بود قوار داشتند. در عین حال امیریهادر
جنگ و خزانه‌دار و چند تن از ملایان، از جمله سید ابراهیم و آغا باشی نیز در
جمع دیده می‌شدند.

نور چهلچراغهای بزرگی که با برق روشن شده بود، به آینه‌کاریهای چون
الماس تراشیده شده تالار می‌تافت و آن را هزار بار درخشانتر می‌ساخت، و
مبلاهای مطلای اروپایی در نور این چهلچراغها برق می‌زد. هم‌چنین پیانو،
گرامافون و تابلوهای نقاشی، مجسمه نیم تنه ملکه ویکتوریا و منظره کلیزه،
موزاییکی که از طرف پاپ اهدا شده بود نیز با انوار چهلچراغها روشن و
تابنده شده بود و در این میان گلهای ثعلب و سایر گلهای کم‌نظیری که در
گلدانهای زیبا گذارده بودند با رنگ تازه و شفاف خود جلوه خاصی داشتند.
در این محیط مجلل و پرطمطران، اعلیحضرت هنگامی که روبه سوی مکه
و قبله مسلمانان داشت، آخرین نفس را کشید، در حالی که حاضران، طبق

.۳۵۹. دوستعلی معتبرالممالک، رجال عصر ناصری، ص. ۲۷۹ - ۲۸۰.

.۳۶۰. ر.ک: محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۵۷.

عادات و عقاید شیعیان دائمًا ذکر لاله‌الله، محمد رسول الله، علیاً ولی الله و الله اکبر را تکرار می‌کردند. هنگامی که او درگذشت فاتحه از سورهٔ ۱۱۲ قرآن کریم^{۳۶۱} خوانده شد و آغاباشی تالار را ترک کرده، درهای اندرون را به نشانه این که دیگر بدون ولینعمت مانده است، بست و آنگاه زنان به شیون و موی کنند پرداختند و خاکستر بر سر پاچیدند.

شاهزاده حاجی فریدون که عمل غسل را بر عهده گرفته بود، بدن او را بر همه کرد و سه بار با آب خالص شست و پس از آن سه بار دیگر با کافور شستشو داد و آنگاه یک رشته تسبیح که از تربت کریلا ساخته شده بود، به گردن او آویخت و بعد دو چوب زیر بغلهای او گذاشت تا در شب اول قبل که نکیر و منکر برای پرسش از اعمال دوران حیات به سراغ وی می‌آیند، در برخاستن به او کمک دهند. یک پیراهن کتان سفید نیز به او پوشانده شد و یک شال به دور سرش پیچیدند و سرانجام او را در یک کفن گرانقیمت پیچیده و جنازه را در تابوت گذاشتند.

یک دسته از قاریان قرآن و ملایان در تالار جمع شدند و بدون وقفه به قرائت قرآن مجید و فاتحه پرداختند، تا این که در بعدازظهر روز بعد تابوت به تکیه دولت منتقل گردید و در محلی که هنگام محروم در آن تعزیه‌داری می‌شود به امانت سپرده شد.

... سلطان متوفی در زمان حیات خود وصیت کرده بود که او را در کریلا دفن کنند، ولی در اینجا هنوز نمی‌دانند که این آرزو برآورده خواهد شد یا خیر. زیرا حمل جنازه به کریلا و نگاهداری مقبره در آنجا هزینه هنگفتی در بردارد.^{۳۶۲}

به احترام درگذشت شاه روز پنجم شنبه ۲۵ ذیقده مجلس شورای ملی تعطیل و سردر عمارت بهارستان با تور سیاه، سیاه‌پوش شد و نمایندگان مجلس به طور غیررسمی به حضور محمد علی‌میرزا ولی‌عهد حاضر گردیده و درگذشت مظفر الدین شاه را تسلیت گفتند.

از روز جمعه ۲۶ ذیقده در اکثر مساجد و سراهای تهران مجالس فاتحه و ختم برگزار گردید.

.۳۶۱. سورهٔ اخلاص.

.۳۶۲. ضمیمه ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ص. ۲۴۶.

روز شنبه ۲۷ ذیقده دولت مجلس فاتحه متعقد گردید که در آن عموم علماء اعلام و طلاب و رجال دولت و اعیان و کلام ملت حاضر شدند و آقاسید جمال الدین اصفهانی و بعضی از اهل منبر در بالای منبر روضه و موقعه نمودند و برای شاه مرحوم طلب مغفرت کردند. در این روز دسته های عزادار از محله های تهران به طرف تکیه دولت حرکت نموده و شاگردان مدارس و مکاتب نیز به حالت عزاداری آمدند و خطابه هایی قرائت کردند.

روز یکشنبه ۲۸ ذیقده وکلای مجلس شورای ملی بار دیگر رسماً به حضور شاه رسیدند و از سوی ملت و انجمن شورای کبیر ملی تعزیت و سوگواری خود را تقدیم داشتند. در این روز هم شاگردان مدرسه نظامی و دارالفنون و سایر مدارس ملی با خطابه های تعزیت آمیز به زیارت نعش شاه مرحوم به تکیه دولت آمدند.

اقلیت ارامنه با رؤسای روحانی خود نیز به تکیه دولت آمده اظهار سوگواری نمودند. هم چنین سفرا و اعضای هیئت های سیاسی خارجی در تالار قصر ایض به حضور شاه شرفیاب و تقدیم عرایض تعزیت نمودند.^{۳۶۳}

جنازه مظفر الدین شاه سالها در تکیه دولت به امانت باقی ماند و تصدی مقبره موقت او را شمس الداکرین از روضه خوانهای سرشناس تهران به عهده داشت. مرحوم

قهرمان میرزا سالور دراین رابطه روایتی دارد شنیدنی:

شمس الداکرین... یکی از روضه خوانهای معروف است نه از حیث سواد بلکه به واسطه مراوده با اعیان و وزیر مخصوص صاحب اختیار حالیه نهایت محبت را به مشارالیه دارد.

وقتی که شاه مرحوم شد او حاکم طهران بود و مقبره و امورات مقبره را کلیه راجع به این شخص کرد. شمس صاحب اداره و اجزایی شد. تا صاحب اختیار حاکم بود شهریه را خوب می گرفت. او که عزل شد تا خواست گوشش را بخاراند هزار و دویست تومان طلب کار [شد] و آن هنگامه مشروطه اوج گرفت. استعفا داد و در خانه صنیع الدوله اسباب مشغولیات همه بود. مکرر می گفت و قسمها می خورد تا نعش مظفر الدین شاه را از خاک ایران خارج نکنند امورات اصلاح نمی شود و خیلی دلایل ذکر می کرد. همه خنده

می‌کردند. ولی او چند داشت و می‌گفت برای آن که بدانید از روی عقیده می‌گوییم حاضر این هزار و دویست تومان طلب خودم را هم تقدیم کنم. آخر یک روز رفت در وسط مجلس شورای ملی همه راساکت کرده و گفت: این طلب من مواجب نیست. از بابت بنایی و خرج تراشی نیست، آخر من صرف مقبره پدر تاجدار آزادی بخش شما کرم. شما که مجسمه او را می‌خواهید با طلا و جواهرات بسازید این پول مرا بدھید واجب تر است و او راضی تر. آخر نمی‌دانم به چه شکل بعد از مشروطه گرفت. آنها که التفانی به پدر تاجدار آزادی بخش نکردند. این ماده تاریخ را هم آن وقت در خانه صنیع‌الدوله می‌خواند که هنوز یاد من است:

گفتمش فوت مظفر شد چه وقت گفت سلطانی به ایران... و رفت در این مدت باز هر وقت در عبور ملاقاتش می‌کردم می‌گفت مطلب همان است که مکرر گفته‌ام. ممکن نیست ایران منظم شود به غیر اخراج جسد مطهر پدر تاجدار.

امروز^{۳۶۴} در خانه صدرالعلماء باز طرح مستله را کرد. گفت آقای صدرالعلماء والله بالله تمام این کارها که می‌کنید ثمر ندارد و تا نعش مظفرالدین شاه در تکیه دولت است آهن سرد کوبیدن است. یک کاری کنید این را ببرند. خدا می‌داند از آن ساعت که نیت بگند تا نعش این بابویه برسد کارها نظام خواهد گرفت. این شاهزاده و جمعی دیگر شاهد من هستند که مکرر گفته‌ام و کسی گوش نداده، حتی برای شاه پیغام دادم متنه‌ی به زبان خوش، او هم اعتنا نکرد تا به خسران آن دچار شد. من گفتم بله من شاهد هستم. اما آن وقت می‌گفتید از ایران خارج کنند و هزار و پانصد هم می‌دادید. گفت اگر از ایران خارج کنند که بهشت بین می‌شود. چون حال آن متعذر است اگر این بابویه هم ببرند کارها درست می‌شود. اول همه خنده کردن بعد ادله آورد که از روزی که این شاه وارد طهران شد روزیه روز کار طهران و بعد مملکت مشوش شد تا به اینجا رسیده که دارند همه را می‌برند. باز اگر جلوگیری شود و نعش او را خارج کنند من یقین دارم و التزام می‌دهم ایران سروسامانی بگیرد.

صدرالعلماء گفت ان شاء الله مجلس که منعقد شد من شرط می‌کنم این کار را صورت بدهم. جواب داد تا نعش او اینجاست اگر مجلس هم پیدا کنید از

دفعه اول پوچتر و بی معنی تر خواهد شد. هرگز هیچ کاری مرتب نمی شود. کم کم یکی دو نفر هم از حواشی مجلس گفتند بد نمی گوید. ما از روز جلوس او دچار این مشکلات شدیم تا حالا. صدرالعلماء گفت بس است شوخی نکن. گفت به خدا عقیده من است، یا حساب جفر کرده‌ام، یا زمل انداختم، یا الهام شده، یا خواب دیده‌ام لازم نیست شرح بدhem. اگر او را از دروازه شهر خارج نکرده کارها رویه اصلاح نیامد مرا وسط توپخانه نگاه داشته دویست گلوله به من بزنید و آنچه هم دارم مال ملت باشد. تا نعش او اینجاست نه مشروطه درست می‌شود و نه مستقله. روزیه روز بدتر خواهد شد...

خیلی خنده کردیم اما او همه را جدی می‌گفت و افسوس از عدم قبول همه داشت. حتی می‌گفت اجازه مرحمت بشود من شبانه طوری که گوش به گوش خبر نشود اورا برده دفن می‌کنم و جان همه را خلاص و مملکتی را آباد. وقتی که خواست برخیزد گفت شما ریس ملت شده‌اید. من باز هم می‌گویم بی‌جا سفارت رفتید. بی‌خود حضرت عبدالعظیم مانده، عوض تمام این کارها بنشینید قراری بدھید نعش این آدم را خارج دفن کنید. حالا خارج ایران موافق وصیت خودش مشکل است تا خارج دروازه که امکان دارد. به خدا قسم اقدامات بی‌جاست و بی‌خود. جز این چاره ندارد و ایران منظم نمی‌شود...^{۳۶۵}

سرانجام پس از گذشت دوازده سال و هشت ماه جنازه مظفرالدین شاه به عتبات عالیات حمل شد. مرحوم عین‌السلطنه در شرح خاطرات ۱۲ شعبان ۱۳۳۷ / ۲۳ اردیبهشت ۱۲۹۸ در این باره می‌نویسد:

به طور قطع و یقین جنازه آن غیرمرحوم مظفرشاه کبیر را با اتومبیل آورده و محترمانه به سمت عتبات عالیات بردنده. حامل آن حاج صدرالدوله بود. عموم مردم عقیده‌شان این بود تا جنازه در ایران است کار ایران بهبودی حاصل نمی‌کند. حالا بردنده بینیم چه می‌شود. امیدواریم خوب شود. در این که بدینختی ایران از روز جلوس او فراهم گردید شکی نیست. پادشاه سست عنصر بی‌قابلیت خشکه مقدس احمدی بود.^{۳۶۶}

جنازه را پس از حمل به کربلا در حجره میان مسجد پست سر و رواق مطهر دفن کردند.^{۳۶۷}

.۳۶۵. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۵۵۰ - ۲۵۵۳.

.۳۶۶. همان، ج. ۷، ص. ۵۵۶۲.

.۳۶۷. ر.ک: محمدعلی حبیب‌آبادی، ج. ۶، ص. ۱۹۱۸.

۶. تهران در دوره محمدعلی‌شاه

نه روز پس از درگذشت مظفرالدین‌شاه میرزا ناصرالله‌خان مشیرالدوله مقدمات تاجگذاری محمدعلی‌شاه را تدارک دیده و علما و وزاره و سفراه و رجال دولت و ملت را به استشنای نمایندگان مجلس شورای ملی برای روز شنبه چهارم ذی‌حجّه ۱۳۲۴ / ۲۸ دیماه ۱۲۸۵ جهت حضور در مراسم تاجگذاری به کاخ سلطنتی تهران دعوت نمود.^۱

روزنامه ترییت دراین باره می‌نویسد:

... چهار ساعت و نیم به غروب مانده سلام خاصی در اطاق موزه تشکیل یافته از هر اداره‌ای ده نفر به موجب دعوت حضرت اقدس ارفع معظم نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ مدظلمه‌العالی با لباس رسمی حاضر شدند و تقریباً سی نفر هم از علمای اعلام و حجج اسلامیه کثراً الله امثالهم در همان تالار دور تخت طاووس که محل جلوس شاهنشاهی بود به شرف حضور فایز گشتند. شاهزادگان بزرگ که در موقع سلامهای معتبر حامل اسلحه جواهراند نیز آمده در جای خود قرار گرفتند، همچنین هیئت کردپلوماتیک و پس از آن که تمام طبقات مرتب و منظم صف کشیدند ذات کامل‌الصفات اقدس اعلى تشریف‌فرمای اطاق موزه گشته روی تخت‌طاوس جلوس فرمودند. حضرت اشرف مشیرالدوله صدراعظم ابتدا تاج کیانی را به فرق فرق‌دسا فر و فروغی تازه دادند و پیشوایان معظم شروع به ادعیه خیریه و مبارکباد نمودند و درین موقع حصول برکات آسمانی و تأییدات غیبی را شهربار باذل رئوف عطوف تومانی پانزده شاهی که این اواخر از مواجهها برگشت کرده بود بخشیدند و وعده عواطف کاملتر نیز دادند. آنگاه خطیب شروع به خطبه بلیغ نمود و شاهزاده شمس‌الشعراء به خواندن قصیده غرّا در تهنیت جلوس همایونی مشغول شد و دیهیم کیانی را به واسطه سنگینی برداشته و تاج و جیفه مکلّل معمولی را به جای آن گذاشتند و شلیک توب به اعلام این بشارت فرخنده پرداخت و الحان موسیقی گوش امیدواران را نواخت. سایر رسوم سلام خاص نیز به عمل آمد و وقت انقضاء که از تخت خجسته فرود آمدند به تقد و تلطف فوق‌الوصف سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابه

۱. ر.ک: محمدبن‌علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۶۵ - ۶۶.

را زایدآ علی ما کان مورد مرحمت خاص و عاطفت مخصوص داشتند و معظمهن محترم نیز از طرف سلاطین تاجدار و رؤسای متبوعه بزرگوار خود تهنیت و تبریکی بسزاگفتند و سلام مذکور به میمنت و مبارکی مستهی گردید.

در شب این روز سعید که ملت با سعادت از فرط مسیرت قلبی شهر را آیین بسته بودند در بازارها و کاروانسراها و میدان توپخانه و سبزی میدان و شوارع مهمه دیگر چراغان شایانی نمودند و بساط عیش و شادمانی گسترده به شرایط جشن بزرگ و خرمی فوق العاده عمل کردند و از جانب دولت ابدآیت علیه نیز آتشبازی مفصلی با جلوه و شکوه تمام نموده حال تفریح و تفرج قاطنهن دارالخلافه را به درجه کمال و تکمیل رساندند و پاسی از آن شب در هر نقطه از نقاط شهر و حوالی روشنایی روز و صفائی عید محسوس و نمودار بود.

هم درین شب حضرت اقدس ارفع والا شاهنشاهزاده اعتضادالسلطنه^۲ دامت شوکته و حضرت اقدس ارفع والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ مذلهالعالی و حضرت اشرف معظم مشیرالدوله صدراعظم ضاعف الله اقباله با تنی چند از خاصان تشریف فرمای بازار شده عنایات شامله اعلیحضرت شاهنشاه ارواحناقدا را به عموم تجار و کسبه و غیره ابلاغ فرمودند...^۳

در رابطه با تاجگذاری محمدعلی شاه دو اتفاق عجیب روی داده است که ذکر آن بمناسبت نمیباشد. مرحوم عبدالله مستوفی در این باره مینویسد:

دختر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله... در چندماه قبل از تاریخ صدارت پدرش که هیچ از این اوضاع خبری نبود، خواب دیده بود که پدرش از در وارد شده تاجی در دست دارد و میگوید: «تاج محمدعلی میرزا است، باید الساعه بروم برسر او بگذارم» تاج را گوشهای گذاشت، مشغول پوشیدن لباس رسمی خود شد. من نزدیک شده دیدم این تاج را از برف ساخته‌اند. به پدرم گفتم: «این

۲. حسینعلی میرزا، پسر محمدعلی شاه که در ماه صفر سال ۱۳۱۴ ه.ق. به استدعای پدرش که در آن هنگام ولیعهد بود به این لقب ملقب شد. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۸۸۹ یازدهم سفر ۱۳۱۴. ۳. روزنامه تربیت، ش. ۴۲۹ نهم ذیحجه ۱۳۲۴.

تاج از برف است؟» نگاهی کرد و گفت: «برای مدتی که او بر سر تخت می‌ماند کافی است.» این خواب در نزد خانواده پیرنیا معروف و من از مشیرالدوله حسن پیرنیا و مرحوم اسحق خان مفخم الدوله، شوهرخانم، هم شنیده‌ام.^۴ منتهی در اوایل در خارج شهرتی نداشته و در خانواده مکتوم بوده است.^۵

مرحوم مستوفی همچنین در رابطه با تاج بر سر گذاشتند محمد علی شاه نوشته است: ... در روز تاجگذاری مشیرالدوله صدراعظم که می‌خواست تاج بر سر گذارد، پیرمرد توجه نکرده تاج را پیش و پس بر سر او گذاشته بود که بعد خود شاه متوجه شده تاج را برگردانده به سر خود گذاشت. این تاجگذاری به واسطه همین سهو، در نظر عامه خوش یمن نیامد.^۶

مرحوم نظام‌الاسلام کرمانی شرح این ماجرا را مشرح‌تر ذکر کرده است: شاهنشاه ایرانیان پا به پله تخت گذارده صدراعظم تاج شاهی را به دست گرفته بر سر شاه گذارد. روی تاج به طرف صدراعظم بود، به همان طور بر سر شاه گذارد و اعلیحضرت ملتفت شده تاج را به دست خود گردانید و فرمود: جناب صدراعظم تاج خیلی سنگین است، سنگینی او مرا صدمه می‌زند. صدراعظم عرض کرد قربان باید متحمل این بار سنگین شوید و طاقت آورید. فوراً بنای موزیک گذارده شلیک توب به عدد سن شاه که سی و هشت سال باشد گردند.

برحسب میمنت عدد صد و ده بقیه را شلیک کردند تا عدد صد و ده تکمیل شده علماء و سفرا و وزراء تمام ایستاده تبریک عرض کردند. به واسطه این که تاج را وارونه گذارند انقلابی در آتیه پدید خواهد آمد. لکن خود اعلیحضرت اصلاح خواهد کرد و به دست شخص شاه انقلابات اصلاح خواهد شد. دیگر آن که امر سلطنت ایران خیلی سنگین خواهد شد که اعلیحضرت از تحمل آن به زحمت خواهد افتاد. مجملأ عموم اهالی ایران و خصوص اهالی تهران خورستند و خرم گردیده.^۷

۴. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۱۷۰.

۵. همانجا

۶. محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۶۵.



محمدعلی شاه قاجار

الف. وقایع مهم تهران در دوره محمدعلی‌شاه

● نفرت‌انگیز ترین توطنۀ محمدعلی‌شاه علیه مشروطیت

چند سند تاریخی موجود حکایت از آن دارد که محمدعلی‌شاه قاجار مصمم بوده است با اخذ نوشتۀ ای از دکتر خلیل‌خان ثقیه اعلم‌الدوله پزشک مظفرالدین‌شاه مبنی بر این که شاه هنگام صدور دستخط مشروطیت در حال طبیعی نبوده و امضای او مخدوش است این فرمان را باطل اعلام کند. دریکی از این استاد خطاب به اعلم‌الدوله نوشتۀ است:

حوالی

السلطان محمدعلی‌شاه قاجار

خیلی محترمانه است

دکتر اعلم‌الدوله با آن که خدمات شما نسبت به شاه مرحوم شایان قدردانی است جای تأسف است که در ایام اخیر وظيفة نوکری خودتان را انجام نداده‌اید و تحت تأثیر عواملی قرارگرفته‌اید که در نظر ما پستدیده نبود، صدور دستخط مشروطیت با آن که شاه مرحوم در حال طبیعی نبوده‌اند به حکم وجودان از طرف شما باید ممانعت به عمل می‌آمد، حال برای جبران قصور که از خانزاد خودمان توقع نداریم انتظار داریم به صراحة بنویسید که امضای شاه پدرمان در روزهای آخر حیات مخدوش و در حال عادی نبوده‌اند تا حقیقت مکشوف شود و این خدمت بزرگ شما منظور ما خواهد بود صحیح است.^۷

سند دیگر خطاب به شاهزاده شعاع‌السلطنه چنین است:

حوالی

السلطان محمدعلی‌شاه قاجار

شاهزاده شعاع‌السلطنه

فرمایشی که به شما فرمودیم نتیجه آن معلوم نگردید و اعلم‌الدوله گویا نمک‌بحرامی می‌کند مجدداً از قول ما به او اطلاع بدھید که چنانچه همان‌طوری که فرموده‌ایم کاغذ را نتویسید شدیداً تنبیه خواهد شد خود شما آدم پشت گوش فراخی هستید فرمودیم دو ساعت جواب بیاورید دو ساعت دو روز شده چون موضوع فوریت دارد فوراً نتیجه اقدامات اعلم‌الدوله را معلوم کنید، خدا شاهد است چنانچه اقدام نکند و نتویسید و شهادت ندهد و کنمان نماید شدیداً تنبیه خواهد شد.^۸

۷. ضمیمه ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ص. ۲۷۷.

۸. همانجا

و در سند دیگر خطاب به مختارالدوله می‌نویسد:

حوالی

السلطان محمدعلی شاه قاجار

مختارالدوله

سه روز قبل به اعلم‌الدوله امر فرمودیم و پیغام فرستادیم وضع خرابی و
حالت بحرانی پدر بزرگوارمان را تصدیق کنده به واسطه مرض سخت از
مفاد مکتوبات اخیر پایان عمر استحضار حاصل نمی‌فرمودند، به کامران میزا
دستورات لازم دادم که نوشته را بگیرد هنوز جواب نداده و خودش هم
شرفیاب نشده است فوراً او را ملاقات کن و با تشویق و تهدید هر طوری که
صلاح می‌دانی نوشته را بگیر که خیلی مورد حاجت است گویا تحت تأثیر
معاندین بی‌حیا واقع شده می‌خواهد نمک‌بحرامی کند مراقب باش و او را
وادر کن امری که فرمودیم اجرانماید.^۹

مرحوم اعلم‌الدوله نیز در شرح این ماجرا چنین نوشته است:

... یک دو هفته بعد از مردن شاه به شعاع‌السلطنه گفته بود اعلم‌الدوله را
مخصوصاً برو ملاقات بکن و به او بگو چرا به درخانه نمی‌آیی تو پیش من
همان مقامی را داری که پیش پدرم داشتی البته بیا و در دفعه اولی که
شرفیاب می‌شوی کاغذی را به شرح ذیل حاضر کرده همراه خود خواهی
آورد و آن کاغذ را محترمانه تهیه نموده تقدیم حضور شاه می‌کنی. کاغذ این
است. باید شرحی خودت در متن بنویسی که مظفرالدین شاه آن وقتی که در
ایام نوروز به باغ شاه رفت و در آنجا سکته نموده مبتلا به فلجه شد و بعد فلجه
او را من در مدت تابستان معالجه کردم مشاعرش از آن روز به بعد مختل
شده بود و تا وقت مردن عقل پابرجایی نداشت و آن وقت حاشیه آن کاغذ را
می‌دهی اطبای فرنگی و ایرانی که شاه را دیده بودند و او را معالجه
می‌کردند مثلاً دکتر لندلی و نظام‌الاطباء تصدیق نوشته آن کاغذ را برای من
می‌آوری.

وقتی که شعاع‌السلطنه منزل من آمد و پیغام شاه را مطابق تفصیل فوق به من
ابلاغ نمود اول حرفی که به او زدم این بود که آیا شما که شعاع‌السلطنه
هستید اگر فرضاً به جای من بودید در این موقع چه می‌کردید، آیا می‌نوشتید

که پدرتان سفیه شده بود؟ شاعرالسلطنه گفت برای من این موقع امتحان پیش نیامده و نمی‌دانم اگر در چنین موقعی واقع می‌شدم چه می‌کردم. آیا ممکن بود از هستی خود قطع نظر کرده چنین چیزی نویسم یا آن که به ملاحظه وضعیت زندگانی خود مجبوراً تن به قضا در داده و خود را حفظ کرده و این تصدیق را می‌نوشتم، حالا شما مختارید و عاقل درست فکر بکنید و هر قسم صلاح خودتان را می‌دانید رفتار بنمایید.

پس از کمی فکر به شاعرالسلطنه گفتم من حق واقع را می‌نویسم، به شاه عرض بکنید اعلم‌الدوله می‌گوید من فقط می‌توانم این مضمون را بنویسم و تقدیم بکنم. از اولین روزی که من مظفرالدین‌شاه را دیده و شناخته‌ام تا آخرین روزی که وفات نمود مشاعر او را یکسان دیدم و به هیچ‌وجه در او اخیر عمر تغییری در آن پیدا نشده بود. بدیهی است معنای این کلام آن بود که به شاه بگوییم اگر مظفرالدین‌شاه سفیه و دستخط مشروطیت را که می‌بل شما به لغو نمودن آن است از روی سفاهت داده و باطل است دستخط ولیعهدی شما نیز به همین قرار باطل است و اگر این صحیح است آن هم صحیح است.

شاعرالسلطنه گفت شوخی نکنیم جدی حرف بزنیم. گفتم بسیار خوب. گفت شاه را خودتان بهتر از همه می‌شناسید و می‌دانید که اگر تصدیق را نویسید او درباره شما چه‌ها خواهد کرد. گفتم پیه کینه‌ورزی او را تا آخرین نفس به تن مالیده‌ام و ممکن نیست یک کلمه دروغ بنویسم. مدتی با هم گفتگو کردیم و چون مقاومت مرا کاملاً یقین حاصل نمود در حین خدا حافظی و دست دادن فدایکاری مرا تقدیس نموده و با یک حالت تأثیر بسیار شدیدی مرا بوسید و رفت.

این بود سبب عده دشمنی محمدعلی‌شاه با من که در نتیجه ملک و اموال مرا ضبط نموده و بعد در صدد نابود کردن من برآمد ولی موفقیت نیافت...^{۱۰}

● برهم زدن جشن مدرسه سادات

در روز شنبه ۱۸ ذی‌حجّه ۱۳۲۴ ه.ق. طلاب مدرسه سپهسالار در یک اقدام غیرمنطقی و ناپسند به مدرسه سادات ریخته و مراسم عید غدیر خم را که در این مدرسه

جشن گرفته شده بود بر هم زدند و چند نفر از حضار از جمله وزیر علوم را نیز مضروب نمودند. نظام‌الاسلام کرمانی در گزارش این واقعه می‌نویسد:

در مدرسه شریفه سادات امروز جشن بزرگی بود ولی جناب آقاشیخ علی زرندی که از طلاب مدرسه سپهسالار و از ناطقین است جشن سادات را به هم زد و مجلس آنان را مکدر نمود. اگرچه باعث این حرکت آقاشیخ علی فقط غرض شخصی بود، که مشارایه با جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی مؤسس این مدرسه عداوت داشت، ولی بهانه عدم ترقی شاگردها بود بالاخره نزاع جزیی و ایراد در غیر موقع کلی شد. طلاب با چوب و چماق ریخته دو سه نفر را مشلّق نمودند و ضمناً بی احترامی به وزیر علوم، علاء‌الملک هم شد، که به علاوهٔ فحش و بدگفتن از او چند چوبی هم به سر وزیر علوم زدند. لکن مقصود طلاب جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بود که در اول امر فرار کرد و پنهان شد. چیزی که خیلی بد شد شکستن دل ذراوری رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه و‌آل‌ه بود و ترسیدن آنها به حدی که اطفال گریه می‌کردند و پناه به مهمانان و واردین می‌بردند. به هرجهت خیلی بد شد و کار به افتضاح کشید به طوری که بنده نگارنده خجالت می‌کشم که این واقعه را مشروحاً و مفصلأً بنگارم. باری وزیر علوم به شکایت رفت حضور شاهنشاه و اثری هم مرتقب بر آن نشد. زیرا جناب حجه‌الاسلام آقای آقاسیدعبدالله به ملاحظه طلاب مدرسه سپهسالار و بی‌میلی ایشان به جناب حاجی میرزا یحیی نگذارند که از آقاشیخ علی زرندی اهانتی شود و به طور مسامحه و مساطلله جواب دادند. آخر قرار شد که طرفین را صلح دهند و از این فاجعه واقعه عقبه نکردند.^{۱۱}

اما به طوری که مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی مؤسس این مدرسه می‌نویسد این فتنه سازماندهی شده بوده و با همکاری چند تن از اعضای مدرسه به مورد اجرا گذاشته شد:

... مخالفین معارفی که از پیش بوده‌اند و اگر بر عدد آنها افزوده نگشته باشد کاسته‌نشده، مستبدین از رجال دولت و روحانی نمایان نیز به واسطهٔ تندروی من در امور سیاسی ضدیت حاصل نموده مشروطه‌چیهای طمع کار هم نمی‌خواهند آزادی‌خواهان بی‌طعم را در برابر خود بیینند. آقاسیدعبدالله

۱۱. محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۷۸ - ۷۹.

بهبهانی و آقاسید محمد طباطبایی که اکنون خود را دو شاخص ملیون می‌دانند هر یک به عنایتی با نگارنده بی‌مهر می‌باشند. اگر محدودی مشروطه‌خواه حقیقی و معارف‌دوست واقعی وجود داشته باشد و سبک و رویه نگارنده را پسندد در اقلیت هستند و چندان کاری از آنها ساخته نیست. در این حال تردید دارم آیا جشن مدرسه سادات را منعقد سازم یا نه خصوصاً که داخله مدرسه هم آرام نیست و آتشهای مخالفتی از بعضی اعضای طمع کار در زیر خاکستر پنهان است.

میرزا محمود خان علامه‌الملک وزیر علوم اصرار دارد معمول همه ساله ترک نشود. میرزا علی‌بنی خان مستشار السلطان که یکی از معاونین مدرسه است مرا به انعقاد مجلس جشن تشویق می‌نماید امسال سال اول مدرسه است که مدرسه سادات به همت سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله دارای خانه ملکی شده و بر اعتبارش افزوده گشته. علیرضا خان عضدالملک رئیس قاجاریه یک قسمت از وسائل انعقاد این مجلس را فراهم می‌آورد و رجال دولت و ملت و معارف تهران به این جشن دعوت می‌شوند. جمعی از مهمانها وارد شده و بعضی در شرف وارد شدن هستند که یک دسته از اشرار طلبه‌نما که در مدرسه سپهسالار ناصری و دیگر مدارس منزل دارند ورود می‌نمایند در حالی که هر یک زیر عبا چوب و چماقی پنهان دارند.

سید ولی الله نام از معلمین مدرسه که در ظاهر از نزدیکان نگارنده است و در باطن همdest مخالفین، این جمع را رهبری نموده در موضع مختلف می‌نشاند. شاگردان مدرسه امتحان می‌دهند و گاهی خطابهای خوانده حاضرین را سرگرم می‌نمایند، اشخاصی که برای برهم زدن این مجلس آمده‌اند و از طرف معاندین نگارنده دستور العملها دارند به صدا درآمده می‌گویند اطفال در این مدرسه مظلوم هستند، کسی به آنها تاها نمی‌دهد. در این زمستان رنگ آتش راندیده‌اند، لباس ندارند، درس نمی‌خوانند، ایها انسان اگر شما مسلمانید به فکر رفع ظلم از ذاری پیغمبر خود بوده باشید. نگارنده می‌خواهد آنها را به نصیحت آرام کند ولی آرام نمی‌شوند. میرزا علی‌اکبر خان بهمن که جوان تحصیل کرده تربیت شده‌ای است برخاسته رویه شاگردان مدرسه نموده می‌گوید: آیا اظهارات این اشخاص صحیح است یا خیر؟ شاگردان جواب می‌دهند صحیح نیست بلکه همه‌چیز ما مرتب است و شکایتی نداریم.

سید محمد معلم ریاضی مدرسه که از تربیت یافتگان همین مدرسه است برخاسته رویه اشاره کرده می‌گوید شما گفتید معلمای مدرسه همه ناراضی هستند من یکی از معلمین هستم و هیچ نارضایی ندارم. اشاره با این دو جوان طرف شده از هرگونه فحاشی نسبت به آنها دریغ نمی‌دارند و در ضمن نسبتهای نامشروع به نگارنده می‌دهند. در این حال چوبها را از زیر عباها درآورده به قصد آزار من و کسانی که مرا حمایت می‌کنند از جا برمی‌خیزند. جوانهای تحصیل کرده به مدافعه قیام می‌کنند، نگارنده می‌بیند فتنه بزرگ می‌شود با جمعی از رجال دولت که نزدیک من نشسته‌اند از مدرسه خارج شده دستور می‌دهد شاگردان را مخصوص نموده مجلس را برهم زده به صدراعظم و وزراء و بعضی از سفراء که موعدند فوراً اطلاع بدھند به مجلس جشن نیایند.

پس از رفتن نگارنده علامه‌الملک وزیر علوم می‌رسد و می‌کوشد چند نفر طبله شرور را به مجازات برسانند. جوانان به عنوان حمایت از وزیر علوم اجماع کرده هر یک از اشاره به چنگ جمعی از آنان افتاده آنها را تأدیب می‌کنند و آن شب فتنه آرام می‌گیرد. فرادای آن روز وزیر علوم شرح قضیه را به طور راپورت نوشتند به هیئت ریسیه مجلس شورای ملی می‌فرستند و استعفای خود را نیز به ریسیه وزیر علوم نوشتند می‌نمایند. صدراعظم از جانب شاه استعفای وزیر علوم را نپذیرفته دستور می‌دهد اشاره را مجازات نمایند. از مجلس هم به وزیر علوم نوشتند می‌شود هر کس را مقصراً می‌دانند سیاست نمایید، و هم از طرف شاه و صدراعظم از نگارنده دلجویی می‌شود. از طرف دیگر طلاب شورو و جمعی از هم‌لباسان و هم‌صفتان آنها به دستوری که از مراکز استبدادی به آنها می‌رسد اجماع کرده سید و آخوند عمامه‌ها را به گردان انداخته و در کوچه و بازار طهران صدای والسلامه و اشریعته بلند نموده از هرگونه هتاكی نسبت به نگارنده دریغ نمی‌دارند و با این کیفیت به منزل آقاسید عبدالله بهبهانی رفته نزد او تظلم می‌نمایند. سید به یکی از آنها آهسته می‌گوید اجماعاً به مجلس بروید و هم به خانه آقاسید محمد طباطبایی رفته او را با خود همراه نمایید. اشاره به مجلس می‌روند کسی گوش به حرف آنها نمی‌دهد، چون که راپورت قضیه از پیش به مجلس داده شده. به خانه طباطبایی می‌روند سید به دو ملاحظه به آنها روی مخالف نشان می‌دهد، یکی آن که باطنًا با بهبهانی صفاتی ندارد و می‌داند تحریکات از اوست. دوم

آن که از پیش با نگارنده در کار مدرسه سادات کشمکشی نموده و نمی‌خواهد با آن سابقه دیگر در این کار دخالت کرده باشد، این است که اشرار طلبمنما را از خانه خود مأیوس بیرون می‌نماید. بعضی از معاندین دوست‌نما در صدد می‌شوند در خانه وزیر مخصوص حاکم طهران مجلس تحقیقی منعقد گشته به این قضیه در آنجا رسیدگی شود و مقصرين در آنجا مجازات شوند ولی نگارنده تعقیب نمودن مسئله را صلاح ندانسته و به اخراج نمودن یکی دو نفر از معلمین مدرسه که با مفسدین همدست یا محرك آنها شده‌اند قضیه را خاتمه داده آتش فتنه را فرونشاند.^{۱۲}

● بدینی نسبت به شاه و نآرامیهای تهران

با وجود آن‌که محمدعلی شاه نیز در هنگام توشیح قانون اساسی توسط مظفرالدین شاه بر آن صحنه گذاشته بود ولی اکثر آزادیخواهان می‌دانستند او کسی نیست که به مشروطیت وفادار بماند و بر سر قول خود باشد.

عدم دعوت از نمایندگان مجلس شورای ملی در مراسم تاجگذاری شاه آزادیخواهان را رنجانید و این عمل وی را تحقری به مشروطیت تلقی کردند. آنها مترصد فرصتی بودند تا بتوانند تضمینی از محمدعلی شاه دایر بر احترام به قانون اساسی و حکومت مشروطه اخذ نمایند. شروع اغتشاشات در تبریز و ورود وکلای آذربایجان به تهران کفه ترازوی مجلس را در رسیدن به حقوق قانونی سنگین تر کرد.

● وکلای آذربایجان در تهران

روز جمعه ۲۴ ذی‌حججه ۱۳۲۴ وکلای آذربایجان به تهران وارد شدند و با حضور آنها در مجلس، شور و اشتیاق انقلابی اهالی پایتخت فزونی گرفت. نظام‌الاسلام کرمانی در شرح وقایع روزهای جمعه تا دوشنبه که منجر به صدور دستخط محمدعلی شاه مبنی بر تصريح مشروطیت دولت ایران گردید می‌نویسد:

.۱۲. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۱۰ - ۱۱۲.

امروز وکلای آذربایجان وارد شدند، با این که هوا سرد و کوچه‌ها و خیابانها گل و برف می‌آمد، استقبال باشکوه به عمل آمد.... تخمیناً دویست الى سیصد کالسکه و درشكه از اعیان و تجار تا یک فرسنگی شهر به استقبال رفته بود، گاو و گوسفند زیادی تصدق کردند. با کمال شکوه وارد منزل حاجی محمد اسماعیل آقا تاجر تبریزی^{۱۳} شدند، از اکثر علماء و بزرگان دیدن کردند.

روز شنبه ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۴ - امروز در مجلس هیاهو و سخن از آذربایجان بود و در صحن و عمارت بهارستان جمعیت تماشایی زیاد بود خطابه‌هایی خواندند. فریاد زنده‌باد مشروطیت از عموم مردم بلند بود، گفتگوی وکلای ملت درخصوص مستدعیات اهالی آذربایجان بود، بعد مسئله نواقص قانون اساسی و متمم آن مطرح و مذاکره شد. پس از مباحثه زیاد گفتند اگر ما بخواهیم در تمام جزییات این امور مباحثه و مذاکره نموده و اخذ رأی کرده به اکثریت آراء تمام نماییم مدتی طول خواهد کشید و حال آن که فعلًا در آذربایجان انقلاب است يتحمل به واسطه طول مدت مفاسد بزرگ بروز نماید. بهتر است فهرست مطالب را به حضور همایونی عرضه داشت نماییم، تا این که دستخط مبارک در قبول مستدعیات آذربایجانی‌ها صادر شود و به آنها ابلاغ نماییم، تا یک درجه انقلاب رفع شود و اهالی آسوده شوند، آن وقت مفصلًا مطالب لازمه را مطرح مذاکره قرار داده تنقیح و تصحیح شود.

روز یکشنبه ۲۶ - امروز هم جمعیت در صحن عمارت بهارستان بی‌اندازه و هیاهو زیادتر از سابق است وکلاء ملت مطالب را به حضور همایونی عرضه نموده عضدالملک با حجج اسلام و مبعوثان ملت تا سه ساعت از شب گذشته با هم مذاکره می‌نمودند و مردم مانع بودند که مشارالیهم به خانه‌های خود بروند تا این که جانب مخبرالسلطنه که رفته بود به دریار بازگشته رقعه از صدراعظم آورد...^{۱۴} مرقوم داشته بود چند روزی تأمل نمایند که از روی دقت و بصیرت به آن مطالب مرور و تعمق شود البته تمام آنها انجام خواهد یافت. حجج اسلام مضمون رقعة صدراعظم را به مردم رسانیده خواهش نمودند تا فردا تأمل و صبر کنند که فردا سایر مقاصد را هم جواب خواهند گرفت. لذا

۱۳. معروف به حاج اسماعیل آقا مغازه.

۱۴. او در آن هنگام رابط دولت با مجلس بود. ر.ک: مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۴۴.

مردم متفرق شده و آقایان به منازل خود رفته باز هم تلگراف رمز از طرف
وکلاه به تبریز مخابره گردید.

روز دوشنبه ۲۷ ذیحجه‌الحرام - امروز از صبح مجلس فوق العاده منعقد
شده محض مذاکره در امر آذربایجان، بالاخره عرضه از طرف مجلس حضور
اعلیحضرت شهریاری عرض کردند که استدعا عوم ملت خاصه اهالی
آذربایجان از حضور مبارک این است اگرچه عقلای مملکت می‌دانند که بعد
از اعطای فرمان انعقاد مجلس شورای ملی، دولت علیه ایران جزء دول
مشروطه محسوب است ولکن عوام هنوز این معنی را نفهمیده‌اند. لذا
خواستاریم دستخط مبارک اعلیحضرت صادر شود بر این که اساس دولت
علیه ایران بر مشروطیت است الی آخره.^{۱۵}

مرحوم مخبر‌السلطنه درخصوص چگونگی تهیه عرضه مورد نظر می‌نویسد:
... به صنیع‌الدوله عرض کردم، کمیسیونی بکنید، چند نفری باشند درست
صحبت کنیم. در اطاق ریاست کمیسیونی شد، امین‌الضرب، تقی‌زاده،
مستشار‌الدوله را به خاطر دارم، گفتم در کارها تدبیر هم جایز است یا بیهوده
سر به دیوار باید زد؟ گفتند منکر ندارد، گفتم شرحی به مشیر‌الدوله بنویسید
که وکلا خوب می‌دانند که از آن روز که دستخط مظفرالدین‌شاه صادر شد
منظور ملت به عمل آمد، لکن به هیچ زبانی نمی‌توانیم این معنی را حالی
اهالی تبریز و اصفهان و غیره و غیره بکنیم، چهار ماده قانونی هم تصویب
کنید در اختصاص سلطنت ایران به شخص محمد‌علی‌شاه و استقرار و لیعهد
به موجب فرمان او، مشروطیت ایران و استقرار انجمنهای ولایتی، نامه
نوشته شد به خط مستشار‌الدوله، چهار ماده هم تصویب شد (در سلطنت
محمد‌علی‌شاه چند نوبت کار به تراشیدن کشید) اعلانی هم در تبریز از طرف
قنسولگری چاپ شده بود مشتمل بر دستخط مظفرالدین‌شاه و دستخطی از
محمد‌علی‌میرزا در تأیید دستخط شاه و اعلانی از طرف قنسولگری به این
که شاه مشروطه را به ملت مرحمت فرمودند، نسخه‌ای از آن اعلان نزد
وکلای آذربایجان بود، آن را هم ضمیمه کردم و گفتم دو ماده اول را رشوه
می‌دهم، سوم را می‌گیرم و چهارم را متعرض نمی‌شوم.^{۱۶}

۱۵. محمدبن‌علی نظام‌الاسلام کرمانی، ص. ۸۳ - ۸۴.

۱۶. مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۴۷.

متعاقب عریضه مجلس شورای ملی، عریضه‌ای تلگرافی از علماء اعلام تبریز به توسط حجج اسلام تهران به حضور محمدعلی شاه مخابره شد که در اصل جنبه اولتیماتوم داشت. نظام‌الاسلام کرمانی در این باره می‌نویسد:

جناب مخبر‌السلطنه حامل این عریضه شد و رفت بعد از نیم ساعت عریضه تلگرافی از علماء تبریز به توسط حجج اسلام طهران که حضور اعلیحضرت همایونی مخابره کرده بودند، رسید به این مضمون که بلوا و غوغای آذربایجان شدت نموده استدعای توجه مخصوص است و نیز تلگراف به مجلس و علماء تهران مخابره کرده بودند که اگر تا بیست و چهار ساعت مقاصد ایشان پذیرفته نشود آذربایجان از دیگر ممالک ایران مجزی خواهد شد و مستقلأً به اجرای تنفیذ قانون اساسی و سلطنت مشروطه خواهد پرداخت. حجج اسلام تهران که حاضر بودند فوراً عریضه عرض کرده و تلگرافات را لفأً حضور اعلیحضرت فرستاده و استدعای مجданه در بذل مرحمت نموده.

هیاهو و غوغای عمومی در این روز با کمال شدت بود، چنانچه حجج اسلام خواستند به منازل خود بروند، عموم عدالت‌خواهان و مشروطه‌طلبان ممانعت نمودند که تمام امیدواری و اطمینان ما شماها که مؤسس این مجلس هستید می‌باشد، نخواهیم گذاشت بروید تا جواب بیاید. آقایان هم مراجعت نموده متوقف شدند.^{۱۷}

مرحوم کسری نیز درخصوص گسترده‌گی دامنه اعتراضات مردم تهران و تبریز در

این روز می‌نویسد:

امروز هم تهرانیان در بهارستان انبوه می‌بودند و شور و خروش نشان می‌دادند. از آن سوی در تبریز امروز خشم مردم بیشتر گردیده و گفتگوی از آن می‌رفت که قورخانه را به دست گیرند و تفنگها را بیرون آورده به مجاهدان بخشند. واعظان باز به آرام گردانیدن مردم کوشیدند، شاگردان دستانها آمده و چون در حیاط جا باز نبود به روی پشت‌بام رده‌کشیده سرود می‌خوانندند:

۱۷. محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۸۴ - ۸۵

آه ای آزادگان از دست استبداد داد خاتمان شش هزاران ساله را بر باد داد
 یکنفر کز مادرش هنگام زاد آزاد زاد بهرچه خود را بدست جور استبداد داد
 هردم از هر گوشه‌ای می‌آید این فریاد یاد آه ای آزادگان از دست استبداد داد
 خاتمان شش هزاران ساله را بریاد داد^{۱۸}

● در دربار چه می‌گذشت

مرحوم مخبرالسلطنه آن دقایق و لحظات حساس و پُرالتهاب را چنین روایت کرد

است:

آمدم به درب خانه، نامه مجلس را دادم به مشیرالدوله گفت خودت ببر، گفتم
 چه کارهای پادوی هستم به ذوق خود، حشمتالدوله^{۱۹} حامل شد.
 مشیرالدوله احضار شد، مرد خوب لازم نیست مرد میدان هم باشد، چیزی
 نگذشت من هم احضار شدم، شاه در تالار برلیان جلو درب اطاق عاج روی
 صندلی جلوس فرموده‌اند، عضدالملک و مشیرالدوله روی زمین، مقابل شاه
 میز کوچکی فی‌ماهین است، شاه غصب‌آلود فرمودند مطلب چیست؟ عرض
 کردم شرحی است که به صدراعظم نوشته‌اند، فرمودند مشروطه در دستخط
 شاه و من نیست. عرض کردم مبلغ الطاف ملوکانه به ملت مؤده داده است که
 شاه مرکب راهوار خوش‌نشانی به رعایای خود مرحومت فرمودند.^{۲۰} ملت
 می‌بیند اسب‌عربی خوبی است، اما نباید به آن اسب گفت، فرمودند مشروطه
 چه لزوم مشروعه باشد. عرض کردم مشروعه اختیار به دست آخوندها
 می‌دهد، عضدالملک گفت صحیح عرض می‌کند. فرمودند کنستیتوسیون^{۲۱}
 باشد، عرض کردم لفظ فرنگی و شامل شرایطی است که اسباب زحمت
 خواهد شد، باز عضدالملک گفت صحیح عرض می‌کند. فرمودند پس چه
 بایست کرد؟ عرض کردم هیچ کار تازه نبایست کرد، دستخط بفرمایید همان
 روز که فرمان شاه مرحوم صادر شد مملکت ایران در عداد ممالک مشروطه

۱۸. احمد کسری، تاریخ مشروطه ایران، ص. ۲۲۲.

۱۹. یحیی والاتبار ریس دفتر محمدعلی شاه.

۲۰. مرحوم مخبرالسلطنه همچنین می‌نویسد: انصافاً اواخر دیدیم که چندان راهوار هم نبود بلکه از
 وسط راه چموش می‌نمود.

درآمد. متنهای لازم است در اطراف مسأله دقت بشود، باز عضدالملک گفت صحیح عرض می‌کند. کاغذ و قلم را به من دادند که بنویس، عضدالملک عرض کرد اجازه بدهید در اطاق دیگر دستخط درست تنظیم شود، به عرض برسد. این قسمت را مشیرالدوله وظیفه داشت. به عرض برساند، ناظم خلوت احضار شد فرمودند در آن اطاق کسی نباشد. آمدیم به پیش اطاقی. عضدالملک که رئیس قاجاریه و مردمی معمر و بامتنانت است به من گفت تو

کیستی؟ کجا بودی؟ چرا من تو را ندیده‌ام، بیا دهانت را ببوسم. دستخط را مسوده کردم، حشمت‌الدوله پاک‌نویس کرد، به حضور بردم، مسوده مرا گرفتند در کیف گذارند، پاک‌نویس را صحه فرمودند، در مراجعت من فرمودند باز فردا بیا چیز دیگر بخواه، عرض شد ملت فرزندان شاهنده، فرزند هر روز از پدرش تمنای دارد. تعظیم کردم و مرخص شدم.

در صحن مجلس ازدحامی است، همه منتظر، برف هم می‌آید اما مجلس حضور شاه خیلی گرم بود. هر کس از نتیجه می‌پرسید، من هیچ نمی‌گویم، یکی فریاد کرد از رویتیش پیداست که کاری کرده است. دستخط را در مجلس دادم به سید عبدالله، قدری تاریک بود، داد به من که خودت بخوان، یکی لاله گرفت خواندم. تمام که شد دستخط از دست من بیرون رفت. سعدالدوله بالای سر من ایستاده بود دستخط را گرفت برد به سرسرای مجلس برای حضار خواند، میرزا محسن مرا ملامت کرد که کار را تو کرده‌ای چرا دیگری به خرج مردم بدهد، گفتم دستخط اهمیت داشت خواندنش چه اهمیت دارد. مرا به سرسرابرد که چیزی بگویم، چه بگویم که به کسی برخورد، گفتم علماء، وزراء و کلا در خدمت ملت خودداری ندارند، اگر در این امر تعویقی می‌شود لازمه حسن تدارک است، گوشها باید حاضر بشود و هنوز حاضر نیست، جهانگیرخان مدیر صوراً سرافیل فریاد کرد که ما هم در همین تدارکیم، دیگر نگفتم اما گوشها را پاره نباید کرد.

اشکال بزرگ شناختن وکلا بود، معنی مشروطه را صد نود نمی‌دانستند، به حرفاًی رنگین خصوصاً قدری با حرارت توجهی بود، اکثر صلاح شخصی را بر صلاح مملکت ترجیح می‌دادند، بین وکلای اصناف اذهان صاف‌تر و اغراض کمتر بود، تجربه معلوم کرد آن که بیشتر برخلاف دولت در نطق‌ها حرارت به خرج می‌دهد شبها درباریان را ملاقات کرده است یا ظل‌السلطان را، هر یک به دول اجنبی بیشتر حمله می‌آورند سرسبردۀ سفارتی هستند،

تدبیر این بود که مجلس را در انتظار از صورت معقولیت بیندازند و مضر به حال مملکت جلوه بدھند، بالاخره بگویند مملکت حاضر نیست و رشته را پاره کنند، حرف حساب محتاج به التهاب نیست...^{۲۲}

دستخط صادره از سوی محمدعلی شاه دایر بر تصريح مشروطیت دولت ایران چنین

است:

جناب اشرف صدراعظم سبقاً هم دستخط فرموده بودیم که نیات مقدسه ما در توجه به اجرای اصول قوانین اساسی که ا مضاء آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم اناوارالله برهانه گرفتیم، بیش از این است که ملت بتواند تصور کند و این بدیهی است از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور اناوارالله برهانه، شرف صدور یافت و امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستی توسيعون به شمار می آید. متنه ملاحظه که دولت داشته این بوده است که قوانین لازمه برای انتظام وزارتتخانه ها و دوایر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آن وقت به موقع اجرا گذارده شود. عین این دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالى و به مجلس شورای ملی ابلاغ نماید.

^{۲۳} ۱۳۲۴ ذیحجه ۲۷

● مخالفت روحانیون با مجلس

با آغاز ماه محرم ۱۳۲۵ و برگزاری مجالس سوگواری در تهران، برخی روضه خوانها به بدگویی از مشروطه و مجلس پرداختند.

یکی از آنها سیداکبرشاه اشرف الواقعین بود که ابتدا از سید عبدالله بهبهانی و طباطبایی طرفداری و آنها را در تحصن در حضرت عبدالعظيم همراهمی نموده بود. پس از بازگشت از حضرت عبدالعظيم چون از پولهایی که برای بهبهانی و طباطبایی فرستاده شد تنها بیست و پنج تومان به او رسید آزرده شد و از آنها جدا گردید. روحانی مخالف

.۲۲. مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۴۷ - ۱۴۸.

.۲۳. ر.ک: همان، ص. ۱۴۹.

دیگر شیخ زین الدین زنجانی بود که با طلاب مدرسه صدر که زیربار ریاست او نمی‌رفتند دشمنی داشت.

این دو نفر آفاسید محمد مجتبه پسر آفاسید علی اکبر تفرشی را فربیب داده و او را علم نموده، آفاسید محمد هم که تازه از عتبات آمده و کسی را در اطراف خود ندارد و مستند پدرش از دست رفته بود، خصوص موقوفه بسیاری که در تصرف مرحوم آقا سید علی اکبر بود در دست آقای بهبهانی افتاده، لذا در مقام مخالفت برآمد که بلکه به این وسیله مشهور و معروف گردد. علی‌هذا در خانه آفاسید محمد چادر زده و مجلس روپه برپا شد. سیداکبرشاه در بالای منبر شروع به پاره‌ای مزخرفات نموده شیخ زین الدین زنجانی هم در پای منبر بعضی از طلاب را آوردۀ از او حمایت می‌نمود.

روز ششم محرم در آن مجلس وقتی سیداکبرشاه اشرف‌الواعظین نسبت به علماء اعلام و وكلای ملت هتاکی و فحاشی می‌نماید با اعتراض طبله جوانی به نام سید رفیع رویه‌رو می‌شود. شیخ زین الدین و آفاسید محمد که از پیش تهیه خود را دیده بودند سید رفیع را کتنک می‌زنند و در این بین جمعی از هواخواهان عدالت به حمایت آفاسید رفیع برآمده نزاع سخت می‌شود و فتنه بالا می‌گیرد.^{۲۴} روزنامه مجلس در رابطه با این مخالفتها و هتاکی‌ها چنین نوشتۀ است:

چندی است که جماعتی از متواتعاظان خانمان سوخته و متعالمان دین به دنیا فروخته در منابر و محافل سوء‌ادب نسبت به مجلس شورای ملی و نکوشش حامیان دین و وطن را وسیله شهرت خود دانسته (مانند کسی که برای شناسایی و اشتهرار خود چاه زمزم را ملوث کرد...) همواره خرافات به قالب زده و به اصطلاح ادبی عهد قدیم (ژاژ می‌خاید) و از آنجایی که به قول جمهور (دریا به دهان... آلوده نمی‌شود) حامیان ملت غرا تعرض به این گمنامان را مادون مناعت قدر و جلالت شان (مجلس محترم) می‌دانند اعتنایی به کلمات آنان ننموده و جواب ابلهان را به سکوت محول ساخته. قضا را این عدم اعتماء اسباب تجری آنان گشته و بی‌اندازه از حدود خود

۲۴. ر.ک: محمد بن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ص. ۸۸ - ۸۹، ۹۳؛ احمد کسری، تاریخ مشروطه ایران،

ص. ۲۲۴ - ۲۲۶.

تجاوز کرده‌اند. چنانچه از اول عاشرما یکی از ایشان که معروف به سیداکبرشاه و ملقب به اشرف‌الواعظین است همه روزه در منابر و مجتمع زیان‌گستاخی نسبت به علماء اعلام و مؤسسین مجلس مقدس گشوده عجب این است که به این مقدار اکتفاء ننموده نسبت به مجلس ملی که حافظ نام و ناموس دولت و ملت است جسارت‌ها کرده و کار به جایی رسانیده است که در روز سه‌شنبه ششم شهر حال (دیروز) در مجمع روضه‌خوانی آقاسید محمد پسر آقاسید علی‌اکبر مجتهد طاب ثراه از کثرت ناهنجارگویی مومی‌الیه یکی از سادات غیور و حامیان وطن به معاونت بعضی از ملت خواهان از در اعتراض برآمده است که چرا باید در محضر آقازاده... این صحبت‌های خلاف قاعده عنوان شود. شیخ زین‌الدین زنجانی در مقام عتاب برآمده است و اجامره و اویاش تبعه خود را به اذیت او برانگیخته است. جمعی از طلاب مدرسه حاجی ابوالحسن به حمایت سید‌بُرآمده و مورد هنگ واقع شدند. فعلًاً به واسطه این اوضاع تمام طلاب و تجار و اصناف در محضر حجج اسلامیه خاصه خانه آقاسید عبدالله مجتهد شاکی و متضلمند که باید اشخاص مزبور به سزای خود برسند.^{۲۵}

روز جمعه نهم محرم ۱۳۲۵ سه نفر روحانیون مخالف به قصد تحصین عازم حضرت عبدالعظیم شدند. ناظم‌الاسلام کرمانی درباره دستهای پنهان پشت پرده این ماجرا می‌نویسد:

... شیخ زین‌الدین زنجانی و سیداکبر روضه‌خوان و آقاسید محمد تفرشی رفته به حضرت عبدالعظیم، جمعی از اویاش هم با آنها همدست شده از طرف حکومت تهران پولی به آنها داده شده است و آشکارا مخالفت ملت و هوایان معدلت را می‌نمایند ولی حجج اسلام و مؤسسین مشروطیت اعتنایی به آنها نمی‌کنند و اگر پولی به این سه نفر می‌رسید هرگز به این کار اقدام نمی‌کردند.^{۲۶}

روز جمعه ۱۶ محرم از طرف وزیر مخصوص حاکم تهران سیصد تومن برای متحصّنین فرستاده شد، اما عکس‌العملی از طرف بهبهانی و طباطبایی ملاحظه نگردید، اما برخی

.۲۵. مجلس، ۱ (۴۲) هفتم محرم ۱۳۲۵.

.۲۶. محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۹۶.

از طرفداران مشروطه دست به اقدامی زندن که می‌توانست موجبات درگیریهای را در تهران فراهم نماید. نظام‌الاسلام کرمانی در این خصوص نوشته است:

روز شنبه ۱۷ محرم... در تهران بعضی از هواخواهان عدالت اطفال را محرك گشته سگها را رسیمان به گردن در کوچه و بازار می‌گردانند در حالی که ورقه‌ای به گردن سگ آویخته شده و برآن نوشته شده است ما مشروطه نمی‌خواهیم و اطفال سگها را می‌زنند و می‌گویند ای دشمنان مجلس و مشروطیت، اگرچه این کار در نظر چیزی نیست لکن موجب غیظ و عداوت مستبدین خواهد شد و شاید باعث فتنه هم بشود.^{۲۷}

روحانیون متحصن در حضرت عبدالعظیم با وجود کمکهای مالی مخالفین توانستند بیش از هفتاد تا هشتاد نفر را به دور خود گردآورند و سرانجام پس از سه هفته تحصن بی‌نتیجه در روز دوشنبه ۲۲ محرم با نوشتن عربیضه زیر به مجلس اظهار پشمیمانی و تظلم نمودند.

حضور حجج اسلام و وکلاء عظام و عموم مسلمین دارالخلافه، به تمام قسمهای مشروعه سوگند یاد می‌کنیم که ما از اول خدیت با مجلس شورای اسلامی نداشته و نداریم، اگر بیش از سایرین طالب نباشیم کمتر نیستیم و هیچ وقت طالب نبوده و نیستیم بلکه نهایت جدو جهد به جهت ترویج اسلام داریم و ابدأ اکراهی از مجلس نداریم و آنچه نسبت خدیت به ما بدهند کذب و افتراست. مسلم است علماء و مسلمین متفق شدند که مجلس معدلت منعقد و همیشه مترصد احکام این مجلس باشند، متنهای ما هم تظلمی داریم از طرف ملت و دولت در صدد دادخواهی برآیند اظهار نماییم.^{۲۸}

با قبول این عربیضه متحصنین به تهران بازگشتند و ظاهراً به اختلافات خاتمه داده شد.

● مخالفت محمدعلی شاه با حکومت مشروطه

محمدعلی شاه علی رغم صدور دستخخط در تصریح مشروطیت دولت ایران عملأ

.۲۷. همان، ص. ۹۹.

.۲۸. همان، ص. ۱۰۲.

در صدد برانداختن این نظام قانونی برآمد. حاج میرزا یحیی دولت آبادی درخصوص این اقدام شاه می‌نویسد:

محمدعلی شاه از ابتدای سلطنت بزرگتر همی که دارد اینست که خود را از قید و بند مشروطیت که قهراً اختیارات و عایدات او را محدود خواهد ساخت رهایی بخشد. رجال درباری هم به همراهی کهنه پرستان از اعیان و اشراف و شاهزادگان و روحانی نمایان هرچه بتوانند او را تشویق می‌کنند که بساط تازه را برچینند و نگذارد تغییری در اوضاع دولت و سلطنت حاصل گردد ولیکن بدیهی است که این کار آسانی نمی‌باشد، اگرچه بی خبرتی و کم تجربتی مجلسیان تا یک اندازه مشکلات مخالفت با مجلس را کم می‌کند و روزبه روز بر مخالفین مجلس افزوده می‌شود...

محمدعلی شاه با این که طبعاً در مخالفت با حکومت ملی محتاج به مشوق نمی‌باشد، یعنی به قدر حاجت مشوق باطنی در وجود خودش موجود است با وجود این دو مشوق داخلی و خارجی هم او را در مخالفت نمودن با اساس مشروطیت ترغیب می‌نماید.

... نظریه اختلاف شدید روس و انگلیس در انتخاب حکومت ملی به تقویت انگلیسیان، روسها سخت رنجیده خاطر شده‌اند و به واسطه دستهای خود که در اطراف شاه دارند که از همه معتبرتر شاپشاں نام است که معلم زبان روسی شاه است دقیقه‌ای در اغواه نمودن شاه بر ضد مشروطیت فروگذار نمی‌نماید و به طور کلی به او دستور می‌دهند که در ظاهر با مجلسیان مماشات نماید و در باطن عملیات قانونی آنها را بی‌اجرا بگذارد و در انقلاب بلاد و اغتشاش حواس ملیون به هر وسیله که ممکن باشد کوتاهی نکند تا بشود انگلیسها را قانع کرده حمایت خود را از ملیون سلب نمایند و در تغییر اساس حکومت ملی نورس ایران رضایت داده مقصود شاه حاصل گردد.

و اما انگلیسیان مقصود عده‌ای که در مساعدت با تبدیل اساس حکومت داشته‌اند دو چیز بوده است؛ یکی مقدمه و دیگری ذی المقدمه اما مقدمه... آن که محمدعلی میرزا و لیعهد با روابط خصوصی که با روس دارد و ممکن است به محض رسیدن به سلطنت امتیازاتی سرّاً به روسها بدهد که برای سیاست انگلیس بی‌نهایت خطروناک باشد، درین صورت باید پیش از رسیدن او به سلطنت اختیارات او محدود گردد، این مقدمه را حاصل کرده به مقصود خود رسیده‌اند. اما ذی المقدمه به واسطه مأیوس شدن روسها از این که به

وسیله دوستی با شاه به مقاصد خود برسند حاضر گردند با انگلیس راجع به تبت و نقاط دیگر که لازم می‌دانند معاهده تازه‌ای بینند. پس از فراغت از انجام مقدمه بی‌فاصله به گرفتن ذی‌المقدمه اقدام نموده به زودی موفق می‌گردند کار معاهده را انجام بدتهند، روسها به شاه امیدواری می‌دهند که پس از اتمام کار معاهده محذور برهم زدن اساس مشروطیت ایران ضعیف خواهد شد...^{۲۹}

و اما سیاست داخلی شاه و مجلس که روزیه روز کسب شدت کرده بر مخالفت باطنی شاه و یک قسمت مهم ملت با مجلس و مخالفت مجلس و ملیون با شاه و طرفداران او می‌شود از این قرار است: اول خلف از طرف شاه و موافقین او - شاه شخصاً با مجلس و مشروطه مخالف است، اطرافیان او هم این مطلب را می‌دانند و هرجه می‌توانند در عالم مزاج‌گویی و تملق‌سرایی که شیوه درباریانست، از اوضاع مشروطه بدگویی نموده خاطر او را بیشتر متوجه مخالفت می‌نمایند.

رجال درباری اکنون سه طایفه‌اند، اول رجال دربار ناصری که در میان آنها مخالف با حکومت ملی بیش از موافق است و شاهزاده کامران‌میرزا عموم و پدرزن شاه در رأس آنها واقع است...

طایفه دوم از رجال درباری درباریان مظفرالدین شاه هستند از قبیل عین‌الدوله و امیریهادر جنگ - حاجب‌الدوله - امیرخان سردار و امثال اینها

۲۹. این قرارداد در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۰۷ برابر با ۸ شهریور ۱۲۸۶ / ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ به امضاء طرفین رسید. به موجب این قرارداد ایران به سه منطقه به شرح زیر تقسیم شد:
الف. منطقه نفوذ روس در شمال خطی که از خواوف واقع در مرز ایران، افغانستان و ترکمنستان به خط مستقیم به یزد و قصرشیرین می‌پیوست.
ب. منطقه نفوذ انگلیس در جنوب و شرق خطی که از فاذیک در مرز افغانستان به شمال بیرون گشتند و کرمان و بندرعباس می‌پیوست.
ج. منطقه بیطرف در حد فاصل دو منطقه فوق.

ایرج‌میرزا جلال‌الممالک در رابطه با این قرارداد قطمه زیرا را سروده است:

گفتند که انگلیس با روس	عهدی کردست است تازه امسال
تا در پلیک هم در ایران	زین پس نکنند هیچ اخلاق
افسوس که کافیان این ملک	بنشسته و فارغند از این حال
کز صلح میان گریه و موش	بریاد رود دکان بقال

که اساساً در زمان مظفرالدین شاه مخالف مشروطه بوده‌اند، اکنون هم تغییر عقیده نداده‌اند و در مخالفت با این اساس و تقرب جستن به شاه در اظهار مخالفت با ملیون امت مستقلی هستند.

طایفه سوم درباریان و خلوتیان شخصی محمدعلی شاه می‌باشند که از هر نقطه نظر باشد در عالم چاکری با آنچه و لینعمت آنها با آن مخالف است موافق نمی‌باشند...

در میانه رجال ناصری یکنفر پیش افتاده و خود را به شاه نزدیک نموده و عده‌های مسرت آمیز به شاه می‌دهد و از جمله و عده‌ها یکی جلب کردن قلب ملیون است به طرف خود و حاضر نمودن روسا و کارکنان آنها به حسن موافقت با شاه و برهمزدن اساس مشروطیت به دست خود آن جماعت و آن شخص غلامحسین خان غفاری وزیر مخصوص است.

اکنون لازم است یک مرکز مخالفت مهم دیگر را که تأثیر آن در تشویق شاه بر ضد ملیون کمتر از تأثیر مخالفت سه طایفه مزبور از رجال دولت نیست در مدنظر بگیریم.

آن مرکز مهم هیئت روحانیون و روحانی نمایان مخالف مشروطیت و یا مخالف روحانیان موافق مشروطیت می‌باشد که در رأس آنها... حاج شیخ فضل الله نوری و جمعی دیگر از قبیل سیدعلی آقا یزدی که طرف توجه شاه و حرمسرای او است و از تبریز به تهران آمده در دربار مقام و نفوذی دارا می‌باشند...

شاه در میان تمام تکیه‌گاههای داخلی خود به این هیئت بیشتر تکیه داده تصور می‌کند این هیئت می‌تواند مشروطه را نامشروع بخواند و از راه دیانت و اسلامیت آن را لغو سازند...^{۳۰}

● غوغای متمم قانون اساسی در تهران

در چنین اوضاع و احوالی مجلس شورای ملی نیز خود را برای ایفای نقش اساسی تری در اداره کشور آماده می‌کرد. دکتر یرواند آبراهامیان درباره ترکیب نمایندگان نخستین دوره مجلس شورای ملی می‌نویسد:

۳۰. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۹۹ - ۱۰۵.

همان طور که انتظار می‌رفت نقش مهم طبقه متوسط سنتی در ترکیب اجتماعی مجلس انعکاس یافته بود: ۲۶٪ نمایندگان رؤسای اصناف، ۲۰٪ روحانیون و ۱۵٪ از تجار بودند. سیمای مجلس نیز چنانچه انتظار می‌رفت در سه مسلک وسیع اما مشخص که به تدریج به وجود آمد، یعنی سلطنت طلبان (مستبدها)، میانه‌روها (معتدلها) و لیبرالها (آزادیخواهها) نمایان بودند.

مستبدها که تعدادشان کم بود و محبوبیتی در مجلس نداشتند، مایل نبودند در مذاکرات شرکت جویند و اغلب از میان شاهزادگان، اعیان و ملاکان انتخاب می‌شدند.

معتدلها که اکثریت مجلس را تشکیل می‌دادند، تحت رهبری دو تاجر متمول بودند، محمدعلی شالفروش، پیشاوهنگ راهپیمایی آرام به حضرت عبدالعظیم در خرداد ۱۲۸۴^{۳۱} و امین‌الضرب اجاره‌دار سابق ضرابخانه سلطنتی و تأمین‌کننده اصلی هزینه‌بست‌نشینی در سفارت انگلیس که با وجود اخاذیهای فاحش ناصرالدین‌شاه هنوز یکی از ثروتمندترین ایرانیان بود. معتدلها همچنین از حمایت ارزشمند طباطبایی و بهبهانی که هرچند عملاً نماینده نبودند اما اغلب در مذاکرات مجلس حضور می‌یافتند، برخوردار بودند.

در حالی که معتدلها عمدتاً از جانب طبقه متوسط حمایت می‌شدند، آزادیخواهان غالباً روشنفکران را نمایندگی می‌کردند. آنان به رهبری تقی‌زاده از تبریز و یحیی اسکندری^{۳۲} از تهران مدافع اصلاحات وسیع اجتماعی و اقتصادی پا به پای اصلاحات سیاسی بودند. اغلب بیست و یک نماینده آنان به کمیة انقلابی، جامع آدمیت یا گنجینه فنون تعلق داشتند... آزادیخواهان کمیود کلی خود را با کیفیت جبران می‌کردند؛ زیرا عزم‌شان در تدوین مشروطیتی مکتوب و اطلاع‌شان از نظامهای پارلمانی غرب به قول ادوارد براون آنان را چاشنی مجلس کرده بود. اگرچه آزادیخواهان به اصلاحات وسیع، حتی اصلاحات غیرمذهبی، امید داشتند، با این حال در رادیکالیسم خود ملایمت به خرج می‌دادند...^{۳۳}

۳۱. ربیع‌الثانی ۱۳۲۳ ه.ق.

۳۲. یحیی‌مرزا اسکندری پدر ایرج اسکندری از رهبران حزب توده ایران بود.

۳۳. برواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷)، ص. ۸۰ - ۸۱.

یکی از مشکلات مجلس، نوافع قانون اساسی بود که در ۵۱ ماده به امضاء مظفرالدین شاه رسیده بود. در این قانون از وظایف مردم نسبت به دولت و وظایف دولت نسبت به مردم سخنی نرفته بود. بنابراین مجلس کمیسیونی را مأمور تهیه متمم قانون اساسی کرد.

● سازش شیخ فضل الله نوری با مشروطه طلبان

با تشکیل کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی شیخ فضل الله نوری به قصد اعمال نظر در تهیه این قانون با انجام تمهداتی چند خود را به مشروطه خواهان نزدیک کرد. حاج میرزا یحیی دولت آبادی در این باره می‌نویسد:

شیخ نوری و تابعین او در ظاهر با آقایان بهبهانی و طباطبایی صلح کرده اظهار مشروطه خواهی می‌کند ولیکن چون آنها او را به بازی نمی‌گیرند و راههای استفاده مادی را بر وی و همراهانش می‌بنندند به مخالفت باطنی خود مداومت و از تشویق نمودن شاه و درباریان مستبد باطنًا دقیقه‌ای فروگذار نمی‌نماید.

... شیخ نوری با نگارنده طرح الفت می‌ریزد، با وجود خدیتی که سالها با خانواده ما داشته است در این موقع از نگارنده تقاضای یک ملاقات خصوصی و محترمانه می‌نماید...

این ملاقات‌که چند ساعت طول می‌کشد و غیر از یکی از پسران او احدی بر آن آگاه نیست و او هم در مجلس حاضر نمی‌باشد در حقیقت اول مجلس خصوصی است که با شیخ می‌نمایم. شیخ نوری سالها در مجالس خصوصی نسبت به خانواده ما بدگو بوده است و می‌داند من رنجش قلبی از او دارم. در این وقت خجلت خود را از گذشته‌ها به این مطلب اظهار می‌نماید، عادت مردم روزگار اینست هر کس را دیدند می‌خواهد ترقی نماید و مقامی حاصل کند به هر عنوان باشد او را متمم ساخته بر سرش می‌زنند که سریلنگ ننماید، او را تصدیق کرده داخل صحبت می‌شویم.

نگارنده خلوص نیست خود را در خدمات ملی از معارف پروری و مشروطه خواهی با شواهدی که دارد بیان می‌نماید. همه را تصدیق و اظهار هم اعتقادی کرده می‌گوید من حالا دانسته‌ام که اگر مشروطه نباشیم از شر اجانب محفوظ

نخواهیم ماند، اما چیزی که هست این است که رفیقمان (مروادش سیدعبدالله ببهانی است) این کار را وسیله دخل قرار داده در بردن مال مردم بی اعتدالی می نماید و هیچ قسم نمی شود از او جلوگیری کرد. می گوییم تقصیر بر شما است که وضعتان محفوظتر است، اگر با مجلس و مشروطه موافقت می کردید او این قدر خود را جلو نمی آنداخت. شما دور رفتید او هم میدان را خالی دیده هر کار می خواهد می کند، می گوید صحیح است ولی از اول این حرفها در میان نبود، معارضه در مطالب شخصی بود آنها هم مقهور شدند، نمی دانم این مطالب از کجا به آنها القاء شد که گرفتند و پیش افتادند، مردم هم اقبال کردند حالا آنها سوارکار شده هیچکس را رعایت نمی کنند.

از انتخاب وکلای مجلس صحبت به میان می آید، می گوید وکلای خوب انتخاب نشده‌اند. جواب می دهم اول کار است، در این نوبت بهتر از این ممکن نبود، بعد خوب خواهد شد، شاید شنیده باشد شاعری در هجو مجلسیان این دویت را گفته است:

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار

شد مجلس معدلت به تهران پادار

گفتم به مدیر کیست اعضاء گفتا

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

و من در جواب او گفته‌ام:

دیدم وکلای مجلس ملی را

کرده است یکی تخطه با این گفتار

در پاسخ این سخن بگفتم که عجب

نبود اگر این کسان شدنی مختار

موش و بقر و پلنگ گردند وکیل

از جانب گرگ و سگ و خوک و کفتار

امروز همین است و جز این نیست ولی

زین چارچو بگذری نهنگ آید و مار

شیخ از شنیدن این یانات اظهار بشاشت نموده انتقاد و جواب آن هر دو را در

كتابچه خود ثبت می نماید.

شیخ در آخر مجلس از نگارنده تقاضا می کند با دوستان آزادیخواه حقیقی

خود مذاکره کنم بلکه با وی موافقت کنند او باید به طرف مشروطه خواهان

و ببهانی را چنان که همه وقت طرفدار دولتیان بوده است به حال خود بگذارند با شاه موافقت نماید و وعده می‌دهد که اگر این کار صورت بگیرد نواقص کار مشروطیت را او برطرف خواهد ساخت و روحانیان مخالف را موافق می‌نماید، شاه را هم از ملت اطمینان داده با مجلس و مجلسیان هموار می‌گرداند.

نگارنده با این که اساساً معتقد نیست که سیاست و روحانیت به هم آمیخته بوده باشد و دخالت روحانیون را در سیاست مخالف صلاح مملکت می‌دانم و هم این حسن طلب راساده و بی‌آلایش نمی‌دانم چون به او وعده می‌دهم با دوستان صحبت بدارم با بعضی از خواص گفتگو می‌کنم و روی مساعدتی نشان نمی‌دهند با این حال با او متأرکه نکرده در هر موقع هرچه صلاح او بوده باشد و با مصلحت مملکت هم مخالف نباشد به او می‌گویم.

شیخ و همراهانش دنباله صلح ظاهری را با رقبای خود ترک نکرده به ظاهر با آنها آمدورفت دارد به مجلس هم می‌آید و با مجلسیان خصوصیت می‌نماید و در کارهای فایده‌دار هم به هر وسیله هست مخصوصاً در توسط از حکام و غیره به واسطه روابط خصوصی که با شاه دارد می‌خواهد دخالت کرده استفاده بنماید ولی حریف او آقای ببهانی سخت مراقبت دارد که پولی به دست او نرسد و قوتی نگیرد، بلکه می‌کوشد او را نابود سازد و مستند ریاست شرعی و ملی را به خود اختصاص داده هرگونه استفاده مادی و معنوی بوده باشد مختص او و تابعیتش بگردد، این دو حریف در باطن بلکه تا یک اندازه در ظاهر با هم کشمکش دارند و سید مجلس و مشروطه را شمشیر خود ساخته با این شمشیر با حریف خود مجادله می‌کند.

شیخ نوری در این وقت که مجلسیان به نگارش متمم قانون اساسی مشغولند راهی برای نفوذ خود در مجلس به دست آورده در میان روحانیان مقدس و تجار و کسبه متدين القای شبه می‌کند که ممکن است مطلبی برخلاف شرع در متمم قانون اساسی نوشته شود، در این صورت لازم است کمال مراقبت بشود و کلمه‌ای برخلاف شرع قانونیت حاصل نکند و حکومت ملی مشروع داشته باشیم و این یگانه حریه‌ای است که او در مقابل حریفان خویش و آزادیخواهان به کار می‌برد. تعصب مذهبی طبقات مختلف خلق هم شمشیر او را تیز می‌نماید و صیقل می‌دهد خاصه که حرف تساوی حقوق هم در کار است و در باب حدود تفاوتی که میان مسلمان و کافر در شرع اسلام هست و

در بعضی مسائل مهم جزایی دیگر که محل خدشه است در مجلس صحبت می دارند و این مذاکرات هم حریه می شود به دست شیخ برای این که خاطر عوام متدين را از مشروطه و مجلس مکدر سازد و حوزه استبدادی مرکزی هم از خدشه نمودن شیخ در کار قانون اساسی و مجلس خوشحال است و بیش از پیش به شیخ مدد حالی و مالی می دهد و ارتباط شیخ با شاه بر زیادت می گردد.

آقاسیدعبدالله به مطلب پی برد می فهمد حریف راه خوبی به دست آورده در ظاهر اظهار مسلمانی و قدس و تقوی و حفظ ناموس شرع و در باطن زورآزمایی و مداخل اینست که دو سه مجلس با او مذاکره می کند و می گوید در نکات شرعیه که شما در قانون اساسی در نظر دارید چه باید کرد و بالاخره شیخ صورتی می نویسد که باید این صورت یکی از مواد قانون اساسی باشد. حاصلش این که همه وقت باید یک هیئت که کمتر از پنج نفر نباشد از طراز اول علمای تهران در جزو مجلس باشند که تمام قوانین موضوعه در مجلس از نظر آنها بگذرد تا مخالف شرع انور نباشد و تعیین عدد پنج برای اینست که اگر کمتر باشد و سه نفر بنویسد شاید سه نفر دو سید و امام جمعه باشند و او خارج گردد و اگر چهار نفر بنویسد معلوم می شود که مطلب چیست. اینست که عدد را پنج می نویسد که قطعاً او را شامل گردد و به موجب این ماده او نیز عضویت رسمی در مجلس داشته باشد و اولویتی که آقاسیدعبدالله و آقاسیدمحمد برای خود در این کار تصور می کنند به این ماده از میان رفته همه همتراز بشوند و لفظ طراز اول را می نویسد برای آن که در درجه دوم علمای طهران اشخاص متدين تر از درجه اول هستند و به علاوه آنها هم مانند سید جمال الدین افجهای و حاج میرزا سید حسین قمی و میرزا محمد جعفر صدرالعلماء و غیره در کار مشروطه پیشقدم از شیخ و اسام جمعه می باشند و از حوزه اسلامی در این صورت شاید آنها عضویت حاصل کنند و باز او محروم بمانند. این است که با لفظ طراز اول خود را از این محدود خالص می نماید. خلاصه شیخ این صورت را می نویسد و هرچه می خواهد در قانون اساسی بگنجاند آقاسیدعبدالله در ظاهر همراهی می کند و در باطن دستورالعمل می دهد که مجلسیان نپذیرند. مدتی در این باب کشمکش درکار است و بالاخره شیخ بعضی از اجزای خود و بعضی از طلاب مقدس را وامی دارد به نجف اشرف تلگراف کنند و از علمای نجف تصدیق این ماده را

بخواهند بلکه به مساعدت آنها بتوانند این ماده را بگنجاند و مقام خود را در مجلس محکم نماید با وجود این نمی‌تواند به زودی کاری از پیش ببرد. شیخ که از این راه هم مأیوس شده ناچار می‌شود یک جهت با حوزه استبدادی سازش نموده به قوت آنها کار خود را از پیش ببرد، اینست که مراوده خود را به مجلس کم می‌کند و در غیاب از مجلسیان بدگویی می‌نماید و با پول درباریان به حوزه خود که اسمش را در مقابل حوزه اسلامیه حوزه علمیه نهاده وسعت می‌دهد تا به کجا منجر گردد.^{۳۴}

در این اوضاع و احوال کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی از روی قوانین اساسی پاره‌ای ممالک بالاخص بلژیک طرح متمم قانون اساسی را تکمیل و در ماه ربیع الاول ۱۳۲۵ برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم نمود.^{۳۵} مرحوم مخبرالسلطنه در انتقاد براین قانون می‌نویسد:

قوانین اساسی فرانسه یا بلژیک را ما هم خوانده بودیم مملکتی که تازه پا به سازمانی غیرآشنا می‌گذارد باید آهسته پیش برود متأسفانه به حکم عادت سیاسی قانون اساسی بلژیک را مصدر قرار داده‌اند که براساس فرانسه بود، مودم فرانسه آتشی مزاج همان کنستیتوان^{۳۶} را هم مجری نکردند. کنوانسیون سابق را از ریشه برآورده اویاش غلبه کردند و خرابیها بار آوردنده و ما همان رشته را دنبال کردیم، اگر ملاحظات سیاسی نبود می‌باشد تقلید از انگلیس کرد که همیشه اصول قدیمی را ملحوظ می‌دارد و نواقص را اصلاح می‌کند. اگرچه قانون اساسی ما بر بنیان محکم شرع است تندرویها و بوالهوسیها ما را از جاده صلاح بیرون برد به مقصد نرسیدیم سعادت یاری کند ان شاء الله راه راست کنیم و به فهواری قانون اساسی بر تشکیل مجلس سنا و حفظ شعایر خودمان موفق شویم.^{۳۷}

در طرح متمم قانون اساسی که شامل یکصد و هفت اصل بود حقوق مردم، اختیارات سلطنت و موارد استفاده آن، حقوق و مزایای مجلس شورای ملی و سنا (البته

.۳۴. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۰۵ - ۱۰۹.

.۳۵. ر.ک: قاسم قاسم‌زاده، حقوق اساسی (تهران: این‌سینا، ۱۳۴۴)، ص. ۳۶۶.

36. Constituant

.۳۷. مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۴۵.

برای وقتی که تشکیل می شد)، تفویض تاج و تخت به محمدعلی شاه و جانشینان وی در سلسله قاجاریه، حقوق شاه و وزراء، اختیارات قضات و محاکمات دادگستری و بالاخره انجمنهای ولایتی و غیره تعریف و تعیین شده بود.^{۳۸}

● مقاومت محمدعلی شاه و آغاز ناآرامیها در تهران

محمدعلی شاه که دریافت در متمم قانون اساسی اقدارات شاه محدود گردیده است در صدد برآمد با فراخواندن میرزا علی اصغرخان اتابک که در آن هنگام در فرنگستان می زیست با کمک وی در از میان بردن مشروطیت تدبیری اندیشد.^{۳۹} سید احمد کسری در این باره می نویسد:

... این مرد با روی خوشی که می نمود در دلش جز بدخواهی و دشمنی نمی بود، و با آن نویدها که می داد و سوگنهای که می خورد جز برانداختن مشروطه را نمی خواست. محمدعلی میرزا و آموزگارانش زیرکی و کاردانی این را به دیده گرفته برای برچیدن دستگاه شورش و جنبش به ایرانش خوانده بودند.

... پیش از آمدن او محمدعلی میرزا خود به نبردی برخاسته و شکست خورده، و این زمان نقشه اش آن شده بود که با مجلس دو رویه راه رود و هرگونه همراهی از آن دریغ دارد، و در همه جا حکمرانان و نیرومندان را به آشوب و ستمگری و آزار مردم برانگیزد و میان علماء دو تیرگی انداخته کسانی را از آنان به دشمنی مجلس وادار.

اتابک این نقشه را بزرگتر گردانیده با یک چاپکی و پانشاری بسیار به کار پرداخت. یکی از نیرنگهای او این بود که کسانی را از سران مجلس به کناره جویی از آن برانگیزد، و نیز یکدسته از نمایندگان را به هواداری خود وادار کند....^{۴۰}

اتابک در ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵ کابینه خود را تعیین و روز بعد به مجلس معرفی نمود.

.۳۸. ر.ک: لارنس لاکھارت، «تاریخ سیاسی ایران» در ایرانشهر، ج. ۱، ص. ۴۹.

.۳۹. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۶۶.

.۴۰. احمد کسری، ص. ۲۸۱.

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره تلاش اتابک در جلب حمایت مجلس می‌نویسد:

امین‌السلطان به کار مجلس و مجلسیان می‌پردازد و جمعی از معتمین مجلس را در مجلس خلوت خانه امین‌السلطنه که با وی نسبت دارد در سه ساعت از شب گذشته ملاقات خصوصی می‌کند و قلب آنها را به جانب خود جلب می‌نماید....

حاجی حسین آقا امین‌الضرب، حاج آقامحمد معین‌التجار بوشهری و حاج محمد اسماعیل تبریزی که سه نماینده تجار در مجلس هستند جزو طرفداران امین‌السلطان محسوب می‌باشند، جماعتی از نمایندگان کسبه هم با آنها موافقند. رئیس مجلس صنیع‌الدوله به واسطه مخبر‌السلطنه با امین‌السلطان موافق است و جمعی هم با او هستند. حاج سید‌نصرالله سادات اخوی به ارتباط سابق امین‌السلطان با آن سلسله از هواخواهان اوست و جمعی هم تابع وی می‌باشند. خلاصه چند دسته از دستجات مجلس که از همه قویتر دسته آقاسید عبدالله بهبهانی است به پول یا به خصوصیت و یا به صرف تبعیت همه طرفدار امین‌السلطان می‌شوند. به فاصله چند روز رشتہ مجلس به دست امین‌السلطان می‌آید و امین‌السلطان به خصوصیت بسیار با آقاسید عبدالله و حاجیها و معتمین، مجلس شورای ملی را انگشت‌گردان خود قرار می‌دهد. فقط چند نفر از اشخاص تندری در مجلس هستند که با آمدن امین‌السلطان موافق نبوده اکنون هم با او مخالفند و به هیچ وسیله امین‌السلطان نمی‌تواند آنها را با خود همراه نماید. این چند نفر دسته کوچکی تشکیل داده به نام اقلیت، در مقابل اکثریت هنگفت مجلس عرض اندام می‌نمایند از جمله آنها است آقاسید‌حسن تقی‌زاده و کیل آذری‌ایجانی. تقی‌زاده جوانی است در حدود سی سال عالم به مقتضیات وقت و بالتبغه باخبر از اوضاع عالم و چون این جمع بیغرض و ملت‌خواه شناخته شده‌اند هواخواهان مشروطیت با آنها همراه هستند ولی هرچند نفوذ امین‌السلطان در مجلس زیاد می‌شود کلمه این جمع پست شده کار به جایی می‌رسد که دیگر نمی‌گذارند تقی‌زاده و رفقاء او در مجلس نطق نمایند.^{۴۱}

● شیخ فضل الله و غوغای مشروعه خواهی

هنوز بیش از چهل و هفت روز از صدارت اتابک نگذشته بود که شیخ فضل الله نوری به دنبال بی اعتمایی مجلس به درخواستهای او در اصلاح متمم قانون اساسی تصمیم به مبارزه علني گرفت و بر آن شد تا روز هشتم جمادی الاولی ۱۳۲۵ خرداد ۱۲۸۶ به بهانه برگزاری مراسم عزاداری مردم را بر علیه مجلس تحریک نماید، اما با برخورد شدید آزادیخواهان نه تنها در اقدام خود توفیقی حاصل نکرد بلکه موجبات تحریک افکار عمومی را نیز در تهران بر علیه خود برانگیخت. روزنامه حبل المتنین در این باره چنین نوشته است:

امروز بر اهل عالم معلوم شد این ملت غیور تا چه درجه برای حفظ اساس مشروطیت با جان و مال حاضر و استحکام این بنیان را مصمم و مهیا هستند. دیگر مستبدان مأیوس شدند و از تدبیر بیمزة خنک دست بردارند؛ آسوده بخوابند و آب پاکی به دست خود بریزند، دست بشویند و امید را به نامیدی مبدل کنند که دیگر این لواء خوابیده بلند نخواهد شد و آب رفته به جوی باز نخواهد آمد...

توضیح این مقال و تفصیل این اعمال آن که فرقه‌ای از مستبدین که آب و گل وجودشان از ظلم و اعتساف و بیرحمی سرشته، بعد از آن که از هر در مأیوس شدند و برگشتن دوره استبداد را نتوانستند، صلاح چنان دانستند که به هر شیوه هست مسئله را دینی و مذهبی کرده، به اسم شریعت بنیان اسلام را خراب کنند، و به نام دیانت ظلم را اشاعت دهند. این بود که به تدبیر عملی، جناب حاجی شیخ فضل الله را فریب داده، با خود متفق ساختند و لواء مخالفت را بلند نمودند. گاهی زیاد کردن یک ماده را بر قانون اساسی دست آویز، وقتی کم کردن یک فصلی از آن را بهانه ساختند و روان مطهر صاحب شریعت را خستند.

... از شدت بی فهمی گمان کردند ملت از دفع شر آنها عاجز است. پس نشسته کنکاش و مشورت نموده چنان دانستند که به نام روضه خوانی مجلسی در مسجد جمعه که مرکز شهر است منعقد کرده، خلق را به اسم حق به طرف باطل دعوت کنند. (محاجه به بسط و شرح نیست که محرك آن اشخاص کیست و پولی که به آنها داده می شود از کجا است و از چه تاریخ این حرکت شروع شده است). پس چادری بسیار بزرگ آورده که در مسجد جامع برپا

کرده، سقیفه بنی ساعدة^{۴۲} دایر کنند. ملت را مشاهده این حرکات به جوش آورده، سخت به هیجان آمدند و ممانعت از بلند کردن لواء طغیان را مصمم شده، چندین هزار نفر به مسجد رفته در صدد منع و جلوگیری برآمدند. یکی از مستخدمین استبداد بانگ برآورد که ما را جز روضه خوانی قصدی نیست. ملت او را گرفته نقیش نموده چند حریه از شلول و قمه همراه او دیدند. گفتند ای قدار شقی! هیچ تاکنون در مجلس روضه استعمال اسلحه معمول و متداول بوده؟ کسانی که خون ملت را می‌ریزنند آنها را با روضه خوانی و دینداری چه مناسب است؟ فدایی ملت و جان نثار وطن، ادیب کرمانی در این روز خدمات شایان نمود که به صدها سال از خاطرها نخواهد رفت. بالاخره، چادر را خوابانیده، بلکه چندین قطعه نموده به امامزاده زید بردۀ توقيف کردند...^{۴۳}

اما ماجرا به همین جا خاتمه نیافت و روز بعد در تهران غوغای بزرگی برپا گردید و مردم خواهان تبعید شیخ فضل الله نوری شدند. مرتضی قلیخان مؤیدالممالک [قاجار] مدیر و صاحب امتیاز روزنامه صبح صادق در گزارش مشروحی در این باره نوشت: عصر جمعه ۹ [جمادی الاول]، تقریباً سه ساعت به غروب مانده بود، در دفتر اداره روزنامه نشسته بودم... واردی خبر آورده که در مدرسه صدر در انجمن اتحادیه طلاب عظام، دامت برکاتم، مجمع غربی^{۴۴} است و هنگامه مهیبی. فوج فوج مردم می‌رفتند به طرف مسجد شاه و مدرسه صدر. و از یک طرف هم جناب مستطاب آقای آقا سید محسن دام بقاہ را یک دسته از سادات و طلاب و مردم دیگر می‌بردند به دولت منزل حضرت سیدالستد حجۃ الاسلام والمسلمین، آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی... که ایشان را به مدرسه صدر و انجمن طلاب بیاورند. گفتم برای چه مقصود؟ گفت از قرار

۴۲. پس از درگذشت حضرت محمد (ص) در حالی که هنوز جسد او را به خاک نسپرده بودند بر سر جاشنینی او بین اصحاب اختلاف افتاد. ایشان در جای سقف‌داری به نام سقیفه بنی ساعدة گرد آمدند و پس از شور و گفتگو با ابویکرین ابی قحافه که از قدیمترین اصحاب او و نیز پدرزن وی بود بیعت نمودند. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۱۲۱.

۴۳. حبل المتقین، ش. ۴۸ یازده جمادی الاول ۱۳۲۵ نقل در هما رضوانی، لوایح آقا شیخ فضل الله نوری (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ص. ۱۲.

۴۴. در اصل قریبی.

معلوم عموم ملت از حرکات و تحریکات جناب حاجی شیخ فضل الله نوری به ستوه آمده بر نفی و تبعید ایشان اتفاق کردند. گفتم عجبا! این آقا تا دیروز حجه الاسلام بود و در تمام شهر به نام ایشان قمه و ششلول می‌کشیدند و فرمان پادشاهی برجس و توقيف روزنامه‌ها صادر می‌کرد، و نفی و اعدام وکلاء و ناطقین ملت را می‌خواست و تمام خلق را به کفر و زندقه منسوب می‌داشت. سبحان الله! چه شد که به فاصله چند ساعت ورق برگشت... خیال دماغم را پُر کرد و اندیشه حواسم را بگرفت. برخاستم بی‌اختیار با خود می‌گفتم شاید این آدم درست نفهمیده باشد. چطور همچو چیزی امکان دارد؟ حاج شیخ فضل الله؟ هرگز. مردم بر نفی و تبعید ایشان اتفاق بنمایند؟... به راه افتادم که اقلأً اگر هم این خبرها نباشد حرکتی کرده باشم. رسیدم میدان توپخانه و خیابان ناصری. رفته‌رفته از دحام خلق بیشتر می‌شد و جمعیت زیادتر. گروه گروه می‌آمدند و هر دسته‌ای به زبانی قبایحی چند، که قلم از نوشتن و نسبت دادن آن به یک نفر ایرانی شرم دارد، در حق این عالم بزرگوار می‌گفتند و نفرین می‌فرستادند و من همی بر حیرت و تعجب می‌افزود و می‌دیدم فی الحقيقة، اگر آنچه را که می‌گویند راست باشد خیلی بد است.

نزدیک مسجد شاه که رسیدم، هنگامه و جمعیت غربی مشاهده نمودم که در تمام جلو خان مسجد شاه از انبوهی خلائق جز یک سطحی پر از کلاه‌های مختلف و عمامه‌های رنگارنگ که متصل در حرکت و جنبش بودند، چیزی دیده نمی‌شد و جز یک همه‌مة ملایم غرش غیورانه چیزی شنیده نمی‌گشت... تعداد جمعیت را نمی‌دانم، همین قدر می‌دانم که فضای مدرسه و اطراف بام و داخل حجرات، چنان انباشته و مملو بود که در تمام عمر چنان جمعیت با هیجانی ندیده بودم. و از هیچیک جز نهایت کُره و تنفر را نسبت به جناب حاجی شیخ ملاحظه نمودم که گفتی در و دیوار، شاخ و برگ، زمین و آسمان پر شده است از نفرین بر مخالف و منافق و لعنت بر شیخ بیچاره.

منبری در وسط صحن گذاشته حضرات حججه الاسلام آقامیرزا سید محمد بر عرشه منبر ایستاده، آقای آقامیرزا محسن در طرف چپ ایشان نشسته، آقای آقاسید جمال الدین واعظ در طرف راست ایستاده، عبا از دوشش افتاده، آقای ملک المتكلمين بر پله دوم ایستاده. ادب الممجاهدین و جلال المحققین و جمعی دیگر از سادات و طلاب عظام پله‌های منبر را پر کرده. این جماعت

معززین محترمین... هرچه می‌کردند که ملت را ساکت کنند هیچ‌طور آرام نمی‌گرفتند؛ گفتنی صبر و سکون یکباره از آن مستمندان قطع شده بود که همگی یکدل و یکزبان نفی و تبعید حاجی شیخ فضل‌الله، ملام محمد‌آملی، حاجی ملالطف‌الله، حاجی میرزا حسن تبریزی، حاجی خمامی را می‌خواستند. من تعجب‌کنان به اطراف نگاهی کردم. یک نفر از طلاب مدرسه را دیدم که چسبیده به من ایستاده... یواشکی پرسیدم این چه هنگامه که بوی رستخیز می‌دهد؟... گفت خیلی غریب است که تو خبر نداری! دیروز به توسط بعضی اطلاعات خصوصی از بعضی انجمنهای سری به انجمن اتحادیه طلاب خبر رسیده که جمیع هم‌قسم و متفق شده‌اند که این دو سه نفر را به هر وسیله باشد هلاک نمایند. این خبر چون موثق و مسبوق به سابقه بوده یقین شد خدای نخواسته چنین امر شنیعی واقع خواهد شد و کمال توهین نسبت به دایره علماء خواهد بود. فوراً فرستادند و به تمام انجمنهای شهر که میسر می‌شد و می‌شناختند، اطلاع دادند که جداً این حرکت را منع نمودند و متعهد شدند که چون این جماعت ظاهرآ از سلسله اهل علمند، تنبیه اینها را به هیئت طلاب واگذارند و به هر وسیله بود، به جناب شیخ غیر مستقیم خبر فرستادند که خود را حفظ کند و در مقام چاره کار برآید. شیخ هم قبل از ظهر رفته بوده است به دولت منزل حضرت حجۃ‌الاسلام آقامیرزا سید‌محمد و از اقدامات خود استغفار کرده، و توبت و اثابت آورده و بر صحبت اعمال خود در آئیه تعهداتی نموده و تامیناتی داده و حالا حضرت حجۃ‌الاسلام و تمام هیئت علمای عظام، کثر الله امثالهم را آورده‌اند به انجمن اتحادیه که نفی آنان را تسجيل نمایند. حالا آقایان از ملت عفو تقصیرات آنها را می‌خواهند. و این حضرت غوث‌الاسلام، آقای امام و حضرت مُلاذ‌الآنام آقای آقسید‌جمال افجهای و آقای صدرالعلماء و آقای ظهیرالاسلام و آقای آقامیرزا سید‌محمد عصار، دامت برکاتهم، در تالار مدرسه جلوس فرموده و آقای حجۃ‌الاسلام برای اسکات و کظم غیظ مردم بر منبر تشریف‌فرما شده... بالجمله، آن ذوات مقدسه که متبعیت ایشان نسبت به ملت متبعیتی است روحانی و وجودانی، و مکرر تجربه شده است که مردم در امتحان اوامر ایشان خودداری ندارند، خیلی غریب بود هر قدر در شفاعت اشخاص مفصلًا الحاج می‌نمودند بر اصرار خلق می‌افزود، و از تمام خلق فریاد و فغان بلند بود که امروز باید برود، و تعهد این شخص که سه مرتبه با قرآن

قسم خورده و خلاف عهد کرده هیچ طور قبول نداریم. باید برود و هم امروز باید برود.

حضرت حجۃالاسلام فرمودند: «ای مردم! چون این شخص پیش من تعهدات عهدي نموده و مرا اطمینان قوي داده است، من ناچارم تعهد او را پذيرم و خواهشی دارم که شما هم قول و تعهد مرا قبول نمایید، به اين شرط که اگر مخالفتی از او ناشی شد. من خود پیش افتاده بروم و او را از شهر اخراج کنیم.» جمعی که نزدیک به منبر بودند احترام حجۃالاسلام را از دست نداده عرض نمودند که این فرمایش آقا را می پذیریم، در صورتی که تعهد کتبی بفرمایند و فوراً قلمدان و کاغذ حاضر نمودند که حضرت آقا برطبق فرمایشات خود سند بسپارند. ولی عجب در اینجا بود که باز عامه خلق راضی نمی شدند و غوغاء منقطع نمی شد. حضرت آقا تعهدنامه مرقوم و به خاتم مبارک مزین فرمودند، مبنی بر این که هرگاه از این به بعد از حاجی شیخ فضل الله مخالفتی ظاهر شد، یا انجمنی تشکیل داد یا چادری برای اجتماعات برپا کرد، من مستعهم که او را اخراج کنم و ملام محمد آملی و حاجی ملالطف الله روپه خوان هم البته فردا از شهر خارج خواهند شد. حاجی میرزا حسن و حاجی خمامی هم خودشان در کار رفتند.

جمعی که ملاحظه نمودند رؤسای قوم این فرمایش حضرت حجۃالاسلام را پذیرفتند و دیگر باید ساكت شوند بی اختیار به جانب منزل شیخ هجوم آوردنده بربیزند و بکویند و بشکنند و بینند و بزنند و چنان با شور و هیجان فوق العاده حرکت نمودند که بیم خطرهای بسیاری می رفت. خبر به هیئت و انجمن طلاق رسید. فوراً جمعی از آفایان با عجله و شتاب روان شدند و به هر طور بود جلو مردم را گرفتند و از آن حرکت مانع شدند. ولی این منع و انکار که از آن هیئت محترم سد راه مجاهدین شد، یکنفر از آن میانه که اهل آذربایجان بود رولوه کشیده که خود را بکشد. جمعیت از دست او بگرفتند. بی اختیار قمه را کشیده چنان زخمی بر سر خود زد که اگر دستش را نگرفته بودند آن زخم کاری و کارش را ساخته بود و مانند فیل مست عربده می کرد و غیرت و حمیت برادران وطنی را تشنج می نمود که حقوق خود را ضایع می گذارند. سایرین زخم او را بسته، دلداری داده، او را به مسجد شاه آوردند. و او همچنان گریه می کرد و مردم را بر بی حمیتی تقبیح می نمود. مردم هم متفق شدند که فردا بازارها را بینندند تا اشخاص مزبوره را

اخراج نمایند. باز حضرت حجۃالاسلام خواهش نمودند که بازارها را نبندند و به فراغت مشغول کسب و کار خود باشند؛ حضرت آقا به وکالت جمع آنچه لازمه امنیت است فراهم خواهند آورد. به هر زیان بود مردم را ساكت نمودند و از منبر به زیر آمدنند و در محضر سایر علماء عظام تنزل فرمودند و خلق را به سکوت و وقار نصیحت می فرمودند. ولی هیچ طور هیجان مردم فرو نمی نشست. عاقبت، هیئت طلاب و انجمن اتحادیه مردم را دعوت نمودند که صبح فردا که شنبه باشد، در روضه خوانی حضرت آیت‌الله علی بریته آفاسید عبدالله که در مدرسه سپهسالار قدیم منعقد است، حاضر شوند تا قرار قطعی در این باب داده شود و تعهدنامه حضرت مستطاب حجۃالاسلام را هم به مهر مبارک آفاسید عبدالله برسانند و چاپ کرده و به همه جا منتشر نمایند. مردم هم به این وعده طلاب ساكت شده، متفرق شدند که فردا برای قطع مدعای حاضر شوند.^{۴۵}

شیخ فضل‌الله از این اقدام آزادیخواهان دریافت که علاوه بر آن که در تهران تأمین جانی ندارد امکان هرگونه مبارزه و مقابله با مخالفان را نیز از دست داده است. بنابراین در روز جمعه نهم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ در هنگامه تظاهرات مخالفان به اتفاق روحانیون هم‌فکر خود از تهران خارج شد و در حریم حرم حضرت عبدالعظیم پناه گرفت و بار دیگر از آنجا مبارزه پی‌گیر خود را علیه مشروطه خواهان و مخالفین خود آغاز کرد. چون در مدت سه ماه تحصن شیخ فضل‌الله در حضرت عبدالعظیم وقایع مهمی در تهران به وقوع پیوست، موقتاً شیخ را به حال خود می‌گذاریم و به بررسی دیگر وقایع تهران می‌پردازیم.

مرحوم مخبرالسلطنه در اشاره به اوضاع متشنج تهران در آن روزهای بحرانی

می‌نویسد:

... آفاسید عبدالله بهبهانی و میرزا سید محمد طباطبائی عضو مجلس‌نی، شیخ فضل‌الله را به قالیچه راه ندادند؛ سیدین مشروطه شدند، شیخ فضل‌الله مستبد. سید عبدالله مردی بود سیاسی، صدرالعلماییها طرفدار او، بازاریها تابع صدرالعلماء سید وقتی از غلام‌حسین خان غفاری پرسیده بود که صفویه جقه

.۴۵. صبح صادق، ش. ۶۴ یازدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۵ نقل در همان، ص. ۱۳ - ۱۵.

را کدام سمت عمامه می‌زند؟ منزل او درباری بود رنگیتر از دربار دولتی.^{۴۶} آقا سید محمد طباطبایی مردی بود صمیمی و وارسته و بی‌آزار و سید محمد صادق پسرش مدیر روزنامه مجلس او را اداره می‌کرد و حریف گرما به و گلستان بود. سید عبدالله حلیم و بردباز بود، سید محمد برخلاف او تندمزاج بود.

نوكر باب، سابق ظلمه بودند، حالا مطلقًا مستبدند؛ بازاری مطلقًا مشروطه، و این طور نبود، اکثر امور به اشتباه می‌گذشت.^{۴۷} اسلوب حکومت ایران البته به شیوه بدی و ملوک الطوایفی بود، مردم به آن شیوه عادت داشتند. مشروطه عنوانی است که از صد، نودونه نفر نمی‌دانند. دعات مشروطیت نان دو ذرع درازا و کباب یک و جب پهنا و عده به مردم می‌دادند.

صدوسي انجمن در طهران پیدا شد. همه ململع سفید تا سیاه و رنگهای تیره می‌چریید. جماعتی در لباس دموکراسی بودند، جماعتی در لباس اعتدال. هر بلوكی در اطراف شهر طهران انجمن داشت و هر عضوی در انجمن برای این که نطقی کرده باشد، حرفی می‌زد، اعم از نافع و ضرر. مجلس هم صدای نعلین را خوش می‌داشت که اگر همراز نبودند، هم آواز بودند. هر کس بیشتر ناسزا می‌گفت و تنقیدی کرد، مشروطه تر بود. از کیسه فتوت شاه، شاهزادگان و اعیان و اشراف موافق و مخالف، انجمن داشتند. انجمن آذری‌ایجان قوی تر و شاید صمیمی تر هم بود، اما بیشتر می‌گست و کمتر می‌پیوست. مبرزین قوم از مراکز معینه شب پول می‌گرفتند و روز برای آنها کار می‌کردند. به ولينعمت خود فحش می‌دادند و جلو دسته می‌افتادند و در عنوان مخالفت موافقت می‌کردند و این امر در مجلس و خارج مجلس مجری بود. ... هر کس به دولت بد می‌گفت ولو به شیطنت، آزادیخواه بود و اگر به مصلحت چیزی می‌گفت، مستبد. روزنامه‌های خارجه مشروطه را در مملکت ایران ممکن‌الاجری نمی‌دانستند. در این جنجال می‌باشد و سیله از هوا پیدا کرد و کار کرد.

شببه در سوء‌اخلاق محمدعلی شاه نیست، لکن در مقام انصاف باید گفت که راه موافقت هم به او نمی‌دادند.

۴۶. ر.ک: مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۵۵.

۴۷. در اصل می‌گزشت.

در جلو مجلس فریاد ظل‌السلطان ریس‌جمهوری هم شنیده شد...
وکلا سه فرقه بودند: قلیلی صمیمی و متحیر، بیشتر در باطن مخرب به
اساس و جمعی ساده...^{۴۸}

● برگزاری نخستین مراسم سوگواری به شیوه اروپایی در تهران

انجمن اتحادیه طلاب پس از فراغت از کار شیخ فضل‌الله نوری برآن شد که به مناسبت سالروز کشته شدن سید عبدالحمید و سید حسن مراسم باشکوهی برگزار نماید، اما، شیوه برگزاری با مراسم مذهبی سنتی اهالی تهران متفاوت بود. به همین دلیل شیخ فضل‌الله نوری از آن به عنوان رسم و آیینی مخالف دین یاد کرد و به عنوان حربه تبلیغاتی مؤثری بر علیه مخالفان از آن استفاده کرد. سید احمد کسری در اینباره می‌نویسد:

چون هجدهم جمادی الاولی روز کشته شدن سید عبدالحمید و بیست آن روز کشته شدن حاجی سید حسین می‌بود، انجمن اتحادیه طلاب بر آن شد که روز هجدهم (هشتم تیرماه)^{۴۹} سراسال باشکوهی برای آنان بگیرد و از چند روز پیش به بسیج کار پرداخت. بدینسان که برگور سید عبدالحمید در مسجد آدینه پارچه‌های سیاه پوشانیده و دسته‌های گل چید. نیز به ایوان مسجد پارچه‌های سیاه کشید. افزار ختم و سوگواری آماده گردانید.

چون آن روز رسید از آغاز روز مردم دسته آمد، و به آینین مسلمانی فاتحه خوانده و به شیوه اروپایی دسته گل روی گور گزارده^{۵۰} از در دیگر بیرون می‌رفتند. یک دسته از قزاق و ژاندارم نیز برای گل‌گذاردن^{۵۱} آمدند و رفتند.

چون هنگام پسین رسید همگی وزیران با علماء و نمایندگان مجلس و دیگران در آنجا گرد آمدند. انبوهی چندان شد که پشت بامها نیز پر گردید. نخست قرآن خوانند و سپس حاجی شیخ محمد واعظ به منبر رفته و داستان گلوله خوردن سید عبدالحمید را بدانسان که خود دیده بود، با زیان

۴۸. مهدیقلی هدایت، گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، ص. ۱۸۵ - ۱۸۷.

۴۹. هجدهم جمادی الاول ۱۳۲۵ ه.ق. برابر با هشتم تیرماه ۱۲۸۶ ش.

۵۰. در اصل گزارده

۵۱. در اصل گزاردن

روضه‌خوانی، بازگفت و مردم را بگردانید.

سپس شاگردان دستانها با رخت و بیرق سیاه، سرودخوانان آمدند و هر ۵۲ دسته‌ای به نوبت خود در جلوگور خطابهای خوانده و دسته گل فروگذارده و بیرون رفتدند.

در هنگام بیرون رفتن ایشان زنان از پشت‌بام گل به سرهای آنان رسختند. سپس انجمنهای تهران، باشندگان هر یک به نوبت خود آمده و گل گذارده رفتدند. سید‌جمال واعظ و ملک‌المتكلمين و دیگران گفارها راندند. تا نیم ساعت به شام نشست برپا می‌بود و پس از آن تا سه ساعت از شب رفته نیز مردم آمدوشد می‌کردند. برای تهران یک روز خوشی گذشت.

امروز نخستین بار بود که در ایران، در یک بزم سوگواری، شیوه ایرانی را با شیوه اروپایی توأم گردانیدند و خواهیم دید که همین یکی از ایرادهایی بود که بست‌نشینان عبدالعظیم به مشروطه‌خواهان می‌گرفتند.^{۵۳}

روزنامه انجمن تبریز^{۵۴} در گزارشی زیر عنوان «احتقال^{۵۵} تجدید سال قربانی کعبه

حریت سعید شهید سید عبدالحمید» در این باره می‌نویسد:

... برای تذکار و یادآوری آن روز از ارباب غیرت انجمن اتحادیه حضرات طلاب متصدی تدارکات تعزیه‌داری شده به گوش خاص و عام رسانیدند که در آن روز در سر قبر سید شهید حاضر و فاتحه ختم نمایند. اطراف قبر را طاق و آذین بسته با شالهای کشمیر و کرمان و چراغهای فراوان و گلهای الوان و الواح و کتیبه‌ها زینت دادند. روز مزبور علماء و اعیان و تمامی اهل شهر در آن محفل روحانی جمع و قرائت فاتحه و اظهار امتنان و خوشنودی از روح آن مرحوم نمودند. اهالی انجمنها با هیئت اجتماع آمده دسته گلها به روی قبر گذاشته خطابهای خواندند. وکلاه گرام دارالشوری کبری و ریسیس تماماً آمده شرکت در سوگواری کردند. شاگردان مدارس هر یک با لباس مخصوص و بعضی دسته‌ها سیاه‌پوش باعلم و کمال نظم و ترتیب آمده

۵۲. در اصل گزارده

۵۳. احمد کسری، ص. ۴۰۸.

۵۴. این روزنامه به روش سیاسی، خبری از سال ۱۳۲۴ توسط انجمن تبریز در این شهر منتشر شد. این روزنامه به نامهای دیگری چون جریده ملی، روزنامه انجمن ملی و روزنامه ملی نیز معروف بود. ر.ک: فرید قاسمی، ص. ۸۳.

۵۵. گرد همایی

دسته گلی گذاشته صف کشیده خطابه‌های سوزنات و سرودهای وطنی خواندن. از همه عجیب‌تر و رقت‌انگیزتر شاگردان مدرسه سادات بود تماماً ذریه حضرت رسول و ابناء عم سیدمقتول بودند بالباسهای نظیف و عمامة سبز خوشگل و ظریف صف کشیده بودند. از بامها و ایوانها گلها به سر اطفال مکتب نثار می‌کردند. در این اثنا مخابرهٔ تلگرافی از انجمن قزوین رسید اظهار سوگواری و اشتراک در این مجلس نموده بودند خوانده شد. جنابان آفاسید جمال و حاجی شیخ محمد و ملک‌المتكلمين و سایر خطبا و بلغا و فصحا هر یک نطقها کرده از فضایل آزادی و مشروطه و قبایح ظلم و استبداد شمردند. به ارواح پرفتح آن سید عالیقدر راز و نیاز کرده، نشرا و نظمآ در ددل نمودند. نگارنده نیز این قطعه را گفت:

زان روز که از دار فنا رخت کشیدی

از جان بگذشیم و زخونت نگذشیم

هر قطرهٔ خون کز بدنست ریخته شد ما

برداشته با خون دل خود بسرشیم

در راه وطن آنچه نهفتند و نگفتند

ما در سر بازار بگفتیم و نوشیم

الملة الله که نمردیم و بدیدیم

شد سبز هر آن تخم که پارینه بکشیم

بر یاد همان دم که سپردیم به خاکت

این دسته گلی را به مزار تو بھشیم

خلاصه از زمین و آسمان صدای زنده‌باد مشروطه، پاینده‌باد و کلا، نیست و

نابود باد استبداد فضا را پر کرده بود. بدون مبالغه تا موقع خفتن طین زنده‌باد

مشروطیت به گوشها می‌پیچید. در آخر مرثیه خوانده دل سنگ را آب کرده و

مجلس را ختم نمودند...^{۵۶}

● برگزاری اولین جشن مشروطیت در تهران

با نزدیک شدن سالروز امضای سند مشروطیت بسیج عمومی برای برگزاری جشنی

باشکوه آغاز شد. روزنامه انجمن تبریز در این باره می‌نویسد:

از قرار خبری که در ششم ماه از طهران رسیده است، انجمنها از اوایل ماه مشغول تدارک و تهیه جشن چهاردهم بوده و شروع به مقدمات و ترتیبات آن کرده‌اند. خصوصاً در خیابانها و نگارستان که میدان وسیعی است در جلو عمارت بهارستان که عبارت از دارالشوری است از حالا اطراف نگارستان را طبقات و فرق برای تزیین و آذین‌بندی تقسیم می‌نمایند. ارامنه سی ذرع، جماعت یهود سی ذرع، گبرها از یک قسمت می‌خواهند. سایر طبقات مسلمان و غیره هر یک بقدر اندازه در سمتی جامعین می‌کنند و یک سمت را انجمنها تقسیم می‌نمایند.^{۵۷}

سید احمد کسری نیز در اشاره به سازماندهی این مراسم می‌نویسد:

در تهران در این زمان، چهل تا کمابیش انجمن می‌بود. اینها کمیسیونی برای این کار برگزیدند. از سوی مجلس هم آقامیرزا محسن برگزیده شد. اینان نخست به روی سردر مجلس طاقی، برای نشیمن دو سید و دیگر علماء، و در دو پهلوی آن دو طاقی برای نشیمن وزیران و نمایندگان بیگانه، بستند. سپس دو سوی جلو خان مجلس را در میان انجمنها بخشیدند که هر یک طاقی به نام خود آراست... گذشته از اینها صدرالسلطنه و مشارالدوله و معین‌السلطان که خانه‌هاشان در آن نزدیکی می‌بود، هر کدام طاقی بستند، ظل‌السلطان که از چندی باز به مشروطه خواهان گرایش نشان می‌داد، جلو خانه خود را طاقی بست و دستگاه پذیرایی درچید. اداره‌های دولتی هر یکی در هر کجا که می‌بود طاقی بست.

در هر طاقی آنچه می‌توانستند، از آراستن و پیراستن و فرشهای گران‌بها آویختن و گلدان گذاردن^{۵۸} و چراغها چیدن دریغ نگفتند. در هر اطاقی دستگاه پذیرایی جداگانه برپا کردند. در کمتر جنبشی این کوشش از مردم دیده شدی.^{۵۹}

آقای محیط مافقی که خود شاهد و ناظر این جشن ملی بوده است در این باره چنین

نوشته است:

۵۷. همان، ۱ (۱۱۶) بیست و پنجم جمادی‌الثانی ۱۳۲۵.

۵۸. در اصل گزاردن

۵۹. احمد کسری، ص. ۴۱۲ - ۴۱۳.

چون سال اول مشروطیت به پایان رسیده بود ملت ایران می‌خواهند سه شب‌انه‌روز در جلو سر درب عمارت بهارستان که مجلس شورای ملی است جشن بگیرند. چهارده روز به اول سال مانده از حالاکسبه، تجار و اصناف و سایر طبقات مشغول فراهم آوردن اسباب چراغان می‌باشند. تمام طبقات در جلو مجلس صاحب طاقنمای مخصوص می‌باشند، حتی ارامنه و یهود و زرتشتی‌ها هر طبقه در همین خیابان جلو مجلس محلی برای خود معین کرده مشغول چوب‌بندی و ساختن طاقنمای استند.

شب ۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ [۲ مردادماه ۱۲۸۶] که روز اول جشن است رسید. در این روز مجلس ایران افتتاح شد. فعلًاً یکسال از عمر مجلس اول ایران گذشته و مشروطیت برقرار گشته دراین جشن ملی افراد ملت منتهی سعی و کوشش را مبذول داشته و مخارج گزافی تحمل کردند. در فضای جلو [خان] عمارت مجلس از دو طرف طاقبندی با تخته و چوب شده بود تا مقابل قراولخانه شاه‌آباد. آنجا طاق نصرت مفصلی بسته بودند. هر یک از این طاق‌نماها به جماعتی مخصوص است به قراری که ذیلاً شرح داده می‌شود:

اولاً سر درب عمارت مجلس یک طاقنمای خیلی مفصل بزرگ ترتیب داده بودند که بر تمام طاقنمای رجحان و مزیت داشت. این طاقنمای مصنوعی رامروها، خلوتها و ایوانها داشت که تمام سقف دیوارهای طاقنمای مزبور را با طاق شالهای کشمیری و پارچه‌های قیمتی آویخته بودند و تمام سقفها چهلچراغهای پنجاه شاخه، سی چهل شاخه آویخته بودند؛ تمام این طاقنمای و دیوار و سقف آن مملو از چراغ و یک چرخ آتش بود. در جلو این طاقنمای ایوانی از چوب ساخته بودند و وسط ایوان یک میز بسیار بزرگی قرار داده بودند و روی میز شیرینی و میوه چیده شده بود و اطراف این میز یکسر تمامًا صندلی گذاشته شده بود که آقایان مدعوین خارجه و داخله بنشینند. مستخدمین و پیشخدمت زیادی مراقب پذیرایی واردین بودند.

اما سایر طاقنمایها ابتدا از طرف یمین شروع (راست):

۱. طاقنمای اول که متصل به طاقنمای بزرگ سر درب مجلس بود متعلق به مستوفیان است، مشهور به انجمن اتحادیه استیفاء می‌باشند.

۲. انجمن جنوبی ایران

۳. انجمن صرافان

۴. انجمن خراسان
 ۵. انجمن خیاطان
 ۶. انجمن ارامنه تبعه ایران
 ۷. انجمن اصناف
 ۸. انجمن سعادت دروازه قزوین
 ۹. انجمن برادران دروازه قزوین
 ۱۰. اداره روزنامه مجلس شورا
 ۱۱. انجمن ایران جراید
 ۱۲. انجمن سعادت شهر نو
 ۱۳. انجمن مودت
 ۱۴. انجمن محله بازار
 ۱۵. انجمن برادران سنگلچ
 ۱۶. انجمن مدرسه فلاحت
 ۱۷. انجمن کوچه غربیان
 ۱۸. انجمن لشکرنویسان
 ۱۹. انجمن متعلق به طایفه بنی اسرائیل ساکن طهران
- [طرف چپ]:
۱. انجمن اقدسیه که متصل است به طاق کبیر
 ۲. انجمن دانشمندان
 ۳. مدرسه دارالفنون
 ۴. مدرسه مظفری
 ۵. انجمن مهدیه
 ۶. انجمن خیریه محمدیه
 ۷. انجمن صاحب منصبان
 ۸. انجمن قورخانه
 ۹. انجمن شمالی
 ۱۰. انجمن اشرف
 ۱۱. انجمن محمدیه بهارستان
 ۱۲. انجمن معماران
 ۱۳. انجمن افتتاحیه

- ۱۴. انجمن سادات
- ۱۵. انجمن اتحادیه غیرت
- ۱۶. انجمن عراق عجم
- ۱۷. انجمن قاطبه
- ۱۸. انجمن اتحادیه برادران سرچشمه
- ۱۹. انجمن اتحادیه سعادت
- ۲۰. انجمن آذربایجان
- ۲۱. انجمن مرکزی برادران
- ۲۲. انجمن اتحادیه جماعت طلاب
- ۲۳. انجمن اتحادیه حسینی
- ۲۴. انجمن مطبوعات
- ۲۵. انجمن اتحادیه فزوین

طاق نصرت رویه روی سر درب مجلس شورا متعلق به حاج محمد تقی معروف به بنکدار است. اندکی از این فضای پروسعut پایین تر دو سه انجمن بود از قبیل انجمن آذربایجان و انجمن مظفری و دو طرف دیگر انجمن شاه آباد و غیره که تمام را به طور خیلی باشکوه طاق بندی و تزین کرده بودند. مقابل انجمنهای مذکور دریخانه بانوی عظمی و سر درب عمارت ظل السلطان را با کمال شکوه آیین بسته چراغانی نموده شربت و شیرینی گزارده از مردم پذیرایی می کردند.

در حقیقت این محوطه درب عمارت مجلس با درب خانه ظل السلطان که هزار قدم راه است از کثرت چراغهای گوناگون و جارها و چهلچراغهای برق یک کانون نور و روشنایی الوان بود.

اما طاقنماهای مزبور اگرچه هر یک انجمن نوشته شده و لکن در هر یک از طاقنماها چندین انجمن دیگر شرکت دارند و اکثر از بزرگان و اعیان شهر در این طاقنماها شیرینی و شربت و چای برای عموم واردین حاضر بود، با کمال محبت و مهربانی از تمام واردین پذیرایی به عمل آمد.

جلو تمام این طاقنماها دور تادور سیم کشیده بودند فانوسهای الوان رنگارنگ آریخته بودند و بیرقهای ایران را در بین زده بودند که خیلی برشکوه و زیبایی طاقنماها افزوده شده بود...

جلو سر درب مجلس و جلو طاق نصرت مقابل آن آتش بازی های نو ظهور
الوان تهیه شده بود. علاوه بر این جلو خان مجلس، در سبزه میدان چراغانی
پستخانه و تلگرافخانه اهتماماتی کرده بود. در شهر هم چراغانی است.
سر درب منازل اعیان همه جا چراغانی است.

غروب روز جمعه ۱۴ جمادی الآخر که شب ۱۵ است تمام اهالی در این
مکان مشغول سیر و گشت بودند به اندازه ای جمعیت در آنجا بود که راه عبور
و حرکت بسیار دشوار بود زیرا که محل گردش و سیر مردم از جلو طاق نهادها
بود و سط فضای واسطه کثیر آتش بازی و زیادی چراغها و سیمها و بیرقها
راه عبور برای کسی میسر نبود.

سر درب مجلس فقط برای جلوس سیدین السنديں آقاميرزا سيد محمد و آقا
سيد عبدالله ترتيب داده شده بود و در ضمن وزراء و سفرا و مادامها يشان وارد
آنجا می شدند جلوس می کردند. پذیرایی اشخاصی که به آن سالون بزرگ

جلو مجلس وارد می شدند با آقاميرزا محسن مجتهد بود.
یک ساعت از شب گذشته بود که احساس جنبش و هیجانی در مستخدمن
سر درب پدیدار گشت که آمد و شد می کردند، معلوم بود کسی از درب وارد
می شود. در این وقت علمای روحانی و دو سید بزرگوار وارد سر درب
مجلس هر دو با یکدیگر دوش به دوش با نهایت تائی وارد در سالون
مصنوعی پذیرایی شدند بر صندلیها جلوس کردند در آن وقت فرمان شلیک
توب و آتش بازی صادر گردید.

عملجات آتش بازی مشغول کار شدند، از طرفی هم صدای آهنگ نغمات
موزیک بلند شد. در این بین دونفر از سفرا وارد شدند در حضور علماء نشستند،
پنج نفر از مادامهای سفرای روس و انگلیس و غیره وارد شدند در حضور
علماء شرایط احترامات معموله که مرسوم خودشان است به جا آوردند،
نشستند. در این وقت آقای رئیس وزراء از طرف اعلیحضرت وارد شدند این
طور بیان کردند که اعلیحضرت به واسطه کمالی که دارند تمثال خودشان را
فرستادند و نیز دستخطی که حاکی بر رأفت و اعتماد و موافقت است...
در این موقع علماء برای احترام تمثال همایونی و زیارت دستخط جهان مطابع
از جای حرکت کردند تمثال را با کمال احترام گرفته بالای خودشان در همان
مکان نصب کردند. پس از آن دستخط را قرائت کردند.

سوانح دستخط همایون

جناب اشرف اتابک اعظم در این موقع که ملت شاه پرست ایران به شکرانه اعطای تأسیس کنیتیوسیون^۶ که از عطایای پدر تاجدار ما بود جشن ملی گرفته‌اند و وظیفه دولتخواهی و شاه پرستی را به موقع بروز و ظهور رسانیده‌اند و خاطر همایون ملت دوست ما را در اقامه این جشن به جا آورده‌اند به آن جناب اشرف امر و مقرر می‌شود که مراحم ملوکانه و مسرات ضمیر مقدس همایون ما را شماها به مجلس مقدس شورای ملی ابلاغ دارید و از طرف قرین الشرف ما انعقاد این جشن ملی و اقامه این اساس مقدس را تبریک و تهنیت گفته نیات مقدسه ما را که همیشه مصروف به انتظام عظمت دولت و خیر و رفاه رعیت و ترقی و تمدن ملت است اظهار دارتند، امیدواریم که ان شاء الله تعالیٰ به اتحاد و اتفاق وزراء صدیق و کلای [امین،] در این سال دوم تأسیس این اساس مکتوبات ملوکانه ما در نظم امور و پیشرفت مقاصد دولت و ملت بیشتر به ظهور آمده مملکت قدیمه ما ان شاء الله به سرعت هرچه تمامتر به اعلى درجات ترقی و تمدن نایل شوند.

۱۴ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۲۵

بعد از قرائت دستخط ملوکانه صدای زنده‌باد شاهنشاه عدالت‌پناه، پاینده‌باد شاه رعیت‌خواه، برقراریاد مجلس شورا بلند شد.

چون این صدا به گوش جمعیت و طاقنماهای دیگر رسید آنها هم با حضرات هم‌صدای شدند، صدای زنده‌باد محمدعلی‌شاه، زنده‌باد قانون محمدی در همه جا بلند شد.

در این مدت که قریب نیمساعت از ورود اتابک اعظم گذشته که تمثال همایونی و دستخط ملوکانه را آورده‌اند صدای توب و زنبورک بلند است، نغمات فرح‌انگیز موزیک مترنم، عملجات آتش‌بازی مشغول کار بودند.

در این ضمن شاگردان مدارس دسته‌دسته با بیرقهای مخصوص جلو سر در ب مجلس می‌آمدند خطابه می‌خواندند زنده‌باد می‌گفتند می‌گذشتند، در تمام این مدت آتش‌بازی به الوان مختلف جاری بود و موزیک مترنم.

علمای روحانی تا سه ساعت شب مزبور نشسته بودند و شلیک توب ادامه داشت، در ساعت مزبور حرکت کردند. فوری شیپور مرخصی کشیده شد، علما به داخل عمارت مجلس شورا رفتند. مردم تماشاجی مشغول سیر و

^۶. محمدعلی‌شاه از به کار بردن عنوان مشروطیت اکراه داشت.

گشت شدند، مردم دسته دسته وارد طاقنماها می شدند شریت و شیرینی
صرف نموده حرکت می کردند.

پاسی از شب گذشت، مجلس جشن امشب بر هم خورد مردم متفرق شدند
ولی چراغهای آنجا تا صبح در سوز و گداز بود. به گمان مردم این که جشن و
آتش بازی فقط همین شب بود ولی شب شانزدهم هم این جشن برقرار بود...
در شب شانزدهم اساس و بساط جشن آراسته و پیراسته تراز شب دوش بود.
آتش بازی را تجدید کرده بودند، یک ساعت از شب گذشته باز سیدین السنديين
به طريقي که شب قبل وارد شده بودند وارد سالون درب مجلس شدند.
فوری شپور کشیده شد، فرمان آتش بازی و توب و خمپاره صادر گردید.
اجزا مشغول به کار شدند، موزيک مشغول ترنم گردید، در اين شب
دستجات مختلف از نظامي و طبقات ديگر و شاگردان مدارس بيشتر از
پيشتر آمدند لايحة خوانند، زنده باد گفتند، گذشتند.

امشب هم تا ساعت سه از شب گذشته علماء نشسته بودند بعد حرکت
کردند. شپور مرخصی کشیده شد. در اين شب تا روز چراغها روشن بود، در
حقیقت جشن بسیار باشكوه و مفصلی گرفته شد که نظیر آن دیده نشد.^{۶۱}

مرحوم کسری به نقل از یکی از شرکت‌کنندگان در این مراسم به نکات دیگری از

این جشن ملي اشاره کرده و می‌نویسد:

هرگاه بخواهیم از کم و کيف اين جشن و چراغاني گفتگو کنیم در اين حساب
مرتبه آحاد و عشرات و مآت ندارد بلکه کمتر و اقل عدد در ين باب هزار
است. مثلاً باید بگوییم در بهارستان هزار دستگاه جار آويزان است چند هزار
چراغ روشن است در هر يکی از خیابانهای بهارستان هزار صندلی، هزار میز
گذارده شده در هر اطاقی از اطاقهای هشتگاهه اقلأ هزار چراغ روشن است در
هر چند ساعت چند هزار شیشه شریت و لیمونات صرف می شود مصارف
این جشن الی بیست هزار تومان بالغ می شود از پانصد هزار زیان به يك
مرتبه صدای زنده باد مشروطه بلند می شود.^{۶۲}

از اقدامات قابل ذکری که در پایان این مراسم باشكوه صورت گرفت حضور

۶۱. [هاشم] محیط مافی، «جشن سال اول مشروطیت ایران»، خاطرات وحید، ۱ (۹ - ۱۰) تیر -

۱۵ شهریور ۱۳۵۱، ص. ۹۷۶ - ۹۸۰

۶۲. احمد کسری، ص. ۴۱۳

نمایندگان مجلس و انجمنها در تکیه دولت و گلباران گور مظفرالدین شاه بود. کسری در این باره چنین نوشته است:

از کارهای نیک در این روزها که نشان ارجشناسی آزادیخواهان بود که در تهران روز آدینه سوم مرداد (۱۵ جمادی‌الثانیه) هنگام پسین، دسته‌هایی از نمایندگان انجمنها و دارالشورای، با چتر و درفش، روانه، تکیه دولت گردیده و در آنجا بر سر خاک مظفرالدین شاه خطابه‌ها خواندند و گلها به روی گورش پاشیدند، و به نام شاه مشروطه آمرزش از خدا برایش طلبیدند.^{۶۳}

● اقدامات شیخ‌فضل‌الله نوری در زمان تحصن

شیخ‌فضل‌الله نوری به اتفاق حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی و حاجی میرزا الطف‌الله روضه‌خوان و شیخ آملی و سایر وابستگان و طرفداران خود در حضرت عبدالعظیم پناه گرفته و مشکل بزرگی برای مشروطه‌خواهان فراهم کرد. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد:

... از طرف حوزه مرکزی استبدادی یعنی از دریار مأمور می‌شود کار را یک طرفی کرده جمعی از اهل علم را به غمخواری اسلام به حضرت عبدالعظیم بردۀ آنجا بماند و مردم را به سوی خود بخواند، بلکه به این وسیله روی دل عوام را از مجلس و مشروطه برگرداند. این است که با حاج میرزا حسن آقای تبریزی که اکنون در طهران است و آقا سیداحمد طباطبائی که مخالف سیاست برادر خود می‌باشد و جمعی از درجه دوم روحانیون و پیشمنازها و معدودی از طلاب به زاویه مقدسه رفته آنجا اقامت می‌نماید و به توسط وزیر مخصوص از پولی که شاه به بانک روس حواله نموده مبلغ هنگفتی به مصرف این کار می‌رسد. این جمع با جمعی از مفتخواران و سورچرانان طهران چند ماه در حضرت عبدالعظیم می‌مانند و به هر یک از متوفین آنجا شهریه معین به قدر کفايت برای خودشان و خانواده‌هایشان داده می‌شود، یعنی همه را شیخ می‌دهد و از هر کجا باید بگیرد می‌گیرد. شبها و روزهای جمعه در همان خانه که منزل دارند شیخ منبر می‌رود و موعظه می‌کند. مردم شهری آنجا جمع می‌شوند، شیخ قرآن به دست گرفته قسم می‌خورد که من

قصدی غیر از خدمت به شرع ندارم این مجلس که دایر شده مشروع نیست و این قانون مخالف شرع اسلام است.^{۶۴}

پس از چندی بستن شیخان بر آن شدند تا با نشر افکار و اندیشه‌های خود دامنه عملیات خود را وسعت بخشند. سید احمد کسری می‌نویسد:

... لیکن چاپخانه‌های تهران هیچ یکی نخواست نوشت‌های آنان را به چاپ رساند. همانا نخست نوشت‌هایی را با خط خوشی نوشت و پیکره از آنها برداشته در میان مردم پراکنده می‌گردانیده‌اند...

لیکن پیداست که این کار دررفت بسیار داشته و گران می‌افتداده. این بود که ناگزیر گردیدند خود چاپخانه‌ای برپا کنند. برای این کار سنگی را با افزارهای آن، از سید مرتضی برغانی به یکصد و سی تومان خربده و شبانه بار استرها کرده به عبدالعظیم بردند و در آنجا به کار انداختند.^{۶۵} این گشایشی در کار ایشان پدید آورد. همانا از آخر تیرماه بود که به بیرون دادن لایحه‌ها پرداختند...^{۶۶}

اینان روزنامه‌نویسی نمی‌توانسته‌اند و یا نمی‌خواسته‌اند، از این رو نوشت‌های خود را لایحه نامیده و آنها را به گونه دیگری بیرون داده‌اند. همچون روزنامه‌ها از چند زمینه سخن نمی‌رانند و هر لایحه در یک زمینه می‌باشد...

در یکی از اینها از تلگرافی گفتگو می‌کنند، که آخوند خراسانی و حاجی شیخ مازندرانی، به میانجیگری حاجی شیخ فضل الله، به مجلس فرستاده بوده‌اند و حاجی شیخ فضل الله می‌گوید پیش از بیرون آمدن از تهران آن را به نزد رئیس مجلس فرستاده بوده. چون این تلگراف در جایی نیست و اینان در

نوشت‌های خود نام آن را می‌بردند اینست در اینجا آنرا می‌آوریم:
از نجف اشرف توسط جناب حجۃ الاسلام نوری دامت برکاته مجلس محترم شورای ملی شیدا الله تعالیٰ ارکانه ماده شریفه ابدیه که به موجب اخبار واصله در نظامنامه اساسی درج و قانونیت مواد سیاسیه و نحوه‌ها

۶۴. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۲۹.

۶۵. مدیریت این چاپخانه با حاج شیخ مهدی شمس‌العلماء عبدالرب آبادی قزوینی همکار مرحوم محمدحسن خان اعتماد‌السلطنه در تأثیف کتاب المأثر والآثار بود.

۶۶. نخستین شماره این لوایح در ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ یعنی ۳۹ روز بعد از تھصن شیخ فضل الله در حضرت عبدالعظیم انتشار یافته است.

من الشرعیات را موافق با شریعت مطهره منزط نموده‌اند از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیت این اساس است و چون زنادقه عصر به گمان فاسد حریت این موقع را برای نشر زنادقه و الحاد مغتنم و این اساس قویم را بدنام نموده لازم است ماده‌ابدیه دیگر در دفع این زنادقه و اجرای احکام الهیه عزاسمه بر آنها و عدم شیوع منکرات درج شود تا به عنوان الله تعالیٰ نتیجه مقصود برس مجلس محترم مترب و فرقه ضاله مأیوس و اشکالی مترب نشود انشاء الله تعالیٰ الاحقر الجانی محمد کاظم‌الخراصی الاحقر عبدالله مازندرانی هفتم جمادی الاولی.

... اینان در لایحه‌های خود از هر راه به بازگرداندن مردم از مشروطه می‌کوشیده‌اند. در همه جا مشروطه خواهان را بابی و طبیعی نامیده خواست ایشان را آشکار گردانیدن کیش خود یا آزادی از بند دین نشان می‌داده‌اند...^{۶۷}

برای آشنایی با افکار و خواسته‌های شیخ نخستین لایحة او را درج می‌نماییم:^{۶۸}
مطبوع در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم سلام الله علیه و علی آبائیه الكرام
برای انتباه و رفع اشتباه از برادران دینی.
روز دوشنبه هیجدهم جمادی الثانیه (۱۳۲۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح مقاصد حضرت حجۃ‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ فضل الله سلمه‌الله و سایر مهاجرین زاویه مقدسه از علماء عظام و غیرهم آن است که سال گذشته از سمت فرنگستان سخنی به مملکت مسراحت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه و وزراء و حکامش به دلخواه خود با رعیت رفتار می‌کند آن دولت سرچشمۀ ظلم و تعدی و تطاول است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تطاول در آن مفتوح باشد آبادانی برنمی‌دارد ولایزال بر پریشانی رعیت و بی‌سامانی اهالی می‌افزاید تا آنجا که بالمره آن مملکت از استقلال می‌افتد و در هاضمۀ جانورهای جهانخور به تحلیل می‌رود و گفتد معالجه این مرض مهلک مُفْنی آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری قواری بگذارند که من بعد رفتار و کردار پادشاه و

۶۷. احمد کسری، ص. ۴۰۹ - ۴۱۲.

۶۸. این لایحة در شش صفحه و نیم، با قطعه بزرگ و خط نستعلیق بسیار خوش منتشر شده است. ر.ک: هما رضوانی، ص. ۲۷ - ۳۳.

طبقات خَدم و خَشم او هیچ وقت از آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا به تصویب یکدیگر بنویستند و به صحّه پادشاه رسانیده در مملکت منتشر نمایند و گفتند نام آن حکمرانی به دلخواه به زبان این زمان سلطنت استبدادیه است و نام این حکمرانی قراردادی سلطنت مشروطه است و نام قراردادهندگان وکلاء یا مبعوثین است و نام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی است و نام قراردادهای آنها قانون است و نام کتابچه [ای] که آن قراردادها را در آن می‌نویستند نظامنامه است.

سلسله علماء عظام و حجج اسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تأم به مرسانیدند مکرر با یکدیگر ملاقات نمودند و مقالات شُرودند و همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی‌قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکالیف دوایر دولتی را معین و تصریفاتشان را محدود نماید تا آن که بحمد الله تعالیٰ پادشاه مرحوم موفق، و مسامعی علماء عظام مشکور و مجلس دارالشورای اسلامی مفتوح شد و اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر خلد الله سلطانه هم به اپن سعادت مساعدت که مبذول می‌فرمایند فائز گردید پس عنوان سخن و مبدء مذاکرات بی‌قانونی دوایر دولت بود و حاجت ما مردم ایران هم به وضع اصول و قوانین در وظایف درباری و معاملات دیوانی انحصار داشت و بعد همین که مذاکرات مجلس شروع شد و عنانین دایر به اصل مشروطیت و حدود آن در میان آمد از اثناء نطقها و لوابع و جراید اموری به ظهور رسید که هیچکس منتظر نبود و زاید الوصف مایه وحشت و حیرت رؤساه روحانی و ائمه جماعت و قاطبه مقدسین و متدينین شد.

از آن جمله در منشور سلطانی که نوشته بود مجلس شورای ملی اسلامی^{۶۹} دادیم لفظ اسلامی گم شد و رفت که رفت این فقره سند صحیح دارد عند الحاجه مذکور و مشهود می‌شود و دیگر در موقع اصدار دستخط مشروطیت از اعلیحضرت اقدس شاهنشاه عصر دام ظله الممدود در مجلس در حضور هزار نفس بلکه بیشتر صریحاً گفتند که ما مشروعه نمی‌خواهیم و دیگر به رأی العین همه دیدیم و می‌بینیم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت لاقید لابالی لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن

.۶۹ در فرمان مشروطیت به صراحت از مجلس شورای ملی نام برده شده است.

بوده‌اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده‌اند سنگهاست که به سینه می‌زنند و جنگهاست که با خلق خدا می‌کنند و دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سبّ علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و این که باید در این شریعت تصرفاتی کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل به احسن و انساب نمود و آن قوانینی که به مقتضای یکهزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت از قبیل اباحة مسکرات و اشاعة فاحشه‌خانه‌ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجه روضه‌خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه‌جات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و از قبیل استهزا مسلمانها در حواله دادن به شمشیر حضرت ابوالفضل و یا به سر پل صراط و این که افکار و گفتار رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم العیاذ بالله از روی بخار خوراکهای اعراب بوده است مثل شیر شتر و گوشت سوسماں و این که امروز در فرنگستان فیلسوفها هستند خیلی از انبیاء و مرسیین آگاه‌تر و دانانتر و بزرگتر و نستجری بالله حضرت حجه بن‌الحسن عجل الله تعالی فرجه را امام موهوم خواندن و او را قرآن مجید را در مقوایی ادوات قمار به کاربردن و صفحات مشتمل بر اسم جلاله و آیات سماویه را در صحن مجلس شوری دریدن و پاشیدن و نگارش این که مردم بی‌تربیت ایران سالی بیست کرور تومان می‌برند و قدری آب می‌آورند که زمزم است و قدری خاک که تربیت است و این که اگر این مردم وحشی و بربی نبودند این همه گوسفندو گاو و شتر در عید قربان نمی‌کشند و قیمت آن را صرف پل‌سازی و راه‌پردازی می‌کرددند و این که تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی بوده ذمی و مسلم خونشان متکافو باشد و با هم‌دیگر در آمیزند و به یکدیگر زن بدنهند و زن بگیرند (زنده باد مساوات) و دیگر ظهور هرج و مرج در اطراف ممالک محروسه و سلب امنیت و خلاف نظم و شیوع خونریزی و تاخت و تاز و إثارة فتن و مفاسد در هر صقع و هر ناحیه و رواج رقابت و خصومت و معادات در میان اهالی شهرهای بزرگ خصوصاً حوارث و سوانحی که در صفحه آذربایجان و سرحدات آن اتفاق افتاده و کشتهارها که در کرمانشاهان و فارس و حدود نهادن و غیرها واقع شده است و دیگر تجربی طبقات مردم در فسق و فجور و منکرات می‌فرمایند

چون ما و شماها همگی در طهران هستیم فقط طهران را از شما می‌پرسیم آیا از وقتی که اسم آزادی در این شهر شایع شده است سنتی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بیباکیها از کجا به کجا رسیده است. هیچ وقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد از گذر لوطنی صالح بپرسید و هیچ وقت دیده بودید که یهودی علی الرؤس دختر مسلمان را کشیده باشد امسال همگی دیدید یا مستحضر شدید، ذاکرین و وعاظ می‌گویند که امسال مجالس روضه خوانی و تکایای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شعائر بزرگ شیعه خانه است نزدیک نصف به تعطیل گذشت و متوقف شد آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید و هیچ شنیده بودید تا این تاریخ که یک آدمی در دنیا گفته و یا نوشته و پراکنده باشد که الوهیت خدا مشروطه است و لقد قالوا کلمة الکفر و هیچ شنیده بودید در این یکهزار و سیصد و چند سال که از عمر اسلام ایده‌انصاره گذشته است صورت یکی از مجده‌دین دین را که در عداد کلینی و علم الهی و محقق و شهیدین شمرده می‌شود به شکل حیوانی بارکش کشیده و تشهیر کرده باشد.

و دیگر افتتاح رسوم و سیر معمولة بلاد کفر؛ در قبة‌الاسلام تاریخ هجری، هیچ خبر نمی‌دهد که در ممالک اسلامیه مجلس ترحیم و ختم قرآن را به دستور فرنگستان تشکیل داده باشند. مسجد جامع پایتحت اسلام فاتحه ذرای صدیقه طاهره سلام الله علیها به سیره خاصة فرنگان گلریزی کردن و دستمالهای مشکی بر بازوی دستجات اطفال مسلمین بستن و جماعت زردشتهای را در خانه خدا وارد ساختن و در مجلس فاتحه مخصوصاً آلافرنگها و پاریس پرستها را مستخدم قراردادن و اریاب عمایم و بزرگان شریعت را طوعاً یاگرها به آن محضر مطهر کشیدن^{۷۰}؛ ای پیروان دین اسلام هیچ ختمی به این شکل دیده و یا شنیده بودید و هیچ دیده و شنیده بودید که رؤساء روحانی شما را عنقاً در مجلس در قطار مادامهای فرنگان کشیده و در ازحامی که سرایا علی‌رغم اسلام و اسلامیان است حاضر و مستبشر داشته باشند؛ آن بازار شام؛ آن شیپور سلام؛ آن آتشبازیها، آن وزراء و سفراء؛ آن عادیات خارجه؛ آن هوراکشیدنها و آن همه کتیبه‌های زنده‌باد زنده‌باد و (زنده‌باد مساوات) و (برادری برابری)^{۷۱}؛ می‌خواستید یکی را هم بنویسید

۷۰. اشاره به مراسم سالروز کشته شدن سید عبدالحمید و سیدحسن در مسجد جامع.

۷۱. اشاره به جشن مشروطیت

(زنده باد شریعت) (زنده باد قرآن) (زنده باد اسلام) حقیقته چشم خاتم الانبیاء روشن و خاطر خاتم الوصیاء خرسند فَرَتِ الْأَعْيُنْ سَرَّتِ الْأَنفُسْ^{۷۲} شما رای مسلمانها ای اهل طهران به قرآن مجید به امیر المؤمنین به سید الشهداء و به امام زمان ارواحنا للهم الفداء قسم می دهیم که اگر پیغمبر شما حاضر بود و آن هنگامه جلو خان نگارستان را می دید چه می فرمود؛ آیا نفرین می کرد یا تبریک می گفت و آیا می فرمود خوب جشنی برای مجلس گرفته اید یا می فرمود خوب ختمی برای اسلام گذاشته اید؛ آیا می فرمود زنده باد مشروطه یا می فرمود اهکذا تخلفون محمدًا فی أُمَّتِه^{۷۳}

الها که نعمت مجلس شورای ملی اسلامی خصم لامذهبان باد. از طرف هیئت مهاجرین الى الله به جماعت آزادی خواه اعلان می شود که اگر هزار از این حقه ها بزنید و ساعتی صد سحر بایلی بکنید به هیچ نتیجه نایل نخواهد شد و سحر با معجزه پهلو نخواهد زد و ما تن به تضعیف اسلام و تحریف احکام نخواهیم داد مادام مَنَّا الرَّوْحُ فِي الْجَهَنَّمِ^{۷۴} و دیگرهای دیگر هم هست بلکه بسیار است زیرا که این طفل یکساله ره صد ساله پیموده است ولی از تذکار و تعداد آنها می ترسم برخی از صناید سلسله و عظاماء علماء عصر و فقهاء الله لمایحبح و یرضی آزرده شوند ورنه سخن بسیار است.

قومی هم قُتلو أُمَّيْمُ أَخْيٰ فاذا رمیت يُصَيْبُنی سهی^{۷۵}
حالا از برادران پاکیزه نهاد و همکیشان ایرانی نژاد سوال می کنیم که آیا این فتنه های عجیب و این مفسدہ های عظیم در این مملکت واقع شده است یا نه و آیا حوادث فوق العاده بعد از تأسیس این وضع جدید تولید گردیده است یا نه احترام می کنیم و نمی گوییم این شرور و مفاسد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست می گوییم اینها همزاد اوست آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی به چه جهت و به کدام دلیل باید این همه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد و عباد همزادش بوده باشد.

از آنجا که همه کس از حقیقت حال مطلع نیست و از اوضاع عصر و اخبار عالم استحضار ندارد جهت و دلیل را هم حسب التکلیف، ما خود شرح

.۷۲. چشمها روشن باد و نفسها شادمان.

.۷۳. آیا در امت محمد این گونه از او پیروی می کنند؟

.۷۴. تا آنگاه که در تن ما روح وجود دارد.

.۷۵. قبیله من هم آنها بی هستند که اُمَّیم براذر من را کشتند، پس تیری که می اندازم به خود ما برمی گردد.

می‌دهیم زیرا که فرمودند چون بدعتها ظاهر بشود بر عالم است که اطلاع خود را اظهار کند (برادران دینی ما) در این عصر ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند که بالمرأه منکر ادیان و حقوق و حدود هستند این فرق مستحدثه را بر حسب تفاوت اغراض اسمهای مختلف است انتارشیست، نهیست، سوسیالیست، ناطورالیست، بایست و اینها یک نحو چالاکی و تردستی در آثاره فتنه و فساد دارند و به واسطه ورزشی که در این کارها کرده‌اند هرجا که هستند آنها را آشفته و پریشان می‌کنند سالهاست که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فربینگی عوام اصل من‌الاعلام هستند یکی فرقه بایه است و دیگری فرقه طبیعیه این دو فرقه لفظاً مختلف و لبتاً متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت، این اوقات این دو فرقه از سوء القضا هر دو در جهات مجلس شورای ملی ما مسلمانها وارد و متصرف شده‌اند و جداً جلوگیری از اسلامیت دارالشورای ایران می‌کنند و می‌خواهند مجلس شورای ایران را پارلمانت پاریس بسازند و این که حضرت حجۃ‌الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ فضل الله ایدالله طرف بی‌ارادتی این جماعت واقع شده و مستوجب چندین ناسزا و سب و تهمت در روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها و منابر گردیده‌اند سگهای جهنم بر او بانگ می‌زنند و بایهای مسلم از او سخت می‌رمند برای همین است که ایشان کماهو حقه بیدار این دو دسته دزد شده‌اند و در تنزیه مجلس شوری از این دو فرقه پلید جداً استاده‌اند و به توفیق الهی تقصیر نخواهند فرمود و از جان و مال دریغ نخواهند داشت تا به جمیع علماء مذهب جعفری از عرب و عجم جمیع این مطالب را محقق و مسلم بکنند و تمام تکالیف حتمیه الهیه این مقام را بر وجه اکمل و اوی بپردازند، تهدید آن حضرت به غوغای سفله و اراذل از این جهت است و ارجاف گرفتن مبلغ گزاف از سفارت یا دولت یا دیگری از این بابت است و الا همه کس می‌داند که خراسان بزرگتر از قاین است و وزارت جنگ مهمتر از حکومت سیستان است و وكلاء مجلس هم امناء ملت هستند و آن تلگرافی که یک لخت کذب صریح و جعل قبیح است از امناء ملت شایسته نبود و چنین خلاف با قسم و خیانت بر موکلین موجب انزال است از وکالت مگر کسانی که هیچ مستحضر نبوده‌اند و هم الأکثرون بالجمله تمام مفاسد ملکی و مخاطرات دینی از اینجا ظهور کرد که قرار بود

مجلس شوری فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که بدلخواه اداره می‌شد قوانینی فرار بدهد که پادشاه و هیئت سلطنت را محدود کند و راه ظلم و تعدی و تطاول را مسدود نماید. امروز می‌بینیم در مجلس شوری کتب قانونی پارلمانت فرنگ را آورده و در دایره احتیاج به قانون توسعه قایل شده‌اند غافل از این که ملل اروپا شریعت مدونه نداشته‌اند لهذا برای هر عنوان نظامنامه نگاشته‌اند و در موقع اجراء گذاشته‌اند و ما اهل اسلام شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم است نسخ برنامی دارد صادع آن شریعت در هر موضوع حکمی و برای هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است پس حاجت مردم ایران به وضع قانون منحصر است در کارهای سلطنتی که برحسب اتفاقات عالم از رشتہ شریعتی موضوع شده و در اصطلاح فقهاء دولت جائز و در عرف سیاسیین دولت مستبده گردیده است، باری بعد از بیدارشدن حضرات مؤسسین مجلس از حجج اسلام و سایر مسلمین به ظهور این فتن و بروز این مفاسد و این که تولد این نتایج سوء از دخالت دو دسته دشمنان دینی و دولت که با بیه و طبیعیه هستند شده است قرار قاطع بر جلوگیری ابدی از تصرفات لامذهبان در این اساس متین داده شد و جلوگیری از دخالت و تصرفات این فرقه‌های فاسدۀ مفسدۀ به‌نگاشتن و ملحوظ داشتن چندقفره است در نظامنامه اساسی، یکی آن که در نظامنامه اساسی مجلس بعد از لفظ مشروطه لفظ مشروعه نوشته شود، و دیگر آن که فصل دائم به مراعات موافقت قوانین مجلس با شرع مقدس و مراقبت هیئتی از عدول مجتهدین در هر عصر بر مجلس شوری به همان عبارت که همگی نوشته‌ایم بر فصول نظامنامه افزوده شود و هم مجلس شوری را به هیچ وجه حق دخالت در آن هیئت از عدول مجتهدین نخواهد بود و اختیار انتخاب و سایر جهات راجعة به آن هیئت کلیه با علماء مُتلَّدین هر عصر است لاغیر، و دیگر آن که محض جلوگیری از فرق لامذهب خاصه مرتدین از دین که فرقه با بیه و نحو آن است حضرت حجۃ‌الاسلام والمسلمین آقای آخوند ملام محمد‌کاظم مدظلله افروden فصلی را فرمایش فرموده‌اند حکم ایشان هم معلوم است باید اطاعت شود و مخصوصاً فصلی راجع به اجزاء احکام شرعیه درباره فرقه با بیه و زنادقه و ملاحده در نظامنامه اساسیه منظور و مندرج گردد.

و دیگر آن که چون نظامنامه اساسی مجلس را از روی قانونهای خارج

مذهب ما نوشته‌اند محض ملاحظه مشروعیت و حفظ اسلامیت آن، پاره تصرفات در بعضی فصول با حضور همگی حجج اسلامیه شده است، باید آن فصول نیز به همان اصلاحات و تصحیحاتی که همگی فرموده‌اند مندرج شود و هیچ تغییر و ترک به عمل نیاید برای نمونه آن تصرفات و تصحیحات مثلی بیاوریم تا همه برادرهای دینی بداند که بدولاً چه بوده است و بعداً چه شده است. از جمله یک فصل از قانونهای خارجه ترجمه کردند این است که مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هرچه را هر کس چاپ کرد احمدی را حق چون و چرا نیست) این قانون با شریعت ما نمی‌سازد لهذا علماء عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعه فحشاء در دین اسلام ممنوع است، کسی را شرعاً نمی‌رسد که کتابهای گمراه‌کننده مردم را منتشر کند و یا بدگویی و هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و به مردم برساند، پس چاپ کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیاء علیهم السلام است و کتاب بیان سید علی محمد باب شیرازی و نوشتگات میرزا حسینعلی تاگری و برادر و پسرهایش که خدا یا پیغمبر یا امام بایها هستند و روزنامجات و لواح مشتمل بر کفر و رذه و سب علماء اسلام تماماً در قانون قرآنی ممنوع و حرام است، لامذهبها می‌خواهند این در باز باشد تا این کارها را بتوانند کرد.

باری مهاجرین زاویه مقدسه را مقصودی جز تمثیلت این فقراتِ مسطوره که *والله القاهر الغالب المُدرک المُهلك*^{۷۶} محض حراسی اسلام و حفظ شریعت خیرالانام علیه و آلہ الصلوٰۃ والسلام است نیست، هر وقت وکلاه محترم که همه دم از مسلمانی و دینداری و خداشناسی می‌زنند مضايقه و ممانعت و مزاحمت خودشان را نسبت به این چهار فقره ترک گفتند و اینها را پذیرفتند احمدی از علماء اسلام و طبقات مسلمین را با ایشان سخنی نخواهد بود و مجلس دارالشورای کبرای ملی اسلامی هم حقیقتَ به لقب (قدس) و دعای (شیدالله ارکانه) شایسته و سزاوار خواهد گردید.

إنَّ فِي ذَلِكَ لِذِكْرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ قُلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ^{۷۷}

۷۶. قسم به خدای قدرتمند پیروزمند درک‌کننده و هلاک‌کننده.

۷۷. به درستی که در این مطلب همانا یادآوری است برای کسی که دارای قلب (درک می‌کند) یا گوش فرامی‌دهد و او گواه است.

انتشار لوایح شیخ در تهران مؤثر واقع شده و جمعی را به طرفداری از او برمی‌انگیزد. در این میان آقاسید عبدالله بهبهانی و آقاسید محمد طباطبایی برای بازگرداندن شیخ به تهران به ملاقات او می‌روند. حاج میرزا حبیبی دولت آبادی در شرح این ماجرا می‌نویسد: ... بعد از چندی که شیخ و اتباعش در حضرت عبدالعظیم می‌مانند از روی مصلحت آقاسید عبدالله و آقاسید محمد و صدرالعلماء و بعض دیگر از آقایان روحانیون شبانه می‌روند که او را برگردانند. صحبت بسیار می‌دارند و قرار می‌شود شیخ تأملی کرده و جواب بددهد و بدیهی است بی‌اجازه شاه و کارکنان او نمی‌تواند جواب بددهد. آقایان بیرون می‌آیند و به محض بیرون آمدن آنها در نصف شب بعضی از رجال دولت که در درشکه‌های خود در خیابان منتظرند وارد شده با شیخ خلوت می‌نمایند و نتیجه این می‌شود که شیخ به مراجعت به شهر راضی نگردد. شیخ هم به آقایان جواب منفی می‌دهد. اما در طهران عموماً از این رفتار شیخ ناراضی هستند و او را ملامت می‌کنند، خاصه که معروف شده شیخ دوازده هزار تومان به بانک روسی بدھکار بوده کسان شاه سندش را از بانک گرفته به او رد کرده‌اند. معلوم است شیخ در این سفر و این حرکت با این که مرد عاقلی است و می‌داند مشکل است کارش پیشرفت کند تا یک استفاده بزرگ نکرده باشد اقدام نمی‌کند. در مدت اقامت او در حضرت عبدالعظیم تمام حوزه استبدادی از مکلاه و مععم با او همراهی داردند. سید محمد یزدی و امثال او از قول بایهای کاغذ می‌نویسند از مشروطه تمجید می‌کنند و آن نوشتگات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا به شهر طهران آورده شهرت می‌دهند که مشروطه خواهان نوشته‌اند و هر یک از آنها از هر گونه تشیب برای بدنام ساختن آزادیخواهان دریغ نمی‌دارند. در این تابستان آقاسید عبدالله در دزآشوب شمران دستگاه مفصلی برپا نموده، اسباب ریاستی مانند یکی از اعیان معتبر فراهم کرده، تلفن مخصوص از خانه شهریش به آنجا کشیده اغلب رجال دولت با او آمدند و دارند، حتی کسانی که شبانه در حضرت عبدالعظیم با حريف و مخالف او در راز و نیازند. امین‌السلطان در بیلاق قیطریه است و با آقاسید عبدالله کمال ارتباط را دارد و به ظاهر در تمام کارها با او مشورت می‌کند ولی در باطن به ملاحظه درباریان توجهی هم به شیخ در حضرت عبدالعظیم می‌نماید تا دو طرف را نگاهداشته باشد. بالجمله کشمکش میان آقاسید عبدالله و شیخ فضل الله در این تابستان به این صورت است و دستگاه سوره‌دو حريف در کمال خوبی

دایر می‌باشد. یکی به اسم مجلس خواهی و موافقت با مشروطه و دیگری به نام مجلس نخواهی و مخالفت با مشروطه. کم‌کم روزنامه شیخ فضل الله بعضی از مقدسین کسبه را متزلزل می‌سازد و نزدیک است قسمهای به قرآن او را در مخالف بودن مشروطه با اسلام باور نمایند، اینست که در بازار بعضی از مستبدین به عنوان دینداری از او حمایت می‌کنند و بعضی در صدد هستند پولی به بازاریان بدھند که بازار بسته شود، مردم تعطیل عمومی کرده به حضرت عبدالعظیم بروند و به شیخ مساعدت نمایند. در این حال انجمان اصناف از وزراء و علماء و کلاه و تجار و کسبه دعوت می‌نماید که به هر صورت ممکن است او را از حضرت عبدالعظیم به شهر بیاورند تا موجب فسادی نشود. در این مجلس نگارنده نطقی می‌کند که موجب ملالت خاطر رؤسای روحانی آن مجلس می‌گردد ولی چون حق گفته شده از رنجش کسی باک ندارم و آن سخن اینست: آقایان شیخ فضل الله نه با مجلس مخالف است و نه با مشروطه طرف و نه با قانون اساسی ضد و نه دلش به حال مذهب سوخته است بلکه حرف او با همکاران محترمش می‌باشد که به او اعتنایی ندارند و او را مرده فرض کرده‌اند. شیخ می‌گوید من دعوی برتری بر شما داشتم نشد. راضی شدم با شما همسر باشم صورت نگرفت. حالا به کوچکی کردن از شما راضی شده‌ام و باز شما مرا به بازی نمی‌گیرید. آخر من هم از جنس شما و همکار شمایم. روی آن مستند که نشسته‌اید قدری جمعتر بشینید تا من هم زیردست شما بنشینم. بعضی که از حقیقت امر خبردار هستند مسرورند ولی رؤسای آقایان مخصوصاً آقاسید عبدالله بهبهانی بی‌نهایت دلتگ شده از جا برخاسته می‌گوید ما را اینجا آورده‌اند که ناسزا بشنویم و روانه شد، مجلس بر هم می‌خورد.

اما این مذاکره دوفایده بزرگ می‌دهد یکی آنکه آقایان می‌فهمند اصل مطلب بر اهلش پوشیده نیست و دیگر آن که مردم می‌فهمند حرف شیخ فضل الله شخصی است و به غمخواری دین و مذهب مربوط نمی‌باشد لهذا از بستان بازار و رفقن به حضرت عبدالعظیم خودداری می‌نمایند و محركین شیخ از گرفتن نتیجه که بر همزدن اساس مشروطه باشد تا یک اندازه مأیوس می‌گردند.^{۷۸}

ب. راز ترور علی اصغرخان اتابک

علی اصغرخان اتابک که در شروع زمامداری خود تصور می‌کرد به آسانی خواهد توانست خواست محمد علی شاه را در از میان بردن مشروطیت و برقراری مجدد رژیم استبدادی برآورد، خیلی زود دریافت که این کار به سادگی عملی نیست. پس در برابر شاه و مجلس سیاستی دوپهلو در پیش گرفت. محمد علی شاه خیلی زود به این مسئله پی برد و از طرفی دسایس دشمنان اتابک نیز سوء ظن شاه را بر علیه او تقویت کرد. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی در این رابطه می‌نویسد:

... امین‌السلطان تا چندی شاه را سرگرم می‌کند به این که من طوری رفتار می‌کنم که مجلسیان بیکار مانده عقب کار خود بروند ولی در ظاهر باید با آنها همراهی کرد که سر نخورند و به دست اکثریت از تندروان جلوگیری نمود، تا وقتی که قصه رحیم خان چلیپانلو که خواهد آمد شاه از او رنجیده شده و می‌فهمد زور ملیون از تدبیر امین‌السلطان بیشتر است. از طرف دیگر هم مخالفین امین‌السلطان شهرت می‌دهند شاه مخل مشروطیت است، او را باید خلع کرد و یکنفر از اطفال نابالغ خانواده سلطنت را پادشاه نمود و امین‌السلطان نایب‌السلطنه بوده باشد. این حرف به شاه می‌رسد و بیشتر موجب تنفس از امین‌السلطان می‌شود.

... می‌پردازد به خارج کردن کامران میرزا از کاینه و خلع او از وزارت جنگ، جراید را و امی دارد دنبال کنند، مردم را برضد او تحریک می‌نماید و همه را شاه خبردار شده بر کدورت خاطرنش از وی افزوده می‌شود...

و اما قصه رحیم خان چلیپانلو... شرح مطلب اینست که شاه از خود مقداری تفنج در آذربایجان دارد. می‌نویسد که آنها را به طهران بیاورند، روزی که در تبریز تفنجها را حمل می‌کنند مردم غیور تبریز مطلب را دانسته از حمل تفنجها جلوگیری می‌نمایند بلکه آنها را ضبط کرده می‌گویند اگر شاه مشروطه است دولت و ملت حافظ او است، حاجت به اسلحه شخصی ندارد و اگر مشروطه نیست ما او را به سلطنت مشروطه قبول کرده‌ایم غیر از این باشد او را نمی‌شناسیم. شاه از این واقعه بی‌نهایت نگران و متألم شده و به توسط رحیم خان سردار نصرت که از ملازمین مخصوص او است تدبیری می‌کند و آن اینست که پسر رحیم خان در تبریز اغشاش کند و گوشمالی به انجمن ایالتی تبریز بدهد. پسر رحیم خان هم در تبریز بنای تاخت و تاز را

می‌گذارد، اطراف شهر را مغشوش می‌کند و یکی از اعضای انجمن را گلوله زده می‌کشد، بعض دیگر هم کشته می‌شوند. مردم تبریز به هیجان آمده بازارها را می‌بندند. خلق در بهارستان جمع شده بازار طهران بسته تبریز سوگواری می‌نمایند. خلق در بهارستان جمع شده بازار طهران را می‌شود و هیجان شدید گشته عاقبت شاه مجبور می‌گردد پسر رحیم خان را در تبریز از ریاست ایل معزول کند و خود رحیم خان را به جرم این که از طهران دستورالعمل به پسرش داده است گرفتار و محبوس و مغلول نماید تا مردم ساكت گردند. این واقعه بر شاه بسیار ناگوار است و زنجیری که به گردن رحیم خان گذارده می‌شود مثل اینست که به گردن شاه گذارده شده باشد. امین‌السلطان هم در این قضیه با ملت و مجلس همراهی می‌کند، غیر از این هم چاره ندارد و این قضیه یکی از اسباب ضدیت شاه با مجلس و دلتنه‌گی او از شخص امین‌السلطان شمرده می‌شود.^{۷۹}

از طرفی تقی‌زاده و انجمن آذربایجان بر علیه اتابک دست به اقدامات تازه‌ای زده و افکار عمومی تهران را بر علیه او بر می‌انگیزند، دکتر مهدی ملک‌زاده در این باره می‌نویسد: ... در این موقع از طرف آزادیخواهان اعلامیه‌ای منتشر شد و از مردم دعوت به عمل آورد که در انجمن برادران واقع در دروازه قزوین حضور به مرسانند در این جلسه ملک‌المتكلمين برای حضار سخنرانی کرده، چنین گفت: «با این که شاه مکرر برای حفظ مشروطیت و قانون اساسی به قرآن مجید قسم یاد کرده، اما با تمام قوا به دستیاری درباریان خائن و سفارت اجنبی و پشت‌گرمی عده‌ای از ملاهای بی‌دین و صدراعظم مستبد، برای ریشه‌کن کردن مشروطیت و از میان بردن حقوق ملت که با خون جوانان آزادیخواه و خسارتهای بسیار بدست آمده، کوشش می‌کنند، این است که بر هر فرد آزادیخواه و علاقه‌مند به مشروطیت واجب است که این درخت کهن استبداد را ریشه‌کن کند و لا بنیاد ما و مشروطه را بریاد فنا خواهد داد...»^{۸۰}

دریی برگزاری این جلسه اتابک دست به اقدام ریاکارانه دیگری می‌زند و آن نزدیکی ظاهری با مجلس است. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد:

.۷۹. همان، ص. ۱۲۷ - ۱۲۸.

.۸۰. مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت* (تهران: بی‌نا، ۱۳۳۲-۱۳۲۸ ش.). ج. ۳، ص. ۱۸ - ۱۹.

... به مجلس می‌گوید من برای خدمت به ملت و پیشرفت کار مجلس حاضرم و روز و شب با شاه معارضه دارم. به شاه می‌گوید برهم زدن مجلس راه دارد من در ظاهر باید کمال همراهی را با مجلسیان بکنم و آنها را از خود راضی نگاه بدارم که با من طرف نشده، مرا از کار نیندازند و ورق سیاه و سفید نکشند و در ضمن باید بعضی از کلا را با خود همراه کنم و دسته صحیحی درست نمایم، انجمنها را رویه خود بنمایم و مردم را از بابت کارها که دارند آسوده کنم. آنوقت خود مردم بالطبع کاری با مجلس نخواهند داشت منصرف می‌گردند و کار مجلس سست شده خودش به تدریج تحلیل می‌رود.^{۸۱}

اما دیگر دست اتابک رو شده بود و آونگ زمان به زیان او حرکت می‌کرد. حاج

یحیی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد:

اوایل ماه ربیع یک روز در انجمن اصناف کمیسیونی منعقد می‌شود درخصوص خیالات امین‌السلطان صحبت می‌دارند و تصور می‌کنند آنچه فساد دیده می‌شود از اوست و حاضر شده است مجلس را برهم بزنند و در نتیجه مذاکرات شرحی به امین‌السلطان می‌نویستند و از نگارنده تقاضا می‌کنند واسطه ابلاغ آن باشم و حضوراً هم با وی صحبت بدارم. شب این روز به قیطریه بیلاقی امین‌السلطان می‌روم. امین‌السلطان با جمعی از نمایندگان مجلس از رؤسای تجار در مذاکرة استقراضی است که می‌خواهند برای دولت از خارجه بکنند. نوبت ملاقات به من می‌رسد، کاغذ انجمن را می‌دهم می‌خواند و می‌گوید از من چه می‌خواهند در صورتی که شاه همراهی نمی‌کند. از من زیاده براین ساخته نیست. می‌گوییم گردونه مملکت باید روی هشت چرخ متساوی بگردد، حالا یکی از همه بزرگتر است و یکی شکسته و یکی از کارافتاده، البته این اربابه حرکت نمی‌کند. می‌پرسد چه باید کرد. جواب می‌دهم بی‌ملاحظه بگوییم؛ می‌گوید بلی، می‌گوییم هر هشت را باید کنار گذارده هشت چرخ یک اندازه نوساز کارکن زیر این اربابه باید گذارد تا حرکت نماید. جواب می‌دهد چند روز است کامران میرزا از وزارت جنگ استغفا داده یکنفر را که محل اطمینان باشد می‌خواهم پیدا کنم به جای او بگذارم بهزحمت این یکنفر را پیدا کرده‌ام و اشاره می‌کند به مستوفی‌العمالک

که آنجا قدم می‌زند، شما هشت نفر از کجا پیدا خواهید کرد. می‌گوییم شما در پارکهای بزرگ عقب آنها می‌گردید اینست که پیدا نمی‌کنید، اگر از آنجا تجاوز کنید به جای هشت نفر هشتاد نفر پیدا خواهید کرد، حالا جواب کاغذ‌انجمان را بدھید. می‌گوید جواب اینست که مانع پیشرفت مشروطه و قانون شاه است و مرا هم نزد او متهم کرده‌اند اینست که از من کاری پیشرفت نمی‌کند. می‌گوییم بنویسید، می‌گوید می‌نویسم جواب را به فلانی داده‌ام قبول کرده برمی‌خیزم و هنگام خارج شدن به او می‌گوییم جان شما در خطر است. می‌گوید خدا حفظ می‌نماید. بیرون می‌آیم مخبرالسلطنه و وکیل‌السلطنه برادر امین‌السلطان را آنجا ملاقات کرده به آنها نصیحت می‌کنم مگذارید وضع این طور بماند که این درجه بدگمانی مردم به اتابک اعظم عاقبت خوشی ندارد.

خلاصه صورت مجلس شب را فردای آن شب در حوزه اساسی انجمان نقل می‌نمایم. می‌پرسند شما خود چه استنباط کردید. می‌گوییم من از او مأیوس هستم. چند روز از این مقدمه می‌گذرد در انجمان آذربایجان بدگویی زیاد از امین‌السلطان می‌کنند. جمعی کثیر از آنها به بهارستان رفته در مجلس بر ضد امین‌السلطان داد و فریاد می‌نمایند.

دو سه روز بعد باز یک شب در بهارستان مردم بر ضد امین‌السلطان سخت هیجان می‌نمایند. شاهزاده یحیی میرزا که جوانی غیور و وطن‌خواه است از تندروان می‌رود بالای بلندی و می‌گوید ای ملت تمامی خرابی کار شما از میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان است. اگر مشروطه و آزادی می‌خواهید باید دفع شر او را بنمایید و بدیهی است این تحریک هم از انجمان آذربایجان است که آقاسید‌حسن تقی‌زاده مدیر آن می‌باشد و بر ضدیت با امین‌السلطان ثابت‌قدم مانده و در مجلس هم طرفداران امین‌السلطان برای او فرصت و احترامی باقی نگذارده‌اند. این مطالب هم به امین‌السلطان می‌رسد و باز همه را بازی فرض نموده بی‌اعتنایی می‌نماید، اما دیگر جرأت به مجلس آمدن ندارد و تنها ارتباط محکم با آقاسید‌عبدالله را برای خود کافی می‌داند.

یکروز مخبرالسلطنه مرا دعوت می‌کند و می‌گوید امین‌السلطان ما را سرگردان دارد. می‌گوییم بلی اعتقادش این است اگر آقاسید‌عبدالله را داشته باشد ملت را دارد. در صورتی که همین اختلاط فوق العاده او با آقاسید‌عبدالله

او را تمام خواهد کرد. رفیق عزیز من شما چرا آبروی خود را حفظ نمی‌کنید، امین‌السلطان از میان می‌رود و شما هم به تبعیت او با کمال بدنامی خواهید رفت. حالا تا وقت باقیست استعفا بدھید که ملت استقلال رأی در شما ببیند بلکه آبروی چندین ساله را حفظ کرده باشید. می‌گوید قسم خورده‌ام با او مخالفت نکنم. می‌گوییم امین‌السلطان هم با کامران‌میرزا قسم خورده بود که با هم بسازند، چه شد که دو روز بعد از قسم خوردن در حضور خود من از او بدگویی می‌کرد و در مخالفت او ایستاد تا از میان برداشته شوند، وقتی شما باید با او همراه باشید که او هم حفظ آبروی رفقای خود را بکند. می‌گوید حالا خیالی کرده‌ایم که فردا وزراء اجماعاً آبروی نزد شاه حرف را پوست کنده و بی‌پرده بزنیم، عریضه‌ای هم نوشته‌ایم بدهیم اگر جواب مساعد داد و دانستیم با او می‌توانیم برآییم و با مجلس همراه باشیم دستخطی بگیریم و شروع به کار کنیم و اگر نشد و شاه واقعاً همراه نیست همه استعفا بدھیم و قطع بدانید اگر آنها استعفا ندادند شخص من خارج خواهم شد. مخبرالسلطنه صورت عریضه‌ای که وزراء به شاه نوشته‌اند می‌دهد به نگارنده ملاحظه می‌کند و جزئی جرح و تعدیل به نظرم رسیده می‌گوییم یادداشت می‌کند و می‌گوید اگر دستخط موافق گرفتیم روز شنبه بیاییم به مجلس یا خیر، می‌گوییم خیر. می‌گوید چرا جواب می‌دهم زیرا که برای اتابک آمدن به مجلس خطر دارد. می‌گوید با وجود آوردن دستخط موافق، می‌گوییم عجباً دستخط را که نمی‌تواند به پیشانی خود بچسباند و یا جار بزند و بیاورد لابد در مجلس نشان خواهد [داد] و پیش از نشان دادن دستخط برای او خطر هست. می‌گوید پس چه کنیم، می‌گوییم روز شنبه شمیران در باغ خودم هستم اگر دستخط مساعد گرفتید خودتان زودتر بیایید مرا ملاقات کنید، با هم به شهر آمده مطلب را که اتابک با شاه کار خود را تمام کرده است به بعضی از انجمنها که مورد ملاحظه‌اند حالی می‌کنیم. آنوقت اگر صلاح شد خودش بیاید به شهر و به مجلس و گرنه وزراء بیایند و دستخط را بیاورند و اتابک بعد از رفع غائله و حصول اطمینان به مجلس بیاید قرار بر همین می‌شود و می‌گذرد. این واقع روز جمعه نوزدهم رجب هزار و سیصد و بیست و پنج است.

روز شنبه نگارنده می‌رود به شمیران و تا دو ساعت به غروب مانده انتظار مخبرالسلطنه را می‌کشم نمی‌آید ناچار روانه شهر شده می‌سپارم اگر آمد

بگویید به شهر آمده من در خانه خود انتظار او را دارم. بعد معلوم می‌شود اتابک و وزراء تا یکساعت به غروب مانده در سلطنت آباد با شاه در کشمکش بوده‌اند و بالاخره دستخط را آن‌طور که مایل بوده از شاه گرفته‌اند، دیگر وقت نشده است مخبر السلطنه مرا ملاقات کند. امین‌السلطان آفاسید عبدالله را برگرفتن دستخط موافق آگاه کرده او هم با نهایت غرور می‌گوید بروید به مجلس منهم آن خواهم آمد.^{۸۲}

شامگاه روز ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی تشکیل جلسه داد و اتابک و وزرایش نیز در آن جلسه شرکت کردند. کسری درباره جریان مذاکرات این جلسه چنین نوشته است:

... چون کمی گفتگو رفت اتابک به پشت تربیون درآمده چنین گفت: چون در کابینه وزراء در این هنگام تغییر و تبدیلی داده شده بود از امروز اولاً برای معرفی در مجلس حاضر شده‌اند. جناب مستوفی‌الممالک وزیر جنگ مستول و جناب علاء‌الملک وزیر عدليه منتخب شده‌اند و ثانیاً در باب کلیه امورات با هیئت وزراء شرفیاب خاکپای همایونی شدیم و آنچه لازم بود در اصلاح کلیه کارها عرض شد و بعضی احکامات مطاعه لازمه صادر گردید برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان وکلا را از مراتب مستحضر داریم و دستخطی صادر شد تأکید در اجرای قوانین مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین که ان شاء الله آقایان وکلا اقدامات مجدانه نمایند و تأکید می‌کنم که قانون اساسی را زودتر تمام کنند.

در برابر این سخنان که سراپا فریب و بیشرمانه می‌بود نمایندگان به جای آن که پاسخ داده بگویند دیگر به شما پشتگرمی نداریم، بیخردانه خشنودی نمودند و سپاس گزارند، و پس از برخی سخنان که گفته شد سید محمد تقی هراتی که خودافزاری از افزارهای اتابک می‌بود نامه (یا به گفته خودشان عرض داشت) وزیران را که به شاه نوشته بودند با پاسخی که شاه داده بود و دستخط نامیده می‌شد بازخواند، و ما نیز اینک آنها را می‌آوریم. وزیران می‌نویسنند:

.۸۲ همان، ص. ۱۳۶ - ۱۴۰.

.۸۳ لازم به ذکر است که کسری این روز را یکشنبه و دولت‌آبادی و هدایت شنبه ذکر کرده‌اند.

قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شویم خانه‌زادان به موجب تعهدی که در خاکپای مبارکت کرده‌ایم و کلام خدا را به شهادت گرفته‌ایم ناگزیریم در هر موقع آنچه را صلاح دولت‌خواهی نسبت به ذات اقدس ملوکانه می‌دانیم در مصلحت ملک و دولت و ملت که عین مصلحت پادشاه است می‌بینیم به عرض برسانیم، پریشانی خلق، آشفتگی عموم اختلال او ضع ام مملکت از این بیشتر نمی‌شود، مردم تسویه امور را از مجلس می‌خواهند، مجلس موافق حقی که در قوانین اساسی به او داده شده است به وزرای مستول رجوع می‌کند و جداً اجرای قوانین اساسی را می‌خواهد، امیدواری وزراء در اجرای آن قوانین به تقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری است و البته این نکته در خاکپای مبارک میرهن است که تا صدور احکام برونق قوانین اساسی مقرر نگردد شکایت مجلس، توحش مردم، اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء‌عاقبت این وضع هیچ شبه نیست و یقین داریم که نیات مقدسة ملوکانه با عرایض دولت‌خواهانه این غلامان تباین ندارد، استدعا عاجزانه غلامان اینست که از برای رفع تزلزل ارکان ملک و آسایش خاطر مبارک دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جداً به موقع اجرا گذارده شود تا رفع محنور این غلامان شده بدون ملاحظه مشغول خدمتگذاری باشیم.

الامر القدس الاعلى مطاع.
زیاده قدرت جسارت ندارد
شاه دستخط می‌نویسد:

جناب اشرف اتابک اعظم اجرای قوانین به تقویت مجلس چیزی است که همیشه مقصود و منظور من است، تکلیف دولت و وزراء همین است و همیشه همین طور به وزراء فرموده‌ایم و بعدها هم خواهیم فرمود، وزراء بدون دغدغه خاطر مشغول خدمات مرجوعه به خود باشند و لازمه تقویت هم از طرف ما نسبت به آحاد وزراء خواهد شد و مخصوصاً می‌نویسیم که وزراء قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود.

شهر رجب ۱۳۲۵.
پس از خواندن اینها باز سر پریشانی گویی نمایندگان باز شد، و چون از نایمنی گفتگو می‌شد اتابک زیرکانه پاسخ داد که اینها از نبودن قانونهای قانونها که نوشته شود و از مجلس گذشت همه اینها از میان می‌رود. نیز

همچون نشست چند هفته پیش سخن از بانک ملی به میان آورد و خواستار شد که آن را زود به پایان رسانند و در انجام مجلس چنین گفت: امیدوارم ان شاء الله تعالى عما قریب به اتحاد و همدستی و کلا و وزراء تمام امور اصلاح و انتظام عمومی حاصل شود. نشست با این جمله‌های فریب‌آمیز به پایان رسید و نمایندگان زودبار بر رویهای خندان از جا برخاستند و برای آن که چایی خورند و قلیان و چوپوق کشند وزیران با بسیاری از نمایندگان به عمارت بالایی رفتند که تا دو ساعت از شب رفته در آنجا می‌بودند. اتابک با شیرین‌زبانی و نیرنگساری نمایندگان را فریفته با دل شاد و روی گشاده می‌گفت و می‌شنید و می‌خندید و هیچ نمی‌دانست که آخرین ساعت زندگی را به سر می‌برد و زمانش تا هنگامی است که در آنجا نشسته است.^{۸۴}

در مورد چگونگی ترور اتابک و عوامل آن روایتها متفاوت است. حاج میرزا یحیی

دولت‌آبادی چنین نوشته است:

... امین‌السلطان و آقاسیدعبدالله از عمارت پایین می‌آیند که روانه شوند، کالسکه آقسیدعبدالله را برخلاف رسم داخل بهارستان می‌آورند، آقسیدعبدالله کالسکه‌اش دم پله عمارت حاضر است ولی چون اتابک متوجه است همراه او می‌آید که او را بیرون در بهارستان به کالسکه نشانیده روانه کند و بعد به کالسکه خود سوار شود. اتفاقاً کالسکه اتابک را ده قدم از در دورتر نگاهداشته‌اند، اتابک و آقسیدعبدالله از در بیرون می‌آیند، جمعی هم پشت سر آنها هستند، بیرون در سیدی می‌آید پهلوی آقسیدعبدالله از او تقاضایی کرده و آقسیدعبدالله را مشغول می‌نماید و از طرفی مشتی خاک به هوا می‌پاشند، حواس امین‌السلطان متفرق می‌شود که صدای ششلوک بلند شده چند تیر پی‌درپی به او می‌خورد، روی زمین افتاده فوراً جان می‌دهد. مردم فرار می‌نمایند و آقسیدعبدالله غش کرده روی زمین می‌افتد...^{۸۵}

کسری واقعه ترور اتابک را چنین روایت کرده است:

... اتابک با آقای بهبهانی به پایین آمدند و دست به دست هم داده گفتگوکنان راه افتاده تا بیرون بهارستان رسیدند، و در آنجا گدایی از آقای بهبهانی پول خواست و او به این پرداخت، دو سه گامی جدا افتاده ولی اتابک که همچنان

۸۴. احمد کسری، ص. ۴۴۵ - ۴۴۶.

۸۵. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۴۰ - ۱۴۱.

گام برمی‌داشت و چشم به سوی درشکه خود می‌داشت که نزدیک بیاید ناگهان جوانی از جلو درآمده با ششلول که در دستش می‌بود سه تیر پیاپی به او نواخت که هر سه کارگر افتاد، تیری نیز به پای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت.

اتابک به زمین افتاد و جوان زننده چون خواست بگریزد سریازی از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد. جوان زخمی نیز به او زده، ولی از سرآسیمگی یا چون میدان را به خود تنگ می‌دید تیری هم به روی خود تھی کرد که به مغزش رسید و در زمان افتاد و جان داد.

اتابک اندک جانی داشت. چون او را در درشکه گذارده خواستند به خانه اش برند تا یکریع دیگر او نیز درگذشت... ولی جوان کشته همچنان به روی زمین ماند و کسی او را نمی‌شناخت تا پولیس رختهایش را کند و به جستجو پرداخت و از جیبیش کارتی درآمد که در آن چنین می‌نوشت:

عباس آقا صراف آذربایجانی عضو انجمن نمره ۴۱ فدائی ملت.^{۸۶}

سپس شناخته گردید که جوانی بیست و دو ساله از مردم تبریز، و پدرش حاجی محمد و خود عباس آقا نام می‌داشته، و در تهران به صرافی می‌پرداخته و در بازار بسیاری او را می‌شناخته‌اند...^{۸۷}

مرحوم حسن اعظم قدسی (اعظام‌الوزاره) که خود از نزدیک شاهد و ناظر این واقعه

بوده در این باره چنین روایت کرده است:

روز شنبه ۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ [۸ شهریور ۱۲۸۶] ساعت هشت و نیم بعداز‌ظهر میرزا علی‌اصغر خان صدراعظم ایران... با گلوله جوان آذربایجانی کشته می‌شود...

ولی این واقعه نکات مبهومی از حیث هویت قاتل یا ضارب و علت قتل و شخصیت قاتل یا محرك آن در تاریخ مشروطیت به وجود آورد که هنوز هم به درستی در تاریخ نویسنده‌گان مشروطیت روشن نشده...

اینک من برای روشن شدن تاریخ از ابتدا تا انتها که با چند تن از رفقاء انجمن برادران دروازه قزوین در مجلس شورای ملی و بعد بیرون آمدیم و

۸۶. به نوشته ادوارد براون از جیب عباس آقا صراف علاوه بر کارت شناسایی دو کپسول استرکنین و یک پارچه سنگ دوزخ نیز به دست آمده است.

۸۷. احمد کسری، ص. ۴۴۸ - ۴۴۷.

ناظر بوده‌ایم به شرح ذیل می‌نویسم:

من با چند نفر بودم که در آن موقع شاید بیش از بیست قدم و یا کمتر با تیر خوردن عباس آقا فاصله نداشتیم، جریان این بود که چون آن روز اتابک موضوعاتی را در قسمت نمایندگان و محمدعلی‌شاه مطرح کرد شب به انجمانها اطلاع دادند که در مجلس هر قدر ممکن است نفرات حاضر شوند، منجمله از انجمان دروازه قزوین عده پنجاه نفری... در مجلس حاضر، پس از مذاکرات قوار شد دنباله آن در جلسه آینده مطرح شود ولی چون از جریان امر قبل سران انقلاب آگاه بودند، لذا در دنباله ارسال نامه به انجمان خدمت و کار تصمیم گرفته شده بود که هر طور است باید اتابک را از سر راه مجلس برداشت تا به آسانی این راه پیموده گردد، و بهترین روز برای انجام این کار همان روز را انتخاب و حاضر شدند که اتابک به مجلس می‌آمد.

اتابک با آقاسید عبدالله بهبهانی از بهارستان بیرون می‌آمدند تا نزدیک در مجلس با هم صحبت می‌کردند. نزدیک در یعنی چند قدم مانده به در مجلس چند نفر دور بهبهانی را گرفته ناچار آقای بهبهانی برای مذکوره با آنها ایستاد، در همین موقع که من با رفقا مصادف و از آقای بهبهانی رد شده از در مجلس بیرون و به طرف مسجد سپهسالار دنباله دیوار مجلس سرازیر شدیم که صدای تیر بلند شد در جلو مجلس نرسیده به چوب کار پیاده رو و اتابک تا لب جوی پیاده رو نرسیده صدای شلیک تیر پشت سر هم بلند و هوای محوطه به واسطه پاشیدن خاک تباکه تاریک و مردم با گرفتن چشمان خود روبه فرار نهادند که شاید کفش و عبا هم روی زمین می‌افتداد، در این موقع عباس آقا که با محل شلیک تیر بیش از بیست قدم فاصله نداشت کسی را که در دستش ششلول بود می‌خواهد بگیرد که ناگاه تیر به دهان عباس آقا خالی و ششلول روی سینه‌اش اندخته می‌شود، در واقع ضارب اتابک و عباس آقا یکنفر بوده.^{۸۸}

به این ترتیب که قبل تصمیم گرفته می‌شود حیدرخان عمواوغلى با چند نفر

۸۸. مرحوم مخبرالسلطنه در تأیید این موضوع می‌نویسد: عباس نامی هم تیری در دهانش خورده از پشت سر هم گفتند، در میدان جلو درب منزل معین‌السلطان پنجاه قدم دور از در مجلس می‌افتد... اطباء تشخیص دادند که خودش نزد است و اگر هم او قاتل بود داعی نداشت که در یک طرف دیگر میدان خودش را بزد. ر.ک: مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۵۷ - ۱۵۸.

از کارگران کارخانه^{۸۹} که پنج نفر از آنها قفقازی و ترورستی بودند با لوازمات کارکه در دست هر یک یک کیسهٔ حنایی خاک تباکو بوده و ضارب هم دو نفر از آن پنج نفر معین می‌شوند به راهنمایی حیدرخان در جلو مجلس تا به طور منظم و طبق دستور حاضر و آماده باشند. نفراتی که دارای کیسه‌های خاک تباکو بودند به فاصله از هم توی مردم در نقاط مختلف ایستاده بودند، دستور هم این بود که صدای تیر که بلند شد خاک به هوا پاشیده شود تا عاملین بتوانند از راه کوچه نظامیه به پشت مسجد سراج‌الملک و وارد کارخانه برق شوند.

وقتی اتابک زده می‌شود و مردم فوار می‌کنند ضارب و حیدرخان با چند نفر به طرف پایین در مجلس سرازیر می‌شوند که به طرف کوچه نظامیه طبق نقشه قبلی فوار نمایند که عباس‌آقا می‌خواهد ضارب را بگیرد که تیر به دهانش و می‌افتد و ششلول روی سینه عباس‌آقا انداخته می‌شود و این منظره را من و همراهان کاملاً مشاهده کردیم که در اینجا باز همان خاک به هوا پاشیده شد که به ما هم اثرش رسید و آنها از همان راه کوچه نظامیه رفتند وارد کارخانه شدند...^{۹۰}

سیداحمد کسری به شایعات منتشره درخصوص ضارب واقعی و صادرکننده

دستور قتل اتابک اشاره کرده و می‌نویسد:

می‌بایست دانست که درباره کشتن اتابک سخنان بیهوده‌ای بسیار گفته‌اند، هنوز هستند کسانی که می‌گویند: اتابک را یحیی میرزا زد و برای این که دیگری را بدnam گرداند یک تیری نیز به عباس‌آقا زده او را برانداخت یا می‌گویند: عباس‌آقا را پس از کشتن اتابک حیدر عمواوغلى زد که زنده نماند و راز کار بیرون نیفتند، یا می‌گویند دستور کشتن اتابک را محمدعلی میرزا داد چون این در نهان خواهان مشروطه می‌بود ولی اینها پندارهاییست که از روی دلخواه و برای خودنمایی باقته‌اند. در این باره آگاهی درستی در دست نیست و آنچه ما از جستجو به دست آورده‌ایم اینست که در پایین می‌نویسم: اتابک چنان که از رفتارش پیدا شد پاپشاری به برانداختن مشروطه می‌نمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده نیروی مجلس را از

۸۹. کارخانه برق حاج امین‌الضرب.

۹۰. حسن اعظم قدسی، ج. ۱، ص. ۱۶۳ - ۱۶۵.

دستش گرفته بود. این به بسیاری از آزادیخواهان سخت می‌افتد و این بود آرزوی کشنن او را می‌کشیدند.

در این هنگام در تهران یک مرد آزادیخواهی می‌زیست که خود جوان ولی بسیار دلیر و کاردان می‌بود، و سپس یکی از پیشوaran به نام شورش ایران گردید. این جوان چون در کارخانه برق حاجی امین‌الضرب کار می‌کرد و مهندس آنجا بود حیدرخان بر قی شناخته می‌شد.

... در سال دوم مشروطه که در تهران انجمنهایی برپا می‌گردید یک انجمن نیز در آذربایجان به نام انجمن آذربایجان بنیاد نهادند که می‌باید گفت نیرومندترین و بکارترین انجمنها می‌بود.

حیدرعمواوغلى یکی از کوشندگان در آن انجمن می‌بود، و چنین پیداست که با کمیته اجتماعیون عامیون ایرانیان قفقاز بهم بستگی می‌داشت.

هرچه هست این حیدرعمواوغلى کشنن اتابک را به گردن می‌گیرد و چنین می‌گویند تقی‌زاده هم آگاهی می‌داشته و برای این کار عباس آقا را که جوان خون‌گرم غیرتمندی می‌بود برمی‌گزینند و دستور کار را می‌دهد و آن روز که عباس آقا تیر انداخت حیدرعمواوغلى خود در جلو بهارستان می‌بوده... آن انجمن نمره ۴۱ که در کارت جیب عباس آقا یاد شده جز یک نام نبوده. ما با همه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافته‌ایم. این نام مایه ترس هزاران کسان گردید، و صدھاکسان دعوی به همبستگی با این انجمن نمودند. با این حال بنیادی نداشت.

یک چیزی که می‌باید در پایان گفتار بیفزاییم اینست که انگلیسیان چون اتابک را افزار دست سیاست روس می‌شناختند از او آزرده می‌بودند و باشد که کشته شدن او را آرزو می‌نمودند و به دستیاری آقای تقی‌زاده از پیش آگاهی می‌داشتند. هرچه هست پس از کشته شدن او که در روزنامه‌های اروپا گفتارهای فراوانی نوشتند، در روزنامه‌های انگلیس بیشتر از دیگر روزنامه‌ها نوشه شد و یک چیز شگفت ترجمه‌هاییست که حبل‌المتین کلکته از روزنامه ویلز ترجمه کرده است و ما اینک آنها را می‌آوریم:

انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته عده رسمی اعضای آن به هشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها به شش هزار و سیصد. بر حسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده‌اند که نگران حرکات یکصدوسی و دو تن از مستبدین باشند و هر یک

را حکمی سریه مهر در دست است که به موقع خود باز نموده مطابق دستورالعمل او رفتار نماید. تصویر تمام قد عباس آقا را بزرگ نموده در یکی از زوایای انجمن سری گذارده و چهارچوبه دو تصویر را که به نمره یکی زیادتر و دیگری پایین‌تر از عباس آقا می‌باشد خالی گذارده‌اند.

نمی‌دانیم روزنامه‌نویس انگلیس این گزافه‌ها را از کجا آورده است؟! در جایی که به گفته خود او انجمن نهانی می‌بوده این همه آکاهیها را با نام و نشان و رقمهای ریز از کجا پیدا کرده؟! اگر بگوییم ساختگیست و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده، آن هم از یک روزنامه اروپایی دور است. می‌باید گفت یک رازی در اینجا هست.^{۹۱}

به طوری که اشاره شد بعضی‌ها محمدعلی‌شاه را در ترور اتابک دخیل می‌دانند.

مرحوم مخبرالسلطنه در این رابطه می‌نویسد:

... اورنگ شیخ‌الملک می‌گفت که در عَدَسَه^{۹۲} محمدعلی‌میرزا اقرار به امر به قتل اتابک کرد و اظهار تأسف از آن امر، والعهدة عليه، امیریهادر را جزو تعماشچیها در بهارستان دیده بودند و خودش به من گفت: «میرزا ابراهیم را دیدم که به حواشی اشاراتی می‌کرد».^{۹۳}

دکتر مهدی ملکزاده در این رابطه می‌نویسد:

دبیرالسلطان در حضور نگارنده این تاریخ، شرح آن داستان را برای مستوفی‌الممالک این‌طور نقل کرد: محمدعلی‌شاه من و موقرالسلطنه و مجلل‌السلطان را مأمور کشتن اتابک نمود، من از ترس جانم مجبور شدم این مأموریت را قبول کنم، و جرأت نداشتم کسی را از آن سری‌آکاه کنم، برای تبرئه خود گفت: ولی من در عمل قتل شرکت نکردم، و آن روز در خانه بودم، و موقرالسلطان مأموریتی که شاه به او داده بود انجام داد و اتابک را کشت.^{۹۴}

مرحوم مخبرالسلطنه نیز به حضور آنها در آن روز در ساختمان بهارستان اشاره کرده

و نوشته است:

.۹۱. احمد کسری، ص. ۴۴۸ - ۴۴۹

.۹۲. اُدسا

.۹۳. مهدیقلی هدایت، گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، ص. ۱۹۶ - ۱۹۷

.۹۴. مهدی ملکزاده، ج. ۳، ص. ۲۳

پس از مجلس بعضی وکلا، تقی‌زاده، مستشارالدوله و غیره و آقاسیدعبدالله با اتابک در بالاخانه مدتی نشستند... درین اثنا دبیرالسلطان پسر وکیل الدوله^{۹۵} صنیع حضرت و موخر پسر ناظم‌السلطنه^{۹۶} وارد شدند، مظنوں بودند، لیکن صحبت به فراخور حال کردند، من از حضور آنها خوش نیامد، در دیگران چه اثر کرد نمی‌دانم، ورود بی‌موقع ایشان توی ذهن می‌زد.^{۹۷}

به هر تقدیر علی‌اصغرخان اتابک صدراعظم ایران در سن پنجاه و یک سالگی کشته شد. برخلاف عرف و انتظار هیچ‌گونه اقدام رسمی برای تشییع جنازه او به عمل نیامد.

مرحوم محمدخان احتشام‌السلطنه از دوستان نزدیک اتابک درین‌باره می‌نویسد:

لباس عزا پوشیده به خانه اتابک رفتم. جنازه‌اش را آورده و در حوضخانه عمارت گذاشته بودند. جماعتی آنجا جمع بودند. امانه برای احترامات بلکه برای این که چیز تازه‌ایست و باید دید. از دوست و دشمن، جمع بودند. برادران و فرزندان و بستگان و دوستان اتابک می‌گفتند. فردا، شاه و مجلس دستور تعطیلات و عزاداری عمومی می‌دهند و برای تشییع جنازه و اقامه مجلس تعزیت رسمانه اقدامات وسیع خواهند کرد.

نش اتابک و مراسم تشییع او هنوز جسد اتابک گرم و احساسات بازماندگانش آتشین و هرگونه اظهار و مصلحت‌اندیشی بی‌موقع بود. فردا صبح خبری از سوی دریار نشد و مجلس هم با استعفای رئیس و خبّ و بغض و خوشرقصی بعضی از نمایندگان جایی برای ابراز احساسات نسبت به صدراعظم مقتول نگذاشت. نعش اتابک همچنان در حوضخانه منزلش باقی مانده و هیچ اقدامی جهت برداشتن و تشییع جنازه به عمل نیامد.

فردا شب به منزل اتابک رفتم. دیدم باز جمعیتی است، اما هیچ‌کس صحبت از تشییع و تدفین نمی‌کند. منتظر ماندم تا جمیعت متفرق شد. به وکیل‌السلطنه^{۹۸} و پسران مرحوم اتابک که بدون حضور دیگران در یکی از

.۹۵. میرزا محمدخان وکیل الدوله

.۹۶. عبدالخان ناظم‌السلطنه

.۹۷. مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۵۷

.۹۸. محمدقاسم خان برادر کوچکتر اتابک

اطاقداها با من ملاقات کردن اصرار کردم جنازه را شبانه حرکت دهنند. دیدم هنوز آقایان از عالم بی خبرند و در انتظار این هستند که دربار و دولت احترامات بنمایند و جنازه را با شکوه و تشریفات بردارند و مردم خواهند آمد و مجلس فاتحه می گذارند.

به آقایان حالی کردم به کلی اشتباه کرده‌اند. محتمل بلکه یقین است که برخلاف انتظارات شما واقعات خیلی ناگوار نسبت به جنازه و خانه و خانواده او واقع شود که به کلی اسباب افتضاح و ریختن آبروی چهل ساله آن مرحوم خواهد شد. الساعه باید جنازه را حرکت دهنند.

بزحمت حضرات را متوجه و خامت اوضاع کرده فرستادیم دو کالسکه یعنی دو درشکه کرایه آوردن و گفتم جنازه را بی سرو صدا با درشکه حمل نمایند. دو سه نفر شاگرد آشپز و مهتر آمدند و جنازه را از آن باغ که از ربع قرن تا دیروز محل آستان بوسی و امیدگاه بیم و ترس مردم ایران بود و شاهزادگان و وزراء و امراء و علماء به این کاخ با چه آداب و فروتنی و ارادتی داخل می شدند و به چه وسایلی خود را به این شخص که حالا دو نفر شاگرد آشپز و مهتر جنازه‌اش را به دوش می کشند نزدیک می کردم، امروز حالت این طور است که کسی جرأت و رغبت نزدیکی به او و رفتن به زیر جنازه‌اش را نمی کند. همه رفته‌اند. همه دوری گردیده‌اند و جز مهتر و شاگرد آشپز از آن خیل خدم و حشم و بنده و ارادتمند، هیچ‌کس باقی نمانده است.

چنان حالت تأثیری پیدا کردم که قدرت وصف آن را ندارم. با این که در تب می سوختم حقوق بیست ساله او نسبت به خودم یادم آمد و به خود و دیگران نهیب زده پیش رفتم و گوشة جنازه را به دوش گرفتم. وکیل السلطنه و فرزندان مرحوم اتابک هم زیر جنازه آمدند و آن را تا جلو خان با احترام و به اختصار تشییع کردیم. اما وقتی خواستیم نعش را داخل درشکه بگذاریم. درشکه‌چی بنای فحاشی و بی‌حیایی گذارد و مرتباً فریاد می کرد، من نعش‌کش نیستم و این فلان فلان شده را من چرا باید ببرم؟

دیدم در آن لحظه قلدربی و تندي و شدت عمل لازم است. در آن روزها چنان که می دانیم قدرت و اعتبار وکیل مجلس بی اغراق از پادشاه هم بیشتر بود و من برای اولین بار به یاد آوردم که وکیل مجلس هستم و با این که هیچ‌گاه فکر این که به مجلس بروم و آن سمت را پیذیرم نکرده بودم چه رسد به این که از آن عنوان استفاده کنم. به درشکه‌چی گفتم: من وکیل مجلس هستم و در کمال اقتدار اگر بیش از این فضولی کنی دستور تنبیه تو را می دهم و با کمال تشدید

او را ساخت و مجبور نمود جنازه را در درشکه جای دهد و میرزا احمدخان فرزند مرحوم امین‌السلطان با یک قاری در آن درشکه نشسته و جنازه را تا حضرت عبدالعظیم بردند و پس از تغییل و تکفین از آنجا با وسایل دیگر حمل به قم نمودند و در صحن جدید که آن مرحوم بانی آنست، در مقبره‌ای که ساخته و حاضر بود، دفن کردند. با درشکه دیگر هم یکی دو نفر از اقارب و اقوام امین‌السلطان نشسته جنازه مقتدرترین شخصیت ربع اول قرن حاضر را شبانه مشایعت کردند، در جلو خان پارک، گذاهایی که سالیان دراز در آن خانه معتقد بوده و همه روزه اتابک به واسطه عطایای بی موقع خود آنها را به گذایی و فحاشی و کلاشی و هرزگی عادت داده بود نسبت به جنازه‌اش فحاشی می‌کردند... فاعتلروا یا اولوا الابصار...^{۹۹}

● جنازه عباس آقا صراف

شب یکشنبه ۲۲ رجب جنازه عباس آقا صراف را نخست به نظمیه برده و سپس به حیاط بهارستان می‌آورند و در پای دیوار عمارت مجلس در باغ طرف شمال می‌گذارند. جنازه یک روز یا بیشتر آنجا می‌ماند تا بالاخره اداره نظمیه شبانه آن را حمل و دفن می‌کند. مرحوم کسری در این باره می‌نویسد:

جنازه عباس آقاکه دو روز بیشتر به روی خاکها بود کسانی از بازاریان به نام همکاری درخواستند که به ایشان سپرده شود تا به خاک سپارند. ولی شهریانی نپذیرفت و خود شبانه آنرا با خواری بسیار به خاک سپرد. چنین گفته می‌شد که او را نخست با همان جلیقه و شلوار که به تن می‌داشت در گودالی اندخته خاکی به رویش ریخته‌اند، لیکن سپس از ترس آگاهی آزادیخواهان بیرون آورده کفن کرده‌اند.

تا سه‌روز بدين‌سان چیرگی از سوی دربار می‌بود و آزادیخواهان نمی‌توانستند سخنی بگویند یا ایرادی بگیرند. ولی کم‌کم زبان آنان باز شد. نخست روزنامه روح القدس که در آن زمان تازه بیرون می‌آمد، در شماره‌های چهار و پنج خود گفتارها در بدی اتابک نوشت و از رفتاری که با جنازه عباس آقا شده بود رنجیدگی نشان داد...

از این سوی کسانی به بازجویی از سر خاک عباس آقا پرداختند و شادروان قاضی ارداقی با برادرش میرزا علی اکبر در این باره کوشیده فیروز شدند...^{۱۰۰}

پنهانکاری اداره نظمه در نشان دادن محل دفن عباس آقا اعتراض شدید مردم را برانگیخت و نزدیک بود اوضاع در تهران به وحامت گراید. مرحوم دولت آبادی در این باره چنین روایت کرده است:

... تندروان از مشروطه خواهان قاتل را تجلیل می‌کنند و از رفتار اداره نظمه که نعش را شبانه دفن کرده دلتنگ می‌باشند. خاصه که محل دفن را هم اداره نظمه نشان نمی‌دهد، اینست که روز دوشنبه بیست و دویم هیجانی کرده می‌خواهند بر اجلال‌السلطنه^{۱۰۱} ریس نظمه حمله بیاورند. چون اجلال‌السلطنه از دوستان نگارنده است از من استمداد می‌کند من هم می‌روم به منزل او و نمایندگان انجمنها را ساکت کرده، پس از تحقیق که در کفن و دفن او کوتاهی نشده به ریس نظمه می‌گوییم در این صورت چه ضرر دارد که قبر او را نشان بدھید هرچه شما زیادتر انکار کنید بر بدگمانی و اصرار آنها افزوده می‌شود. محل قبر او را نشان می‌دهند و غسال شهادت می‌دهد که او را غسل و کفن کرده و دفن نموده است. آن‌گاه مردم آرام شده سر قبر او علامتی می‌گذارند.^{۱۰۲}

روز شنبه ۲۸ ربیع که مصادف با هفتمین روز درگذشت اوست بر سر گور او مراسم باشکوهی برگزار می‌شود. مرحوم کسری در این باره می‌نویسد:

روز شنبه پانزدهم شهریور (۲۸ ربیع) که روز هفتم مرگ آن جوان بود، نزدیک به دو هزار تن از آذربایجانیان و تهرانیان و دیگران روبه سر خاک آن جوان گذاردند و دسته گل فراوان بر روی گورش ریختند و نمایش و جنبش بسزا از خود نمودند. شادروان ملک‌المتكلمين و بهاء‌الواعظین گفتارها راندند و ارجشناسی از جانفشانی عباس آقا نمودند. بدین‌سان پذیرایی شایندهای بجا آوردند.^{۱۰۳}

.۱۰۰. احمد کسری، ص. ۴۵۴.

.۱۰۱. حسن خان اجلال‌السلطنه؛ مرتضی سیفی فمی تفرشی در نظم و نظمه در دوره قاجار از او با لقب اعظم‌السلطنه یاد کرده است.

.۱۰۲. یحیی دولت‌آبادی، ص. ۱۴۲ - ۱۴۳.

.۱۰۳. احمد کسری، ص. ۴۵۴.

مرحوم احتشام‌السلطنه نیز در اشاره به این مراسم می‌نویسد:

... اهالی تهران با دسته‌گل و علم و کتل در حال عزاداری بر سر قبر عباس آقا که معروف بود قاتل اتابک است... رفتند و مثل یکی از شهداء احترامات برای او قرار دادند و شنیدم قریب چهارصد دستگاه چادر دور قبرستان برای پذیرایی زده بودند و هر کس بر دیگری در حضور برگور او و اظهار تأسف و تجلیل صاحب قبر سبقت می‌گرفت. از آن صحنه به خوبی معلوم بود که ما به کدام طرف کشیده می‌شویم و اوضاع چطور به تدریج کسب و خامت می‌نماید.^{۱۰۴}

پ. تصویب و توشیح متمم قانون اساسی

بررسی متمم قانون اساسی در مجلس شورای ملی ماهها به طول انجامید زیرا جمعی از روحانیون با پاره‌ای اصول طرح مزبور و مخصوصاً با اصل ۸ که به موجب آن تمام اتباع ایران بدون توجه به نژاد و مذهب متساوی حقوق شناخته می‌شدند و همچنین با اصول ۷۱ الی ۸۹ راجع به اقدارات محاکم دادگستری مخالفت داشته و خواهان تجدیدنظر دراین اصول بودند.^{۱۰۵}

در اواخر ربیع ۱۳۲۵ ه.ق. بیش از هشتاد انجمن ملی در تهران اقدام به تشکیل یک انجمن مرکزی نموده و نمایندگان آن در مجلس متحصن شدند. مرحوم احتشام‌السلطنه دراین باره نوشه است:

انجمن مرکزی، به ریاست ارشدالدوله و ملک‌المتكلمين همراه با قریب پانصدنفر در مجلس متحصن شدند. در میان باغ بهارستان فرش و رختخواب انداختند و بساط نهار و شام و چای و قلیان به شیوه تحصن در سفارت انگلیس برپا کردند. متحصنهای خیالات غریب داشتند و هر سرکرد و متنفذ آن جمع به یک هدف پنهانی مردم را دنبال خود می‌کشیدند.

... جالب آن که آن جمعیت چهارصد، پانصدنفری با تابلوهایی که به دوش گرفته بودند و بر روی آن اسمای انجمن مرکزی و انجمنهای فرعی نوشته

۱۰۴. محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۵۸۲.

۱۰۵. قاسم قاسم‌زاده، ص. ۳۶۷ - ۳۶۶.

شده بود و فرش و رختخواب و دیگ و دیگ بر، تا مدتی پس از دخول به باع مجلس و تدارک و سایل اقامت نمی‌دانستند چه می‌خواهند؟ و برای چه آمده‌اند؟ و حتی حسب حفظ ظاهر هم به فکر این که خواسته‌ها و تمدنیاتی برای خود بسازند و به همراهان خویش تعلیم دهنند نیفتاده بودند. ولی مقصود حقیقی قدرت‌نمایی و بروز اقتدار خویش به مجلس شورای ملی و مخصوصاً شخص بنده که رئیس جدید بودم و قادری با ملایمت و خوشرویی و مذاهنه‌گویی صنیع‌الدوله سلف خودم، فرق داشتم، بود.^{۱۰۶}

پس از مدتی اقامت در بهارستان متحصنهای خواسته‌های خود را مطرح کردند. حاج

میرزا یحیی دولت‌آبادی در این باره می‌نویسد:

در این ایام نمایندگان انجمنهای ملی به اسم انجمن مرکزی مدتی در بهارستان متحصنهای شده چند مطلب که راجع به امنیت مملکت است به توسط مجلس از شاه می‌خواهند و بالاخره اظهار می‌کنند که تا متمم قانون اساسی از مجلس نگذرد و به صلح شاه نرسد ما از بهارستان بیرون نخواهیم رفت. مجلس هم جداً در صدد اتمام متمم قانون اساسی شده، چون ماه رمضان نزدیک است می‌کوشند پیش از رسیدن آن نمایندگان انجمنها از بهارستان خارج شوند ولی قانون اساسی برای یک ماده در مجلس معطل است و آن مسئله قضاؤت است که روحانیون مجلس میل دارند به صورتی نوشته شود که به مستند ریاست شرعی آنها خللی نرساند. مشروطه خواهان میل دارند به صورتی نوشته شود که تمام محاکمات راجع به دیوان عدالت باشد و در مسائل شرعی از طرف دیوان عدالت به محاضر شرعی رجوع شود از این جهت دو سه روز در مجلس مذاکره طول می‌کشد. یک روز آقاسیدعبدالله با جمیع از داشمندان مجلس طرف شده اصرار می‌کند نوشته شود محاکمات در اموال و اعراض و نفوس راجع به محاکم شرعیه مجتهدین عظام است و در امور عرفیه راجع به دیوان عدالت عظمی مجلسیان میل ندارند به این صورت نوشته شود، کار به مشاجره کشیده مجلس برم می‌خورد.

خبر به نمایندگان انجمنها می‌رسد به هیجان آمده بر ضد آقاسیدعبدالله قیام می‌نمایند و در صدد توهین او می‌شوند و بدزبانی زیاد می‌کنند و شسلوں

می‌کشند تا او را بکشند. آقاسیدعبدالله سخت ترستاک می‌شود و بالاخره صورتی در کمیسیون نوشتہ می‌شود مطابق مادهٔ دوم از اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی و از روی ناچاری آقاسیدعبدالله و آقاسیدمحمد آن صورت را امضاء می‌کنند و غایلهٔ رفع می‌شود.^{۱۰۷}

بالاخره متمم قانون اساسی با این قید که: «سلطنت و دیوهای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.» از تصویب نمایندگان گذشت و برای امضاء تقدیم محمدعلی شاه شد.^{۱۰۸} محمدعلی شاه که می‌دید در متمم قانون اساسی اقتدارات شاه محدود گردیده است از امضاء آن امتناع کرد. ولی مردم در تهران و شهرستانها در صدد مطالبه حقوق خود برمی‌آیند. در تهران بازاریها و کسبه دکاکین خود را بسته، هر روز هزاران نفر به جلو مجلس آمده و جداً خواهان امضاء متمم قانون اساسی می‌شوند. سرانجام احتشام‌السلطنه روز ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق. / ۱۵ مهرماه ۱۲۸۶ ش. برای اخذ

امضای شاه به کاخ گلستان رفت. وی در شرح این اقدام چنین نوشتہ است:

... صنیع‌الدوله را که سلف من بود، با خود برداشته به حضور شاه بردم و متمم قانون اساسی را، برای توشیح تقدیم کردم، شاه بی‌اندازه متوجه بود و شاهزاده مؤید‌الدوله ابوالفتح‌میرزا حضور داشت.
شاه روی صندلی در تالار برلیان نشسته بود و به من و صنیع‌الدوله اجازه جلوس داد که روی زمین بنشیمیم.

محمدعلی شاه، شروع به خواندن مواد قانون نمود، عرض کرد، ملاحظه آن برای شما خالی از ضرورت است زیرا، ملاحظاتی که لازم بوده شده و قانونی است که از مجلس گذشته است. شما امضاء بفرمایید که تا خیر در توشیح نتیجه‌ای جز از دیاد سوء‌ظن مردم و وكلاء تندر و ندارد. امضاء کرد... سپس شرح مبسوطی در دولتخواهی نصیحت عرض کردم که: «شما امروز خوشبخت‌ترین سلاطین ایران هستید، زیرا که مقامات و شئون سلطنت را دارید و مطلقاً مسئولیتی ندارید و زحمتی را نباید تحمل فرمایید.»

شاه از همان ماده نداشتن مسئولیت، بیشتر نجا خورد و ناراضی بود و می‌گفت: چطور من مسئولیتی ندارم؟ من بایستی رعایای خود را مثل شبانی

۱۰۷. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۴۹ - ۱۵۰.

۱۰۸. ۲۵ شعبان ۱۳۲۵ مهرماه ۱۲۸۶ / ۴ سپتامبر ۱۹۰۷.

که گلنه گوسفندان را هدایت و نگهداری می‌کند سرپرستی کنم. عرض کردم: هیچ کس از فرمان مبارک خارج نیست و دولت و مجلس هم هر کار بکنند با توشیح و تنفیذ ذات مبارک خواهد بود. بدیهی است که هم مجلس و هم دولت بایستی در جزیی و کلی مسائل راهنماییها و نصایح مشفقاته اعلیحضرت را مطمح نظر خود قرار دهند. غرض از عدم مسئولیت پادشاه در رژیم مشروطه پارلمانی این است که چون دولت در مقابل مجلس مسئول اجرای قوانین و نظامات می‌باشد و داشتن مسئولیت ملازمه با جوابگویی و بازخواست دارد، مجلس که مقام والای سلطنت را بالاتر و مصون از هرگونه پرس‌وجو و جوابگویی می‌داند و این مقام عالی و عنوان سلطنت را که ودیعه الهی است قابل عزل و برکناری نمی‌داند...

اما از آن طرف عزل و نصب وزراء و جمیع تصمیمات عده مملکتی از قبیل: اجازه تشکیل مجلس و ریاست عالیه بر قوه مقننه و اجراییه و مرجعیت اصلی انشاء قوانین و اعلان جنگ و اجازه مصالحه و فرماننفرمایی قوای نظامی با پادشاه است و اگر خوب دقت شود. تمام اقتدار و اختیاری که سلاطین گذشته داشته‌اند، در قانون اساسی و مخصوصاً قانون متمم که امروز توشیح فرمودید برای پادشاه پیش‌بینی شده و قید قانون ناظر بر وزراء و کارکنان دولت است. این اظهارات شاه را آرام و کاملاً راضی و خوشحال ساخت و قانون متمم قانون اساسی را که امضاء کرده بود و آن را لوله کرده، در میان انگشتان می‌فشد، با خوشروی به دست من داد.^{۱۰۹}

به طوری که در کتاب نارنجی گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطیت ایران آمده است، محمد علی شاه در تأیید این قانون دستخط

زیر را نیز صادر نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم

اصول قانون اساسی حاضر بررسی شد. همه آنها خوب بوده و ما انشاء الله همه آنها را حفظ و مراعات خواهیم کرد. جانشینان و اخلاق ما نیز با لطف خداوند این مبانی مقدس را تأیید خواهند کرد.

۲۹ شعبان قوی ایل ۱۳۲۵^{۱۱۰}

۱۰۹. محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۶۱۰ - ۶۱۱.

۱۱۰. کتاب نارنجی، گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران، به

کوشش احمد بشیری (تهران: نشر نور، ۱۳۶۷)، ج. ۱، ص. ۵۱.

پس از توشیح متمم قانون اساسی توسط محمدعلی شاه، مجلس شورای ملی تلگراف زیر را برای عموم فرمانفرمایان و حکمرانان و حکام و انجمنهای ایالتی و ولایتی ارسال کرد:

بحمد الله والمنه ضميمة قانون اساسی که سعادت و سلامت ایران را پایه و مایه و حافظ بیضه اسلام و حامي حوزه دین قدیم و مروج احکام شریعت غرای محمدی است و استحصال ترقی مملکت و استحکام و استقلال دولت و استقرار حقوق ملت منحصر در روی این اساس مقدس استوار خواهد شد امروز که به حساب شمسی روز اول سال دوم افتتاح مجلس شورای ملی ایران است به حسن تصادفی که از جمله علایم غیبی است که توجه اعلای این اساس مقدس است به صحنه مبارک اعلیٰ حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه موشح گردید جا دارد عموم ملت از صمیم قلب به شکرانه این موهبت عظمی و حسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی و متابعت ^{تامه} به قوانین مملکتی قرار داده خود را شایسته و سزاوار این چنین عطیه مقدسه معرفی کنند.

شورای ملی^{۱۱۱}

با انتشار خبر توشیح متمم قانون اساسی مردم تهران به شادمانی پرداخته و یک دسته از آزادیخواهان با موزیک در شهر به راه افتادند. نمایندگان انجمنها به تلگرافخانه رفته و به مجلس و محمدعلی شاه تلگرافهای سپاسگزاری مخابره کردند.^{۱۱۲}

ت. پایان تحصن و بازگشت شیخ فضل الله به تهران

پس از کشته شدن اتابک با وجود آن که شیخ فضل الله در تحصن حضرت عبدالعظیم از موقعیت خوبی برخوردار بود، اما به یکباره متزلزل شد و به فکر اصلاح با مشروطه خواهان افتاد، ولی با مخالفتهای صریح و آشکار او با بعضی از مواد قانون اساسی و اختلافات شدید با روحانیون مشروطه طلب چگونه و چطور توانست به این ماجراهی وخیم و بحرانی خاتمه دهد، داستان جالبی دارد. مرحوم کسری در این باره می نویسد:

۱۱۱. روزنامه انجمن تبریز، ۲ (۱) ۴ رمضان ۱۳۲۵.

۱۱۲. ر.ک: احمد کسری، ص. ۴۲۷.

یک نتیجه دیگر کشته شدن اتابک بازگشتن حاجی شیخ فضل الله و دیگران به خانه‌های خودشان بود. زیرا چنانکه پس از مرگ اتابک دانسته شد در رفت آنان را در عبدالعظیم اتابک از کیسه خود می‌داد و چون او کشته شد دیگر کسی پولی نداد و پیشوایان دین با سختی رو به رو شدند و چاره‌ای جز آن نمی‌دیدند که دست از کشاکش بردارند و به تهران بازگردند. لیکن برای آن نیز به دستاویزی نیاز می‌داشتند، و گرنه به یکباره بی‌آبرو گردیدند. این بود که باز دست به دامن دو سید زدند، و اینان چنین نهادند که صدرالعلماء داماد بهبهانی، یک پرسشنامه‌ای بسیج کند، که در آن معنی مشروطه و آزادی، و این که آیا مجلس به احکام شرع نیز دست خواهد زد و یا تنها به کارهای عرفی بس خواهد کرد، از مجلس پرسد و از این سو مجلس یک پاسخی به دلخواه بست‌نشینان دهد، و دو سید نیز آن را مهرکنند، و این پرسش و پاسخ دستاویزی برای بازگشتن بست‌نشینان به خانه‌های خودشان باشد.

... به هرحال صدرالعلماء به دستور رفتار کرد و یک پرسشنامه‌ای به نام علماء آماده گردانید. مجلس نیز به همان دستور پاسخ داد. دوسید و آفاحسین رضوی هم در پای آن جمله‌ای نوشتند و مهر و دستینه نهادند، و این پرسش و پاسخ در نشست روز سه‌شنبه هجدهم شهریور (یکم شعبان) در مجلس خوانده شد، بی‌آن که نامی از حاجی شیخ فضل الله یا دیگری برده شود.

بست‌نشینان همان پاسخ را گرفتند و در پای آن حاجی شیخ فضل الله و سید‌احمد طباطبائی و حاجی میرزا حسن نیز مهر نهادند و چنین واتمودند که مجلس درخواستهای ما را پذیرفت و ما سخن خود را پیش بردمیم و همین را دستاویزی ساخته، روز سه‌شنبه پیست و پنجم شهریور (هشتم شعبان) به شهر بازگشتند و هر یکی به خانه‌های خود رفتند و به خاموشی گراییدند. بدین‌سان داستان بست‌نشینی که با آن تندی و هیاهو آغاز شده بود، با این خاموشی و خواری پایان پذیرفت و نتیجه دو چیز بیشتر نشد، یکی بردن آبروی خودشان، دیگری بازکردن زبان بدگویان به مشروطه و مجلس.

در نامه‌ای که محتر حاجی شیخ فضل الله به پسر او در نجف در این‌باره نوشته چنین می‌گوید: از این که به برکات امام عصر صلوات‌الله‌علیه دفعه مقاصد اسلامی حضرت خداوندگار اعظم آقا احوال‌احنافه حاصل گردید و حضرات حجج و مجلس اعضاء نمودند. بعد از تحصیل این نوشته که هزار مرتبه

زحمت تحصیل آن زیادتر بود از تحصیل نوشته و دستخط مشروطه گرفتن از شاه دیگر رأی مبارک حضرت آقا ارواحناقداً بر این قرار گرفت که با همه همراهان به شهر تشریف فرما شوند.^{۱۱۳}

اما پرسش از مجلس شورای ملی چه بود؟

سوال از مجلس شورای مقدس و محترم ملی ایران مورخه سیم شعبان ۱۳۲۵.

با کمال توقیر و احترام خدمت وکلاء محترمین مجلس شورای ملی زحمت عرض می‌دهیم. از آنجایی که لفظ مشروطه تا به حال در این مملکت مستعمل نبوده است فعلًاً این لفظ در السنه دائر است. چون مردم این مملکت به استعمال آن مأنوس نیستند هر کس این لفظ را طوری معنی می‌کند و مقصود از این کلمه را به وجهی بیان می‌نماید. خاصه که این کلمه در اغلب السنه به لفظ حریت و آزادی تردیف می‌شود و بعضی نادانان به اذهان مردم چنین القامی کنند که مراد به حریت و آزادی حریت مطلقه است و این طور می‌فهمانند که مجلس مقدس در تمام امور مردم دخالت می‌کند و حتی امور شرعیه را در تحت مشورت گذارده و اهل مجلس عقول خود را در آن مدخلیت می‌دهند و این القاءات کمک موجب وحشت بعضی از قلوب شده و پاره [ای] متوجهند. محض اطمینان و رفع وحشت این دو سوالی که ذیلاً عرض می‌شود جواب داده شود.

اولاً معنی مشروطیت چیست و حدود مداخله مجلس تا کجا است؟ و قوانین مقرره در مجلس می‌تواند مخالف با قواعد شرعیه باشد یا خیر؟ ثانیاً مراد از حریت و آزادی چیست و تا چه اندازه مردم آزادند و تا چه درجه حریت دارند. ما داعیان که در ابتداء امر در تأسیس این اساس دخالت داشته‌ایم و سفراً و حضراً در تشید مبانی این مجلس مقدس بذل جهد کافی کرده‌ایم جداً خواهش داریم که زودتر جواب این سوال را در کمال ووضوح مرحمت و لطف بفرمایید که رفع وحشت قلوب بشود و این الفاظ را برخلاف مراد حمل نکرده اسباب فساد نگردد. (داعیان خدام شریعت مطهره)^{۱۱۴}

پاسخ مورخه سوم شعبان ۱۳۲۵ مجلس شورای ملی به سوال فوق به شرح زیر بود:

۱۱۳. احمد کسری، ص. ۴۵۶ - ۴۵۸.

۱۱۴. ر.ک: هما رضوانی، ص. ۶۷.

بسم الله الرحمن الرحيم

واضحت است که مملکت ایران مملکت اسلامی است و شریعت حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و سلم دائم و مستمر و ناسخ کافهٔ شرایع و احکام تغییرناپذیر است در این صورت ظاهر است که مراد از کلمة مشروطه در این مملکت نمی‌تواند چیزی باشد که منافی با احکام شرعیه باشد. پس در جواب این دو سؤال چنین اظهارنظر می‌شود: معنی مشروطیت حفظ حقوق ملت و تحديد حدود سلطنت و تعیین تکالیف کارگذاران دولت است بر وجهی که مستلزم رفع استبداد و سلب اصلاح امور دولتی و تنظیم مصالح مملکتی و رفع ظلم و تعدی و نشر عدل و تصحیح دوائر وزارت‌خانه‌ها به عباره اخیر وظيفة این مجلس این است که به تعاضد افکار اموری را که قابل مشورت و جرح و تعديل و تغییر و تبدیل است به وضع قوانین عرفیه و نظارت در اجراء آن مقرن به تسويه و انتظام نمایند پس دخالت در احکام شرعیه و حدود الهیه که به هیچ‌وجه قابل تغییر و تبدیل نیست از وظيفة این مجلس خارج و مرجع احکام امور شرعیه کسانی هستند که حضرت خاتم انبیاء و ائمه کرام علیهم السلام معین فرموده‌اند و ایشان علماء اعلام و عدول مجتهدین عظام هستند و مسلم است که قوانین موضوعه در این مجلس مخالف با قواعد شرعیه نبوده و نخواهد بود و چنانکه در قانون اساسی ذکر شده است هر مطلبی که مخالف با شریعت اسلامیه باشد سمت قانونیت پیدا نخواهد کرد و مراد به حریت، حریت در حقوق مشروعه و آزادی در بیان مصالح عامه است تا اهالی این مملکت مثل سوابق ایام گرفتار ظلم و استبداد نباشند و بتوانند حقوقی که از جانب خداوند برای آنها مقرر است مطالبه و اخذ نمایند نه حریت ارباب ادیان باطله و آزادی در اشاعة منکرات شرعیه است که هر کس آنچه بخواهد بگوید و به موقع اجراء گذارد.^{۱۱۵}

بست نشینان دست‌نوشته علماء را که در ذیل پاسخ مجلس و در تأیید آن درج شده بود امضاء و این مجموعه را به عنوان آخرین لایحه خود جهت اطلاع عموم منتشر نمودند. متن این نوشته چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم امر از قراری است که از طرف مجلس مقدس شورای ملی شیدا الله تعالی ارکانه و کسر اعوانه مرقوم شده است، از بدایت و آغاز این مسئله چنین مقصودی جز رفع ظلم که صفحه ایران را مالامال کرده بود نداشتم و همه وقت مقصود ما و سایر مسلمانان حفظ کتاب مجید الهی و اجراء حدود شرعیه و تعظیم شعائر اسلام بوده و هست، کدام مسلم و مسلمه احتمال می دهد که کلمه متفقہ علمیه را با این همه جدوجهد در صدد رفع ظلم و تعدی از افراد اهالی این مملکت باشند و چنین ظلم بزرگی بر شریعت مقدسه اسلام و کلام الهی الذی لا یأتیه الباطل من بنین یَدَنِی وَ لَا مِنْ خَلْفِه تنزیلِ بن حکیم حمیل روای دارند که العیاذ بالله احکام آن در معرض جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل واقع شود بلکه تمام مسلمانان و مخصوص وکلاء محترمین مجلس مقدس شورای ملی احکام الله بنیانه جز در صدد تبعیت احکام شرعیه نبوده و نخواهد بود و قوانینی که در آن مجلس محترم وضع می شود فقط در امور عرفیه است و در آن هم رعایت عدم مخالفت با قواعد شرعیه شده و می شود فَأَنَّا لِاَحْكَامِ الشَّرِعِيَّةِ مَعْصُونَةٌ مَّنْ تَعَرَّضَ فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَصَابُ بِالْعُقُولِ پس بر افراد مسلمین لازم است که قدر این نعمت عظمی که بدون سابقه اسباب طبیعیه به توجهات کامله حضرت ولی عصر ارواح العالمین فداء از حضرت رب العزة به بندگان انعام شده است دانسته و اذهان خودشان را به امثال این اوهام مشوش ندارند قال الله إِنَّا نَعْنَ تَزْلِنَ الْذِكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ محل مهر امضاء آقایان بهبهانی، طباطبائی، حاج شیخ فضل الله و...^{۱۱۶}

روزنامه ندای وطن در گزارش پایان تحصیل شیخ چنین نوشته است:
به کوری چشم دشمنان دولت و دین و مخربین ملک و ملت، جناب حجۃ الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله که به ملاحظه اصلاح و جلوگیری از پاره‌ای مقاصد به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم مهاجرت نموده بودند، بحمد الله تعالی رفع تمام آن شباهات شد و به طوری که منظور نظر ایشان بود، مقاصد مشروعه ایشان انجام گرفت. صبح سه شنبه به سلامتی به شهر دارالخلافه وارد شدند و اشخاصی که این اقدام را مقدمه مقاصد عمدۀ تصور می کردند، مأیوس و محروم شدند. الحمد لله على الرفاقة. و ما به عموم مسلمانان بشارت می دهیم که به یاری امام عصر اختلاف موهمی میانه

علمای اعلام به خوبی رفع شد؛ و از اصل هم غیر از اشتباه مفترضین چیز
دیگری نبود.^{۱۱۷}

اما حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره علل پایان تحصین شیخ نظر دیگری دارد:
... شیخ نوری این مطلب را وسیله قرار داده به عوام و مقدسین می‌گوید
اطمینان حاصل شد که حقوق اسلامی دستخوش این مجلس نخواهد شد و
حوزه را برهمن زده به طهران آمد و در خانه خود می‌نشیند بی‌آن که با کسی
مراوده و معاشرت نماید. اما بدیهی است که دوچیز نمی‌گذارد او به کلی آرام
بگیرد، یکی حب ریاست و دخل با وجود رقابت شدید که با همکارانش دارد
و دیگر رابطه خصوصی او با شاه و درباریان می‌باشد و درباریان مستبد که
او را آلت دست خود دارند و برای مخالفت با مجلس و مشروطه وجود او و
همراهانش را لازم می‌دانند و به او نوید می‌دهند که هر وقت باشد کار بر
وقت مرام آنها خواهد شد و اگر به وعده آنها اهمیت ندهد تصدیق روسها و
اظهار خصوصیت آنها با وی او را امیدوار می‌کند چه اگر خوب نگاه کنیم
می‌بینیم که در سیاست خارجی شیخ نوری نظر به روسها می‌کند همان نظر را
که آفاسید عبدالله به انگلیسیان می‌نماید و دو سیاست ضدیکدیگر خارجی
هم هر یک از گریبان فراخ یکی از این دو ریس روحانی سردار آورده کار
روایی می‌کند. خلاصه آن که شیخ نوری در باطن دست از کار خود
برنمی‌دارد و با سعدالدوله ارتباط تام دارد و دست به دست یکدیگر داده
جمعی از معممین هم که در تشکیل حوزه حضرت عبدالعظیم شریکاً او بوده
از انعامات ملوکانه سهم می‌برده‌اند باز بالا همراه و هم خیال می‌باشند...^{۱۱۸}

ث. قدرت‌نمایی مردم و مجلس

● برگزاری مراسم چهلم عباس آقا صراف

در روز ۲۷ شعبان ۱۳۲۵ ه.ق. / ۱۳ مهر ۱۲۸۶ ش. بار دیگر مردم تهران به بهانه
برگزاری مراسم چهلم عباس آقا صراف همبستگی و قدرت خود را به نمایش گذاشتند.
سید احمد کسری در این باره چنین نوشتند:

.۱۱۷ ر.ک: همان، ص. ۲۲.

.۱۱۸ یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۴۶ - ۱۴۷

... روز یکشنبه سیزدهم مهر (۲۷ شعبان) که سی و هفت روز از خودکشی آن جوان می‌گذشت هنگام پسین بازارها را بستند و همه آزادیخواهان و دیگران روبه سوی آن جوان گذارند.

انجمان آذربایجان گور را با گل آراسته و چادرهای بزرگی برای پذیرایی از مردم آماده گردانیده بود. انجمانها و شاگردان دستانه دسته می‌آمدند و دسته‌های گل می‌آوردند. حبل‌المتین می‌نویسد: «جمعیت صحراء را فراگرفته بود که جای عبور نبود. عده جمعیت به یکصد هزار نفر تخمین زده شد... چایی و قهوه و سایر لوازم از همت وطن پرستان سبیل بود... خوانچه‌های شیرینی زیاده از حدود و شمار نثار شد...» شادروانان حاجی ملک‌المتكلمين و سیدجمال نطقها کردند. شاعران شعرهایی خواندند. بهاء‌الواعظین شعرهایی خواند که چند بیت آن را برگزیده در پایین می‌نویسم:

ای مزار محترم هرچند بزم مائتمی
لیک ازین نوگل که خفت اندر تو شاد و خرمی
جای دارد در تو آنکو عالمی را زنده کرد
عیسیت خوابیده در دامن تو ما نامریمی
ای جهان غیرت ای عباس آقا کز شرف
زخم قلب و ملک و ملت را تو شافی مرهمی
ترک ایرانی نژاد ای آنکه همچون تهمتن
معلی فر فریدون محیی جاه جمی
گفت تاریخ عزایش را بزاری خاوری
کرد از ششلوں احیا عالمی را آدمی^{۱۱۹}

● برخورد مجلس با روحانی مخالف

در ماه رمضان ۱۳۲۵ ه.ق. حضور اهالی تهران در مساجد موقعیت دوباره‌ای در اختیار برخی از روحانیون مخالف قرار داد تا برعلیه مشروطه و مشروطه‌خواهان به تبلیغات منفی و مخالفت برخیزند، اما با تصویب متمم قانونی اساسی و توشیح آن توسط محمدعلی شاه مجلس که اختیارات قانونی لازم را به دست آورده بود بلافاصله با این

حرکت به مقابله پرداخت و برای نخستین بار در تهران دستور ممنوع‌المنبر نمودن و جلوگیری از ورود یکی از روحانیون سرشناس تهران به مسجد صادر شد. سید‌احمد کسری در این‌باره می‌نویسد:

در همان روزها یک داستان دیگری رخ داد و آن این که سید‌علی یزدی که از ملایان بنام تهران می‌بود و به دربار بستگی می‌داشت که برای دعا خواندن و مانند آن به نزد محمد‌علی میرزا می‌رفت و درباریان پولهای بزرگی به او می‌رساندند روز شنبه دهم آبان (۲۵ رمضان) در مسجد شیخ عبدالحسین به منبر رفت و آشکاره بدگیری از مشروطه و مجلس پرداخت و از تقی‌زاده و مستشار‌الدوله و دیگران نامبرده کافرشان خواند و از عباس‌آقا نامی برده جایگاه او را در طبقه هفتم جهنم نشان داد و چون روح‌القدس کار عباس‌آقا را هم ارج ضربت علی در جنگ خندق ستوده بود از او نیز یادی کرد و کافر نامید. چون طلبه‌های مدرسه شیخ عبدالحسین در پای منبر و به هواداری و نگهداری آماده می‌بودند کسی پاسخ توانست و بدخواهان مشروطه همان را دستاویزی شناخته به جنب و جوش برخاستند، چون بیم می‌رفت که این کار سید‌علی آقا دو تیرگی در خود تهران پدید آورد مجلس به جلوگیری برخاست و به شهریانی دستور داد از مسجد رفتن او جلوگیرد و بدین‌سان داستان پایان پذیرفت.^{۱۲۰}

ج. محمد‌علی‌شاه در مجلس شورای ملی

پس از امضای متم قانون اساسی توسط محمد‌علی‌شاه، احتشام‌السلطنه از شاه تقاضا کرد با حضور در مجلس موجبات خشنودی مشروطه‌خواهان را فراهم آورد، اما شاه با علاقه‌ای که به این کار داشت اوضاع و احوال شهر را برای خروج از قصر سلطنتی مساعد نمی‌دید. به هر حال هر طور بود احتشام‌السلطنه شاه را راضی کرد روز شنبه ۵ شوال ۱۳۲۵/۱۹ آبان ۱۲۸۶ به مجلس تشریف فرما شود. در آن روز اهالی تهران با وجود بدلیهای شاه نسبت به مشروطه و مشروطه‌خواهان در مسیر شاه اجتماع کرده و با فریادهای زنده‌باد شاه از او استقبال کردند. روزنامه مجلس می‌نویسد:

... تبیین این مقال آن که برحسب اطلاع رسمی و شاهزادگان عظام و وزراء فخام و امراء کرام همگی با البسه رسمی که معمول اعیاد بزرگ است بعداز ظهر سه شنبه در عمارت بهارستان حاضر و افواج پیاده و سواره با نظام تمام از درب ارگ همایونی تا درب عمارت بهارستان که محل دارالشورای مقدس ملی است صفت کشیده و از طرف مجلس مقدس محض تشریفات قدوم میمنت لزوم ملوکانه طاق نصرت بسیار عالی در جلو خان عمارت بهارستان با نهایت زینت و زیب آیین بسته و در اطاق مخصوص رسمی مجلس تخت باشکوهی برای محل صندلی مرضع و جلوس اعلیحضرت همایونی ترتیب داده در ساعت سه به غروب مانده موکب شهریاری با کمال ابهت و شفقت در صورتی که اکثر شاهزادگان و وجوده چاکران دولت ملتزم رکاب نصرت انتساب بودند از عمارت سلطنتی برای کمال مساعدت و مهربانی نسبت به ملت خود به مرکز توجه عموم ملت یعنی مجلس مقدس شورای ملی تشریف فرما شده در عرض راه در هر چند قدم فاصله دستجات موزیک حین عبور موکب ملوکانه به نوای زنده باد شاه و عموم ملت به صدای زنده و جاوید باد شاهنشاه مشروطه خواه هم آواز گشته غلغله دراین فضای لایتنهای می‌افکندند. ذات مقدس شاهانه در هر چند قدم که به دستجات نظام و سایر ملت برمی خوردند اظهار تلطف و تفقد خسروانه را به توسط امیر بهادر جنگ نسبت به آنها می‌فرمودند و صدای زنده باد شاهنشاه مشروطه خواه از هر سو به فلک می‌رسید. قریب دو ساعت و نیم به غروب مانده موکب اعلی به عمارت بهارستان نزول اجلال و به اطاق مخصوص رسمی مجلس که عموم وکلاء عظام و از طبقه علماء اعلام تبیین سندین دامت برکاتهما و آقای امام جمعه و آقای صدرالعلماء و آقای ظهیرالاسلام و از شاهزادگان عظام حضرت اقدس ولیعهد و شاهزاده ظل السلطان و آقای نایب السلطنه و آقای شعاعالسلطنه و آقای عضدالسلطان و سایر شاهزادگان بزرگ و از اکابر قوم آقای عضدالملک و جناب ناصرالملک رئیسالوزراء و سایر وزراء فخام مستول و تمامی امراء عالیمقام و سرداران کرام حضور داشتند و رود فرموده از توپخانه مبارکه که علی الرسم معمول است در اعیاد بزرگ دولتی شلیک کرده نخست اعلیحضرت شاهنشاه نطقی در کمال فصاحت و بلاغت مبنی بر بذل جهد و همت ملوکانه در تشيید اساس و اكمال مشروطیت و اجرای قوانین

موضوعه و جاری شدن امور از مجری خود تقریر فرموده و به این کلمات مسرت آمیز ختم کردند - امروز را می‌توان اول روز سعادت این مملکت بدانیم و در حقیقت امروز مشروطیت را به ورود خودمان در مجلس شورای ملی تکمیل نمودیم.

جناب حجۃ‌الاسلام آقای آفاسی‌بدالله مجتهد شرحی وافی از زحمات وکلاء محترم و خدمات ایشان به دولت و ملت و اشتغالشان شبانه‌روز به کار و این که اعضاء مفخم مجلس مقدس از چندین صدراعظم کافی و عاقل بهتر و بالاتر مشغول کار و خدمت می‌نمایند معروض حضور همایونی داشتند...^{۱۲۱}

سپس ناصرالملک صدراعظم خطابه‌ای از سوی شاه قرائت کرد و چون شاه پس از تاجگذاری به مجلس نیامده بود لذا سوگند دلبستگی به مشروطه خورد که:

صورت قسم‌نامه

من خداوند قادر متعال را گواه گرفتم به کلام‌الله مجید. به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمامی هم خود را مصروف استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی مشروطیت رانگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرره سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی‌عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال خداوند عز و شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت عظمت دولت ایران نداشته باشم و از خداوند متعال در خدمت ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طيبة اولیای اسلام استمداد می‌کنم.^{۱۲۲}

آن‌گاه حاجی سید‌نصرالله پاسخ مجلس را قرائت کرد و شاه به قصر گلستان بازگشت. ظاهراً شاه و اهل حرم او تصور نمی‌کردند این مراسم بدون حادثه‌ای سوء خاتمه یابد چراکه حاج میرزا‌یحیی دولت‌آبادی در اشاره به این تشریف فرمایی می‌نویسد:
... خلاصه احتشام‌السلطنه به هر صورت که هست اسباب آمدن شاه را به مجلس فراهم می‌آورد و در حالتی که شاه نهایت نگرانی را دارد که از عمارت سلطنتی بیرون بیاید، به مجلس آمده اظهار همراهی می‌کند. از وقت خارج

.۱۲۱. مجلس، (۱) ۲۰۸ ششم شوال ۱۳۲۵.

.۱۲۲. قاسم قاسم‌زاده، ص. ۴۶۶.

شدن شاه از حرم‌سرا تا ورود او به عمارت سلطنتی تمام اهل حرم گریه و
زاری می‌نمایند، زیرا امید سلامت برگشتن او را ندارند. بعد از این روز شاه
قدرتی اطمینان حاصل کرده یکروز هم به حضرت عبدالعظیم می‌رود و دیگر
سواری و بیرون آمدن از عمارت موقوف می‌شود.^{۱۲۳}

ج. واقعه ناکوار میدان توپخانه

هتوز یک ماه از حضور محمدعلی شاه در مجلس و سوگند او به حفظ و حراست از
قانون اساسی نگذشته بود که بداندیشیهای میرزا جوادخان سعدالدوله نه تنها روابط شاه
و مجلس را تیره کرد بلکه در میان انجمنهای ملی مخالفتها بی خیث و
کوتاه‌اندیشیهای گروه آزادیخواه و فرصت‌طلبی‌های ظل‌السلطان عمومی شاه آن را به
غوغایی بزرگ تبدیل کرد و در تهران خرابی و کشتار بزرگی بر جای گذاشت. اما، ماجرا
چگونه آغاز شد.

سعدالدوله نمایندهٔ اعیان در مجلس شورای ملی که پس از استعفای صنیع‌الدوله از
ریاست مجلس، توقع ریاست داشت، با برگزیده شدن احتمام‌السلطنه، از مجلس و
مجلسیان آزرده‌خاطر شد و از نماینده‌گی استعفا کرده و به شاه پیوست. کسری در این‌باره
می‌نویسد:

این مرد از هنگامی که از مجلس کناره جست، با مشروطه دشمنی نشان
می‌داد. ولی چون وزیر خارجه گردید و کارکنان آزادیخواه آن وزارت‌خانه او را
نپذیرفتند کینه او با مجلس و مشروطه بیشتر گردید و در کوشش‌هایی که به
همدستی دیگران در دریار می‌کرد پافشاری نمود.

از دیرباز این سخن در زبانها می‌بود که سعدالدوله و امیریهادر نشستهای
نهانی برپا می‌کنند و به زیان مشروطه نیرنگها می‌ریزنند، گفته می‌شد حاجی
شیخ فضل‌الله نوری و بلکه حاجی شیخ مرتضی آشتیانی نیز با آنان همراه
می‌باشند. این گفتگو در مجلس نیز به میان آمد و نام سعدالدوله آشکاره بوده
شد.

... کمیسیون مجلس سیصد و هشتاد هزار تومان از دریافتی سالانه دریار کم

۱۲۳. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۵۶.

گردانید و محمدعلی میرزا آن را به روی خود نیاورده رنجشی ننمود و پس از این کم گردانیدن بود که او به مجلس رفت و در آنجا سوگند خورد. لیکن در این هنگام که سعدالدوله و همدستان او به کار پرداختند این کم گردانیدن را یک دستاویز نیکی برای خود داشته به سودجویی از آن برخاستند. بدینسان که به استرداران (قاطرچیان) و شترداران و فراشان و سرایداران و دیگر این گونه کارکنان کم ارج دربار چنین واتمودند که مجلس سالانه آنان را برپا نموده است و محمدعلی میرزا را به آن وداشتند که از پرداختن پول به آنان سرباز زند. در حالی که آن سیصد و هشتاد هزار تومان از جاهای دیگری برپا شده و به سالانه اینان هیچ بستگی نمی داشت.

با این سخن آن دسته از کارکنان دربار را که گروه انبوهی و خود مردان ناتراشیده و دژ آگاهی می بودند، به دشمنی با مشروطه و مجلس پرانگیختند. اینان به دسته بنده پرداخته به این سو و آن سو می رفتند و به مشروطه و مجلس دشنام می دادند. هرچه گفته می شد که از شما چیزی کاسته نشده نمی هناید، یک روز هم به خانه ناصرالملک رفته بیشتر می بیش از اندازه نمودند. تیولداران و دیگران که از مشروطه رنجیده بودند باد به آتش اینها می زدند. ... در این میان محمدعلی میرزا نمایندگانی را از مجلس به دربار خواست... به آنجا رفتند. محمدعلی میرزا نخست گفتاری رانده سپس دستخط درازی را که از پیش نوشته و آماده گردانیده بود به یکی از درباریان دستور داد بخواند. خواستش از این گفته و نوشته دو چیز می بود: یکی آن که مجلس از مرز خود می گذرد و به کارهای دولت یا قوه مجریه درمی آید. دیگری این که انجمنها به فراوانی بنیاد یافته و مایه آشوب پایتخت می باشند. می گفت از روی قانون اساسی مجلس باید تنها قانون گذارد و به کارهای دیگر نپردازد. ولی این مجلس پابند آن نمی باشد. انجمنها نیز آسایش و ایمنی شهر را به هم می زندند و به همه کارها از سیاسی و دولتی درمی آیند. اگر اینها برای نگهداری مجلس است من خود سوگند خورده ام و آن رانگه خواهم داشت. پیداست که این سخنان را که رویه قانونی می داشت سعدالدوله یاد داده و خواستشان این بود که آزادیخواهان را به نام قانون دست بندند و این ایرادها به یکبار بی پا نمی بود. زیرا ناپوشیده نیست که مجلس تنها به قانون گذاری بس نکرده به کارهای دولت یا قوه مجریه نیز درمی آمد...

اما انجمنها راستست که اینها در هر پیشامدی جنب و جوش می‌نمودند، و برخی از آنها بسیار بی‌مایه بوده جز مایه آشوب توانستند بود... با این حال خود پشتیبانی برای مجلس شورا می‌شدند و به‌مرحال بایستی باشند. این گفتگو روز چهارشنبه پنجم آذر (۲۰ شوال) بود. شاه گفته‌های خود را با این سخن به پایان رسانید: «شما هم بروید و در این سه چهار روزه مذاکرات لازمه را نموده رای خودتان را تا روز یکشنبه ببایید و اطلاع دهید».

فردا پنجشنبه در مجلس گفتگو از این زمینه به میان آمد... و سرانجام پاسخی نوشته، در این زمینه که مجلس هیچگاه پا از مرز خود بیرون ننماده. این دولتست که باید مرزی برای خود شناسد و جلوکار مجلس را نگیرد. اما انجمنها از روی قانون اساسی آزاد است، ولی هرگاه بی‌قانونی نمودند باید دولت جلو گیرد. این نامه نوشته با دست نمایندگانی به دربار فرستادند. از دربار بار دیگر نرمی و دوروبی نموده چنین گفته بودند: خواست ما آرامش و سامان کشور و آسایش مردم است و آرزو یا خواست دیگری نمی‌داریم. بدین‌سان پرده‌کشی نموده بودند.^{۱۲۴}

در این شرایط حساس انجمنهای تهران در روز ۸ ذی‌قعده/۲۱ آذر دست به اقدامی نستجده زده و با اجتماع در مسجد سپهسالار به شاه عرضه نوشته و اخراج امیر بهادر و سعد الدله و چند تن دیگر را تقاضا نمودند. در گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری در این باره چنین آمده است:

شاه این درخواست را مخالف قانون اساسی می‌دانست، شخصاً به وزیر داخله دستور داد به کابینه و مجلس بگوید که وی نه تنها خواست انجمن را رد می‌کند بلکه به دولت پیشنهاد می‌کند سریعاً اقداماتی علیه انجمنها که مردم را به شورش و بلوا تحریک می‌کنند به عمل آورد. وزراء تقاضای ملاقات با شاه را کردند تا وی را مقاعد سازند از تصمیم خود صرف نظر کند. اعلیحضرت وزرا را به حضور پذیرفت ولی قاطعانه اعلام داشت که از تصمیم خود برآمی‌گردد و یک قدم هم از قانون اساسی که سوگند خورد در حفظ آن بکوشد پا به عقب نخواهد گذاشت...^{۱۲۵}

۱۲۴. احمد کسری، ص. ۴۹۹ - ۵۰۱.

۱۲۵. کتاب ثارنجه، ج. ۱، ص. ۵۶.

در این موقعیت از مجلس و انجمنها اشتباه بزرگی سر زد که بعد به زیان آنها تمام شد. مرحوم کسری چنین نوشته است:

... انجمنها هر روز در مدرسه سپهسالار گردآمده ملک‌المتكلمين و سیدجمال

گفتارها میراندند و از شاه و دربار بدگوییها می‌کردند و به نام ملت ایران

پیامهابوی می‌فرستادند. همه اینها را می‌کردند و هیچ‌گاه به یادشان نمی‌افتاد

که به نیرو نیاز می‌دارند. تو گفته‌ای هیچ نمی‌فهمند که شاه اگر بخواهد

آن را با زور تفنگ از هم پراکند و مجلس را از ریشه کند. تو گفته‌ای چنین

چیزی را باور نمی‌کردند. در اینجاست که باید گفت بسیار خام می‌بودند.

شگفت‌تر آن که چه مجلس و چه این انجمنها، باری آگاهی به شهرها

نمی‌فرستادند و از آنها یاری نمی‌طلبیدند. همانا از خاماندیشی نیازی

نمی‌دیدند، و همان جوش و جنب و شور و خوش خود را برای جلوگیری

از دربار بستنده می‌پنداشتند.^{۱۲۶}

ناصرالملک که جرأت اجرای دستور شاه را درخصوص مقابله با انجمنها در خود نمی‌دید استعفای خود را به شاه تقدیم کرد.

● شروع غوغای در تهران

بلافاصله پس از استعفای دولت شاه وارد عمل شد. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی

می‌نویسد:

... همان شب از دربار به خسروخان مقتدر نظام^{۱۲۷} و محمدخان صنیع

حضرت^{۱۲۸} ... که دو نفر سرکرده مشتیهای شهربی هستند... و موردنوجه

شاه شده‌اند دستور داده می‌شود صبح یکشنبه به مسجد سپهسالار آمده با

مردم طرف شده جمعیت را متفرق سازند.^{۱۲۹}

. ۱۲۶. احمد کسری، ص. ۵۰۳.

. ۱۲۷. از سرکرده‌های محله سنگلچ بود. وی به روزگار مظفرالدین شاه کارگردان آتش‌بازیهای قورخانه بود

. ۱۲۸. درجه سرتیپی داشت. وی پس از پیروزی انقلاب مشروطه تا مدت بیست سال سرپرست آتش‌بازیهای قورخانه بود و به همین جهت به سردار فشنجه نیز معروف بود.

. ۱۲۹. از ارادل محله چاله‌میدان بود و به پاس طرفداری از شاه و مخالفت با مشروطه درجه سرتیپی گرفت و رئیس قورخانه شد.

. ۱۳۰. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۶۵ - ۱۶۶.

در روز یکشنبه ۲۳ آذر ۱۲۸۶/۹ ذیقده ۱۳۲۵ تهران شاهد چند واقعه مهم بود.

کسری می‌نویسد:

امروز آفتاب تازه برآمده بود که دسته‌ای از اوپاشان سنگلچ به پیش روی
مقتدر نظام و گروهی بی سروسامان چاله‌میدان به سردستگی صنیع حضرت،
هر کدام از کوی خود راه افتاده و به سوی مسجد سپهسالار روانه شدند و چون
از خیابانها گذشته به آنجا رسیدند دو دسته به هم پیوسته یکی گردیدند.^{۱۳۰}

مرحوم احتشام‌السلطنه رئیس مجلس از اقدامات خود برای جلوگیری از درگیریها

چنین یاد کرده است:

به مجلس رفتم، آفاسید عبدالله و جمعی از وکلاء هم حضور داشتند، فرستادم
شاهزاده ظل‌السلطان و کامران‌میرزا نایب‌السلطنه و علیرضاخان عضد‌الملک
به مجلس بیایند.

احضار حضرات برای این بود که بروند حضور شاه و توضیح بخواهند که
چرا این طور شده است و اتمام حجت کنند تا ترتیبی در کار آینده، داده شود.
ظل‌السلطان فوراً در مجلس حاضر شد، اما نایب‌السلطنه نیامد و
عضد‌الملک هم به سلیمانیه رفته بود. علاء‌الدوله و معین‌الدوله برادران را
برای آوردن نایب‌السلطنه و عضد‌الملک به مجلس روانه کردند، معذلک
آفایان نیامدند و ظل‌السلطان هم از انجام آن مأموریت عذر خواست.

شاه چند تن فراش فرستاد علاء‌الدوله و معین‌الدوله را به حضور برداشتند.
طولی نکشید که دیدم [صنیع حضرت]^{۱۳۱} داخل اطاق شد و در کنار
آفاسید عبدالله بهبهانی نشست و قریب ده دوازده دقیقه با ایشان نجوى کرد و
رفت. بعد از چند دقیقه صدای شلیک تفنگ و طپانچه بلند شد، معلوم شد
[صنیع حضرت]، هنگام خروج از مجلس طپانچه کشیده و چند گلوله در
کرده است. پرسیدم چه خبر است و چه کسی تیراندازی کرد؟ گفتند [صنیع
حضرت] طپانچه کشیده و تیراندازی نموده.

از آفاسید عبدالله سوال این شخص مدتی با شما نجوى می‌کرد، چه
می‌گفت؟ آقا گفت او سوء‌قصد خودش را می‌گفت و من او را نصیحت
می‌کرم. گفتم آقا. ممکن بود فوراً به من بگویید تا دستور دستگیری و

۱۳۰. احمد کسری، ص. ۵۰۵.

۱۳۱. مرحوم احتشام‌السلطنه به سهو نام او را معین‌الحضره ذکر کرده است.

جلوگیری از سوءقصد او را بدهم. البته معلوم بود سید دروغ می‌گوید و با [صنیع حضرت] بندوستی کرده است که ششلولکشی و تیاراندازی قسمتی از آن توطئه است.^{۱۳۲}

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی حال و هوای مسجد سپهسالار را در آن روز این‌گونه روایت کرده است:

تا نزدیک ظهر دو دسته به هم‌دیگر نگاه کرده هیچ یک دست از پا خطا نمی‌کند ولی مستبدین سخنان ناهنجار گفته حرفهای زشت می‌زنند، از مشروطه و مجلس بد می‌گویند که کسی به آنها طرف شود و بهانه‌ای به دست آنها بیفتد ولی مشروطه‌خواهان با این که مسلح هستند و استعدادشان بد نیست اعتنا نکرده خودداری می‌نمایند. نزدیک ظهر کم مردم متفرق می‌شوند که بعد از ناهار دوباره اجتماع نمایند. مستبدین هم از مسجد بیرون آمده و چند تیر رولور درب مسجد خالی کرده قمه‌های خود را کشیده شرارت می‌نمایند و از آنجا در مجلس آمده چند گلوله به در بهارستان خالی کرده روانه می‌شوند. قراولان در مسجد را می‌بندند، مجاهدین مسلح سردر مجلس را می‌گیرند که اگر بنای زد خورد باشد دفاع نمایند. مستبدین می‌روند به میدان توپخانه که قبلاً برای محل اجتماع آنها تدارک دیده شده آنجا جمع گشته چادری برپا می‌کنند و از طرف دولت سوار و قزاق و توب و استعداد برای حفظ آنها در اطراف میدان مهیا می‌شود و به فاصله کمی دو حوزه مسلح در مقابل یکدیگر تشکیل می‌گردد. یکی در بهارستان و مسجد سپهسالار و دیگری در ارگ همایون و باغ گلستان و میدان توپخانه طهران.^{۱۳۳}

متعاقب این جریانها شاه دستور بازداشت نخست وزیر مستعفی و برادران احتشام‌السلطنه را صادر می‌کند. وی در این باره می‌نویسد:

... شاه به اصرار ناصرالملک را احضار به دریار می‌نماید و ناصرالملک هم پس از مطلع ساختن سفارت انگلیس از واقعه و اطمینان از اعزام مستر چرچیل از طرف وزیر مختار به حضور شاه (برای حفظ و حمایت از او) به دریار می‌رود.

.۱۳۲. محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۶۲۵ - ۶۲۶

.۱۳۳. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۶۶.

شاه دستور توقیف ناصرالملک رئیس‌الوزراء مستعفی و علامه‌الدوله و معین‌الدوله برادران من که در راه منزل نایب‌السلطنه (کامران‌میرزا) و عضدالملک، توسط فراشان شاهی به دربار بازگردانده شده بودند، می‌دهد. ساعتی بعد، مستر چرچیل با شاه ملاقات و ترتیب استخلاص ناصرالملک و اجازه مسافرت او را به خارج از ایران را تحصیل نمود... علامه‌الدوله و معین‌الدوله را شاه در دربار توقیف و شبانه تحت الحفظ از راه قزوین و رشت و انزلی به اروپا تبعید کرد.^{۱۳۴}

... البته من هم در قبال اقدام خلاف قانون و بی‌رویه شاه در تبعید برادرانم نمی‌توانستم ساکت بنشیم و بلافضله با او ملاقات و با تندي عاقبت سوء این کار و عکس‌العملی که نشان خواهم داد اظهار و او را مجبور به قبول بازگشت آنان نمودم و ایشان را از رشت به تهران بازگشت دادند.^{۱۳۵}

مرحوم کسری و وضعیت کانون مخالفین در میدان توپخانه را چنین گزارش کرده‌است:
 ... در میدان توپخانه استرداران و شترداران و زنبورکچیان و فراشان و توپچیان و غلامان کشیکخانه و سربازان فوج امیری‌هادر و دیگران که گروه بس انبوی می‌بودند، گرد آمده چادرهای دولتی را می‌افراشتند، و آشپزخانه بزرگی برپا می‌گردانیدند. این نقشه محمدعلی میرزا می‌بود که با دست اینان مجلس و مشروطه را براندازد. از آن سوی در نتیجه هیاهو بازارها بسته و دشمنان از هر سو رویه میدان آورده به اینان می‌پیوستند. استرداران و شترداران ناتراشیده دژ آگاه، و اویاشان سنگلچ و چالمیدان و دینداران عامی تیره اندرون به هم آمیخته؛ با یک شادی و جوش و خروش می‌آمدند و می‌رفتند و پیاپی دشnam و نفرین به مشروطه و آزادی از دهان بیرون می‌ریختند. سپس چون چادرها افراشته گردید و دستگاه سامانی گرفت سید‌محمد‌یزدی و سید‌اکبرشاه و دیگران از روضه‌خوانان و واعظان به منبر رفته به شیوه خودشان به سخن پرداختند و از نکوهش و بدگویی به مشروطه باز نایستادند. گویا این جمله‌ها از همان روز به زبانها افتاد: «ما دین

۱۳۴. به طوری که کسری می‌نویسد علامه‌الدوله و معین‌الدوله به مشروطه دلبستگی نداشتند اما چون احتشام‌السلطنه برادرشان رئیس مجلس بود با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کردند. ر.ک: احمد کسری، ص. ۵۰۸.

۱۳۵. محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۶۲۴ - ۶۲۷.

نبی خواهیم، مشروطه نمی خواهیم.»^{۱۳۶}

در این روز مجلس به پیشنهاد نمایندگان شش تن از علمای نماینده را برای مذاکره با شاه برگزید اما محمدعلی شاه آنها را نپذیرفت.^{۱۳۷} با فرار سیدن شب حال و هوای دیگر در دو حوزه حاکم شد. کسری این گونه روایت کرده است:

در این هنگام چون روز به پایان می رسد، کسانی از آزادی خواهان پیشنهاد کردند که نمایندگان و دیگران شب را به خانه های خود رفته و در بهارستان به سر برند و بسیاری از ایشان به خروش برخاسته به نمایندگان گفتند: ما از شما جدا نخواهیم گردید. این یک اندیشه بسیار بخداه می برد و نمایندگان آن را پذیرفتند. اگر آن شب نمایندگان به خانه های خود رفتدی چه بسا شبانه دستگیر شدندی.

آن شب را همگی در بهارستان ماندند و توانگران از خانه های خود خوارک خواستند و چندان فراوان آوردنده به همگی داده شد. به گفته حبل المتنین بیست هزار تن مردم می بودند که همگی شام خوردنده. از آن سوی دسته ای از جوانان، که به گفته حبل المتنین به چهارهزار تن می رسیدند پاسبانی را به گردن گرفته همه شب را بیدار ماندند و از پای نشستند. امشب برای اینان یک شب بیانگری بود. زیرا... بیست تفنگ بیشتر نمی داشتند، و اگر از سوی او بیشان تاختی روی دادی دانسته نیست کار به کجا کشیدی. شگفت است که محمدعلی میرزا در آن روز و شب دستور تاختن به مجلس را نداده.

اما بد خواهان، آنان نیز شب را در توپخانه به سر دادند. لیکن آنان این من و دل آسوده می بودند، زیرا گذشته از آن که خود یک گروه بس انبوهی می بودند و بسیاری از آنان تپانچه و تفنگ همراه می داشتند، دسته هایی از قزاق و سرباز، با توپها در پیرامون آنها پاسبانی می نمودند. در اینجا نیز دیگهای پلو بر سر بار و خوارک فراوان می بود. در بیشتر چادرها دستگاه باده خواری برپا و با سرگرمی و بی خودی به سر می بردند گاهی نیز کسانی تیر به هوا شلیک می کردند.^{۱۳۸}

. ۱۳۶. احمد کسری، ص. ۵۰۵.

. ۱۳۷. این نمایندگان عبارت بودند از امام جمعه خوبی، آقامیرزا محسن، آقامیرزا فضلعلی، حاج میرزا علی آقا، حاج سید نصرالله و آقا سید عبدالحسین شهشهانی، ر.ک: مجلس، ۲ (۶) ۱۸ ۱۳۲۵ ذی قعده.

. ۱۳۸. احمد کسری، ص. ۵۰۸ - ۵۰۹.

روز دوشنبه ۲۴ آذر / ۱۰ ذیقده آزادیخواهان به سنگرینندی در اطراف عمارت بهارستان و مسجد سپهسالار پرداخته و تشکیل اداره نظامی می‌دهند و حراست از مجلس و مسجد را عهده‌دار می‌شوند. مرحوم دولت‌آبادی می‌نویسد:

خلاصه سنگرینندیها تمام می‌شود و صاحبمنصبان مشروطه خواه از صمیم قلب برای خدمت به ملت حاضر می‌شوند. اداره نظامی خوبی تشکیل داده می‌شود، جمعی کثیر از وطنخواهان و خوانین محترم و بزرگزادگان از قبیل اللهیارخان آجودان باشی پسر حسن خان وزیرنظام که آجودان باشی کل نظام بوده و به جرم وطنخواهی تازه این شغل از او گرفته شده و ظهیرالسلطان پسر رضاخان ظهیرالدوله^{۱۳۹} که نوه دختری ناصرالدین شاه است و عینالسلطان پسر صارم‌الدوله نوه دختری ناصرالدین شاه^{۱۴۰} و غلامرضاخان پسر میرزا محسن خان مظفرالملک و امثال اینها از جوانهای حساس ترتیب کشیک مرتبی را در بهارستان و مدرسه ناصری و عمارتهای اطراف بهارستان تا مسافت معینی از هر طرف می‌دهند.

... اشخاصی هم مانند ظل‌السلطان و غیره که با شاه میانه ندارند و تمول سرشار دارند به مخارج این کار سرأکمک می‌نمایند...^{۱۴۱}

مجلس نیز در هین فراهم آوردن تدارکات کامل برای رویارویی با مخالفین مذاکره با محمدعلی شاه را نیز در دستور کار خود دارد. کسری می‌نویسد:

... شمار تفنگها بیشتر گردیده تفنگداران در پشت بامها و بر سر مناره‌ها و خانه‌های پیرامون سنگر بستند.

نیز کمیسیونها برای جنگ و خواریار برگزیدند و رشته را به دست آنها سپردند. در این روز درفش بزرگ مجلس را بر سردر افراشتند، یک پارچه سفیدی نیز به نام آسایش خواهی به روی آن کشیدند. چون نشست مجلس آغاز یافت باز گفتگوی فرستادن را به میان آورده، همان شش تن دیروزی را با نوشهای از سوی مجلس بار دیگر روانه گردانیدند... پس از نیمروز، آن شش تن همراه عضدالملک، بازگشته از شاه نوشه

۱۳۹. محمدناصرخان ظهیرالسلطان پسر علی خان ظهیرالدوله صفاعلیشاه بود.

۱۴۰. به واسطه خدمات ظهیرالسلطان و عینالسلطان به آزادیخواهان بود که در روز حمله به مجلس شورای ملی محمدعلی شاه دستور داد قراقوان به عمارت مسعودیه و خانه ظهیرالدوله حمله کنند.

۱۴۱. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۶۷ - ۱۶۸.

آوردند، در این زمینه که انجمنها به هم خورد و نمایندگان پراکنده گردند، تا شاه نیز او باشان را پراکنده گرداند و پس از آن نشسته رویهای به کارها دهنده. می خواست بدین سان نیروی مشروطه خواهان را از میان برد و به آنان چیره گردد.^{۱۴۲}

در روز دوشنبه در اجتماع مخالفین در میدان توپخانه اقدام مهمی صورت گرفت و آن آوردن جمعی از روحانیون مخالف به میدان توپخانه بود. حاجی میرزا یحیی دولت آبادی می نویسد:

شیخ فضل الله نوری و سید علی یزدی و میرزا ابوطالب زنجانی و ملام محمد آملی و ملام محمدعلی رستم آبادی و جمعی دیگر از روحانیون را که با شاه همراه هستند در میدان حاضر کرده در حیاطی که پشت میدان توپخانه واقع و در ش از میدان باز است نزدیک قورخانه کهنه آنها را منزل داده آش و پلو مفصلی برای ایشان تدارک می بینند...^{۱۴۳}

کسری در خصوص چگونگی حضور روحانیون مخالف در میدان توپخانه

می نویسد:

... چنان که می دانیم حاجی شیخ فضل الله و سید علی آقا خود در نهان همدست بدخواهان می بودند، و ملام محمدعلی آملی و بسیار دیگران از نخست دشمنی با مشروطه می نمودند، و این یک پرده کشی می بود که خودشان به میدان نیایند و او باشان رفته آنان را بیاورند. همان روز بهبهانی کس به نزد حاجی شیخ فضل الله فرستاده او را به مجلس خواند. حاجی شیخ فضل الله بهانه آورده نیامد، و به قرآن سوگند خورد که به میدان نیز نرسد، لیکن اندکی نگذشت که او باشان آمدند و او را با خود بردن.^{۱۴۴}

روز دوشنبه اتفاق ناگواری در میدان توپخانه به وقوع پیوست که خشم و نفرت

آزادیخواهان را برانگیخت. مرحوم دولت آبادی در این باره می نویسد:

روز دوم بعد از ظهر در وقتی که جمعی کثیر در میدان جمعند سید محمد یزدی بالای منبر رفته یا روی تپ نشسته مردم را به مخالفت با مشروطه

.۱۴۲. احمد کسری، ص. ۵۰۹.

.۱۴۳. یحیی دولت آبادی، ج. ۲، ص. ۱۶۹.

.۱۴۴. احمد کسری، ص. ۵۱۱.

ترغیب می‌نماید جوانی عنایت‌الله‌نام در میان جمع سخن می‌گوید که بوسی
مخالفت می‌دهد، می‌ریزند او را با قدره و قمه و کارد و غیره قطعه قطعه نموده
بدنش را به درخت می‌آویزند، علی او ف نام ترک را به همان سبب یا به سبب
دیگر چند زخم منکر می‌زنند و هر کس را احتمال بدنه مشرفه خواه است
هر چند بتوانند اذیت و آزار می‌رسانند، شنیده می‌شود پسر نقیب‌السادات
شیرازی که در سلک روضه‌خوانها است بعد از کشته شدن عنایت‌الله آمده با
قلمتراش چشم‌های او را از حدقه درمی‌آورد و می‌گوید می‌خواهم چشم
مشروطه را درآورم. روحانیان میدانی هم این‌گونه منکرات را می‌بینند و
شرب مسکرات را علنًا مشاهده می‌کنند و همه را صواب تصور
می‌نمایند...^{۱۴۵}

با رسیدن خبر وقایع ناگوار میدان توپخانه به ایالات و ولایات خشم و انزعجار عمومی
برانگیخته شده و سرتاسر کشور به حال تعطیل درآمده و از آذربایجان و گیلان و کرمان و
اصفهان و فارس و مناطق دیگر تلگرافهایی مخابره می‌شود که ما محمدعلی میرزا را به
پادشاهی نمی‌شناسیم.^{۱۴۶} وصول این تلگرافها به تهران محمدعلی شاه را از ادامه
مبازه، سخت بینانک نموده و به چاره‌جوبی و امداد کسری در این‌باره می‌نویسد:
در نتیجه این تلگرافها بود که در روز چهارشنبه کابینه را برپا و وزیران را به
گفتگو با مجلس و به میانجیگری برانگیخته و چون انجمن تبریز پافشاری
نشان می‌داد و تلگرافهایی هم رسید، محمدعلی میرزا از در زیونی درآمده
دست به دامن نمایندگان روس و انگلیس زده آنان را به میانجیگری واداشت.
آنچه بیم محمدعلی میرزا را بیشتر می‌گردانید، این بود که ظل‌السلطان از دیرباز
به آرزوی تاج و تخت افتاده، و چنانچه از کتاب آبی برمی‌آید، در این‌باره با
نمایندگان روس و انگلیس گفتگو نیز می‌داشته است. محمدعلی میرزا
می‌ترسید در این هنگام او پیش افتاد و به همدستی با پیشووان آزادی به
پادشاهی رسد. در حالی که آزادیخواهان از ظل‌السلطان خشند نمی‌بودند و
گمان این که به پادشاهی او خرسندی دهند بسیار کم می‌رفت...
به هر حال کار انجمن تبریز بسیار بجا بود... و آن این که به همه سرستگان

۱۴۵. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۶۹.

۱۴۶. ر.ک: همان، ص. ۱۷۴.

آذربایجانی که با سریازها و سواره زیردست خود در تهران، و دلگرمی بیشتر محمدعلی‌میرزا و امیربهادر به آنان می‌بود تلگراف فرستاده آگاهی داد که اگر دست به دارالشوری باز کنند، خانه‌های آنان در آذربایجان ویرانه و زنان و فرزندانشان را دستگیر خواهند گردانید.

این تلگراف نیز بجا افتاد... در نتیجه این بود که ملایان و اویاشان از بازماندن ۱۴۷ در میدان توپخانه به بیم افتاده چادرها را خواباندند و به دربار پناهیدند...

مرحوم دولت‌آبادی در شرح پایان گرفتن این واقعه به سودجویهای سیدعبدالله

بهبهانی اشاره کرده می‌نویسد:

... شب این وزراء می‌آیند به مجلس معرفی می‌شوند^{۱۴۸} و در همان شب چادرهای میدان توپخانه برچیده می‌شود ولی مردم آنجا متفرق نمی‌گردند، بلکه اراذل و اویاش را در قورخانه منزل داده و از آنها پذیرایی می‌کنند و معممین را در ارگ در خانه‌ای برده از آنها مهمانداری می‌نمایند که اگر از طرف مجلس نکولی شد دوباره مجتمع گردند. از این طرف تمام روز جمعیت در پهارستان بسیار است و چون شب دست می‌دهد و وزراء معرفی می‌شوند کمک مردم متفرق می‌گردند ولی مستحفظین در جای خود کشیک می‌کشند و انجمنها در مدرسه مانند پیش می‌مانند.

در اینجا لازم است به قضیه‌ای که میان نگارنده و آقاسیدعبدالله بهبهانی واقع شده اشاره نمایم تا حقایق احوال بهتر آشکار گردد. یک روز پیش از مصالحه و تشکیل دولت جدید سید از نگارنده تقاضا می‌کند با ظل‌السلطان ملاقات کرده به او پگوییم یکصد و پنجاه هزار تومان بدهد تا او اسباب خلع محمدعلی‌میرزا و نصب وی را به سلطنت فراهم آورد. نگارنده با این که از توسط در این‌گونه قضایا که محرك حس طمعکاری اشخاص است اجتناب دارم ناچار با ظل‌السلطان صحبت داشته او می‌گوید کار را انجام بدهد تا مبلغ را به او بپردازم، نگارنده هنوز این جواب را به سید نرسانیده است که نظام‌السلطنه و وزرای او برای معرفی به مجلس حاضر می‌شوند. وضع مجلس اینست وکلا روی زمین درهم نشسته و وزراء در صفحی که هیئت

.۱۴۷. احمد کسری، ص. ۵۱۷ - ۵۱۸.

.۱۴۸. کابینه حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی روز ۱۶ ذی‌قعده ۱۳۲۵ / ۲۹ آذر ۱۲۸۶ به مجلس معرفی شد.

ریسنه نشسته به حالت انتظار قوار گرفته‌اند. روحانیون که آقاسیدعبدالله در رأس آنها است یک طرف مجلس جلوس نموده، تماشاچیان بیش از گنجایش فضا روی زانو و دوش یکدیگر قرار گرفته، مجاهدین با تفنگ در اطراف مجلس ایستاده، ریس مجلس از آقاسیدعبدالله و آقاسیدمحمد استجازه می‌کند که معرفی وزراء شروع شود ولی آقاسیدعبدالله گوش نداده نگارنده را می‌طلبد و مقصودش اینست ببیند اگر ظل‌السلطان پذیرفته است مبلغ را بدهد در کار معرفی وزراء اخلاق کند و مجلس را برهم بزند و در صدد فراهم آوردن اسباب خلع شاه و نصب ظل‌السلطان برآید و لا اجازه بدهد وزراء معرفی گردند. پی‌درپی مرا می‌خواهد به زحمت خود را به او رسانیده حاضرین همه حیرت می‌کنند چه مطلب فوری است که در این وقت باید محramانه با من صحبت بدارد. چون به نجوى می‌پردازیم، دو نفر از روحانیان منافق آهسته به یکدیگر می‌گویند مگر این شخص می‌گذارد میان شاه و ملت اصلاح شود. نگارنده می‌شنود و نمی‌تواند حقیقت حال را آشکار کرده بگوید آن که نمی‌خواهد بگذارد من نیستم. به هر حال سید به محض شنیدن جواب یاًس آمیز ظل‌السلطان سر بلند کرده به ریس مجلس می‌گوید بسیار خوب آقایان وزراء معرفی گردند، وزراء معرفی می‌شوند و دولت مشروطه باز تشکیل می‌شود و به ظاهر میان شاه و ملت اصلاح می‌گردد.^{۱۴۹}

با ذکر گوشه‌هایی از صورت مذاکرات روز یکشنبه ۱۶ ذی‌قعده ۱۳۲۵ مجلس

شورای ملی به این گفتار پایان می‌دهیم:

ریس - البته همه کس می‌داند که در این چند روزه مجلس با دولت مشغول اصلاحات لازمه بوده شروطی که قرار داده شده بود تمام پذیرفته شده‌اند،^{۱۵۰} و برای اطمینان طرفین قرآن ممهور شده و تفصیلی که در او نوشته شده است قرائت می‌شود. همه بدانید و اطمینان حاصل نمایید که ان شاء الله تعالی از حالا به بعد از این اتفاقات ناگوار دیگر واقع نخواهد شد...

.۱۴۹. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۱۷۸ - ۱۷۹.

.۱۵۰. این شروط عبارت بودند از: ۱. تبعید سعد الدوّله، ۲. مجازات اشرار که شراحت کرده‌اند، ۳. استقرار دویست نفر سرباز برای مجلس که در تحت حکم مجلس باشند، ۴. تمام ادارات قشون از قزاقخانه و کشیکخانه تحت ریاست وزارت جنگ باشد، ۵. امیربهادر جنگ فقط در امورات کشیکخانه مداخله داشته باشد و سوراهایش باید در تحت امر و اداره وزارت جنگ باشد.

صورت قسمنامه اعلیحضرت همایونی

چون به واسطه انقلاباتی که این چند روزه در طهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوءظن حاصل شده بود که خدای نخواسته ما در مقام نقض عهد و مخالفت از قانون اساسی هستیم لهذا برای رفع این سوءظن و اطمینان خاطر عموم ملت به این کلام الله مجید قسم یاد می‌کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیه در کمال مواظیت حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را به هیچوجه غفلت نکنیم و هرگز برخلاف مشروطیت رفتار کرد مجازات سخت بدھیم و هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شروط و قسمی که از وکلای ملت گرفته‌ایم مستول خواهیم بود. لیله ۱۷ ذوالقعده ۱۳۲۵.

قسمنامه وکلای ملت

بسم الله الرحمن الرحيم

در این موقع که بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی محمدعلی شاه قاجار خدالله ملکه به واسطه بروز انقلابات برای رفع سوءظن عموم ملت به کلام الله مجید قسم یاد فرموده‌اند که حافظ و حامی قوانین اساسی مشروطیت باشند ما وکلای ملت امضاء‌کنندگان ذیل نیز به این کلام الله مجید قسم یاد می‌کنیم مادامی که قوانین اساسی و حدود مشروطیت را اعلیحضرت اقدس همایونی حامی و مجری و نگهبان باشند به هیچ وجه من الوجه خیانت به اساس سلطنت ایشان نکنیم و حدود و حقوق پادشاه متبع عادل خودمان را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم بداریم و هرگاه مخالفت این عهد و قسم را بکنیم نزد خدا و رسول مستول باشیم. ۱۷ ذوالقعده

... آقای سیدحسن تقیزاده ما در این دقیقه و امشب تشکر می‌کنیم از این که پرده را که در روز یکشنبه قبل بالا رفته بود و حال از آن مرتبه پایین می‌آید و در واقع یک پرده وحشتناک تاریخی بود و کمال امیدواری را از ملت نجیب عزیز خود داشته و داریم. روزی که اکثر وکلا در کمیسیونها حاضر بودند یک مرتبه صدای شلیک بلند شد در صورتی که هیچ اسلحه و اشخاص در اینجا حاضر نبود و درها از این حرکات وحشیانه بسته شد الحمد لله که دیدیم با این حال ملت با کمال جد و جهد در حفظ حقوق خود حاضر شد و نگذشت که حقوق خدا داده آنها به این حرکات از بین بود اما حالا وداع

می‌کنیم آن پرده را با این قوه که ملت ایران از ملل متعدد است و ما یک چیزی را که پیغمبر فرموده بود فراموش کرده بودیم و آن قوه جماعت است که فرموده یادالله مع الجماعه و الحمدالله بدیدیم که اتفاق ملت تزلزل به تمام عالم انداخت و حالا به ملت یادآوری می‌نماییم که تا یک سال قبل فردآ فرد چنین قوت و قدرت نداشتند و گرفتار ظلم و استبداد بودند لیکن از آن وقت که دست به دست هم دادند و اتفاق کردند حقوق خود را گرفتند و امیدواریم که این اتفاق و اتحاد تا حضور حضرت حجۃ عجل الله فرجه باقی بماند.^{۱۵۱}

● دستگیری و مجازات عاملین واقعه میدان توپخانه

از آنجاکه مجازات اویاش و اشراری که در واقعه میدان توپخانه دست داشتند یکی از شروط آشتب مجلس با شاه بود و به دلیل حمایت شاه از آنان اقدامی دراین مورد صورت نگرفته بود، مردم و اغلب روزنامه‌های تهران آشکارا شروع به انتقاد و بدگویی از شاه نموده و حتی بعضی از روزنامه‌های تندرو تهران چون مساوات بدون پرده‌دری سخن از برداشتن شاه به میان آوردند. نتیجه آن شد که شاه دست از حمایت اویاشان برداشت و ظفرالسلطنه^{۱۵۲} وزیر جنگ و فرمانروای تهران در روز ۹ ذیحجه ۱۳۲۵/۲۳ دیماه ۱۲۷۶ دستور بازداشت آنها را صادر کرد. مرحوم کسروی دراین باره می‌نویسد:

چون انجمنهای تهران دراین باره پافشاریهایی می‌نمودند، کارکنان شهریانی به همراهی کسانی از آنان، از فردای آن روز به جستجو پرداختند... مجلل^{۱۵۳} پیشخدمت شاه از سران اویاشان نگهداری می‌کرد... اینان نخست به خانه او رفتند و یک غلام سیاهی را دستگیر کرده به بازپرس کشیدند، از گفته‌های او این دانستند که صنیع حضرت که یکی از سران اویاش می‌بود دیشب را در آن خانه گذرانیده، ولی بامدادان آهنگ خانه پدرزن خود کرده... شبانه با دسته‌ای از پولیس و سرباز و ژاندارم به آنجا شتابته گرد خانه را گرفته و کسانی از

۱۵۱. مجلس، ۲ (۷) ۱۸ ذیقده ۱۳۲۵.

۱۵۲. شاهزاده عزیزالله میرزا، پسر جلال الدین میرزا (پسر پنجم و هشتم فتحعلی شاه قاجار)؛ از افسران تربیت شده زیر دست معلمان اطربی شی بود. در آغاز کار ریس گارد میرزا حسین خان سپهسالار بود و تا درجه سرداری بالا رفت و به حکومت همدان، خلخال، کرمان، بلوچستان، تهران و وزارت جنگ رسید.

۱۵۳. مجلل السلطان

پشت بام پایین رفته در اطاقها به گردش و جستجویش پرداختند، ولی جسته خود را نیافتند. چون می خواستند بازگردند یکی چشمش به رختهای او افتاد که در گوشه‌ای نهاده،... دوباره به جستجو پرداختند و او را از میان زنان بیرون آورده‌اند و با همان چادر و رخت زنانه با خود برداشته به شهریانی آورده‌اند.

... از آن سوی مقتدرنظام و دیگران دانستند که رهایی نخواهند داشت، و سه تن از آنان که مقتدر و سیدکمال و اسماعیل خان بودند به خانه ظفرالسلطنه پناهیدند. ولی ظفرالسلطنه آنان را نگاه نداشته به شهریانی فرستاد...^{۱۵۴}

دستگیر شدگان تا اواخر ماه ذیحجه در زندان نظمه‌ی تهران نگهداری شدند. با نزدیک شدن ماه محرم ۱۳۲۶ ه.ق. مقرر می شود زندانیان در محکمه جزا به ریاست میرزا علی خان صدق‌الملک و عضویت شیخ علی قاضی ارادقی، احمد بن محمد مهدی، معاون حضرت، محسن مجد‌الممالک محاکمه و حکم مجازات آنها صادر شود. محاکمه متهمین انجام و دادگاه برای صدور حکم با آقایان بهبهانی، طباطبائی، امام جمعه و چند تن دیگر از روحانیون بزرگ تهران به مشورت می نشیند. مرحوم دولت‌آبادی در این‌باره چنین می‌نویسد:

دو سه روز به آخر ذیحجه مانده تصور می‌کنند نباید گذارد مجازات آنها به محرم یرسد مبادا در روز عاشورا دسته‌های قمهزن را تحریک نمایند آنها را از حبس نجات بدھند، چون که معمول است قمهزنها در آن روز از حکومت محل حبسی می خواهند و حکومتها ناچارند به آنها بدھند. اینست که تعجیل کرده یکروز در مجلس جمع شده از مجتهدین مجلس تقاضا می‌کنند حکم شرعی مجازات آنها را بنویسند. آقابی‌عبدالله بن نگارنده می‌گوید خوبست شما نویسنده حکم باشید. می‌گوییم هنوز حکمی صادر نشده، پس از تعیین از نگارش آن دریغ نمی‌دارم. می‌گویید ما در خارج با هم حرف زده‌ایم و به نظر ما چنان رسیده که آنها را کنک بزنند و بعد مدت ده سال در کلات خراسان محبوس باشند. چون میلیون اصرار دارند آنها را به دار بزنند برای مجازات کمتر حاضر نمی‌شوند. پس نظر روحانیون مجلس در حقیقت تخفیف مجازات آنها است. می‌گوییم زیاده بر این هم لازم نیست و مدارا باید کرد. می‌گویید پس صورت حکم را بنویسید. نگارنده صورت حکم را

می‌نویسد و در وقت نوشتن آفاسید عبدالله می‌گوید حاج معصوم را علاوه کنید، می‌گوییم او گرفتار نشده و تقصیرش هم در این قضیه کمتر از آن چهار نفر است. می‌گوید خیر صلاح است علاوه کنید. نگارنده می‌داند این اصرار از روی یک ملاحظهٔ خصوصی است که چون حاج معصوم در محلهٔ او ساکن است و بعضی از مشتبه‌ای آن محل به سید بستگی دارند با وی طرفند در این موقع می‌خواهد خدمتی به بستگان خود کرده باشد ضمناً دفع شرّ این شخص شرور را بنماید به هر حال حکم دربارهٔ پنج نفر صادر می‌گردد... در حین امضای حکم مجازات نگارنده به آفاسید عبدالله می‌گوید آیا بهتر نیست تا فردا صبح کسی خارج از این اطاق نداند حکم مجازات چیست؟ صلاح اینست که حکم در پاکت گذارده شده سر پاکت مهر و لاک گردد و مستقیماً نزد وزیر عدليه فرستاده شود و او در وقت اجراء داشتن به مردم ارائه بدهد زیرا اگر غیر از این یکنید از چنگ دو سه هزار نفری که پای عمارات انتظار صدور حکم اعدام آن چهار نفر را دارند خلاص نمی‌شود، به علاوه چون نام حاج معصوم هم داخل شده و او هنوز گرفتار نشده می‌شند و قطعاً دیگر به دست نخواهد آمد.

حاضرین تحسین می‌کنند و حکم را در پاکت گذارده مهری می‌نمایند و ملک‌المتكلمين در میان جمع فریاد می‌کند اینست حکم شرعی مجازات اشرار که مطابق میل و رضای شما است فردا صبح در عدليه اجراء خواهد شد. هرچه داد می‌کنند ما حالا باید بدایم مجازات آنها چیست گفته می‌شود حالا صلاح نیست و برخلاف مصلحت است. مردم تصور می‌کنند اگر امشب مطلب فاش شود که فردا باید آنها را کشت شاید شبانه هواخواهان قوی آنها، آنها را از از محبس بگریزانند...^{۱۰۵}

صبح روز دوشنبه ۲۹ ذی‌حججه ۱۳۲۵ بهمن ۱۲۸۶ حکم صادره دربارهٔ چهار تن

از مجرمین به مورد اجرا گذاشته شد. گزارش روزنامه مجلس دراین‌باره چنین است: روز دوشنبه ۲۹ ذی‌الحججه جناب وزیر جنگ و وزیر عدليه برای مجازات در وزارت عدليه حاضر گشته و در حضور نمایندگان انجمنها و دیگر مردم که زیاده از پانصد نفر بودند اشخاص مفصله ذیل را صنیع حضرت، خسروخان مقتدرنظام، سید‌کمال [و] نایب‌اسماعیل مطابق دستخط همایونی و حکم

کتبی مجلس مقدس هر یک را دو هزار شلاق زدند و بعد از آن با گاری به طرف کلاس حمل نمودند که مطابق قانون ده سال تمام محبوس باشند. عموم ملت از این واقعه نهایت مسروور و شادگردیده بحمدالله اولین مجازاتی که در دوره مشروطه در موقع اجراگذارده شد همه ملت دیدند و قانون طلبان کلاه شادمانی به آسمان افکندند...^{۱۵۶}

ح. سوءقصد نافرجام به محمدعلی شاه

در حالی که به نظر می‌رسید با آشتی شاه و مجلس از اواخر ماه ذی‌قعده ۱۳۲۵ ه.ق. اوضاع در تهران به حال عادی برگشته و مردم می‌توانند در شرایطی آرام و توأم با امنیت به کار و فعالیت پردازنند، وقوع حادثه‌ای پیش‌بینی نشده در روز جمعه ۲۵ محرم / نهم اسفند ۱۲۸۶ بار دیگر اوضاع را در تهران بحرانی کرد. این رویداد سوءقصد به محمدعلی شاه بود. دو هارتوبیک وزیر مختار روسیه در تهران شرح کامل این ماجرا را به روایت از شاهدان عیتی این‌گونه به وزارت خارجه روسیه گزارش داده است:

در ساعت دو و نیم بعدازظهر روز ۱۵ فوریه [۹ اسفند] اعلیحضرت برای شکار عازم قصر خارج شهر خود، در دوشان‌تپه شد. در جلو اتومبیلی با کروک بالازده و در پی آن فراشهای سوار بر اسب و سپس کالسکه‌ای که در آن اعلیحضرت تنها نشسته بود، در حرکت بودند. در اطراف کالسکه ملتزمن رکاب حرکت می‌کردند. از یک طرف در کنار رکاب [کالسکه] امیرجنگ^{۱۵۷} ریس گارد شخصی شاه سوار بر اسب در حرکت بود و از طرف دیگر من. م. شاپشا^{۱۵۸} که اعلیحضرت با اوی در حال صحبت بود، حرکت می‌کرد. پس از ورود کالسکه به خیابان باریک حدود ۶ متری که از ساختمان مرکز

.۱۵۶. مجلس ۲ (۴۱) اول محرم الحرام ۱۳۲۶.

.۱۵۷. حسین پاشاخان امیربهادر

.۱۵۸. سرگی مارکوویچ شاپشا، معلم روسی و مشاور و آجو دانباشی محمدعلی شاه قاجار، از یهودیان قرائیم (یهودیانی که منکر تلمود یا مجموعه ستنهای ربیانی که قوانین و مقررات حضرت موسی (ع) را شرح و تفسیر می‌کنند بوده و تنها تورات را باور دارند) کریمه بود. به زبانهای ترکی و فارسی آشنایی داشت. در دوره ولی‌محمدی محمدعلی شاه برای تربیت او به ایران آمد و در زمان پادشاهی او نفوذ فراوان یافت و در تحریک شاه به مخالفت با حکومت مشروطه نقش مؤثر داشت.

پستخانه به میدان بزرگ مجلس منتهی می‌شود،^{۱۵۹} شاه از امیرجنگ پرسید
چرا دستور نداده است که طبق معمول در جلو اسواران تیپ گارد قزاق
حرکت کند. امیرجنگ اعتراف کرد که در ابیوه کارها فراموش کرده است
دستورات لازم را بدهد و شاه اظهار تمایل کرد که آقای شاپشاپ به سرهنگ
لیاخوف،^{۱۶۰} بگوید که در بازگشت، این اسواران در جلو حرکت کنند.

همزمان با این گفتگو بود که در جلو صدای دو انفجار پشت سر هم و سپس
شلیک تفنگ به گوش رسید. این در جایی اتفاق افتاد که خیابان به میدان
بسیار کوچکی، بهتر بگوییم میدانکی منتهی می‌شود؛^{۱۶۱} در سمت راست
آن کوچه‌ای به عرض دو متر است که خود، به چند کوچه باریک و پرپیچ و
خم دیگر متصل می‌شود. پس از میدانک یادشده، در سمت راست، اندرون
ظل السلطان عمومی شاه قرار دارد. این ساختمان پنجره‌هایی به خیابان دارد.
در همه طول این خیابان باریک در هنگام عبور شاه بر روی بامها و بالکنها،
مردم زیادی بودند و در این میان به خصوص دو سید مشخص بودند که گویا
به کسی علامت می‌دادند. هر دو بمب به طرف اتومبیل پرتاب شده بود به
تصور این که در زیر کروکی پوشیده آن شاه قوار دارد. طبق گفته راننده،^{۱۶۲}
بمب اول را شخصی از کوچه باریک سمت راست پرتاب کرده بود. او بمی
را که در دستمال آبی رنگ پیچیده شده بود به طور افقی به زیر اتومبیل
پرتاب کرد که اتومبیل صدمه قابل ملاحظه‌ای ندید. پس از انفجار اول، راننده
از اتومبیل بیرون جست که به دنبال آن صدای دو مین انفجار بلند شد؛ چه
کسی و از کدام نقطه این بم را پرتاب کرده بود، راننده این بار [او را] ندیده
بود. پس از انفجار دوم، صدای شلیک تفنگ بلند شد و گلوله آستین پالتولی
او [راننده] را سوراخ کرد. دو فراش و دو غریبه کشته شده و حدود ده نفر
زخمی شدند. چهار اسب نیز تلف شدند.

۱۵۹. خیابان اکباتان فعلی.

۱۶۰. سرهنگ ولادیمیر پلاتونوفیچ لیاخوف افسر ستاد ارتتش روسیه تزاری و فرمانده بربگاد قزاق در ایران. در زمان محمدعلی شاه لیاخوف به مقامات رسمی ایران اعتنایی نداشت و مستقیماً از پترزیبورگ دستور می‌گرفت.

۱۶۱. سابقاً در محل تقاطع خیابان باغ و حش (اکباتان) با خیابان ظل السلطان (ملت) میدانچه کوچکی بود که از سمت جنوب به کوچه معروف به بربریها که امروز جای خود را به بخش جنوبی خیابان ملت داده است منتهی می‌شد.

۱۶۲. راننده اتومبیل فردی فرانسوی به نام وارنه بود.

اعلیحضرت با چهره‌ای رنگ پریده از کالسکه بیرون آمد. امیرجنگ و ادیب‌السلطان (آقای شاپشاں) به سوی وی شتابته، زیر بغلش را گرفتند و او را به نزدیکترین خانه برداشتند. در همین حال ملتزمین رکاب او که به اطراف فرار کرده بودند کم کم جمع شدند. اما در این خانه، کسی در را باز نکرد، معلوم نبود از ترس یا که از عدم تعامل بود؛ آن وقت شاه با همراهان به سوی خانه کالسکه چی‌باشی خودش که در آن نزدیکی بود روان شد. غیر از شاه تنها پنج نفر از ملتزمین رکاب نیز وارد خانه شدند. اعلیحضرت آب خواست؛ آب آوردنده، اما ترسیدنده به او بدنه‌ند فکر کردند ممکن است مسموم باشد. منتظر آمدن سقای مخصوص وی که همیشه جزء ملتزمین رکاب بود شدند. به زودی با سرعت فوق العاده‌ای سربازان باوفاترین هنگ به اعلیحضرت که تحت فرمان امیربهادر جنگ بود، در اطراف خانه گرد آمدند.^{۱۶۳} شاه پس از ورود به خانه ابتدا می‌خواست نامه‌ای بنویسد ولی بعداً کسی را فرستاد که شفاهانه به زن و مادرش بگوید که زنده است و بزودی به قصر خواهد آمد. ضمناً جمعیت در مقابل خانه‌ای که شاه در آن قرار داشت بیشتر می‌شد. برای جلوگیری از تجمع بیشتر و اغتشاشاتی که ممکن بود اتفاق بیفتند ملتزمین رکاب از اعلیحضرت تقاضا می‌کردند که خانه را ترک کرده و به قصر بروند. همین که درها را باز کردند تا خارج شوند از جایی که به نظر می‌رسید چندان دور نباشد دو تیر شلیک شد. خواستند دوباره درها را بینندند که ناگهان اعلیحضرت را خشم و غصب شدیدی فراگرفت. او اولین تفنگی را که در دسترس بود قاپید و به خیابان پرید؛ دستور داد همه پخش شوند و به همه عابرین تیراندازی کنند. تقریباً او را با زور به داخل خانه کشاندند؛ عصباتیت وی به سرعت فروکش کرد و فرمان خود را لغو کرد و دستور داد با کسی کاری نداشته باشند. دوباره همگی به همراه شاه از خانه خارج شده و پیاده به طرف قصر روان شدند. همان دو نفر یعنی امیر جنگ و ادیب‌السلطان [شاپشاں] زیر بغل شاه را گرفته و می‌بردند. در اوایل راه نسبتاً به ندرت با کسی مواجه می‌شدند؛ فقط سربازهای هنگ امیرجنگ مانند میمون از پشت‌بامها بالا رفته و در حالی که جلوتر از اعلیحضرت که با ملتزمین رکاب در خیابان در حال حرکت بود بر روی بامها حرکت می‌کردند و با تفنگهای

۱۶۳. جالب توجه این که غلامان کشیکخانه همین که صدای نارنجک را شنیدند به جای تعقیب عاملان بمبادله اندازی به تاراج و چپاول مردم پرداختند. ر.ک: احمد کسری، ص. ۵۴۲.

آماده در جلو پنجره‌های خانه‌های شخصی ظاهر می‌شدند. در یکی از خیابانهای اصلی شهر، لاله‌زار که شاه در آن در حرکت بود صاحبان مغازه‌ها، مغازه‌های خود را بسته بودند و خیابان خالی بود. هنگام ورود به میدان توپخانه که در مجاور خیابان لاله‌زار قرار دارد، جمعیت زیادی از شاه استقبال کرده و فریاد می‌زدند: زندگی باد شاه، هرچه او با ملتزمین رکاب به طرف قصر نزدیکتر می‌شد به تعداد جمعیت افزوده و شعارها داغتر و پرهیجان‌تر می‌شد. در داخل قصر مادر اعلیحضرت،^{۱۶۴} علی‌رغم ممنوعیت شدید با صورت باز و موهای افشان به استقبال پسر دویده و گریه و زاری‌کنان شروع به بوسیدن دست و پای شاه و افرادی که وی را آورده بودند کرد.

در همان زمان همه شاهزاده‌های تنی نیز به قصر آمدند. شاهزاده ظفرالسلطان وزیر جنگ نیز آمد. هنگام ظاهرشدن نامبرده، مردمی که در کنار در ورودی قصر جمع شده بودند با این فکر که امکان دارد انجام این سوءقصد به خاطر انتساب ناموفق ریس نظمه تهران برخلاف میل شاه و به اصرار شاهزاده ظفرالسلطان بوده است به سوی نامبرده حمله کردند و اگر شاه که در کنار در ورودی اندرون استاده بود، به جمعیت نگفته بود که خودش حسابش را خواهد رسید، ممکن بود بلای بزرگی به سر ظفرالسلطان بیاید. شاه پس از زدن چند ضربه به وی، او را با هل دادن به داخل قصر برداشت. ظل‌السلطان تنها شاهزاده‌ای بود که شخصاً به قصر نیامد و به نوشتن نامه‌ای قناعت کرد. وی در آن نامه نوشته بود از شدت تأثیر از این حادثه بیمار شده است.

همسر اعلیحضرت شاه، که بیمار بود با شنیدن خبر سوءقصد به جان شاه، بیهوش شده و چند ساعت بعد به هوش آمده بود.^{۱۶۵}

مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی نیز در شرح خاطرات خود به نکات دیگری در رابطه با این سوءقصد اشاره کرده و می‌نویسد:

... جمعی در اثر بمب مقتول و مجروح شده نعشها در خیابان می‌افتد، خون مانند نهر جاری است و نظمیه به سرعت تمام به تصفیه خیابان و برداشتن کشتگان می‌پردازد و چون این حادثه نزدیک خانه ظل‌السلطان روی داد او مخالف با شاه شناخته شده است، بعضی از اطرافیان شاه می‌خواهند نسبت

۱۶۴. تاج‌الملوک ملقب به امام‌الخاقان دختر بزرگ میرزا ناقی خان امیرکبیر و عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین شاه.

۱۶۵. کتاب نارنجی، ج. ۱، ص. ۱۳۱ - ۱۳۴.

این کار را به او بدهند، ولی بیشتر به انجمن آذربایجان و تندروان مجلس و ملت منسوب می‌گردد.

ساعتی پیش از این واقعه نگارنده در منزل خود با یکی از ناطقین تندرو ملت نشسته شخص مزبور می‌گوید احتمال می‌رود صدایی بلند شود و پس از وقوع واقعه معلوم می‌شود او هم از توطه مسبوق بوده است...

نظمیه طهران در صدد کشف قضیه برآمده خانه‌های اطراف را جستجو نموده در کوچه بربیها در خانه‌ای راکه دو سه تن قفقازی در آن ساکن بوده و بعد از واقعه فرار کرده‌اند باز نموده طفلی را در آن خانه می‌بینند که برای برداشتن آب به این خانه آمده و صاحبخانه او را ندیده در خانه گذارده در راسته و رفته‌اند. در آن خانه علامتی دیده نمی‌شود مگر پریشان حواسی و فرار صاحبخانه‌ها، در کوچه پشت کارخانه چراغ برق، خانه‌ای را باز درسته می‌بایند که چند نفر قفقازی هم در آنجا بوده و بعد از زدن بمب رفته‌اند در را باز کرده بعضی علامات از قبیل اجزای دینامیتی یافت می‌شود ولی صاحبخانه‌ها به دست نمی‌آینند. در ضمن این احوال معلوم می‌شود شخص زرگری چندین قالب بمب ساخته در استنطاق او کشف می‌شود که شیدا اف قفقازی که پیرمردی است از فراریهای قفقاز و در جنگ با ارامنه به ایران آمده است به او دستور ساختن قالب بمب داده است.

شیدا اف را گرفته استنطاق می‌کنند معلوم می‌شود داخل کار بمب زدن به شاه نیوده است و این کارها را وسیله دخل و ترسانیدن رجال دولت و پولدارهای مملکت قرار داده بالاخره او را به ده سال حبس در انبار دولتی محکوم می‌سازند. حسن و آتش نام دو جوان از اهل تبریز متهم به این کار می‌شوند... لهذا آنها را مدتی محبوس می‌سازند و بالاخره به اسباب چینی مخفی تندروان مستخلص می‌شوند...

شاه جداً در صدد پیدا کردن مرتكبین بمب می‌باشد و تصور می‌کند ظفرالسلطنه حکمران تهران نظر به ارتباطی که با ملیون دارد کوتاهی می‌کند و هم تصور می‌کند که رضاپالا معتمد دیوان^{۱۶۶} ریس نظمیه نظر به ارتباط و بستگی که به انجمن آذربایجان دارد اقدام جدی در گرفتاری مرتكبین بمب نمی‌کند و به او ظنین گشته است...^{۱۶۷}

۱۶۶. لقب رضاپالا معتقد دیوان بوده و مرحوم دولت‌آبادی به سهو معتمد دیوان نوشته است.

۱۶۷. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۲۰۱ - ۲۰۰.

کسری به عکس العمل مجلس به این سوءقصد و اقدامات اداره نظمه و رنجیدگی محمدعلی شاه در عدم دستگیری محرکین و عاملین ترور سخنگفته و می‌نویسد:

فردا [شنبه ۲۶ محرم] در بهارستان پیش از نیمروز نشست ویژه‌ای برپا کرده فرستادگانی را برگزیده به نزد شاه فرستادند که از پیشامد، افسوس و همدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاه سپاسگزاری نمایند. سپس تلگرافها به شهر فرستادند و از همه‌جا خواستار چراغان و جشن‌گردیدند...

شهریانی از همان روز آدینه به جستجو پرداخته بود... دو سه روز دیگر چهار تن از آذربایجانیان را که با گاری به سفر می‌رفتند، از عبدالعظیم به تهران آوردند و در شهریانی بند کرده به بازپرسی پرداختند. سه تن از آنان به نامهای مشهدی محمد و مشهدی عبدالله و اکبر، از مردم اسکو و یکی به نام زینال از مردم قره‌داغ می‌بود. شهریانی اینان را کنندگان آن کار می‌شمرد، ولی آنان چیزی به گردن نمی‌گرفتند، از آن سوی چون انجمنهای تهران پاافشاری می‌نمودکه کار بازپرس آشکار باشد و فشار و سختگیری در میان نباشد ناگزیر نتیجه‌ای به دست نیامد، و پس از چند روزی هرچهار تن رها گردیدند.

شهریانی به هر که گمان بمبگذاری می‌برد شبانه به خانه‌اش فرستاده دستگیر می‌ساخت و آزادیخواهان به نام پشتیبانی از قانون به این رفتار شهریانی ایراد می‌گرفتند...

محمدعلی میرزا روزهای نخست خونسردی نشان داده آن را دستاویزی برای رنجیدگی از مجلس و آزادیخواهان نمی‌گرفت، ولی چون از جستجو نتیجه به دست نیامد به دلتنگی آغاز کرده یک نامه گله‌آمیزی به مجلس نوشت... از همه جستجوهای شهریانی درباره این رخداد نتیجه روشنی به دست نیامد، ولی آنچه در سالهای دیرتر دانسته شده آنست که نقشه این کار را حیدرعمواوغلى کشیده و بمب را نیز او ساخته بوده و بمب اندازان همان چهار تن بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عممواعوغلى می‌بود) بوده‌اند، و همانان اینان را به تهران کمیته باکو فرستاده بوده است.^{۱۶۸}

قهرمان میرزا سالور در روزنامه خاطرات عین‌السلطنه به نقل از عمامه‌السلطنه در رابطه

با نقشه‌های تقی‌زاده و گروه او در قتل محمدعلی شاه می‌نویسد:

... شانزده هزار تومان تازگی از ظل السلطان دریافت کرده بودند که چهار هزار

تومان آن را تقیزاده برداشت و دوازده هزار تومان دیگر را مابین سایرین تقسیم کردند...

تقیزاده عنوان می‌کند باید شاه را کشت یا به شکل دیگر از میانه برداشت، ظل‌السلطان را نایب‌السلطنه کرد و کم کم مثل نادرشاه به سلطنت رساند. ملک‌المتكلمين برخاسته و می‌گوید خیر من شخصاً این قول را به شاهزاده سالارالدوله داده‌ام... من هرگز از قول و قرارداد خود تحلف نمی‌کنم. این اختلاف رأی منجر به مذاکرات طولانی می‌شود.

آخرالامر قرار به گرفتن رأی می‌شود. درین آن که می‌خواهند رأی بگیرند دو سه نفری می‌گویند که خیر ظل‌السلطان و سالارالدوله امتحانات خود را داده‌اند هر دو بی‌مغز، بی‌کله، سفاک، خونخوار، سبع و درنده می‌باشند. باید ناصرالدین‌میرزا^{۱۶۹} را سلطان کرد و فرمانفرما را نایب‌السلطنه که اتفاقاً آدم کارآمد مشروطه طلبی است. اعضاء مجلس سه دسته می‌شوند و آخرالامر به جایی نمی‌رسد و متفرق می‌شوند. عقیده او بود که این نژاع و مرافعه را مخصوصاً بربا می‌کنند که تقیزاده به ظل‌السلطان بگوید شانزده هزار تومان به مصرف رسید...^{۱۷۰}

به طوری که در پیش گذشت به نظر می‌رسد اشاره حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به یکی از ناطقین تندره ملت که احتمال وقوع حادثه‌ای را داده ملک‌المتكلمين از اعضاء گروه تقی‌زاده بوده است. برای انجام این نقشه حیدرخان عمواوغلى در نظر گرفته شده و تمهیدات لازم توسط او فراهم گردیده و به وسیله یکی از درباریان از روز و ساعت حرکت شاه به دوشان‌تپه و خط سیر او آگاه شده‌اند. به طوری که مرحوم قهرمان‌میرزا سالور به نقل از ظل‌السلطنه نوشته است:

شاه صبح جمعه با تقی‌زاده و همراهانش جلسه‌ای داشته و در آن نشست طرفین به تفاهم می‌رسند و تقی‌زاده به شاه قول داده مزاحم نبوده، رفع توطئه را به زودی بنماید. دیگر شاه به اینها مهلت نداد اینها بروند و به رفقای خود بگویند. زود سوار شد. پیغام تقی‌زاده یا دیگری به آن رفقان رسید که مرتکب نشوند.^{۱۷۱}

۱۶۹. ششمین پسر مظفرالدین شاه و خواهرزاده عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما بود.

۱۷۰. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸.

۱۷۱. ر.ک: همان، ص. ۱۹۷۳.

محمدعلی شاه یک ماه برای دستگیری عاملین سوءقصد انتظار کشید اما نتیجه‌ای حاصل نگردید. بنابراین به نظمیه دستور اکید صادر کرد که سریعاً نسبت به دستگیری بمبارزه اقدام نماید. در پی این دستور در شب چهارشنبه ششم ربیع‌الاول ۱۳۲۶ به خانه چهار تن از کارکنان کارخانه چراغ برق حمله برده و بدون در دست داشتن حکم قانونی هر چهارتمن را که حیدر عمو اوغلی نیز در میان آنها بود به نظمیه جلب کرده و به زنجیر کشید و به کاخ گلستان برد تا در آنجا از آنها بازپرسی شود.

صبح روز بعد انجمنهای تهران بار دیگر در مسجد سپهسالار تجمع کرده و به عنوان زیرپا گذاشتند اصول قانون اساسی خواهان آزادی دستگیرشدگان و محاکمه حکمران تهران و رئیس نظمیه شدند. اما محمدعلی شاه در مقابل این تقاضا ایستادگی کرد و به دنبال آن شورش عمومی بالاگرفت.

یک هفته اوضاع تهران متینج بود تا خشم شاه فرو نشست و به رهایی بازداشت شدگان و محاکمه حکمران تهران و رئیس نظمیه به جرم قانون‌شکنی رضایت داد و ظاهراً ماجراه تعقیب سوءقصد کنندگان به شاه خاتمه یافت، در حالی که شاه در اندیشه دیگری بود و تهران آبستن حوادثی خوین.

خ. توطنه بر علیه مشروطه‌خواهان

در اوایل ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ اوراقی در تهران منتشر شد که در آن بهایی‌ها خود را مؤسس مشروطه در ایران معرفی کرده و مخالفین خود را به قتل تهدید کرده بودند. این اقدام مردم عوام را نسبت به مشروطه‌خواهان و مجاهدین بدین کرد. اما به زودی این توطنه آشکار شد و عوامل آن شناسایی و به مجازات رسیدند. روزنامه مجلس در شرح این اقدام چنین می‌نویسد:

... در چند شب قبل یکنفر از مسلمانان دین‌دار جمعی را دیده که مشغول چسبانیدن اوراق در بازار هستند. این شخص دین‌دار به مطالعه آن اوراق پرداخته همین که یک سطر آن را مطالعه می‌کند ملتقت می‌شود که صاحبان این عمل را قصد جز فساد نیست. مضمون اعلان قریب بدین است:

که ما حضرات بهاییه این همه زحمت کشیدیم و تأسیس مشروطیت نمودیم برای تحصیل آزادی بود و محل است تا آزادی را نگیریم دست برداریم و اعلان می‌کنیم که اگر آزادی به ما ندهند به همین زودی شروع به قتل نفس و کشتار خواهیم کرد و نیز در آن اوراق مضره عده‌[ای] از بزرگان وکلاء و علماء و خطباء و غیره را نام برد و انتساب به فرقه ضاله داده بودند. معلوم می‌شود مفسدین و مستبدین رنگی از نوریخته و حیله تازه به کار برد بودند تا بدین سبب اذهان را پریشان کنند و عوام‌الناس بی‌چاره را متزلزل نماید و از مجلس روگردان سازند و احتمال کلی می‌رفت که بعد از نشر این اعلان چندین نفوس بیگناه را شبانه مقتول سازند تا چنین وانمود کنند باایه مرتکب این اعمال هستند و تحصیل آزادی می‌خواهند و بدین سبب حکایت قدیم تجدید شود و به اسم بابی‌گری مسلمانان غیور را دچار قتل و غارت سازند. لطف خداوند مساعدت کرد و دست غبیی کمک نمود یک تن از آن اشرار گرفتار شد، روز دیگر به عدیله آورده سایر رفقای او را نیز که نشان داد حاضر نمودند که اسامی آنها از این قرار است: سیدعلی تبریزی که خود را فخرالمحققین لقب داده - میرزا حیدرعلی - سیدآهن تاب خلخالی - سیدرضا که گرفتار نشده و فرار کرده - یکنفر قاپوچی تبریزی، بعد از تحقیق و استنطاق گفتند که آقاسیدعلی یزدی وجهی به ما داده و این اوراق را سپرده که در محلات به دیوارها بچسبانیم. محکمه عدیله آقاسیدعلی را برای تحقیق و رسیدگی به عدیله حاضر نمود، مشارالیه نیز روز چهارشنبه و پنجشنبه گذشته به عدیله حاضر شده و قسمهای مؤکده یاد کرد که ابداً مرا اطلاعی نیست و ممکن است سیدمحمد و سیداحمد برادرزادگان من که شرارت و خبث فطرتشان بر همه کس معلوم است اقدام بدین عمل شنیع کرده باشند.^{۱۷۲} لکن موزعین اصرار داشتند که همین شخص به ما داده و امر به توزیع نموده است. بالاخره سیدمحمد و سیداحمد رانیز حاضر نمودند و بعد از مذاکرات و استنطاقات زیاد موزعین مزبور مخصوصاً سیدعلی فخرالمحققین اقرار و اعتراف نمودند که آقاسیدعلی یزدی از این فقره اطلاع ندارد. ام الفساد و مصدر این شرارت سیدمحمد برادرزاده اوست. این بود که عدیله روز شنبه هشتم برأت ذمہ آقاسیدعلی را آشکار کرده سیدمحمد و برادرش را که شرارت‌شان از سالیان دراز خصوص در واقعه میدان توپخانه به

همه کس معلوم است توقيف و به تحت استنطاق سخت آورد. اميدواريم که همین دو روزه استنطاق تمام شده و اين مفسدين را مجازات لائق و كامل در کنار نهند تا اسباب عبرت دیگران گردد.^{۱۷۳}

عدلیه پس از رسیدگی به اتهام سید محمد حکم بر خلع لباس وی صادر کرد. روزنامه مجلس می نویسد:

... بعد از چند روز محاکمه و ثبوت تقصیر حبس او را تجویز نموده بحسب حکم محکمة جزا عمامة سیادت که علامت شرف است از سر آن بی شرف برداشته زنجیری سخت محکم بر پایش نهادند.

این شخص دفعه اول نیست که به حبس و زجر دچار شده، نتایج حرکات قبیحه و خونخوارانه اش مکرر منجر به حبس و زجر شده است...^{۱۷۴}

د. تهران در آستانه استبداد صغیر

هرچند محمدعلی شاه تحت فشار افکار عمومی از پی گیری دستگیری و مجازات سوء قصد کنندگان به خود انصراف حاصل نمود، اما پیشامدهای دیگری او را به رویارویی دوباره با مجلس و آزادیخواهان تحریک کرد. یکی از این قضایا چاپ مقالات و گفتارهای تند و تحریک کننده روزنامه های مخالف تهران بود و دیگری اجتماع رجال در خانه عضدالملک و درخواست تبعید چند تن از نزدیکان شاه.

در چنین شرایطی حمایت دولت روسیه از محمدعلی شاه به او امکان داد تا با مجلس و مشروطه خواهان قاطعانه به مقابله برخیزد. وقایع مهمتر این دوره پرآشوب از تاریخ تهران را پی می گیریم.

● قتل ارباب فریدون زرتشتی

شب ۳ ذیحجه ۱۳۲۵ / نهم ژانویه ۱۹۰۸ در تهران ارباب فریدون تاجر زرتشتی به طرز فجیعی در منزل خود واقع در خیابان باغ جنت گلشن به قتل رسید. جمعی را عقیده

.۱۷۳ همان، ۲ (۱۲۰) یازدهم ربیع الثانی ۱۳۲۶

.۱۷۴ همان، ۲ (۱۲۵) هفدهم ربیع الثانی ۱۳۲۶

بر این بود که این دسیسه از طرف مخالفین مشروطه و برای تولید جنجال و اشکال نسبت به اصل هشتم متمم قانون اساسی که تمام اهالی ایران را در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق می‌دانست صورت گرفته است.^{۱۷۵} بعضی نیز محمدعلی شاه را محرك آن می‌دانستند.^{۱۷۶} گزارش روزنامه مجلس درباره این قتل چنین است:

شب چهارشنبه ۳ شهریار تخمیناً ساعت هشت از شب گذشته جمعی از اشرار مجھول الحال به توسط نردبان به بام خانه ارباب فریدون که یکی از متمدنین و با همتان و تجار محترم طایفه زرتشیه است صعود نموده و هشت نفر آنها وارد خانه شده درب اطاقی راکه ارباب فریدون خوابیده بود شکسته بیباکانه حمله بر آن بیچاره نموده و سه زخمکاری بر سرش زده‌اند عیال و کسان مشارالیه از این داد و فریاد بیدار و هر کدام که جلو آمده بیینند چه خبر است به یک طور مجروح و زخم زده‌اند و هرچه ارباب فریدون التماس و التجا نموده که هرچه بخواهید اسباب خانه و مبل و حواله و غیره بردارید ببرید و مرا صدمه نزنید قبول نکرده بر شقاوت خود افزودند. مومی‌الیه محض این که شاید بتواند خود را از چنگال این گرگان خلاص نماید با آن حالت خود را به صحن حیاط انداخته که یکی دو نفر از همان اشرار تعاقب و شکمش را به ضرب قمه پاره کرده بیچاره در همان ساعت این جهان فانی را وداع نموده...^{۱۷۷}

این جنایت فجیع اعتراضات گروهها و انجمنها را به دنبال داشت. عریضه مورخ چهارم ذیحجه ۱۳۲۵ انجمن زرتشیان تهران در این باره به مجلس شورای ملی چنین بود:

یا الله يا للمسلمين

در ساحت مقدس مجلس شورای ملی شید الله ارکانه شرف اجابت یابد. ای پناهگاه ایرانیان، ای حامی درماندگان و ای دستگیر مظلومان، حاجت نیست شروح مظلومی و بی‌چارگی خود را عرض نماییم زیرا که حال گله بی‌چوبان و رمه بی‌شبان در چنگال قهر عدونان معلوم است و بس واضح که از چندی به این طرف آنچه بر این ملت ضعیف وارد شد قوای منتفعه بر رفع حوادث مولمه و مكاففات مقصرين مقدرت حاصل نکرد. این واقعه تازه

.۱۷۵. ر.ک: مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص. ۱۶۶.

.۱۷۶. ر.ک: محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۶۳۴.

.۱۷۷. مجلس، ۲ (۲۰) ۴ ذیحجه ۱۳۲۵.

شب چهارشنبه گذشته که توسط نماینده محترم این طایفه جناب ارباب جمشید و ریاست نظمیه به عرض عاکفان مجلس مقدس رسید که یک جوان کاسب منشی آراسته را شبانه در بستر خواب با آن اعمال فاجعه وحشیانه به قتل رسانیده‌اند. آیا برای این ملت بیچاره در این مملکت بعد از آن اتفاقات سابقه و حالیه دیگر امنیت و آسایش حاصل است و یا وکلای عظام و ملت غیور این خاک پاک، باز ماها را به همان حال وحشت و انقلاب می‌گذارند.

عرق ایرانیت و خون ملت ماها حس نمی‌کند که بغیر از این ساحت مقدس و غیر از این ملت محترم استفاده کنیم یا ملجاء و مأمن بخواهیم یا محض حفظ این وجودان باید به هیئت عمومی ترک این آب و خاک و وطن عزیز نموده برادران ملی خود را وداع بگوییم و الا الغوث الغوث صدمات فوق النصور والطاقه هزار و دویست و پنجاه و هفت ساله را برای چنان روز داوری و دادرسی و تلافی ماقات متحمل شده دیگر تاب و طاقت این‌گونه خطرات عظیمه در این زمانی که تمدن تمام عالم را فراگرفته نداریم. جایی که پایتحت مملکتی که مأمن عموم است به این قسم شخص مظلوم کاسبی را در خانه‌اش به قتل رسانند، حال سایر ولایات مانند یزد و کرمان که اشرار آنجا کراراً امتحانات خود را داده‌اند با وقوع این واقعه معلوم خواهد بود. با این حال از آن قبله امید و توجه مستدعی تعیین تکلیفیم، الامان، الامان، الامان. فدویان دادخواه انجمان زرتشتیان طهران.^{۱۷۸}

با عکس العمل شدید نماینگان مجلس و انجمنهای ملی حکومت تهران دو نفر از متهمین این جنایت را دستگیر نمود اما تا دستگیری بقیه عاملین قتل از اعلام اسم و رسم آنان خودداری کرد.^{۱۷۹}

شب شنبه ۱۹ محرم ۱۳۲۶ جمعی از مأمورین برای دستگیری چهار نفر برادران کرمخان که به شرکت در قتل ارباب فریدون متهم بودند به منزل آنها حمله می‌کنند اما پس از درگیری مسلحانه و روایدل شدن چند گلوله متهمین موفق به فرار می‌شوند.^{۱۸۰}

. ۱۷۸. همان، ۲ (۲۲) ۷ ذیحجه ۱۳۲۵.

. ۱۷۹. ر.ک: فهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۱۹۰۵.

. ۱۸۰. ر.ک: مجلس، ۲ (۵۵) ۲۰ محرم ۱۳۲۶.

بالاخره تا اواخر ماه محرم ۱۳۲۶ هفده نفر به اتهام قتل تاجر زرتشتی دستگیر گردیدند که دو سه نفر از آنها تفنگدارهای شاه بودند. رسیدگی به اتهامات متهمان و صدور حکم مجازات آنها تا ۲۳ ماه ربیع الثانی ۱۳۲۶ به طول انجامید. در این مدت دو نفر از قاتلین نیز موفق شدند از زندان نظمیه بگریزند. گزارش روزنامه مجلس درباره

چگونگی رسیدگی و صدور رأی و اجرای حکم مجازات قاتلان چنین است:

... این خونخواران که چند روز بعد از واقعه قتل دست انتقام الهی آنان را به چنگال قهرمانیت محکمه عدالت افکند در طول این مدت مشغول استنطاق و کشف حقیقت گشته تا آنتاب حقانیت واقع را چنان روشن نمود که حجاب اشتباه برچیده شد و کار آفتابی گشت. تحقیقات تمام شد و نوبت فعلیت و مجازات در رسید. چون حکم این عمل منوط به رأی حضرات حجج اسلام دامت برکاتهم بود که با شرع شریف مطابقت نموده و بر وفق قانون الهی عدالت را مجری کنند و کثرت مشاغل، آقایان حجج را مانع بود که در اسرع اوقات حکم قضیه را صادر کنند بدین سبب چند روز تأخیر افتاد و در اثناء این تأخیر دو نفر از قتلہ با ماشاء الله کاشانی پسر نایب حسین و یک نفر دیگر از محبس نظمیه فرار کردند. این معنی عامه ملت را به هیجان آورده و از هر طرف به عدله فشار آوردند که بی درنگ اقدامات به مجازات سایرین نمایند مبادا حادثه دیگر رخ دهد و آنها نیز راهی برای خلاصی خود به دست آورند. وزارت عدله نیز از حضرات حجج اسلام حکم واقعه و تعیین مجازات را مستلت نمود و از حسن اتفاق آن که در اثناء استنطاق پاره معلومات دیگر نیز مکشوف گردید و معلوم شد که مرتكبین در سابق ارتکاب به چندین اعمال قبیحة دیگر نیز کرده‌اند که هر کدام در عالم خود بزرگتر از واقعه ارباب فریدون بوده است و روزگار انتقام آنها را به این تاریخ حواله داده است.

... در چند روز متوالی یک کمیته علمی به ریاست سیدین حجتین منقد و در تعیین مجازات مذاکرات طولانی نموده بالآخره مستله ختم و حکم شرعی صارد شد.

روز یکشنبه ۲۳ ماه جاری بر حسب تعیین و اعلام عدله گروهی انبوه بالغ بر چندین هزار نفر در عدله حاضر شدند. سطح حیاط ^{۱۸۱} و پشت بامها آکنده از تماشاییان و ناظرین گردید. مقصرين را که نفر بودند حاضر کردند، در

حالتی که بیوه اریاب فریدون و اقوامش نیز حاضر و ناظر بودند و قتلة آن بیچاره را تماشا و ملاحظه می‌کردند. همان بیرحمانی که رحم ننموده چندان که ضعیفه دست به دامانشان زده و طلب انصاف نموده در دلهای سختشان اثر نکرده با تیغ بیداد دستش را بریده و شوهرش را نیز پاره کرده.

نخست روح الله نام که سرخیل اشاره بود حاضر کردند و به پای مجازات آوردند. چون عیال فریدون چشمش بدوفناد فریاد زد: همین است که دامانش را گرفتم و با تیغ دستم را برید و خاک غم بر فرقم ریخت. مأمورین سخت بر سه پایه اش بسته و تازیانه عبرت در دست گرفته بر بدن آن شرور نواختند و تلخی مجازات را بدو چشانیدند، چندان که نعره زد و التماس نمود، تصرع کرد به خرج قانون نرفت و فایده نبخشید، چندان که بدنش مجروح و خونابه روان شد، قانون رخصت عفو نداد بالآخره نهصدویی و دو تازیانه بر او زدند و ناظرین صدایها به زنده باد پادشاه مشروطه خواه ما اعلیحضرت محمدعلی شاه؛ زنده باد قانون اسلام؛ زنده باد مجازات؛ زنده باد مشروطه؛ زنده باد عدليه و غيره و غيره بلند نمودند.

دوم عیسی نام را آوردہ ششصد و سی و چهار تازیانه زدند.

سوم رحمن را که یکهزار و دویست و پنجاه شلاق نواختند.

چهارم صادق کچل که مورد یکهزار و سیصد و پنجاه تازیانه شد.

پنجم علی سرباز که به مجازات هشتصد و بیست و دو شلاق رسید.

ششم افراسیاب نام که مورد پانصد و ده ضربت تازیانه گردید.

هفتم صفر ششصد و چهل شلاق نصیبیش شد.

هشتم و نهم غلام خان و کاکائی اسماعیل نام که این دو نفر گناهشان کمتر بود لهذا هر یک را صد شلاق نواخته و مقرر شد که این دو نفر اخیر هر یک چند ماهی در طهران در محبس دولتی محبوس شوند؛ ولی هفت نفر سابق الذکر را حسب الحكم حضرات حجج اسلام مقرر شده بود که به کلات نادری فرستاده و هر یک را از ده الی پانزده سال حبس کنند. عده‌ای مأمورین قرقان و یک نفر امین از طرف وزارت عدليه حاضر شده و بعد از تمام شدن مجازات ضربت تازیانه همان روز یکشنبه درب وزارت عدليه آمده و هفت نفر را برداشته و روانه شدند. در حالتی که اکثر آن مرتكبین از شدت درد و الم تازیانه بی حال و بی حس بودند و بلکه یک دو نفرشان مشرف به موت بودند. عده زیادی از ملت به مشایعت مأمورین که مجری این حکم عدالت

هستند تا آخر خیابان چراغ برق رفته و در گوششان دعا خوانده روانه کردند.
عموم ملت ایران از این واقعه به حدی شادان و مسرور بودند که در پوست
نمی‌گنجیدند و ب اختیار می‌خندیدند و یکدیگر را تبریک می‌گفتند و شاه را
دعا می‌کردند و دوام مجلس مقدس را از خداوند می‌طلبیدند.^{۱۸۲}

موضوع محاکمه و مجازات قاتلین به همین جا ختم نشد و در مجتمع مذهبی نسبت
به رأی صادره و نحوه اجرای آن اعتراضاتی را به دنبال داشت. مرحوم قهرمان میرزا
سالور می‌نویسد:

این حکم را دوازده نفر از علمای طهران «حکمث» نوشتند. دیروز و امروز
[۲۴ و ۲۵ ربیع الثانی] در انجمن آل محمد و در انجمن اتفاقیه طلب
درخصوص این حکم و این مجازات که به کلی خلاف شرع مقدس بود
مذاکراتی شده و عمامه‌ها زمین زده شده نزد آقاسید عبدالله رفته‌اند. گفته است
غلط نکنید حالاً گذشته است. از قراری که می‌گویند بلکه محقق شده است
مبلغ بیست و پنج هزار تومان جماعت زردشتیان برای صدور این حکم تقدیم
کرده‌اند. نفری ده تومان کلیه دویست تومان به فراشها داده‌اند. سیصد تومان
هم مخارج راه حضرات تاکلات را نقد پرداخته‌اند.

من ختم دارم که چند نفر آنها خواهند مُرد، زیرا در تمام حکومتها که رفته‌ام
مقصرین نظامی که تنبیه شده‌اند از دویست تازیانه ممکن نشد علاوه طاقت
بیاورند. آن‌هم باعلم و مشقی که شیپورچیها به زدن آن دارند. حالاً آن شلاق را
فراش‌بی تعلیم بزند آن هم هزار و چهارصدالبته تلف می‌کند، خصوصاً با همان
حال در گاری انداخته مغلولًا با کندوزن‌جیر صدوپنجاه‌فرسنگ راه ببرند.^{۱۸۳}

شایعه پرداخت وجه توسط زرتشتی‌ها برای صدور حکم مدعیان دیگری را نیز

برانگیخت. مرحوم عین‌السلطنه می‌نویسد:
مؤید‌السلطنه می‌گفت برای صدور این مجازات زردشتیها از بیست و پنج
الی پنچاه هزار تومان می‌گویند مایه گذاشته‌اند. سایرین هم سربلند کرده‌اند
اگر به آنها هم وجه قابلی داده شد فبها، والا اغتشاش بزرگی برپا می‌کنند و
دور نیست یزد و کرمان هم بلوا شود. برای زردشتیها خطر دارد.^{۱۸۴}

۱۸۲. مجلس، ۲ (۱۳۱) ربیع الثانی ۱۳۲۶.

۱۸۳. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۰۶۲.

۱۸۴. همان، ص. ۲۰۶۷.

در هر حال اعتراض به چگونگی اجرای این احکام موجب گردید در موارد مشابه یک نفر از علماء در دیوانخانه حضور یافته و حدود را او جاری کند.^{۱۸۵} سرانجام باشفاعت شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله در اواخر ماه رمضان سال ۱۳۲۵ محمدعلی شاه سه نفر از محکومین این واقعه روح الله، عیسی و افراسیاب را عفو نموده و به مشیرالسلطنه دستخط شد به حاکم کلات تلگراف کرده این سه نفر را مرخص کنند، به شرط آن که تهران نیایند و به ولایت خود بروند. گویا سایرین نیز تلف شده باشند.

● اجتماع رجال در خانه عضدالملک

در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ علاءالدوله بر آن شد با جلب حمایت بعضی از رجال از شاه تقاضا کنند با دور کردن بعضی از وابستگان تندر و خود از دربار زمینه آشتنی با مجلس و آزادیخواهان را فراهم آورد. این اقدام به ظاهر مشفقاته مسائل و مشکلاتی را برای آنها فراهم کرد. مرحوم دولت‌آبادی شرح ماجرا را چنین روایت کرده است:

... از ریس مجلس شورای ملی می‌پرسم آیا صلاح می‌دانید علاءالدوله را ملاقات کرده درخصوص اصلاح شاه و دربار با مجلس گفتگو نمایم می‌گوید ضرر ندارد، خصوصاً که این ایام اظهار همراهی هم می‌نماید. از این رو به اتفاق معتمد خاقان به ملاقات علاءالدوله می‌روم... پس از گله گذاریها به صحبت شروع شده از اوضاع دربار و خیالات اطرافیان شاه برضد مجلس و هم از بی‌ترتیبی وضع انجمنهای ملی و نفاق کلی که در میان ملیون به طور فوق العاده حاصل شده و از بدگمانیها که روی داده و از تحریکات روسها و بالجمله از اوضاع داخلی و خارجی حاضر چه از طرف شاه و دربار و چه از جانب ملیون اظهار دلتنگی می‌شود. در این حال شاهزاده مؤیدالسلطنه^{۱۸۶} وارد می‌نماید... علاءالدوله با حضور تازه‌وارد می‌گوید معايب را گفتم باید راه چاره را پیدا کنیم. می‌گوییم چاره به دست شما است، ما مشروطه خواهان

.۱۸۵. ر.ک: همان، ص. ۲۰۷۹.

.۱۸۶. محمدحسن میرزا مؤیدالسلطنه از نزدیکان و مقربان محمدعلی شاه بود.

باید با هم اتفاق کنیم جلو مفاسد کارهای خود را بگیریم که مشروطه نمایان یا خودخواهان طماع از حدود خود تجاوز ننمایند. می پرسد با آقاسیدعبدالله و حوزه او چه می کنید؟ [؟] می گوییم تدبیری هم در کار سید شده که در احکام شرعیه این درجه ریش خود را به دست وکلای کاغذساز و نزدیکان خود ندهد و این قدر ناسخ و منسخ نتویسید بلکه بشود در ضمن بودجه عدیله حقوقی هم برای او معین کرد که دیگر در کارهایی که وظیفه او نیست مداخله ننماید. شما اگر می توانید فکری به حال دریار بنمایید که این طور مرکز نفوذ روس و روس پرستان شده، شاه را هم به واسطه قضیه بمب مرعوب ساخته اند و به واسطه دلتانگی که شاه از مجلس و ملت دارد میدان به دست دشمنان داخلی و خارجی مملکت افتاده او را بر اقدام به مخالفت با ملت تحریص می کنند و نمی دانم عاقبت این کار به کجا خواهد کشید. علاءالدوله می پرسد شما به خاطر تان می رسد من تصور نمی کنم تا این اشخاص اطراف شاه هستند بگذارند شاه ملت و مملکتداری ننماید. می گوییم آن هم تقصیر شما است اگر این قدر مناعت به خرج ندهید خود را دور نگیرید و حاضر شده به کارهای دریار رسیدگی نمایید چرا باید وضع دریار این طور باشد... چرا چند نفر از پیرمردان از رجال دولت که طرف ملاحظه هستند به خانه عضدالملک نمی روند او را با خود همراه نموده به اتفاق نزد شاه رفته معايب امور را به شاه حالی نماید و از او خواهش کند اقدامی در تصفیه دریار بنماید...

مؤیدالسلطنه تمجید می نماید و می گوید اشخاصی که باید به خانه عضدالملک بروند کیانند، مشیرالسلطنه - نظامالملک - نظامالسلطنه - مدیرالدوله - سردار کل و علاءالدوله را می نویسد. جلالالدوله پسر ظلالسلطنه نام بردۀ می شود، می گوییم چون شاه از پدرش ظنین است مناسب نیست او در میان باشد نام سردار منصور رشتی ثقةالملک گیلانی و معتمدالخلافات هم بر اسامی اضافه می شود و از اشخاصی که شاه یا مردم به آنها بدگمانند کسی را داخل نمی کنند که قضیه به کلی بی طرفانه باشد و سوءظنی از هیچ طرف حاصل نگردد. خلاصه علاءالدوله صورت را گرفته می گوید حالا می رویم به نظام آباد آنجا هم مجلسی است و همین مذاکرات است، صحبت را هم با رفقا می داریم و بعد از آن از عضدالملک وقت

خواسته او را ملاقات می‌نماییم و این صحبت را با او به میان می‌آوریم و مذاکره می‌شود که این اقدام مخصوص رجال دولت باشد نه علماء مداخله کنند و نه انجمنها تا موجب هیچ سوءظنی نشود و با هیچ سیاست مخلوط نگردد.^{۱۸۷}

اما برخلاف توافق نه تنها جلال‌الدوله از لیست رجال حذف نمی‌شود بلکه انجمنهای مشروطه‌خواه و مخالفین محمد‌علی شاه نیز به این گروه ملحق شده و اجتماع خصوصی به اجتماع عمومی تبدیل می‌شود. محمد‌علی شاه که توسط مؤید‌السلطنه از نقشه اطلاع حاصل کرده است به تهدید علاء‌الدوله می‌پردازد. دولت‌آبادی می‌نویسد:

... شب شنبه بیست و نهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ امراء در خانه علاء‌الدوله جمع شده تا آخر شب صحبت می‌دارند. علاء‌الدوله می‌گوید شاه پیغام داده مرا تهدید نموده است که شکمت را پاره می‌کنم و من جواب داده‌ام که به هر صورت من کشته خواهم شد، اگر به دست ملت کشته شوم اولادم باقی نمی‌ماند و اگر به دست شما کشته شوم لااقل اولادم نزد ملت عزیز خواهد بود... خلاصه آخر آن شب قرار می‌دهند صبح شنبه فردای آن روز همه در خانه علاء‌الدوله جمع شده از آنجا به خانه عضد‌الملک بروند.^{۱۸۸}

به دنبال رجال دولت جمع کثیری از نمایندگان انجمنها و مشروطه‌طلبان نیز در خانه عضد‌الملک اجتماع می‌کنند به حدی که وسعت خانه‌ها گنجایش واردین را ندارد.

روزنامه مجلس در گزارشی از این اجتماع می‌نویسد:

سه روز متولی است که عموم روسا و بزرگان ایل جلیل قاجار از قبیل علاء‌الدوله و معین‌الدوله و امیراعظم و غیره و تمام سرکردگان و اعیان مملکت و مشاهیر رجال دولت و ملت به جهت یک اتفاق حقیقی و پیشنهاد کردن یک استدعای مخصوصی به حضور باهრالسور اعلیحضرت اقدس همایونی در منزل جناب عضد‌الملک که رئیس این طایفة جلیله شناخته شده... اجتماع نموده از آن مقام بعد از مشاوره و مذاکره استدعای خود را پیشنهاد خاطر سلطانی نموده‌اند. استدعای این هیئت محترمہ عبارت است از تدبیر دریار گردون مدار و پاک نمودن آن ساحت قدس را از آلایش و لوث

.۱۸۷. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۲۳۹ - ۲۴۱.

.۱۸۸. همان، ج. ۲، ص. ۲۴۵.

چند نفر اشخاص بدخواه خود پسند که متصل خاطر همایون را به وساوس شیطتها و ملعتهای خود آشفته دارند و ملک و ملت را آسوده نمی‌گذارند و آتش نفاق را بین دولت و ملت و پادشاه و رعیت می‌افروزند و دامن می‌زنند...

عمده این اشخاص مفسد امیری‌هادر است که متصل فساد می‌کند و از راه مکر و خدعاً هر دم به رنگی ظاهر می‌شود و ما از چند روز قبل اطلاع داشتیم که متصل خلوت کرده و مشغول افساد است. در نمره دوم مختارالدوله و شاپشاو و مجلل واقعنده.^{۱۸۹} از لطف شهریاری و کیاست سلطانی اطمینان داریم عن قرب مقصد حاصل و عموم ملت مسورو و دلشاد خواهد شد.^{۱۹۰}

محمدعلی شاه به ظاهر تقاضای اجتماع‌کنندگان خانه عضدالملک را پذیرفت اما روز بعد معلوم شد امیری‌هادر در سفارت روسیه متحصّن شده و شاپشاو نیز ادعای طلب از شاه نموده، می‌گوید طلب ما را بدھید تا برویم. بعد معلوم می‌شود این کار نقشه‌ای است که توسط شاه طرح شده است. دو هارتوبیک وزیر مختار روسیه در گزارش مورخ ۳ ذوئن^{۱۹۱} به وزارت امور خارجه روسیه چنین می‌نویسد:

... امیرجنج به توصیه خود شاه دیشب به زرگنده آمد تا در میسیون ما پناهده شود که امکان نداشت به این مقام جواب رد بدھیم. به گفته امیر، شاه معتقد است که گروه انقلابیون با استفاده از محبویت [سمپاتی] کلی خود، در نظر دارند وی را تابرد کنند. وزراء و مجلس نیز خود آنقدر ترسیده‌اند که جرأت ندارند و اصلاً نمی‌توانند اقدامی در دفاع از پادشاه بکنند. پس از تبادل نظر من و مارلینگ، تصمیم گرفتیم نزد مشیرالدوله برویم واز وی خواستیم که ریس مجلس و همچنین عضدالملک را نیز برای یک گفتگوی دوستانه دعوت کند، ما قصد داریم خطرناک بودن اوضاع و لزوم به عمل آوردن اقدامات جهت حفظ جان شاه برای احتراز از عواقب ناگوار را به آنان گوشزد کنیم.^{۱۹۲}

۱۸۹. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی علاوه بر این جمع از حسن خان امین‌الملک، موقرالسلطنه، مفاخرالملک و یکنفر دیگر از خلوتیان شاه به نام علی‌بیک نام برده است.

۱۹۰. مجلس، ۲ (۱۳۸) ۲ جمادی الاول ۱۳۲۶.

۱۹۱. برابر با چهارشنبه ۱۳ خرداد ۱۲۸۷ / سوم جمادی الاول ۱۳۲۶.

۱۹۲. کتاب نارنجی، ج. ۱، ص. ۱۹۵ - ۱۹۶.

● تهران در کودتای محمدعلی شاه

روز پنجمین به چهاردهم خرداد ۱۳۲۶/چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ بالاخره پس از ماهها کشمکش میان شاه و مشروطه خواهان، محمدعلی شاه با ترک کاخ گلستان و اقامت در باغشاه قصد و نیت خود را در سرکوب آزادیخواهان آشکار کرد. اما این جابه‌جایی در جوی توأم با ایجاد رعب و وحشت عمومی همراه بود. کسری از این واقعه چنین یاد کرده است:

روز پنجمین به چهاردهم خرداد (۴ جمادی الاولی) در تهران یک روز شگفتی بود. در این روز بامدادان مردم تهران از خواب برخاسته به کارهای خود پرداختند. کسی بیم نداشته نمی‌دانست چه رو خواهد داد، ولی چون سه یا چهار ساعت از روز گذشت (ساعت هشت و نیم) ناگهان غوغای بزرگی از کانون شهر برخاسته در سراسر آن پیچید: یکدسته سربازان سیلاخوری پاچه‌ها را ورمالیده، آستین‌ها را بالا زده، فریادکنان و دادزنان، به یکباره از خیابان در الماس بیرون جستند، و در خیابانها به این سو و آن سو دویده آواز بگیر، ببند راه انداختند. به هر کسی رسیدند زدن و یا لختش کردند. گاهی نیز تیرهایی به هوا انداختند، پشت سر ایشان دو فوج قزاق سوار، تفنگها بر سرdest، با یک توب همراه خود پدید آمدند، تاخت کنان راه به سوی دارالشوری پیش گرفتند، چنان که هر کسی می‌پنداشت به کندن بنیاد مجلس می‌شتابند. در همان هنگام یک تیپ قزاق پیاده میدان تپخانه را فراگرفتند. این غوغاهها و تاختها که به یکدم روی داد مردم را هراسان گردانیده سراسر شهر را بجنبانید. در خیابانها هراس همگی را گرفته و هر کسی پی پناهگاهی می‌شافت. دکانداران دکانها را می‌بستند. شاگردان از دبستانها بیرون ریخته ترسان و لرزان به سوی خانه‌های خود می‌دویدند. در شکه‌ها تند کرده پروای رهگذران نمی‌داشتند و هر کسی می‌پنداشت جنگ آغاز شده به زودی آواز توب و تفنگ از پیرامون مجلس خواهد برخاست.

در گرماگرم این آشفتگی بود که ناگهان کالسکه شش اسبه شاهی از در الماسی بیرون شتافت، شاه درون کالسکه نشسته لیاخوف و شاپشاو با شمشیرهای آخته به دست در چپ و راست و سواران قزاق در پس و پیش، با شتاب روانه گردیدند و چون به میدان تپخانه رسیدند به دست چپ پیچیده به خیابان فرمانفرما و از آنجا به قزاقخانه درآمدند. قزاقان نوای سلام نواختند.

ولی اینان جز اندکی درنگ نکرده دوباره راه افتادند. و از در شمالی بیرون رفته خیابانها را به شتاب درنوریده خود را به باغشاه رسانیدند. آن دسته فراقان که به سوی مجلس تاخته بودند از کنار مجلس گذشته و خیابان را تا آخر پیموده از درون بیرون رفتند و پس از نیمساعت از دروازه دیگر بازگشتند. کم کم آرامش پدیدآمده سریازان و سوارگان و همه درباریان از هر کجا دسته دسته روی به باغشاه نهادند. دکانها را که بسته بود دوباره باز نمودند.

شاه می خواسته از شهر بیرون جسته در باغشاه لشکر بیاراید و به آسودگی با مشروطه نبرد کند. پس از ظهر دستخطی از شاه بیرون داده شده بدین سان: جناب اشرف مشیرالسلطنه چون هوای طهران گرم و تحملش بر ما سخت بود از این رو به باغشاه حرکت فرمودیم. پنجشنبه ۴ جمادی الاولی ۱۹۳ عمارت باغشاه.

روزنامه مجلس این اقدام شاه را به کودتا تعییر کرده و می نویسد:
... مردم همین قدر که دیدند فراق با توب به سمت مجلس مقدس روانه شدند فوراً به یکدیگر اطلاع داده عموماً یکی از این دو تصور را در ذهن خود عبور می دادند. بعضی پنداشتند که مسئله کودتا خواهد شد.
کودتا عبارت است از تغییری که پادشاه در اصول مملکت و پلتیک آن می دهد. مثل این که سلطنت مشروطه را مستبده کند یا سلطنت جمهوری را مبدل به سلطنت شخصی و پادشاهی نماید. چنان که ناپلئون سلطنت جمهوری را مبدل به سلطنت کنسولات کرد و بعد از آن مجدد آن را نیز مبدل به امپراطوری نمود - برخی دیگر گمان می کردند که حکایت رولوسیون است. رولوسیون عبارت است از انقلابی که از طرف ملت بر ضد دولت واقع می شود و در هر حال واضح است که کسبه و فقرادر صدمه و اذیت افتاده جان و مال و ناموسیان دچار خطر می گردد به هر حال واهمه و اندیشه مدتی خلق را احاطه کرده داشت، مخصوصاً زنان و اطفال بی اندازه در وحشت و خوف بودند و از مطلب سردرنمی آوردن و از قراری که جمعی که در وسط راه دیده اند چند نفر از همان اشخاص که حکم تبعیدشان روز پیش صادر شده بود در موقع حرکت ملزم رکاب بودند و چنین ظاهر می ساختند که

دوباره به شغل خود و به سر خدمت اولیه مراجعت کردند و این مطلب نیز
ضمیمه خیالات عامه گردیده در نزد خود تصورات می‌کردند...^{۱۹۴}

● دستگیری سه تن از رجال در باغشاه

محمدعلی شاه در اولین روز اقامت در باغشاه، عضدالملک را احضار کرد و از او خواست حال که تقاضای اجتماع‌کنندگان در منزل او در خصوص تبعید چند نفر از درباریان انجام شده و شاپشاں نیز پس از دریافت طلب خود دربار را ترک خواهد کرد، خوب است رجال برسنند وظیفه نوکری و اداء حقوق پادشاه خود به اتفاق شما به باغشاه آمده به حضور برسندو ما نیز شفاهاً به آنها اظهار ملاطفت خود را نموده به مراحم خود مطمئن و مستظره سازیم. عضدالملک بازگشت و پیام شاه را به رجال ابلاغ کرد. در همان ساعت جلسه‌ای برای مشورت و بررسی جوانب امر تشکیل شد. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی که در آن جلسه حضور داشته درخصوص مذاکرات انجام شده چنین می‌نویسد:

... عضدالملک اصرار دارد که فردا صبح باید برویم نزد شاه. علاءالدوله می‌گوید چون آنها از دربار تبعید شده‌اند به چه اطمینان برویم. عضدالملک شرح تعرضات خود را به شاه در باب تبعید مفسدین دربار نقل می‌کند و اگرچه طبعاً در حرف زدن وقنه دارد و زود زود کلامش را می‌برد و دوباره با سکوتی که فاصله شده شروع به حرف زدن می‌کند، ولی امشب مخصوصاً در ضمن گفتن قصه دربار سکوت‌های بی موقع غیرمناسب از او ظاهر می‌شود که معلوم است آنجا خبرهایی بوده و او نمی‌خواهد بگوید. بالاخره به اصرار حاضرین بعضی از جمله‌های افتاده را می‌گوید و آن بی احترامی است که شاپشاں در دربار از او کرده است، مثلاً هر کجا عضدالملک می‌نشسته او هم می‌آمده پاهای خود را روی هم انداخته با کمال بی‌ادبی مقابل او می‌نشسته و به او بی‌اعتنایی می‌کرده است. این مطالب که گفته می‌شود من جازم می‌شوم که رفتن آنها به دربار عاقبت خوش ندارد، ولی علاءالدوله می‌گوید

اگر آنها رفته باشند یا مطمئن باشیم بروند ضرری ندارد و خواهیم رفت.
بالاخره عضدالملک قسم می‌خورد که اگر آنها از دریار نرونده و شاه از
قراردادی که شده تخلف کند من هرچه تکلیف هست خواهم کرد...
عضدالملک که این قسم را می‌خورد علاءالدوله می‌گوید دیگر حرف تمام
است و جای گفتگو نیست و برای رفتن دریار حاضر می‌شود. فقط
می‌خواهند که از صبح یکشنبه به عصر مقرر گردد و طرف عصر نیرالدوله را
بفرستند دستخطی از شاه در اظهار لطف به امراء بگیرد که مطمئن شوند و
عصر بروند شرفیاب گردند.

بالجمله در ساعت چهار از شب این جلسه منقضی می‌شود و در وقت رفتن
دم اطاق چون خاطرم آسوده نیست سر می‌گذارم به گوش عضدالملک و
می‌گویم علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد و می‌روم - از خانه عضدالملک
که بیرون می‌آییم جلالالدوله مرا در کالسکه خود می‌نشاند، در راه باز من
عقیده خود را در باب مصلحت نبودن رفتن به دریار اظهار می‌کنم ولی
می‌بینم که امراء با نهایت ملاحظه‌های که دارند باطنًا بی‌میل نیستند زودتر
حضور شاه رفته باشند و خیالشان راحت گردد.

جلالالدوله که به منزل می‌رسد کاغذی از سفارت روس خوانده... که نوشه
است شما در کار سلطنت شاه اخلاق می‌کنید. این مطلب با معاهدات و
قراردادهای شما مخالف است، صریح می‌نویسم که دولت روس و انگلیس
برای تغییر سلطنت موجود موروثی ایران حاضر نیستند و این اقدامات شما
برای شما و خانواده ظل السلطان عاقبت وخیم دارد...^{۱۹۵}

تلگراف ۲ ژوییه ۱۹۰۸ دو هارتوبیک به وزارت خارجه روسیه در این مورد از
کوشش‌های ظل السلطان برای رسیدن به سلطنت و سیاستهای سفارت روسیه و انگلستان
برای مقابله با او پرده بر می‌دارد:

وحدت نظر روسیه و انگلیس الزاماً برقراری وحدت عملی را در مورد
وقایعی که در حال حاضر اتفاق می‌افتد ایجاب می‌کند. این وقایع با وقایعی
که در دسامبر سال گذشته به وقوع پیوسته‌اند تفاوت‌های عمدی دارد. در آن
زمان واقعاً سوءتفاهماتی بین گروه دولت که شاه از آن حمایت می‌کرد و

پارلمان، صرفاً در زمینه داخلی به وجود آمده بود. معذلک روسیه و انگلیس زمانی که معلوم شده شاهزاده ظل‌السلطان قصد دارد از اوضاع نابسامان آن زمان در جهت اغراض شخصی خود استفاده کند امکان یافتند صدای خود را بلند کنند. اما امروز بدون هیچ‌گونه شکی دو اردوگاه متخاصم در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند: محمدعلی‌شاه پادشاه قانونی که از طرف روس و انگلیس به رسمیت شناخته شده و شاهزاده‌ای از رشته فرعی قاجار که از هرج و مرج برای غصب قدرت استفاده می‌کند. آیا در چنین شرایطی امکان دارد نسبت به مبارزه‌ای که در تهران جریان دارد بمانند یک اختلاف داخلی معمولی که هر دو قدرت تصمیم گرفته‌اند در آن مداخله نداشته باشند برخورد کرد؟ و برعکس، آیا نباید اهمیت اجتماعی - سیاسی عظیم این مبارزه را که اگر به نفع ظل‌السلطان خاتمه یابد عواقب نابودکننده‌ای را برای خود ایران به دنبال خواهد داشت در نظر گرفت؟ جسارتاً تصور می‌کنم که در اینجا نمی‌تواند دو نظر مختلف در مورد آنچه در تهران می‌گذرد وجود داشته باشد. در اینجا همه به خوبی درک می‌کنند اکنون ظل‌السلطان که می‌پنداشد لحظه سرنوشت اقدام در حال حاضر و یا هیچ‌گاه را فراوری خود دارد، به جنگ شاه آمده است. در چنین شرایطی اتخاذ موضع بی‌طرفانه مساوی خواهد بود با تشویق ظل‌السلطان برای انجام یک کودتای زورمدارانه؛ در تصور می‌کنم توانیم احتمالاً از وقوع مصیبت [فاجعه] جلوگیری کنیم. ایرانیان از وجود موافقت‌نامه روس و انگلیس در مورد توارث سلطنت با اطلاع بوده و به همین دلیل با نگرانی در انتظار کلامی اطمینان‌بخشن از سوی هر دو قدرت هستند: عده‌ای، یعنی هواداران شاه، دست‌کم به یک حمایت اخلاقی امیدوارند و عده‌ای دیگر، یعنی طرفداران ظل‌السلطان فراموش کرده‌اند اطمینان حاصل کنند که آنها در سر راه خود با مقاومت روبرو نخواهند شد.

تصور می‌کنم چنانچه برخلاف انتظار، هشدارهای کتبی ما فعالیت قبیح ظل‌السلطان را متوقف نسازد، در این صورت بدون وارد کردن نیروی نظامی به داخل کشور، روسیه و انگلیس برای به خود آمدن کامل شاهزاده کشتهای جنگی خود را به سواحل دریای خزر و خلیج فارس نزدیک سازند. لازم است حتی بدون در نظر گرفتن این مسأله به چنین اقدامی دست یازیده شود.

شاهزاده در شهرهای ولایات هرج و مرچ و بی‌نظمی‌هایی به وجود آورده است که مناقع اتباع خارجی را تهدید می‌کند. اخباری که از شیراز، اصفهان، تبریز، رشت و ازلی می‌رسد بسیار نگران‌کننده است.^{۱۹۶}

با این وجود بزرگان و اعیان بدون آن که بدانند چه سرنوشتی در انتظارشان است روز یکشنبه هفتم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ / هفده خرداد ۱۲۸۷ به باغشاه می‌روند. نظام‌الاسلام

کرمانی درباره این ملاقات می‌نویسد:

طرف عصر هیأتی از اعیان و قاجاریه و امراء به باغ شاه برای رفتن به حضور آمده به ریاست جناب عضد‌الملک به حضور رفتند. صورت اشخاصی که در آن روز به حضور رفتند از این قرار است:

عضد‌الملک - جلال‌الدوله - علاء‌الدوله - وزیر همایون - سردار منصور -
معاون‌الدوله - وکیل‌الدوله - آصف‌الدوله - سردار امجد - وزیر نظام -
معین‌الدوله - معتمد خاقان و بعضی دیگر، پس از ورود شاپشاں خیلی
بی‌احترامی به عضد‌الملک می‌کند. عضد‌الملکی که در زمان ناصرالدین‌شاه
و مظفرالدین‌شاه در نزد دولت و ملت محترم بوده، از یک نفر یهودی
بی‌سلوکی بیبیند؟ معلوم است که در نزد شاه بعضی مطالب را مذاکره کرده
است که آن مذاکرات خارج از تاریخ ماست این قدر نتیجه داد که هنگام
مراجعةت هیأت مزبور هنوز از باغ خارج نشده که حکم صادر می‌شود که سه
نفر از آنها را که جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان و علاء‌الدوله و سردار منصور
ریس تلگرافخانه باشند گرفتار می‌نمایند فوراً حضرات را دستگیر نموده
محبوس می‌کنند.^{۱۹۷}

با وجود آن که عضد‌الملک آن شب به اتفاق آن سه تن در باغ شاه می‌ماند و روز بعد
هرچه اصرار می‌کند جز تغییر از شاه نمی‌شنود با کمال کدورت باع شاه را ترک کرده و به
سلیمانیه می‌رود و آن سه نفر را به جانب مازندران تبعید می‌کنند.^{۱۹۸}

.۱۹۶. کتاب نارنجی، ج. ۱، ص. ۲۰۷ - ۲۰۸.

.۱۹۷. محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۳۸ - ۱۳۷.

.۱۹۸. ر.ک: یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۲۶۱.

● راه نجات یا آگهی جنگ

شب دوشنبه ۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ / ۱۸ خرداد ۱۲۸۷ شاه توسط حشمت‌الدوله به مجلس پیغام فرستاد که برای حفظ نظم و امنیت بعضی از مفسدین را گرفتار کرده و بعضی را هم دستگیر خواهد نمود، اسباب خیال و کلا و ملت نگردد. همچنین از آقایان طباطبایی و ببهانی خواست انجمنهای تهران را از هرگونه اقدام در مورد تحریک افکار عمومی بازدارند.

در همین روز حکومت تهران به مؤید‌الدوله و نظمه و نظم شهر به لیاخوف رئیس قراچخانه سپرده شد.^{۱۹۹}

صبح روز بعد تهران حال و هوای دیگری داشت. قراچان در شهر گردش می‌کردند و در صورت حمل اسلحه از طرف مردم آنها را جمع‌آوری می‌نمودند. در اوایل روز اعلانی از طرف شاه منتشر و به دیوارها چسبانیده شد که هرچند عنوان آن راه نجات و امیدواری ملت بود، اما در حقیقت آگهی جنگ شاه با مجلس و مشروطه بود:

راه نجات و امیدواری ملت

ملت قدیم قویم ایران فرزندان حقیقی و روحانی ما هستند البته خوشوقت نخواهند بود که دولت شش هزارساله ایشان پای مال هوی و هوسر مشتی خائن خود غرض خودخواه که به کلی از شرف و ملیت دور و از حیث انسانیت مهجورند، گردد. البته راضی نخواهند بود که بدبختانه دستخوش خیالات فاسده دزدان آدمی کش شوند. یکی به طمع وزارت و دیگری به خیال ریاست، بعضی به علت جلب فایده، برخی به واسطه کسب تسلط و اقدام به امور نامشروع ساده‌لوحان بی‌چاره را به عناوین مختلفه هر ساعتی به زبانی و هر روزی به بیانی فریفته، آنان را آلت کار و ایادی و اعتبار خود قرار دهند.

به عموم فرزندان خود اعلام می‌نماییم که در این صورت چیزی نخواهد گذشت که از دولت و ملت جز اسمی باقی نخواهد ماند و به کلی رشته قومیت و قوای مملکت از هم گسیخته خواهد شد چنانچه به سالهای دراز و اتلاف نفوس صنادید مملکتی و عقلای ملت از عهده اصلاح آن نتوانند

برآمد؛ بدیهی است اشتباهی نخواهند داشت که شخص همایون ما در این مدت تا چه پایه در پیشرفت مشروطیت و آسایش و صلاح حال مملکت اقدامات فرموده از هیچ اقدامی فروگزار نفرمودیم هرچه گفتند شنیدیم و هرچه خواستند کردیم و از هر زشت و ناپسندی تجاهل و اغماض نمودیم چه عهدها بستند که نشکستند چه پیمانها که به پایان نبردن، آیا برای شما شبهه‌ای باقی مانده که معدودی مفسدین قصدى جز خراب‌کردن خانه شما ندارند؟ آیا نمی‌دانید که نمی‌خواهند رابطه اتحاد حقیقی در میان دولت و ملت برقرار بماند، صراحتاً به شما می‌گوییم که به هیچوجه من الوجه ممکن نیست بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده و از اعمال مغرضین صرف‌نظر فرماییم و این حرکات ناشایسته را بازیچه پنداشته و ملت خود را در تنگنای فشار ظلم مفسدین ایران خراب‌کن بگذارم، دولت ایران، به طوری که دستخط فرموده و به عموم دول اعلام فرموده‌ایم، مشروطه و در عداد دول کنستی توسيون محسوب است وکلاء و مجلس شورای ملی در کمال امنیت و قدرت به تکلیفی که از برای آنها مقرر است عمل خواهند کرد ما هم جداً در اجرای دستخط و مرحمت سابقه خودمان جاهد و ساعی؛ تجار و کسبه و رعایا عموماً در امان و به کار خود مشغول، مفسدین بی‌هیچ قبول و سلطنتی مخدوب و منکوب، هر کسی از حدود خود تجاوز نماید مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد البته ملت نجیب ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیوه‌بخش شاهانه را شایسته هرگونه تشکر دانسته مقاصد حسنة ما را در نظر داشته و به هیچ وجه از ۲۰۰ همراهی فروگذار نخواهد نمود.

با صدور این اعلان از طرف شاه قیمت نان و گوشت در تهران افزایش یافت. نان یک من چهار عباسی بود یک قران شد. گوشت چهار یکی^{۲۰۱} چهار عباسی بود، یک قران کردند. در بازار هم جار کشیدند کسانی که دکاکین خود را بینندند، اموالشان غارت خواهد شد.^{۲۰۲}

۲۰۰. ر.ک: احمد کسری، ص. ۵۸۵ - ۵۸۶؛ محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص.

.۱۳۹ - ۱۴۰.

۲۰۱. سیر د. ۵۵

۲۰۲. ر.ک: محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۳۸.

مجلس شورای ملی روزهای دوشنبه و سهشنبه هشتم و نهم جمادی الاول در برابر اقدامات محمدعلی شاه عکس العمل مخالف نشان نداد و حتی از اجتماع مردم در باع بهارستان نیز جلوگیری کرد.^{۲۰۳}

در روز سهشنبه محمدعلی شاه برای مقابله با نارضایی احتمالی مردم به وزیر داخله حکم کرد به بدیه اظهار دارد که از خباز و قصاب مؤاخذه کنند و نان و گوشت را به قیمت سابق بفروشند.^{۲۰۴}

از عصر سهشنبه اوپرای تهران نآرام شد، حاج میرزا یحیی دولت آبادی می‌نویسد:

... انجمنها در مدرسه سپهسالار جمع می‌گردند^{۲۰۵} و سربازان ملی مسلح شده در انجمنهای اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار حاضر می‌شوند. محوطه مجلس صورت نهم ذی القعده را به خود می‌گیرد، با تفاوت بسیار میان این دو روز و این دو اجتماع اول آن که در واقعه نهم ذی القعده طرف مجلس و مشروطه در ظاهر ارادل و اویاش شهر طهران بودند و شیخ نوری و جمعی از معتمین هم در جزو آنها با کمال رسوایی به سر می‌بردند... ولی در این نوبت شخص شاه طرف است و ناگفته نشود که بر ضد مشروطه و مجلس کار می‌کند، عنوان کرده است که میان ملیون اشخاص مفسد پیدا شده می‌خواهم آنها را سیاست کنم و گرنم با مشروطه همراهم و مجلس را می‌خواهم. دوم آن که در واقعه نهم ذی القعده انجمنها اغلب ملی و مشروطه خواه بودند و اگر در بعضی از انجمنها تنی چند اشخاص مستبد داخل شده قابل اعتنا نبودند، ولی در این نوبت چندین انجمن بزرگ دولتی تشکیل شده است که روزوش برضد مجلس و مشروطه کار می‌کنند...^{۲۰۶}

روزهای چهارشنبه و پنجمشنبه دهم و یازدهم جمادی الاول^{۲۰۷} با وصول تلگرافات متعدد از سراسر کشور مبنی بر پشتیبانی از مشروطه خواهان و اعلام عدم شناسایی سلطنت محمدعلی شاه موقعیت این گروه تحکیم گردید و حتی چند نفر قزاق نیز در

.۲۰۳. ر.ک: یحیی دولت آبادی، ج. ۲، ص. ۲۷۰.

.۲۰۴. ر.ک: محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۴۳.

.۲۰۵. تعداد این انجمنها را ۱۸۵ ذکر کرده‌اند.

.۲۰۶. یحیی دولت آبادی، ج. ۲، ص. ۲۷۰.

.۲۰۷. بیست و یکم خرداد ۱۲۷۸.

تهران به دست مردم خلع سلاح شدند.

در حالی که انجمنها به تقویت مواضع خود ادامه می‌دادند در روز جمعه ۱۲ جمادی الاول / ۲۲ خرداد یک واقعه پیش‌بینی نشده موجب پراکنده شدن انجمنها از

مسجد سپهسالار شد. نظام‌الاسلام کرمانی در شرح این واقعه چنین نوشته است:

امروز که روز جمعه ۱۲ می باشد وکلاء و حجج اسلام در مجلس جمع شدند، انجمنها در مدرسه سپهسالار حاضر شدند. یک‌دفعه از طرف پالکنیک ریس قزاقخانه نوشتہ رسید که تا دو ساعت به غروب هرگاه مردم متفرق نشند، من مأمورم که استعمال قوه حریبه را نمایم و مأموریت خود را اجراء دارم. تفنگچی و سربازان ملی سنگر و اطراف بام مدرسه و مجلس را گرفتند... چهار ساعت به غروب که آمدیم دیدیم انجمن متفرق شده و مردم فحش به وکلاء و علماء می‌دادند و یک یا سه و حرمان فوق العاده در مردم مشاهده می‌شد، سبب را استفسار نمودیم جواب دادند مجلس از انجمنها نماینده خواست، پس از حاضر شدن نماینده‌گان آقاسید عبدالله گفت: صلاح انجمنها در این است که متفرق شوند و بروند تا ما خود اصلاح کنیم. مردم قبول نکردند، تقی زاده... گفت ما این طور اصلاح می‌دانیم که معجلًا متفرق شوید و اگر کسی گفت نخواهیم رفت اسمی آنها را می‌نویسیم تا بعدها در تاریخ بنویستند بر باده‌هندۀ ملت این جماعت بودند؛ ممتاز‌الدوله ریس مجلس گفت: ما امروز وکیل سی کور نفوس می‌باشیم شما که اینجا جمع شدید متنها ده هزار نفر می‌باشید قول شما حجت نیست بلکه می‌گوییم هر کس که مخالف این قول ما را بنماید آن مقصراً قانونی خواهد بود و ما آن کس را دشمن خود و مملکت می‌دانیم. شخصی خدمت آقای طباطبائی عرض کرد آقا سرکار دیروز فرمودید اگر کار اصلاح نشد ما می‌آییم نزد شما می‌نشینیم، حالاً می‌فرمایید بروید؛ حضرت آقا فرمود این فضولیها موقوف ما این طور اصلاح می‌دانیم که شما در اینجا توقف نکنید. باری مردم پس از این فرمایشات متفرق شدند و در بین راه هم قزاق تفنگهای مردم را می‌گرفتند. عموم جهال بد به وکلاء و علماء می‌گویند که پول و رشوه گرفتند و ما را فروختند. از یک طرف هم در بازار جار کشیدند که حکم محمدعلی شاه است، هر کس در مجلس و مدرسه سپهسالار بعائد تا دو ساعت به غروب خون او به هدر است و به آقای سید عبدالله هم بگویید تخت مرمر را خالی گذارد و رفته باشیم اگر میل سلطنت دارید تشریف برده بر تخت سلطنت جلوس

نمایید. این بود حاصل این جار کشیدن دیگر معلوم نشد این جار بر حسب امر شاه بوده یا مفسدین این اسباب را فراهم آوردهند...
قشون و اشخاصی که طرف شاه بودند و با دو عراده توپ اطراف شاه و سنگرهای خارج دروازه را گرفته بودند سه هزار نفر بودند که این سه هزار نفر مأمور بودند پس از خالی شدن توپ مواطن باشند هر کس فوار کرد او را بکشند وکلاء و علماء خبر داشتند و می‌دانستند که شاه مُجَدّ است بر این خیال.
۲۰۸

اسناد و مدارک موجود حاکی از آن است که کلنل لیاخوف قبل از هر اقدامی از طریق سفارت روسیه در تهران هماهنگیهای لازم را با وزارت خارجه روسیه و کانون لشکری فرقا ز به عمل می‌آورده است. یکی از این اسناد که نقشه کلی بر علیه مجلس و آزادیخواهان را افشا می‌کند به شرح زیر است:

محرمانه راپورت نمره ۶۰

جناب جلالتمایا ترتیباتی را که از طرف بنده و ترجمان اول سفارت معین شده بود سفیر بعد از آن که اجمالاً با پترسburough مخابره کرد و از پترسburough هم با تبدیلات خیلی مختصر تقریباً بدون این که اعتراضی بکنند صلاح دیده قبول کردند، اما شاه مانند یک ایرانی بسیار تردد کرد می‌ترسید از این که خونریزی خواهد شد بنا کرد بعضی تصورات بیجا کردن یعنی صلح و غیره چون این را دیدیم مجبور شدیم که وسیله قطعی و آخری خود را به کار ببریم که این ترتیبات از طرف دولت روسیه قبول و بهترین ترتیبات برای حال حاضر ملاحظه شده است، اگر شما قبول نکنید دولت روسیه دیگر به هیچ وجه از شما حمایت نخواهد کرد و هرچه هم بعد از این به شما واقع بشود خود را مسئول نخواهد دانست. وسیله قطعی ما بسیار مهم و مستلزم مؤثر بود شاه بالطبع بدون تأخیر قبول کرد و آزادی کامل نیز به جهت اجرا و اتمام کار داد. اساس این ترتیبات به قرار ذیل است:

اول - با پولی که از طرف سفارت و شاه داده خواهد شد رشوت دادن به وکلای مهم مجلس و وزراء که در جلسه آخری ترتیبی را که به ایشان داده خواهد شد قبول و بر وفقش عمل کنند.

دوم - تا دقیقه آخر یعنی حاضر شدن کلیه ترتیبات به طور دوستانه با مجلس رفتار نمودن و چنین و آنmod کردن که شاه با مجلس صلح کند و همچنین داخل مکالمه صلح شدن با مجلس.

سیم - سعی کردن با رشوت یا وسایل دیگر به جهت خارج کردن مردمان مسلح از مجلس و مسجد و انجمنهای نزدیک.

چهارم - اقدامات کردن که رؤسای انجمنها را با رشوت و غیره با خود طرفدار نموده تا در روز موعد اعضای انجمن خود را نگاهداشته و نگذارند بیرون بروند.

پنجم - یک روز پیش یا در روز اجرای کار فرستادن قواها با تبدیل قیافت به مجلس و مسجد تا از آنجا به هوا شلیک نموده و هم بهانه برای هجوم و خواب کردن مجلس به دست بدنهای و هم کسانی را که در مجلس و مسجد مقاومت خواهند کرد بکشند.

ششم - کمال دقت و جهد کردن برای این که مباداکسی به سفارت دول اروپا خاصه انگلیس داخل شود.

هفتم - وقتی که تمام ترتیبات حاضر شد در یک روز معینی مجلس و اطراف او را با قزاق بریگاد و توب محاصره و خراب کردن و کشتن کسانی را که در مقابل مقاومت کنند.

هشتم - تسلیم کردن خانه‌های رؤسای مشروطه‌طلبان و وكلاء را بعد از تخریب مجلس به سریاز و عوام‌الناس که غارت کنند.

نهم - گرفتار کردن رؤسای مشروطه‌خواهان و وكلاء و طرفداران مجلس را و بدار زدن و نفی کردن آنها نظر به اهمیت موقع و شخصی ایشان.

دهم - به جهت آسوده کردن خیال جمهور و دول اروپ اعلان کردن که مجلس دوباره باز خواهد شد.

شاه موافقت خود را به این ترتیبات بیان کرد و گفت بهتر است که سریاز و سوار ایرانی هم در این کار اشتراک بکنند ولی بنده به ملاحظه این که این وقت برای بریگاد قزاق بهترین اوقات است که وظیفه حقیقی خود را از پیش برد و رسونه کامله خود را در حیات سیاسی دولت ایران محکم و اجرای خیالات آینده را آسانتر کند قطعاً و مصراً رد کرد.

اما در خصوص مداخله شخصی و فعلی بنده در روز بومباردمان (توب

بستن) سفیر راضی نمی‌شد و می‌ترسید که دول سایرہ اعتراض کنند ولی بنده امر جناب جلالتمام عالی را در نظر داشتم و به ملاحظه این که کار را به دست افسرهای ایرانی ندهم (اگرچه افسرهای ایرانی قزاقخانه صداقت خالصانه به روئیه دارند، ولی هرچه باشد باز هم ایرانی‌ند ممکن است که در موقع اجرای کار حسیات ملی آنها را مانع شده و کار را به کلی خراب کنند، به مداخله شخصی و فعلی خود قرار دادم. من جناب جلالتمام عالی را امنیت کامله می‌دهم که در بریگاد قزاقخانه که در دست بنده است افسر و غیرافسر انتظام و صداقت مخصوص به جهت کار دارند.

در صورتی که مانعی از خارج ظهور نکند موقیت کار را مستولم.
منتظر اوامر عالی - ۳۱ مه (روسی) کولونل و. لیاخوف. ۲۰۹.

● تهران در بازی‌سین روزهای دموکراسی

پس از توفیق محمدعلی‌شاه در برمی‌زدن اجتماع مدرسه سپهسالار شمارش معکوس برای سرکوب نیروهای ملی و بستن مجلس شورای ملی آغاز شد. شنبه ۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ خرداد ۱۲۸۷، در حالی که بازار تهران نیمه تعطیل بود و وحشت غربی در مردم حادث شده بود، سیل تلگرافات واصله به تهران مبنی بر پشتیبانی از مجلس و مخالفت با محمدعلی‌شاه به تقویت روحیه مردم کمک کرد.

یکشنبه ۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ خرداد مجلس بر حسب معمول دو ساعت و ربع به غروب مانده به صورت غیرعلنی تشکیل جلسه داد و پس از مدتی مذاکره در یک ساعت قبل از غروب لزوماً علنی شد و لایحه‌ای که طرف مجلس برای تقدیم حضور شاه نوشته شده بود قرائت و مفاد آن به تصویب رسید. سپس برای انتخاب هیأتی که مقرر شد با لایحه به باغ شاه بروند رأی‌گیری و افراد زیر برگزیده شدند:

آقای حاجی امام جمعه، حاجی شیخعلی‌نوری، حاجی میرزا علی‌آقا، حسام‌الاسلام، آقامیرزا طاهر، حسینقلی‌خان نواب. ۲۱۰

. ۲۰۹. ر.ک: احمد کسری، ص. ۵۸۹ - ۵۹۳.

. ۲۱۰. ر.ک: مجلس، ۲ (۱۴۸) ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.

در این لایحه که در حقیقت پاسخ رسمی مجلس به دستخط راه نجات و امیدواری ملت شاه بود، مجلس ضمن اعلام نگرانی از وحامت اوضاع، موارد نقض قانون اساسی را به شاه اعلام نمود.^{۲۱۱} مفاد این لایحه تاریخی که منجر به صدور فرمان یورش به مجلس شورای ملی گردید چنین است:

۱۵ جمادی الاولی

به شرف سده سنیه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه در حالتی که از دولت چندهزار ساله ایران نمانده بود مگر اسمی بلاسمی و قوای حیاتیه آن با تسلط خارجه و جهل و بی‌قیدی داخله به اسفل مراتب سقوط رسیده و سلاسل امتیت و استقلال آن متنه بود به موبی موسوم به اراده ملوکانه که آن هم در مقابل تندباد اغراض اجانب سفیل و سرگردان روبه مخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره می‌نمود چون مشیت خداوندی اضمحلال آن را امضاء نفرموده بودند ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهالی را از خواب غفلت طولانی بیدار و به راهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارک پی به مخاطرات و مهالک برده به یک حرکت غیورانه از فضاحت بی‌حسی خود را دور ساخته متبه به این دو اصل اصیل استقلال و استحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت و دیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده است. لاجرم خواستار تغییر مسلک سلطنت شدند و اعلیحضرت شاهنشاه مبرور اناوارله برهانه به امضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حزیت متنی بزرگ بر ملت نهاده نام خود را به رحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند، ولی تکمیل این عطیت و تتمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس و تکریم نام نامی اعلیحضرت ذخیره کرده بود، این است که مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند همایونی در اوآخر ولایت عهد واول جلوس میمنت مأنوس رضای شاهانه را به تصدیق مشروطیت جالب شده و در ۲۷ ذیحجه حسن‌نیت شاهانه را با آرزوی ملت که به صورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود توفیق داده به اکمال نواقص قانون اساسی

۲۱۱. به طوری که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد این لایحه را مستشارالدوله نماینده آذربایجان نوشته بود.

فرمان دادند. در صورتی که جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه و رعیت حاصل و با این سو ماية سعادت که به توفیقات خداوندی کامل گردید آثار ترقی و تمدن به سرعت و سهولتی که شایسته نجابت ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد روزی روز اغتشاش ولایات و نالمنی طرق و شوارع و انقلابات سرحدات زیادتر و در خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورای ملی است و قایعی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر در صور و علل آن شور دقیق و غور عمیق به عمل آید هر یک از آنها لکه مبرمی است که از انتساب آن به ادنی مقریین دربار هرچند قلم ایرانی را شرم آید تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لایزال است بدبهختانه در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت. تعداد آن قبایح و تذکار آن فضایح را چه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و وقعة میدان توپخانه و غیره و غیره هنوز در السنّه و افواه مثل سال و با و طاعون در عدد تواریخ بدبهختی این مملکت مذکور و مرکوز اذهان است، از اثرات آن اتفاقات فضیحه هنوز دلهای رمیده رعیت آرام نیافته و جراحتهای واردہ بر قلوب ملت کاملاً التیام نپذیرفته بود که باز مفسدین بی ایمان امان نداده برای اخلاص روابط بین پادشاه و رعیت و قایع چند روز قبل را حاضر و احوال ماه ذی القعده را به وجهی شدیدتر تجدید و در ظرف دو روز از حاصل زحمات دوساله قسمت کلی را به هدر داده از جمله اصل نهم، دهم، دوازدهم، چهاردهم و بیست و سوم را که روح قولانین اساسی است نقض نمودند؛ مجدداً نونهال امید را که به هزاران آب تدبیر و خون دل در قلوب رعایا می روید از بیخ و بن برانداخته به جای آن یأس و حیرت و یأس و شدت نشاندند و مخصوصاً در موقعی که سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را به این شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونی را مثل مساعی وکلای ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند و بر مقاصد سوء خود بپردازنند. بدیهی است که دوام این حال ملازم است با اضمحلال دولت قدیم و قویم ایران،^{۲۱۲} و ایرانی مسلمان که به مدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب حیات حب الوطن من الایمان

آب خورده با بیداری حواس به طور خاص تشنۀ حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هرچه در اوست آلت بازیچه چند نفر مفسد درباری ببیند. دستخط همایون که روز جمعه بر تفرقه معدودی رعایا که به طور صلح و سلم جبرکسور واقعه بر قوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خویش را متظلمًا استدعا می‌کردند به هر تدبیر و اصول بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمامی طرق چاره ساعی است به موقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سرشک از رخ پاک کردن است در حالتی که خون دلها در فوران و کلیه ایران در هیجان است. نقض قوانین اساسی از شمال تا جنوب و از مشرق تا غرب ایران را با ناله و افغان پر کرده که اگر این ناله و فربادها یکجا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور تواند کرد.

بالجمله تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده و انتظار مردم طهران و فشار ولایات در اعادة احترام قوانین و اصلاح کلیه امور آن در تزايد و فرست و مجال را از دست می‌برد. آنچه به طور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این همه خرابیها و تکرار اتفاقات ناگوار که شأن عهود و شیشه دلها را یکجا می‌شکند و حرمت قانون با نوامیس سوگند اسلامی را یکسره برطرف می‌کند و چیز است:

اولاً شباهت مغرضین تاکنون مانع شده است که در قلب شاهانه این اعتماد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمام اوقات باید در مجاری قانون سیر نماید تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ به معنی رسد. اصل چهل و چهارم - شخص پادشاه از مسئولیت مبری است، وزراء دولت در هرگونه از امور مسئول مجلس هستند.

اصل چهل و پنجم - کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است.

اصل پنجاه و هفتم - اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است.

اصل شصت و چهارم - وزراء نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان نمایند. در صورتی که کلیه امور جزیی و کلی در مجرای وزارت خانه‌ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیک و بد آن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع و بر عهده وزراء تحقق می‌یابد

و قدس مقام منبع سلطنت به تمامی محفوظ می‌ماند و الا در صورت بی‌اطلاعی وزیر از فلان امر کلی و جزیی ایراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است که از طریق عقل و عدل خارج است و در اساسی که به تجارب هزارساله عقلاً و حکمای جهان مرتب شده است البته تصور چنین امر بی‌رویه و عجیب نمی‌گنجد که فعل عمرو را زید مسئول باشد.

ثانیاً آنچه به یقین پیوسته است اغراض مفسدین چند که دشمن ملک و دولت و خائن شخص شخیص همایونی هستند در میان نیت پاک و فطرت تابناک همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعار حایل و حاجبند و هر ساعت خاطر مقدس ملوکانه را برابر صرافت‌هایی جلب می‌کند که با خیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد و هر دقیقه به القاء شباهات مغرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته به اقتضای خودخواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه خدمت به مصلحت غیرمتابع قوانین مملکتی را گویا در حضور مبارک مقایر ششون سلطنتی جلوه داده به قدر امکان و به هر فرستنی که می‌یابند خاطر مقدس را بر القای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وامی دارد لهذا مادامی که کسور واقعه به قوانین اساسی جبران نشده و اعاده احترام به قانون به عمل نیامده است و در آینده کلیه امورات در مجاري قانونی حل و فصل نشود و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و مثل آنچه تا حال واقع شده بار دیگر نقض عهد قانون نخواهد شد مجبوریت تامه وارد خواهد بود که وکلای ملت به اقتضای وظایفی که دیانتاً و وجودانناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عهده گرفته‌اند عدم امکان تحمل خود را به فشار فوق العاده مسئولیت یک ملت به موكلین خود اعلام نمایند.

۲۱۳. والسلام على من التبع الهدى.

دوشنبه ۱۵ جمادی الاول ۲۵ خرداد تهران شاهد تحریکات تازه‌ای از سوی طرفداران شاه بود. صبح آن روز چهار عراوه توپ از میدان توپخانه به باع شاه حمل گردید. شنیده شد توپخانه را واگذار به امیر بهادر کردند و نیز حمالان و فعله‌ها و بیکاره‌ها و بچه‌های چاله میدان را برداشتند در اردو و به آنها لباس و تفنگ و فشنگ داده و روزی دو

هزار هم متقبل شدند که به هر یک نفری بدهند، متتجاوز از دویست نفر این‌گونه اشخاص را دور خودشان جمع کردند.^{۲۱۴}

در این روز میرزا سلیمان‌خان، مستوفی نظام و مدیر انجمن برادران دروازه قزوین دستگیر و به باغ شاه اعزام گردید. مرحوم یحیی دولت‌آبادی درخصوص علت دستگیری وی می‌نویسد:

... میرزا سلیمان‌خان شخصی است سی‌وپنج ساله مستوفی و محاسب نظام، از مشروطه‌خواهان جدی است و با حوزه نافذ در مجلس و ملت ربط کامل دارد. تصور می‌شود چون ذخیره قشونی در دست اوست توقیف گشته مبادا بتواند به ملیون کمک بنماید ضمناً آب چشمی هم از نظامیان بگیرند که مساعدتی با مشروطه‌خواهان نکنند.^{۲۱۵}

اما به ادعای درباریان سلیمان‌خان متهم بود که سه هزار تفنگ و فشنگ ذخیره را که مال دولت بوده است به انجمنها توزیع کرده است.

در این روز شاه از پذیرفتن فرستادگان مجلس خودداری کرد و ملاقات به روز بعد موکول شد.^{۲۱۶}

سه‌شنبه ۱۶ جمادی‌الاول ۲۶ خرداد به سبب دستگیری سلیمان‌خان و عدم پذیرش فرستادگان مجلس توسط شاه تهران ناآرام و بازار تعطیل بود. در این روز از طرف مردم اعلامیه‌ای خطاب به برادران قزاق در تهران توزیع شد که در آن از آنها خواسته شده بود از رویارویی با ملت بپرهیزنند، در غیر این صورت خانه، اموال و عیال و اولاد آنها در امان نخواهد بود.^{۲۱۷}

اسماعیل‌خان ممتاز‌الدوله با شش تن از نمایندگان لایحه مجلس را نزد شاه بردند. محمدعلی شاه اعضای هیأت را به سردی پذیرفت. مرحوم دولت‌آبادی می‌نویسد:

... ریس می‌خواسته است لایحه را بخواند، شاه می‌گیرد و می‌گوید خودم

.۲۱۴. ر.ک: محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۵۱.

.۲۱۵. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۲۹۸.

.۲۱۶. ر.ک: محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۵۱.

.۲۱۷. ر.ک: همان، ص. ۱۵۲.

می خوانم و جواب خواهم فرستاد و به نمایندگان بی اعتمایی می کنم. معلوم است لایحه را که پیش از رسیدن به توسط نمایندگان او از همه چیزش خبر دارد، می داند در حوزه تندروان مجلس نوشته شده است...^{۲۱۸}

مرحوم کسری نیز به عکس العمل تند شاه در این باره اشاره کرده و می نویسد:
... در بیرون در میان مردم گفته می شد: شاه پرواپی به فرستادگان ننموده، و لایحه را گرفته نخوانده. بلکه خود به درون رفت و وزیران را به آنجا خواسته و خشمناک چنین گفتند:

این کشور را پدران من با شمشیر گشادند. من نیز پسر همان پدرانم، و کشور را دوباره با شمشیر خواهم گشاد. چنان که انجمنها مرا از پادشاهی برمی دارند من نیز خود را پادشاه نمی شناسم تا دوباره تاج و تخت را به دست آورم.^{۲۱۹}

چهارشنبه ۱۷ جمادی الاول/ ۲۷ خرداد به دبیل بازار ادارات شهر تهران نیز تعطیل شد و شهر در یک حالت سکوت و بهت و تعجب فرورفت. شش عراده توب دیگر از میدان توپخانه به باغ شاه حمل شد.^{۲۲۰}

پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول/ ۲۸ خرداد بازار تهران همچنان بسته بود. در این روز خبر رسید که یک ناو جنگی روسیه در بندر انزلی پهلوگرفته است^{۲۲۱}

جمعه ۱۹ جمادی الاول/ ۲۹ خرداد تعطیل عمومی و تهران آرام بود.

شنبه ۲۰ جمادی الاول/ ۳۰ خرداد بازار تهران تعطیل بود. در این روز مجلس شورای ملی جلسه داشت. جواب لایحه مجلس از طرف شاه رسید. مرحوم دولت آبادی در این باره می نویسد:

... جواب لایحه مجلس از طرف شاه به توسط حسن خان امین‌الملک می‌رسد. جوانان مجاهد می خواهند امین‌الملک را به ازای میرزا سلیمان خان که گرفتار شده توقيف نمایند و گرو نگهدارند. آنها را منع می‌کنم و نمی خواهم از طرف ما اقدامی برخلاف قانون شده باشد. جواب شاه و

.۲۱۸. یحیی دولت آبادی، ج. ۲، ص. ۳۰۴

.۲۱۹. احمد کسری، ص. ۶۱۰.

.۲۲۰. ر.ک: محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۵۳.

.۲۲۱. ر.ک: همان، ص. ۱۵۴.

هیئت رئیسه مجلس خوانده می شود و می بینند جواب لایحه مجلس نیست بلکه گله گذاریست و باز یادآوری وقایع گذشته است که در فلان قضیه چه کردید و در فلان قضیه من چه کردم و اغلب دلتنگی از اقدامات ملیون است در مجازات اشرار و مقصرين و کوتاهی کردن در مجازات مرتكبين بمب - هیئت رئیسه مجلس صلاح نمی بینند این جواب اشاعه شود و نمی شود. روز بعد هم صنیع الدوله می آید و کاغذ را پس گرفته و نمی گذارد در مجلس بماند و منتشر شود.^{۲۲۲}

شب یکشنبه بیست و یکم وزراء آمده عنوان می کنند که شاه سه مطلب می خواهد اگر مجلس همراهی می کند کار اصلاح می شود: اول آن که اقتدارات شاه مانند اقتدارات امپراطور آلمان باشد. دوم آن که حق داشته باشد همه وقت ده هزار قشون در طهران نگهدارد. سیم آن که اختیارات تمام در کار قشون داشته باشد، وزیر جنگ نزد شاه مسئول باشد.

از این سه خواهش معلوم می شود که در خواهش اول می خواهد اختیاراتی بیش از آنچه در قانون اساسی برای او معین شده دارا گردد و در خواهش دوم چون عنوان نظام ملی که پیش آمده و یک عدد از جوانان مملکت تحت سلاح رفته اند آرام او را قطع کرده است و می خواهد در مقابل آنها یک ده هزار قشون برای حفظ خود داشته باشد. چنانکه خواهش سیم هم ناشی از همین خیال است و شاید خواهش دوم به تحریک روسها باشد که به این بهانه بر عده قزاق خود بیفزایند.^{۲۲۳}

بلافاصله آزادیخواهان به تحکیم مواضع خود پرداخته و در مسجد سپهسالار اجتماع می کنند. بعضی از سران جنبش که احتمال دستگیری خود را می دهند در بهارستان متحصن می شوند که از آن جمله اند: میرزا جهانگیرخان مدیر صور اسرافیل، ملک المتكلمين، سید جمال الدین اصفهانی، محمد رضا شیرازی مدیر مساوات، قاضی قزوینی، میرزا علی اکبر دهخدا و ...

۲۲۲. اصل این نامه در مرکز استناد کتابخانه مجلس نگهداری می شود؛ برای اطلاع از متن آن ر.ک: احمد کسروی، ص. ۶۱۹ - ۶۲۲.

۲۲۳. یحیی دولت آبادی، ج. ۲، ص. ۳۰۵ - ۳۰۶.

در سراسر آن شب صدای شلیک گلوله خواب را از چشم ساکنین شهر می‌رباید.^{۲۲۴} یکشنبه ۲۱ جمادی الاول / ۳۱ خرداد شهر نا آرام و هر لحظه بر اجتماع اطراف بهارستان و مسجد سپهسالار افزوده می‌گردد.

آزادیخواهان به سرعت مسلح شده و برای دفاع از مجلس آماده می‌شوند. در این روز نیز عوامل محمدعلی شاه در بهارستان رفت و آمد می‌کنند. مرحوم دولت‌آبادی وضعیت بهارستان را در یکشنبه شب ۲۱ جمادی الاول / ۳۱ خرداد چنین روایت کرده است:

تقی زاده به نگارنده می‌گوید کمیسیون باید منعقد شود مذاکرات لازم هست در حالتی که آثار دهشت و اضطراب از بشره اش ظاهر است. نه تنها او بلکه همه اضطراب داریم و تصور می‌شود همان شب ما را در بهارستان دستگیر خواهند کرد. می‌آیم رفقا را پیدا کنم می‌بینم ملک‌المتكلمين کنار نهر آب در آخر باغ روی فرشی با یکنفر دیگر نشسته، پهلوی آنها می‌نشینم و میرزا جهانگیرخان را وامی دارم رفقا را جمع کرده کمیسیون منعقد گردد. در این حال حسن خان امین‌الملک از مجلس درآمده به طرف ما می‌آید که از در آخر باغ بیرون برود، چشمش به ما می‌افتد از دور سلام کرده می‌گوید حال می‌کنید؟^{۲۲۵} می‌گوییم بلى شما هم باید بنشینید حال کنید؛ شما اینجا چه می‌کنید؟^{۲۲۶} امین‌الملک از این سوال وحشت می‌کند چون خیال مجاهدین را روز پیش درباره خود شنیده بوده است، تصور می‌کند می‌خواهیم او را توقيف نماییم. ملک‌المتكلمين می‌گوید بودن ایشان در بهارستان مثل بودن من است در باغ شاه. امین‌الملک از این حرف بیشتر اندیشه می‌کند. در این حال من دست او را گرفته می‌خواهم بنشانم دست خود را رها کرده می‌گوید بعد از این حرف دیگر نشستن ندارد و با شتاب روانه می‌شود. کمی بعد اعتضاد‌السلطنه، پسر ناصرالدین شاه^{۲۲۷} جوان هیجده ساله که چند سال در فرنگ تحصیل کرده و چون امر معاشش مختل بوده به طهران آمده در یکی از عمارتها قسمت شمالی بهارستان منزل دارد با معلمش وارد شده با ما می‌نشنید و اظهار مشروطه خواهی کرده و در ضمن صحبت معلوم می‌شود

۲۲۴. ر.ک: همان، ص. ۳۰۸.

۲۲۵. فرزند موردنظر ناصرالدین شاه، سلطان احمد میرزا عضد‌السلطنه متولد ۱۳۰۸ ذیقعده ۱۳۰۸ ه.ق. بوده است و مرحوم دولت‌آبادی به سهو لقب او را اعتضاد‌السلطنه ضبط کرده است. ر.ک: محمد تقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۵۱۹.

به او از طرف شاه گفته شده است منزلش را از بهارستان بیرون ببرد، اکنون آمده به نوکرهای خود دستور بردن اسپابش را بدهد. از این مطلب محقق می‌شود بهارستان به زودی مورد حمله خواهد شد.^{۲۲۶}

مجلس نیز با حضور وزراء به طور غیرعلنی تشکیل جلسه داده و با درخواستهای شاه مخالفت می‌کند.

دوشنبه ۲۲ جمادی الاول / ۱ تیر، بازار تهران به قرار روزهای قبل تعطیل است. مجلس شورای ملی در این روز در یکی از جلسات تاریخی خود به بررسی رویدادهای اخیر پرداخته و ضمن حمایت قاطع از درخواستهای ملت علناً با شاه اتمام حجت می‌کند. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره مذاکرات و حال و هوای این جلسه و پی‌آمدهای بعدی در باع بهارستان چنین نوشته است:

روز دوشنبه صبح زود مجلس شورای ملی سرآً منعقد می‌شود. مذاکرات دیشب وزراء طرح گشته گفتگوی بسیار می‌نمایند. در این مجلس عموم نمایندگان ساکت هستند و یا به حمایت ملت و بر ضد شاه سخن می‌گویند. رئیس مجلس صورتاً موافق است و مخالفی نیست مجلس را علنی کرده با حضور تماشاچیان مذاکرات وزراء را می‌گردید. خبر به ما می‌رسد فوراً خود را به مجلس می‌رسانیم می‌بینیم هنگامه غریبی است. نمایندگان فریاد می‌زنند و جوش و خروش می‌نمایند، بعضی می‌گویند تا هشت ساعت دیگر باید این اردو را از خود دور کند و نقض قانونها که شده جبران نماید و از آتیه تأمین بدهد. بعضی می‌گویند بیست و چهار ساعت مهلت دارد که این کارها را انجام بدهد. بعضی از شدت شوق گریه می‌کنند که توانسته‌اند حرف خود را بزنند. حاج میرزا ابراهیم آقای تبریزی جوش و خروش بسیار کرده مجلس را به هیجان می‌آورد و بالاخره قرار می‌شود وزراء را بخواهند و مطلب را به توسط وزراء به شاه برسانند. مجلس پیش از ظهر ختم شده مهمه شدید در خلقی که در بهارستان و مسجد هستند می‌افتد. مقارن این حال آقاسید عبدالله و آقاسید محمد و سایر آقایان هم از مسجد سپهسالار که مردم آنها را در مجمع خود بردند برگشته در اطاق مجلس می‌نشینند، از یک طرف سربازان ملی مسلح شده در انجمان مظفری و انجمان آذری‌ایجان و

انجمن مجاهدین و در خود بهارستان جمع می‌شوند. نمایندگان متظر آمدن وزراء هستند. وكلای طرفدار شاه به هر سیله هست ساعت به ساعت به او خبر می‌دهند بلکه شاید دستور هم بدهند، بر می‌گردم به حوزه رفقا می‌بینم ملک‌المتكلمين شخص فشنگ‌فروشی را طلبیده می‌خواهد هزار دانه فشنگ از او خریداری کند، فشنگ‌فروش از یک طرف از شاه می‌ترسد و از طرف دیگر از مشروطه‌خواهان ملاحظه دارد، به هر صورت پانصد عدد فشنگ می‌فروشد و متعذر می‌شود که بیش از این ندارد. ولی برای خرید همین مقدار کم فشنگ هم پول نیست بالاخره از این و آن قرض می‌نمایند... باری در چند ساعت مهلت که هست کارکنان از نمایندگان و ملیون به وظیفه این روز رقتار نمی‌کنند و باز حالت انتظار دارند که شاه از هیاهوی مجلس ترسیده دست از مخالفت بردارد... و به هر حال اگر آماده جنگ هستیم باید قوه خود را سنجیده آن‌گاه اقدام کنیم و اگر آماده اصلاح هستیم باید بدون فوت وقت به تمام وسایل داخلی و خارجی متousel شده اسباب اصلاح را فراهم آورد ولی ۲۴ ساعت به شاه مهلت می‌دهیم بی‌آن که تدارک بعد از مدت را در صورت مخالفت دیده باشیم و این نقصان تجریه و عدم رشد سیاسی ما است که بی‌گناهان را به عاقبت وخیم گرفتار می‌سازد.

و اما حال بهارستان و بهارستانیان، در بعدازظهر این روز علماء و وكلاء در شمال باغ بهارستان متفرق هستند و همه مبهوت و متغير آقاسید عبدالله کسالت مزاج دارد و در خیابان باغ فرشی افکنده و بستری گستره‌اند در بستر افتاده به متكای متعدد تکیه داده است و جمعی در اطراف او نشسته‌اند. آقاسید محمد گاهی در سبزه‌های باغ نشسته سبیل می‌کشد و گاهی با وکلا قدم می‌زند. حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران و ظهیرالاسلام برادرش که با دربار مربوطند و به ملاحظه حفظ صورت و اطلاع بر احوال به بهارستان آمد و رفت دارند بی‌آن که آثار ملالی از صورتشان ظاهر باشد با بعضی از ملاهای دوم و سیم گوشه‌ای نشسته تماشا می‌کنند، در این وقت بر می‌خیزند بروند. نگارنده آنها را تعاقب کرده می‌پرسم کجا می‌روید؟ جواب می‌دهند همین نزدیکی‌ها می‌رویم و بر می‌گردیم. ظهیرالاسلام از نگارنده می‌پرسد وضع را چگونه می‌بینید؟ می‌گوییم خوب نمی‌بینم، می‌گوید چه خواهد شد؟ جواب می‌دهم آخر طوری می‌شود، می‌گوید تا کی؟ جواب می‌دهم تا فردا، چون اظهار می‌کنم زود برگردید حاج میرزا ابوالقاسم به طور استهزاء می‌گوید پیش از آمدن وزراتان خواهیم آمد. با یک لبخندی که می‌فهماند او خبر دارد

وزراء نخواهند آمد و اگر بیایند ثمری نخواهد داشت. به هر حال آنها می‌روند، رئیس مجلس با مستشارالدوله آمده آقاسیدعبدالله را برداشته در گوشه‌ای با بعضی از وكلای تندر و مدتی صحبت می‌دارند بی‌آن که بر ما معلوم شود چه صحبت داشتند و عیب کار این است که در این وقت تنگ هم باز با هم همفکر و خیال نمی‌باشیم. اگرچه از بس منافق در میان هست چه در علماء و چه در وكلاء نمی‌شود مطلب را علنى کرد. بالجمله تا نزدیک غروب آفتاب خبری نمی‌رسد، وقت مغرب علماء به منزلهای خود می‌روند، ما هم جوقه جوقه^{۲۲۷} در باغ بهارستان نشسته صحبت می‌داریم. ملکالمتكلمين بی‌نهایت پريشان خاطر است، حاجی سیدنصرالله سادات اخوى روزنامه حقوق را درآورده شعرهای صدرالسلطنه را که برای جشن سلامت شاه از قضیه بمب ساخته و بسیار مهم است محض تفریح خاطرهای می‌خواند و به جای چاره‌اندیشی برای فردا تفریح می‌نماید...

قدرتی از شب می‌گذرد صنیع الدوله و مشیرالدوله با حالت پريشان وارد شده می‌روند آخر باغ بهارستان با هیئت رئیسه مجلس خلوت می‌کنند. یکی از وكلاء دست صنیع الدوله را گرفته می‌پرسد چه شده؟ صنیع الدوله دست خود را به سختی رها کرده می‌گوید چگونه می‌توانم نتیجه را اینجا به شما بگویم. یکی از مجاهدین به مشیرالدوله می‌گوید شما بیایید نه آن وزیر که حالش معلوم است، مرادش صنیع الدوله است زیرا مردم نوعاً از صنیع الدوله خوب نمی‌گویند به واسطه خصوصیتی که با امیربهادر نموده است و امیربهادر او را تمجید می‌کند. قدری فاصله مؤتمن‌الملک هم آمده به حوزه آنها وارد می‌شود... خلاصه آمدن این سه نفر معلوم می‌دارد که دستشان به شاه نرسیده خبر خوشی نیاورده‌اند.^{۲۲۸}

در این روز آخرین شماره روزنامه صوراًسراپل در بهارستان توزیع شد و از فردا انتشار روزنامه‌های تهران متوقف گردید.

● سهشنبه خونین در تهران

سهشنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ / ۲ تیرماه ۱۲۸۷، هنوز بانگ الله‌اکبر مؤذنان از

۲۲۷. گروه گروه

۲۲۸. بحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۳۱۷.

گلستانهای مساجد شهر ساکنان تهران را از خواب بیدار نکرده بود که لیاخوف فرمانده روسی قزاقخانه برای اجرای طرح براندازی حکومت پارلمانی در ایران از محل قزاقخانه تهران چند دسته قزاق و سرباز را با چهار عراده توب جهت محاصره مجلس شورای ملی و مدرسه سپهسالار گشیل داشت. نظام‌الاسلام کرمانی می‌نویسد:

... مجده‌الاسلام مدیر روزنامه ندای وطن وارد بر بنده نگارنده شد بسیار متفرق‌الحوالس با چشم گریان و دل بریان رنگ از رویش رفت و خون در بدنش جوش آمده است. پس از ملاقات گریه او را دست داد که وای ملت، وای ملت، از مطلب مستفسر شدم جواب داد شب گذشته قزاق و توب و سرباز اطراف مجلس و مدرسه را گرفته‌اند نه می‌گذارند کسی وارد بر مجلسیان شود و نه کسی از مدرسه خارج شود چند نفری را هم گرفته‌اند.^{۲۲۹}

مرحوم دولت‌آبادی درخصوص نیروی مدافعان مجلس و مدرسه چنین می‌نویسد:
... مجلس اذن نداده است شب سه‌شنبه انجمنهای ملی با مجاهدین آنها در مسجد جمع باشند و نمی‌خواهند از جانب ملت اقدام به جنگ شده باشد، از این سبب در مسجد سپهسالار زیاده از یکصد و پنجاه نفر از ملیون کسی حاضر نیست آن هم اغلب از انجمن تجار و اصناف و صرافانند، بعد از ظهر روز دو شنبه که مذاکرات مجلس علنی می‌شود انجمنها هجوم آورده می‌خواهند لوحه‌های خود را به عادتی که بوده اطراف مسجد نصب کرده مجتمع گردند ولی از طرف مجلس منع می‌شود. تنها از هر انجمن چند نفر با یک عدد کم از مجاهدین در مسجد می‌مانند. در مجلس هم غیر از متحصّنین و یک عدد سرایدار و سربازهای گارد و چند نفر تفنگچی از انجمن مجاهدین کسی نیست. در انجمنهای مظفری و حمیت و آذری‌ایجان که اطراف بهارستانند در هر کدام عدد کمی مستحفظ هست...^{۲۳۰}

مرحوم کسری نیز در رابطه با مجموع نفرات مسلح آزادیخواهان و قدرت رزمی آنان می‌نویسد:

... با همه دیری که رخ داده بود ششصد تن کمابیش تفنگدار گرد آوردنده، که در میان ایشان مردان جنگ آزموده و دلیر نیز می‌بودند. از جمله چند تن از

. ۲۲۹. محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۵۶.

. ۲۳۰. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۳۱۷.

افسران قزاقخانه (ابوالفتحزاده و دیگران...) که از دو سال باز، از قزاقخانه بیرون آمده بودند و این زمان به آزادیخواهان همراهی می نمودند. همچنین میرزا صالح خان وزیر اکرم که محمدعلی میرزا او را از حکمرانی طهران برداشته بود با چند تن از نوکران خود با مجاهدان همراهی نشان می داد...

اینان اگر سران کارданی داشتندی و سامانی در میانشان بودی، در آن میان به شمارشان افزودی و بی‌گمان چیرگی بهره آنان گردیدی. لیکن... سران کاردانی نمی داشتند و سامانی در میانشان نمی بود، خواهیم دید تقی‌زاده و دیگران چه رفتاری کردند. از آن سوی بسیاری از تفنگداران روز جنگ رونهان کرده نیامدند. یک دسته از آنان که نگهداری مجلس می کردند شبها به خانه‌های خود رفته تنها هفتاد تن کمایش برای نگهبانی می ماندند. شب سه‌شنبه نیز بیش از هفتاد تن نمانده بودند...^{۲۳۱}

مرحوم دولت‌آبادی آرایش نظامی نیروی دولتی را بر علیه آزادیخواهان چنین توصیف کرده است:

... طرف سرچشمه راه خیابان و سرکوچه پشت مسجد رامی گیرند و دو طرف خیابان روبرو مجلس سوار قزاق ایستاده، یک دسته سوار قواق روبروی در مجلس عرض خیابان نگارستان را می گیرد و هم یک دسته قزاق از طرف خانه‌های ظل‌السلطان آمده بالا دست انجمان آذربایجان سرخیابان را می بندد. یک دسته در سر خیابان سيف‌الملک راه عبور آن خیابان و خیابان صفائی علیشاه را مسدود می کنند، یک دسته اول خیابان دوشان‌په راه آن خیابان را می بندند و هر دسته یک یا دو عراده توپ همراه دارند. هر کس نقشه بهارستان و مسجد سپهسالار یا فضای نگارستان و خیابانهای اطراف نظامیه را بداند می داند که با این محاصره دیگر راهی برای وارد شدن به بهارستان و مسجد نیست مگر از جانب شرقی باغ بهارستان که دیوار کوتاه و در کوچک بی استحکامی به طرف صحرا دارد و هم در مسجد دری است در جانب شرقی که معروف به در زنانه است و طرف شرقی مسجد و بهارستان از قشون دولت خالی است و تنها راه فراری است برای کسانی که در آن محوطه هستند. خلاصه قشون محاصره کننده هر کس که بخواهد از حوزه محاصره خارج شود راه می دهند بروند و هر کس بخواهد وارد شود مانع می گرددن.^{۲۳۲}

.۲۳۱. احمد کسروی، ص. ۶۳۲

.۲۳۲. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۳۲۰

مرحوم کسری به نقل از ماماتوف^{۲۳۳} و قایع‌نگار روسی که به طور اسرارآمیزی در آستانه سرکوب آزادیخواهان و به توب بستن مجلس به تهران آمده و پس از آن نیز ایران را ترک کرده است، درباره شروع عملیات یورش به مجلس و مسجد چنین نوشتند است: ... در ساعت پنج میرپنجه علی آقا^{۲۳۴} با دستور شبانه، با قزاقان خود روانه گردیده، با آن که مجاهدان بیم شلیک می‌دادند پرواننموده به حیاط مدرسه رفت و آنجا را فراگرفت، و از این فیروزی خود آگاهی به فرمانده لیاخوف فرستاد. ولی پس از چند دقیقه یکدسته از آزادیخواهان از درون مدرسه بیرون ریخته با فشار خود قزاقان را پس رانده از مدرسه بیرون گردانیدند و در را بستند. میرپنجه علی آقا چون دستور می‌داشت تیر نینداد زد ایستادگی نتوانست. قزاقان در پشت در رده کشیده ایستادند.

چون آگاهی از این نافیروزی به لیاخوف رسید، فرمان داد دسته‌های دیگر قزاق که ۲۵۰ سواره و ۲۵ پیاده و ۴ توب می‌بود، آهنگ مجلس کردند و در ساعت ۷ بود که اینها به جلو مجلس رسیدند. هم در زمان خود لیاخوف (به گفته براون باشش تن از سرکرده‌گان روس با درشكه) به آنجا آمدند و لیاخوف میدان بهارستان و آن پیامونها را بازدید و به دستور او، از چهار توب یکی را در خیابان دروازه دولت، دیگری را در خیابان رو به روی آن و سوم و چهارمی را در خیابان شاه‌آباد، نهادند و دهانه همه آنها را به سوی مجلس گردانیدند و گردانید هر توبی دسته قزاق از سواره و پیاده جا دادند. پس از این کارها لیاخوف به درشكه نشسته بازگردید که به باغشاه رود و به شاه آگاهی برد.^{۲۳۵}

در حالی که حلقه محاصره مسجد سپهسالار و مجلس از هر لحظه تنگ گردیده بود سه تن از علماء محل وارد شده و قصد ورود به مجلس را داشتند مرحوم دولت‌آبادی در این‌باره و همچنین آغاز درگیری مسلحانه می‌نویسد:

... در این حال آقاسید عبدالله از طرف خیابان سرچشمه و آقاسید محمد از طرف دیگر وارد می‌شوند، محاصره کنندگان مانع ورود این دونفر روحانی با جمعی که همراه آنها هستند تمی‌گردند و مردم به عادتی که دارند سلام و صلوات می‌فرستند. آقاسید عبدالله چون به در مجلس می‌رسد می‌خواهد از

کالسکه پیاده شود روبه مردم تماشایی کرده می‌گوید: حقوق شما نزد من است و ان شاء الله پایمال خواهد شد کمال اطمینان را داشته باشید... آقاسیدجمال افجهای با جمعی از مردم محله پامنار (در حالتی که بر حماری سوار است) می‌خواهد از خیابان سرچشمه وارد حوزه محاصره شده خود را به مجلس برساند قزاقان مانع شده نمی‌گذارند، همراهان آقاسیدجمال فشار می‌آورند که وارد شوند از طرف قزاقان تیری به جانب آنها خالی شده یکی از همراهان سید کشته می‌شود و دیگری مجروح می‌گردد... این اول تیری است که در این میدان خالی می‌شود و از طرف قشون دولت است. ولی دولتیان می‌گویند صدای تیر از سردر مجلس بلند شد و شروع به جنگ از ملتیان بود... خلاصه به محض این که صدای تیر از این محل بلند می‌شود تمام تفنگچیان اطراف مهیای جنگ شده و آفای افجهای را با همراهانش به خانه میرزا صالح وزیر اکرم... می‌برند آنجا از او نگاهداری می‌شود. در این وقت یکمرتبه از اطراف یعنی از سردر مسجد و سردر مجلس و انجمن مظفری و انجمن حمیت و انجمن آذربایجان جنگ شروع می‌شود. چون اول ورود قزاق به مسجد سپهسالار است از آنجا شروع می‌کنیم. قزاقان در جلو مسجد و در خیابان هر دو هستند آنها که در خیابانند روبه روی سردر مسجد می‌باشند شلیک اول جمعی از آنها کشته شده عقب می‌نشینند. قزاقانی که در جلو خان هستند خود را پای دیوار کشیده از شلیک بالا محفوظ می‌باشند و چون راه فرار ندارند تسلیم شده تفنگ و فشنگ و اسلحه هرچه دارند می‌دهند و مرخص می‌شوند...

در شلیک اول که مجاهدین می‌کنند در تمام اطراف قشون دولت شکست خورده عقب می‌نشینند و جمعی فرار می‌کنند. به واسطه بلندی و استحکام سنگرهای ملیون صاحب منصبان می‌بینند اگر از طرف ملیون یک شلیک دیگر بشود قشون دولت به کلی متفرق خواهد شد و تلفات زیاد می‌دهد، شروع می‌کنند به توب انداختن برای سنگرهای مخصوصاً توپی که مقابل خیابان سرچشمه است گنبد و گلدسته‌های مسجدی را که بلندترین سنگر مجاهدین است نشان کرده چندین توب به گنبد و گلدسته‌ها می‌زنند و کارگر نمی‌شود مگر مختصر خرابی که به کاشیهای گنبد و گلدسته‌ها می‌رسد اما مجاهدین بسیاری از ایشان هیچ‌گاه جنگ ندیده صدای توب را در جنگ نشینیده‌اند از صدای توب و شرپنل که پاره‌های آن کارگر می‌شود به وحشت می‌افتد

خاصه که فشنگ آنها هم تمام می‌شود. می‌فرستند نزد مجاهدین بهارستان از آنها فشنگ می‌خواهند در صورتی که آنها خود از فشنگ تهیدست هستند. بالجمله جنگجویان سنگرهای عالی مسجد تا فشنگ دارند و قشون دولت تیررس آنها هست کار می‌کنند ولی طولی نمی‌کشد که قزاق و سرباز از تیررس دورتر رفته فشنگ آنها هم تمام می‌شود و جنگ این نقطه از طرف دولت منحصر می‌شود به توب برای خراب کردن گنبد و گلدهای مسجد و با این تفصیل آخرین سنگر ملیون که به دست قشون دولت درمی‌آید همان سنگرهای مسجد سپهسالار است آن هم طرف عصر که از همه جا فراغت حاصل می‌کنند.^{۲۳۶}

کسری از وضعیت جنگ در بخشهای دیگر میدان بهارستان این‌گونه یادکرده است:

... یک ساعت کماپیش جنگ پیش می‌رفت، و در آن میان بوهانی و طباطبایی و دیگران که در مجلس می‌بودند، چون کسان جنگ نادیده می‌بودند و گلولهای توب که به مجلس می‌افتداد مایه ترس بسیاری از ایشان می‌شد، دیوار پشت مجلس را شکافته از ویرانه هایی که آن زمان می‌بود گذشته خود را به پارک امین‌الدوله رسانیدند و بدین‌سان مجلس تهی گردید... ولی انجمن آذربایجان و میرزا صالح‌خان و کسانش همچنان ایستادگی می‌نمودند و دلیرانه می‌جنگیدند. این بود که لیاخوف دستور داد توپها را از خیابان شاه‌آباد به میدان کشیده روی آن را به سوی انجمن و خانه‌های بانو عظمی گردانیدند. نیز دسته‌ای از قزاقان را به پشت بام قراولخانه^{۲۳۷} فرستاد که در آنجا جنگ آغاز کنند.

ماماتوف می‌نویسد: توب چند گلوله انداخت و به زودی در یکی از پنجره‌های عمارت ظل‌السلطان (گویا از خانه‌های بانوی عظمی می‌بوده) تیرانداز زبردستی با تفنگ ماوزور پیدا شد و توپچیان یکی پس از دیگری می‌افتدند. میرپنجه فرمانده توبخانه پهلوی سرهنگ لیاخوف به سختی زخمی گردید. پس از برگردانیدن توب به این خانه و گلوله بارانیها با تفنگ به آنجا بود که توanstند تیرانداز هراس‌انگیر را که بیش از ده تن را زده بود دور کنند. بدین‌سان جنگ می‌رفت، و در همان هنگام توپهای دیگر همچنان مجلس را

۲۳۶. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۳۲۰ - ۳۲۳.

۲۳۷. قراولخانه یادشده در ضلع غربی میدان بهارستان نزدیک خیابان سیف‌الملک (شاه‌آباد/جمهوری) واقع شده بود.

بمباران می‌کرد و هرگونه ویرانی پدید می‌آوردند. نیمساعت به نیمروز که جنگ چهار ساعت کشیده بود انجمن آذربایجان و دستگاه میرزا صالح خان نیز خاموش گردید، و جنگ به یکبار پایان پذیرفت، لیکن توپها همچنان آتش می‌بارید و درها و پتجره‌های خانه‌های بانوی عظمی و ظل‌السلطان و حیاط انجمن را فرو می‌کوفت. پس از دیری توپها خاموش گردید نوبت به تاراج رسید...^{۲۳۸}

● رهبران آزادیخواهان در پارک امین‌الدوله

پس از سقوط مجلس شورای ملی بسیاری از نمایندگان و سران آزادیخواهان در پارک امین‌الدوله پناه گرفتند. نظام‌الاسلام کرمانی در شرح این اقدام می‌نویسد: آقای حبی و کیل مجلس نقل کرد از امام جمعه خویی که از وکلاه مجلس بود، که من و آقاسید محمد رفیع در خانه‌ای که نزدیک مجلس بود. صاحبخانه با زنش آمدند دور ما گشتند و پای آقاسید محمد را بوسیدند. در آنجا راحت و آسوده بودیم که آقامیرزا محمد صادق مدیر روزنامه مجلس که پسر دویم آقا سید محمد باشد، وارد شد و گفت: آقاسید عبدالله با جمعی در باغ منتظر شما می‌باشند و شما چرا اینجا نشسته‌اید، به اصرار ما را حرکت داد و رفیع در باغ لدی الورود گلوله تیر توپ از بالای سر ما پاشید و مثل باران گلوله می‌بارید لذا فوار کرده وارد باغ و خانه امین‌الدوله شدیم. باری پس از ورود آقایان و ممتاز‌الدوله رئیس مجلس و عده‌ای از وکلاه به باغ امین‌الدوله، همگی در زیر درختان متفرق و پراکنده شدند. امین‌الدوله چون امر را چنین بد دید رفت در اندرون توی زنها پنهان شد و فوراً تلفون کرد به باغ شاه که حضرات علماء و وکلاء آمدند به این باغ. اعلیحضرت جواب دادند که آنجا باشند تا کالسکه بر سد آنها را بیاورد. هنوز کالسکه شاهی ترسیده که قزاق و سرباز ریختند در باغ امین‌الدوله و بنای شلیک را گذارند، در این اثنا حاج میرزا البراهیم آقا و کیل آذربایجان هدف گلوله شده و افتاد و پس از ربع ساعت مرد. ممتاز‌الدوله با جمعی از وکلاه در زیر درختها مخفی شدند،^{۲۳۹} ولی

. ۲۳۸. احمد کسری، ص. ۶۳۷ - ۶۳۸.

۲۳۹. ممتاز‌الدوله بعد از آرام شدن اوضاع با تغییر لباس خود را به سفارت فرانسه رسانید و از دستگیری و شکنجه رهایی یافت.

آقاسیدعبدالله و آقاسیدمحمد و اجزاء آقایان و شیخالریس که از علماء و شاهزادگان بود به حالت خفت و خواری و کتک زیاد گرفتار و دستگیر آمدند و آنها را تا نزدیک پستخانه پیاده آوردند. در آنجا آقایان خسته شده رفتند در خانه سروصورت خود را شست و شوی داده تا کالسکه آوردن آقایان را برداشتند
۲۴۰ به باع شاه.

مرحوم کسری به نقل از میرزا علی اکبرخان ارداقی درخصوص سرگذشت میرزا جهانگیرخان و ملکالمتكلمين و قاضی قزوینی می‌نویسد:

... در پارک امینالدوله ما را که ملکالمتكلمين و میرزا جهانگیرخان و برادرم قاضی و آقامحمدعلی پسر ملک و من می‌بودیم به یک بالاخانه برده در آنجا نشیمن دادند. امینالدوله نزد ما آمده مهربانی کرد. لیکن بهبهانی او را نزد خود خواست و چون رفت و بازگشت چنین گفت: آقا می‌فرمایند چون شاه این چند کس را سخت دنبال می‌کند و مردم دیدند که اینان به این خانه درآمدند چه بساکه خبر بدھند و پی دستگیریشان بیایند، بهتر است ایشان را جای دیگر بفرستید. امینالدوله این را گفت و ما را از آنجا پایین آورده به نوکری سپرد که به جای دیگر برساند. نوکر ما را تا دم در آورده در آنجا عمارت نیمه‌سازی را در آن سوی خیابان نشان داد که جای ایمنی می‌باشد. این گفته خویشتن بازگشت و در را به روی ما بست. ما چون گمان دیگری نمی‌بردیم آهنگ عمارت نیمه‌ساز نمودیم. ولی چون آنجا رسیدیم دیدیم همه جای آن باز است. چنان که رهگذریان همگی ما را می‌دیدند. در آنجا دانستیم که خواست امینالدوله بیرون کردن ما بوده. خانه سیدحسن مدیر حبلالمتین تهران در آن نزدیکی می‌بود. کسی از دنبال او فرستادیم و او چون آمد ما را در آن حال دید سخت غمگین گردید و ما را همراه برداشته به خانه خود برد. در آنجا که اندک ایمنی پیدا کردیم ملک و میرزا جهانگیر و برادرم به چاره‌جویی پرداختند. یکی می‌گفت: به سفارت انگلیس برویم. برادرم خرسندي نداده گفت: من زیر بیرق بیگانه نمی‌روم. پس از گفتگوی بسیار چنین نهادند تا فوراً فتن آفتاب در آنجا درنگ نمایند و چون آفتاب فرو رود و تاریکی پیش آید تنها بیرون رفته و از خندق گذشته از بیراهه خود را به

عبدالعظیم برسانند و در آنجا بست نشینند. پس از این نهش اندکی آرام گرفتیم، ولی چیزی نگذشت که ناگهان هیاهویی در بیرون برخاست و آگاهی آوردند قراقان گرد خانه را گرفته‌اند. برادرم و ملک و میرزا جهانگیر هر سه گفتند: قراقان برای گرفتن ما آمده‌اند روانیست به خانه بربزنند و دست و پای زنان و بچگان را بلرزانند. این گفته همگی برخاستند و با پای خود از خانه بیرون شتافتند. سرکرده قراقان امیرپنجه قاسم آقا می‌بود. دستور داد ملک و میرزا جهانگیرخان و برادرم را هریکی را یک قزاق به ترک اسب خود برگیرد... قراقان با آن سه تن از پیش و ما با این دسته از پشت سر ایشان راه افتادیم. در جلو سفارت یک دسته ارمنی و اروپایی ایستاده بودند. میرزا جهانگیرخان ایشان را خواست گفتاری راند، ولی همین که آواز برداشت: ما آزادیخواهانیم... قزاقی از پشت سر شوشکه بر پشت او فرود آورد که خون به تنی روان گردید و گفتار ناتجام ماند. بدین‌سان ما را به قراچخانه رسانیدند...^{۲۴۱}

در قراچخانه دستگیرشدگان را زنجیر به گردن زده و به باغ شاه منتقل کردند.

● کشته‌شدگان و مجروحان نبرد مجلس

مرحوم کسری به نقل از ماماتروف درباره آمار کشته‌شدگان و مجروحان نیروی

دولتی چنین می‌نویسد:

[از قراقان] بیش از ۴۵۰ تن پا در میان جنگ نداشت. از این شماره ۲۴ تن کشته شده یا از زخم مرد، از جمله دو سرکرده در میان ایشان بودند. ۳۵ تن قزاق و ۵ سرکرده سخت زخمی شدند. نیز ۴۰ قزاق و کراوفس و کیل باشی روسی (که از سرش زخمی شد) زخم‌های سبک برداشتند. سی اسب کشته شد.^{۲۴۲}

مرحوم قهرمان میرزا سالور تلفات نیروی قزاق را بیش از آمار ارائه شده از سوی ماماتروف ذکر کرده، همچنین به تلفات آزادیخواهان در این رویارویی اشاره نموده و می‌نویسد:

.۲۴۱. احمد کسری، ص. ۶۴۹ - ۶۵۰

.۲۴۲. همان، ص. ۶۴۰

آنچه می‌گویند از قزاق صدوسی نفر کشته شد، از سریاز و سوار دیگر شصت هفتاد نفر، اما از طرف آنها خیلی کمتر زیرا همه در سنگر بودند و برای همه آنها راه فرار را باز گذاشته بودند. مثلاً در زنانه مسجد را خصوصاً قزاق نگذاشته بودند. در رویه شمال بهارستان باز بود. آن انجمنها هم هر یک راه فرار داشتند. نعش قراچها را به قراچخانه برده به آقایان ارائه دادند. اما نعش مردم دیگر را قزاق در مسجد برده و محافظت کرد شب با گاری حمل کردند. یک نفری از اجزاء نظمیه گفته بود سیزده گاری حمل شد، اما هر گاری از ده دوازده بیشتر چنانه نداشت...^{۲۴۳}

این در حالی است که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از رزم‌مندگان هشت انجمن فعال در مقابله با نیروی دولتی شصت و شش نفر را نام برده است.^{۲۴۴}

وزیر مختار روسیه نیز در گزارش وقایع روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاول شهر تهران به وزارت خارجه روسیه در اشاره به تعداد مجروهین و تلفات این روز می‌نویسد: در مجموع در عرض روز ۱۲۶ گلوله توپ شلیک شده بود؛ تلفات قشنون از کشته و مجروح به ۶۰ تن می‌رسید؛ تعداد تلفات انقلابیون، آن‌طور که شایع بود، به ۳۰۰ نفر می‌رسید (بررسی صحت ارقام وجود نداشت زیرا کشته‌ها و مجروهین را هم‌فکران آنها به سرعت از محل دور می‌ساختند).^{۲۴۵}

● سرنوشت آزادیخواهان دیگر

مرحوم کسری سرگذشت دیگر آزادیخواهان را پس از سقوط مجلس چنین ذکر کرده است:

سید محمد رضای مساوات... یکی از هشت تن خواسته‌های محمدعلی میرزا می‌بود و اگر به دست افتدای به کیفر دژ سخنیهای خود شکنجه‌های سخت دیدی، همانا پیش از جنگ در جایی نهان شده بود و سپس با رخت ناشناس از راه مازندران خود را به باکو می‌رساند که از آنجا نیز به تبریز آمد.

.۲۴۳. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۱۳۵.

.۲۴۴. ر.ک: یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۳۱۸ - ۳۱۹.

.۲۴۵. کتاب تاریخی، ج. ۱، ص. ۲۴۴ - ۲۴۵.

سید جمال واعظ که او نیز یکی از هشت تن می‌بود همچنان پیش از جنگ نهان گردیده بود و سپس با رخت ناشناس از شهر بیرون آمده و آهنگ بروجرد می‌کند که در آنجا کشته می‌شود... میرزا دادخان که او نیز یکی از هشت تن شمرده می‌شد... گرفتار گردید و در باع شاه با دیگران می‌بود. شیخ مهدی پسر مشروطه خواه حاجی شیخ فضل الله... در میان گرفتاران و در باع شاه می‌بود. ابوالحسن میرزا شیخ‌الرییس که به آزادیخواهی شناخته می‌شد... او نیز در میان گرفتاران می‌بود... سید حسن مدیر حبل‌المتین... که به میرزا جهانگیرخان و دیگران جا داد... در آب انبار نهان شده بود که همان شب یا فردا خود را به سفارت انگلیس رسانید...
یک داستان شگفت‌رهایی یافتن میرزا صالح‌خان و دیگر جنگندگان است. اینها چنان که با زیرکی و زبردستی جنگیدند که کشته بسیار کم دادند. با زیرکی نیز خود را از تهران بیرون انداختند که هیچ یکی به دست نیفتادند.

یک داستان دیگری که باید یاد کنیم پناهیدن تقی‌زاده و کسانی به سفارت انگلیس می‌باشد... این نماینده جوان آذربایجان در روزهای بازپسین خواهان جنگ می‌بود. با این حال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ ننمود. در حالی که گذشته از نمایندگی ریس انجمن آذربایجان نیز می‌بود که در جنگ پادرمیان خواستی داشت. و به هرحال بایستی بیرون آید. شگفت‌تر آن که می‌گویند: تقی‌زاده از داستان جنگ پیش از دیگران آگاه شده بود. اینست بامدادان نوکر خود را به خانه‌های کسانی می‌فرستاده و پیام می‌داده: «امروز جنگ خواهد شد زودتر بیایید». با این حال خود او بیرون نیامد. در این باره میرزا علی‌اکبرخان دهخدا نویسنده گفتارهای صور اسرافیل و کسان دیگری نیز با اوی همراهی کردند. برآون نوشته: تقی‌زاده دیر رسید و فرازاقان راه ندادند. ولی ما از چنان چیزی آگاه نمی‌باشیم و آنچه می‌دانیم هر که آمد و خواست راه پیدا کرد و تقی‌زاده که خانه‌اش در پشت مجلس می‌بوده،^{۲۴۶} می‌توانسته زودتر از دیگران بیاید.

۲۴۶. به طوری که کسروی می‌نویسد: خانه تقی‌زاده در رویه روی مجلس بود. دو روز پیش از به توب بستن مجلس آن را رها کرد و خانه‌ای در کوچه‌های پشت مجلس گرفت.

باری ما در این باره نیز گفته‌های سید عبدالرحیم خلخالی را که دستیار مدیر مساوات و در آن روز با تقی‌زاده همراه می‌بود در دست می‌داریم که خود آنها را می‌آوریم. می‌گویید:

در آن روز من می‌خواستم به بهارستان بروم از هر سو که آهنگ آنجا را کردم راهم ندادند. در این میان که بازمی‌گشتم در خیابان دوشان تپه به نوک تقی‌زاده برخوردم که مرا آواز داد. پرسیدم آقا کجاست؟ گفت: در خانه. همراه او روانه شده به خانه تقی‌زاده رسیدم. امیر حشمت و میرزا علی‌اکبرخان دهخدا و چند کسی دیگر هم در آنجا می‌بودند. نشستیم گفتگو می‌کردیم که ناگهان آواز شلیک برخاست و دانستیم جنگ آغاز شده همچنان در آنجا می‌بودیم تا جنگ به پایان رسید، چون همه آن پیرامونها را سریازان فراگرفته بودند کسی را یارای بیرون رفتن نمی‌بود و ما همچنان گرسنه نشسته نمی‌دانستیم چه باید کرد. چندان ترس بر ما چجه شده بود که با چشم خود دیدم موهای سر دهخدا سفید گردید. بدین سان تا یک ساعت به غروب به سر بردیم و چون به تنگی افتاده بودیم علی‌محمدخان^{۲۴۷} داوطلب گردید بیرون رفته چاره‌ای بجاید و چون او رفت و از آن سوی تاریکی فرامی‌رسید ما هم بدان سر شدیم از خانه بیرون بیاییم، ولی در آن میان علی‌محمدخان بازگشته در شکه‌ای همراه آورد که چهارتمن: تقی‌زاده و دهخدا و من و یکی دیگر در آن نشستیم و علی‌محمدخان که شاپو به سر نهاده بود پهلوی در شکه‌چی جا گرفته ما را به سفارت انگلیس رسانید. امیر حشمت که در در شکه جا نیافته پس مانده بود اندکی دیرتر او نیز به ما پیوست و بدین سان از بیم و نگرانی درآمده آسوده گردیدیم.^{۲۴۸}

ذ. تهران در دوره استبداد صغیر

چهارشنبه ۲۴ جمادی‌الاول / ۳ تیرماه، در تهران حکومت نظامی اعلام شد و لیاخروف فرماندار نظامی تهران با صدور اعلانی از مردم خواست از تجمع در خیابانها، حمل سلاح و درگیری با افراد نظامی بپرهیزنند. همچنین به نظامیان اجازه داده شد به سوی متخلفین

. ۲۴۷. برادر میرزا محمد علی‌خان تربیت.

. ۲۴۸. احمد کسری، ص. ۶۵۲ - ۶۵۵.

تیراندازی کنند. مرحوم کسری او ضماع تهران را در این روز چنین روایت کرده است: همه نشانه‌های مشروطه از میان برخاسته، نه روزنامه‌ای، نه انجمنی، نه گفتاری ولی کارها به سازمان و آرامش پدیدار می‌بود. امروز جار کشیدند که بازارها باز شود و بازاریان فرمان برند و بازارها را باز کردند. قزاقان در شهر گردیده از دست اندازی سربازان سیلاخوری و سوارگان قره‌داغی و دیگران نیز جلو می‌گرفتند. تنها خانه‌هایی را که خود شاه فرمان می‌داد تاراج می‌کردند. امروز خانه‌های جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان، و ظهیرالدوله شوهرخواهر ظل‌السلطان را هم تاراج کردند و آنچه می‌بود سربازان و قزاقان برند. شگفت آن که به خانه ظهیرالدوله تپ بستند و پس از آن به تاراج دادند...

امروز محمدعلی میرزا دستخط پایین را به مشیرالسلطنه سروزیر نوشت: چون ایجاد انجمنهای بی‌نظماتنامه اسباب هرج و مرج شده بود و روزنامه‌ها و ناطقین به کمک آنها نزدیک بود رشته انتظام مملکت را برهم زنند، و چون زمام امور در تحت قوه مخصوص می‌باشد از عقلایا باید باشد هرچه خواستیم از فسادات آنها جلوگیری کنیم و انجمنها را به وظایف خود بیاوریم به واسطه حمایت مجلس از آنها ممکن نشد تا آن که برای برقرار کردن نظم و آسایش عموم که از طرف باری تعالی به ما تفویض شده است خواستیم مفسدین را دستگیر نماییم مجلس از آنها حمایت نمود و عده‌ای از اشاره مجلس را پناهگاه قرار داده در مقابل قشون دولتی سنگر بسته بمب و نارنج و آلات ناریه استعمال کردند. ما هم از امروز تا سه ماه دیگر مجلس را منفصل نموده پس از این مدت وکلای متدين ملت و دولت دوست منتخب شده با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح شده مشغول انتظام ۲۴۹ گردد.

در این روز میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتكلمين بدون محاکمه به قتل رسیدند. مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به نقل از شاهدان عینی درباره چگونگی قتل این دو مبارز استقرار حکومت قانون در ایران چنین می‌نویسد:

پاسی از روز برآمده دو نفر قزاق به محبس آمده ملک‌المتكلمين و میرزا جهانگیرخان را با زنجیر می‌برند. ساعتی طول نمی‌کشد که زنجیرهای آنها را آورده آنجا می‌اندازند. در هنگام بردن آنها ملک‌المتكلمين می‌گوید رفقا دیدار

بازپسین است و همه گریه می‌کنند، خلاصه آنها را می‌برند در گوشة باغ شاه در میان فوج فراق. اول طناب به گردن ملک‌المتكلمين افکنده مدتی او را عذاب می‌دهند و بالاخره میرغضبان با کارد روی شکم او افتاده شکمش را پاره می‌کنند و به سختی جان می‌دهد. بعد از آن میرزا جهانگیرخان را می‌آورند، چون کشتن رفیق خود را دیده است رمقی برای او تمانده به پای خود نمی‌تواند بیاید او را می‌آورند طناب بر گردنش انداخته به فشار کمی جان می‌دهد.^{۲۵۰} نعش هر دو را میان خندق شهر می‌اندازند. نعشها آن روز و آن شب در خندق است و بعد به همت یکی از وطن‌خواهان هرچه از آنها باقی مانده به خاک سپرده می‌شود.^{۲۵۱} بعد از کشته شدن این دو نفر قدری آتش غضب شاه و درباریان فرونشسته تلاطم امواج بلا بالنسبه آرام می‌گیرد...^{۲۵۲}

پنجشنبه ۲۵ جمادی الاول/ ۴ تیرماه، در این روز شاه با صدور دستخطی خطاب به مشیرالسلطنه مردم تهران را به استثناء انقلابیون دستگیر شده مورد عفو قرار داد. متن این

دستخط که صبح آن روز به در و دیوار شهر چسبانیده شد به شرح زیر بود:

مقصود خاطر ما امنیت مملکت و آسودگی عامه رعایا و اقداماتی که در دستگیری مفسدین و اشرار به جهت آسایش و رفاهیت آنان بوده برای این که مردمان بی تقصیر و رعایای سلامت خواهان از تزلزل و اضطراب خارج شده از رافت و مرحمت ذات ملوکانه بهره‌مند باشند به موجب این دستخط عفو عمومی را شامل حال کافه مردم داشته تصریحاً مقرر می‌فرماییم از تمام متهمین اغماض می‌فرماییم در حق آنها هم که گرفتار شده‌اند مجلس استنطاقی از اشخاص بی‌غرض منصف تشکیل خواهیم نمود به دقت غوررسی کامل نمایند هر کس بی تقصیر است مخصوص بشود به شرط آن که اهالی از حدود قانونی که از طرف حکومت نظامی منتشر می‌شود تجاوز نموده مرتكب حرکت خلاف قاعده نشوند.^{۲۵۳}

۲۵۰. سن ملک‌المتكلمين به هنگام قتل بین پنجاه و شصت بود ولی جهانگیرخان سی و دو ساله بود.
ر.ک: محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۶۰.

۲۵۱. مقبره این دو شهید مشروطیت واقع است در اوایل خیابان مخصوص (خوزستان) منشعب از خیابان کمالی جنوب باغشاه بن‌بست ملک‌المتكلمين.

۲۵۲. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۳۳۷ - ۳۳۸.

۲۵۳. احمد کسری، ص. ۶۵۸.

● سرنوشت اسیران باغ شاه

سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی با آن که از سران نهضت به شمار می‌رفتند، اما به واسطه سیاست و برخورداری از احترام در میان اهالی تهران بیش از سه روز محبوس نبودند.

سید عبدالله با آقامیرزا حسن دامادش و بعضی از پسران و بستگانش به عتبات تبعید شدند. درخصوص رفتار بهبهانی در مدت اسارت روایتها متفاوت است. مرحوم دولت‌آبادی می‌نویسد:

بعد از دو روز یک دفعه شاه را ملاقات می‌کنند، اول شاه در نهایت خشونت و بی‌ابدی با آنها صحبت می‌دارد. آقا سید عبدالله می‌گوید اگر ما را باید کشت بکشید، اما این طور با ما حرف مزنید و همان‌طور که همه وقت صحبت می‌داشته‌اید صحبت بدارید. آن وقت شاه قدری ملایم می‌شود.^{۲۵۴}

ناظم‌الاسلام کرمانی به نقل از صحت‌الدوله برادر دکتر خلیل‌خان ثقفی اعلم‌الدوله و آقامیرزا ابوالقاسم پسر سید محمد طباطبایی می‌نویسد:

صحت‌الدوله گفت: من شرافت آقا سید عبدالله را هیچ وقت کم و کسر ندیدم مگر وقتی که دیدم افتاده بود پای شاه را بیوسد و شاه مانع شد عقب رفت و فرمود این چکار است که می‌کنید... بنده نگارنده گفت چه وقت آقا سید عبدالله پای شاه را بوسید گفت وقتی که خواست مرخص شود.

آقامیرزا ابوالقاسم گفت نزد سپه‌سالار هم خیلی التماس کرد که مرا به احترام حرکت دهید و این حرکات از سید بعید بود.^{۲۵۵}

سید محمد طباطبایی به هنگام گرفتاری در باغ شاه مشکلات کمتری داشت، زیرا ملکه جهان دختر کامران‌میرزا و همسر محمد علی شاه از او پشتیبانی می‌کرد بنابراین به او اجازه داده شد در نواحی اطراف تهران بماند. شاه نیز متقبل شد ماهی هزار تومان به او پردازد. وی پس از مدتی اقامت در ونک به درکه نقل مکان کرد^{۲۵۶} و چندی بعد نیز به

.۲۵۴. یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۳۳۳ - ۳۳۴.

.۲۵۵. محمد بن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۱۷۶.

.۲۵۶. ر.ک: همان، ص. ۱۶۵.

خراسان رفت، اما پسر او میرزا محمد صادق به فرمان شاه مجبور به ترک ایران شد و به ۲۵۷ اروپا رفت.

شاهزاده شیخ‌الریس برای شاه شعری سرود و او را به حق خویشاوندی سوگند داد و آزاد شد.^{۲۵۸} مرحوم قهرمان میرزا سالور در شرح این اتفاق می‌نویسد: ... قطعه‌ای که به شاه عرض کرده بود و زنجیرش را برداشته‌اند این است:

ای شاه به عز و رحم و قدس و قرابت

من بنده این دولتم وداعی درگاه
از گردن من سلسله بردار تو از لطف

برگردن یک سلسله منت بنه ای شاه
دو سه روز قبل از آن واقعه می‌گفت این لکه ننگ و عار شاهزادگی را یکی از
من می‌گرفت خوب بود. دو روز بعد خدا این طورش می‌کند که متصل به
قزاقها می‌گفت من از اقوام شاه هستم، من شاهزاده و قاجارم، اما قاجاریه
خوب کنکش زدن و تف به رویش انداختند. امام جمعه خویی رها شد و در
تهران به زندگی پرداخت.^{۲۵۹}

مستشارالدوله ماهها در بند بود تا بالاخره رها گردید و محمدعلی میرزا او را به
نویسنده‌گی خود برگزید. شیخ مهدی پسر شیخ فضل الله نیز رها شد و از ایران بیرون رفت.
مرحوم کسری به نقل از علی‌اکبر ارداقی به شکنجه زندانیان باع شاه و چگونگی

قتل قاضی ارداقی اشاره کرده و می‌نویسد:
ناهار و شام به هر یکی گرده نانی با خیار می‌دادند و روزانه دو بار هشت تن و
هشت تن با زنجیر در گردن بیرون می‌بودند و باید اندیشید که ما چه رنجی
می‌کشیدیم و چه شرمندگی نزد هم می‌داشیم. در این میان شکنجه و آزار
هم دریغ نمی‌کردند. به ویژه درباره چند تنی و به ویژه درباره مدیر
روح القدس و ضیاء‌السلطان. دادگاهی که برپا شده بود در زمینه سه چیز
جستجو داشت و همی خواست با شکنجه و فشار از کسانی آگاهی‌ها پیدا
کند. آن سه چیز یکی این که بمب را به شاه که انداخته؟ دیگر آن که

. ۲۵۷. ر.ک: احمد کسری، ص. ۶۶۱.

. ۲۵۸. ر.ک: یحیی دولت‌آبادی، ج. ۲، ص. ۳۳۴.

. ۲۵۹. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۱۵۲ - ۲۱۵۳.

بنیادگذار^{۲۶۰} انجمن خانه عضدالملک که بوده؟ سوم تفنگ به مجاهدان که می‌داده؟ اینها می‌بود آنچه دنبال می‌نمودند. و گونه به داستان مشروطه و مجلس نمی‌پرداختند. چون مدیر روح القدس و ضیاءالسلطان^{۲۶۱} را گمان کرده بودند در زمیه نارنجک انداختن به شاه آگاهی می‌دارند آنان را زیر شکنجه سخت گرفته هر شب بپوشان برده و به سه پایه بسته کتک بی‌اندازه می‌زدند و با آن که فریادهای دلخراش ایشان باع شاه را فرامی‌گرفت از آن همه وزیران و امیران کسی به دادشان نمی‌رسید. ما را بدیختی خودمان یکسو و حال جگرسوز این بیچارگان یکسو. سرانجام هم لقمان‌الملک حکیم شاه بود که دلش به حال آن بدیختان سوخته با خشم گفت تاکی تنهای ما خواهد لرزید و تاکی دست از جان این بیچارگان نخواهید برداشت؟... در نتیجه خشم و گله او دست از شکنجه آنان برداشتند. این لقمان‌الملک که خدا روانش را شاد دارد نیکی دیگری هم به ما کرده، و آن این که مها جز یک پیراهن و یک زیر شلوار در تن خود نمی‌داشتم که پس از چند روزی پوسید و از هم درید و همگی به حال بدی افتادیم. آن شادروان به هر یکی پیراهن و زیرشلواری تازه فرستاد.

... دوازده روز بدین‌سان به سر بردم و روز سیزدهم برادرم قاضی را کشتند. چگونگی آن که برادرم بامداد و شام اندکی تریاک خوردی. این بود هر روز تریاک برای او می‌آوردند. پس از چندی رضا بالا ریس نظمه که با برادرم از دیروزمان دوست می‌بودند به آنجا آمده حال ما را پرسید. برادرم با زیان او سفارش به خانه‌مان فرستاد که قوطی که در آن حبهای تریاک ساخت دارو خانه شورین می‌بود برایش بفرستند. این کار انجام گرفت و قوطی را آوردنده که هر روز بامدادان دو حب از آنها می‌خورد. شبها برادرم قرآن می‌خواند و چون آواز خوشی می‌داشت فراقان نیز گوش می‌دادند. شب دوازدهم چون چند آیه قرآن خواند از دلتگی که او می‌داشت و ما همگی می‌داشتمی از شعرهایی که روضه‌خوانان می‌دارند که:

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی

آمد بهار گلشن دین را زمان دی

۲۶۰. در اصل بنیادگذار

۲۶۱. امان‌الله‌خان ضیاءالسلطان تبریزی از تندروان مشروطه خواه بود و به جرم اجارة خانه خود به چند

نفر فرقاًزی متهم به سوءقصد به شاه دستگیر و شکنجه شد.

خواندن گرفت. ما همگی گریستیم. قزاقان نیز اندوهگین گردیدند. فردا که شد سلطان باقرخان آمد و پرسید دشیب که روضه خوانده؟ راپورتش را به اعلیحضرت داده‌اند چگونگی را برایش گفتیم گفت دیگر نباید چنین کاری کنید. سپس به برادرم گفت آن قوطی حب را بده نزد من باشد. برادرم راضی نمی‌شد. باقرخان پافشاری کرده قوطی را از او گرفت و هنگام شام آمده دو حبی بیرون آورده داد. ولی برادرم آنها را نخورده تریاکی که از پس انداز نزد من بود گرفته خورد. شب زمانی که خوابیده بودیم باقرخان آمده ما را به اخشیج همیشه مهربانی نمود و گفتگوهای شیرین به میان آورد. ما شوند این کار را ندانستیم. بامدادان که برخاستیم چون تریاک دیگری نبود برادرم آن دو حب دیشبی را که نزد من می‌بود گرفته خورد. یکریع نگذشته که ناگهان حالش به هم خورد و داد زد مرا بگیرید. ما گردش را گرفته نمی‌دانستیم چه چاره نماییم. در این میان دیدیم که خبر به باقرخان رسیده و از خواب برخاسته بدآنجا شتافت و بی‌آنکه پرسشی نماید یا در شگفت باشد زنجیر از گردن برادرم باز کرد و او را برداشت و برد و پس از یک ساعت خبر دادند که مرده است. این زمان دانستیم آن آمدن دیشبی باقرخان به رچه می‌بوده.^{۲۶۲}

اما قتل احمد روح القدس تربتی سلطان‌العلماء خراسانی نیز بسیار دهشتناک و نفرت‌انگیز بود. زیرا پس از مدتی که او را از باغ شاه به زندان منتقل کردند و در آنجا او را زنده به درون چاهی انداختند که پس از چند روزی تحمل شکنجه گرسنگی و جان‌کنی درگذشت.^{۲۶۳}

ر. تشکیل مجلس تحقیق در باغ شاه

پس از آن که به دستور محمد علی شاه میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتكلمين بدون محکمه و به طرز فجیعی کشته شدند بعضی از سفارتخانه‌های خارجی چون انگلستان و فرانسه و... نسبت به این کار اعلام از جار و اعتراض نمودند. محمد علی شاه تحت این فشار مجبور شد برای تعیین تکلیف حدود سیصد تا چهارصد نفر از بازداشت‌شدگان که

. ۲۶۲. احمد کسری، ص. ۶۶۴ - ۶۶۶.

. ۲۶۳. ر.ک: همانجا.

در هوای سوزان تابستان و در شرایط بسیار دشواری در زنجیر و بند و شکنجه بودند مجلس تحقیقی تشکیل دهد.^{۲۶۴} مرحوم محسن صدرالاشراف که برخی از او به عنوان دژخیم باع شاه نام برده‌اند در شرح خاطرات خود درباره چگونگی عضویت خود

در این هیأت و کمکهایی که به خلاصی گرفتاران با غشاء کرده است می‌نویسد:
باری بعد از بمباران مجلس شورا و کشن ملک‌المتكلمين و یکی دو نفر دیگر نامه‌ای از مشیرالسلطنه که تازه وزیر اعظم شده بود... به من رسید... عین مضمون آن را می‌نویسم:

جناب مستطاب شریعت نصاب آقای صدرالاشراف معاون اول محکمه جزا زید توفیقاته چون بر حسب امر قدر ملوکانه ارواحناقداه مجلس استنطاقی برای محبوبین و مقصرين در دربار منعقد است جنابعالی از روز ششم شهر حال همه روزه از چهار به غروب به اتفاق یک نفر نویسنده به مجلس مزبور حاضر شده به شرایط و وظایف خودتان در استنطاق مقصرين اقدام نمایید. شهر جمادی الآخر ۱۳۲۶. در پشت ورقه مهر مشیرالسلطنه. چون در آن وقت هنوز مرسوم نبود نامه‌ها را امضاء نمایند زیر نامه یا پشت آن را مهر می‌زند.

بعد از وصول این نامه، من مشیرالسلطنه را اگرچه مستبد بود مرد مسلمانی می‌دانستم به با غشاء رفتم و مشیرالسلطنه را که مختصر آشنایی با او داشتم در خلوت ملاقات کردم. ابتدا خواهش کردم که مرا از این کار معاف دارد، ولی هرچه اصرار کردم قبول نکرد. بعد اظهار داشت اشخاصی که در این مجلس عضویت دارند همه مردمان خوبی هستند. عون‌الملک رئیس محاکمات وزارت خارجه، شاهزاده محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه، حاج باقر تاجر تبریزی، امیرالامرا میرزا علی‌خان، محمد‌باقرخان میربنج قزاق، مستنطق هم محقق نظمیه است. من گفتم مقصود از استنطاق و تحقیق چیست و مقص کیست؟ اگر مشروطه طلبی است اکثر ملت مشروطه خواه هستند. انجمنها در مدت گذشته برای تقویت مشروطیت تشکیل شده خود شما شنیدم در انجمنی عضویت داشتید. بعد از مدتی سوال و جواب گفت حقیقت اینست آنها که مقص بودند به جزای خود رسیدند (کنایه از کسانی که در چند روز قبل کشته شده بودند) و اغلب این اشخاص که در هوای گرم زیر چادر محبوس هستند مسلمانند، باید اغماض کرد. من شخصاً شما را در نظر

گرفتم که مردم بی تقصیر را نجات بدھید و اگر در میان آنها کسانی باشند که اسباب خونریزی شده یا از قوای دولت کسی را کشته باشند مقصود بدانند.

... بالاخره بعد از دو سه روز دیگر رفتم باغ شاه و احمد اشتربی منشی محکمه جزا را که به او اعتماد داشتم با خود به سمت منشی همراه بردم.

من بعد از رفتن به باغ شاه و اطلاع بر این که در نتیجه اعتراض سفرای دول خارجه به طرز عمل دولت این مجلس تشکیل یافته به امیرالامرا برادرزن وزیر افحتم که وزیر دربار بود گفتمن در این عده دویست سیصد تنی که فعلاً محبوس هستند البته اشخاص بیگناه که گرفتاری آنها فقط سخنرانی در مجلس بوده و روز بمباران دستگیر و گرفتار شده‌اند زیاد است و برای این که نظر دولت و انعکاس عمل این مجلس در نظر مردم و خارجیها خوب و دلیل عدالت باشد بهتر این است که ابتدا به تحقیق از این قبیل اشخاص بشود که بیشتر و زودتر خلاص شوند. او این نظر را پستدید.

و عمدۀ نظر من از این پیشنهاد دو چیز بود: یکی آن که مردم متفرقه که اکثریت محبوسین از آنها بود زودتر خلاص شوند. دیگر آن که در اول هر امر جنبه تشدید و سختگیری و حرارتها زیاد است از ابتدانمی شود اشخاصی را که مورد نظر دربار هستند رأی بر خلاف آنها داد ولی هر موضوعی همین که کهنه شد حرارتها سرد و عصباً نیت کم می‌شود و بعدها ممکن است ارافقی درباره اشخاص معمول داشت.

خلاصه در روزهای اوایل دسته‌نشسته اشخاص را به مجلس می‌آوردند و چون هیچ‌گونه دلیل بر تقصیر آنها (تقصیر از نظر دربار) نبود خلاص می‌شدند و به چند کلمه سوال و جواب مختصر اکتفا می‌شد تا نوبت به معاريف و آنها که به نظر دربار شدیداً مقصود بودند رسید.

ابتدا سید یعقوب شیرازی انوار را حاضر کردند. سید یعقوب از ناطقین هتاک و فحاش به شاه و دربار ایران بود و از او کینه زیاد داشتند. وقتی که او را به مجلس حاضر کردند در حالی که عمامه بر سر داشت و زنجیری در گردن او بود و معلوم شد آن روزها ناخوش بوده و تب داشت. من از دیدن او با آن هیئت عمامه و حالت نحیف و زنجیر به گردن برآشتم و به حاجب‌الدوله که امر محبوسین به عهده او بود گفتمن سید ناخوش است و در دست شما اسیر و قادر به فرار نیست برای چه او را با زنجیر آورده‌اید؟ او با لحن تمسخر گفت اگر می‌فرمایید شتری هم جلو او قربانی کنیم. من عصبانی شدم و گفتمن در جایی که شبیه مجلس بیزید درست کنند من نمی‌نشینم و از جا برخاسته با

تعرض خواستم خارج شوم. حاضرین همه به حاجب‌الدوله اعتراض کردند و او و سایر اعضاء جلو مرا گرفته نگذاشتند خارج شوم، ولی آن روز مجلس برهم خورد و سید‌یعقوب را هم برداشتند.

من بعد از آن چند روزی نرفتم تا باز به اصرار مشیر‌السلطنه و اعضاء مجلس و وزیر دربار رفتم و حاجب‌الدوله معذرت خواست و بعدها با من از در دوستی درآمد و به احوال او مطلع شدم که مردی با وجودان و عدالت طلب است و از اوضاع دربار ناراضی است. من این پیش‌آمد را که قهر مبدل به آشتی گردید غنیمت دانسته با او محروم‌انه قوار دادیم که هر قدر بتوانیم به خلاصی محبوسین کمک کنیم و او برای پیشرفت این مقصود هر موقع به مناسبت تعریف و تمجید از من نزد شاه کرده بود.

خلاصه بعد از چند روز سید‌یعقوب را به مجلس آوردن. محقق نظمه که او نیز شخص خیرخواهی بود سوالاتی کرد و ایرادهایی بر او وارد کرد من دریافتم که سید‌یعقوب هیچ جوابی ندارد بدهد چه هتاکی‌ها و فحاشی‌های او قابل پرده‌پوشی و انکار نبود. من به اشتیری که متصل به سید‌یعقوب نشسته بود آهسته گفتم به او بفهمان در مقام معذرت برآید. اشتیری روی ناخن خود با قلم نوشت اعتذار و به اشاره سید‌یعقوب را متوجه آن کرد. از سید‌یعقوب هرچه مستنبط سوال کرد و ایراد اقامه کرد و جواب خواست او گفت هرچه ایراد دارید یکجا بگویید من دست آخر جواب می‌دهم. بعد از همه ایرادات گفت جواب من یک کلمه است و پس و آن این است: به شاه عرض کنید در عفو لذتی است که در انتقام نیست، دیگر هرچه گفتند و ایراد کردند جواب نداد و او را برداشتند در حبس نگاه داشتند بدون زنجیر...^{۲۶۵}

به طوری که مرحوم صدرالاشراف می‌نویسد بالآخره موفق می‌شوند موجبات رهایی سید‌یعقوب انوار را فراهم نمایند و او نیز پس از آزادی به شیراز رفت.^{۲۶۶} مرحوم صدرالاشراف با همکاری بعضی از اعضاء هیأت تحقیق توانست یحیی میرزا برادر سلیمان میرزا از رهبران تندر و انقلابی را که احساسات درباریان درباره وی بسیار بد بود نیز از زندان خلاص نماید.^{۲۶۷}

.۲۶۵. محسن صدر، *حاطرات صدرالاشراف* (تهران: وحدت، ۱۳۶۴) ص. ۱۸۰ - ۱۸۴.

.۲۶۶. ر.ک: همان، ص. ۱۹۰ - ۱۹۱.

.۲۶۷. ر.ک: همان، ص. ۱۸۷ - ۱۸۴.

ز. تشکیل مجلس دارالشورای کبرای دولتی در تهران

با گذشت سه ماه و چهار روز از تعطیل مجلس در ۲۸ شعبان ۱۳۲۶ / ۲ مهرماه ۱۲۸۷ محمدعلی شاه دستخط مفصلی خطاب به مشیرالسلطنه صدراعظم دایر بر افتتاح مجالس شورای ملی و سنا صادر کرد. خلاصه دستخط چنین بود:

... چون خدا ما را حافظ مملکت و حامی مذهب مقدس فرموده، مجلسی که موافق مقتضیات مملکت و قوانین مقدس پیغمبر باشد، الحال شما قانون انتخاب و قانون مجلسی را موافق شرع ترتیب داده برای غرّه شوال حاضر کنید، تا این که هر دو مجلس منعقد گردد.^{۲۶۸}

روز ۱۲ شوال ۱۶ آبان چهار ساعت به غروب نشستی با حضور علماء، اعیان، تجار و سران محلات تهران برای گفتگو درباره مجلس جدید برگزار شد. مرحوم قهرمان میرزا سالور به نقل از مرحوم شاهزاده عزالدوله در این باره چنین روایت کرده است:

من اول در اطاق حضور شاه رفتم... شاه پس از احوالپرسی فرمود ما به مردم و عده داده بودیم مجلس را برقرار کنیم. از طهران و سایر ولایات از علماء، تجار و محترمین تلگرافی و کتبی زیاد رسیده که مجلس نمی خواهیم. من گفتم اول طهران است، همه مردم را خبر کنید و در این باب گفتگو شود. من عرض کردم آن مجلسی که همه می دانیم مجلسی نبود که نتیجه خوبی باشد. فرمودند بلی آن مجلس که باعث هرج و مرج و برهمزدن مملکت شد. آن وقت مؤیدالدوله تقبیح زیادی از آن مجلس کرد. من ساكت بودم. بعد شاه فرمودند دیر می شود بروید که مردم متظرند. برخاسته بیرون آمدیم چادر صدراعظم و سپهسالار را وصل کرده، یک چادر دیگر هم علاوه نموده بودند. همان جا که همیشه صدراعظم می نشیند من و مؤیدالدوله نشستیم. نیروالدوله و شعاع الدوله هم آمدند آنجا و بعد صدراعظم آمد. قدری نزد من نشسته آن وقت گفت شما میزان هستید، اجازه بدھید من نزد علماء بروم. من تعارفی کردم او رفت نزد علماء که در وسط این چادر نشسته بودند و مقابل آنها سپهسالار و سران سپاه و باقی مردم هر یک بدون ترتیب. همه علمای طهران حتی پسرهای آقاسید محمد و آقاسید عبدالله بودند و بیشتر تجار حتی امین الضرب و معین التجار بوشهری. جمعیت بهقدر سیصد چهارصد نفر بود.

صدرالسلطنه با تشدد زیاد مثل آن که با همه دعوا دارد برخاسته که خطابه بخواند...

بعداز خطابه و تلگرافات از طرف علماء و تجار و اهالی محلات شهر طهران عریضه‌ها قرائت شد. مال تجار را افتخار التجار خواند که امین‌الضرب داده بود. اما از همه بهتر عریضه و خطابه کردستانیها بود که امام جمعه کردستان قرائت کرد. به قدری خوش مضمون و با ادب و برهان بود که حظ کردم و به قدری خوب و به لهجه کردی خواند که آواز تحسین از همه بلند شد. آن وقت رأی همه را در ورقه خیلی مطولی نوشتند، همه مهر کردند... من زودتر برخاسته آمدم. سایرین یعنی علماء مانند که با آن عریضه خدمت شاه بروند...^{۲۶۹}

مرحوم کسری برگزاری این نشست را توطئه‌ای از پیش برنامه‌ریزی شده دانسته و می‌نویسد:

... چون از پیش با هم نهاده بودند حاجی شیخ‌فضل‌الله و دیگران آواز بلند کردند که مشروطه با شریعت سازگار نیست و تلگرافهای بسیاری را که با دستور حاجی شیخ‌فضل‌الله و به میانجیگری او، از ملایان کرمان و همدان و شیراز و دیگر شهرها به فراوانی رسیده بود، بیرون ریختند. شکفت تر آن که گفته می‌شود یک تلگرافی نیز به نام مردم تبریز خواندند.

نتیجه این نشست آن بود که چلوار بزرگی را گرفتند و به روی آن عریضه‌ای به شاه نوشتند خواستار شدند که از مشروطه چشم پوشد و به ایران بازنگرداند و همگی باشندگان خواهان و ناخواهان آن را مهر کردند و بدین‌سان نشست به پایان رسید.^{۲۷۰}

روز ۲۴ شوال / ۲۸ آبان‌ماه تجار و رؤسای اصناف به باغ شاه فراخوانده شدند.

مرحوم قهرمان‌میرزا سالور می‌نویسد:

... عموم تجار و اصناف شرفیاب خاکپای مبارک شدند. همه عرض می‌کنند مشروطه و آن مجلس باعث ویرانی و خرابی شد و نمی‌خواهیم. صنیع‌الممالک زرگرباشی نطق می‌کند این اسم منحوس را نمی‌خواهیم

.۲۶۹. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۰۵ - ۲۲۰۶.

.۲۷۰. احمد کسری، ص. ۸۲۶.

من بعد اعلیحضرت به زبان بیاورد...^{۲۷۱} شاه در جواب می فرمایند: شما روح مملکت هستید، آسایش شما را طالبم. حالا که از هر طبقه و هر طایفة شهر شکایت از آن وضع می رسد ما هم طالب رأی عموم هستیم و من بعد از مجلس و انعقاد آن اسم نخواهیم برد. شما آسوده و در نهایت امنیت مشغول کسب و کاسبی خود باشید. دعا و ثنا به شاه می کنند و بیرون آمده همین مطالب را عریضه نوشته تماماً مهر می کنند.^{۲۷۲}

مرحوم قهرمان میرزا سالور در اشاره به برخورد احساساتی و بدون مطالعه مردم با موضوع مشروطیت به چاپ کاریکاتوری در روزنامه سیاسی، ادبی و فکاهی کشکول که به صاحب امتیازی و مدیریت مجلد اسلام کرمانی در تهران منتشر می شد اشاره کرده و می نویسد:

در روزنامه کشکول در ضمن کریکتور اشکالی کشیده بود جماعتی فریاد می کنند نمی خواهیم! نمی خواهیم! یکی از فکلیها را کشیده بود از یک نفر آنها سوال می کند چه چی را نمی خواهید. جواب می دهد من نمی دانم، همه می گویند نمی خواهیم من هم می گویم نمی خواهم.
آن وقت نفهمیده نسنجیده از روی جهل و نادانی گفتند می خواهیم، حالا هم می گویند نمی خواهیم. این ملتی بود که در روزنامه ها می نوشتند این ملت نجیب شش هزار ساله زیر بار استبداد نمی روند. تا قطره آخر خون خود را فدای حریت و آزادی می کنند...^{۲۷۳}

روز سه شنبه ۲۹ / ۳ آذرماه عریضه ای که شیخ فضل الله نوری و امام جمعه و سایر علماء تهران در مخالفت با مشروطه به محمد علی شاه تقدیم داشته بودند به شرح زیر در تهران منتشر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم به موقف عرض بندگان اعلیحضرت شاهنشاه
اسلامیان پناه خلد الله ملکه و سلطانه، معروض می داریم: در روز دوازدهم

۲۷۱. به طوری که مرحوم نظام اسلام کرمانی می نویسد یک نفر سید از آخر مجلس در جواب او می گوید: شما این نطقی که می کنید از جانب دیگران که وکالت ندارید، رأی خود را بگویید و بشنینید چه کار تان با دیگران است؟ اختلاف در مجلس پدید آمده است. ر.ک: ج. ۴، ص. ۲۴۱.

۲۷۲. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۱۵ - ۲۲۱۶

۲۷۳. همانجا

شوال که کارگزاران دولت جمع کثیری از وجوه علماء و شاهزادگان و وزراء و امراء و اعیان و اشراف و تجار را حسب الامر احضار به گردون مدار نمودند، از طرف قرین الشرف اراده سنبه را به اعطای مجلس شورای عمومی و تأسیس قوانین آن ابلاغ فرمودند. تمام حاضرین متفق الكلمه جواب عرض نمودند که مجلس شورای عمومی منافق با قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست چنانچه به رأی العین مشاهده کردیم و مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامیه هستیم ابدآ راضی نمی شویم که وهنی به اسلام و دین ما برسد و در مقابل احکام اسلامیه شاه و رعیت یکسان است و برهمه لازم است حفظ دین و آیین شریعت سید المرسلین (ص) بعد از آن تلگرافات عموم ولایات که قریب دویست طغیری بود بعضی تفصیلاً و بعضی بر وجه اجمال قرائت شد. و پس از آن احکام حجج اسلام و علماء اعلام ولایات گوشزد حاضرین شد و عرایض عدیده متظلمانه در استیمان از این بلیه عظیمه از طبقات علماء و اهل علم و طلاب و تجار و اصناف که غایب از آن محضر بودند یکان یکان خوانده شد. بعد ذلک کله، حضار مجلس از علماء و تمام طبقات به توسط جناب اشرف صدراعظم عرضه‌ای متضرعانه در استدعای انصراف از این عزیمت به حضور باهرالنور ملوکانه تقديریم داشتند و پس از استیدان شرفیاب حضور معدلت ظهور شدند و استدعای مجданه حضوری هم نمودند و به وعده مراحم ملوکانه و قبول استدعای مقصد اسلامی به اصدر دستخط انجم نقط مرخص شدند تاکنون که یوم بیست و چهارم است از ناحیه مقدسة اعلیحضرت همایونی دستخط آسایش شرف صدور نپذیرفته و از آنجایی که به حکم محکم خلاق عالم جل اسمه، حفظ بیضه اسلام در قرون و اعصار بر عهده سلطان وقت و علماء اعلام است؛ از آن روز تا حال همه روزه از داعیان مطالبه انجاز وعد و اصدار دستخط می‌نمایند و داعیان به دفع الوقت گذرانیده تا امروز که مطالبه از حد گذشت، چاره ندیده جز شرفیابی در دربار معدلت آثار و بحمد الله نایل شدیم و از پیشگاه همایونی ایفاء به وعد را جداً مستدعی هستیم، و چون این استدعا از جهت اداء تکلیف شرعی است از صاحب شرع رخصت رجوع نداریم و متضرعانه جداً دستخط نقط را در آسودگی اهل اسلام از اضطراب و وحشت و دهشت که در این مرحله دارند از سده سنبه استدعا داریم. قسم به جمیع معظمات شرعیه که ماما بلکه تمام اهالی اسلام این مملکت برای تأسیس مجلس شورای عمومی

حاضر نیستند و نتیجه آن را جز هدم دین و هرج و مرج و هدر دماء محترمه
و هتك نوامیس اسلامیه نمی دانیم - الامر امر اقدس الاعلی مطاع مطاع.^{۲۷۴}

محمدعلی شاه نیز در حاشیه این عریضه جوابیه‌ای به شرح زیر مرقوم داشت که آن

نیز در همان روز در تهران منتشر گردید:

بسمه تبارک و تعالی - جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالى، عزم
ما همه وقت بر تقویت اسلام و حمایت به شریعت حضرت نبوی
صلوات الله عليه بوده و هست، حال که مشکوف داشتید تأسیس مجلس با
قواعد اسلامیه منافی است و حکم به حرمت دادید و علماء ممالک هم به
همین نحو کتاباً وتلکرافاً حکم بر حرمت نمودند در این صورت ما هم از این
خيال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد، لکن به
توجهات حضرت امام زمان عجل الله فرجه در نشر عدالت و بسط معدلت
دستور العمل لازم داده و می‌دهیم. آن جنابان تمام طبقات را از این عزم
خسروانه ما بر نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد به قانون
دین مبین اسلام حضرت خاتم النبین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
اطلاع بدھید.^{۲۷۵} محمدعلی شاه قاجار

روز پنجم شنبه ۱ ذیقعده / ۴ آذرماه صدراعظم در جلسه دیگری به تأکید شاه بر
تشکیل شورایی اشاره می‌نماید که با انتقاد میرزا عبد الوهاب خان نظام الملک رویه رو
می‌شود. قهرمان میرزا سالور در شرح مذکورات این جلسه می‌نویسد:

... مجلسی در باغ موئّق الملک^{۲۷۶} جنب باغ شاه صدراعظم منعقد کرده بود
که شاه می‌فرمایند شورایی لازم است و خیلی زود باید اعضاء آن معلوم شده
و منعقد شود. نظام الملک می‌گوید خوب است در کارها قدری تعمق و تقل
شود. چه لزوم داشت آن اعلام ماه رمضان که در ۱۹ شوال مجلس شوری و
سنا منعقد می‌شود و بعد از آن مجالس دیگر که مردم بگویند میل نداریم و

.۲۷۴. محمدبن علی نظام الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۲۴۱ - ۲۴۲.

.۲۷۵. همان، ص. ۲۴۳.

.۲۷۶. میرزا سید علی خان موئّق الملک از نوادگان و اعقاب حسن‌علی میرزا شعاع‌السلطنه، در آغاز از غلام
بچه‌های حرم‌سرای ناصرالدین شاه بود. سپس به همراه مظفرالدین شاه به تبریز رفت. در دوره سلطنت
مظفرالدین شاه به خوانساری منصوب شد و مدتها نیز اداره مسجد و مدرسه سپهسالار به او تفویض شد.
او از درباریان طرف اعتماد مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بود و در دوره احمدشاه وزیر دربار شد.

خلاف شریعت می‌کنند. بعد نوشتن آن دستخط که چون تمام مردم ضد آن مجلس هستند ما هم اسمی از آن نخواهیم برد و بعد توافق این دستخط و حالا حکم به انعقاد شورا و شاید فردا پشیمان شوید. در هیچ کدام از اینها شما مجبور نبودید و نیستید. نه کسی مجلسی خواسته و نه اصراری داشته. خودتان اعلان می‌کنید، خودتان تکذیب می‌کنید. صدراعظم قدری مغلوب می‌شود و می‌گوید امر شاه است و باید اطاعت کرد. صورت می‌نویسد که اعضای شوری در یکی از عمارت‌های حاضر شوند.^{۲۷۷}

نظام‌الاسلام کرمانی نیز به عدم حضور علماء در مجلس یادشده اشاره کرده و

می‌نویسد:

امروز طرف عصر مجلس به ریاست نظام‌الملک در باغ شاه تشکیل شده است. عده‌ای از این مجلس چهل نفر می‌باشند، علماء مداخله در این مجلس ندارند به این جهت امید است این مجلس به درد مردم بخورد.^{۲۷۸}

مجلس دارالشورای کبرای دولتی روز یکشنبه ۴ ذی‌قعده ۱۳۲۶ / ۸ آذر ۱۲۸۷ در

عمارت خورشید گشایش یافت. مرحوم قهرمان میرزا سالور در این باره می‌نویسد: ... رقصه دعوتی از صدراعظم برای حضرت والا آوردنده که: خاطر خطیر ملوکانه ارواح‌نافداه چون مایل به رفاه و آسایش عموم است لهذا یکشنبه سه ساعت از دسته گذشته مجلس دارالشورای کبرای دولتی در عمارت خورشید به ساعت سعد منعقد می‌شود. حضرت والا به عضویت این مجلس منتخب، در ساعت مذکور تشریف بیاورید.

من که بیرون رفتم حضرت والا تشریف‌فرما شده بودند و بعد از ناهار تشریف آوردنده... مجلس در طالار بزرگ عمارت خورشید بود. امروز چون روز افتتاح بود صدراعظم و تمام وزراء بودند. صدراعظم به نظام‌الملک گفت نطقی بکند و مشارالیه بیان کرد:

اعلیحضرت اقدس شهریاری حکم به انعقاد این مجلس فرمودند که ناظر تمام جزیی و کلی کارها باشد و حافظ عدل و داد. نظامنامه مجلس هم قرائت می‌شود. کسانی که در این مجلس انتخاب شده‌اند پنجاه نفرند و هر یک از آنها مصدر کاری من بعد بشود به جای آن دیگری را اعلیحضرت

.۲۷۷. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۲۵.

.۲۷۸. محمدبن علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۲۴۴.

اقدس شاهنشاهی برقرار خواهد کرد.

نظامنامه قرائت شد هنوز درست تصحیح نشده بود و چاپ خواهد کرد.

شیرینی و شریت صرف شده سی قاب هم ناها ر آوردند و در هر هفته شنبه و
سه شنبه منعقد می شود...^{۲۷۹}

احمد کسری درباره چگونگی فعالیت این مجلس می نویسد:

این مجلس تا دیری برپا می شد، و پیداست که جز گفتگوهای بیهوده‌ای به
میان نمی آمده و باشندگان بیش از همه به خودفروشی و برتری جویی به
یکدیگر می پرداخته‌اند.

... بیشتر گفتگوها در آن مجلس شورای کبری شعر خواندن و به هم‌دیگر
نیش زدن و هنر خود را نشان دادن بوده است.^{۲۸۰}

بدون آن که نسبت به انتخاب رئیس مجلس رأی‌گیری شده باشد نظام‌الملک جلسات
اولیه مجلس را اداره می کرد. بعد به پیشنهاد شاه مقرر شد از میان عزالدوله، نظام‌الملک،
مدیرالدوله و صدرالسلطنه به قید قرعه یا اکثریت آرا یکی از انتخاب کنند. بیشتر اعضاء
تمایل به عزالدوله داشتند و او رئیس مجلس شد.

به دستور شاه دو طرح در دستور کار مجلس قرار گرفت. یکی اصلاح قانون عدله و
دیگر رفرم مالیه. از همان آغاز شروع به کار مجلس تعدادی از برگزیدگان به دلیل انتساب
به شغل دیگر و عدم تمایل از شرکت در جلسات آن خودداری کردند که جایگزین آنها به
پیشنهاد مجلس و تصویب شاه تعیین شدند. نکته‌ای را که شاه تأکید داشت که این مجلس
به آن رسیدگی کند شکایت از وزارت خانه بود. او حتی به ظاهر حق رسیدگی به شکایت
شاکیان از خود را نیز به این مجلس محول کرد. اما شواهد حاکی از آن است که مجلس
شورای دولتی در انجام این مأموریت موفق نبوده است. بیشتر پژوهشگران را عقیده بر
این است که: «آنچه در این مجلس از آن گفتگوهای در میان نبوده مسائل مربوط به مملکت
و حکومت بوده است.» اما براساس گزارش‌های موجود بعضی از مشروطه‌خواهان نیز در

.۲۷۹. تهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۲۶

.۲۸۰. احمد کسری، ص. ۸۲۸.

این مجلس عضویت داشته و من جمله تجار بازار تهران به توسط سید جعفر گلستانه ۲۸۱ نماینده این مجلس از این پایگاه برای رسانیدن پیام مشروطه خواهی خود به شاه استفاده کرده‌اند. قهرمان میرزا سالور در شرح خاطرات روز ۲۱ محرم ۱۳۲۷/۲۴ بهمن ۱۲۸۷ در این باره می‌نویسد:

افخم‌الدوله حکایت کرد دیشب حاجی‌حسن برادر حاجی محمد تقی شاهروdi و حاجی علی ماهوت‌فروش برای ملاقات حضرت والا آمده بودند. چون بیرون تشریف نداشتند امروز صبح زود آمدند. سید جعفر گلستانه هم با آنها بود. عربی‌ضه مفصلی نشان دادند. بعد از اغتشاش ولایات و لزوم مشروطه شرحی گفتند. اول میل داشتند حضرت والا عربی‌ضه را با مطالب آنها شخصاً و منفرداً به نظر مبارک شاه برساند. بعد تردید رایی پیدا کردند و گفتند به توسط آقاسید جعفر که عضو مجلس است به مجلس روانه می‌کنیم و چند نفر با ما دو نفر هم خواهند آمد... با حضرت والا کالسکه نشسته مجلس رفتیم. بازار کلاهدوزها نصف کمترش باز بود. سمسارها هم باز بودند. لکن کاروانسرا بسته بود. حضرت والا چون جنساً آدم سالم و آرامی هستند هیچ وقت میل نکرده‌اند داخل پلتیک بشوند، آن هم در این موقع خیلی نازک نهایت کراحت را داشتند و بی‌اندازه ملول بودند. حضرات هم میل دارند عضدالملک ثانی برای خودشان پیدا کنند که با وضع حضرت والا متنافات کلی دارد. اول مجلس فقط صحبت بستن دکاکین بود و عیب کارها. هر قدر خواستند معالجه و دوایی برای اغتشاش و عیوبات گفته شود نتیجه نبخشید. زیرا راه چاره مسدود است. هرچه گفته می‌شد و مجادله می‌کردند آخرش منجر به تنخواه می‌گردید و لال می‌شدند.

۲۸۱. سید جعفر گلستانه جد مادری مؤلف از خاندان سادات گلستانه اصفهان است که از چند قرن پیش به فضل و علم و هنر معروف بودند و چند تن نویسنده و محقق از میان آنان برخاسته است. او در سال ۱۲۷۱ ه.ق. ۱۲۳۳ ش. متولد شد. در تهران به شغل تجارت اشتغال داشت. از رؤسای اصناف و تجار باسوساد تهران و فردی عارف مسلک و به واسطه درستی و حسن اخلاق از نفوذقابلی برخوردار و از مشروطه طلبان باعقیده بود. در سال ۱۳۳۹ ه.ق. ۱۲۹۹ ش. در تهران درگذشت و در قم به خاک سپرده شد. ر.ک: ابوالحسن علوی، رجال عصر مشروطیت، به کوشش و بازخوانی حبیب یغمائی و ایرج انشار (تهران: اساطیر، ۱۳۶۳)، ص. ۴۰.

نزدیک ناهار حکایت سفارتیها و دیگران شد.^{۲۸۲} می‌گفتند نزد شاه باید رفت چنین و چنان گفت و پس از مباحثه زیاد حضرت والا به تنگ آمده فرمودند آقاسید جعفر آن چند نفر که بنا بود با عریضه بیایند چه شد؟ حرف را نگفته که باید رفت و عرض کرد. گفتند شاید بیایند. آقا را بلند کردند که آدم روانه کند و سر ناهار رفته.

بعد از ناهار تجار آن اطاق مانده و مؤیدالسلطنه رانگاه داشتند. قدری گذشته آمدند اول مؤیدالسلطنه از طرف آنها حرف می‌زد. بعد گفتند عریضه حاضر است. معلوم شد از اول حاضر بوده. قوائمه کردند مضمون عریضه این بود: «ما کسبه و تجار از شدت اختشاش از دست رفته‌ایم و دیگر قوه و قدرتی برای ما نمانده. قبله عالم نظر شفقتی به این مشت ضعفا فرمایند. جمعی را مقرر فرمایند نشسته به عرض ما رسیدگی کنند و امنیت بدھند، بلکه ان شاء الله تعالیٰ به توجه اعلیحضرت همایونی آسودگی فراهم شود.» به قدر صد پنجاه تا دویست مهر هم داشت.

... تجار خواهش کردند عریضه در این خصوص نوشت و روانه شود. امین دربار که قلم به دست گرفته بنای نوشتن گذاشت تجار خودشان به زیان آمدند که استدعای مشروطه شود. به محض آن که مرحمت فرمودند تمام مفاسد رفع می‌شود. اینجا مباحثه و مجادله زیاد شد. اولاً در این عریضه که نوشه‌اند ابدأ خودشان اسمی نبرده‌اند. ثانیاً مشروطه و آن هرج و مرج اسباب این همه انقلاب شد. ثالثاً اگر شاه آن عریضه پنج هزار مهری را و آن عریضه‌جات ولایات را بپرون آورده در مقابل این عریضه بگذارند ما چه جواب بدھیم. کسی هم که اینجا نیامده و نگفته. آن وقت تجار یعنی همان سید جعفر بیانی کرد که من از صبح تا حال به کنایه و اشاره یکی دو مرتبه گفتم حالا واضح می‌گوییم: دیشب حاجی محمد اسماعیل و مفاحرالملک، آقاسید حسن قمی و جمعی را حاضر کرده بودند مرا هم دعوت نموده بودند. گفتند شاه می‌خواهد مشروطه بدھد و فرموده‌اند نشسته قراری بگذارید که باز آن مطالب بی معنی و آن شیطنتها به میان نیاید، لامذهبیها نباشد. امروز هم قرار شد صنیع الدوله و جمعی دیگر از طبقه نوکر باب را حاضر نمایند و نتیجه گرفته شود. اما این

۲۸۲. روز دوشنبه ۲۶ ذی‌قعده ۱۳۲۶ آذر ۱۲۷۸ صدرالعلماء و جمعی دیگر از علماء و مردم که تعداد آنها به سیصد نفر می‌رسید در سفارت عثمانی متخصص و خواستار اعاده حکومت مشروطه شدند. ر.ک: محمد بن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۲۶۵.

دو نفر مطرود و مبغوض ملت هستند می‌خواهند به توسط آنها صورت نگرفته باشد...

سید جعفر بنا کرد از ترتیب آن وقت تکذیب کردن و سایر تجار هم تصدیق کردند. گفتند جناب آقا خود شما و سایرین که الان بیشتر شکایت دارید و از ما زیادتر آه و ناله دارید. آن وقت سید جعفر گفت ما مشروطه صحیح از شاه می‌خواهیم نه آن طور. دیگر بخواهند آن شکل بدنه بدهد ابدآ کسی زیر بار نمی‌رود. گفتند ممکن نیست و نمی‌شود آن ترتیب را فراهم نمود. هزار اسباب لازم دارد که یکی از آن موجود نیست. گفت ما از شاهنشاه خودمان می‌خواهیم و باید ترتیب کار را بدهد. مسئله خیلی مشکل شد. تا حال مشروطه می‌خواستند حالا مشروطه‌ای می‌خواهند که شاه خودش منظم و مرتب کرده به دست آنها بدهد!

از بس اصرار کردند قرار شد حضرت والا، جناب مدیرالدوله (براذر بزرگ مشیرالسلطنه صدراعظم)، شاهزاده مؤیدالدوله، معینالدوله، مؤتمنالملک، سید جعفر و آقا سدالله ارباب بروند باغ شاه و کاری کنند که به توسط دیگران مرحمت نشود...

حضرت والا مغرب آمد. من با وجود خستگی شرفیاب شدم. فرمودند نزد صدراعظم رفتم آقای نایب السلطنه هم تشریف داشت، عریضه را ملاحظه فرمودند. آقا گفت این عریضه بسیار خوب است من هم مهر می‌کنم، شما هم مهر کنید، چه کسی از امنیت و عدالت بدش می‌آید (همان خودش). آن وقت به سید گفتیم تفصیل دیشب و امروز خودت را بگو. تمام آن تفصیل را بیان کرد. صدراعظم و آقا انکار شدید کردند که ابدآ اطلاع نداریم و گمان نمی‌کنیم به مفاخرالملک، ... همچو چیزی فرموده باشند. ممتازالدوله را خواسته برای شاه پیغام دادند. بعد از مدتی آمد و گفت شاه نماز می‌خواند... برخاسته آمدیم قرار شد صبح شرفیاب شوند.

یکشنبه ۲۲ محرم صبح در رکاب حضرت والا باغ شاه رفتیم... پس از یک ساعت شاه بیرون آمد... شاه پس از اظهار مرحمت به حضرت والا فرمودند تجار را معرفی کند...

سید جعفر گلستانه نطقی کرد. پس از دعا و ثنا که قبله عالم کار بسیار داریم. اگر بگوییم خائف هستیم، نگوییم خائن ما شما را می‌خواهیم و میل داریم شما شاه باشید سایه شما سر ما باشد، مابین ما و کفار را پیغمبر جدایی

انداخته، با کفار دوست نمی‌شویم و به آنها میل نداریم. (اینجا شاه فرمودند اگر خائن بگذارد)، مرحمتی به این رعایا بفرمایید که مدتی است در صدمه و زحمت‌اند. اینجا یکی دو نفر فضول حرفهای دیگری به میان آوردند و صحبت آقا قطع شد.

شاه فرمودند من شاه شما هستم و این مجلس را داده‌ام که از نجباء و اشراف و تجار معتبر است. هرچه صلاح و صواب مملکت است بگویید اجرا شود. شما هم راست می‌گویید. من آنچه سعی دارم در آسایش مردم خواهم کرد. آن وقت صحبت متفرقه زیاد شد چندان اهمیت نداشت.^{۲۸۲}

در اوایل ربيع‌الثانی ۱۳۲۷ محمدعلی شاه مجلس دارالشورای دولتی را مأمور اصلاح قوانین اساسی و نظامنامه انتخابات مجلس شورا و سنا نمود.

از آنجایی که این دستور خلاف قانون اساسی بود مجلس با انتخاب تعدادی از اعضاء خود و دعوت از بعضی از صاحب‌نظران مسائل حقوقی و سیاسی که به تصویب شاه نیز رسید کمیسیون زیر را به ریاست شاهزاده عزالدوله مأمور اصلاح نظامنامه انتخابات اصنافی نمود که معایب و نواقص آن در مجلس اول به زودی آشکار گردیده بود: مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، علاء‌الملک، علاء‌السلطنه، مستشارالدوله، مهندس‌الممالک وزیر‌علوم، شاهزاده مؤید‌السلطنه، عماد‌السلطنه، عمید‌الدوله، نديم‌السلطان، معین‌الدوله، آقاسید جعفر گلستانه، نظم‌الدوله.^{۲۸۳}

قهرمان‌میرزا سالور درباره برخی از ایرادات نظامنامه قدیم و تغییرات نظامنامه

جدید چنین می‌نویسد:

... آن که در عهد مظفرالدین شاه نوشته بودند که هیچ معنی نداشت و در هیچ دولتی معمول نیست. تمام ظلم بود، مثلاً طهران شصت و دو وکیل داشت اما آذری‌آجان که پنج کرور جمعیت دوازده تا، آن وقت هم نه نفر وکیل از شهر تبریز آمده بود و یک نفر از خوی و دو تا از جای دیگر یعنی از قفقاز.

... اصلاً طبقاتی غلط است. اگر دیگری را هم می‌خواستند وکیل کنند ننگ می‌دانستند، زیرا نمی‌رفتند که به آنها بگویند وکیل ماست بند یا پینه‌دوز یا علاقه‌بند. اما حالا بسیار دقت شده و از هر پنجاه هزار نفر ذکور بالغ یک نفر

.۲۸۳. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۹۲ - ۲۲۹۸

.۲۸۴. ر.ک: همان، ص. ۲۴۴۹

منتخب می‌شود. اسم وکیل هم به ملاحظاتی (یکی ایجاد شرعی آن) نماینده شد. سنا هم مجلس اعیان شد. هرچه لغت عربی و فرانسه بود تمام را حتی المقدور حضرت والا فارسی فرمودند.^{۲۸۵}

تهیه نظامنامه انتخابات روز سه‌شنبه ۱۳ ربیع‌الثانی به پایان رسید و شاه با صدور دستخط زیر که در روز ۱۵ ربیع‌الثانی در تهران منتشر شد اعاده مشروطیت را در ایران اعلام نمود:^{۲۸۶}

ساده دستخط اعلیحضرت

قدر قدرت اقدس همایونی ارواحنا فداء^{۲۸۷}

چون برای تهیه ضروریات مملکت و تدارک حوایج ملت، تنظیم و ترتیب اداره دولتی شرط اول است و تاکنون دوایر دولت بر روی اسامی صحیحی مرتب نبوده و اغتشاش ادارات تولید انواع مشکلات و هرج و مرج نموده روزی‌بروز سلاسل نظم و امنیت از هم گسیخته است لهذا برای ترتیب و تنظیم ادارات دولتی اصول مشروطیت را که در تأمین آسایش حال رعیت و ترتیب امورات دولت و مملکت بهترین اساس است از تاریخ امروز که ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ است به میمانت و سعادت در مملکت ایران برقرار فرمودیم تا نمایندگان ملت و عقاید مملکت در حل و فصل مشکلات امور و تدوین قوانین بر حسب احتیاجات وطن عزیز و مقتضیات وقت و میزان شرع مبین و مذهب اسلام با اولیای دولت موافقت نموده در استحکام مبانی نظم و امنیت و معدلت و استحصال موجبات سلامت و سعادت مملکت مساعی جميله به کار برده به عنوان الله تعالی از میامن توجهات حضرت صاحب‌الامر عجل الله فرجه بلایای جور و نفاق به مزایای شور و اتفاق مرفوع و بساط انقلاب و اختلاف به اساس عدل و رفاه مبدل گردد على هذا مطابق نظامنامه انتخابات که عن قریب منتشر خواهد شد باید در غرة رجب المرجب نمایندگان ملت منتخب شده هرچه زودتر در طهران حاضر

.۲۸۵. همان، ص. ۲۴۵۳.

.۲۸۶. لازم به ذکر است در روز پنجشنبه اول ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ سفرای روس و انگلیس رسماً به حضور محمدعلی شاه شرفیاب شده با تقدیم لایحه‌ای خواستار اعاده مشروطیت و افتتاح مجلس و اجرای قانون اساسی شده بودند. ر.ک: همان، ص. ۲۴۷۳ - ۲۴۷۴.

.۲۸۷. این اعلامیه به انشای مستشارالدوله (صادق صادق) است.

شوند که ان شاء الله تعالى در تهیه اسباب ترقی و سعادت مملکت ساعی و
جاهد باشند.^{۲۸۸}
محمدعلی شاه قاجار

چون ملت از قبول این دستخط خودداری کردند شاه در دستخط دیگری که در روز
دوشنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷ صادر کرد متذکر شد که:

... موافق همان قانون اساسی، بدون ذرهای کسر و نقصان، امر به انعقاد
پارلمان داده و مقرر فرمودیم که یک عده از اشخاص عالم مشروطه خواه که
طرف اطمینان دولت و ملت باشند، به مجلس شورای مملکتی ملحق
گردیده و نظامنامه انتخابات را عاجلاً حاضر نموده و منتشر دارند و به
محض این که نظامنامه انتخابات انتشار یافتد، شروع به انتخابات شده و
همین که دو ثلث منتخبین حاضر شدند مجلس شورای ملی در بهارستان
افتتاح خواهد شد.^{۲۸۹}

هرچند به دلیل آن که نظامنامه جدید انتخابات مستلزم تغییر اصول چهارم، پنجم، ششم
و هفتم قانون اساسی بود، مجلس دارالشورای دولتی بر آن شد به منظور صورت قانونی
دادن به آن، نظریات و آرای صاحب نظران و ولایات را نیز جویا شود. مراکز مهمه مملکت
در این باب حق نظر خودشان را به مرکز آذربایجان تفویض نمودند و نمایندگان آن مرکز
تغییر مواد چهارگانه را تصویب و ملاحظات خود را در مورد مواد دیگر پیشنهاد کردند.
این پیشنهادات در کمیسیونی با عضویت فرمانفرما، مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک،
مستشار‌الدوله، حاجی سید نصرالله، اسدالله میرزا، حسینقلی خان نواب، مستشار‌السلطان،
کاشف‌السلطنه، نظم‌الدوله و معین دربار بررسی و نظامنامه مجددًا تحریر و تنظیم شد و
در تحت این ملاحظه که مجلس شورای ملی بعد از آن که به مبارکی افتتاح یافتد به
موجب اختیاری که در قوانین اساسی برای او مقرر است در استقرار یا جرح و تعدیل هر
یک از مواد نظامنامه آنچه صلاح داند منظور فرماید. در تاریخ پنجشنبه ۱۲ جمادی‌الثانی
۱۰ / ۱۳۲۷ تیرماه ۱۲۸۸ آن را برای توشیح به محمدعلی شاه تقدیم نمودند. دستخط
شاه در هامش آن خطاب به سعدالدوله رئیس‌الوزراء چنین است:

.۲۸۸ ر.ک: قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۴، ص. ۲۴۷۷؛ محمدبن‌علی نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۴۰۰.

.۲۸۹ همان، ص. ۴۰۳.

بسمه تبارک و تعالی

جناب سعدالدوله ریيس وزراء نظامنامه انتخابات مبعوثین که بر حسب اراده ما در کمیسیون مخصوص ترتیب داده شده و مشتمل بر شخصت و سه ماده می باشد صحیح است فوراً بدھید به طبع رسانده و منتشر نمایند، وزیر داخله نیز بلا فاصله در صدد تهیه لوازم انتخابات در طهران و ولایات باشد.

۱۲ جمادی الآخر ۱۳۲۷

محمدعلی شاه قاجار

هرچند انتخابات مورد نظر محمدعلی شاه به دلیل سرنگونی او برگزار نگردید، اما انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی به موجب مقررات همین نظامنامه به عمل آمد. تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی ۱۲۰ نفر تعیین گردید که در سی حوزه عمومی انتخاب می شدند. ایلات بختیاری و قشقایی و شاهسون و ایلات خمسه و ترکمن از حوزه عمومی خارج و به هر یک از آنها حق انتخاب یک نماینده داده شد و همچنین هر یک از اقلیتهای زرتشتی و یهودی و ارامنه و کلدانی یک نفر نماینده انتخاب می نمودند. سن رأی دهنده‌گان به ۲۰ سال تقلیل یافت. بر طبق نظامنامه جدید علاوه بر شرایط سنی، انتخاب‌کنندگان می بایست ۲۵۰ تومان علاقه ملکی و یا ۵۰ تومان عایدی سالیانه داشته و یا ده تومان مالیات بپردازند. اشخاص تحصیل کرده بدون مأخذ تمول حق انتخاب کردن را دارا بودند.

در تمام حوزه‌های انتخابیه به استثنای حوزه‌های اقلیتهای مذهبی و ایلات، انتخابات دو درجه‌ای بود بدین معنی کسانی که واجد شرایط قانونی بودند در محله‌های یک شهر یا در شهرهای یک حوزه انتخابیه سه برابر عده مقرر را تعیین می نمودند و سپس اشخاصی که بدین ترتیب انتخاب می شدند در مرکز حوزه خود جمع شده و با رعایت مفاد نظامنامه از میان خود تعداد لازم را بر می گزیدند.

از نکات قابل ذکر این نظامنامه کاهش تعداد نمایندگان تهران از شخصت نفر به پانزده نفر و محروم شدن شاهزادگان درجه اول یعنی اولاد و برادران و عموهای شاه از حق انتخاب شدن بود.

ژ. وقایع دیگر تهران در دوره محمدعلی‌شاه

● واعظ شش ساله در تهران

در ماه رمضان سال ۱۳۲۶ ه.ق. مردم تهران شاهد حضور و سخنرانی واعظ شش ساله‌ای در مساجد و محافل مذهبی شهر بودند. مرحوم قهرمان میرزا سالور در شرح خاطرات روز پنجشنبه ۱۹ رمضان از قدرت حافظه و مهارت این طفل در وعظ یادکرده و می‌نویسد:

امسال یک پسر از گلپایگان آمده هر سه روز در یک مسجد وعظ کرد. این پسر شش سال بیشتر ندارد. در چند روز اول هیجان غریبی در مردم پیداشد، به طوری که نزدیک بود از کثرت جمعیت جمعی مقتول و پایمال شوند. آخرالامر معلوم شد پانزده مجلس حاجی ملا اسماعیل واعظ حفظ کرده. سه روز در مسجد شیخ^{۲۹۰} آمد. من از پشت بام خودمان تماشا رفتم. الحق با این سن، بسیار خوب از عهده برآمد. خداوند حافظة غریبی به این طفل کرامت کرده. سایر حرکات واعظین را از ذکر صلووات و زدن دست به منبر و سرفه کردن و گریه نمودن هم کاملاً مشق کرده. بزرگ بشود آیتی خواهد بود. آقسید جمال سر از قبر درآورد و مردم را تماشاكند که پای وعظ کوکی چقدر ازدحام و جمعیت می‌کنند که نصف آن در پای منبر خودش جمع نمی‌شد... واعظین شهر طهران دست به یکی کرده در منابر خیلی بد گفتند، اماکسی گوش نداد و روزیه روز جمعیت زیادتر جمع شد. مردم پی چیز تازه می‌روند...^{۲۹۱}

● حمله کlagها به بیرقهای شمس‌العماره

روز پنجشنبه هشتم ذی‌قعده ۱۱/۱۳۲۶ آذرماه ۱۲۸۷ کlagها به بیرقهایی که بر فراز عمارت شمس‌العماره در اهتزاز بود حمله کرده و آنها را پاره‌باره کردند: مردم این واقعه را به فال بد گرفتند. مرحوم ناظم‌الاسلام می‌نویسد:

۲۹۰. مسجد شیخ عبدالحسین در بازار تهران.

۲۹۱. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۱۸۹ - ۲۱۹۰

... مسموع افتاد عده‌ای از کلاگها دو عدد بیرقی را که بالای شمس‌العماره بودند پاره‌پاره کردند مردم می‌گویند این فال بدی خواهد بود که جماعت کلاگها بیرق دولتی را پاره کنند، ولی چون بیرق قرمز می‌باشد کلاگها به خیالشان گوشت است به این جهت پارچه بیرق را به خیال گوشت پاره کرده‌اند.^{۲۹۲}

مرحوم قهرمان‌میرزا سالور به نقل از ملارضی طباطبایی که خود شاهد ماجرا بوده

است می‌نویسد:

... نزدیک شمس‌العماره جماعت کثیری دیدم بالا نگاه می‌کنند. من هم بالا نگاه کردم دیدم کلاگ سیاه بسیاری دور پرده‌های دو بیرق که بالای شمس‌الumarah آویخته‌اند جمع شده‌اند و نصف بیشتر پرده بیرق را کنده‌اند و می‌برند. به تعجب زیاد نگاه کردم و کلاگها مثل آن که مأموریتی دارند پرده را پاره می‌کنند. تا من بودم به قدر نصف دو پرده پاره شده بود. من پرسیدم چند عدد بود گفت در یک بیرق شمردم پازده دانه. در دیگری بیست دانه.^{۲۹۳}

مرحوم قهرمان‌میرزا عین‌السلطنه در شرح واقعیت امر می‌نویسد:

اما حکایت کلاگها و پرده بیرق شمس‌الumarah. کلاگ زیاد جمع شده بود پرده هم پاره شده و پرده تو آویختند. اما چرا و برای چه. [من] از قول حاجی امیرالدوله می‌نویسم: شاه بوف^{۲۹۴} از باغ گلستان از دست کلاگها فرار کرده پناه به شمس‌الumarah می‌برد. کلاگها بر حسب عادتی که دارند و بوف را اذیت می‌کنند دنبال می‌کنند. چندین عدد از کلاگها به پرده‌های بیرق نشسته بودند و چون باد می‌وزید چنگالهای خود را به پرده محکم می‌کردند پاره پاره شده بود. بعد از زد و خورد زیاد بوف برخاسته و مجدداً به درختهای باغ پناه برد مردم کلاگها را دیدند و بوف را ندیده بودند.^{۲۹۵}

پس از این واقعه اشعار طنزی در این باره سروده شد. یکی از این اشعار که در روزنامه

انجمن تبریز به چاپ رسیده چنین است:

.۲۹۲. محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۲۴۹.

.۲۹۳. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۲۹ - ۲۲۳۰.

.۲۹۴. بزرگترین نوع جند، طمعه‌های بزرگ تا اندازه خرگوش را می‌تواند شکار کند. این پرنده در ایران بومی و نسبتاً فراوان است.

.۲۹۵. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۳۳.

زاغها و بیدق استبداد

الم ترکیف فعل رنگ به بیدق القاجار فمزقه الغربان بالمنقار
فاکلوه اکله الجیفة والمردار انْ فَى ذَلِكَ لِعْبَرَةُ الْأَوَّلِ الْأَبْصَار
گویمیت یک حکایت شیوا کن روایت به دوستان از ما
بود بالای قصر پادشاهی شیر و خورشید بیدقی برپا
علم اول نشانه شاهیست کاحراماش کنند در هرجا
سیصدوبیست و شش زیعد هزار رفتہ از هجرت رسول خدا
در ششم روز از مه ذیقعد تیره و تار گشت روی سما
بیشمار از گروه زاغ و زغن وزکلاغان زشت بدیسما
چون ابابیل در حکایت فیل لشگر حق فرود شد زسما
جمع گشتند و حمله افکنند گوشها گشت کر زقاقا
چند تیر تنگ خالی شد ننمودند هیچ از آن پرروا
همه با چنگل و پر و منقار بگرفتند پرده را یکجا
بدریدند و پاره بنمودند ماند چوب علم بررهنه بپا
عبرتی گیر ای شه غافل نکته نغز هست در اینجا
خواه از این پندگیر و خواه نگیر اندکی مانده تا شوی رسوا^{۲۹۶}
البته ماجرا جدال کلاگها با بوف به همین جا خاتمه نیافت و چند بار دیگر نیز تکرار شد. قهرمان میرزا سالور می نویسد:

در ۱۳۴۹ [۱۲۹۹] ش. [دو بوف شمس‌العماره را اقامتگاه و مسکن خود قرار داده همه روزه صبح و عصر این تماشای نزاع کلاگها را به مردم داند. طوری در میدان جلوی عمارت ازدحام کثیری بود.^{۲۹۷}

تقارن این ماجرا با تغییر سلطنت در ایران موجب شد تا مردم با مشاهده بوفها در

شمس‌العماره حادثه دیگری را انتظار کشند. مرحوم جعفر شهری می نویسد:

... در روزهای شانزدهم تا نوزدهم شهریور هزار و سیصدوبیست بود که نگارنده ناظر آن بود و در میان سالمندان و معمرین و طوطه‌هایی انداخته بود که خدا عاقبت پیدا شدن جغدها را به خیر گرداند که بلوا و آشوب و وقایع

. ۲۹۶. انجمن تبریز، ۳ (۳۱) هفتم ذیقعده ۱۳۲۶.

. ۲۹۷. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۳۳.

هولناکی را خبر می‌دهند و همان شد که گفتند: رضا شاه استعفا کرد و متفقین
وارد تهران شدند.^{۲۹۸}

● سوه قصد نافرجام به شیخ فضل الله نوری

برخی از آزادیخواهان تهران که از تحکیم موقعیت حاجی شیخ فضل الله نوری در دوره استبداد صغیر ناراضی بودند تصمیم گرفتند او را از میان بردارند بدین منظور عبدالکریم نام زنجانی را که به شغل دواتگری اشتغال داشت مأمور اجرای نقشه خود نمودند. شب شنبه ۱۶ ذیحجه ۱۳۲۶ / ۱۹ ماه ۱۲۸۷ آنها موفق شدند نقشه خود را به مورد اجرا بگذارند. قهرمان میرزا سالور در شرح خاطرات روز یکشنبه ۱۷ ذیحجه چنین می‌نویسد:

تفصیل مجروح شدن شیخ را مفصلًا از شاهزاده ملک آرا و آقای عمامه‌السلطنه که هر دو به عیادت رفته بودند شنیدم. یک ساعت و نیم از شب گذشته در جلو خان عضدالملک^{۲۹۹}، خیابان جلیل آباد از کالسکه پیاده شده که به سمت خانه تشریف ببرند. الاغ و فانوس برای آقا آورده بودند. شیخ می‌گوید سرد است پیاده می‌رویم. آقا علی اکبر نوه آقامجمال بروجردی جزو لاینک آقا همراه بوده و با آن فانوس کش میرزا حاجی آقا نام دماوندی^{۳۰۰} و یک نفر طبله دیگر. شیخ که از جلو خان به کوچه پشت خانه عضدالملک وارد می‌شود عبدالکریم نام زنجانی دواتگر به سمت شیخ تیری خالی می‌کند که فوراً شیخ به زمین می‌افتد. فوراً میرزا حاجی آقا مهلت نداده فانوس را رها کرده جلوی عبدالکریم می‌رود. دو تیر پی درپی به مشارالیه می‌خورد، یکی به شانه، دیگری به پایش. با وجود دو زخم عبدالکریم را بغل می‌کند. آن وقت عبدالکریم خودش را هدف تپانچه می‌کند.^{۳۰۱} تیر خودش هم کاری نمی‌شود. گلوله لپ او را سوراخ کرده بیرون می‌رود. چند نفری از این صدا

.۲۹۸. جعفر شهری باف، ص. ۵۱.

.۲۹۹. منزل عضدالملک در محله سنگلچ و مطابق با نقشه فعلی منطقه پایین تر از خیابان بهشت، جنوب کوچه کردها واقع شده بود.

.۳۰۰. بعدها نام فامیل خطیبی را انتخاب کرد.

.۳۰۱. به طوری که نوشته‌اند ضارب همدستان دیگری نیز داشته که پس از دستگیری او گریخته‌اند.

جمع شده هر سه چهار نفر را به یک خانه می‌برند و معلوم می‌کنند زخم هیچ کدام مهلك نیست. شیخ از ران چپ مجرح شده، یعنی گلوله ران را لیسیده و رد شده فرو نرفته است. یکی دو ساعت بعد شیخ را منزل می‌برند و ضارب را اداره پلیس از آنجا به باغ شاه. دیروز و امروز خانه و کوچه‌ها مملو از جمعیت بود. مبلغی هم وجه تصدق و مخارج معالجه مردم بردند.^{۳۰۲}

مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی نیز در این رابطه می‌نویسد:

باری آنچه می‌کنند که کریم را استنطاق نمایند اقرار نمی‌کند و همدستان و محركین خود را بروز نداده است؛ با این که او را دلداری داده و کنیاک زیادی به او داده‌اند که بلکه در حالت مستی از او چیزی بفهمند، اظهاری نکرده است و صبح زود کریم را برده‌اند به باغ شاه چند نفری را هم امروز گرفته‌اند تا چه معلوم کنند.^{۳۰۳}

قهرمان میرزا سالور که خود در جلسه استنطاق از ضارب در باغ شاه حضور داشته می‌نویسد:

... می‌گفت از انجمنی مأمور به این کار نشدم. فقط شیخ حسن‌نامی که سابقاً نوکر حضرت علیا بود و حالا در سرینایی بعضیها سرکشی می‌کند و ربطی از معماری دارد به این کار بد وداد است. او این تپانچه را به من داد و گفت شیخ را بکش. اگر گرفتار شدی خودت را هم بکش و الا زود بیا سفارت. پرسیدند دیگر چه گفت؟ جواب داد وقتی که مرا ترغیب می‌کرد می‌گفت چند نفر را باید کشت: یکی سپه‌سالار،^{۳۰۴} یکی شیخ، یکی مجلل‌السلطان، دیگری حاجی محمد اسماعیل مغازه. خود حاجی هم حضور داشت. خواستند باز سوالات نمایند دکترش گفت بیشتر از این باید تکلم کند خفه می‌شود. جوان است، بیست و پنج سال بیشتر ندارد. گلویش زخم است. بعذاز برهم خوردن مجلس هم دستگیر شد و دو ماه حبس بوده. تعجب در این است که به توسط خود جانب شیخ هم مرخص شده. رفتند شیخ حسن را دستگیر کنند مخفی شده و پیدا نکردند.^{۳۰۵}

۳۰۲. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۵۸.

۳۰۳. محمد بن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۲۷۵.

۳۰۴. منظور حسین پاشاخان امیربهادر است.

۳۰۵. قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۲۶۳.

ناظم‌الاسلام کرمانی از منافع این سوه قصد نافرجام برای شیخ سخن‌گفته و نوشته است: «یک نفر از دوستان گفت شیخ فضل الله در این حادثه تقریباً سی هزار تومان فایده برد که رجال دولت پول و گوسفند برایش تعارف فرستاده‌اند.»^{۳۰۶}

سید‌احمد کسری درباره سرانجام ضارب حاجی شیخ فضل الله می‌نویسد:
 «حاجی شیخ فضل الله به کشتن او خرسندی نمی‌داد و گویا در زندان بود تا تهران به دست آزادیخواهان افتاد.»^{۳۰۷}

س. فتح تهران به وسیله مشروطه‌خواهان

پیروزیهای حیرت‌انگیز نیروهای ملی در تبریز و رشت و اصفهان نقشه‌های محمدعلی‌شاه را در کنار آمدن با مشروطه‌طلبان نقش برآب کرد و کوشش‌های سفیران انگلیس و روسیه جهت میانجیگری میان شاه و ملیون نیز بدون نتیجه ماند. در چنین شرایطی بریگاد قزاق به گونه‌ای دور از انتظار آن چنان تضعیف شد که دولت روسیه تصمیم گرفت به قید فوریت ستونی مرکب از هنگ قزاق و یک گردان پیاده و یک آتشبار توپخانه را از باکو به ازولی و قزوین گسیل داشته و در صورت لزوم به تهران اعزام نماید. نخستین جنبشی که برای فتح تهران به عمل آمد از ناحیه محمدولی‌خان تنکابنی و یاران او بود.^{۳۰۸} سردار اسعد و صمصام‌السلطنه بختیاری نیز در اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ با هزار سوار بختیاری از اصفهان به قصد تسخیر تهران به راه افتادند و هفت روز بعد وارد قم شدند. چون سپهدار تنکابنی از ورود آنان به قم آگاهی یافت از قزوین حرکت کرده تا ینگی امام پیش رفت. در کرج جنگی بین آزادیخواهان و قوای دولتی روی

۳۰۶. محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۲۷۷.

۳۰۷. احمد کسری، ص. ۸۳۰.

۳۰۸. او از رجال بزرگ دربار مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه بود و در آغاز از مخالفان مشروطه بود و چون انقلاب تبریز و قیام ستارخان پیش آمد مأمور حمله به تبریز شد، اما ناگهان تغییری در فکر وی پیدا شد و به آزادیخواهان پیوست و کفه ترازوی مشروطه را بسی سنتگیر از استبداد نمود.

داد که فتح نصیب آزادیخواهان شد.^{۳۰۹} از سوی دیگر سواران بختیاری نیز وارد قریه بادامک شهریار شدند.

روز ۲۰ جمادی‌الثانی/ ۱۸ تیر نیروهای سپهدار در قریه بادامک به نیروهای بختیاری ملحق گردید. سابلین مستشار ارشد سفارت روسیه در تهران چگونگی تصرف پایتخت را به وسیله ملیون به وزارت امور خارجه روسیه چنین گزارش کرده است:

روز ۹ ژوییه [۱۸ تیر/ ۲۰ جمادی‌الثانی] بین دستجات مزبور و سربازان برخوردي روی داد که نتيجه بسيار غمانگيزی برای مهاجمين داشت. بختیاری‌های اميرمفخم^{۳۱۰} که برخلاف انتظار به شاه و فادار مانده بودند، با بستن نوار سرخ روی آستین‌ها، به اردوگاه سپهدار آمده و با روی خوش با فدائیان گرم گرفتند. آنها با این عمل فتفازیها را غافلگیر کرده و ناگهان به آنان حمله‌ور شده و به خلع سلاح آنها پرداختند. فدائیان که به خود آمده بودند بر سر بختیاریها رسختند و بین آنها جنگ مغلوبه درگرفت که در نتيجه بختیاریها اميرمفخم شکست خورده و منهزم شدند. بختیاریها سردار اسعد به کمک فدائیان آمدند، ولی فدائیان دیرباور که نسبت به رفتار آنها بدگمان شده بودند، با پرتاب نارنجک و شلیک گلوله از آنان استقبال کردند و فقط پس از مدتی زدouxورد شدید، به اشتباه خود پی بردن. در نتيجه بسياري از بختیاریها و فدائیها کشته و مجروح گردیدند و اين امر به بروز خصومت بین دو دسته متفق منجر گردید.

روز ۱۰ ژوییه [۱۹ تیر/ ۲۱ جمادی‌الثانی] سعدالدوله تلگرامی به سپهدار و سردار اسعد فرستاد و پیشنهاد کرد که نمایندگان خود را برای انجام ترک مخاصمه به تهران اعزام دارند. هیأتهای روس و انگلیس نیز به نوبه خود تلاش لازم برای پایان دادن به زدouxورد به کار بردند. متترجمین هرد دو هیأت در سلطنت آباد به حضور اعليحضرت رسیدند و از او تضمین کتبی گرفتند که به محض اين که سردار و سپهدار حمله را متوقف نمایند، عده‌ای از درباریان نامطلوب را طرد نماید. اعضای هیأت، با اتكاء به اين تضمین شاه، نامه‌ای به وسیله غلامان برای سردارها فرستادند و پیشنهاد کردند که

.۳۰۹. ر.ک: محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص. ۳۷۱.

.۳۱۰. خسروخان اميرمفخم بختیاری.

مذاکرات ترک مخاصمه را پیذیرند. غلامان، سپهدار را در قریه بادامک پیدا کردند. در تمام این مدت بین قزاقها و فدایی‌ها زدوخورد ادامه داشت و توپهای دورزن قزاقها فداییان را در فاصله قابل ملاحظه‌ای متوقف کرده بود. سردارها پس از مشاوره، در پاسخی که کتاباً دادند شدیداً از شاه که با بارانی از گلوله، از فرزندان خودش استقبال کرده بود، گلایه کرده و آمادگی کامل خود را برای انجام مذاکرات صلح اعلام داشتند. نبردهای بی‌نتیجه بین سپاهیان شاه و فداییان در شهریار، دو روز ادامه داشت. در تهران چندین بار اقداماتی برای خاتمه دادن به نبرد به عمل آمد، ولی شاه تصور باخت نمی‌کرد و به هیچ نوع گذشتی تن درنمی‌داد. در همین موقع سردار اسعد پنج هزار پوند پول دریافت کرد و به او توصیه کردند که در صورت عدم موفقیت، موقعتاً به اصفهان عقب‌نشینی کرده در آنجا به تقویت نیروهای خود پرداخته و کمک بخواهد.

مليون با درک نبودن امكان عبور از زنجير دستجات قزاقهای محافظه تهران، به تطمیع دست زدند، ولی امیر مفخم، خان بختیاری، که بین دو دسته قزاق موضعی اتخاذ کرده بود، در پناه تاریکی شبانه ۱۳ ژوییه [۲۲ تیر ۲۴] جمادی‌الثانی] دستجات سپهدار و سردار اسعد را از میان خط مدافعين عبور داد. قزاقها فقط صبح روز ۱۳ ژوییه [۲۲ تیر ۲۴] جمادی‌الثانی] از این موضوع آگاه شدند، ولی دیگر دیر شده بود. دستجات مهاجم که منتظر مقاومت در دروازه جنوبی تهران بودند، پایتخت را از سمت غرب دور زده و از دروازه شمالی یوسف‌آباد وارد شهر شدند. تارنجکی که پرتاب شده بود و شلیک چند گلوله، ژئه پوشانی را که محافظت از دروازه به عهده آنها و اگذار شده بود و ظنی نبرده بودند، تارومار کرد. سردار اسعد و سپهدار که مورد استقبال عده‌ای از مליون قرار گرفته بودند، در رأس دستجات خود مستقیماً به عمارت بهارستان آمده و با پرتاب چند نارنجک، سریازانی را که از مجلس حفاظت می‌کردند، از سر راه برداشتند و وارد مجلس شدند. فدایی‌ها فوراً در تمام شهر پخش شدند و مردم عادی نیز به آنها ملحق گردیدند. سریازهایی که در نقاط مختلف پاس می‌دادند، پابه فرار گذاشتند. بختیاریها تمام دروازه‌های شهر را اشغال نموده و آنها را بستند و بدین ترتیب، تمام شهر به دست انقلابیون افتاد. چهارصد قزاق به سرکردگی لیاخوف، در پادگان خود، در میان مردم شورشی گیر افتادند.

ضمناً قراقویی که در شهریار با فداییان می‌جنگیدند، پس از مشاهده نفوذ دشمن به داخل شهر، به دنبال آنها وارد پایتخت شدند. از بین آنان یک دستهٔ چهارصدنفری، از دروازه قزوین که هنوز به اشغال فدایی‌ها درنیامده بود، بدون مبادرت به تبرد وارد شهر شده و با عبور از محلات خالی از سکنه شهر، بدون هیچ مانعی به پادگانهای خود پیوستند. بقیه شهر را دور زده و برای دفاع از شاه، به سوی سلطنت‌آباد حرکت کردند. حوالی غروب، بقیه سریازان درگیر در شهریار و امیر مفخم با بختیاریهای خود به آن سو کشیده شدند.

پس از وصول اخبار مبنی بر اشغال پایتخت از طرف فداییها و آغاز درگیریها در تهران، نمایندگان خارجی در شمیران مترجمین خود را مأمور کردند که برای محافظت کلندی‌های خود تدبیر لازم را اتخاذ نمایند. یوریینوف^{۳۱۱} عضو سفارت امپراتوری پس از دیدار با سردارها از آنها تأمین گرفته است که هیچ خطیری متوجه اتباع و مؤسسات روسیه نمی‌باشد.

بلافاصله پس از انتشار خبر ظاهر شدن فدایی‌ها در تهران، شاهزاده نایب‌السلطنه با دو فرزند خود و شاهزاده عزالدوله و امام جمعه و ظهیرالاسلام در سفارت امپراتوری متحصن شدند که دو نفر اخیر در روستای زرگنده اقامت گزیدند.

روز ۱۳ ژوییه [۲۲ تیر/ ۲۴ جمادی‌الثانی] نسبتاً به آرامی سپری شد. صداهایی که شنیده می‌شد، از گلوههایی بود که در نزدیکی سریازخانه‌های قراقوی و محله‌هایی که بختیاریهای امیر مفخم اشغال کرده بودند، شلیک می‌شد، آنها سعی می‌کردند که فدایی‌ها را از آنجا دور نمایند. در سایر محله‌ها آرامش نسبی حکم‌فرما بود و فقط سریازان و قراقویی که به طور تصادفی در کوچه‌ها ظاهر می‌شدند، به قتل می‌رسیدند.

شب، میلیون رهبران انقلاب، در قلهک در خانه صنیع‌الدوله گرد آمدند. روز ۱۴ ژوییه [۲۳ تیر/ ۲۵ جمادی‌الثانی] شاه کوششی به عمل آورد که تهران را دوباره به تصرف درآورد. وی برای این منظور، توبخانه قراقوی را در بلندیهای قصر قاجار مستقر کرد و از آنجا به گلوههای باران شهر پرداخت. شاه عده‌ای را که در اختیار داشت، به دو قسمت تقسیم کرد. یک دسته به

فرماندهی سردار ارشد ارتفاعات شرقی دوشان‌تپه را مورد حمله قرار داد و از طرف دیگر، امیر مفخم با بختیاریهای خود شهر را از سمت مغرب یعنی باغ شاه مورد محاصره قرار داد. نمایندگان خارجی که از جان اتباع خود بیمناک بودند، سعی می‌کردند که از ادامه خونزیزی جلوگیری نمایند، ولی شاه مؤکدآ اظهار داشت که حالا دیگر هیچ راه حلی وجود ندارد مگر این که اسلحه به دست، راهزنانی را که با وی می‌جنگند، مورد حمله قرار بدهد. عملیات سریازان شاه بی‌نتیجه ماند. توپخانه، به علت دور بودن هدف، صدمه‌کمی به شهر وارد می‌کرد. سردار ارشد به آسانی وارد شهر شد ولی با مواجهه با موائع، در همانجا زمین‌گیر شد.

با این حال این امر مانع از آن نشد که وی به اطلاع شاه برساند که او مجلس و مسجد سپهسالار را ویران کرده و شهر را به تصرف درآورده است. بختیاریهای امیر مفخم هم به داخل شهر نفوذ کرده و وارد محله خود شدند و در آنجا بدون هدف به تمام عابرین تیراندازی می‌کردند.

شب، شهر به دو منطقه متخاصم تقسیم گردید که ضمن آن، قزاقها و سریازان، میدانهای مرکزی شهر یعنی میدان مشق و توپخانه و کاخ سلطنتی و شمس‌العماره و دروازه قزوین را در اختیار داشتند، در صورتی که بقیه محلات شهر به تصرف فدائیان درآمده بود.

شاه که عدم موفقیت حمله را دریافت بود، مقدمات عزیمت به زرگنده برای تحصن در سفارت روسیه را فراهم آورد و شبانه جواهرات خود را به آنجا منتقل کرد.

دمام غروب، یوریینوف به مأموریت تهران فرستاده شد. وی زیر باران شلیک گلوله‌ها به پادگان بریگاد قزاق رفت و نیات شاه را به اطلاع سرهنگ لیاخوف رسانید و در همان شب، با سردار اسعد و سپهبدار تعاس گرفته و موفق شد که بین بریگاد قزاق و سریازان ملیون یک آتش‌بس موقتی برقرار نماید.

روز ۱۵ ژوئیه [۲۶ تیر/۲۴ جمادی‌الثانی] در مبارزه‌ای بین هدف بین ملیون و سریازان شاه، سپری شد. هیچ‌کدام از طرفین کوچکترین فعالیتی از خود نشان نمی‌داد. گاهی‌گاه دو سه نفر از افراد کله‌شق که پشت دیوارها یا کوهی از سنگها پنهان می‌شدند، یک محله را به وحشت می‌انداختند. در سریازخانه‌های قزاقها، سکوت برقرار بود. بختیاریهای سردار اسعد و عوام‌الناس، سریازها را

دنبال می‌کردند و به خصوص سیلاخورها را که مردم از آنها خون در دل داشتند، دستگیر کرده و به مجلس آورده و در همانجا تیرباران می‌کردند. اموال مردم غارت می‌شد، تمام روز در شهر صدای شلیک گلوله به گوش می‌رسید. شب تیراندازی قطع شد.

ساعت ۸ صبح روز ۱۶ ژوئیه [۲۵ تیر / ۲۷ جمادی الثانی] اندرون شاه از سلطنت آباد به مقر سفارتخانه امپراتوری در زرگنده نقل مکان کرد. ساعت ۹، خود محمدعلی شاه، به همراه ولیعهد و محمدحسن میرزا شاهزاده کمن و سال و امیربهادر جنگ، در رأس ملتزمین رکاب خود، سوار بر اسب به زرگنده آمد. دستجات قزاق در محله زرگنده مستقر شدند. شاه سواره وارد پارک شد و به زبان روسی با نگهبان تعارف کرده و در خانه سفیر اقامت گزید.

در همان لحظه پرچمهای روس و انگلیس بر بالای ساختمان افراشته شد و یک قزاق روس به همراه یک سپاهی هندی دم دروازه ورودی به نگهبانی پرداختند. مترجمین روس و انگلیس به تهران عزیمت کرده و در مجلس از سپهبدار و سردار اسعد دیدار نمودند و از او تقاضا کردند که بربگاد قزاق را موقتاً تحت فرماندهی افسران روسی باقی بگذارد.

شورای عالی متشکل از شاهزاده‌ها، نمایندگان سابق، وزرای مستعفی، مجتهدها و بازرگانان، دور هم گرد آمدند و سالار حشمت برادر سردار اسعد، با اسکورت بختیارها، در مجلس به آنها ملحق گردید.

شورای عالی، شبانه تصویب‌نامه‌ای را مبنی بر خلع محمدعلی شاه از سلطنت و انتخاب سلطان احمد میرزای خردسال به جای وی به سلطنت و انتصاب شاهزاده عضدالملک^{۳۱۲} به سمت نایب‌السلطنه موقت صادر کرد. این تصمیم از بالکن مجلس، برای مردمی که در حیاط مجلس ازدحام گردید، قرائت شد و با هلهله شدید و کف‌زدنی‌های متعدد آنها مواجه گردید. سپهبدار به سمت وزارت جنگ و سپهسالار به حکومت تهران نصب گردید. فعالیتهای پلیسی به عهده پیرم‌خان واگذار شد. طرف شب، تیراندازی متقابل کاملاً متوقف و آرامش ظاهری در تهران برقرار گردید.^{۳۱۳}

۳۱۲. علیرضاخان عضدالملک شاهزاده نبود.

۳۱۳. کتاب نارنجی، ج. ۲، ص. ۲۴۳ - ۲۴۶.

ش. اشعار سیاسی در دوره استبداد صغیر

در دوره استبداد صغیر بسیاری از شاعران در کنار آزادی‌خواهان با سروده‌های انقلابی و اجتماعی خود وقایع سیاسی و اجتماعی روز را بازتاب داده و در پویایی و حرکتهای اجتماعی مردم نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. برای آشنایی با این نوع اشعار چند نمونه از آنها نقل می‌شود.

یکی از بدnamترین اطرافیان شاه که در تحریک او به مخالفت با مشروطه و مشروطه‌خواهان نقش داشت، حسین پاشاخان امیربهادر بود. رفتار و کردار او در ایجاد نارضایی عمومی تا بدانجا پیش رفت که حتی وزیر مختار روسیه در تهران دراین‌باره به شاه اعلام خطر کرد. او در گزارشی به وزارت خارجه روسیه چنین نوشته است:

... در روابط خود با ایرانیان در همه سطوح با گستاخی و تکبر فوق العاده رفتار می‌کند. حاکمان ولایات، فرمانداران و مقامات مختلف در مقابل وی تعظیم می‌نمایند و او با بی‌رحمی از آنان مالیاتهای گوناگون و زیاده از حد طلب می‌کند. این امر بدون شک به ضرر پادشاه که در نظر مردم از سوءاستفاده‌های سپهسالار حمایت می‌کند، تمام می‌شود. به موازات این مطلب، امیرجنه نیز مانند ریسیس کاینه با تمام توان می‌کوشد تا شاه را از بازگشت به طرف رژیم مشروطه بازدارد. در حضور دریاریان، در مجالس رسمی و در منازل اشخاص، وی با صدای بلند اعلام می‌دارد که در ایران مجلسی امکان دارد که فقط از مقامات تابع وزیر جنگ تشکیل شده باشد. روزی بهادر در جواب سؤال شخصی که پرسیده بود چه کسی ریسیس مجلس جدید خواهد شد، با خنده و در حالی که بر شمشیر خود می‌کوفت بانگ برآورد که: «ریسیس مجلس آینده این است!» چنین رفتار ناشایستی که در همه جا توسط شایعات پراکنده می‌شود، حسن بی‌اعتمامی به شاه را در مجتمعی که از مشروطه انتظار نتایج سودمندی را دارند برمی‌انگیزد...^{۳۱۴}

با این وجود مردم از مخالفت علنی با او واهمه‌ای به خود راه نداده و حتی اشعار فکاهی بسیاری نیز بر ضد او سروده شد. یکی از معروف‌ترین این اشعار ترجیع‌بندی بود که شاهزاده شیخ‌الریسی سروده بود و بچه‌های تهرانی در کوچه‌ها آن را می‌خوانندند:

من سپهسالار جنگم یل للى
فارغ از ناموس و ننگم یل للى
روز دعوا چون پلنگم یل للى
کرده قلیان سینه تنگم یل للى
چای روسي بيربيوک فنجان گتير
آي ممدجعفر^{۳۱۵} تزول قلیان گتير
گر بیندازم به روی خود نقاب
گر نمایم پای خود را در رکاب
می کنم مجموع عالم را خراب
می کشم قلیان دمی بی اضطراب
چای روسي... آی ممدجعفر...

گاه اردو تا صفاها می کشم
بیرق اندر کل کرمان می کشم
حاليا از غصه قلیان می کشم
چای روسي... آی ممدجعفر...

می کنم من کله صمصم را
می گشم ستار نیکونام را
آی پسر از دوغ پرکن جام را
چای روسي... آی ممدجعفر...

مايلم مايل به قيماق و كره
طالبم طالب به بريان و تره
عاشقم عاشق به دوغ و افسره
چای روسي... آی ممدجعفر...

پادشاها من سنه قريان اولوم
من نيه تهرانده سرگردان اولوم
اذن ور تا وارد ميدان اولوم
قويمه دعوا ده که بى قلیان اولوم
چای روسي... آی ممدجعفر...

كربلا رفتن به اصرار من است
ظاهرآ يك من دعا بار من است
باطناً قتل حجج کار من است
در سفر قلیان نگه دار من است
چای روسي... آی ممدجعفر...

۳۱۵. محمدجعفر قهوه‌چی مخصوص اميربهادر بود و حتی در سفر فرنگستان هم همراه او بود.

تا منم مجلس نگردد منعقد
می‌کنم در قتل ملت جد و جهد
مستبدم مستبدم مستبد
چای روسی بیربیوک فنجان گتیر
آی ممد جعفر تزول قیلان گتیر^{۳۱۶}

سرانجام در اثر شدت گرفتن موج مخالفتهای عمومی در سراسر کشور و بیم شورش دیگری در تهران محمد علی شاه به صلاح دید وزرای مختار انگلستان و روسیه در روز هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۷ / ۹ اردیبهشت ۱۲۸۸ کاینه را از کار برکنار کرد و بدین ترتیب امیر بهادر از قدرت کنار رفت. اما او خانه نشین نشد و با کمال بی‌شرمنی همچنان در دربار حضور می‌یافت. قهرمان میرزا سالور می‌نویسد:

... سپهسالار از صبح شمشیر و نشان حمایل خود را به حضور شاه فرستاده

بود. بعد از یکی دو ساعت خودش آمد که من از سپهسالاری عزل شده‌ام از
غلامی کشیکخانه که عزل نیستم. رفت با کمال پررویی در عمارت خودش
نشست. این پوست کلفت دست بردارنیست. به هیچ وجه از میدان درنمی‌رود.^{۳۱۷}

یکی دیگر از مشهورترین این اشعار قصيدة مستزادي است که مرحوم محمد تقی بهار ملک‌الشعراء در عهد استبداد صغیر محمد علی شاه سروده و در همان هنگام در مشهد و تهران انتشار یافت.

کار ایران با خداست

کار ایران با خداست	با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست	مذهب شاهنشه ایران ز مذهبها جداست
ملکت رفته زدست	شاه مست و میر مست و شحنه مست و شیخ مست
کار ایران با خداست	زین سیه مستان به هر سو فته و غوغای پاست
وجهای جانگداز	هر دم از دریای استبداد آید بر فراز
کار ایران با خداست	زین تلاطم کشته ملت به گرداب بلاست
ناخدا عدلست و بس	ملکت کشته حوادث بحر استبداد خس

.۳۱۶. ر.ک: قهرمان میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۴۷۲ - ۲۴۷۳.

.۳۱۷. همان، ص. ۲۴۵۲.

کار ایران با خداست	کار پاس کشتن و کشتن نشین با ناخداست
خون جمعی بی‌گناه	پادشه خود را مسلمان خواند و سازد تباه
کار ایران با خداست	ای مسلمانان در اسلام این ستمها کی رواست
سبلت تیز امیر	روز و شب خندد همی بر ریش ناچیز وزیر
کار ایران با خداست	کی شود زین ریشخند رشت کار ملک راست
ژانکه طینت پاک نیست	شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست
کار ایران با خداست	دیده خفاش از خورشید در رنج و عناست
انتقام ایزدی	باش تا آگه کند شه را از این نابخردی
کار ایران با خداست	انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست
تازه‌تر شد داغ شاه	سنگر شه چون به دوشان تپه رفت از باغشاه
کار ایران با خداست	روز دیگر سنگرش در سرحد ملک فناست
حضرت ستارخان	باش تا خود سوی ری تازد زآذری‌ایجان
کار ایران با خداست	آنکه توپش قلعه کوب و خنجرش کشورگشاست
فرز دادر بزرگ	باش تا بیرون ز رشت آید سپهدار سترک
کار ایران با خداست	آنکه گیلان زاهتمامش رشک اقلیم بقاست
نام حق گردد پدید	باش تا از اصفهان صمصم حق گردد پدید
کار ایران با خداست	تا ببینم آنکه سر زاحکام حق پیچد کجاست
جز خراسان خراب	خاک ایران بوم و بربن از تمدن خورد آب
کار ایران با خداست ^{۳۱۸}	هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست
مرحوم میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی در سروده زیر به اعدام ملک‌المتكلمين و میرزا جهانگیرخان شیرازی اشاره دارد:	

هالة زلف

ز زلف بر رخ همچون قمر نقاب انداخت
 فغان که هاله به رخسار آفتاب انداخت
 هلاک ناوک مژگان آنکه سینه ما
 نشانه کرد و بر او تیر بی‌حساب انداخت
 رهانکرد دل از زلف خود به استبداد
 گرفت و گفت تو مشروطه‌ای، طناب انداخت

۳۱۸. محمدتقی بهار، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی* (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۷)، ج. ۱، ص. ب - ج.

از آن زمان که رخت دید چشم اندر خواب
 قسم به چشم تو عمری مرا به خواب انداخت
 خراب‌تر زدلم در جهان نیافت غمت
 از آن چو جغد نشیمن در این خراب انداخت
 نه من، هر آنکه به دل مهر دلبُری دارد
 بدان که نقش خیالی است کاندر آب انداخت
 من آن فسرده دل و سربه زیر پر مرغم
 که آشیان مرا دید پر عقاب انداخت
 شبی به مجمع عشاق عارفی می‌گفت
 خوش آنکه سر به ره یار در شتاب انداخت^{۳۱۹}
 مرحوم عارف قزوینی همچنین در پی فتح تهران توسط آزادیخواهان و تحصّن
 محمدعلی‌شاه در سفارت روس در یکی از مشهورترین غزل‌های سیاسی خود از پیروزی
 مشروطه‌خواهان این‌گونه اظهار شادمانی کرده است:

پیام آزادی

پیام دوشم از پسیر می‌فروش آمد
 بنوش باده که یک ملتی به هوش آمد
 هزار پرده زایران درید استبداد
 هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش آمد
 زخاک پاک شهیدان راه آزادی
 ببین که خون سیاوش چسان به جوش آمد
 هخامنش چو خدا خواست متفرض گردد
 سکندر از پسی تخریب داریوش آمد
 برای فتح جوانان جنگجو جامی
 زدیم باده و فریاد نوش نوش آمد
 وطن‌فروشی ارث است این عجب نبود
 چراک‌ز اول آدم وطن‌فروش آمد

.۳۱۹. ابوالقاسم عارف قزوینی، دیوان عارف قزوینی (تهران: سیف‌آزاد، ۱۳۳۷)، ص. ۱۸۱ - ۱۸۲.

کسی که رو به سفارت پی امیدی رفت
دهید مژده که لال و کرو خموش آمد
صدای ناله عارف به گوش هر که رسید
چو دف به سرزد و چون چنگ در خروش آمد^{۳۲۰}

ص. مطبوعات تهران در دوره محمدعلی شاه

در دوره سلطنت محمدعلی شاه علاوه بر مطبوعاتی که در پایتخت به چاپ می‌رسید و قبل از آنها یاد کردیم به یکباره شمار روزنامه‌های تهران فزونی گرفت و در فاصله دو سال اول سلطنت او ۶۸ نشریه جدید در تهران منتشر شد.^{۳۲۱}
یاست لویی رابینو^{۳۲۲} کنسول انگلیس در رشت در جزوه‌ای که در سال ۱۳۲۹ ه.ق. تهیه کرده از آن جراید به ترتیب الفبای فارسی به شرح زیر یاد کرده است:

نمره	جريدة	فاصله انتشار	تاریخ ابتدا	صاحب امتیاز یا مدیر
۱	اتحاد	هفت‌های دویار	ربیع‌الثانی ۱۳۲۵	معتمد‌الاسلام رشتی
۲	آدمیت	هفت‌های دویار	جمادی‌الاول ۱۳۲۵	مورزا عبد‌المطلب بزرگی
۳	آزادی چه چیز است	—	ربیع‌الثانی ۱۳۲۶	—
۴	اقیانوس ^{۳۲۳}	هفتگی	شوال ۱۳۲۶	عبدالرحیم الهی - مدیر آفاسید فرج‌الله کاشانی
۵	آموزگار	ماهی دوشماره	ذیقده ۱۳۲۶	شیخ علی عرائی
۶	انجمن اصناف	هفتگی	رمضان ۱۳۲۵	مصطفی طهرانی
۷	انصار	هفتگی	ربیع‌الاول ۱۳۲۶	حاجی سید اسماعیل سلطان‌الداعین
۸	آیینه غمینما	هفت‌های دویار	ربیع‌الثانی ۱۳۲۵	سید عبدالرحمون کاشانی
۹	پامداد	هفتگی	ربیع‌الثانی ۱۳۲۶	غلامعلی قاجار

.۳۲۰. همان، ص. ۲۰۱ - ۲۰۳.

.۳۲۱. ر.ک: فرید قاسمی، ص. ۲۸.

322. Hyacinth Louis Rabino

.۳۲۲. این روزنامه در زمان استبداد صغیر توزیع می‌شد و از استبداد جانبداری می‌کرد.

نمره	جهوده	فاصله انتشار	تاریخ ابتدا	صاحب امتیاز یا مدیر
۱۰	بلده	نهاده	ربيع الثاني ۱۳۲۵	[مرتضی موسوی]
۱۱	بیداری	نهاده‌ای سهبار	جمادی الثاني ۱۳۲۵	فتح‌الملک
۱۲	ندین	نهاده	جمادی الثاني ۱۳۲۵	غیر‌الاسلام
۱۳	ترقی	نهاده‌ای دوبار	صفر ۱۳۲۵	محمدعلی طهرانی
۱۴	تشویق	نهاده	شعبان ۱۳۲۵	سیدعلی طباطبائی
۱۵	تفکر	نهاده‌ای دوبار	ربيع الاول ۱۳۲۵	نظم‌الذکرین نایینی
۱۶	تبیه	—	جمادی الثاني ۱۳۲۵	ابراهیم معتقد‌الاطباء
۱۷	تیافر	نهاده‌ای دوبار	ربيع الاول ۱۳۲۶	مهرزاد رضا طباطبائی نایینی
۱۸	جام جم	نهاده	جمادی الثاني ۱۳۲۵	سیدرضا رضوی
۱۹	الجمال	نهاده	صفر ۱۳۲۵	مهرزاد محمدحسین اصفهانی
۲۰	جهان آرا	نهاده	رجب ۱۳۲۵	مهرزاد عباس و مهرزاد سلمان
۲۱	حبل المتنین	نهاده	رمضان ۱۳۲۵	سیدحسن کاشانی
۲۲	حقوق	نهاده	ربيع الاول ۱۳۲۶	سلیمان مهرزاد و یحیی مهرزاد
۲۳	خرم	ماهی دوبار	ربيع الاول ۱۳۲۵	حاجی مورحسون
۲۴	خبر الکلام	—	دیجه ۱۳۲۶	الصح المتكلمين
۲۵	روح الامین	نهاده	۱۳۲۶	ادیب حضور عراقی
۲۶	روح القدس	نهاده	جمادی الثاني ۱۳۲۵	سلطان‌العلماء خراسانی
۲۷	رهنما	نهاده	جمادی الثاني ۱۳۲۵	عبدالله قاجار
۲۸	زبان ملت	نهاده‌ای دوبار	رمضان ۱۳۲۵	—
۲۹	زشت و زیبا	نهاده	جمادی الثاني ۱۳۲۵	فتح‌الملک
۳۰	شرافت	نهاده‌ای دوبار	ربيع الثاني ۱۳۲۶	حسین
۳۱	شرف	نهاده	ربيع الثاني ۱۳۲۶	غلام‌حسین طهرانی
۳۲	شمس طالع	نهاده	۱۳۲۵	—
۳۳	صبح صادق	نهاده	صفر ۱۳۲۵	مرتضی قلی مؤید‌الملک و مهديقلی مؤید دیوان
۳۴	صورا‌سرافل	نهاده	ربيع الثاني ۱۳۲۵	مهرزاد قاسم تبریزی و مهرزاده‌ایگیر شیرازی
۳۵	طهران	نهاده‌ای دوبار	ربيع الاول ۱۳۲۶	مهرزاد حسن رشدیه

ردیف	نام	شروع انتشار	فاصله	صاحب امتیاز یا مدیر	تاریخ ابتدا
۳۶	عراق عجم	هفتگی	جمادی الاول	ادب‌الملک	۱۳۲۵
۳۷	عروة‌الوللی	هفتگی	جمادی دویار	جواد طهرانی	۱۳۲۵
۳۸	نرج بعد از شدت	هفتگی	جمادی الاول	نورالدین مجلس	۱۳۲۵
۳۹	فرهنگ	هفتگی	جمادی الاول	مرتضی الشریف	۱۳۲۵
۴۰	نواید عامه	هفتگی	ربيع الثاني	یوسف هروی	۱۳۲۵
۴۱	قاسم الاخبار	هفتگی	ربيع الثاني	ابوالقاسم همدانی	۱۳۲۵
۴۲	کنشکول	صفر	هفتگی	مجد‌الاسلام کرمانی	۱۳۲۵
۴۳	کلید سیاسی	هفتگی	ربيع الثاني	یوسف هروی	۱۳۲۵
۴۴	کوکب دری ناصری	سالی ۲ شماره	هفتگی	ناظم‌الاسلام کرمانی	۱۳۲۵
۴۵	گلستان سعادت	هفتگی	ربيع الاول	مهران‌نصرالله‌خان	۱۳۲۵
۴۶	مجله استبداد	—	جمادی الثاني	شیخ‌الملک	۱۳۲۵
۴۷	محاكمات	هفتگی	جمادی الاول	مجد‌الاسلام کرمانی	۱۳۲۵
۴۸	مساوات	هفتگی	رمضان	سید‌محمد‌رضای شهرازی	۱۳۲۵
۴۹	معارف	صفر	هفتگی	محمدعلی بهجت‌ذرفولی	۱۳۲۵
۵۰	نوراعظم	هفتگی	رمضان	عبدالوهاب مهدوی	۱۳۲۵
۵۱	هدایت	هفتگی	رجب	مهران‌محمد طهرانی	۱۳۲۵

فرید قاسمی نیز علاوه بر مطبوعات ذکر شده در فهرست رایینو از نشریات دیگری که در دوره محمدعلی شاه در تهران منتشر شده به شرح زیر نام برده است:

ردیف	نام	شروع انتشار	فاصله	صاحب امتیاز یا مدیر
۱	بصیرت	۱۳۲۵	هفتگی	احمد
۲	جنگ	۱۳۲۶	هفتگی	فضل‌الله
۳	حقیقت	۱۳۲۶	—	—
۴	روزنامه شیخ‌فضل‌الله نوری	۱۳۲۵	هفتگی	شیخ‌فضل‌الله نوری
۵	سلام‌علیکم	۱۳۲۵	—	—

۳۲۴. ر.ک: یاستن لویی رایینو، صورت جراید در ایران و جرایدی که در خارج از ایران به زبان فارسی طبع شده، تصحیح و حواشی فرید قاسمی، (تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۳)، ص.
۴۵ - ۲۲

ردیف	نام	شروع انتشار	ناشر	صاحب امتیاز یا مدیر
۶	شجره خبیثه کفر و شجره طوبیه ایمان	۱۳۲۵ ه.ق.	هفتگی	—
۷	شورای بلدی	۱۳۲۵ ه.ق.	هفتگی	معتمدالاسلام رشتی
۸	صحبت	۱۳۲۵ ه.ق.	هفتگی	صحیحالدوله
۹	صدقافت	۱۳۲۶ ه.ق.	هفتگی	—
۱۰	صراطالمصتابع	۱۳۲۶ ه.ق.	هفتگی	مهدی، پاور
۱۱	طبابت	۱۳۲۶ ه.ق.	هفتگی	ابراهیم معتقدالاطباء
۱۲	طریقة الفلاح	۱۳۲۵ ه.ق.	هفتگی	—
۱۳	علم امور	۱۳۲۵ ه.ق.	—	—
۱۴	کاشف الحقایق	۱۳۲۵ ه.ق.	هفتگی دوبار	حبيب الله گاسپادین
۱۵	گنج شاپیکان	۱۳۲۵ ه.ق.	هفتگی	—
۱۶	مشورت	۱۳۲۵ ه.ق.	هفتگی	—
۱۷	معرفتالاخلاقی	۱۳۲۶ ه.ق.	هفتگی	۳۲۵

سیداحمد کسری که به بررسی مطبوعات دوره محمدعلی شاه پرداخته درباره

نویسنده‌گان این جراید این‌گونه به داوری نشسته است:

... شبینامه‌نویسی کهنه شده و از میان رفته، و این‌بار هوسها به روزنامه‌نویسی برگشته بود. می‌توان گفت بهار و تابستان سال ۱۲۸۶ [۱۳۲۵ ه.ق.] زمان فزونی این هوس می‌بود و دسته بزرگی دیوانه‌وار روبه روزنامه‌نویسی آورده بودند...

نویسنده‌ندای وطن مجده‌الاسلام کرمانی بوده... این مرد بدنام می‌بود و سپس بدنامتر گردید و از روزنامه‌اش هم، با همه آراستگی بیرون آن، پیداست که جز برای نان خوردن نوشته نمی‌شده. نویسنده تمدن مدبرالممالک بوده و چنان که از روزنامه‌هایش پیداست آکاهیهایی از حال اروپا و سیاست دولتها بزرگ می‌داشته که در آن روز ارجدار می‌بوده، با این همه روزنامه‌اش سودمند نبوده... عراق عجم را ادیب‌الممالک می‌نوشته

هنرشن تنها سخن‌سازی بوده. تدین را فخرالاسلام می‌نوشت که یکی از آسوریان ارومی (زاپیده در آمریکا) بوده سپس مسلمان گردید و به تهران آمده و از پیرامونیان شادروان طباطبایی به شمار می‌رفته و با دستور او با کشیشان و دیگران به چخشهای دین و کیش می‌پرداخته...

روزنامه‌های دیگر، نویسنده‌گان آنها را نمی‌شناسم و یا در خور گفتگویی نیستند. بیشتر اینها به یکباره سرمایه و خودکسانی می‌بودند که اگر کسی یکی از آنان را دیدی و چنین پرسیدی: «این که می‌خواهی روزنامه برپا کنی آیا چه در آن خواهی نوشت؟...» دیدی هیچ نیندیشیده و خود نمی‌داند که چه خواهد نوشت! بلکه نمی‌داند روزنامه را به رچه نویسد، و همین اندازه که دیده دیگران به چنین کاری برخاسته‌اند او نیز به هوس افتاده... نکته این است که هیچ یک از آنان کمی در خود سراغ نمی‌داشتند و نیازی به یادگرفتن نمی‌دیدند و بلکه هر یکی در پی یادداشتن می‌بودند. مشروطه که یک چیز تازه‌ای بود از اروپا رسیده و می‌باشد تا دیری همگی در پی شناختن و یادگرفتن آن باشند. اینان نیازی به آن ندیده و نامش را شنیده و هر یکی از اندیشه خود معنایی به آن داده، و با شتاب در پی بیرون ریختن دانشها خود می‌بودند.

جبش مشروطه که پیش آمده بود و خود یک زندگانی نوینی می‌آغازید می‌باشد یک رشته داناکای نوینی در زمینه زندگانی آزاد و چگونگی نگهداری کشور و بایاهای مردم و مرزی که میانه آنها با دولت باید بود، پراکنده گردد و به مردم یاد داده شود. نیز داناکهای کهن بیهوده از فسلفه و عرفان و مانند اینها، از میان رود. لیکن اینها فرست نداده به آن می‌کوشیدند که مشروطه را از معنی درست خود بیرون آورند و هر کس به دلخواه معنای دیگری به آن دهند و بدین سان آن را یک چیز بی‌کاره‌ای گردانند.

روشنتر گوییم: به جای آن که پیروی از آینین مشروطه کنند می‌کوشیدند آن را پیرو رفتار و شیوه زندگانی خود گردانند.

...بسیاری از اینان، در آزادیخواهی بایایی برای خود، جزگله و ناله از دربار و بدگویی از شاه و پیرامونیان نمی‌شناختند و چنین می‌دانستند که هرچه بیشتر بنالند و بیشتر بدگویند آزادی خواهی بیشتر نموده‌اند و این بود در برخی از روزنامه‌ها هرچه می‌توانستند تندی می‌نمودند... در پایان نه ماه نخست، در میان دیگر روزنامه‌ها، دو روزنامه آبرومندی هم

در تهران پدید آمد که یکی از آنها جبل‌المتین تهران و دیگری صوراً سرافیل بود.

جبل‌المتین را سید‌حسن‌کاشانی برادر مؤید‌الاسلام بنیاد نهاد و خود شاخه‌ای از جبل‌المتین کلکته شمرده می‌شد، چون نخستین روزنامه در ایران می‌بود و با کاغذ و حروف خوب به چاپ می‌رسید و آن‌گاه گفتارهای آن را شیخ یحیی کاشانی که هم نویسنده خوب می‌بود و هم آگاهی بیشتر از دیگران می‌داشت می‌نوشت ارجی در میان مردم پیدا کرد و تا زمان توب بستن مجلس همچنان پیش رفت...

اما صوراً سرافیل، آن را میرزا قاسم‌خان تبریزی و میرزا جهان‌گیرخان شیرازی بنیاد نهادند و میرزا علی‌اکبرخان قزوینی دهخدا یکی از نویسنگان او بود. این روزنامه هم با کاغذ و حروف خوب چاپ می‌شد و راهبران آن مایه می‌داشتند و تا زمان توب بستن مجلس برپا می‌بود.

در این روزنامه یک بخش شوخی‌آمیزی زیر عنوان چرند پرند نوشته می‌شد که دهخدا آن را می‌نوشت... خوانندگان به این بخش بیشتر رومی‌آوردن و ۳۲۶ انگیزه رواج روزنامه بیش از همه، این بخش می‌بود....

مساوات را سید‌محمد رضا شیرازی می‌نوشت و او چنان که می‌شناسیم یک مرد بی‌باک و خیره‌سری می‌بود، و در نوشتمن این روزنامه نیز بی‌باکی و خیره‌سری بسیاری از خود می‌نمود. این نیز همچون مدیر روح‌القدم شاخ به شاخ محمدعلی‌میرزا انداخته زور به تندنویسی می‌زد. چنان‌که در یکی از شماره‌های روزنامه خود داستان لویی شانزدهم^{۳۲۷} پادشاه فرانسه و گریختن او از پاریس و سرگذشتش را نوشت و در پایان آن روی سخن را به محمدعلی‌میرزا گردانیده به گفته‌های بیم‌آمیزی پرداخت. بلکه از جمله‌های ریشخند‌آمیز نیز باز نایستاده چنین نوشت:

مگر تصور می‌شود که بعد از این ایرانی دست از حقوق مشروع خود بردارد و دزدان را بی‌مکافات آسوده گذارد. نه والله نه بالله هر کس این خیال و تصویر باطل را در خاطر مقدس پادشاه ما القا نماید به جمیع انبیاء و اولیاء و ارواح

۳۲۶. احمد کسری، ص. ۲۷۷ - ۲۷۷.

۳۲۷. وی در سال ۱۷۵۴ م. در ورسای متولد شد. پادشاهی پرهیزگار و نیک‌نفس بود و لکن سیاست کشورداری را نمی‌دانست و تحت تأثیر زنش ماری آنتوانت به عیاشی پرداخت. در دوره سلطنت او انقلاب بکیر فرانسه به وقوع پیوست و او و همسرش در سال ۱۷۹۳ به قتل رسیدند.

مقدسه دنیا سوگند و به روح عدالت و حقیقت مساوات قسم است که خیانت صریح به مقام سلطنت نموده و اگر این قسمها را باور بدارند به ایران پرستی شاپشال و به دانش امیریهادر و به پاکدامنی سعدالدوله و به دیانت اقبالالدوله و به عصمت و عفت آصف افخم و به رحم و مروت ظفرالسلطنه و به غیرت و عصمت قوامالدوله و به خلق نازنین حاجبالدوله قدیم و به رساله علمیه حجۃالاسلام آقامیرزا مصطفی و به نیکنامی و تقوای مجتهد تبریزی و به ارواح طیبه اعضای انجمن مقدس فتوت قسم یاد می‌کنم...

در شماره ۲۱ روزنامه‌اش گفتار درازی زیرعنوان شاه در چه حالست؟ نوشه باز سخنان تند و زشتی دریغ نگفت، و چون محمدعلی میرزا از عدیله دادخواهی کرد و از دادگاه سیدمحمد رضا را خواستند او نرفت و در یک شماره از روزنامه خود سراپاری شخند به دادگاه نوشت (شماره ۲۲) که بادستور مجلس یا دولت بازداشته شد) و به این بسنده نکرد به کار بسیار زشت‌تری برخاست و آن این که یک چلوار بزرگی به نام استشهادنامه آماده گردانید، که در آن گواهی مردم را دریاره بذکاره بودن ام الخاقان مادر محمدعلی میرزا خواستار آن گردید و آن را به دست یکی داده به بازار فرستاد که مردم آگاهی خود را نویسنده و مهر کنند و بدین سان کار سراپا رسوابی برخاست...^{۳۲۸}

● احضار مدیر روزنامه روح القدس به دادگاه

روزنامه روح القدس به صاحب امتیازی احمد روح القدس تربیتی سلطان‌العلماء خراسانی به روش سیاسی، علمی، انتقادی از سال ۱۳۲۵ ه.ق. به صورت هفتگی در تهران انتشار خود را آغاز کرد.^{۳۲۹} صاحب امتیاز و مدیر این روزنامه که از آزادی‌خواهان و مخالفین سرسخت استبداد بود، در سیزدهمین شماره خود مقاله بیباکانه‌ای بر علیه محمدعلی شاه نوشت که منجر به تعطیلی موقت آن نشریه و احضار مدیرش به دادگاه شد. مرحوم کسری در این باره چنین نوشت: است:

. ۳۲۸. احمد کسری، ص. ۵۷۱ - ۵۷۲.

. ۳۲۹. ر.ک: فرید قاسمی، ص. ۱۴۲.

روح القدس یک گفتار بیباکانه‌ای نوشت که روی سخن را با محمدعلی میرزا می‌داشت. گفتاری که هیچ سودی به مشروطه‌خواهان نداشت، ولی بهای خون نویستن‌دasher (سلطان‌العلماء خراسانی) گردید. زیرا پس از بیرون آمدن آن گفتار روزنامه را بستند و وزیر علوم^{۳۲۰} در دادگاه دادخواهی نموده رسیدگی طلبید. سلطان‌العلماء به دادگاه خوانده شد و چون به محمدعلی میرزا عنوان قصابی داده بود، دلیلش پرسیده گردید. سلطان‌العلماء ایراد گرفت که می‌بایست هیئت منصفه بخواند، و به این بهانه گردنشی از پاسخ کرد و در نتیجه آن رسیدگی انجام نیافت. سپس نیز که پس از دو ماه روزنامه‌اش بیرون آمد داستان دادگاه را نوشت و به محمدعلی میرزا بدگویی دریغ نگفت.^{۳۲۱}

این مقاله تاریخی که در شماره پنجم‌شنبه چهاردهم آبان ۱۲۸۶ / ۲۹ رمضان ۱۳۲۵

روزنامه روح القدس به چاپ رسیده چنین است:

نطق غیبی یا اشاره لاربی

مگر بگوش سلیمان زمن رساند باد نصیحتی که در او خیر سلطنت باشد ای کاش در این مملکت یک شاه پرست پیدا می‌شد چند کلمه بدخواهی روح القدس را به شاه دادخواه می‌رساند، ما رانه هوای سلطنت است و نه خیال وزارت در حفظ وطن و حمایت هم وطنان به جان بکوشیم و از حرف حق گفتن چشم نپوشیم، میان رعیت و بندۀ فرق است اطاعت شهوات نفسانی بر بندۀ لازم است نه بر رعیت زیرا که رعیت بندۀ نیست و آزاد است بلکه با خود شاه هم مساویست فقط حقوق پاسبانی سلطان را باید پاداش داشته باشند. در صورتی که شاه هم به وظيفة شبانی و پاسبانی خود عمل کند گوسفند از برای چوبان نیست، بلکه چوبان برای خدمت اوست رقابت سلاطین با یکدیگر جهت توسعه مملکت و رفاهیت رعیت است، رعیت را برای آسایش و زندگانی دو چیز است یکی مال و دیگری جان سلاطین سابقه ایران چنانچه تواریخ شاهد است برای حفظ این دو چیز همیشه لواء جهانگیری افراده داشتند و رعیت را در سایه خود آسوده

۳۲۰. میرزا مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله وزیر علوم و فواید عامه کابینه میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک همدانی.

۳۲۱. احمد کسری، ص. ۴۸۲ - ۴۸۳.

می‌داشتند. چون وداعی حق را که ملت باشد از شر دشمنان حفظ می‌کردند ملقب به ظل الله فی الارض شدند - سلاطین لاحق هم پیروی و تأسی به ایشان کردند و از مملکت و رعیت خود بهره‌مند شدند و تمام سلاطین عالم را مطیع و باج‌ده خود نمودند. چنانچه داستان شاپور ذوالاكتاف و دیگر سلاطین براین گفته گواهست - هر پادشاه که از وظیفه خود کوتاهی کرد عاقبت به کیفر غیبی گرفتار شد. مانند خسروپرویز و شاه سلطان حسین صفوی - پس ملت در همه قرون و ازمنه در بستر امن و امان به کمال و راحتی می‌غندند، پاسبانان با کمال جد و جهد حمایت و حفظ آنها را می‌کردند - این شیوه مرضیه وجهه همت تمام سلاطین بود تا عهد سلطنت فتحعلی‌شاه و محمدشاه، در زمان پادشاهی این دو تاجدار هم اگرچه پاره‌ای صدمات و لطمات به ملت رسید و قطعه‌ای از وطن عزیزانشان به باد فنا داده شد باز تا اندازه‌ای ملت راحت بودند، جان و مالشان تا حدی محفوظ بود - دور سلطنت به ناصرالدین‌شاه رسید ورق برگشت، ستاره بدختی ملت طالع شد، جماعت تن پرور پست‌فطرت بی شرف معاون قوه باطنی سلطان شدند. رذالت ذاتی ظاهر ساختند. دست تعدی به وداعی پروردگار گشودند، جان و مال ملت مظلومه را قسمت کردند - ابتدا جهت تحصیل پارک و کالسکه و مبل اطاق مثل دزدان اموال ملت را به غارت بردند و قطعه‌قطعه خانمان رعیت را به ا جانب فروختند، تا اوخر سلطنت شاه مظفر عدل پرور تمام اموال ملت به غارت رفت سگ و خرس و خوک مقوایی خربیده شد. عاقبت سلطان المستبدین با ریس الخائنین گرفتار آه ملت مظلومه شده هر دو هدف گلوله وطن پرست غیبی گشتد - شاه نیک‌فطرت و صدراعظم نیکوسجیت آثار ملت دوستی و وطن پرستی را به یادگار نهادند تعریف الاشیاء به اضدادها این دو شاه و دو صدراعظم آثار خیریه و شریه به سوء خاتمت و حسن عاقبت سرمشتو و منشاء تاریخ برای سلاطین آئیه گذاشتند - چون سلطنت به اعلیحضرت رسید مال ملت تمام غارت شده غیر از یک جانی برای ملت نمانده است. در این عهد دست به جان ملت زده شد - یکطرف اقبال‌السلطنه به حکم مرکزی مشغول ریختن خون ملت شد - یک سمت عثمانی تحریک شده اطفال ملت را ذبح و اهل‌بیت ملت را اسیر و چقدر از ملت را تلف کرد - یک جانب وزیر نظام مأمور قتال و اغتشاش خراسان می‌شود - از طرف دیگر جهان‌شاه خان از طهران به زنجان رفته اهل زنجان را قطعه‌قطعه نمود -

تا ملت بخواهد خود را از گرگان داخله نجات بدهد گرفتار سگان و گرگان خارجه می‌شود - از هر گوشه درمندی و از هر کناره آه مستمندی بلند است، لیلاً و نهاراً مشغول دعاگویی این دوره سلطنت هستند.

آه دل مظلومان به سوهان ماند گر خود نبرد بُرنده را تیز کند
 خوب است قدری از مستی سلطنت به هوش آمده چشم باز گرده نظری به دولت خود و باقی دولتها بنمایی - آیا تمام سلاطین عالم از وظیفه و شغل خود خارج شده مشغول قصابی گشته‌اند - یا تمام ملل عالم مثل ملت بخت برگشته ایران اسیر ظلم و شهوت نفسانی پادشاه خود هستند - ندانم چه باعث شده که تمام ممالک روبه آبادی و وسعت خاک و ازدیاد نفوستند جز ایران که هرسال و ماه قطعه‌ای از خاکش قسمت دیگران و نفوش طعمه گرگان و آبادیش مبدل به خرابی می‌شود - کدام پادشاه مستبد جهت استبداد و خودسری سرو تاج روی استبداد خود نگذاشت. یا کدام پادشاه مشروطه به واسطه مشروطیت به اعلی درجه شاهنشاهی و امپراطوری ترسید - آیا به غیر از وسیله مشروطیت امپراطور ژاپن بر امپراطور مستبد روس غالب شد - یا به جز فایده مشروطیت دولت انگلیس یا دولت دیگر آباد و رشک دول مستبدگردید، ندانم اعلیحضرت ما به تصور چه فایده و خیال چه نتیجه از مشروطیت سریچنان و با رعیت دست درگیریان شده‌است - مگر ندانسته که رعیت و پادشاه هر دو بنده پادشاه حقیقی هستند ان اکرمکم عنده‌اش اتفاقم دادگر آسمان که داد به شه داد داد که تا خاکیان رهنگ زیبداد
 مگر نفهمیده که هیچ سلطانی با رعیت نمی‌تواند طرف شود، چرا که یاده فوق ایدیهم

گر ندهد داد خلق دادگر خاک دادگر آسمان بگیرد از او داد
 مگر ممکن نیست که داستان لویی شانزدهم در این مملکت اتفاق بیفتد زیرا که ان الله عزیز ذاتقام

سر شب سر قتل و تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت مگر تعیین نکرده که از خون فدایی نمره ۴۱ فدایی بزرگتر برای بزرگتر از کار آن فدایی تولید شده منتظر اتمام حجت است - به نظر و فراست سلطانی باید فهمیده و درک نموده باشد که با ماران و افعیان ظاهر خوش خط و خال و باطن پر زهر قتال باز[ای] کردن جایز نباشد و خلوت کردن و مصلحت بینی نمودن از دزدان این ملک و نمایندگان اجانب صلاح نیست، زیرا که دزد بازار

آشفته می‌خواهد و بیگانه منفعت خویش می‌طلبد - البته فهمیده است رعیت را از رعیتی این دولت و دیگر دولت فرقی نیست بلکه ذلتشان مبدل به عزت می‌شود، اما با تسلط اجانب سلطنتی برای شاه نمی‌ماند کوس لمن‌المللی به بوق قلندری عزت سلطنتی به ذلت رعیتی مبدل می‌شود.

اگر اعلیحضرت پادشاه را تقرب و خاندان او را به پیشخدمتی بیگانه شرف و افتخار است لیکن ما ملت را از رعیتی و تسلط خارجه نهایت ننگ و عار است - حقیقت ملیّت باعث حفظ سلطنت این خانواده است و الا باعث مشروطیت که از دو ماه قبل آب نیاشامیده بی‌نهایت تشنۀ شده وقت آنست که به توسط باغبان فدایی غیبی شاداب و سیراب شده‌گلها و ریاحین در باغ مشروطیت شکفته شود - یا طبیب حاذق غیبی عضو شفاقلوس را قطع کند تا باقی اعضاء از آن مرض سالم بماند همان به از گفتن لب به بندم به این ریاعی اکتفا نمایم:

ظالم زستم همینه لات آمده است رخ رفته پیاده با ثبات آمده است
مشروطه طلب به اسب و پیلس سوار چون کشته وزیر شاه مات آمده است^{۳۳۲}

فرید قاسمی درباره وضعیت مطبوعات تهران در دوره سلطنت محمدعلی شاه

می‌نویسد:

مطبوعات این سال [۱۳۲۵ ه.ق.] و نیمة نخست سال بعد، در خدمت حرکت اجتماعی بودند و صحنه انعکاس اندیشه‌ها و عقاید مختلف مردم محسوب می‌شدند. سبک نگارش جدید، نثر روان و قابل فهم و بیان افکار به زبان سهل و ساده نیز موجب می‌شد که این نشریات با استفاده از این شیوه‌نو، حمایت عامه مردم را به دست آورند و به فروش بی‌سابقه‌ای دست پیدا کنند. البته این دوران نیز برای مطبوعات توأم با فشار دربار شاه بود و مکرر دولتیان خواستار تغییر روش مطبوعات می‌شدند. یکی از این اقدامات توقیف موقع صوراً سرافیل بود (نخستین توقیف مطبوعات پس از مشروطیت)... یکی دیگر از توقیفهای مهم این دوره توقیف روح القدس بود... همچنین در این سال [۱۳۲۵ ه.ق.]، متمم قانون اساسی مشروطیت ایران در ۲۱ شعبان به تصویب رسید. در اصل بیست آن آمده است: «عامه مطبوعات»،

۳۳۲. روح القدس، ش. ۱۳ بیست و نهم رمضان ۱۳۲۵ نقل در احمد کسری، ص. ۴۸۲ - ۴۸۷.

غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و معیزی در آنها ممنوع است. ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود، نشردهنده یا نویسنده برطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود، ولی اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طایع و موزع از تعرض مصون هستند.» قانونی که در این اصل به آن اشاره شد، در جلسه ۵ محرم الحرام ۱۳۲۶ ه.ق. به تصویب مجلس شورای ملی رسید. این قانون که نخستین قانون مطبوعات ایران محاسب می‌شود، مشتمل بود بر یک مقدمه و شش فصل که مجموعاً از ۵۲ ماده تشکیل می‌شد. فصل اول: چاپخانه‌ها و کتابفروشی؛ فصل دوم: طبع کتاب؛ فصل سوم: روزنامجات مقرر؛ فصل چهارم: اعلانات؛ فصل پنجم: حدود تقصیر نسبت به جماعت؛ فصل ششم: محاکمه. به دنبال تصویب این قانون و ابلاغ آن به دولت، شیوه کسب امتیاز انتشار مطبوعات تغییر کرد^{۳۳۳} و متقاضیان انتشار نشریه لازم بود مراحل مختلفی را برای امتیاز طی کنند. تصویب این قانون، موجب اعتراض جمعی از روزنامه‌نگاران ایران شد...

در سال ۱۳۲۶ ه.ق. در جمع مطبوعاتی که پس از صدور فرمان مشروطیت در ایران منتشر شدند و مقاله‌های مختلف روزنامه‌نگاران علیه محمدعلی شاه که به اعلام جرم وی علیه مدیران مطبوعات انجامید، از یک طرف، و همسوئی‌بودن مجلس با دربار و احساس خطر شاه از اوضاع از طرف دیگر، موجب خشم او شد...

در این سال میرزا جهانگیرخان شیرازی و شیخ احمد تربتی (سلطان‌العماء خراسانی) بر سر قلم جان دادند و دیگر روزنامه‌نگاران یا به جبس افتادند و یا در سفارتخانه‌ها متخصص شدند و یا راهی دیگر شهرها شدند. گروهی نیز به خارج از کشور مهاجرت کردند و تا سقوط محمدعلی شاه، بازار مطبوعات فارسی برون‌مرزی را رونق دادند. تنها دو روزنامه پس از بمباران مجلس در تهران منتشر می‌شد: اقیانوس و ندای وطن؛ این دو نیز یکی پس از دیگری تعطیل شدند.^{۳۳۴}

۳۳۳. واگذاری امتیاز و رسیدگی به امور چاپخانه‌ها و روزنامه دولتی و جرائم مطبوعاتی به وزارت علوم محول شد.

۳۳۴. فرید قاسمی، ص. ۲۸ - ۳۰.

به دنبال تعطیل روزنامه‌های تهران انتشار شب‌نامه‌ها رواج یافت و آزادیخواهان به دور از ممیزی و سانسور به نشر عقاید و افکار خود می‌پرداختند.

ض. بلدیه تهران در دوره محمدعلی‌شاه

پس از استعفای میرزا ناصرالله‌خان مشیرالدوله، نخستین کابینه قانونی مطابق آنچه که خواست مجلس بود که وزیران مسئول و جوابگوی دولت باشند در تاریخ ششم صفر ۱۳۲۵ ه.ق. / ۲۹ اسفندماه ۱۲۸۵ به مجلس اول معرفی گردید.

وزیر داخله سلطانعلی‌خان وزیر افخم با این که عنوان ریاست وزرایی نداشت ولی عملاً این وظیفه را انجام می‌داد. کاری که وزیر افخم و کابینه او کرد این بود که فهرست و سازمان هر یک از هشت وزارتخانه را به اطلاع مجلس رساند.^{۳۳۵}

در این سازماندهی اداره بلدیه جزء تشکیلات وزارت داخله منظور گردید و متعاقب آن نظامنامه بلدی تقدیم مجلس شد.

مجلس شورای ملی از جلسه ۱۵ صفر ۱۳۲۵ ه.ق. بررسی این نظامنامه را آغاز کرد و در ۲۰ ربیع‌الثانی همان سال این قانون در پنج فصل و یکصد و هشت ماده به تصویب نمایندگان رسید. برخی از مواد این قانون به شرح زیر بود:

فصل اول - قواعد کلیه

ماده ۱ - مقصد اصلی از تأسیس بلدیه حفظ منافع شهرها و ایمای حوايج
اهالی شهرنشین است.

ماده ۲ - امور راجعه به بلدیه از قرار تفصیل است:
اولاً اداره کردن آنچه اهالی شهر برای اصلاح امور بلدیه به موجب قانون
می‌دهند.

ثانیاً اداره کردن اموال منتقله و غیرمنتقله و سرمایه هایی که متعلق به شهر
است.

ثالثاً مراقبت در عدم قحطی آذوقه شهر به وسائل ممکنه.

رابعاً ساختن و پاک نگاهداشتن کوچه‌ها و میدانها و خیابانها از پیاده‌رو و کالسکه‌رو و باغهای عمومی و مجاری میاه و زیرآبها و پلها و معابر و غیره و همچنان روشن کردن شهر و تقسیم آبهای شهری و مراقبت در تنقیه قنوات و پاکیزگی حمامها.

خامساً مراقبت در رفع تکدی و تأسیس دارالمساکین و دارالعجزه و مریضخانه‌ها و امثال آنها.

سادساً معاونت در اقدامات حفظ الصحة و حفظ دواب و حشم و تأسیس دواخانها و امثال آن.

سابعاً مواظبت در این که معابر شهری موافق نقشه معینی باشد و اقدامات مقتضیه بروز حریق و سایر بلیات سماوی و اراضی به عمل آید.

ثامناً بیمه اینه متعلق به شهر از حریق.

تاسعاً معاونت در تکثیر معارف و مساعدت در دایر نمودن کتابخانها و قرائتخانها و موزه‌ها و حفظ و مرمت مساجد و مدارس و ابینه عتیقه.

عашراً مساعدت با دولت در ساختن بازارها و نمایشگاههای تجاری و کلیه مراقبت رواج حرفت و تجارت شهر و دایر نمودن محل تشخیص اسعار و معاملات عمومی.

ماده ۳ - دایره اقدامات بلدیه مختص به حدود شهر و اراضی متعلقه به شهر است.

ماده ۴ - انجمن و اداره بلدیه می‌تواند بیع و شراء و هرگونه معاملات نماید و به جاهای لازم شکایت کند و در محاکم عدله اقامه دعوا نماید و مدعی و مدعی علیه واقع شود.

ماده ۵ - اراضی کوچه‌ها و میدانها و پیاده‌روها و معابر و رودخانها و سواحل رودخانها و زیرآبها و غیره هرچند که متعلق به شهر است محل استفاده عموم ناس است.

ماده ۶ - وجودی که اهل شهر برای مصارف بلدیه می‌دهند باید به حکم قانون باشد.

ماده ۷ - حاکم شهر باید مراقبت نماید که اقدامات بلدیه مخالف با این نظامنامه نباشد.

ماده ۸ - اداره بلدیه حق دارد که مهر معینی به اسم شهر داشته باشد.

فصل دوم - در تشکیل انجمن بلدیه

ماده ۹ - هیئت بلدیه مرکب است از انجمن بلدیه و اداره و شعب جزو آن.

ماده ۱۰ - انجمن بلدیه مرکب است از اعضايی که از محلات شهر به ترتیب ذیل انتخاب می شوند.

ماده ۱۱ - عده اعضای انجمن بلدیه در شهرهای کوچک شانزده نفر و در شهرهای متوسط بیست نفر و در شهرهای بزرگ سی نفر خواهد بود که با رعایت وسعت و جمعیت محلات شهر تقسیم می شود.

فصل چهارم این قانون که درخصوص اداره بلدیه بود حائز نکات قابل توجهی است:

ماده ۹۲ - اداره بلدیه مرکب است از اعضايی که انجمن بلدیه انتخاب کرده است. عده اعضای اداره بلدیه چهار نفر خواهد بود.

ماده ۹۳ - اداره بلدیه در تحت ریاست انجمن بلدیه خواهد بود و رئیس، مزبور که موسوم به کلاتر است یک نفر معاون از اعضای اداره بلدیه به انتخاب انجمن بلدیه خواهد داشت و معاون مزبور که بدین سمت به حکم وزیر داخله استقرار می یابد در موارد غیبت یا مرض کلاتر قائم مقام او خواهد بود.

مدت مأموریت کلاتر و اعضای بلدیه چهار سال است. در دوره اول بعد از دو سال نصف اعضای بلدیه به حکم قرعه خارج شده به جای آنها اعضای جدید انتخاب می شوند و بعد از انقضای هر دو سال آن نصف اعضايی که چهار سال مدت مأموریتشان به سر آمده خارج شده اعضای جدید انتخاب می شوند. انتخاب اعضای سابق با اکثریت آراء انجمن بلدیه جایز است...

ماده ۹۵ - امور داخلی اداره بلدیه و تقسیم کارها در آن اداره موافق دستورالعملهای انجمن بلدیه مرتب خواهد شد. امور راجعه به اداره بلدیه به اکثریت آراء انجام می یابد و در صورت تساوی آراء رأی کلاتر اکثریت را معین می کند، ولی هرگاه کلاتر رأی اکثریت را مضر مصالح عموم و منافع شهر بداند مجاز است که رأی اداره بلدیه را موقوف الاجراء گذارد و مراتب را به انجمن بلدیه اظهار کند...^{۳۳۶}

۳۳۶. ر.ک: مجموعه مصوبات مجلس شورای ملی در چهار دوره مقننه اول - چهارم (تهران: مجلس، بی‌تا)، ص. ۱۰۱ - ۱۲۰.

هرچند با تصویب این نظامنامه زمینه قانونی مناسب و جامعی برای اجرای اصلاحات شهری در تهران فراهم شد اما اختشاشهای بی‌دریی که در تهران به وقوع پیوست موجب شد که در این زمینه اقدام مؤثری صورت نگیرد.

انجمان بلدیه تهران در ماه محرم ۱۳۲۶ ه.ق. به جهت تأمین اعتبارات موردنیاز جهت تعمیر و تنظیف خیابانهای شهر، لایحه‌ای به منظور اخذ عوارض از گاری، کالسکه، درشکه و امثال آن قریب به مضمون زیر تقدیم مجلس شورای ملی نمود:

از درشکه و کالسکه‌های اربابی یک ماهه ۵ قران، یک ساله ۶ تومان.

درشکه و کالسکه کرایه یک ماهه ۲۵ قران، یک ساله ۳۰ تومان.

گاری یک ماهه ۳ تومان، سالیانه هجده تومان.

دوچرخه یک ماهه شش هزار، سالیانه هفت تومان و دو هزار.

چرخ بستنی یک ماهه یک قران، یک ساله دوازده قران.

اتومبیل یک ماهه یک تومان، یک ساله دوازده تومان.

اتومبیل کرایه علاوه از این قرار است.

واگون هم ماهی سه تومان

دلیجان و گاری که از خارج وارد شهر می‌شوند هر دفعه هنگام ورود به شهر چهار هزار.^{۳۳۷}

بررسی این لایحه ماهها در مجلس اول به طول انجامید و به دلیل مخالفت تعدادی از نمایندگان با نحوه دریافت این عوارض به تصویب نرسید. نقطه‌نظرهای بعضی از نمایندگان در این خصوص جالب توجه است:

آقای میرعماد - از چرخ بستنی فروش نباید چیزی گرفت زیرا که این چرخ اسیاب و حامل رزق اوست. صحیح نیست که از او چیزی گرفته شود.^{۳۳۸}

آقای شیخ حسین - در باب بلدیه در این شهر بعضی گفتگوهاست. بعضی می‌گویند که بلدیه پول گرفته و در مقابل خرج نکرده...

مثلاً در باب چرخ بستنی که ماهی ده شاهی بگیرند بنده عرض می‌کنم که اصلاً لازم نیست که بستنی باشد تا از چرخ آن ده شاهی بگیرند.^{۳۳۹}

. ۱۳۲۶. مجلس، ۲ (۶۱) محرم.

. ۳۳۸. همانجا.

. ۱۳۲۶. همان، ۲ (۵۹)، ۲۴ محرم.

● نامگذاری کوچه‌ها و خیابانهای تهران و نمره گذاری خانه‌ها

بلدیه تهران در اوایل سال ۱۳۲۶ ه.ق. اقدام به نامگذاری کوچه‌ها و خیابانها و تعیین شماره برای اینهای شهر نمود.

به علت بی‌سواندی اکثریت اهالی تهران این کار در آغاز مشکلاتی را به همراه داشت.

قهرمان میرزا سالور می‌نویسد:

کوچه‌ها را نمره می‌گذارند و اسم می‌گذارند. اگر آن وقت در اسم کوچه و آدم سهومی شد حالا در نمره آن می‌شود. زیرا از صد نفر اهل پایتخت ما ده نفر رقم هندسی را نمی‌توانند بخوانند. آن وقت خانه فلان آدم را از دکاندار و عابر سبیل یا اهل آن کوچه جویا می‌شوند، حالا باید یک نفر را پیدا کنند که خانه نمره چهار را خوانده و نشان بدهد، بلکه به این واسطه مردم از تمام حساب این ٹه حرفا را یاد نگیرند. درب خانه ما قرب هفتاد نفر مستخدم است، امروز حساب کردم شش نفر آنها رقم هندسه را می‌توانند بنویسند و بخوانند... زنها که هیچ نمی‌دانند.^{۳۴۰}

گزارش‌های موجود حکایت از آن دارد این اقدام حکومت تهران با عکس العمل منفى مردم تهران رویه‌رو گردیده و برای چندماهی اجرای آن متوقف شده است. در ماه رمضان ۱۳۲۶ حاکم تهران با انتشار اعلانی تأکید دولت را به اجرای این طرح به اطلاع عموم اهالی تهران رسانید:

اعلان دولتی از طرف ایالت دارالخلافه

چون برای تعریف و شناختن کوچه و خیابان و خانه‌ها ترتیب نمره به وضع صحیحی از سابق داده شده بود و به واسطه بی‌ترتیبی امورات همین طور ناقص ماند، در این موقع بر حسب امر قدر قدر جهان مطاع بندگان اعلیحضرت قادر قدرت قوی شوکت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداء مقرر است که باقی نمره درب خانه‌ها به ترتیب سابق نصب و موافق قرارداد از هر خانه یک قران جهت قیمت کاشی و مخارج مأمورین این کار و غیره دریافت گردد و علی‌هذا بر حسب امر مقدس جهان مطاع ملوکانه ارواحنا فداء از طرف حکومت جلیله دارالخلافه مأمورین موافق احکام صادره برای ترتیب

این کار معین و مشغول نصب نمره خانه‌ها هستند، به عموم اهالی دارالخلافه حسب المقرر اعلان می‌شود که از این تاریخ به بعد اگر کسی کاشی نمره درب خانه‌ها و کاشی سر خیابانها و کوچه‌ها را بشکند و حرکات وحشیانه نماید [توسط] همان مأمورین دستگیر و در اداره حکومتی مجازات و تنبیه خواهد شد و هر کس هم در پرداخت قیمت نمره امتناع ورزد و یا نسبت به مأمورین این خدمت بی احترامی کند، مورد مُواخذه و سیاست خواهد بود. قیمت نمره از قرار بليط چاپي حکومتی خواهد بود. هر کس بدون بليط مطالبه قیمت نمره نمود، جواب دهنده.

^{۳۴۱} ۱۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۶ (مؤید الدوّلہ)

به طوری که نظام‌الاسلام کرمانی می‌نویسد پس از انتشار این اعلان بعضی از آدمهای سپهسالار را دیده‌اند که کاشیها را می‌شکستند.^{۳۴۲}

ط. ابنيه دوره محمدعلی شاه در تهران

چون دوره سلطنت محمدعلی شاه کوتاه بود و بیشتر فکر او معطوف به مبارزه با آزادیخواهان گردید بنابراین توانست به احداث بناهای مهم در تهران اقدام نماید. در این دوره از بناهای قابل ذکری که در تهران احداث شد مسجد و مدرسه محمودیه است که در زمینی به مساحت ۱۲۰۰ مترمربع در خیابان امیرکبیر، شرق چهارراه سرچشمه توسط حاج سید‌محمد جواهري در سال ۱۳۲۵ ه.ق. احداث و وقف گردید. بر پیشانی شبستان مسجد آیه شریفه نور مورخ به سال ۱۳۲۴ ه.ق. بر کاشی منقوش شد. مرحوم حاج سید‌محمد جواهري رقبات مفصلی را نیز بر این مسجد وقف نموده است.^{۳۴۳}

● پارک فرمانفرما

مرحوم عبدالحسین میرزا فرمانفرما در تهران املاک فراوانی داشت. یکی از مهمترین

.۳۴۱. محمدين على نظام‌الاسلام کرمانی، ج. ۴، ص. ۲۲۱.

.۳۴۲. ر.ک: همانجا

.۳۴۳. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۶۶ - ۲۶۹

و معروفترین این املاک، پارک فرمانفرما بود که منطقه وسیعی را در شمال پارک امیریه دربرمی‌گرفت. در نقشه تهران ۱۳۰۹ ترسیم حاج نجم الدوله این منطقه شامل رزستان میرزا سید احمد برادر میرزا عیسی وزیر، باغ معین نظام، باغ حاجی سقاباشی و اراضی خالصه مبیعی وزیر قرار داشت که بعداً توسط مرحوم فرمانفرما خریداری شده است. به استناد آمار تعیین و ثبت اینیه محاط خندق شهر دارالخلافة باهر در سال ۱۳۱۷ ه.ق. توسط اخضر علیشاه، در این سال نشانه‌ای از مالکیت و احداث باغ و اینیه توسط فرمانفرما در این منطقه ملاحظه نمی‌گردد و به احتمال این اراضی در اوآخر دوره مظفری به مالکیت فرمانفرما درآمده و در دوره محمدعلی‌شاه به پارک بزرگ وزیبایی تبدیل شده است. مرحوم فرمانفرما بخشی از این اراضی را به شاهزاده عباس‌میرزا سالار لشگر^{۳۴۴} فرزندش واگذار کرده بود که او نیز در آن عمارتی ساخته بود که بعداً آن را به رضاخان سردار سپه فروخت و وی نیز با خرید قسمت دیگری از اراضی اطراف آن در زمینی به مساحت ۳۵۴۶۲ مترمربع کاخ مرمر را احداث کرد و با شاهزاده فرمانفرما همسایه شد.

دکتر منوچهر فرمانفرماییان در معرفی اقامتگاه خانوادگی فرمانفرما می‌نویسد:

ملک ما، درون دیوارهایش، مثل یک شهر زنده بود. مانند سرزمین پریان، دارای استخر و مخفیگاه‌های پوشیده از درخت، نانوایی، که ما آن را کارخانه می‌نامیدیم و نجاری و ریخته‌گری بود. ژنراتورها بر ق مجموعه را تأمین و آن را مثل یک فاتوس دریایی، روشن می‌کردند، در حالی که بقیه تهران از شمع و چراغ نفتی استفاده می‌کردند. ما همچنین نظام آبرسانی خودمان را داشتیم که آب تازه را از طریق لوله، به همه خانه‌ها می‌رساند. تنها بیست سال بعد که، پس از پایان تحصیلاتم در خارجه به ایران برگشتیم، متوجه شدم که آنچه ما داشتیم چقدر غیرعادی بوده و آنگاه که برای نخستین بار، مثل بقیه اهالی تهران مجبور شدم آب مصرفی خانه‌ام را از نهرهای روباز یا جوی خیابان تأمین کنم، آن نعمت را با حسرت به یاد آوردم.

بعچه که بودیم، بدون هیچ محدودیتی، توی باغها و ساختمانهای مجموعه رفت و آمد می‌کردیم...

کاخ فرمانفرما یکی از گیراترین ساختمانهای پایتخت بود. در جلو ساختمان،

۳۴۴. دومین پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و شاهزاده عزت الدوله دختر مظفرالدین شاه بود.

ردیف ستونها به چشم می‌خورد. دفترهای کار ملک در سمت چپ و تالار بزرگ پذیرایی و اتاقهای خصوصی پدرم در سمت راست قرار داشت. بیرون ساختمان پلکان پهنه بود که به باغ متنه می‌شد و از کنار چایخانه یا قهقهه‌خانه می‌گذشت...

در پای پلکان، استخر گرد بزرگی قرار داشت که در وسط آن چند فواره بود. کاخ در رأس سواره روی بزرگ بیضی شکلی قرار داشت که با یک دسته خیزران از وسط تقسیم شده بود و انتهای آن به دروازه ورودی بزرگی می‌رسید که پوشیده از درختان نارون بود. سواره‌رو، مثل یک خیابان اصلی، همیشه در جنب و جوش و حرکت بود...
اقامتگاههای زنان فرمانفرما در دو طرف سواره‌رو دقیقاً در پشت دیوارهای ۳۴۵ اندرون قرار داشت...

ستاره فرمانفرمایان نیز از پارک پدری خود که نمونه‌ای از اقامتگاههای اشرافی تهران بود این چنین یاد کرده است:

مجموعه باغ شاه، محلی آرام و زیبا، با باغ بیضی شکل مرکزی و ردیفی از درختهای سرو بود که دیوار اطراف آن نزدیک یک کیلومتر درازا و بیش از سه متر ارتفاع داشت. در بزرگ چوبی و اشرفی باغ، که پیوسته زیر نگاه نگهبانان مقتدر با لباسهای یک شکل بود، به خیابان سپه باز می‌شد. در اطراف جاده شنی و کالسکه‌روی باغ مرکزی خانه پدرم و خانه‌های دیواردار زنهای جوانتش قرار داشت. انبارها، کارگاههای نجاری و آمنگری و حتی یک گاراژ برای تعمیر و مراقبت از اتومبیل اسکین سرمه‌ای پدرم وجود داشت که یکی از محدود اتومبیلهای کشور بود. همچتین محلی برای تهیه مواد خوراکی و لبنتیات، حمام، گلخانه، آشپزخانه‌های بزرگ که در آنجا هر روز برای خانواده، کارمندان و خدمتکارانش غذا آماده می‌شد و سرآشپز ایرانی آن مستول تهیه غذه‌ای ایرانی و فرنگی، دسر و شیرینیهای گونه‌گون برای پدرم و مهمانهای عالی‌مقام ایرانی و خارجی او بود.

به محل سکونت ما بچه‌ها و مادرانمان به طور کلی اندرون می‌گفتند که شامل بخش خصوصی و یا حرم خانه پدرم می‌شد و نام بخش‌های دیگر

۳۴۵. منوچهر فرمانفرمایان و رحسان فرمانفرمایان، خون و نفت، خاطرات یک شاهزاده ایرانی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه (تهران: ققنوس، ۱۳۷۷)، ص. ۶۱ - ۶۲.

مجموعه، شامل باغ مرکزی و ساختمانهایی که آن را احاطه می‌کرد، بیرونی بود. این بخش بیرونی یا عمومی که محل کار پدرم بود، قلمرو مردان به شمار می‌آمد و خود بازتابی بود از دنیای بزرگتر تمامی سرزمین ایران، که پیوسته به وسیله مردان اداره می‌شد. از فواره‌های استخر بخش بیرونی، که آبی زلال و خیره‌کننده داشت، در سراسر فصلهای گرم و طولانی بهار و تابستان زمزمه آرام بخش ریزش آب شنیده می‌شد. کاشیهای آبی رنگ ایرانی دور تادور استخر را می‌پوشاند و در اطراف آن با گچهای تزیینی غرق در گل سرخ و بنفسه و نرگس قرار داشت...

در داخل دیوارهای بلند اندرونی، که هیچ مردی جز فامیل نزدیک اجازه ورود به آن را نداشت، زنان خدمتکار با شلوارهای لوله تفنگی، شلیته و روسریهای بلند، یا رختخوابها را جایه‌جا می‌کردند، یا غذاها و ترشیهای آماده را از این انبار به آن اتیار می‌بردند. یا لباسها را در حوض آجری حیاط می‌شستند و یا زردچوبه و ادویه را برای خشک کردن در حیاط خلوت پهن می‌کردند. نقشهای این دنیای خودکفا و پرجنب و جوش در درون دیوارهای بلندی که اطراف ما را احاطه کرده بود برای همیشه در قلب من حک شده است. در این جهان خانواده تنها در پدر، همسران او، برادرها، خواهران و دیگر اقوام که در مجموعه و اطراف آن زندگی می‌کردند خلاصه نمی‌شد. بل تمامی آنها که در داخل چهار دیواری زندگی می‌کردند: دایمه‌ها، لله‌ها، نگهبانان، آشپزها، باریها، مباشرها، منشیها، صنعتگران، نظامیان بازنیسته قدیمی و هر کس دیگری که نان خور این مجموعه بود به وسیله پدرم ۳۴۶ حمایت و مراقبت می‌شد، جزیی از خانواده به شمار می‌رفتند.

در اواخر سال ۱۳۱۲ ش. قسمت عمده‌ای از عمارت مخصوص فرمانفرما در آتش‌سوزی سوخت. در اوایل سال ۱۳۱۷ ش. به دنبال احداث خیابانهای جدید در تهران پارک فرمانفرما نیز در طرح توسعه خیابانها و معابر قرار گرفت. ستاره فرمانفرما مایان داستان ویرانی پارک را چنین روایت کرده است:

در بعدازظهر یک روز اردیبهشتی، مشدی^{۳۴۷} زودتر از معمول به مدرسه

۳۴۶. ستاره فرمانفرما مایان، دختری از ایران، برگدان ابوالفضل طباطبایی، بازنیسی ناصر پورپیرار (تهران: نشر کارنگ، ۱۳۷۷)، ص. ۲۱ - ۲۴.

۳۴۷. او علاوه بر نگهبانی در منزل وظیفه مراقبت از ستاره را در خارج از خانه به عهده داشت.

آمد تا مرا به مجموعه بازگرداند. در راه به تدریج به من حالی کرد که عوامل رضاشاه به مجموعه مان ریخته‌اند. به خانه که رسیدم، هنگامه‌ای بود. چنین ضجه و زاری را در تنها روزهای عزاداری عاشورا و تاسوعا شنیده بودم...
- چی شده خانوم؟ باز چی شده؟!...

صدایم از وحشت می‌لرزید و صدای مادرم از گلوی خشکشده‌اش به سختی بیرون می‌آمد.

- به خط وسط مجموعه کشیدن، می‌گن از اینجا به اون طرف واسه خیابون‌کشی، خراب می‌شه. می‌خوان از اینجا تا خیابون کاخ دوباره جاده بکشن،^{۳۴۸} نصف مجموعه ما و همه خانه عزت‌الدوله را خراب می‌کنن. فقط خونه ماس که سالم می‌مونه و عمارت شازده...

رضاشاه وقت تلف نکرد. صبح روز بعد، خیابان سپه، شاهد هجوم تعداد زیادی کارگر با بیل و کلنگ و پتک بود. چند ساعتی بعد دیوار مجموعه اندرونی، چنان که دست غول‌آسایی برآن کوفته باشد، فرو ریخت... شازده عادت نداشت وقتی را با زاری و اندوه تلف کند. به رغم ضربه‌های پیاپی مرگ نصرت‌الدوله، آوارگی و ضعف ناشی از سالخوردگی به سرعت خانواده بزرگش را اسکان داد...

پیش از شهریور ۱۳۱۷ [ش.] و پیش از آغاز سال جدید، دوباره به مجموعه باغ شاه بازگشتم. ساختمان و رویدی، تمام خانه مشدی و نیمی از حیاط از بین رفته بود. از آن مجموعه بزرگ تنها خانه و باغ مادرم و بخشهایی از پیشه باقی مانده بود...

در محل باغ سرسبز بزرگ بیرونی، اینک خط جاده دوازده‌متري غم‌افزايسی دیده می‌شد. آن باغ و باعچه و استخر و فواره‌ها، که همیشه در پیرامون آن رفت و آمد آدمها و هیاهو برقرار بود. اینک به خانه تنها و دورافتاده‌ای بدل شده بود که زندگی در آن غم‌انگیز می‌نمود.^{۳۴۹}

از اقدامات عمرانی دوره محمدعلی‌شاه در بیرون حصار تهران دو مورد قابل ذکر

است:

۳۴۸. خیابان پاستور

۳۴۹. همان، ص. ۱۳۴ - ۱۳۹

● احداث محله شهرنو در خارج از حصار تهران

یکی از اقدامات عمرانی که در دوره محمدعلی شاه در تهران صورت گرفت ایجاد محله‌ای به نام شهرنو در حدفاصل دروازه‌های باغ شاه و گمرک بود. مرحوم حسن اعظام قدسی در این باره می‌نویسد:

در [۴] جمادی الاولی ۱۳۲۶ محمدعلی شاه با کلیه لوازمات منتقل به باغ شاه گردید و دریار از آن روز دیگر در شهر تشکیل نمی‌گردید. برای این که همه وزراء و رجال در باغ شاه حاضر می‌شدند و نیز تمام قواء از قزاق و سرباز در اطراف باغ شاه چادر زده حاضر بودند، در آن زمان بیرون دروازه باغ شاه فقط باغ شاه و دنباله غربی آن باغ سردار معتصد یکی از نوکرهای فرمانفرما بود... بیرون دروازه قزوین تا دروازه گمرک که در جنوب باغ شاه واقع می‌شود ابدآ آبادی و خانه‌ای نبود، یکی دو سه باغ تازه احداث و متفرق بودند، وقتی که شاه در باغ شاه تمرکز یافت رجال و اعیان روز به فکر افتادند که در اطراف باغ شاه برای نزدیک بودن تهیه باغ و منزل نمایند به این جهت شروع به آبادی گردید که در اندک مدتی در اطراف باغ شاه تا دروازه گمرک آبادی شروع و دارای دکاکین و حمام و آنچه مایحتاج ساکنین بود دایر گردید.

در این موقع برای این که افراد نظامی که از افواج مختلف هر ولایتی تشکیل شده بود به شهر نزوند و ضمناً اسباب مزاحمت ساکنین جدید بیرون شهرنو هم نگردند چون پس از ساختمنها و دایر شدن دکاکین از هر طبقه از شهر بیرون آمده خانه و محل کسب خود را در بیرون شهر قرار دادند لذا نام آن را شهرنو نهادند و محمدعلی شاه کاملاً دستور داد و مراقب بود که کوچکترین مزاحمتی از طرف نظامیان به ساکنین تازه مخصوصاً به کسبه وارد نیاید و خود نیز بازرسان مخصوص داشت.

سalar الفیروز برادر امیریهادر باغ مفصلی احداث کرد که دخانیات امروز تمام در آن محوطه قرار دارد، از طرف محمدعلی شاه حکومت شهرنو به سalar الفیروز واگذار گردید، یک روز از طرف سربازی به یکی از کسبه خواری‌بارفروش تعدی می‌شود به این ترتیب که جنس می‌خرد و پولش را نمی‌دهد، به سalar الفیروز شکایت و ایشان سرباز را خواسته با ضربه تازیانه مجازات و قیمت جنس را به خواری‌بارفروش می‌دهد، این موضوع به اطلاع محمدعلی شاه می‌رسد سرباز را می‌خواهد و حضوراً تپیه اران می‌نماید.^{۲۵۰}

● انتقال فواحش تهران به محله شهرنو

در این دوره تصمیم گرفته شد تا فواحش ساکن پایتخت را نیز به خارج از تهران منتقل کرده و در محلی در شهرنو اسکان دهند. روایت مرحوم حسن اعظم قدسی در این باره چنین است:

در شهر داخل خیابان ری کوچه و محله‌ای به نام کوچه قجرها، در این کوچه تمام خانه‌ها از زنان بدکار تشکیل بود^{۳۵۱} که از سایر نقاط شهر می‌رفتند مخصوصاً شبها که هر شب یکی دوقتل در آن محله و کوچه واقع می‌شد، در اینجا قاجاریه موقع مناسبی برای برچیدن ساکنین کوچه قجرها به نظرشان رسید، چون قبل از این حتی مظفرالدین شاه قاجاریه اقدامات جدی نمودند و در نتیجه عده‌ای زنان بدکار را برداشتند در نزدیکی قلعه مرغی مزرعه و تپه‌ای به نام پهله سیف^{۳۵۲} در آنجا مسکن دادند ولی باز هم چیزی نگذشت که مجدد کوچه مزبور دایر گردید و دیگر قاجاریه نتوانستند دنباله اقدام خود را بگیرند چون مصادف با آغاز انقلاب گردید.

در این موقع که وضعیت شهرنو کاملاً آباد گردید، شاهزادگان موقع را مناسب دیدند که حرکت دادن ساکنین کوچه قاجاریه را به اطراف شهرنو دنبال بنمایند لذا با محمدعلی شاه قصه را به میان نهادند که چون نظامیها ممکن است اسباب مزاحمت زنهای شهرنو را فراهم نمایند چنانچه یکی دو فقره پیش آمد نموده است، صلاح در این است که ساکنین کوچه قاجاریه را که بدکارند همه را به شهرنو در یک نقطه انتقال دهند که هم ساکنین محله قجرها راحت شده باشند و همین که ساکنین شهرنو از تجاوزات نظامیان و سربازان آسوده خاطر خواهند بود، این اظهار در نظر محمدعلی شاه بسیار پسندیده آمد، لذا حکم کرد در یک روز به وسیله نقلیه قشونی تمام ساکنین بدکار کوچه را حرکت دادند، و آن روز هم تماشایی بود که مردم از هر محله‌ای جمع شده بودند و تماشا می‌کردند.

در شهرنو باغ و کاروانسرای بزرگی بود به نام حاج عبدالمحمود بانکی، تمام

۳۵۱. این موضوع صحیح نیست زیرا به شرح آمار دارالخلافه تهران ۱۳۱۷ ه.ق. در این کوچه اکثریت ساکنان با خانواده‌های نجیب بوده و احیاناً تعدادی از خانه‌ها به روسپی‌ها تعلق داشته است. ر.ک: سیروس سعدوندیان و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، ص. ۶۲۲.

۳۵۲. پهله سیف از آبادیهای واقع در جاده تهران - ساوه بود.

را در کاروانسرا مانند گوسفند ریختند که بعداً کم کم خانه‌هایی ساخته و تشکیل محله‌ای گردید که بعدها به نام شهرنو نامیده شد.^{۳۵۳}

● قلعه شهرنو

پژوهش انجام شده در سال ۱۳۴۸ ش. توسط گروه تحقیق آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی حاکی از آن است که این محله که به وسعت ۱۳۵ هزار مترمربع در ضلع جنوبی بیمارستان فارابی واقع در میدان قزوین قرار داشت، در سال ۱۳۴۸ ش. محصور گردید و به همین جهت به نام قلعه شهرنو مشهور شد.

قلعه دارای دو خیابان بن‌بست و به موازات یکدیگر به نامهای حاج عبدالحمود و قوام دفتر بود. سی کوچه خیابانها را به هم مربوط می‌کرد. قلعه مانند محله‌ای دارای انواع مغازه‌های قصابی، خواربارفروشی، سمساری، خیاطی، آرایشگاه و... بود. دو تآتر نیز درون قلعه دایر بود که هنریشه‌های آن بیشتر زنها و مردهای قلعه بودند. در این دو تآتر سانس نمایش و آغاز و پایان مرسم نبود، صبح و بعدازظهر تا نیمه شب هنریشه‌ها روی صحنه هنرنمایی می‌کردند و تماشاگران هم می‌توانستند تا هر وقت میل دارند بنشینند و تماشا کنند.

خانه‌های قلعه اطاقهای متعددی داشت که گاهی تعداد آن به دوازده تا سیزده اطاق می‌رسید. همه خانه‌ها حیاطی داشتند آجرفرش و حوضی وسط حیاط با فواره‌ای. گردآگرد حوض در سه ضلع حیاط و گاهی در چهار سمت، اطاقهای دوری و سه دری و چهاردری قرار داشت. هر خانه با چههای داشت عموماً با درختچه‌های شمشاد.

قلعه دارای سازمان خاصی بود. در رأس روسپیان هر خانه سردسته‌ها قرار داشتند.^{۳۵۴}

پس از تخریب باروی شهر در دوره رضاشاه، شهرنو نیز به محلات دیگر تهران

.۳۵۳. حسن اعظم قدسی، ج. ۱، ص. ۲۰۳.

.۳۵۴. ر.ک: ستاره فرمانفرما، پیرامون روپسیگری در تهران (تهران: آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی، ۱۳۴۹)، ص. ۱۳ - ۱۴.

پیوست و باگذشت زمان کمک توسعه یافته و هر خیابان و کوی آن به نامی خاص نامیده شد اما نام شهرنو همچنان بر روی قلعه روسپی خانه باقی ماند. روسپی خانه شهرنو حدود هفتاد سال دوام یافت، تا آن که در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی خانه‌های این محله به آتش کشیده شد و تخریب گردید و بعدها شهرداری تهران در آن محل پارکی احداث کرد.

● عمارت جدید در باغ شاه

در سال ۱۳۲۶ ه.ق. به هنگامی که محمدعلی شاه در باغ شاه اقامت داشت کمبود ساختمان مناسب در این محل احساس شد و به دستور شاه احداث عمارت جدیدی را در آنجا شروع کردند. قهرمان‌میرزا سالور در شرح خاطرات روزهای نخست ماه شوال ۱۳۲۶ / مهرماه ۱۲۸۷ می‌نویسد:

درختهای بیرون باغ را بریده بودند. نجار زیادی هم مشغول ساختن چوب بست بود که چادرها را از برف و باران حفظ کند. عمارت جدید را به عجله مشغول هستند. روزی شصت بنا و پانصد عمله کار می‌کنند. هفتاد ذرع طول عمارت، چهل ذرع عرض آن است. دورتادور ایوان دارد تمام با تیرهای آهن. اندرون مفصلی با خوابگاه مخصوص. می‌گفتند حیاط اندرون از حیاط شهر بزرگتر است. این عمارت با لوازماتش و ملحقاتش از چندین کرور بالآخره خواهد گذشت. در صورتی که اینه و قصور سلطنتی طهران و خارج طهران از بی‌کاه‌گلی و تعمیر نکردن نزدیک انهدام است.^{۳۵۵}

وی هم‌چنین در شرح خاطرات روز چهارشنبه دهم صفر ۱۳۲۷ در این باره می‌نویسد: متصل هم الاغ و دوچرخه گچ و آجر می‌آورد. بنایی را تماشا کردیم. سوای عمارت بیرونی سه دستگاه عمارت که دو دستگاه آن خیلی عالی بود اندرون می‌سازند. حالا ملحقات چقدر من بعد پیدا کند خدا می‌داند. تمام این اینه به تیریزی رسیده برای زمستان تعطیل شده و هنوز شروع نکرده‌اند. اما این تعطیل بیشتر از نداشتن تنخواه است نه سرما.^{۳۵۶}

.۳۵۵. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۳، ص. ۲۱۹۶.

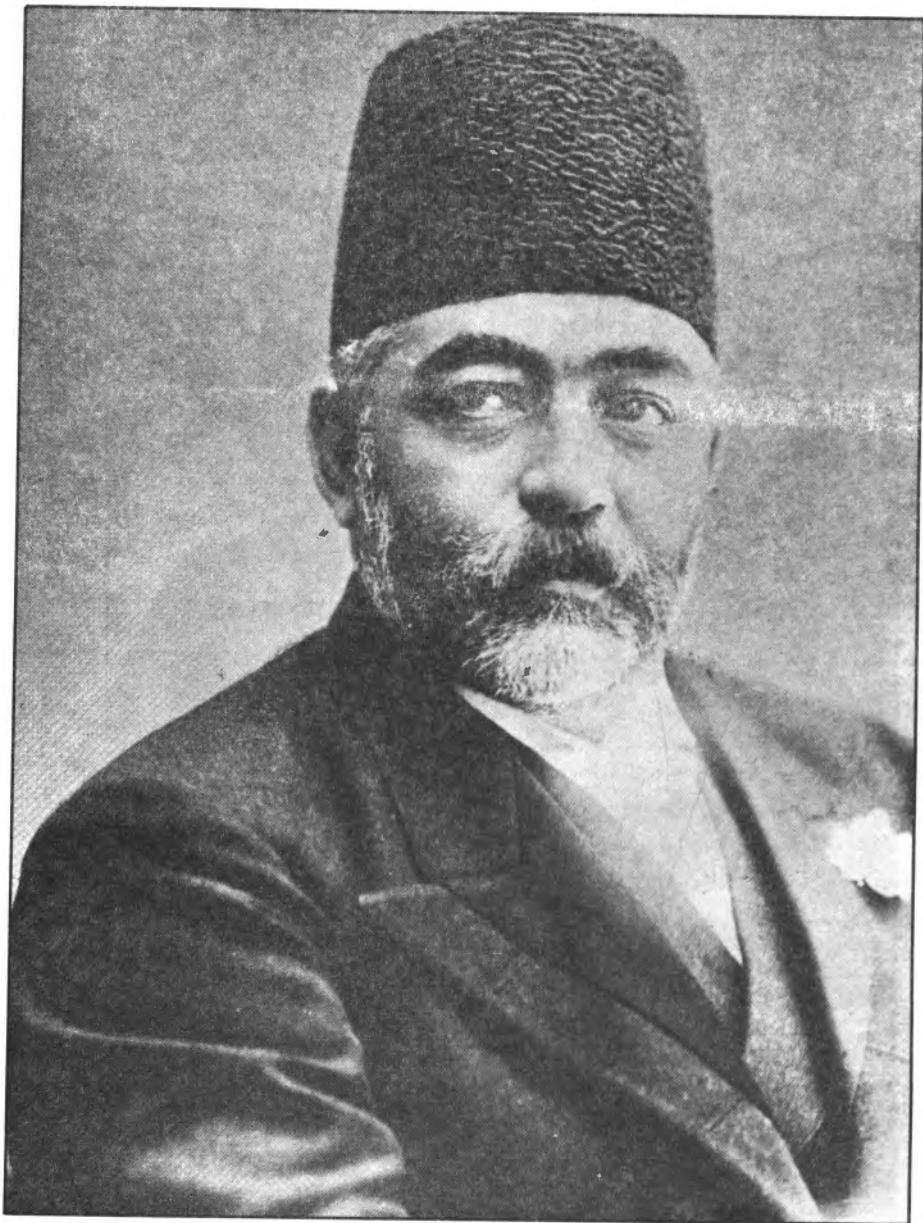
.۳۵۶. همان، ص. ۲۲۲۲ - ۲۲۲۳.



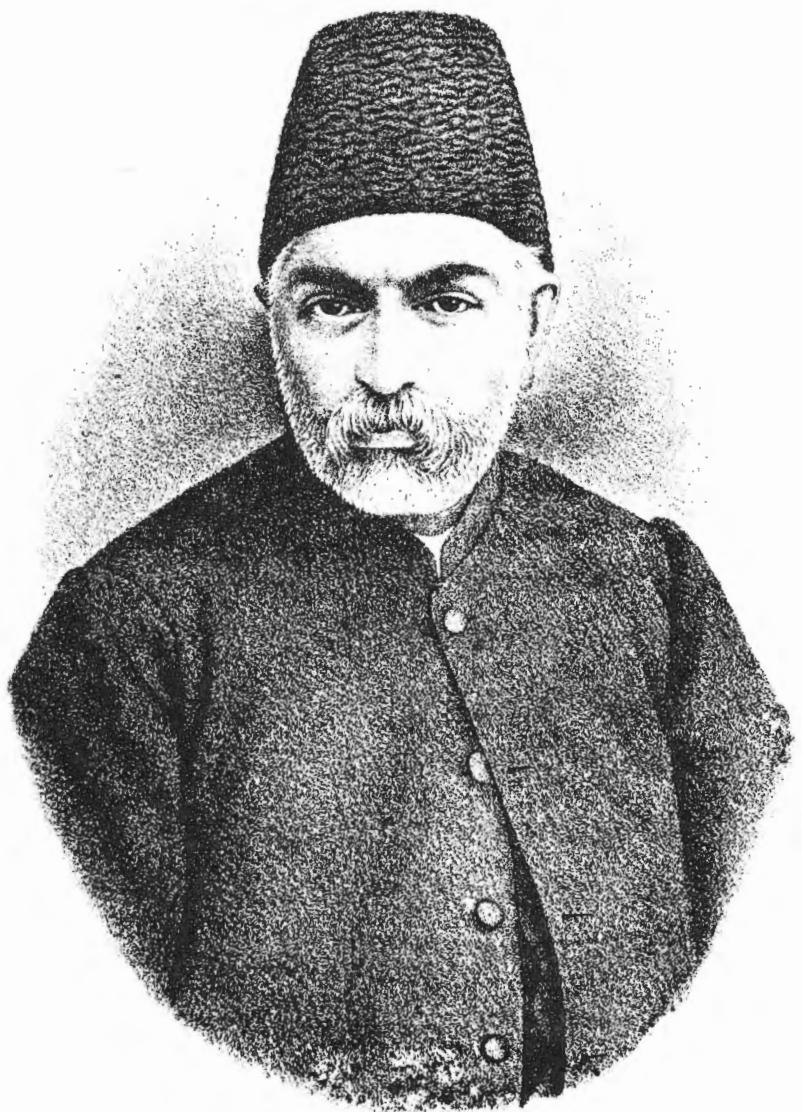
مظفرالدین شاه قاجار



میرزا رضا کرمانی



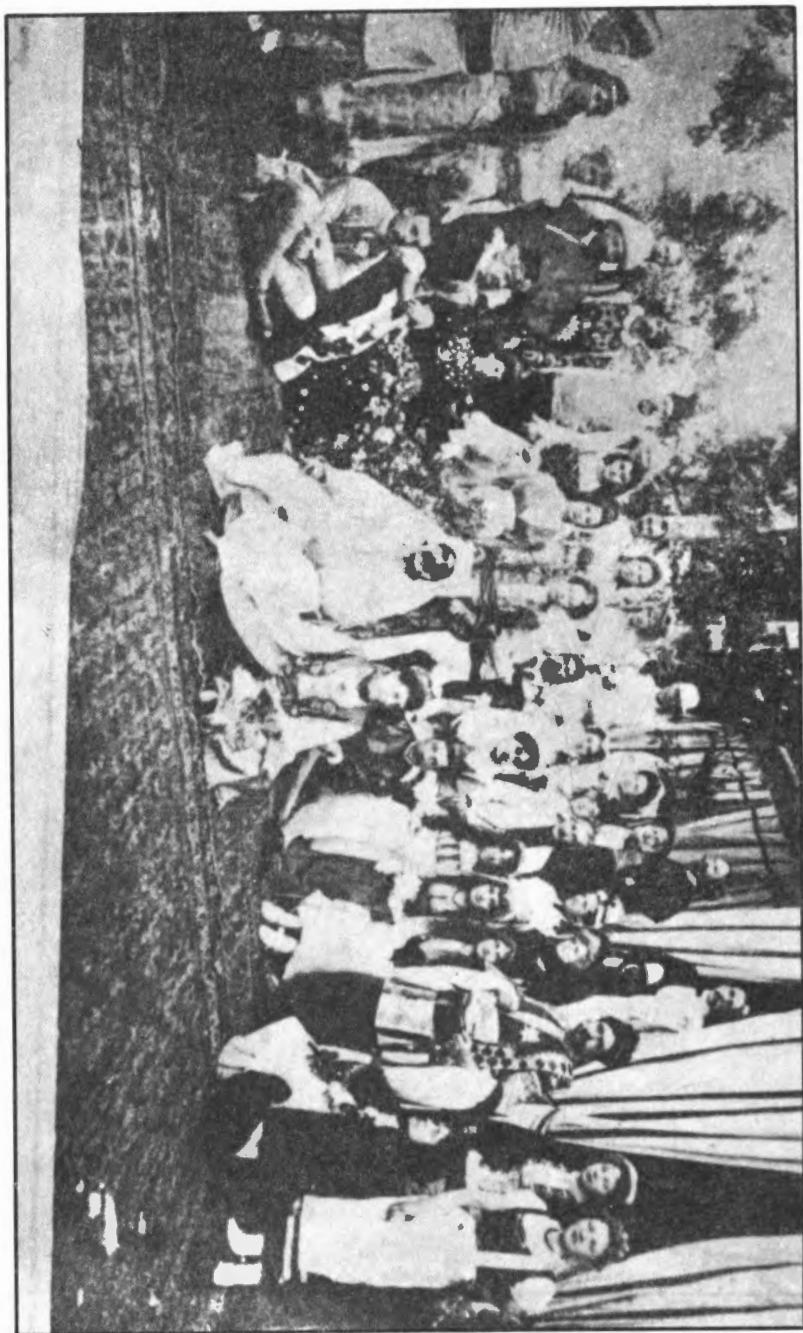
میرزا علی اصغر خان امین السلطان



میرزا علی خان امین الدوّله

(صدر اعظم دوره مظفری)

نوز مستشار پلریکی، وزیر گمرکات دوره مظفری در جمع اربعین



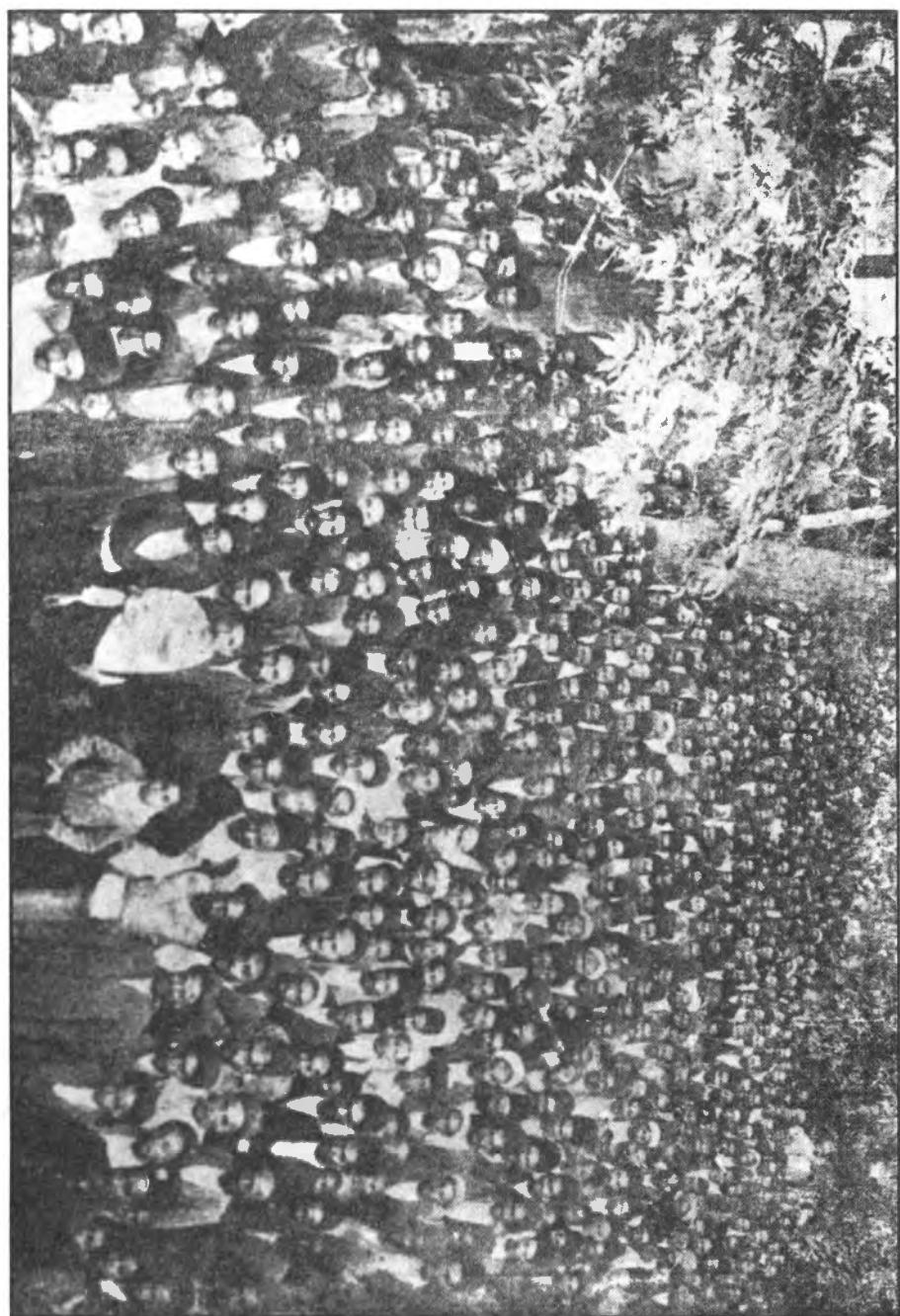


احمدخان ملادالدوله

(حاکم تهران در دوره مظفری)



حاجی شیخ فضل الله نوری و سید عبدالله ببهانی



بستنیان در سوارت انگلیس

نیشنل ائمین دیزائیل بولس شوایل



687



عبدالجید میرزا عین الدوّله



این تزار شریعتی که بجهت این قدر
نیز نیکتران میباشد



جن جلال آبابیر آندری یویچ کاساکوفسکی

کلنل ولادیمیر آندری یویچ کاساکوفسکی
(فرمانده بریگاد قزاق در دوره مظفری)



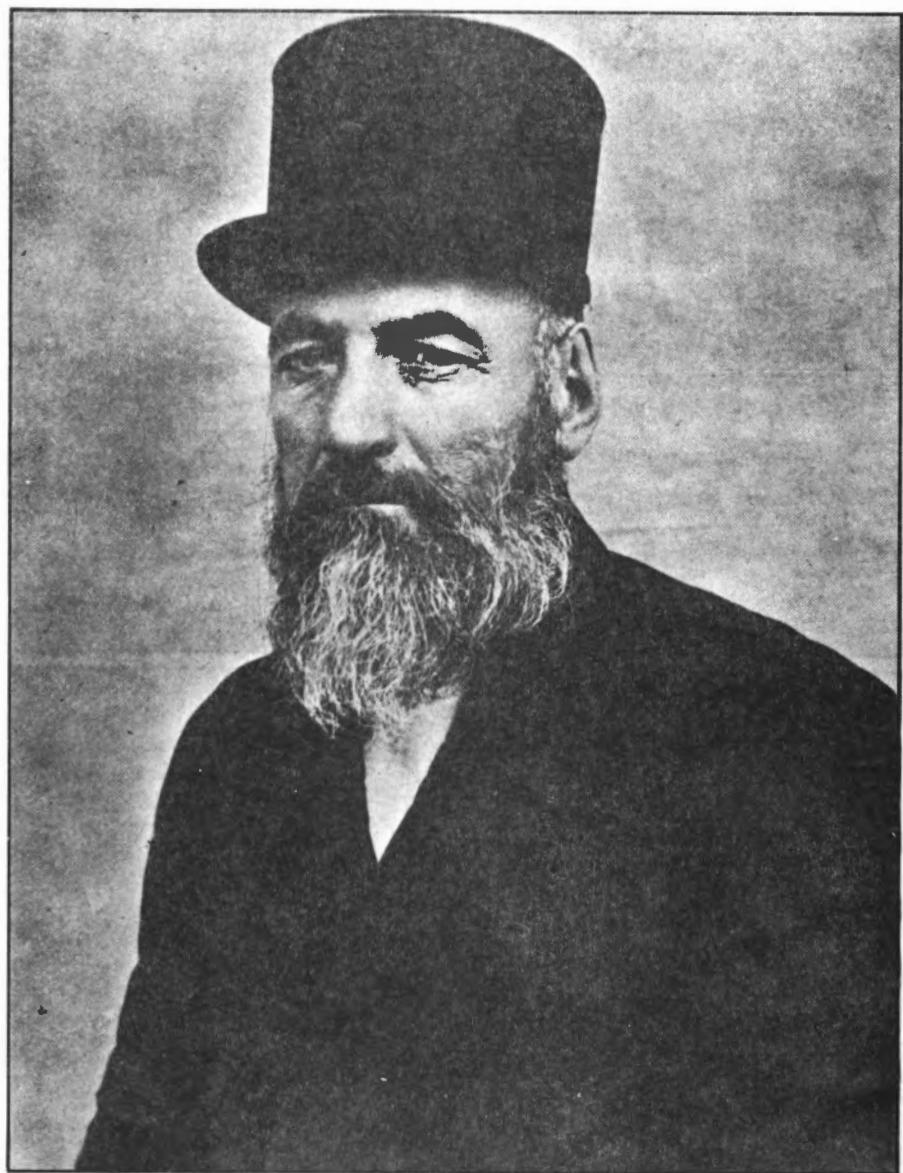
میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملک

(حاکم تهران در دوره مظفری)



محمد باقر خان اعتمادالسلطنه

(وزیر انطباعات دوره مظفری)



میرزا حسن رشدیه

مؤسس اولین مدرسه به سبک نوین در تهران



خانة مختار السلطانه



محمدعلی شاه قاجار



علی اصغرخان اتابک نشسته، مخبرالسلطنه ایستاده نفر اول دست راست



حاج شيخ فضل الله



علیرضاخان عضدالملک



عباس آقا تبریزی



سيدي جمال الدين واعظ

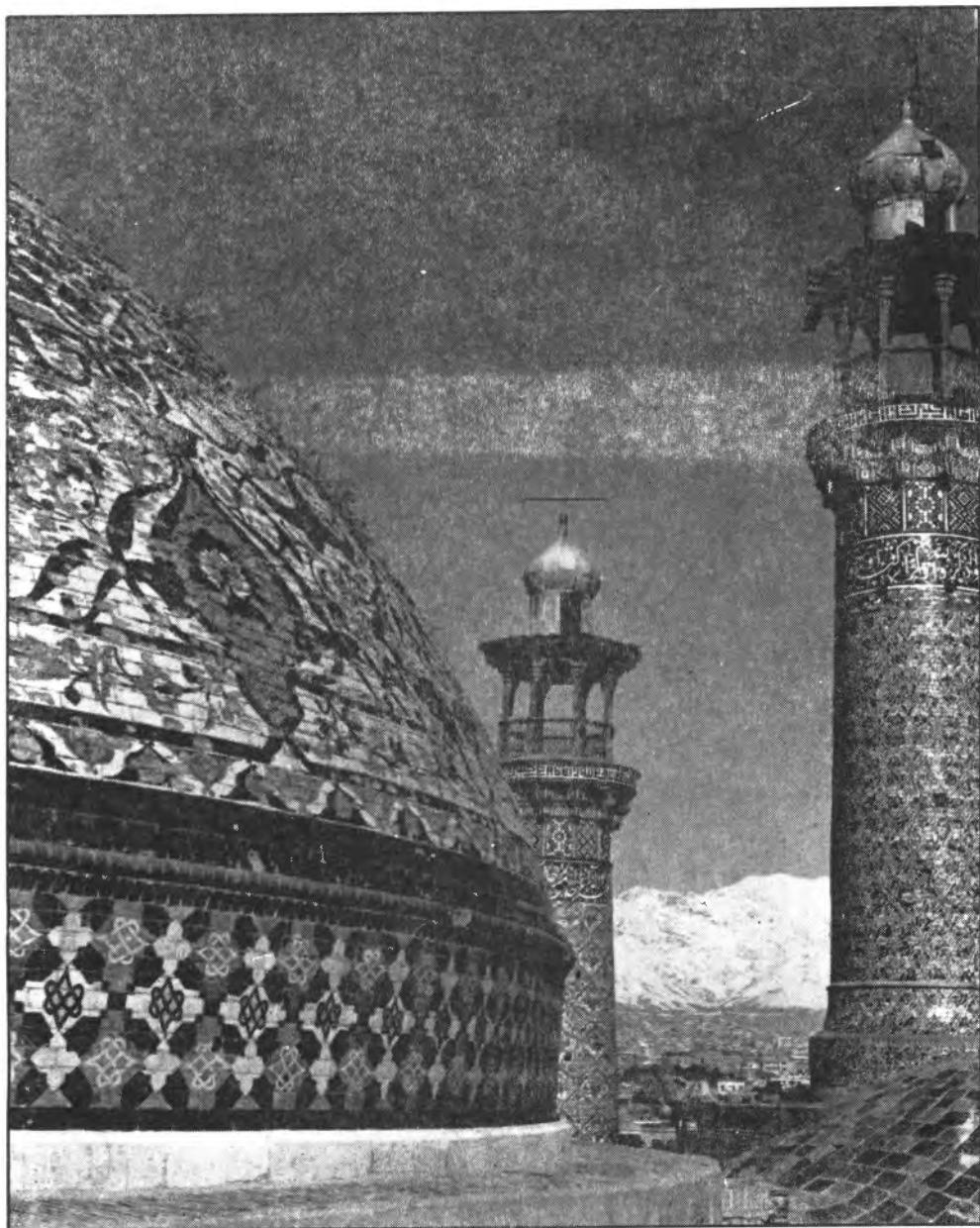


حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ



میرزا احمد خان مشیرالسلطنه

(صدراعظم دوره محمد علی شاه)



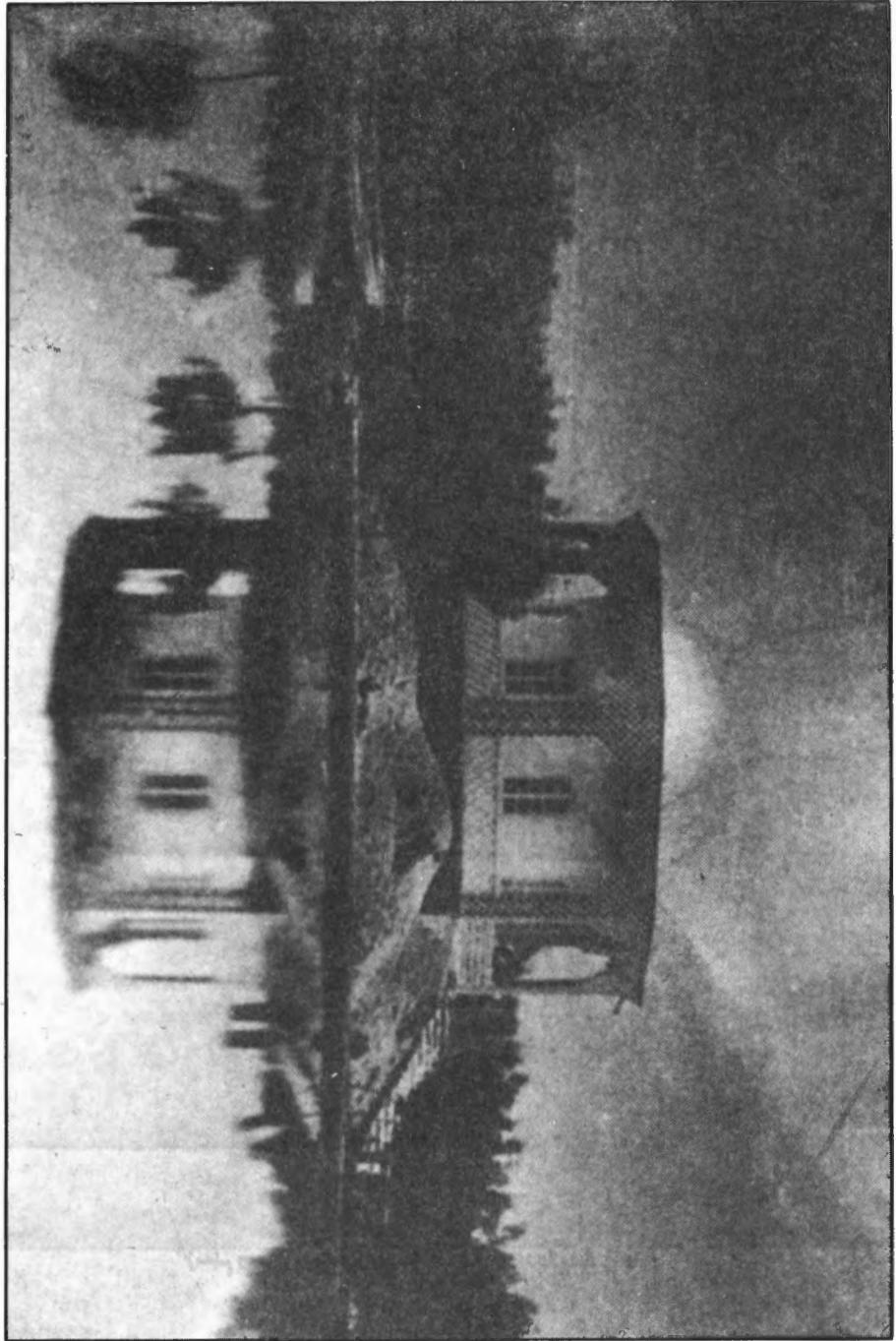
مسجد شهرسالار



سرگی مارکوویچ شاپشال

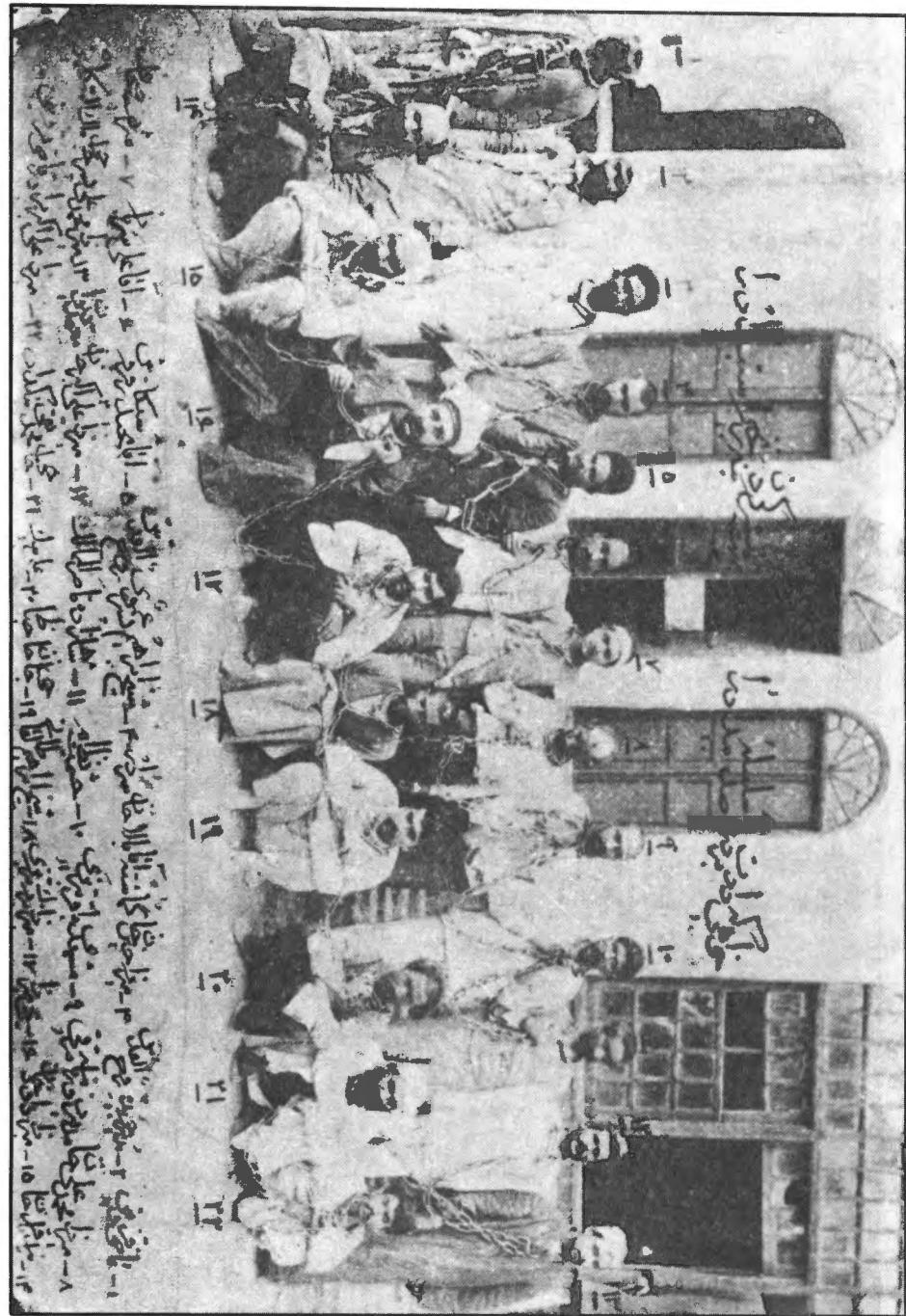
(علم روسي و مشاور و آبودانباشي محمدعلی شاه قاجار)

پارک امین الدار





حاج میرزا نصرالله ملک المتكلمين

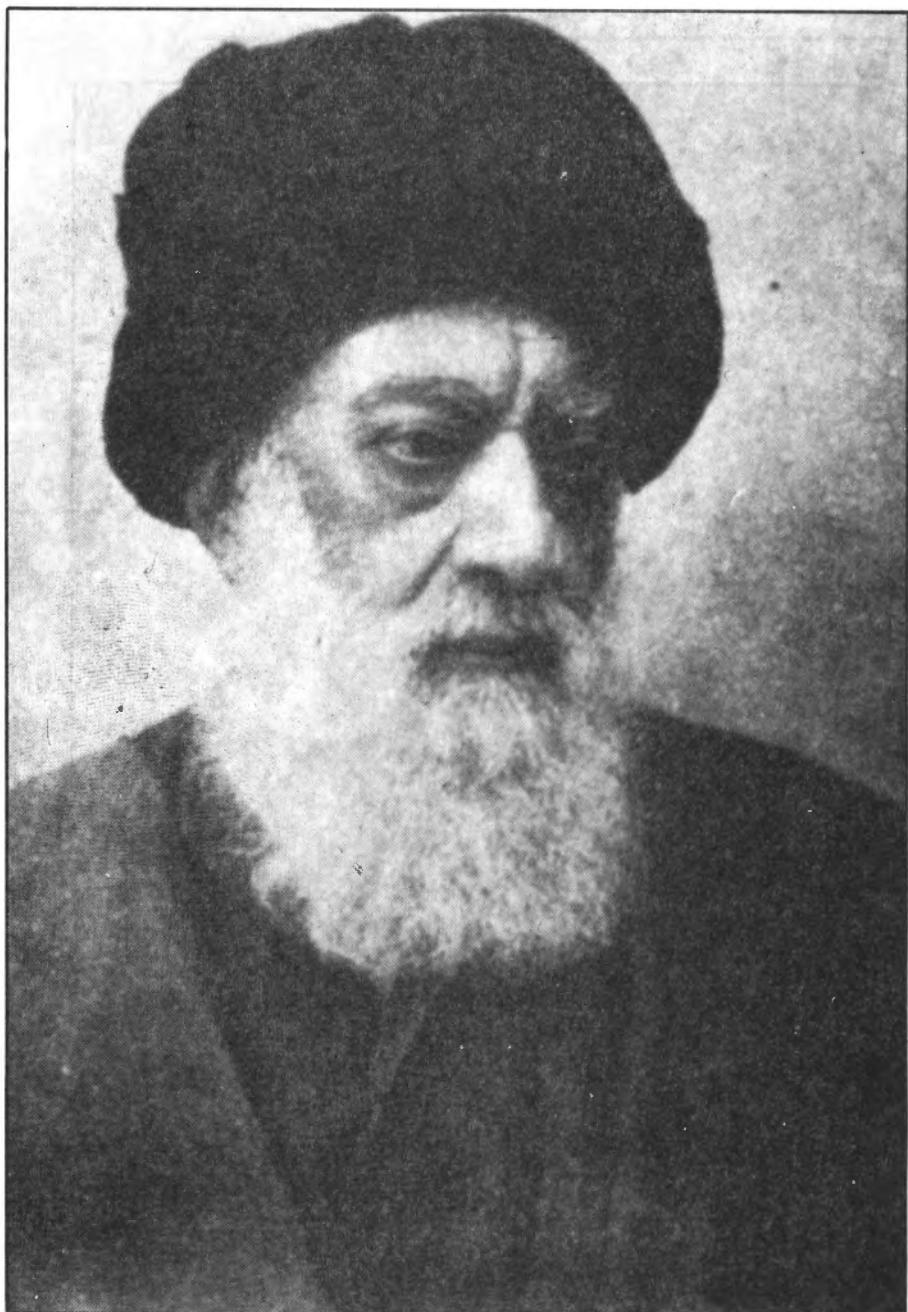




میرزا صادق مستشارالدوله



نجفقلی خان بختیاری، صهر امیرالسلطنه



سید محمد طباطبائی



جعفرقلی خان سردار اسد



استادعلی محمدخان معمارباشی



اسماعيل خان امين الملك



عبدالصمد میرزا عز الدوّله

عباس میرزا ملک آرا

محمد میرزا ملک آرای دوم

